









در مطبع تصوف همدان چاپخانه حاج آقا محمد باقر



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي نورنا بتجود الايمان + واهلوة واهللام على من خصة بالقران + وعلى اله وصحابه الذين آمنوا  
بالقران + وعلى تباه الذين تبعواهم بالاحسان + قال شيخ العالم العلامة ابي الخير بر الهامة  
الحافظ الجود المحدث الامعي + السيد الفقيه المفسر المفتي + حاج الحرمين الشريفين حامي دين  
رسول النبيين ابو الفخر والرشيد مولانا محمد عبد الحكيم + بن شيخ المرحوم شهيد مولانا محمد عبد الرحيم  
العلوي سبا بحق مذمبا القادري طريقة + الدهلوي مولانا وموطنا داهم بركا بهم والوارثهم +  
محمد الله الذي نزل القران تبليان كل شئ من الحلال والحرام + وجعل معجزة ظاهرة باقية الى  
يوم النجاء والقيام + واهلوة واهللام على من رسله الى كافة الناس جميع الانام + داعيا ودا  
الى جميع طرق الايمان واهللام + وعلى اله وصحابه الذين هم نجوم الايمان والاسلام + وعلى تباه  
وهضاره الذين هم ائمة الدين في تحقيق الاحكام + والاحكام + ما بعد هذه كتاب مستطاب  
بحمد الله والجلال والاکرام فانه تفسير وجيز منقسط من التفاسير الكبار العظام تبصرة تذكروا عند  
العباد والعظام والاعلام مما رزقني الله تعالى من تفسير القران في تلك الليالي والايام وقد وقع  
القران منه في شعبان المعظم تبايد الملك العلم سنة ثلثة وتسعين بعد الف ومائتين من سيرة  
الدين عليه سحبة واهللام في مال الله وفننى بالاتمام والافتتام وان يغنى به في الحياة وبعد الممات  
وجميع المسلمين من ائمة السجدة + بعوام وصلى الله على النبي والكرام اعوذ بالله بانه ميگيرم ولتجنيها  
مذمومة من الشيطان اشر وسوءه ديو فريبنده سرکش يادورمانده از رحمت بخشن

الرحیم رانده شده از ریاض جنان یار سیده گشته از طبقات آسمان بِسْمِ اللّٰهِ بنام خداوند  
 و سزائی پرستش الرحمن نیک بخشنده بر خلق بر وجود و حیات الرحمن بخشنده و مهربان  
 بر ایشان یقاً و محافطه از آفات باید داشت که صحیح تر و خفیه است که بسم الله علامه است  
 و چر سوره نیت و نازل شده است بر سه فصل سوره ها و چه چیتن تبرک بان در قتل  
 قرآن و از اول است که نوشت قلم باو بر لوح محفوظ و از اول آنکه نازل شد بر حضرت آدم  
 علیه السلام گویند که ناها و خدای جل ذکره سه هزار اند هزار از ان ملائکه میدانند و هزار  
 از ان پیغمبران میدانند و سه صد در تورات موسی و سه صد در انجیل عیسی و سه صد در زبور  
 داود و نه در قرآن مجید اند و یکی از ان است که برگزیده و مقتدر نمود او را خدای تعالی  
 و معنی این هر سه هزار اسم الهی در این سه اسم اند یعنی هم الله و رحمن و رحیم پس هر که بخواند این  
 گویا یا و نمود به هزار نام او تعالی که انی تفسیر روح البیان و در شامی آورده اند که خواندن  
 بسم الله در ابتدا و فنج در می صید و ارسال بسوی آن واجب است لیکن هر نام خدای تعالی  
 قائم مقام بسم الله میشود و در بعضی کتب مذکور است که وقت فنج بالرحمن الرحیم نگوید زیرا که فنج بسم  
 ملائم رحمت نیست لکن در جوهره گفته اند اگر گفت در وقت فنج بسم الله الرحمن الرحیم نیک باشد  
 و گفته اند که بسم الله در ابتدا و فاتحه در هر رکعت واجب است لیکن صحیح است که سنت است هم  
 در ابتدا و ضو و اکل و شرب و در ابتدا و هر کاری بزرگ باشد سنت گفته اند و ما بین احمد و سقیا  
 مستحب است و در ابتدا و منی و قیام و قعود و مباح و جایز و شسته اند و در وقت کشف عورت و محل  
 نجاست و اول سوره براه و وقت نوشیدن و خاف و مشابه آن از چیزیکه بوفی ناخوش میدارد و چون  
 خوردن لیسن پایز کرده است و در وقت استعمال حرام حرام است بلکه در بناریمه و غیره مذکور  
 که کافر میشود هر که بسم الله گوید وقت مباشرت هر حرام که حرمت آن قطعی باشد و همچنین حرام است  
 بجنب اما احمد الله در میان خطبه اول از دعاء و بعد از خوردن مباح است و حرام است بعد اکل  
 حرام رویت کرد این عباس خا از حضرت علیه السلام که فرمودند دعا اذا قال اللهم انی اطلب  
 الرحمن الرحیم فقال اللهم بسم الله الرحمن الرحیم کتب الله براه للصیبی براه لا یابیه و براه للعالم  
 و ابن مسعود است که گفت من اراد ان ینجی السذن الزانیة لستة عشر ناکره و بسم الله الرحمن

ان فضا

ج

ب

فانها ستة عشر حرفا يجعل الله كل حرف منها جنة من اجدهم ومردپست از علی بن موسی  
 رضی الله عنه که : فرمودند ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى  
 بياضها کذا فی مجمع البحرین در کتاب الفوائد آورده اند که قال الشيخ بشر حافی لفتح الله به انه  
 وجد رقعة فی الارض فيها بسم الله الرحمن الرحيم فاخذها وكان معه درهمان لا یلک غیرهما  
 فاشتری بهما عطاء لیتة و طیب بها الرقعة و رای فیها ما تحت سبحانه و تلک هو یقول لیس  
 طیبیت اسمی لاهلین اسمک فی الدنیا و الاخرة وعن منصور عمار رحمه الله انه وجد رقعة فی  
 الطريق مکتوب فيها بسم الله الرحمن الرحيم فلم یجد لها موضعا یجعلها فيه فابتلعها فرای قائل  
 یقول لفتح الله فتح الله علیک باب حکمة لا احرامک لتلک الرقعة فكان بعد ذلک یتکلم بحکمة  
 علی الناس و یعظمهم فقلت که روزی ابو عمر یکیزی رحمة الله علیه به کوی رسید که قومی درین  
 محله جوانی را از محله خود بدر میکنند و میزنند و زنی را وید که نر میگردست گویند که آن زن  
 را در او بود پس ابو عمر را رحم آمد و سفارش کرد از جانب آن جوان و گفت ای قوم امروز قصو  
 این جوان معاف نمائید البته اگر باز بفساد عود نماید شمارا اختیار است بر چه خواهید یا و بیایید  
 نمائید پس آن قوم بسبب ارشاد ایشان از سر آن جوان در گذشتند و ابو عمر نیز راه خود گرفت  
 باز بعد از عرصه مسیری گذر ابو عمر در آن محله اتفاق افتاد که ناگاه او از آن زن عجوز از آن  
 دروازه بگوش ایشان رسید ایشان در دل خود گفتند که شاید آن جوان ببادت خود  
 عود نمود و زنجیر دروازه آن بجنبانید و از حال آن جوان استفسار نمودند و آن گریه کنان  
 پیش ایشان آمد و گفت که من ابو عمر سپرسن از این جوان رطت فرمود ابو عمر از کیفیت  
 مرگ آن جوان از او پرسید و گفت که چون زمان مرگ او قریب آمد گفت مرا که ایما در میران  
 بعد از مرگ ما کسی از قریب بعید جز موت ما کنی زیرا که از من ایشان را از جنتی رسیده است  
 و ایشان مراد شام خواهند داد و بر خبازنه من حاضر نخواهند شد اما چون مراد من کنی این  
 این نخستری مرا که در آن نوشته است بسم الله الرحمن الرحيم همراه او دفن کنی و بعد از دفن  
 من بر من از پروردگار من دعا کنی ای ابو عمر من همچنان موافق و صیبت فرزند خود  
 کار بستم اما چون از سر گور او را ده بازگردیدن کردم و او از من او شنیدم که می گفت بر

حکایت بشر حافی رحمة الله به

نقل  
 ابو عمر علیه السلام

ایا درین بدستیکه آدم بنزدیک پروردگار کریم و رحیم که مرا برکت بسم الله آمرزید و نعم اقل  
 بهانه میدهد بهمانند در اصول صغایر و مجموعه خالی نقل نمود که فرمود آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم هر که بسم الله گوید خدا استغاثه کرد اما کاتبین حکم میفرماید که در دیوان این بنده من که  
 بسم الله الرحمن الرحیم خوانده چهار صد تنگی بنویسند و چهار صد بی از دیوان او دور کنند و در دفتر  
 الاسلام و حساب المغفره و تفسیر امام اسماعیل حنفی و تفسیر ملا معین رحمهم الله تعالی از پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم نقل کرده اند که فرمودند علیه السلام هر که از زمین کاغذی بردارد که در آن بسم الله  
 نوشته باشد او را از دوستان خدا بنویسند و تحقیر عذاب از او بردارند اگر چه کاغذ  
 او در تفسیر ابو عمر است که برکتی که در تورات و انجیل و زبور بود جهان برکتی در قرآن شریف  
 و برکتی که در جمیع قرآن است آن در سوره فاتحه است و برکتی که در فاتحه است آن برکتی  
 در بسم الله است پس هر که بسم الله را با خلاص تمام بخواند الله تعالی آن را ثواب خواندن  
 هر چاه کتب بدهد و امام رازی رحمه الله در تفسیر خود نقل نمودند که فرمودند صلی الله علیه و سلم  
 هر که در عمر خود نود و نه مقدم مرتبه بسم الله بخواند خدا تعالی او را از برکت بسم الله آتش دوزخ  
 نگاه دارد و در کفایه شعبی آورده اند در هر کاری که در آن بسم الله بگوید در آن کار نصیب  
 شیطان نباشد و هر که در خانه خود در آید یا چیزی بخورد یا بنشیند یا جامه در تن کند یا از خانه  
 بیرون رود یا مباشرت بزن خود کند و سوار ازین در هر کاری که بسم الله بگوید شیطان  
 که مراد این کار نصیبی نیست نقل میکند که ابو مسلم جولانی پیر مرد و بزرگ سال بود و کثیر  
 او جوان روزی در طعام مالک خود را نهرد و او را کارگر شد آن کثیر از این ماجرا حیرت  
 ماند و بعد از مدت مدید عرصه بعید مالک خود گفت که من ترا نهردادم اما اثر نکرد و سبب  
 آن چیست گفت به بسم الله خورده بودم مرد می است که در عهد حضرت عمر رضی الله عنهما  
 سلمانی را در جنگ گرفتند و او را عذاب گوناگون دادند تا مرد شود آخر کار روغن را جوش  
 داده در آن انداختند آن مسلمان بسم الله گفته و خن شد الله تعالی برکت نام خود روغن را  
 بر سر او فرمود و آن سلامت بردن آمد و الله تعالی جل ذکره بسم الله بد و پیغمبر از زانی شست  
 یکی انجمنی دآن حضرت نفع علیه السلام بودند که چون در شتی سوار شدند گفتند بسم الله

مجره با و مرسانان ربی لغفور رحیم یعنی نام خدارا گویند در وقت راندن کشتی و هنگام  
 بازداشتن آن بدستیکه آفریدگار من هرگز نینه آمرزنده و مهربان مومنان است ایزد  
 متان مبرکت این بسم الله حضرت نوح را سه چیز عطا فرمود یکی طهر بر دشمنان دوم سلاطین  
 از دیاستوم برکت و اولاد پس هر که این را بخواند او را نیز این سه چیز که است فرماید و تم  
 بهتر سلیمان علیه السلام را تمام دادند که اندک من سلیمان و الله بسم الله الرحمن الرحیم بر آینه نامه  
 گرامی از طرف سلیمان است و هرگز نینه این نامه بنام خدا بخشاید و مهربان است خدای  
 عزوجل مبرکت بسم الله و آیه چرخ عطا فرمود اول زنی بلقیس دوم ملک سوتوم علم و پیغمبر  
 در قراءت بر هر سورت سوائی برات بسم الله عطا فرمود هر که بسم الله بخواند در دنیا و آخرت  
 او را کم گرداند و در تفسیر روح البیان و غیره آورده که در حدیث معراج آمده که فرمود  
 علیه السلام چار رجوی در بهشت دیدم و از جبرئیل پرسیدم که این جویهای از کجای آیند  
 گفت یا رسول الله من ندانم که دین بین ندانم من رسید که یا محمد در زیر درخت طوبی در آن  
 آباداتی که این چهار رجوی از کجای آیند پس راه پانصد ساله پی کردم و یا فتم در اینجا قبه را که  
 بران قفل از زر آویخته بود و بر در آن قبه دست زدم و در آن آن گفت کیستی گفتی  
 اما محمد بن عبد الله درین میان فرمائی به دربان رسید که در آن قبه بخشاید تا حبیب من درین  
 قبه در آید و عجایب آن مشاهده نماید پس دربان در آن قبه بخشاید و بر من سلام نمود گفت  
 یا فتم خیر مقدم خیر مقدم یعنی خوش آمدی خوش آمدی من اندرون آن رفتم دیدم در جانبی  
 زمینی از زر که مسافت هفتاد ساله میدارد و بر آن زمین هفتاد هزار فرشتگان در رکوع  
 افتاده اند از زبان تسبیح میخوانند و در جانب دیگر زمینی دیدم از نقره که هفتاد ساله راه  
 میدارد و بر آن زمین هفتاد هزار فرشته در سجده افتاده تسبیح میگویند و بروایتی قبه  
 از نور دیدم که مقفل بود و قفل از زر و بر آن نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله و آخر  
 که آن قبه بخشایم فرمان رسید که یا محمد دخل نتوانی شد مگر بکلید مناجات من که آن کلمه توحید  
 من است پس کلمه را بر زبان راندم دیدم که قفل از آن قبه در افتاد و در آن کشاده شد و من  
 در آن درآمد و یا فتم در میان آن حوضی که آب آن چون کافور سپید و خلبش از عنبر بود

بسم الله الرحمن الرحیم  
 در آن قبه  
 دیدم که  
 در آن قبه  
 دیدم که  
 در آن قبه  
 دیدم که



و نیز در آن چهار رکعتی دیدیم که رکن اول از زرد دوم از لقره سوم از یاقوت چهارم از زرد بود بر رکن اول بسم و بر رکن دوم الله و بر رکن سوم بر چاهم الرحیم و بر رکن چهارم بود پس دیدیم از بسم بسم جوئی شیر و از نامی الله نه شهند و از بسم الرحیم نه رآب و از بسم الرحیم نه خر و نه شهند و نه شندیان از نه رآب بنوشند حیات آبدی یابند چون از جوئی شیر بنوشند در بدن خود قوتی یابند که بعد از آن نقصان بینند و چون از نه شهند بنوشند صحتی در خود یابند که باز مرضی روی نهد و چون از نه شراب بنوشند خوشی و فرحت یابند که باز غم و اندوه پیرامن او نگردد

**۵** آب صبرت جوئی آب غلغله و جوئی شیر غلغله هر است و دود و ذوق طاعت است جوئی انگبین و مستی و شوق تو جوئی خر بنین و این سببها چون بفرمان تو بود و چاه چاه مرترا فرمان نمود و پس هر که بسم الله را با خلاص تمام بخواند الله تعالی او را در بهشت ده هزار شهر در هر شهر ده هزار خانه عطا فرماید و در هر خانه ده هزار تخت و بر هر تخت ده هزار فرش و بر هر فرش جوری نشسته باشد و بر پیشانی آن خورشید و ماه و نام علی کرم الله وجهه و بر لب آنها بسم الله الرحمن الرحیم نبشته باشد و فرمود شیخ اکبر در فتوحات اذا قرئت فاتحة الكتاب تسفل بسبلتها معها في نفس واحد من غیر قطع و عن محمد بن مصطفی علیه السلام حالفا عن ..... جبرائیل ۲ حالفا عن میکائیل ۲ حالفا عن اسرافیل ۲ قال الله تعالی یا اسرافیل بعزتی و جلالی و جودمی و کرمی من قرا بسم الله الرحمن الرحیم مصلته بفاتحة الكتاب مرة واحدة فاشهد واعی انی قد غفرت له و قبلت منه ابحاث و تجاوزت له عن سیئاته و لا احرق لسانه بالنار و اخرجته من عذاب القبر و نذاب النار یوم القيمة و لفرع الاکبر و یلقانی قبل الانبیاء و الالاء و جمعین و در کفایه شعبی مشهور است که یکی از متقدمان پسر خود را وصیت کرد که چون من بمیرم بعد غسل بر سینه من و بر پیشانی من بسم الله الرحمن الرحیم بنویسی آن پسر هم چنان کرد پس آن را در گور نهادند و فرشتگان عذاب آمدند چون بر پیشانی و سینه او بسم الله الرحمن الرحیم نبشته دیدند گفتند امین شدی از عذاب و خبر است که هر که وقت نهادن مرده در گور بگوید بسم الله و علی علیه السلام تعالی نذاب گور از آن مرده دور گرداند و هم در خبر است هر که در مدت عمر خود صد هزار بار بگوید بسم الله الرحمن الرحیم حق سبحانه تعالی هفت اندام او را از آتش دوزخ حرام گرداند و خلاصه لقره حق تعالی



هیچ کلمه نیست از قرآن که در وی از تسبیح حرفی نیست مگر درین کلمه **فَعَذَّبْنَا** و گفته اند نام  
 در قرآن مجید هزار و پانصد و دو جا هست و کعب الاحبار روایت میکند از پیغمبر علیه السلام که  
 گفت اگر خدا استعجاب است مرا عذاب خویشی بر ایشان تسبیح نفرستی و در تفسیر امام زاهد مذکور است  
**وَقَدْ تَوَلَّوْا لَنَا نَفْسَكُمْ** پیش در بید برای نفسهای خود بعضی گویند آن تسبیح گفتن است چنانکه  
 روایت کرد ابو هریره **رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ** از پیغمبر که گفت چون نزدیکی کنی زن خود و با یکدیگر خود پس  
 بگو **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** بنشیند شو و مرا بر هر قطره آبی ده نیکی و اگر خدا تعالی از آن نزدیکی  
 فرزند تقدیر کند بنشیند شو و مرا بر هر دم آن فرزند و فرزند فرزند تا قیامت ده گان نیکی  
 و هر که بوقت مرگ آمدن در خانه قل هو الله یا بسم الله بخواند غنی شود و گویند که چون متوفی  
 نازل شد جبرئیل گفت یا رسول الله این دو سوره است گفت علیه السلام مفصل است  
 میان ایشان چه کنم جبرئیل بجزم جلیل تسبیح در کاغذ نوشته در دو کف دست نهاد و گفت  
 هزار فرشته پیش آمده طر قوا کنان بخدمت حضرت آورده گفت یا رسول الله  
 بشارت باد مرا و امتان ترا که اگر این در تورات بودی قوم موسی جود گشتند می اگر  
 در انجیل بودی قوم عیسی ترسانند می و هر آینه نازل نکردم تسبیح را بر هیچ کس پس بر  
 یحیی و عیسی و هر که گوید بسم الله را یکبار و از اسن یا فتگان باشد و در خیر است که هر گاه میگوید  
 بنده بسم الله الرحمن الرحیم بکند از دشمنان چنانچه بگوید از دقلعی در آتش فاشد بنویسد بر  
 گریه طفلان بسم الله الرحمن الرحیم **هَذَا يَوْمُكَ لَا يَنْفِقُونَ** بسم الله الرحمن الرحیم **وَضَعْتَ** **الْأَ**  
**صْنَواتِ لِلرَّحْمَنِ** بسم الله الرحمن الرحیم **الْيَوْمُ نَحْمَدُكَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ** و در نرسنه امام صفوری حمید  
 سطور است که بیا فرید خدای تعالی قلم را از مر و اید سفید و درازی آن پانصد ساله راه است  
 و بیرون می آید از نو خیزد که بیرون می آید سیاهی از قلم دنیا باز حکم از پرورگار بقلم  
 رسید که نویسی بسم الله الرحمن الرحیم پس نوشت بسم الله را در عرصه هفتصد سال پس فرمود  
 خدای عز و جل سوگند مرا بغوث و جلال خود که هر که بگوید از دست محمد بسم الله را یکبار  
 بنویسم بر او ثواب عبادت هفتصد ساله که از فی تفسیر نسفی در تسبیح این سه هم را  
 اختیار فرموده اند تا در شروع هر کار سه تن است باین هم حاصل شود و وجه اینست این

ستم آیت است که هر کار از کارهای دنیوی یا آخروی بر سر چیز موقوف است اول فراهم آمدن آستانه کار  
 و این از تصرفات اسم الله است که ولایت بر جمیع صفات میسر میاید دوم بقای آن سبب از ابتدا کار تا  
 انتهای آن و این مقتضای صفت رحمت است که بقا و عالم بآن منوط است سیوم ترتب مراتب  
 آن کار حصول نتایج آن این مقتضای صفت رحمت است که سعی بندگان را بجان میسر میاید شان  
 نزول سوره فاتحه آیت است که مولانا یعقوب چرخ از حضرت علی کرم الله وجهه و عبد الله بن عباس  
 رضی الله عنه روایت کرده اند که این سوره در کما نازل شده است و کیفیت واقعه آنکه رسول علیه السلام  
 فرمودند که چون الصبح اوید میرستم آوازی می شنیدم که یا محمد و شخصی نورانی میدیدم بر تختی از زردی  
 آسمان در زمین معلّق ایستاده من از آن آواز ترس خورده میگفتم چه چیز این حادثه مکررند باورقه  
 تو فلک که برادر عمراده حضرت بی بی حدیجه بود این واقعه را بیان کردم و او مرد عالم بود بتوریت با  
 و از علما و نصاری علم بسیار گرفته ادگفت که چون آن آواز شنیدی مگر یزدگوش دار تا چه میگویی  
 همچنین کردم چون باز آواز آمد که یا محمد گفت لبیک گفت انما جبرئیل و انت نبی هذه الامه  
 باز گفت بگو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله باز گفت بگو الحمد لله  
 تا آخر سوره الفاتحه می است و آن هفت آیت است و کلمات آن با بسمه است و نه اند و بغیر بسمه  
 است و پنج اند و حرف آن با بسمه یکصد و چهل و هفت اند و بغیر بسمه یکصد و شانزده اند و تسمی آن  
 بفاصله الکتاب بنا بر آیت که شروع و افتتاح قرآن و تعلیم و قراة قرآن و نماز با اوست یا بجهت آنکه  
 الحمد لله فاتحه و شروع هر کلام است یا اول سورتی است که نازل شد یا اول نوشته شده در لوح محفوظ  
 یا فاتحه ابواب هر مقاصد دنیا است و فاتحه ابواب جنان در آخرت یا آنکه مفتاح کنوز قرانی است  
 و هم نام نهاده شده بام القرآن و به تسمیه باین نام آیت است که ام یعنی ما و فرزند صلح و بیخ اوجی  
 و این سوره اصل جمیع مقصدی قرانی است و نیز بام این سوره سبع المنانی است زیرا که مشتمل بر  
 هفت آیت است یا بجهت آنکه بر آیتی از ان قائم مقام هفتم حصه قرآن است یا بر آنکه هر که  
 این هفت آیت را بخواند بر او هفت در درخت بند کرده شوند و وجه تسمیه بنانی آیت است که در هر نماز مکرر  
 خوانده میشود یا مکرر نازل شد بسیار در مکّه و دیگر بار در مدینه طیبه و هم سوره اهل صلاه است زیرا که در نماز  
 خواندن این ضرور است و هم سوره انشا و انشا میگویند زیرا که در حدیث شریف وارد است فاتحه الکتاب

سورہ فاتحہ  
شان نزول  
ترجمہ  
و ترجمہ  
رحمن رحیم  
ایضاً ارد  
ایں المسم  
ترجمہ  
بیان و

مدرسہ عالیہ اسلامیہ

شفاء لكل داء وانه جمله نام این سوره اساس القرآن است زیرا که اساس کتابهای آسمانی قرآن است  
و اساس قرآن فاتحه الکتاب است و نیز این سوره کن نماز است و نماز اساس جمیع عبادات است  
نهی عن الفحشاء والمنکر وانه جمله است نام این سوره کافی و وافی زیرا که کفایت و تمام کننده هر  
امریست و از جمله است سوره محمد زیرا که ابتداء این سوره بلفظ حمد است و سوره السوال و سوره الشکر  
و سوره الاعداء زیرا که مشتمل بر سوال و حمد است و سوره الشکر و درین سوره وجه شکر فرموده  
اند و آن سه وجه است محبت بدل و ثنائیان و خدمت باعضاء و از جمله است سوره الکثر زیرا که  
حضرت امیرالمومنین علی این ابیالیاب کرم الله وجهه فرموده که تنزلت سوره الفاتحه <sup>بکثر</sup> بکثر یعنی  
و نیز در حدیث قدسی وارد شده که فرمود خدا می غرض خلق الفاتحه کتاب کثرت من کثرت عرشه و از جمله  
سوره الهنا جات زیرا که مصلی مناجات میکند باین سوره یا پروردگار خود و سوره التقویض زیرا که در وقت  
اهتمامت را بجهت حق خاص فرموده و سوره رقیه زیرا که صحابی بر سر دوی گشته بود و این سوره  
بر او خوانده دم کرد آن مصرع شفا یافت و وجه مناسب گشته الحمد لله استایش و شانه  
آفرین که از انزل تا ابد موجود و معلوم بود و هست و خواهد بود جمله آن تمام لله رضای  
که ستمی او موصوفات بهمه اسماء و صفات و کمالات <sup>سائر</sup> العالمین آفریننده و پرورنده و دارنده  
و تربیت کننده و سازنده کارهای همه عالمیاست از ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و سباع و  
حیوانات آبی و در آن که تربیت می کند تمام جهان را بدادن غذا و آب و بقاء بقای دینی و وجود  
ایشان را در حق آنان پرورش میکند ظاهر آنرا که ان نفس اوست و باطن آنرا جیمه که آن مل  
اوست و تربیت میکند نفوس عباد آن را با احکام شریعت و قلوب مشتاقان را با آداب طریقت و آرا  
محبان را با نوار حقیقت و تربیت می کند انسان را بدادن قوت و عطاء و جوامع آن که شنوا کرد و آخوان  
مخوش او را و دنیا کرد و به چشم را و گوایک و گوشت زبان را و هم پرورش کرد انسان را بدادن عذائبات  
بغلها و مصیبات و کواکون و از حیوانات بگوشت و بهیه و روغن و شیر آنها و از زمین به درختها و آنها  
و شمار و از با آن و از همان بسماء و النوار آن و از زمین بقرار دادن تو در آن و از شب به  
یستکین حشرات و حرکات موزیه و بجهت تو و بمعاش حاصل نمودن تو در روز بهین می بر  
پرورش خدا متعالی در باره خود که پرورش میکند ترا چنانکه نیت گویا او را بنده دیگر بجهت تو و عبادت

و مذمت او کنی و اگر کنی چنان کنی که هست گو یا ترا پرورنده جزا و تنگداری بیا باید و هست که عالمان  
جمع عالم هست رویت میکنند و هب رضی الله تعالی عنه که خداست از هر زده هزار عالم هست و دنیا از  
یک عالم هست و گفت صحنی که غم صد و شصت عالم هست صد ازان برهنه تن و برهنه پا میمانند  
یعنی شانه خالق خود را و ایشان همیه دوزخ اند و شصت عالم ازان جاها گم پوشند که کذا کرد  
بر ایشان ذوالقرنین و گفتگو کرد از ایشان و کعب احبار میگومند که عالم بسیار اند چنانچه فرمود  
الله تعالی در کلام مجید **وَمَا يَكْمُلُ جُودُكَ إِلَّا هَاشِمِيٌّ** و حضرت ابوهریره رضی الله عنه فرمود  
که پیدا کرد خداست مخلوق خود را بچهار قسم ملائکه و شیاطین و جن و انس بازگردانید ایشان را در جن  
نه جز از ایشان شیطان جن اند و یک جز جن انسان بازگردانید این هر دو داده جزه جز از ایشان  
جن اند و یک جز انسان بازگردانید انسان را یکصد و سبت و پنج اجزا پس گردانید از آنها  
صد جز و ریزند که از آنجمله میقوم را ساطع گویند که ایشان آدمیان اند که سرهای ایشان مشاب  
سرهای رگان اند و دوم ازان مانع است که چشمهای ایشان بر سینهای ایشان است  
و سوم مانع که گوشهای ایشان مشاب گوش پیل اند و چهارم مانع که ایشان را دوان گویند  
و بازگشت این همه دوزخ است و دوازده جز از ان سبت و پنج در بلاد روم اند که از آنجمله قوم  
نسطوریه و ملکاته و اسرنبله اند و هر یک از ایشان چهار طایفه اند که بازگشت این همه دوزخ است  
و گردانید شمش جز از ایشان در مشرق و آن قوم باجیج و ترک و خاقان و ترک و غلج  
و ترک خرد و ترک جرجیر اند و گردانید از ان شمش جز در مغرب و آن قوم شمش و زلط و جیش  
و نوبه و بربر و همه قرآن عرب اند که بازگشت و قرارگاه ایشان دوزخ است و باقی ماند از ایشان  
اهل توحید بجز و آن متفرق شدند بهفتاد و سه فرقه که هفتاد و دو از ایشان و خطر اند و آن اهل  
بدعت و منکلات اند که بر دوش خود اند و از طاعت خدا و رسول و جماعه مکه و قیاس  
مجهتند که دله را بعد اند منحرف شدند و کیفرة انان ناجیه است و آن الهست و عجا اند و صاحبان  
برض است که بر کار خواهد به بخند و خواهد عذاب کند در حدیث است ان بنی اسرائیل تفرقت عینی شتیز  
و سبعین فرقة و تفرق امتی علی ثلاث و سبعین کلهم فی النار الا فرقة دعهة قالوا من هی یا رسول الله  
قال من هم علی ما انا علیه و صحابی یعنی انا علیه صحابی من الاعتقاد و فعل کا الزادیم مشه به کجنا

والقول فهو حق وطريق موصل الى الجنة والفوز والفلاح وما عاده باطل وطريق الى النار والحرمان  
 بنحشه وجود بار دیگر در آخرت بعد از فانی جهانیان و در درجتها علی در مختار آورده که از حسن  
 لفظ عربی و قیل معرب عن عثمان بن عفان بانحاء المعجزة لانكار العرب حين سمعوه وروبان انكارهم له  
 لتوهمهم انه غيره تعالى في قوله **قُلْ ادْعُوا اللَّهَ ادْعُوا الرِّجْلَيْنِ** وذهب الالعلم الى انه علم كما يحل  
 لاخصاصه بتلك عدم اطلاقه على غيره **تلك** فاعلموا ووجهه على انه صفة مشبهة قیل  
 بصيغة مبالغة لان الزيادة في اللفظ لا الزيادة المعنى والا كانت عبثاً وقد زيد فيه  
 حرف على الرحيم وهو يفيد المبالغة بصيغة فذلت زيادة على زيادة عليه في المعنى كما لان  
 الرحمانية نعم المؤمن والكافر والرحمينة تحض المؤمن او كيفاً لان الرحمن للمؤمن لمنعم بجلال  
 النعم الرحيم لمنعم بقاقتها **الرحيم** بخشایند و دیگر بار یافت در حمت خود مومنان را  
 در آوردن ایشان بیهشت جاودان باید داشت که در تکرار این هر دو اسم چند وجه اندوخت  
 انکه هر دو رحمة بملک ذاتیان اند و این دو رحمت حمد له صفاتیان اند و دوم تکرار این هر دو  
 اسم بحیث است که معلوم شود که بسم الله جز از فاتحه نیست چه اگر از فاتحه بودی اعاده آن  
 کرده شدی در فاتحه بلا فایده سوم انکه مستحب میریندگان که اکثر اوقات خود در ذکر خدا  
 گذارند زیرا که از علامت حب خدا محبت و دوست داشتن ذکر خداست چنانکه در حدیث  
 شریف آمده که من احب شیاً اکثر ذکره **ربا عی** ای یاد تو منتهای هر مقصودی و در  
 طایع تو بر جبین هر موجودی و در عرصه گیتی بجه گرد و مشغول و اندر آنکه بود قبله چو تو معبودی  
 چهارم انکه رب العالمین بحیث آن بیان کرد تا که بدانند برستی که رب العالمین همان  
 رحمت است که روزی مید جهانیا نرا درین دنیا و خواست بخشد ایشان را و عقبی و لهذا ذکر فرمود بعد از  
 مالک يوم الدين یعنی پرورش خداست تا بر جانیست فان دادن رزق است در دنیا یا جین  
 است و ان مغفرت است در آخرت پنجم آنکه بنده مومن چون حمد خدا بر زبان راند و گفت **الحمد لله**  
 پس سر او را رحمت او شد زیرا که اول کسی که از بشیر حمد خدا کرد آدم علیه السلام بودند که چون عطش  
 احمد و در حال مشرف شد از جواب یرحمک بکند لاله خلقک پس از اینجا معلوم شد که انسان  
 محذوق شد بر اسم حمد خدا و نیز ظاهر و پدید شد که انسان ستمی رحمت میشود بحسب خداست

بیان تکرار اسم رحیم در اول دو اسم سوم ربانی

چهارم

پنجم

ششم

قطره چند از گنه گشت پدید و در چنان دریا کجا آید پدید **ع** در رحمت خود مین و مبین گشتن  
 بپرز گنه از ستر تا خن پایم **ب** مملکت یوم الدین خداوند روز جزا ایستاد و آن روز هر چه خوا  
 خواهد کرد یا حافظ اعمال بندگان تا مردادن و سترن نامها غلط نشود یا قاضی روز حساب کردین  
 بندگان در آن روز بحق حکم کند و یا جزا دهنده برستی در روز پادشاهی بعضی قراء ملک م الدین  
 خوانند و معنی آن باشد روز جزا لیکن قراءت ملک صلوات انزالک بسبب یا دلی حرف الف  
 در آن حکایت میکنند از ابی عبد الله محمد بن سجاد عیسی رحمة الله علیه که بود عادت من خواندن  
 ملک یوم الدین اما بعضی اقرایشند که خواندن ملک بغیر الف المبعیست از خواندن ملک الف  
 پس عادت خود ترک نمودم و خواندن ملک عادت خود گرفتم پس گاه بشب خواب دیدم که کسی  
 میگوید چرا حکم کردی و زکونی خود را در پیشینده می قول رسول الله صلی الله علیه و سلم را من قراء  
 القرآن کتب له بكل حرف عشر حسنة و محبت عنه عشر سیئات و رفعت له عشر درجات پس بسیار  
 شدم و عادت خود را ترک نکردم باز بار دیگر در خواب دیدم که گوینده میگوید لم لا تترك هذا سعاد  
 انا سمعت قول النبي اقرؤ القرآن فمخا اسی عیضا معظما فایت قطرا و کان اماما فی اللغة فکان  
 ما بین الماکت ملک فقال بینها فرق کثیر انا لک تعبد و انی وقت که بنده مشغول شاد و صفت  
 او بود از وی غایب بود زیرا که نظیر لغمتها می او و نیز بسوی خود و عالم دیگر که مورد لغمتها می او  
 متوجه بود و حال که صفات او را بخوبی ملاحظه نمودار غایت بجزو آمد و متوجه بصفا لغمت گشت رتبه خطا  
 یافت لهذا لفظ ایک تعبد حکم کرد یعنی ترا می پرستیم و پس که غیر تو مستحق عبادت نیست **رباعی**  
 من بندگیست بجا نیارم چه کنم به جان ترا که زیر بارم چه کنم خوبست ترا و بیم میدز تو به یحکم که وجود  
 از تو دارم چه کنم و انا لک کسنتعین و خاص از تو یاری میجوایم در پرستش تو دهم در انجام  
 سایر حاجت همت خود و این لفظ بجهت آورده شد تا بنده را از غلبه عبادت خود عجیبی دل پدید نشود  
 پس میگوید که عبادت تو بدون از طلب تو صورت در شکی نمی بند و گفته اند که رایک للتفصیل علم  
 اختصاصه تعالی بالاستغناء ایضا ای نظیر العون علی عبادک علی الاطلاق لانه باو علی محاربه شیطان  
 المانع من عبادک اونی اموزا با یصلح فی دنیا و دنیا و الجاه لا قایل ناک ان تعینا علی  
 اواراجی و اقامه الفروض و تحمل الکاره و طلب المصالح و بعضی از اهل معرفت گفته اند همتخانه در دنیا

بجست در روزات ملک

رباعی

طلب معاینه است یعنی غایت از طرف است و عطا مرتبه معاینه از طرف تو است شیخ ثقیان نوری  
 رحمة الله علیه روزی در نماز شام امامت میکردند چون به ایستادند و ایستادند رسیدند به پیش  
 شده اند و چون بخود آمدند گفتند لے شیخ ترا چه شده بود شیخ فرمودند که چون منتظر گفتم  
 رسیدم که اگر مرا بگویند می دروغ گوچرا از طبیب دارو میخواهی و از امیر روزی و از پادشاه بای  
 میجوئی اینها بختی علما گفته اند که در این باید که شرم کنی از آنکه هر روز شب پنجوقت در مواجبه  
 بر در درگاه خود دستاوردی دروغ گفته باشد إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ما را راه نامی براه است که  
 راه انبیا و اولیا و ائمه دین است در اقوال افعال و خلاق که آن راه متوسط بود میان اقراط و تقطر  
 و غلو و تقصیر ثابته دارا را بر راه مستقیم که دین اسلام و سنت جز الانام است علیه الصلوة و السلام حضرت  
 خوابه عبید الله رحمة الله علیه درین معنی گفته بلند و کلمه از چند فرموده اند و آن اینست که بنامی ما را  
 است یعنی به محبت خود مشرف و از انزهات بخود و بغیر از تو آزاد گشته تمامی گرفتار تو کردیم  
 جز تو ندانیم و جز تو نه بینیم و جز تو نه اندیشیم **سیت** هر ذره که بینیم همه از عکس تو پدیدست بی تو  
 تو موجود شد هیچ مکانی و در تفسیر روح البیان فرموده اند اینها صراط المستقیم بیان للمؤمنین  
 الصلوة کانه قبل کیف اعیانک فقال اینها صراط المستقیم و ایضا تعقیب بالعبادة بعد تمام  
 العبادة قاعدة شرعیة و در تفسیر تیسیر آورده ایست که عبادة اظهار التوحید و ایستاد منتقین طلب  
 العون علیه و قوله اینها سوال الثبات علی دینیه لان الثبات علی الهدایة اهم الحاجات و اولها  
 مسئله الانبیاء و الاولیاء و اما قال یوسف علیه السلام تو فنی مسلماً و سحرة فرعون تو قنا تسلیم  
 و یسحق برضی الله تعالی عنهم تو قنا مع الابرار و ذلك لانه لا ینبغی ان یعتمد علی ظاه السحال فقد  
 یتخرف فی المال کلا لمیس و بر صیصا و بلعم بن باعور قال المولانا جلال الدین قدس سره  
 صده از لمیس بلعم در جهان به هم چنین بودست پیدا و نهان و این در مشهور گردانیدند  
 تا که باشند این دو براتی گواه و این دو در دوا و یخت بردار بلند و و نه اندر قهرس فردان  
 صراط الذین انعمت علیهم بنامی براه است آنکه بفضل خود انعام کرده بر ایشان  
 به نعمت نبوت و رسالت و امامت و صدقیت و شهادت و صلاحیت یا راه نامی راه آنها که  
 اهل قرب اند و کمال نعمت ظاهری که قبول شریعت است و بحال نعمت باطنی که اطلاع بدقایق اهل



حقیقت ایشان معزز و مکرم ساخته و این لفظ را در جای دیگر از قرآن مجید چهار فرقه که انبیاء  
 و صدیقان و شهیدان و صالحان اند تفسیر فرموده پس معلوم شد که راه سبب راه اینچنان فرقه  
 پس بنده را می آید که در وقت مناجات به قاضی الحاجات این چهار فرقه را محو خاطر دارم  
 و راه آنها را یک خود طلبید چنانچه در قرآن مجید در سوره نساء می فرماید **يُطِيعُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ**  
**وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ** و **يُطِيعُونَ** و **يُطِيعُونَ** و **يُطِيعُونَ** و **يُطِيعُونَ** و **يُطِيعُونَ** و **يُطِيعُونَ**  
**وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ** و **يُطِيعُونَ** و **يُطِيعُونَ** و **يُطِيعُونَ** و **يُطِيعُونَ** و **يُطِيعُونَ**  
 پس آن گروه فرمان برداران باشند آن کسانیکه انعام کرده است خدای تعالی بر ایشان از پیغمبر  
 و سبب گویان و صالحان و چه نیکو اند اینچنانچه بهشتیان این بودن با جماعت مذکوره  
 اگر امنی است از خدای تعالی و پسند است خدای تعالی و اما پس **يُطِيعُونَ** و **يُطِيعُونَ** و **يُطِيعُونَ**  
**وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ** و **يُطِيعُونَ** و **يُطِيعُونَ** و **يُطِيعُونَ** و **يُطِيعُونَ** و **يُطِيعُونَ**  
 و رفاقت صالحان طلب باید کرد و صالحان را رفاقت شهیدان و شهیدان را رفاقت صدیقان  
 و صدیقان را رفاقت انبیاء و اگر کسی از مؤمنین خواهد که رفاقت انبیاء را بداند و رفاقت این  
 گروه درجه بدرجه تا چاره می است چنانچه اگر کسی رفاقت بادشاه خواهد بدون رفاقت ارکان  
 سلطنت بادشاهی ممکن نیست و لهذا دخول در طریق اهل السد و توسل با آنها جستن محمود است  
 اسلام شده و گفت ابو العباس بن عطاء بن هلال المنعم علیهم هم طبقات العارفون انعم الله علیهم  
 بالمعرفة و الا للبا انعم الله علیهم بالصدق و البقین و الصفة و المصداق و الابزار انعم الله علیهم بالحکم و النور  
 و المريدون انعم الله علیهم بجلالة العادة و العباد و الائمة الدين انعم الله علیهم بقوة الاجتهاد و  
 الاستقامة و مقلة و هم انعم الله علیهم بتقليد هم بالاتزام و الثبات و لهم شئون انعم الله علیهم بالاستقامة  
 باید داشت که نعمت از دو حال خالی نباشد یا نعمت ظاهری باشد مثل فرستادن انبیاء و ائمه  
 کتب و دادن توفیق بقبول دعوت پیغمبران و اتباع سنة آنها و چنان نمودن از بدعت و مستغنا  
 شدن با و امر و توأبی و ذلت اندن بر قدم صدق و لزوم عبودیت است یا نعمت باطنی یا  
 و آن است که انعام کرده است خدا تعالی بر اولم ایشان در بابت فطرت برسانیدن نشان  
 نور خود چنانچه فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله خلق الخلق فی ظلمة ثم یرش علیهم نور

این بیانات پیغمبر



فمن اصحابه ذلك النور فقد هتدي من الخطا وفتد ضل پس فتح باباه خداي تعالی بر روی  
 بنده از زناش آن نور پس مومنان بسبب آن نور روشن می بنید بجانب مشاهد معنیه  
 و می بنید غیث را و طلب مدد میکنند از وسبب هر ذره که بنیم همه از عکس قیید است و بی نور  
 تو موجود نشد هیچ مکانی غیر المعصوب علیکم و لا الضالین و نه راه آنکه خشم گرفته بر  
 برائیان یعنی قبل از وجود بعض غصبت آمده اند و بسبب آن بر کفر اقدام نمودند و نه راه اگر  
 یعنی راه آنکه انیکه بعد از وجود در طرق مختلفه وسیل منحرفه افتاده اند گویا تعلیم فرموده که بنده را  
 در طلب راه مستقیم احتیاط کما هی باید کرد و نیز از راه گمراهان بمنضوبان احتیاط باید کرد و خود را  
 یارب طریق مستقیم از انبیا و اولیا و نسبت کند راه مستقیم نباید دلت بلکه طلب حذر از دل  
 راه فاسد منظور باید دلت آمین یا الله قبول کن دعا ما را باید است این هم فعل است بمعنی  
 استجب مغناه استجب دعا و اما فعل یارب و بنی علی الفتح کاین و کیف للاتقاء و الکنین اعنی الیاء  
 و النون و لیست من القرآن اتفاقا لانهما کتب فی الامام و لم یقل احد من الصحابة و التابعین  
 من بعدهم رضی الله تعالی عنهم انها قرآن لکن یسن ان یقول القاری بعد الفاتحة آمین  
 مقصوده عنهما لقوله علیه السلام علمنی جبرئیل آمین عند قرائتی عن قراوة الفاتحة و قال انه  
 کان خاتم علی الکتاب و در حاشیه مضیای مولانا عبد الحکیم یا لکولای رحمه الله ذکر است و لیس  
 من القرآن و خافا و کتبه فی المصحف بدعته لا یخص انه یخفی فی الصلوة کما رواه عبد الله بن  
 مسعود عن انس رضی و اما رفع البنی صلی الله علیه وسلم بها کان تعلیما لاصحابه و من فضائلها قوالیه السلام  
 لو كانت الفاتحة فی التوراة لما نهت و قوم موسی و لو كانت فی الانجیل لما تنصر قوم عیسى و لو کان  
 فی الزبور لما منع قوم داود و دایا مسلم فراد ما اعطاه الله تعالی من الاجر کما تا قراء القرآن کلم  
 و کما تا تصدق علی کل مؤمن و مؤمنة و من فضائلها ایضا ان الحروف المعجمة فیها ثمان  
 و عشرون و حروف البنی صلی الله علیه وسلم بعد الوحی ثمان و عشرون و ان لیست فیها سبعة  
 حروف ثمان و الف و جیم و حاء و الخوف و زاء و الزقوم و شین و الشا و و طاء و الطلحة یعنی ضا طاء  
 انیکم خرج نیست و همین جهت گفت ابو مطیع و جماعتی از اهل بلخ تو قرأها لیس بالاطراف  
 لصلوة و خاف الفراق فمعتقده السورة و قارها علی العظیم و الحمره آمن من هذه الاشیاء و استبقت

وعن مذنية طائفة عليه السلام قال ان بالقوم لمبعث النبي عليه السلام تمام مقتضا في قضا علي بن ابي طالب  
 في المكتبة المحمدية رب العالمين فليعلموا رفع عنهم بسبب العذاب اربعين سنة ومن قضا عليها ايضا  
 عطاء انجي قات انزلت فاتحة الكتاب قال انزلت بكلمة يوم الجمعة كرامة اكرم الله بها محمد عليه السلام  
 وكان بها سبعة الاف ملك حين نزل بها جبرئيل على محمد عليها السلام كذا في تفسير الامام محمد بن  
 حنفی افندي حنفی رحمه الله تعالى سورة بقره مني است و آيات آن دو صد و هشتاد و هفت اند و از  
 بزرگترین سور قرآن است گفته اند بزرگترین از سوره ها قرآن مجید سوره بقره است و خود برین  
 آن سورة کوشتر است و در از تر از آيات قرآن مجید و فرقان حمید آیه دین است و خود در آن آیه واهی  
 و الفجر است و در از تر کلمات قرآنی است که در آن کلمه فاستقنا کلمه است و این عربی سلویه  
 در حکام قرآن که شنیدم از بعض مشایخ خود که میگفتند که درین سوره بقره یک هزار امر است  
 و یک هزار نهی و یک هزار حکم و یک هزار خبر است کذا فی مسئله حکم و در تفسیر کبیر مذکور است که حکمت است  
 که سبب آن کرده شود از فوائد و نفایس این سورة ده هزار مسئله و حکمت در لغت و موطن نزل  
 قرآن و ذکر شده آن کمی و مدنی و دلیل و نهاری سفری و حضری صیقی و شنائی نومی و بیخی  
 یعنی مابین شب و روز ارضی و سماوی و غاری یعنی آنچه که نازل شد از قرآن و غار و بیخی  
 یعنی آنچه که نازل شد مابین کوه مدینه عرشی معراجی آنچه که نازل شد در شب معراج و آن  
 آخر سوره بقره است که در این لغت و تشریف موطن جمیع کون است نیز دل جمعی  
 و در آن جنو حضرت محمدیه نزد آن چنانکه میگویند که سر در معراج محمدی آن بود که سیر حضرت  
 محمد صغری در جمیع مکان حاصل شود گویا که کون و عرش و بشت و کرسی و لوح و قلم و  
 سدره المنتهی و رفوف و سوا و این هر مکان آرزو و تمنا میکرد زبان حال که شرف و شرف  
 و زایه خدا تعالی مرا بقدم قدم صیب خود و در سر می سازند در چشمهای خود اعیان و کبار  
 از غبار بغال قدم میداد و تافت و منقر موجودت کما قبل لولا محمد ما شتم الکلون را بنجه الوجود  
 و کما در بیان القدس لولاک لما خلقت الافلاک بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 که حرف مقطوع است از سرار قرآن و هر کسی بر آن طلاع ندارد و گفته اند معنی اسم  
 علم است یا مراد از الف بعد از لام لطیف و از میم مجید ای ایا الله اللطیف لمجید چنانکه مراد از



اندوشت در قرآن یک هزار و هشتصد و بیست و نه است <sup>۳۹۶۳</sup> حج در قرآن سه هزار و شصت و هشتاد و سه اندوشت  
در قرآن سه هزار و نه صد و هشتاد و سه اندوشت <sup>۳۹۶۴</sup> در قرآن دو هزار و چهار صد و شانزده اندوشت و  
در قرآن چهار و شصت و چهل دو اندوشت <sup>۳۹۶۵</sup> در قرآن چهار هزار و شصت و نود و هفت اندوشت  
در قرآن یک هزار و شصت و شصت اندوشت <sup>۳۹۶۶</sup> در قرآن دو هزار و پنجاه اندوشت <sup>۳۹۶۷</sup> در قرآن  
دو هزار و سیصد و نه اندوشت <sup>۳۹۶۸</sup> در قرآن یک هزار و شصت و هشتاد و سه اندوشت <sup>۳۹۶۹</sup> در قرآن یک هزار  
و یکصد و چهارده اندوشت <sup>۳۹۷۰</sup> در قرآن سیصد و چهل دو اندوشت <sup>۳۹۷۱</sup> در قرآن دو هزار و بیست و نه اندوشت  
حج در قرآن شش هزار و هشتصد و سیصد و نه اندوشت <sup>۳۹۷۲</sup> در قرآن هفت هزار و پانصد و اندوشت  
در قرآن سه هزار و چهار صد و دو اندوشت <sup>۳۹۷۳</sup> در قرآن شش هزار و بیست و پنج اندوشت  
در قرآن شش هزار و پانصد و بیست و شش اندوشت <sup>۳۹۷۴</sup> در قرآن بیست و شش اندوشت <sup>۳۹۷۵</sup> در قرآن  
نوزده هزار و هشتاد و نه اندوشت <sup>۳۹۷۶</sup> در قرآن چهار هزار و نه صد و نوزده اندوشت <sup>۳۹۷۷</sup> در قرآن چهار هزار  
و هشتصد و بیست و نه اندوشت <sup>۳۹۷۸</sup> در قرآن چهار هزار و هشتصد و نه اندوشت <sup>۳۹۷۹</sup> در قرآن بیست و پنج هزار و نه صد  
نوزده اندوشت <sup>۳۹۸۰</sup> در قرآن بیست و نه اندوشت <sup>۳۹۸۱</sup> در قرآن بیست و نه اندوشت <sup>۳۹۸۲</sup> در قرآن بیست و نه اندوشت  
بشابه است که هر که در آن ادنی تامل کند از ریب باز آید و داند که شبه را در آن مجال نیست  
و دلالت کننده است و راه نمایند <sup>۳۹۸۳</sup> <sup>لِلْمُتَّقِينَ</sup> مرید هیز گاران را که ایشان  
بدان متفع شده اند و در تفسیر روح البیان چنین معنی متقین بیان کرده اند ای للضالین الشافعی  
التقوی الصامرن الی التقوی و مثله حدیث من قتل قتیله فله سلبه و در تفسیر ارشاد گفته است  
للمتقین بالتقوی عالا و امالا و تخصیص الهدی بالمقین لما اهتم المقبول من النواره  
للمتقون باناره فی اتا دیلات النجیة المتقون هم الذین او فوا العبد المد من بدنیاقیه و وصلوا  
بما امر الله به ان یوصل من مامورات البشره ظاهر و باطنا فی الرساله الفیثیه المتقی مثل ابن  
سیرین کان له اربعین جبا بالضم و تشدید با جاه بسیار آب و عمیق و درینجا مرا و خم کلان است  
سمنا فاخرجه علامه فاره من جب فساله من اتی جبا اخرجه فعال لا ادری قضیها کلها  
و مثل الی یزید لبطامی نهری بهمذان جانبا من جب لقرطم بکسوف و طاعنم بر و آن تخم  
عصفرا گویند فلما رجع الی البطام رای فیہ غلقتین فرجهم الی هذان و وضع الغلقتین و علی

در قرآن هشتاد و سه اندوشت

در قرآن بیست و نه اندوشت

در قرآن بیست و نه اندوشت

اباصفیه رحمه الله تعالی کان لا یجلس فی ظل شجرة غزیه یقول فی الخیر کل قرص جبر فقا فقا  
 با و در حدیث شریف است الرباضع و سبون یا ادا ما کاتیان الرجل امه یعنی همچون زنا  
 کردن با و در خود است عبادا با به و بود بر شخصی دین هزار در هم سیاه مرا امام ابو صفیه رحمه الله  
 را پس نمود شخص مدیون با بخینفه رحمه الله هزار در هم سفید پس فرمود امام همام که من بخیرم  
 این در هم سپید را بدل در هم سیاه خود نیز که تیرسم که نشود این سپیدی را پس رو نمود  
 او را گرفت مثل در هم خود و قیل ان ابایزید غل ثوبه فی الصحرا مع صکار فقال له  
 تعلّق بثوب فی جدار الکرم فقال لا تقرب الود فی جدار الناس فقال غلقت فی الشجر فقال  
 یکر الاغصان فقال صاحبہ منبطه علی الارض فقال انی علفا له داب لا تشره عنها فولی ظهره  
 حتی جف جانب ثم قلبه حتی جف الجانب الآخر الذین یؤمنون بالغیب آنکه از صدق عقیقت  
 میگرد و ندانیده که حق تعالی است و ملائکه و قیامت یا متعلقات آن یا پوشیده که وحی است  
 و باقتضا و قدرت است که مومنان بدان ایمان می آرند و این جمله صفت مفیده منقیان است  
 بر تقدیر تفسیر تقوی ترک کردن مالا یعنی و یکردن طاعات از صلوة و صوم و زکوة و حج  
 و صدقه چنانکه فرمود خدا می تعالی ان یصلو تهتکلی عن کفائی و المنکر بدستی که نماز با عبادت  
 شرایط باز می دارد و نما خود را از کار تقسیم و ناشایسته و قوله علیه السلام لصلوة عماد الدین و الزکوة  
 فطرة الاسلام و الایمان هو لصدیق بالقلب لان انصدق یومن لمصدیق لے یجمله آسانتر  
 آنکه نیا او یومن نفسه من الغیب بقله و بعد تعالی مومن لانه یومن عباد من عذابه بقله و  
 و در کواشی گفته الا یان فی شهر لیه هو الاعتقاد بالقلب الاقرار باللسان و العمل بالارکان  
 و یقیمون الصلوة و با می دارد و ادا میکند نماز پنجگانه را بشرایط و آداب آن در اینجا  
 است که صدقه در اصل یعنی دعاء است کوله تعالی و صل علیهم اے عاکن بر ایشان و بمعنی  
 شما هم آمده است کوله تعالی ان الله و ملائکته یصلون علی التبی یعنی بدستی که خدا و ملائکه  
 او شما میکنند بر پیغمبر و بمعنی قرات نیز آمده چون آیه و لا تجهر بصلا تیک لے بلذ کن  
 اواز بقرات خود یعنی رحمت هم آمده چون آیه او بیک علیهم صلوة من ربهم یعنی بر ایشان  
 رحمتها است انجانب پروردگار ایشان و صلوة لمشرعة لمخصوصة بافعال اذکار

سمیت بها لما فیها من القرأة وانشاء واداء واصلتها من الرحمة ووصولها فی هذه الایة ام  
 جنس ایضا صلوة الخمس المراد باقامتها الموطنة علیها بجدوده الظاهرة من الفرائض  
 السنن وحقوقة الباطنة من الخشوع والاقبال بقلبه علی الله تعالی المصلین الذین هم عن صلواتهم  
 ساهون کذا فی تفسیر امام بهمنی حقی رحمه الله ودر تفسیر تفسیر مطهر است که در این آیه اقامه  
 صلوة ارشاد فرموده ودر جای دیگر از قرآن مجید در ادای نماز بجز چیز امر فرموده اول  
 بپادشستن نماز که در اینجا بصیغه غایب در جای دیگر بصیغه امر که اقموا صلوة دویم بپادشستن  
 ان و بهیئگی بر آن که واللّٰهین هم علی صلواتهم یا فطوآن و آنکه بر نماز خود محافظه کنند گان  
 واللّٰهین هم عن صلواتهم وایمؤن اے آنکه بر نماز خود همیشه باشند گانند سیم و فرما  
 کرد ای نماز در اوقات معینه که و کانت علی المؤمنین کتابا موفوئا بدستیکه است نماز  
 مومنان فرض موقت و معین چهارم امر کرد بخواندن نماز باجماعت و اذکعوا مع الکرعین  
 در کوع کینه ای نماز این بار کوع کنندگان یعنی نماز باجماعت گذارید و در حدیث شریف  
 وارد است که با جمیع من المسلمین فی جماعته اربعون رجلا الا و فیهم رجل مغفول فاصدقنا لکم  
 من ان یغفر له ویرد اباقین ششم حکم فرمود بخواندن نماز بخشوع و خضوع که الذین هم فی  
 صلواتهم خاشعون آنکه در نماز خود نرسد کارانند **و** اول اے جان دفع شتر سوش کن  
 و انگهان در جمیع گندم گوش کن پیشواز جبار آن صدر صد و روزه لا صلوة الا باخضو  
 بعد ازین باید داشت که مردمان در ادائی نماز چند طبقه شده اند اول نماز را اصطلاحا  
 نه نمود و سرگرده ایشان ابو جهل است لغته بعد علیه که فرمود در حق او فلا صدق و لا  
 ولا عتی یعنی باورندشت او و نه نماز گذارد و با بگشت ایشان دوزخ است که میفرماید  
 من ذکره تینا لئن عن المحبرین اسألكم فی سفر قالوا لکم ملک من المصلین و لکم نکر نعم  
 لیکن و کن نخوض مع الناصین و کن نکره بیوم الدین یعنی اهل سعادت سوال  
 کنند از گن بگاران چه چیز در آرد دشمار او در دوزخ گویند که بنودیم از نماز گذارندگان یعنی  
 بفرصت آن عتقا دند شستیم و نمیدادیم طعام فقیر را و با بخار در می آمیم یا در آید گان دوزخ  
 می شمریم روز جزا را طبقه دویم آنکه قبول نمودند مگر دانه نمودند آن اهل کتابند که فرمود

بجای  
 حقیقت  
 نمازین  
 معتبر

مستحب

الله تعالى واثان ایشان فخلق من بعدهم خلقاً اصناماً تهلكوا واهتجوا ليهوت فوفى كيقون  
 غيابة پس رسيد از پس ایشان فرزندان که ترک کردند نماز را و پروردگار نمودند از دایمی نفس را  
 پیش و باشند که به بنید جزای گمراهی خود و غی و ادبیت در حقیقت که در انداخته شوند و آن اهل کتاب  
 اند که نماز را ضایع برباد کردند طبقه سوم برخی نماز را داد کردند بعضی نه داد کردند بسبب سستی  
 و تکاسل آن منافقانند کمال قال تعالی ان المنافقين تجادون الله وهو خادعهم و اذا  
 قاموا الى الصلاة قاموا كسالا بدمسی که منافقان مکر میکنند با دوستان خدا و خدا را خدای تعالی  
 جزای کرده است ایشان را و چون برخیزند منافقان بسوی نماز برخیزند کاهلان و ابله  
 الناس بنمایند خود را بر مردمان مقرر ایشان و بیست و آن وادی است در دوزخ که اگر همه  
 کوههای دنیا در آن انداخته شوند آب آب شده جاری شوند و در حدیث است که من ترک  
 صلاة حتى مضی و قتها عذب فی النار ثمانون حقیباً و بحقیب ثمانون شاة ثلثمائة  
 و ستمون یواکل یوم الف سنة مما تعدون و گفته اند که تاخیر کردن نماز از وقت گناه کبیره  
 است خوردن کبیر نیست که گویا باور خود و هتاد مرتبه زنا کرده کمائی روضه العلماء و اش  
 ده آنکه بے نماز است و در خود هتاش فاده باز است و کو قرض خدای گذارد و از قرض  
 نیز غم نذر طبقه چهارم آنکه نماز را کردند بجهت سرلطف و ادب آن و اوقات آن و سرداران  
 محمد مصطفی و یاران او و قال تعالی قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلواتهم خاشعون بدستیک  
 بستگارشند و مومنان آنکه ایشان در نماز خود ترس کارند و ایشان و ایشان فردوس که  
 ان اولئک هم المؤمنون الذین یرتقون الفزدوس هم فیها خالدون یعنی آن مومنان که این  
 بخش صفه دارند ایشانند و ایشان آنکه میراث می برند فردوس را ایشان در آن فردوس جاوید  
 زندگانی میکنند آنکه است بلندتر در بهشت که در آن برادر خود خواهند رسید و بینند دیدار خدا و  
 در اینجا بیدار است که ترغایه العلماء نماز با جماعت گذاردن قرض کفایت تا آنکه اگر نماز  
 تنها بخواند درست باشد مگر فضیلت جماعت فوت شد و نزد امام احمد حنبل نماز با جماعت فرض است  
 حتی که اگر تنها نماز خواند جایز نباشد پس واجب شد بر مسلمان محافظه جماعت که فرمود تعالی  
 یا قومنا جیدوا داعی الله گفته اند مراد از داعی در این آیه موزنانند که مردمان را بطرف جماعت

طبقه سوم

طبقه چهارم

باز خواندن نماز با جماعت



نماز پنجگانه میخوانند و تارک عبادت ترا از شراب خوار و غنی و عاقی الوالدین و کاهن و ساحر و جادو  
 و سخن چین است و ملعون است در توراه و انجیل زبور و فرقان و بر زبان ملائکه تا آنکه نوشته اند  
 لا یبدا اذا مرض لا تشهد جنازة اذا مات و فرمود علیه السلام تارک الجماعة لیس منی و لا امامه  
 و لا یقبل الله فضا و لا نافله و لا اعد لای فیضه فان ماتوا علی حالهم قالنا راوی بهم کذا فی  
 روضه العلماء و در حدیث شریف وارد است هر که بگذارد در اوقات پنجگانه نماز جماعت  
 چهار روز چنانکه قوت نشاند و تکبیر ادنی بنویسند خدای تعالی بر او دبرت برانی از نفاق و باطنی  
 از ادای از آتش دوزخ دهم و در حدیث است صلوة الجماعة تفضل علی صلوة الفریض و  
 تشدید زایل کردن و تنهانشان بتبع و عشرین درجه و گفت علیه السلام هر که بخواند نماز  
 پنجگانه را عجا بگذارد و بر بصر اط چون برق روشن در گروه اول از سبقت کند گان بگو  
 بهشت و رومی او چون ماه چهاردهم تابان باشد و بیاید ثواب هزار شهیدان که در راه  
 خدا جان دادند کذا فی خلاصة الاخبار و انیس العظیمین و در خبر آمده که روزی ابوالاعلی  
 مترو حضرت آمد فرمود علیه السلام یا ابی مالی اراک محض و ناعرض نمود که یا رسول الله ده شتر  
 من پرال فردان غارت کردند فرمود پیغمبر یا امام عین ترا غنم یکدم ترسیم که نباید  
 از تو تکبیر ادنی فوت شده باشد گفت یا رسول الله فضیلت تکبیر ادنی از ده شتر پرمال من بیشتر  
 است فرمود علیه السلام سوگند خدای که جان من در قبضه قدرت اوست که ثواب تکبیر ادنی  
 نزدیک خدای تعالی بیشتر است از دنیا و آنچه که در دنیا است و روایت کرد حضرت علی کرم الله  
 وجهه که فرمود رسول صلی الله علیه و سلم هفت نفر اند که رومی ایشان از قبیل و گور بگردانند  
 پس بروید و گورائی ایشان بگردید پس اگر نباشد همچنین که من گفتم آن باطل باشد گفتند  
 یا رسول کی مانند ایشان گفت پیغمبر شما شمه ه خمر و فروخته ه بشر و شاهر و زور خورده ه را  
 و زنی و مرد و نوحه گرد باز دارند غله بر سره گرانی و تارک جماعت و در ثواب لاحتساب  
 حدیثی نقل کرده که فرمود علیه السلام که قصد نمودم که یکم کنم بر سه سوختن خانه های من  
 جماعت و از حضرت ابن عباس رضی الله عنه مردی است که فرستاد خدای تعالی بیتی خود را  
 بر نهائ لاله الاله چون تصدیق نمودند زاید فرمود نماز را چون در نماز مستعدند

این حدیث  
 در حدیث

این حدیث  
 در حدیث

این حدیث  
 در حدیث



زکوة فرض فرمود چون زکوة قبول نمود روزی فرض فرمود و همچنین حج کعبه و جهاد فرض  
 کرده شد پس کامل کرد دین را گفت مقاتل که آنحضرت اول از معراج در مکة معظمه دو رکعت صبح  
 و دو رکعت شب میخواند چون مشرف بمعراج شدند نماز پنجگانه فرض شد و مشرف اوقات  
 و مشرف حالات و خواندن نماز بعد ایاں از فضل طاعت است پس فرض کرده شد فضل  
 که آن نماز است در فضل اوقات و آن شب معراج است و حکمت در فرضیت نماز است که چون  
 بنی کریم در شب معراج عبادت ملکوت همان مشاهد فرمود که جماعتی در قیام اند و برخی  
 در رکوع و بعضی در سجود و گریه و استسج و در قعود و خشوع و و غیر ذلک خواهند که این همه  
 عبادت است را عنایت شود پس همه عبادت ملکوت باین اتمه در نماز جمیع فرموده و  
 در تفسیر روح البیان مذکور است که اول من صلی الفجر ادم و ابراهیم و العیسی و محمد و  
 عیسی و الشاه موسی فهذا ستر القرائی خمس صلوة و اقل من صلی الوتر رسول الله  
 لیتة المعراج و اول من باذرا الی السجود جبرئیل و لذک صادر فیق الانبیاء و اول من  
 قال سبحان الله جبرئیل و لا اله الا الله نوح و الله کبر ابراهیم و لا حول و لا قوة الا بالله  
 العلی العظیم رسول الله صلی الله علیه و سلم کل ذلک فی کشف الکنوز و صل الرمز باید است  
 که نماز را شرایط و ادب و سنن و فرائض اند و در هر یک از اینها اشاره اند بطرف  
 مهمات که بسبب آن مستعد میشود نمازی بر ادائی آن چنانچه دست شستن اشارت  
 بطرف پاکی نفس و دل از صفات ذمیمه کقولہ تعالی و نیکایک فطهر اسی قلبک یعنی  
 پاک دارد دل خود را و شستن رومی اشارت بپاک کردن رومی خود از غبار دنیا  
 و استقبال قبله اشارت بوجه شدن به حضرت خداوندی و قرب آن و سرگردان  
 از اسوی الله دست برداشتن اشارت بدست برداری از دنیا و آخرت و تکبیر  
 اشارت بمقیم حق در دل و مقارنت نیت بتکبیر اشارت بصدق نیت در  
 طلب دست بستن اشارت باقامت رسم عبودیت و ربودی مالک خود و در فتاح  
 قراة بنا و فاستخ اشارت بطلب الطاف ربوبیت و در مصابیح مذکور است که گفت علیه السلام  
 چون بنده تکبیر اونی میگوید چنان از گناهان پاک میشود که گویا امروز او را مادر زاده است و چون

حکمت در فرضیت نماز



و پسنده است کیکه پیروی کرد ترا از مومنان یعنی عمر و واقفانه لصلوة لثمان ذی النورین رضی الله عنه  
 قال الله تعالى آمن به فانت امانا للیل ساجدا و قاریا یحذرو الاخرة ویرجو رحمة ربهم ایا این بهتر یا  
 یا آنکس که قیام نماید در شب سجد کند بر پای ایستاده میسر شد از عذاب آخرت و امید میدارد  
 از نجاشیش پروردگار خود یعنی عثمان و الاتفاق علی و قال الله تعالى الذین یحققون امانهم  
 باللیل و النهار هم لا یتبعون ما اتفقوا آتوا و لا اذی لهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم و لا هم یحزنون  
 آنکس نیکه خج میکند با لها تمی خود را در راه خدا پس از مالی در نمی آرد تا آخری را که نفقه کرده اند متی منه  
 آزاری مریشان است مزد صدقه ایشان نزدیک پروردگار ایشان در سر نیست مریشان را از  
 کم شدن مزد نیستند ایشان که اندوگمین شوند از قوت ثواب یعنی سیدنا علی کرم الله وجهه گفت  
 ابی عبد الله حرث رازی که وحی فرمود خدای کریم بهیبتی از انبیاء که من حکم کردم در حق فلان  
 که نصف عمر او در تو انگری و نصف عمر او در محتاجی بگذرد پس آگاه کنی او را از حکم من مختیر سازید او را از  
 تو انگری و فقری بر که او را بد از این در اول عمر اختیار کند پس آن نبی و او را طلب نموده از حکم خدا  
 خبر داد پس آنکس بجای شاد و رت بز خود بان پیغمبر گفت یا بنی الله که من در نصف عمر ادل خود  
 تو انگری اختیار نمودم پس فراح گردانید الله تعالی بر دنیا و کف و دیر او در دوازده دولت باز زن  
 او گفت که خواهی که نعمت تو زوال پذیرد پس سخاوت اختیار کن بخلق خدا پس او دست  
 در سخاوت دراز کرد تا اینکه اگر یک جامه بر یک خود طیار کردی یکجامه بر یک فقیران طیار نمودی  
 چون نصف عمر او در تو انگری بگذشت فرمان رسید بوی آن پیغمبر که بدستیکه من حکم کرده ام  
 که نصف عمر او در محتاجی و نصف در تو انگری بگذرد لیکن چون یا منم آوارش از کز بنمتهائی خود و تو  
 موجب مزید نعمت است مزده رسان با و که اتنی قضیت باقی عمره بالغنی بدان اسے برادر کوه  
 فرض است بر همه مسلمانان مثل نماز و فرمود علیه السلام لا صلوۃ لمن لا زکوة له یعنی نماز او  
 فضیلت ندارد هر که زکوة مال او خورند به سبب بقاء زکوة او نماز و چند جای از کلام الهی بخند  
 آیه اقیمو لصلوة و اتوا الزکوة که یکی لازم است و آن نماز است و دوم متعین دان زکوة است  
 از جمله آیه اقامو لصلوة و اتوا الزکوة و از جمله آیه و قولوا للئن حسنا و اقیمو لصلوة و اتوا الزکوة  
 یعنی بگوئید بر اسے عامه مردمان سخن نیک امر بالمعروف نهی عن المنکر و صدق از نشان محمد صلی الله علیه

علیه سلم و بر پا دارید نماز را با نیت و بید زکوة و از آنجمله آیه **وَأَقِمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاتَّقُوا يَوْمَ تُؤْخَذُ السُّلُوفُ**  
 و اذا عاهدوا بگذارید نماز مفروضه را و بدهند زکوة مقرر را و صاحبزکوة که وفا کنندگان باشند  
 به بیان خود چون بیان کنند و از آنجمله آیه **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ** آنکه گردیدند و کارهای نیکو را می نمایند و بپایند نماز را و  
 زکوة مال را را ایشان است مزد ایشان نزد پروردگار ایشان از آنجمله آیه **إِنَّمَا يُكْرِمُ مَن آتَاهُ**  
**بِمَن مِّن بَابِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَهُوَ قَامٌ لِلصَّلَاةِ وَآتَى الزَّكَاةَ** یعنی جز این نیست آبا و میکند مساجد  
 خدا می را آنکه برگزید بخدا و بر وزن جزا و بپایندت نماز را و زکوة مال را و از آنجمله آیه  
**أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ** یعنی بپا دارید نماز را و بپایند  
 زکوة را و اطاعت خدا و رسول کنید تا که شما رحم کرده شوید و از آنجمله آیه **وَالَّذِينَ هُمْ يُعْتَمِنُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ**  
 و بپا میدارند نماز را و میدهند زکوة را اگر نماز و زکوة در فضیلت یکسان بودی این هر دو گوهر  
 چندین چادر یک سبک نیامدی و در درختان کورست که ذکر کردن زکوة با نماز در کلام الهی است  
 و دوبار و خیلی است صریح بر کمال اتصال میان ایشان و زکوة مال فرص شد در سال دوم  
 پیش از فرض شدن روزه رمضان المبارک و بر اینها علیهم السلام زکوة قرض نه بود و بالاتفاق  
 چه زکوة پاک کننده است از چرک انبیاء معصوم اند و آنچه که در آیه **وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ**  
**مَا دُمْتُ حَيًّا** از حال حضرت عیسیٰ جزمید هر دو زکوة نفس است از در فای که لایق انبیاء نیست  
 یا مراد است اوصافی بتبلیغ الزکوة و در کفایه شرح هدایا آورده الزکوة سبب ثواب و اعمال خف  
 فی الدنیا و الثواب فی العقیقی كما قال الله تعالى **وَمَا نَفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ** نان دهی باز  
 بهر حق نماند دهنده جان دهی از بهر حق جانت دهنده و فرمود در حق حضرت یحییٰ و حنا  
 من الدنيا و الزکوة یعنی دادیم یحیی را رحمی و مهری و یحیی و رقت قلبی از نزد یک ما و طهارتی از گناه  
 و این آیه زکوة معنی طهارت آمده و معنی تطهیر هم آمده است چون آیه **فَمِنْ أَمْوَالِهِم**  
**صَدَقَةٌ لِّتُطَهَّرَ بِهِمُ** و تزکیه هم بهای یعنی فراگیرید از مالهای ایشان زکوة فریضه تا پاک گردانی  
 ایشان را از گناهان و زیادت گردانی و نشو و نماهی حنات ایشان را بآن صدقه و صدقه را  
 بحسب آن صدقه گویند که دلالت میکند بر صدق عبودیت بنده و عن محمد رحمه الله عن أنس الزکوة

بغیر عن لا قبل شهادته و فرمود علیه السلام صدقه خمسکم و حجوا بیت ربکم و صوموا شهرکم و عتسوا من خبا بکم  
 و اذوا زکوة ما لکم حاتم بها نفکم و اذوا خبیه ربکم و هم فرمودند علیه السلام حصنوا اموالکم بالزکوة یعنی حصار کنید باها  
 خود را با دای زکوة یعنی هر که زکوة مال خود بدهد حق تعالی مال او را از همه آفات نگاه دارد و گویند چون این صاحب  
 بسبب ترسائی رسیدی زکوة مال خود را نمود و گفتند من در کیش نماز زکوة مال نیست چگونه دادی گفت قبل  
 این پیغمبر را می ازایم زیرا که مال من بیک تجارت برده اند و راه پر خطر است من زکوة مال دادم و می بینم  
 اگر مال من بیکار رسید نیکو و الا تیغ کشیده مال خود را از این پیغمبر بستانم چون زمانی بر آن گذشت خبری  
 رسید که کاروان را فردان زدند و مال غارت نمودند آن ترسائی چند ترسائی دیگر همه نمود و تیغ کشید  
 بآب مسجد حضرت می آمد و هنوز در پیش مسجد نرسیده بود که کتوبی شریک او رسید و در آن نوشته بود که  
 پاسبی شتر لنگ شده بود بدان جهت در فلان جایی مقام کرده بودم و کاروان که پیش رفته بودند و  
 غارت کردند و مال بیکار رسیدیم و هیچ گزندی بآل من نرسید چون ترسائی آن کتوبی خوانده شد  
 و تیغ از دست خود دور کرد و گفت صدق رسول الله و بخدمت حضرت رسالت آمد و سر در قدم  
 حضرت نهاد و مسلمان شد و هر سال زکوة مال خود میداد و هر که زکوة مال میداد او را تشنه تیرگاری  
 خواهد یافت چنانچه میفرماید حق تعالی <sup>تق</sup> قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى یعنی بدستیکه تیرگاری و خلاصی یافت از  
 آتش و در زکوة ادا نمود و در حدیث آمده که من دی زکوة مال عطا کردم الله تعالی بکل دانی بقیه نون  
 و کسر آن مقدار بیشتر جو مدینه فی الحنة فی کل مدینه سبعون قصر فی کل قصر چون بیانی کل بیت  
 سبعون سریرا علی کل سریر سبعون فراشا غلط کل فراش سبعون فراعا و علیها حوال العین یعنی هر که زکوة  
 مال بدهد عطا کند خدای تعالی بیل هر دلق هفتاد شهر و بیشتر و در هر شهری هفتاد قصر باشد و در هر  
 قصر هفتاد خانه و در هر خانه هفتاد تخت و بر هر تختی هفتاد فرش و بطری بر فرش هفتاد گز باشد و بر  
 هر فرش جو عین نشسته باشد انقضی دادن زکوة از بهترین عبادت است چه نفع آن بغیر سیر  
 و امداد آن دشوار است و لهذا حق تعالی آنک فرض نموده است بجهت آنکه سودن بنده گاه  
 از دعوی محبت خدای میکنند و دم محبت او میزنند پس مجاب را علامتی باید و مال نیز از مجوبات  
 بنده است پس گویا خدای تعالی میفرماید که ای بنده من اگر تو در این دعوی محبت من صادقی  
 هستی این محبوب بار و آنها که این ستر را نشا خند هر چه دشتند در راه دست صرف کردند

و از دو صد درم بجز درم دادن کا بخیلان می شمردند چنانچه حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه جمله مال در  
 خدا دادند رسول صلی الله علیه سلم فرمودند ای ابو بکر مرا برای عیال چه گذاشتی عرض کردند نام خدا  
 و گروهی بنمی دادند چون حضرت عمر رضی الله عنه فرمود علی السلام برای عیال چه گذاشتی گفت نصف  
 مال فرمودند بینکما ما بین کلمتیکما یعنی تفاوت درجه شما در خور سخن شماست و جماعتی نیکم دان  
 که مال بی طبعی خرج کردند اما منظر فقر آدمی بودند و در حق ایشان نفقه میگردید و خالیقه ضعیف دلان  
 بودند که از دو صد درم بجز درم دادند زیاد نتوانستند داد و بر آن منت هم نهادند و این باز بدست  
 و کیسه همین قدر هم نمیتوانند داد و از دوستی خدا بی نصیب باشد و امام غزالی رحمه الله در کیمیای سعادت  
 و راداب زکوة نوشته اند که هر که خواهد که عبادت و بی زنده باشد و بی روم نبود و ثواب عفت باشد باید که  
 آدمی هفت وظیفه نگاه دارد اول آنکه در ادای زکوة تعجل کند بیش از تمام شدن سال زیرا که در این  
 قایده اندکی آنکه تاثیر رغبت دهنده باشد دوم آنکه شای بزودی بدل درویشان رسانیدن است  
 و درویشان دل خوش شده دعا میکنند و دعای ایشان او را حصاری باشد از آفات سوم آنکه این  
 از عواین روزگار چه در آخر آفات بیا راند شاید که آفتی افتد و از این خیر محروم ماند نفقت بزرگی را  
 در دل آمد که این پیر این مرغوب و محبوب بدر پیش و بدنی الحال از تن کشیده بدست خادم بدر ویش  
 خادم گفت این چنین تعجل چرا فرمودی گفت ترسیدم که نباید که شیطان راه زند و ازین خیر بازدارد  
 و دوم آنکه باید که زکوة را در ماه محرم الحرام بدهد که از ماهها حرام است و بهم اول سال است یا در ماه رمضان  
 المبارک بدهد که در آن ثواب مضاعف یا بد چنانچه فرمودند رسول صلی الله علیه سلم که سختی ترین مردان  
 در همه سال میدادند و در ماه رمضان همه میدادند سوم پنهان دهنده تا از یاد و راند و اگر آشکارا  
 بدهد این نیست که از گمان بدان مخلوق محفوظ ماند و دیگران را رغبت باشد در ادای زکوة بهم ستود  
 اما دهنده صدقه پنهان روز قیامت زیر سایه عرش باشد چهارم صدقه خود را بمنت و آزار حب  
 گردانند که قال الله تعالی لا تبطلوا صدقاتکم بالبنین و کذا ذمی یعنی باطل سازید صدقات خود را بمنت  
 نهادن بر درویشی و از ار رسانیدن با وی پنجم آنکه ازال حلال و پاکیزه دهد و ازال حرام بر سر گذ  
 زیرا که خدا متعالی حرام قبول نکند که فرمود علی السلام ان ید طیب لا یقبل الا الطیب فرمود خدا متعالی  
 بستم با خیر پیشم آنکه بر چه بد خویشی دل دهد که در حدیث است یکدم بزار درم سبقت کند که بخوشی دل

بانی آزار است

بانی

عاده باشد و هر چه بنا خوشی دهد قبول نباشد ششم بدان زکوة درویش را به حثارت نه بنید و خشم با تباد  
سلام وی کند و ادب ستانده نیز سفت انداول باید که سباحت است مانند و تم بچه سازد و از اجاب  
خدا شکر کند و دهنده بخوشناسد زیرا که اگر در دل او خدای تعالی بنید اختی هرگز ندادی و شکر او نیز کند  
من لم يشكر الناس لم يشكر الله بنی که خدای تعالی با وجود آنکه خالق و مالک بندگان است هم بر ایشان  
شکر میگوید که نعم الغیب انما آثا و انه كان صديقا نبياً يوم انك دعاكند برهنه دهنده و میگوید  
هو الله فيك قلب الابرار فزكك علك في اعمال الاخير و وصل الله روحك في ارواح المهدود و چنان  
ستاندال را و مال غنم پنجم آنقدر استانده که بدان محتاج باشد ششم اگر از خود دیگر را محتاج بیند  
دلالت کند که او را میداد و خود ستانده تحت این آیه در آید یوشرون علی نفسهم ستم آنکه سوال  
نکند تا زیر و حدی سائل آن نیاید و اما سیکه زکوة مال میدهد خدای تعالی در حق او وعید میفرماید که  
والذين يكثرزون الذنب والفسقة ولا يتقون بها فی سبیل الله فیسرمهم لعذاب الیم یوم یجزي علیها  
فی نار جهنم فكلو فیها جاجهم وجوبهم و ظهورهم هذا ما کثرتم لالفتکم فذوقوا لکم عذاب جهنم یعنی آن  
کسانیکم جمع میکنند زرد و فقره را و لفته نمیکند آن را یعنی زکوة آن میدهند از آن در راه خدای تعالی  
پس بشارت ده ایشان را بعد از این در زمان روزیکه گرم کرده شود آن زرد و فقره در تنش و در تن پس  
داغی کرده شود بدان ال بر بنیای چنانی ایشان و گویند مرایان را ملائکه عذاب آن جبریت  
که جمع میکردید شمارائی نفسهای خود پس بخشید آنچه که جمع میکردید یعنی چون درویش نزدیک  
مے آید بپلوی می نهاندی در وی از وی میگرداندی و چون درویش میطلبید پشت میدادند  
لهذا ایبری عذاب نیز همین عضا و مذکور فرمود و در حدیث است که بالغ الزکوة فی النار و هم  
در حدیث آمده که هر که چهار پایه را در یعنی شتر و گاو و گاو میش و گوسفند و زکوة آن نه روز قیامت  
آن چهار پایه را بروی مسلط کند تا وی را بسر بنها میرنند و زیر پا آرند و پاکوب کند تا آنکه همه خلق  
از حباب فارغ شوند و این اخبار در صحیح مسلم اند گویند که روزی حضرت موسی علیه السلام  
شخصی را دیدند که ناز به نهایت خضوع و خشوع میکند ارد گفتند ای پروردگار من که این شخص چه  
نیکو نماز بخواند ارشاد شد که ای کلیم من اگر در هر روز و شب هزار رکعت نماز بخواند و هزار برده  
در راه من آزاد کند و هزار جانه را نماز خواند و هزار بار حج کعبه کند و هزار بار جفا کرده باشد هیچ او را

بالی ادب زکوة ستانده

بالی غلبه زکوة



دفع نمید تا آنکه حق زکوة مال خود ادا نماید و در حدیث شریف است که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 ملعون مال لایزکی کل عام ملعونٌ بنٌ لا یتبلی فی کلِّ أربعین لیلۃ من البلاء العشرة والکبة والاضرة  
 و الخدشة و یجلج بعین فافوق ذلک **و** برایشان کن امر و گنجینه چیست که فردا کلیدش  
 نه در دست است و تا با خود ببر تو نشه خوشی تن به که شفقت نماید ز فرزند و زن به بخیل ست تو آنکه  
 بدینار و سیم به طلب نیست بالامی گنجی مقیم به ازان سالهای می ماند زرش به که لرزد و طلبی چنین  
 بر سرش به بستک اصل ناگهان بشکند به با سودگی گنج مست کند به چو دزدندگی بدی عیال  
 گرت برگ خواهند از ایشان مثال به تو قافل در اندیشه سود مال به که سرمایه عمرش به پایال به بکن  
 غفلت از چشم پاک به که فردا شوی سرمد چشم خاک به در نیجا باید داشت که دادن زکوة  
 مال فرض عین است بر هر مسلمان عاقل بالغ که صاحب نصاب باشد و آن نصاب نامی باشد و خارج  
 از دین و حاجت اصلی باشد و سال تمام نیز بر آن گذشته باشد مگر سال قمری نه شمسی و بر کار و کوه  
 و دیوانه و دیون زکوة واجب نیست و بر پیرایه زن از زرو و تفره واجب است اما اگر مالک آن  
 مرد باشد بر مرد و اگر زن باشد بر زن و اگر مردی مهر زن دو صد دریم دادنی دارد و دو صد دریم  
 ملک دارد زکوة بر او واجب نیست مهر عجل باشد خواه مؤجل و نصاب زربست متقال است که است  
 تولد چهار باشد و سرخ و از هفت حصه سرخ پنج حصه میشود بحباب تولد که وزن آن ده مانه و سرخ  
 باشد و وزن یک متقال واجب آید که وزن آن دو مانه یک سرخ و بر پنج میشود و از دو صد دریم  
 نغزه پنج دریم واجب آید و هر کالائی که بر نیت تجارت باشد و قیمت آن بهر نصاب که رسد همان زکوة  
 ده و از چهار پایان برستی گاؤیک تبعیه واجب آید یعنی بچه یکساله و در چهل یک سنه یعنی دو ساله  
 تا پنجاه و نه عفو است چون شخصت شوند و تبعیه واجب آید و پس بر هر تنه یک تبعیه واجب آید  
 و از هر یک چهل یک سنه واجب آید و منته است که باهی در سال سیومی نهاده باشد و گاؤین  
 و حکم مانند گاؤ است و نصاب گو سپند چهل رس است و در چهل یک گو سپند واجب آید و در صد و  
 دو و در صد و سه و در چهار صد و چهار گو سپند واجب آید و بعد از این در هر صدی همین حکم یک  
 گو سپند است **و** واربعون قل نصاب التیمم مینش ثلثة بیت حولی فاعلم وانیة احدی و عین و ان  
 بها تان یا صاحب فکن تبهتها و اما ان منه ثم الواحدة ثلاثة تبهتها الما جده و ان فی

و چهار مانه و سرخ و در سرخ و از هفت حصه سرخ پنج حصه میشود بحباب تولد که وزن آن ده مانه و سرخ





منها ومن یقین ان الجنة دارالابرار ولا یعمل لها کما فی التیسیر حضرت علی کرم الله وجهه فرموده اند که  
 کودکی را در سیاهان دیدم بی زاد راه می رود با خود گفتم اگر این را یقین نباشد هلاک شود و نزد  
 او رفتم و از وی گفتم چگونه در این همیشه بی توشه می روی آن کودک گفت ای شیخ باستان  
 نظر کن آیا می بینی کس را جز از خدا گفتم اکنون بر دهر جا که خواهی زیرا که توشه یقین با خود  
 میداری و در تفسیر روح البیان مسطور است که علی عن بعض لستاه من اهل الحجاج انه یقین  
 رجلا وهو یطوف طواف الوداع فاخذ ذلک الرجل یانح هذا لایله فقال هل اخذت  
 من الله لعلک یراک من النار فقال الایله لا ولی هذا الناس ذلک الله نعم فیکفی ذلک الایله  
 ودخل الحجر وعلق بابستار الکعبه وجلس یسکب ویطلب من ابدان یعطیه کتابه یبقیه من النار  
 فجعل الناس یحاجونه یلومونه ویعرفونه ان فلانا من معک هو الایله فیهم بل یقین استمرا  
 علی فلک فینما هو ذلک اذ سقطت علیه ورقه من النجی من جهة المنیر اب فیها مکتوب عتقه من  
 النار فشر بها ووقف الناس علیها وکان من آیه ذلک الکتاب انه یقر من کل شیء  
 السواد لا یتغیر کما قلبت الورقة انقلب الکتاب لا یقل بها ففعل الناس من عند ذلک  
 هذا ثمرة یقین اللهم ارزقنا یقین اولئک انک وده که موسوم بدین صفات و یسوی  
 بدین سمات اند که رقم ذکر یافت علی هکذا بر راه است و نشان دست یقین در  
 از پروردگار ایشان یعنی بدو توفیق او راه صواب یافته اند و اولئک هم المخلصین  
 گروه ایشانند ستگاران از عقبات عقاب و پیوستگان بدرجات ثواب ابرار که هم لیس  
 خصاص فلاح است بدین قوم **و** چو ایشان را طریق رستگاری هست نه سراسر  
 رستگاریست و این آیتها در شان مومنان از این سلام و اهل کتاب چون عبدالله بن سلام  
 و صاحب می صنی الله تعالی عنهم نازل شده و در تفسیر روح البیان مذکور است و صاحب  
 یرحم الی ثلاثه اشیا و احدها الغفر علی النفس فلم یتابعوا سواد الله فیه یطوفون فیها و یزادون  
 النجاة من الکفر و الضلالة و البدعة و الجبالة و انما البقاء فیها کما انک فیها و انما  
 نعیم لاحساب معه و لقاء لاحباب له و بعد از مع مومنان و رزق کائنات بنور  
 کفروا بدستیکه انکه از روی عناد بپوشیدند و از ایمان رجعت نکرده و بپوشیدند

و ولید بن میغره و علما و یہود و کفر و لغت بمعنی پوشیدن است و در قرآن کافربچهار وجه آمده  
 اول نفیض مؤمن مثل قول خدا می <sup>لَا</sup> اَکْذِبُ کُفْرًا وَاصْنَعُوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَادْعُوا دُورِکُمْ بِمَعْنَى جَابِجِ  
 ثانی وَتَنْ کُفْرًا تَنْ لَنْتَعْنِ عَنْ الْعَالَمِیْنَ بَلْ جَدَّ جَوَابِ الْحُجَّ سَتِیمِ نَفِیضُ شَاکِرْ کَمَا قَالَ تَنْ  
 وَتَنْکَرُ وَابِی وَلَا تَنْکَرُونَ چنانچه بمعنی متبری قال تَنْکَرُ وَابِی وَیَوْمَ الْقِیمَةِ یُکْفَرُ بَعْضُکُمْ بِبَعْضٍ لَ  
 تَنْتَبِرُ بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ کَذَا فِی التَّبْرِیْرِ وَگفت بغوی کفر بر چهار وجه است کفر بخار و ادب است که  
 اصلاً خدا را شناسد و نه اقرار او کند کفر تجرد و او انکه بدل خدا را بشناسد و بزبان اقرار  
 نکند چون کفر المیس و کفر تَعَاد و او انکه بدل خدا را بشناسد و بزبان اقرار نکند و نه درین  
 آید چون کفر اِیْطَالِب <sup>شعر</sup> وَلَقَدْ عَلِمْتُ اَنْ دِینَ مُحَمَّدٍ مِنْ خَیْرِ اَدِیَانِ الْبَرِیَّةِ دِیْنَا وَلَوْلَا اللَّهُ  
 اَوْ حِزْبُ رِیْثَیَّةٍ لَوْ جَعَلْتَنی سِمْیَا بَیْزَاکَ مَبْنِیَا وَکُفْرُ تَفَاقٍ و او انکه اقرار بزبان کند و بدل عقدا کند و در مقام نه  
 چنین گفته ان الذین کفرو یعنی به تحقیق کسانی که کافر و دغذیر که هر که در آخر ایمان آورد و عند الله  
 کافر نیست و لهذا شیخ ابو الحسن اشعری رحمه الله علیه گفته اند که هیچ کافر را کافر نتوان گفت  
 تا وقتی که فائمه او بر کفر نشود و این مسله را نزد اشاعره مسله موافات نامند سَقَا اَعْلَیْهِمْ  
 کیسان است بر ایشان <sup>لَا</sup> اَکْذِبُ لَهُمْ اَنْکَلْ بَیْمِ کُنْیَ اِنِیْ اَنْ رَا و تبرسانی از عذاب اَهْلُکُمْ تَنْتَبِرُ  
 یا تخویف نکنی و تهدید نه نانی یعنی اگر بجم کنی یا کنی کَا یَوْمَ یَسْئَلُونَ یعنی ایان نخواهند آورد و  
 علیهم در سواد علیهم بے آن افزوده اند که ترسانیدن و نترسانیدن آنحضرت علیه السلام نسبت  
 با ایشان برابر است اما نسبت با آنحضرت برابر نیست زیرا که آنحضرت را در ترسانیدن ایشان  
 سراسر اجر و ثواب حاصل است و در ترک ترسانیدن آن اجر و ثواب حاصل نیست پس گویا  
 چنین ارشاد که سواد علیهم لا علیک این است که آنحضرت عم بعد از نزول این آیه هم از ترسانیدن  
 آنها باز نیامد بلکه درجه کوشش می افزودند تا اجر و ثواب از آن حاصل کند و سببش می کفر  
 با وجود کمال است قرآن و کوشش پیغمبر و ارشاد است که دلایل هر چند یقینی و قطعی باشد  
 فایده آنها عاید نمیشود مگر کسی که در واز دل او کنده باشد و روزنه دلها و ایشان مسدود است  
 بتساوت حلاوت دنیا و مینوق است بحب دنیا و شهوات آن و مقول است بتابعیت  
 سُبْحٰی کَفَرُوْهُ تَنْکَرُ اَلَا یَسْتَبْرِئُونَ الْقُرْآنَ اَمْ عَلٰی قُلُوْبٍ اَقْفَالٌ هَا هُنَّ مُمْکِنٌ نِیْسَتْ کَهْرَجِیْلِ عَلِم

حاصل کنند از شاها و انجیل مخلوکیم کالخصاصة لا تنفخ النار ولا يلبثها الماء ولا تنفخها السمحون  
 بود اصل جوهری قابل ترسیت راد و اثر باشد و هیچ صیقل نکوندند که آتش را که بدگرش  
 خلع الله علی قلوبهم یعنی مهر نهاده است او را بر دلها و ایشان تا بیان حق فهم نمیکند ایشان  
 هیچ دلیلی علم حاصل نکنند زیرا که دلیل در دل ایشان در آمدن نمی تواند ما و قتی که دلیل در دل  
 آدمی نه در آید او تا نمی دران دلیل و نتایج نتیجه تصور و ممکن نیست و قلب لغت مهم گوشت  
 صنوبری است که در میان کاداک جانب چپ سینه گذشته اند و روح حیوان در همان گوشت  
 پیدا میشود و همان روح است که نشای حس و حرکت است و از همان گوشت بسوی سایر اجزا  
 بواسطه شرائین میرسد و در اصطلاح اهل شرع نام لطیفه انسانی است که انانیت آنجا بهمانست  
 امثال او امر و نواهی شرع و عمل کردن بموجب تکلیفات الهیه از دست چنانچه در قرآن  
 مجید فرموده اند ان فی ذلک لآیه لعلکم ترفعون کان که تحف و این لطیفه از عالم امر است  
 که وجود او بر ماده موقوف نیست چنانچه فرموده اند انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له  
 کن فیکون ط چنانچه گوشت صنوبری بلکه تمام بدن از عالم خلق است که وجود او موقوف  
 بر ماده است و گاهی ازین لطیفه در قرآن مجید بلفس هم تعبیر فرموده اند چنانچه در آیه بفس  
 ما سویها فانهما نجو و تقوا انها و گاهی بروح نیز چنانچه در آیه قل الروح من امر ربی و نخست  
 قیبه من حی و در مقام از لفظ قلب همین لطیفه را مراد داشته اند زیرا که از دلیل استدلال کردن  
 و مدلول را بر آوردن کار همین لطیفه است که او را محل الهام ربانی ساخته است و در تفسیر علم البیاض  
 آورده اند ستمی القلب قلباً تعقله فی الامور و تصرف فی الاعضاء و در تفسیر کونشی فرموده  
 القلب قطع سودائی الفؤاد مولانا جامی فرموده نیست این پیکر محروم طی ل بلکه است این  
 نفس طی دل اگر تو طوطی ز نفس شناسی بخنداس نه شناسی و چون بر این لطیفه  
 نهاده شد راه استدلال و راه الهام و ذوق و کشف همه مسدود شد و در حق ایشان بدین قدر  
 که تقانیت بلکه بر دلها و ایشان مهر نهاده اند و علیهم السلام یعنی و بر قوت شنوایی ایشان نیز  
 مهر نهاده اند پس استدلال دیگر از اسم می شنو مذاق رفته از راه سواحنائی پنهانی  
 بل ایشان زسد و علی الصبائح غشوا و بر بنیائی ایشان پرده فرو بسته که صلا دیدن نمیداد

ودر تفسیر روح البیان فرموده فی توحید سمع وجوه لحد ما انه فی الاصل مصدر و لمصادر لا تعجم  
 الواحد والاثین الجماعة قال **تعالى** انهم یکیدوا کیداً کیداً فان قالوا فلم جمیع الابصار والواحد بصیر وهو  
 كما سمع قلنا انهم سمع للعین فكان اسما لا مصدرنا فجمع لذلك من ان فی ضمائر ای علی موضع  
 سمعهم ووجهه کما فی قوله **تعالى** و اهل فعل لا یختم علی الفعل وانما یختم علی محله والثالث انه اذا سمع  
 سمعهم من هم والاصناف الی الجماعة تعنی عن الجماعة و فی التوحید امن اللیس کما فی قوله **تعالى** فی بعض  
 بطنکم لے بطنکم اذ لهن لا یشرک فیہ و در تفسیر فرموده انما ذکر فی الایة تهلوب و لسمع الابصار  
 لان الخطاب کان مستحالاً بذه لئلانة فی الحق کما قال **تعالى** اظلا تعقلون اظلا تبصرون اظلا  
 تسمعون و **تعالى** عذاب عظیم و انان رست عذابی بس بزرگ زیرا که مهر نهادن دل  
 و چشم و گوش اینها از دین و شنیدن باز داشتن است و از حضرت حق **تعالى** بوقوع نیامده تا  
 جایی عذر باشد بلکه بسبب تقصیر ایشان در نظر و عناد ایشان با پیغمبر است و عذاب  
 یعنی باز داشتن است و نام نهاده عذاب بعد از رست زیرا که منع میکند بنده را از گناه و قتیکه  
 فکر و خیال میکند و رقیمان و ازین قبیل است که میگویند ما عذاب رست زیرا که آب شیرین دفع میکند  
 تشنگی را از آدمی و عظیم نقیض حقیر است و کبیر نقیض صغیر پس عظیم فوق کبیر است چنانچه  
 حقیر کمتر صغیر است و در تفسیر فرموده عظیم لے کبیر او کثیر او دایم و هو العذاب بالنار ابدی  
 عقبه با هوارد و بشدة احواله و کثرة سلاسله و عظامه و قیل هو قتل و الاسر فی الدنیا و غیره  
 انسانی معنی فعلی عاقل ان یحب عما یؤدی الی العذاب الالیم و العقاب العظیم و هو الاصرار  
 علی الذنوب و قیل فی سبب الحفظ من بذه العقوبة التي هی الختم علی الکلیس فلا ینزع عن حوز  
 و صنع الختم علی اللسان فلا یطعم فی باطل گفت سعدی بگمراه گفتن نکو میردی - گناه  
 بزرگ است و در قوی به گوشت شیرین شکر فالتفت به کسی که مقبول لایق است  
 قال البقی ان بذه تهلوب تصدرا کما یصد واحد ید قیل و اجلا و ما قال تلاوة القرآن  
 و کثرة ذکر الله **تعالى** و ذکر الموت و نهات الخطایا ثلاث الحرص و الحجة و الکبر فحمل من هو الام  
 حضرت تسع اشبع و لنوم و الرحمة و حب المال و حب النجا و حب الریاسة و حب المال و الرتبة  
 من عظم ما یخیر صاحبها الی الکفر و بعدک علی ان منات شایسته الی لا احد فی ملکة

قوله ای لهما و ثبت هذا الاطلاق لانه انما

فلاوری اكدك بجهه اناس ام انا جده فقاواله كذلك بجهه اناس قال فافا بغيره قالو بغيره  
لك ان تطلع الله فلا تعصيه قد عامس كان في بيله من العلماء واصلها و فقال لهم كونوا بحضرتي  
و بحاسني خمارا تيم من طاعة الله فادروني و ارايتهم من لهصية فاجروني عنها ففعل  
ذلك فاستقام له الملك ازبعا ية سنة ثم ان الميسر اناه يوم على صورة رجل و قال له من انت  
قال الملك رجل من بني ادم قال لو كنت من بني ادم لمت كما فحوت بنو آدم و لكنك لست  
فادع الناس الى عبادتك ففضل في قلبه شئ ثم صعد المنبر فقال ايها الناس اني اخفيت  
عليكم امرأ عان الظهار و هو اني ملككم منذ كذاتة و لو كنت من بني آدم لمت و لكنني لست  
فادع الناس الى عبادتي و قال خبره اني استمعت له استقام لي فتحول من طاعتي الى معصيتي  
فبغضني و جلالي لاسطن عليه فبغضني ففعل ذلك فسلط عليه ففعل عنة و اذ قهر  
خزنية سبعين سفينة من ذهب قال الولي جلال الدين قدس سره جز عناية كي كذا خشم  
جز محبت كي كذا خشم را چه بدني تو فبغضني خود كس ما دبه در جهان و الله علم بالرشاد و اين  
دو آية در شان كفار و مشركان است كه حق سبحانه و ته بود كه بر كفار ميرد چون ابو جهل و  
دشمنان روز بدر و بعد از ذمت كفار سيزده آية در شان اهل نفاق فرستاده كه قاست  
بيان تلبس و خلع از كفرا و اصل زيادت است و ميكن الناس من يفتول امة بالله  
و باليوم الآخر و از آديان كساند كه ميگويند ايمان آورده ايم بخداي و بر روز آخرت پس  
گويا ادعائي هر دو عالم مي كند بر سه خود علم توحيد و علم معاد و پهن هر دو علم اصل دين  
پس در حقيقت چنين ميگويند كه ما نه از مشركين ايم كه از حق محجوب مانده اند و نه از اهل كتاب  
ايم كه محجوب از دين و معاد اند و حقيقت كفر و حجاب است از حق مانند مشركان يا از دين  
مثل اهل كتاب و هر كه محجوب از حق است محجوب از دين است زيرا كه دين نيست مگر طرايق  
و وصول بسوي حق و كييكه محجوب از دين است گاهي از حق محجوب نمي باشد و در تفسير  
فرموده و الناس اسم جمع ملائكت اسمي به لانه عهد الميه فتنى قال الله و كذبت عينا الى آدم  
من قبل فتنى و كنم نجهه كه مغرنا و قبل ظهوره من آتش اى لاهم ظاهر و بيرون و قبل  
هون من الاكس اندي هو صفة الوحشة لاهم يات و نون باشا لاهم و تانس اى و جهه باشا

باید انهم بار و احکم واللام فيه للجنس المراد باليوم الاخر من وقت الحشر الى ما لا ينتهى الوقت  
 اللام الذي هو آخر الاوقات لمنقضية والمراد بالبعث اولي ان يدخل الى الجنة لجنه واهل النار النار  
 لا آخر الايام المجدودة اذ لا حد و راده وسمى بالآخر تأخره عن الدنيا و ما لهم بمؤمنين و حال انكم  
 نیستند ایشان ایاں آوردگان حاصل آنکه ایاں از ذات ایشان سلب است در وقتی  
 از اوقات غیب ایشان نخواهند شد و این گروه را در شرع منافق نامند و اتفاق را چند قسم است  
 علی گشت که اظهار ایاں نماید و در باطن منکر صاف باشد و دوم آنکه ظاهراً و باطناً تذبذب  
 و متردو باشد سیم آنکه بسبب کثرت گناهان دریدن اثر خطایا و افراط حب دنیا تجار  
 اخلاق بد ایاں ایشان نهایت ضعیف گردد و بدی که بنا بر مضرت دنیا بر مضرت آخرت  
 نتوانند کرد و منفعت آخرت را بر منفعت دنیا ترجیح نتوانند داد پس در حقیقت این فرقه  
 هم ایاں ندارد و تصدیق ایشان لغو و بودن و نبودنش برابرند و بر همین سه گانه اتفاق  
 آیات و احادیث مختلفه را منطبق باید ساخت مثلاً ان المؤمنین فی الذکر لا یغفلون التبارک  
 و ان المؤمنین یحیون الله تا مذبحین بین ذلک و منہم من عاہد لله الی آخره بیان  
 حال مرتبه اول دوم و سیم است و آنچه در حدیث صحیح وارد است که آیت لها فی ثلث دآن  
 صام و صلی و عزمه مسلم اذا حدث کذب و اذا عہد اغدر و از امتن خان نیز بر همین مرتبه  
 معمول است و در تفسیر روح البیان فرموده و اما نبیہ عن لیس و لهذا عقب بالباء ای لیسا  
 بمصدقین لانہم یضیرون خلاف ما یظہرون بل هم منافقون و دعوی هم مردودہ لان النافق  
 مدح نفسه بالایان و فی حقیقت لیسا بمؤمنین و من مدح نفسه ذم و من نفسه مدح قال فرعون  
 وانا من المرسلین فقیل وکنت من المنفکین و قال یوسف ائی کنت بن النہالین فقیل کہ  
 قلو لا انہ کان من المستحین قال الحافظ خوش بود گر محاک تجربه آمد بیان بیاسیه روی شود و هر که  
 در دشمن باشد حکمی آن شیخا کان له تلمیذ یدعی انه امین و شیخ یعلم منه خلاف ذلک فافترق  
 یوماً تلمیذ من صحابہ و جاد فی بیت و عمد الی کیش فذبحه و القاه فی عدل و دخل ذلک  
 التلمیذ المدعی فرامی آید مطلقاً بالذماء و العدل امامه و الکیف فی یدہ فقال له یاسیدی ما  
 شک فقال له غاطی فزان یعنی ذلک التلمیذ فقتله یعنی التلمیذ یعنی قتلته مخالفه هواه



حتی لا یکن بالشیخ فیجعل التلمیذاته فی العدل فقال الشیخ هذه المنة فاسترعتی وادقن معی المذبح  
 الذی فی هذا العدل فدفنه معه فی الدار وقصد الشیخ کتابة ذاک التلمیذ وان یقین معه ما  
 یرخرجه وجاء البواذک المجبور لطلب ابنه فقال له الشیخ هو عندی مقضی الریاس فلما کبر علی التلمیذ  
 کتابة الشیخ منشی الی والد ذاک المجبور وخرجه ان الشیخ قتله ودفنه معه ورفق ذاک الی سلطان  
 فتوقف لسلطان فی ذاک الامر لما یعرفه من جلالة الشیخ وبعث الیه بالتقاضی ولفقه  
 واخذ ذاک التلمیذ سبب الشیخ ووقف لشهو حتی حضر الی العدل فقاموا الکلیب حتی خرج  
 التلمیذ المجبور ففتح وندم حیث لا یفیع الذم فظهر ان الاسرار لا توہب الا لانا والافان  
 لا فیض الاعلی الادباء قال الحافظ محدث دوست گویم مگر بحضرت دوست چه کشتا سخن  
 مکه دارد یُحَدِّثُونَ اللَّهَ فریب میدهند بزعم خود خدای را وَالَّذِينَ آمَنُوا از انیز که ایمان  
 آورده اند یعنی صحابه سنا فان با نشان اظهار ایمان میکردند از روی خداع وَمَا یُحَدِّثُونَ  
اِلَّا اَنْفُسَهُمْ یعنی در حقیقت فریب نمیدهند مگر جانهای خود را زیرا که مرتبه خدا بلند ترست که از فریب  
 دادن ایشان فریب خورد مومنین را نیز حق تقابل زبان پیغمبر و بقراین و علامات و اشارات  
 بر حال ایشان مطلع میکند پس مومنین نیز فریب نمی خورند اگر چه با پس کلمه بیان و مال بیان  
 تعرض نمی نمایند وَمَا لَکُمْ عَرُوفُونَ یعنی و ایشان شعور نمیدارند که چنین هست در تفسیر روح البیان  
 فرموده فیقول یجادون الخ ای یجدعون و انما خرج فی زینة فاعل للمبالغة و خذهم معکم  
 سبحانه لیس علی ظاهره لانه لا تخفی علیه ولا یخفی لاهم لم یقصدوا مذلیة بل المراد فحادة رسول الله  
 حذف لم یضأ و علی ان معاملة الرسول معاملة الهدی من حیث انه خلقته فی ارضه و الناطق عنه باو  
 مره و نواهی مع عباده فیه رفعة و رتبة یعنی حیث یعمل خذعه و دعا و دعاء و بعشور الاحسان عالم کبر  
 علم حش مشاعر الانسان و همه سمیت به تكون کل حاسة محلا للشعور و لعلته ان المناق و عمل کبرا  
 و هو لا یعلم بوال ماعمل و لیس یعلم به فمما صدقه عنده به فکا نواهی المناقیت که هم هم کلم  
 معنی خذ و الاله لم ینفع بها فهو عالم الاله سوا و العالم الذی لا یعمل بعلمه فهو واجب سوا و الحق  
 الذی لا یتق باله فهو و بقیه سوا فاثبات بعلم الکفار الزم الحجة و ذکر الجمل ثبات منقصة مجمل  
 المومنین فان ثبات بعلم لهم ثبات الذم و ذکر الجمل متیقن عند بعضیه که ذافی التفسیر المومنین









الى رسول الله وخبروا به ذلك فنزل الاله فادّأ خلقوا الى الشيطانية ثم ووقيتك در غلوت بردند بموی  
 مغویان خود که مافیل شیطان بودند در ترم و غدار و اضحاک است که مراد از شیاطین کاهنان  
 ایشان بودند چه در مینی قریفه کعب بن الاشرف و در مینی اسلم ابو بروه و در چینه عبد الدار و  
 جتی اسد عوف بن عامر و در شام عبد الله بن سوداء بودند و گفته اند ایشان شیاطین بسبب  
 ماندن ایشان از حق زیر که شطون معنی بدهست قالوا انا معکم میگویند که بلا شیعه همراه  
 شما ایم و صاحبان و موافقان شما ایم بر دین و عقدا دشما و در کسی حال از شما جدا علی  
 شتم انا نحن و منسئله من یز و ن یعنی نیستیم ما که با مومنان استهزا و می کتم و الاستهزا و التهمیل  
 و بسخریه و الاستخفاف و المعنی انا نجیل محمد او صحابه و سحر بهم با ظهار یا اسلام نشا کریم فی غلامهم  
 و ننگ نبایتم و یطلع علی سراییم و تحفظ اموالنا و اولادنا و انما سن ابیدیم فرو الله علیه هم بقوله  
 الله کیستند عیالهم خداوند جزا دهنده جزا سخریه و استهزا ایشان بدیشان رساند تسبیح جزا بر سر  
 یرسبیل نزارحت است و گفته حق راسته می توان گفت پس معنی آنست که خدای تعالی کافات  
 و وبال سخریه و استهزا بر ایشان اندازد در دنیا و آخرت اما در دنیا با جرای حکام سلام بر ایشان  
 و استهزا بر ایشان با بهمال و زیادتی نعمت بر تادی در طغیان و در آخرت چنانکه در روایت آمده  
 یفتح لهم باب الى الجنة و هم فی جهنم فیسرعون نحوه فاذا وصلوا الیه سده علیهم الباب و ردوا الى  
 جهنم و المؤمنون علی آرائک فی الجنة ینظرون الیهیم فیضی که ان سبهم کما ضحکوا من المؤمنین فی الدنيا  
 فذلک بمقامه هذا فیضی بهم ذلک مرة بعد اخرى و یمیکلهم و هیئت و در زمان و راز و دوز  
 گذارد در ایشان را تا مستغرق باشند فی طغیانیهم و در کذب و سرکشی و جهل و کبر تا ایشان در  
 حالتها یعمهون استخیر میباشند یعنی کور دل شدند و هیچ حال خود به تجربه نگشته و درین اشارت  
 بر بزرگی مرتبه اهل ایمان نزد حق تعالی ازینکه خداوند تعالی از طرف مومنان بذات خود نیکی  
 به استهزا بر ایشان شد به مقام گرفتار از جانب مومنان و نیز اشارت بر قبح استهزا  
 و سخریه با مردمان چنانکه فرمود حق تعالی در قرآن مجید یا سخر قوم من قوم و در قصه موسی  
 فرموده قالوا استخذنا من زنا قال اعوذ بالله ان اکون من غیابین پس آگاه و خبردار  
 زنا را ازینکه سخریه با مردمان که زنا دانان و بدادانت چنان

انما که ابتدا و آخرت با خداوند تعالی کند چنانکه فرمود مخبر صادق استغفر من الذنب و هو عسی  
 که استغفرتی بر من و اشاره سویم در آتیه و بدیم فی طغیانهم بجهنم بیان فرمودند و آنکه ادعا  
 لائق نیست که مغرور شود بر درازی عمر و کثرت مال و اولاد زیرا که حق سبحانه در شان اعداء  
 خود در حق مستغرق فرموده و بدیم و در حق مال و اولاد فرموده بحسبون انما تعدیم من ان بنیر  
 و بود درازی عمر ایشان خذلان و کثرت مال و اولاد حیران و بر سر ایشان بمقام این مقدمت چنانکه در  
 مجید میفرماید و تمکد من العذاب و انیز گردانید برای اعداء خود درین جهان مال محدود و برای دستان  
 و اولیاء خود در آخرت ظل محدود و خطاب فرمود خداوند تعالی در شب معراج به پیغمبر خداوند من نعمتی علی  
 اینک اتی قصری عمارتیم کیداکثر ذنوبهم و هکلت اسوهم کیدایشند فی القیامة حسابهم و آخرت زناهم  
 کیدالطیول فی قبوسم و نیز فرمود یا احمد لا شرن یلبس اللباس طیب الطعام و لین الوطاء فان ان  
 نادى کل شری فی رفیق سواد قرنیة للشیطان کذا فی مشکات الانوار و لکن آنها که موصوف  
 باین صفت اند و او لکن محلا رفیع است با تباد و جزا و الذین استکبروا فی الضلالة بالهدا  
 است آن کسانیکه اند که از روی نادانی بخردیند و بدل کردند و اختیار نمودند مگر ای را بر راه یا فکلی  
 کفر را بایان و شک را بر یقین و جهل را بعلم و نفاق را باخلاص و ملوک را بنجات و درونخ را به  
 بهشت و بدعت را به سنت و صل الاشرار بذل لهن تحصیل ما یطلب من الاشیاء تم استغیر  
 الاعراض عما فی یدیه محصله غیره فاما یحکمت بحدیثهم پس سود کرد و نفع رسانید باز رگانی  
 ایشان ایشان را زیرا که در دنیا نفع ندارد و آخرت خود بر او کرده بودند زیرا که اس المال آخرت  
 که ایمان است در عوض نفاق و ریاضه و دخول خارج برای یقین کلام معنی شرط است زیرا که تقدیر  
 نیست و اذ اشتر و فارجو و ما کما نوا هتدایان و این گروه نیستند راه یافتگان زیرا که مجر و ایمان  
 زبانی که حالاهم دارند بایت نیست و در تفسیر روح البیان فرموده و علم ان الهتدی هو الذی  
 ترک الدنیا و العادات ثم شغل بظایف الطاعة و العباداة لیل درجات الآخرة لا من استع کل  
 ما هو و دخلط هو اهداد ویشتری الصلوة بالهدای علی انه کان للشیخ ابی علی الدقاق مریم  
 تا به متمول خرس یوما ففاده شیخ و سال عتسب عتله فقال التاجر قمت هذه الیلة  
 فلهجه فلما اردت الوضوء بدت الی من طهری حرارة فاشته امری حتی صرحت محمدا فقال لشیخ لا تقل







تخزیره ولم یسأ بقوله فخرج فلما ارسل الصالح من قرینه وبنی مائاً من قصب بلاكوة وحمل یعیالہ فیہ فبینما  
 هذا الجبار فی نقره وجماعہ قیام بین یدیه اذ قتل له ملك الموت علی صورت رجل شاب حسن الهيئة فقبل  
 بطوف حول هذا القصر ویرقم راسه الیه فقال بعض نداء ایها الملك ان انزی رجلاً یطوف حول القصر و  
 ینظر الیه فتعالی الی الملك علی منظره فاوبصره فقال هذا مجنون او غویب عابر سبیل ولكن انزل الیه فاحص  
 من نفسه فترسل الیه الرجل فلما اراد ان یرفع الیه السیف قبض روحه فخرمیتا فقیل للملك ان هذا قتل  
 صاحبك فقال للاخر انزل الیه فاقتله فلما نزل وا اراد ان تقتله قبض روحه فخرمیتا فرفع ذلك  
 الی الملك فاستلأ غضباً واخذ لقیف ونزل الیه فبقیه فقال من انت اما ضیعت ان دونت من قصری  
 حتی قتلت رجلین من صحابی فقال او ما تعرفنی انا ملك الموت فارسله الملك من هیتة حتی سقط  
 السیف من یده قال فعرفت الان واراد ان ینصرف فقال له ملك الموت الی این انی امرت بقبض  
 روحك فقال حتی اوسی ایمی واودعهم فقال لم تقفل فی طول عمرک قبل هذا فقبض روحه  
 فخر الملك مائاً ثم جاء ملك الموت الی ذلك الرجل الصالح فی کوخه فقال ایها الرجل الصالح ابشیر  
 فانی ملك الموت وقد قبضت روح الملك الجبار فاعلم ذلك اراد ان یرجع فاوحی الله الی ملك الموت  
 ان اتقبض روح الرجل الصالح فقال له ملك الموت انی امرت بقبض روحك فقال فهل لك انک ما كنت  
 ان ادخل القرية فحدث بالی عهداً وادعهم فاوحی الله الیه ان اهلک یا ملك الموت فقال ان  
 شئت فرقم الرجل الصالح قدمیه لیدخل القرية فتفكر ثم ندم فقال یا ملك الموت الی انک انت ان  
 رأیت الی ان یتغیر قلبی فاقبض روحی فاستدعی الی خیر لهم منی فقبض روحه علی المكان قال بعض من  
 والعجب کل العجب ممن یرب مالا لا یفکاک له عنه وهو مولاه الذی من علیہ لکل خیر واولاه وطلب  
 مالا یقاوله معهم وهو یوافق النفس من شهوة وهو دواخرته ویناد فانی لا تقم الا بصبار وکن غمی  
 القلوب التي فی الصدور اباب عمی البصيرة فثابته ارساله الجوارح فی معاصی الله ویتنقع بطنه الله  
 فی خلق الله فخذ علماً یتوجه العبد للخلق ولیرقص عن الحق باید دانست الذمی وراية الذمی ستوتة منفرد  
 لفظاً وجمع است معنی بدیل ایه ذهب الله بنورهم ودر وقوع مفرد ووقع جمع ووجه بیان ایه ان الله  
 انما الذمی جنس است چون من وادوتم انکه فون حذف کرده است از الذمی سبب است  
 انکه من جنس است حذف کرده در الذمی جاد بالصدق وصدق به باز فرموده بعضه



الهوتون ولما در فلما اضللت در اینجا هم طرف هست و در احوال معنی الذی یا یکده موصوف هست بمعنی  
 مکانا حوله بازنه هست و با در فیه الله بنور هم بر یک تقدیه فعل هست بمعنی اذ فیه الله بنور هم و هم کلم  
 معنی مرفوع بر خبر مبتدا و محذوف هست ای هو لا الذین قضیتهم بذه صم کلم عجمی و اصل ایه الله و الکلم  
 الاعتقال فی الانسان و المعنی ذاب ادراک بالبعین فی القلب **اَوْ كَصَيِّبٍ مِّنَ السَّمَاءِ يَأْتِيهِ** انیان در  
 حزمین اگر ایهی و دادن بدست مانند تمثیل کسی هست که از دکان باران بسیار ری که از همان بیاید  
 که نخه در بدل آن مکان محطی اختیار کند همچنان این منافقان از اسلام که مکان بارش علوم  
 نافع هست و محل سیزش انوار برگاه است اهل مرضیه الهی هست از آسمان که نخیه کفر را که نظیر مکان  
 تحطی هست نه علم نافع دران از آسمان می بار دونه انوار برکات اعمال صاحب دران زینش میکند مقرر  
 او ای خود اختیار نموده اند و در خیال خود این استبدال و معارضه را عین حکمت و حکمت میداند  
 و در او چهار وجه بیان کرده اند اول آنکه براسه شک هست که چه هست بوی سیده حال منافقان  
 زیرا که نمیداند که مشابره تر از انیان به مستوقد هست یا اصحاب صیب مانند قول خدا الی مائة الف  
 او نیز و دون یعنی بنده را شک است در مقدار و حد و آنها دویم آنکه برای تجریت یعنی مشابره  
 صید انیان را به مستوقد یا اصحاب صیب بهر که خواهد شوم برای ابا هست چهارم برای ایه  
 هست یعنی بعضی مردان مشابره با مستوقد و بعضی اصحاب صیب چون کونوا هودا اولضارک  
 یعنی گفت هود کونوا هودا و گفته الضار کونوا الضاری --- و کان مرفوع محل است  
 عطف بر کاف کشل الذی و من لهما متعلق به صیبت و از این عباس هست ران تحت العرش  
 بحر نزل من الارزاق الحيوانات یوحی الیه فیطر ما شاء من سماء الی سماء حتی ینتی الی سماء الدنیا و یو  
 الی اسباب ان غلبه فی غیر بله غلیس من قطرة قطرة الا و معها ملک یصنها موصنها و لا ینزل الیها  
 قطرة الا کبیل معلوم و وزن معلوم الا ما کان فی یوم طوفان من ما فانه ینزل .....  
 بلا کیل لان وزن کذا فی التفسیر التیسر فیه **ظَلَّتْ** دران باران تاریکها هست اول تاریکی از تو  
 بر تو که بر طبقه آن گویا تاریکی جد هست و دم هجوم قطرات یتیم تاریکی شب بدلیل ذکر کلم  
 اضا و لهم شوفه فاذا ظلم علیهم قاموا که قریب بقریه انجامیده و غلظت مرفوع هست بابتدای فیه  
 جرمه هم هست و جمله در محل جر هست زیرا که صفت صیب واقع شده هست و در لام تعلق

آمده اند منم لام فتح لام مکه کان لام گرتند و جنود منم لام خواننده و رعداً یعنی دران باران  
 آوازی تندست که مسعود میشود از ابر و کبرق یعنی دران باران برق نیز سید رخسار که چشم را خیره  
 میکند و رعد مصدر است از عید رعد و برق نیز مصدر است و در حدیث است که هر عذک یک من الملائکه  
 موکل بالسحاب معه غبار یق من نار میوقه بها حیث شاء الله و لصوت الذی یسمع زجره حتی ینتی الیه  
 حیث امر و در بعض روایت آمده الرعد یسمع الهد فاذاج بعد لا یقی ملک فی السماء الا فرح صوته بالشیع  
 فغدا ینزل القطر والبرق آنکه ترسیر بها الملائکه السحاب و تیر در حدیث واقع است ان الرعد صوت  
 ملک علی شکل نعل هوا ینصیح من خلج هذا العالم و کمن یدخل فیہ ویؤثر فی دله فخن ینصح من  
 کما ان واحداً اذا کل شیاً نقاً فاحیصل فی دله راج ذت هوات یجکلون أصابعهم  
 فی اذانهم می در آند بگشتان خود را در سوراخ گوشها و خود بجهت ترس من الصووتی تا اثر را  
 تذرع و افتادن آتش برق و در تفسیر روح البیان فرموده اند من لصوت متعلق بحیولون  
 و هی جمع صاعقه و هی قصفه رعداً یل تنقض معها شعله لا تمر بشی الا انت علیه کلهما صح تنها  
 رعداً انهم و للطافتها حکمی انها سقطت علی نخلة فاحرقت نخول نصف ثم طفت و قال ابن عباس  
 من سمع صوت الرعد فقال سبحان الذی یسبح الرعد بحمده و الملائکه من خضنة وهو علی کلشی  
 قدیر فان اصابت صاعقه فقلی دتیه و کان سلی الله علیه سلم یقول اذا سمع الرعد و صو عقه اللهم لا  
 تقسنا بغضبک لا تمکنا بعد ابک عافاً قبل ملک کذا فی تفسیر الشیخ و شرح الشریع حذلک و کثر  
 من صوبت به یحیلون بنا برعله یعنی بخوف مرگ که مبادا ان آواز تند صد مد بدل رساند و منجر موت  
 شود هم چنان این گروه منافقان از شنیدن تهدیدات شرعیه گوشها و خود را بند می کنند و می ترسند که  
 مبادا بشنیدن ان تهدید است هولناک شہوت و غضب که باعث تمذ و بجات دنیا است  
 بمیرد و این گر بخشن ایشان را هیچ فائده نمیکند زیرا که ایشان از دست خدای ربانی ندارند  
 و الله عظیم بالکفر و هذا از هر طرف گیرنده است که فرازا از تیر و خلاص نخواهند شد و غیر  
 که اگر از قهر شرعی او گریختند و گوشها و خود را سماع تهدیدات قرآنی مبد کردند از سماع حدیث  
 همان غوات و صلب سقی و ستانی مجاهدیت و لغره باقی تذاتها چه قسم گویند خود را بند کنند  
 کرد و چنانچه اگر بنید تا این باران را در خشننگی برق موجب خوف شد بجهت یگاد الابر

يَخْتَلِفُ الصَّاهُغُ تَرَكِيكُ هِتْ كَه نِيَز دَخِيْدَن بَرَقِ بِنْيَانِي اِيْنَانِ پَر بَايْدِ وَ اِيْنَانِ رَا كُوْرِيَا  
مِهْنَانِ اَنُوْر دَلَايِلِ بَاهِرَه وَ مَعْجَزَاتِ قَاهِرَه بَصْرِ بَصِيْرَتِ اِيْنِ خَشَاشِ سِيْرَتَانِ رَا كُوْرِيَا  
و مَحِيْطِ دَر صِلِ مَحِيْطِ بُوْدَن حَاطِ يَحِيْطِ بَسْ نَقْلِ كَرْدَه شَد كَسْرَه وَ اَوْبَه حَادِ وَ بِلِ كَرْدَه شَد وَ اَوْبَاهِ  
وَ يَكَا دَر صِلِ يَكُوْد بُوْدَن خَافِ نَجَاتِ وَ مَحِيْطِ دَر مَوْضِعِ لَصِيْبِ زِيْرَكِه خَبْر كَا وَ اَوْبَه شَد وَ نَزْدِ  
جَهْمُورِ بَغِيْثِ يَادِسْتِ چِه اَصْنٰى اِيْنِ خَلْفِ بَغِيْثِ خَاوَسْتِ مَانْدِ قَوْلِ عَزَامِيْ اَلَا سَنُ خَطْفُ الْمَخْطَفَةِ وَ  
فَزَاوَتِ شَاخِمْ نَمِرَه طَاوُورِ بَغِيْثِ يَا وَ خَاوَسْتِ تَنْدِيْدِ طَاوُورِ كَبِيْرِ خَاوُ وَ نِيْزِ بَغِيْثِ يَا وَ كُوْنِ خَاوَسْتِ  
خَاوَ خَاوَ اَنْدَكَلْمَا اَصْنَاءُ كَلْمُوْ بِيْنِيْ هِرْ گَاهِ كَرْدَنِ مِيْشُوْدِ بَر اِيْنَانِ عَالَمِ بَدِ خَشِيْدَن بَرَقِ  
كَلْمَا طَرَفِ هِسْتِ وَ عَامِلِ دَرِيْنِ جَوَابِ دَسْتِ كَشَشُوْ قِيْدِ اِسْتِ بَعْنِيْ رَا هِ مِيْرُوْدِ رُوْشِيْ  
اِهْمَجِيْنِ اِيْنِ گُرُوْهِ سَنَاقَتَانِ چُوْنِ غَلْمِ نُوْرِ سَلَامِ وَ طَهْوَرِ مَعْجَزَاتِ قَاهِرَه دَر بِيَابِ بِيْغَاهِ عَزَامِيْ  
حَقِ سَيِّقَمِ مِيْشُوْدِ چَا سَجْدَه كَر بَزْ گَانِ اِيْرَانِ وَ اِيْذًا اَظْلَمُ بَعْنِيْ چُوْنِ تَارِيْكِ مِيْشُوْدِ عَالَمِ عَلِيْمِ هِرْ گَاهِ  
بَسْبِيْ قَتْلِ رُوْشِيْ بَرَقِ قَا مَوْ اِيْسَا دَه مِيْشُوْدِ رَا هِ مَنِيْ تَوَانْدِ فِتْ اِهْمَجِيْنِ بَايْنِ گُرُوْ  
سَنَاقَتَانِ اِ چُوْنِ اَوْ بِيْتِيْ وَ مُشَقِّقِيْ دَر سَلَامِ مَنُوْدَارِ مِيْشُوْدِ دَر كَفْرِ خُوْدَا يَادَه مِيْشُوْدِ وَ كَلِمَاتِ  
اِسْتِدَادِ وَ تَفَاقِ اِيْنِيْ اَنْ سَرِيْرِ مِيْزُوْدِ وَ كُوْشَا اَللّٰهُ لَدَّ هَكْبِ يَسْمَعِيْمُ وَ اَكْبَارُ اَكْبَارِ  
عَزَامِيْ بَرُوْنُوْ اِيْ رَا اَزْ اِيْنَانِ وَ بِنْيَانِيْ اِيْنَانِ رَا بَدُوْنِ رَعْدِ بَرَقِ زِيْرَكِه اِيْ اَللّٰهُ  
عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ اَتَجِيْزُ اَللّٰهُ بَرِ بَرِ جِيْزِ قَادِرِ هِسْتِ دَر رُوْشِيْ اِيْنِ تَجْبِيْدِ اِنْ اَللّٰهُ  
عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ سَعْدِيْ كُلِّ مَوْجُوْدِ بَا لَامَكَانِ وَ اَللّٰهُ اَنْكَانِ يَطْلُوْقِ عَلِيْهِ شَيْءٌ لَكْنَه مَوْجُوْدِ اِيْ  
وِيْنِ اَلَامَكَانِ وَ هِرْ گَاهِ كِه بَايْنِ فَرَسُوْدِ كِه اِيْنِ كِتَابِ بَرِيْ هِدَايَتِ سَيِّقِيَانِ سِتْ بَسْ  
تَحْصِيْلِ تَقْوٰى بَر اِيْسَه خُوْدِ نَا يَدِ وَ طَرِيْقِ تَحْصِيْلِ اَزْ اَزْ اِيْنِ نُوْ يَدِ اِيْ اَلْاِنْسَانُ عَبْدُ اَللّٰهِ  
سَلَمِ مَرْدَانِ عِبَادَتِ كُنِيْدِ پَر وَ رَدِ گَارِ خُوْدَا وَ يَا حَرْفِ نَدِهْسْتِ وَ اِيْمِ اِيْمِ بَهْمِ هِسْتِ كِه وَ اَوْبَه  
بَر جَبَاسِ كُنِيْر لَكْنِ چُوْنِ وَ صَفِ كَرْدَه نُوْ بَهْ صَفِيْقِيْ مَرَا دِ كَر فَتَه مِيْشُوْدِ اَزْ وَ اَسْمِ صَبْنِ وَ دَر لَقِيْرِ  
رُوحِ الْبَيَانِ اَوْرُوْدَه اَنْدَا اَتَبِيْئَةُ الْغَافِلِيْنَ اَوْ حَضَارَةُ الْغَافِلِيْنَ وَ تَحْوِيْكِ السَّكِيْنِ وَ تَوَلِيْقِ الْبَهِرِ  
وَ تَقْرِيزِ الْمُسْتَغْوِلِيْنَ وَ تَوَحُّدِ الْمَوْضُوْعِيْنَ وَ تَبِيْجِ الْحَبِيْدِيْنَ وَ تَشْوِيْقِ الْمَرِيْدِيْنَ وَ بَعْضِ اِيْنِ چُوْنِ مَعْنِيْ كَرْدَه اَنْدَا اِيْ اِيْ اَنْكَارِ  
سَلَمِ يَامُوْنِسْ لَاتْسِ اَلنَّكَابِيْ قَبْلِ الْوَلَادَةِ اَوْ اِيْ اِيْنِ اَلْاِنْسَانِ تَبْنَه وَ لَاتْمَسْ حَيْثُ كُنْتَ نِيَا مِيْلَمِ

بت شایان کوراً خلقک خرتک حیناً ثم لطفه ثم دامت علقته ثم صغفه ثم عظاماً وحوماً وعروقاً وجلوداً  
 وعصاً با ثم جعینا ثم عطفنا ثم صیدنا ثم شایا ثم کهلنا ثم شجنا وفت فیما بین ذلک تتمرغ فی بغیة وستی فی  
 خدرة غیرى بعد نفس و الهوى و تبیح الدین بالدنیا **سبیت** بر مرد و شیاردنیا هست به که هر چه  
 جایی دیگر گشت به لا تنس من خلقک و حبک بمن لا شئ شایان ذکر اگر یا شکو را عکس تو انکار کن  
 و عطا کن ما عطا کن فهد خطاب للنفس و البدن قال فی التفسیر و اذا کان للانسان من الدنیا ن فیه عتاً  
 و تعلقین اما التعلق فکان یقول ایها الناس قابلمن نعمتاً بالکفران و اوامرنا بالعصیان و انا بالهتین  
 للعذر فکان یقول ایها الناس الخالف لنا ناسیاً لا عباداً و ساهیاً لا قاصداً عذرناک لسانک و عفونا عتاک  
 لا یانک عتید و اریکم یقول الکفار و صدو یکم و یقول الحامین اطیعوا یکم و یقول المؤمنین اخلصوا  
 بالتحجید معرفه یکم و یقول للطبیعیین شبتوا علی طاعة یکم کما فی تفسیر الی الیث الذی خلقکم و الذین  
 من قبکم یعنی آنکه پیداکرده است شمارا و کسانیکه پیش از شما بوده اند از با و اجداد شما و این پیداکردن  
 کردن یعنی هست نهایت عمده و در بدل آن شکر می می باید کرد و نهایت رسیده باشد و آن عبات است  
 پس معلوم شد که عبات را از بنده برای نفع خود بخوانم بلکه لعلکم تتقون براسه آنکه شاید متقی شوید  
 و بهدایت قرآن که در نصیب متقیان است چه در گردید و لهذا محققین گفته اند که حقیقت عبات  
 تصحیح نسبت عبودیت است زیرا که چون بنده خود را ممکن شناخت رب خود را بوجوب خواست شناخت  
 چون خود را ملوک شناخت رب خود را مالک خواهد شناخت چون خود را مقبور دید رب خود را قایم خواهد دید  
 و چون خود را مقدر دید رب خود را قادر خواهد دید و چون خود را مأمور و ذلیل دشت رب خود را آمر  
 و عزیز خواهد دشت علی به تلباس پس آن حد تجاوز نخواهد کرد و خود را مانند ذلیل که بجنود خود مرید  
 و کمالات بسته هر امر و نهی را منتظر بوده خواهد دشت و این دایت کرده است که غلامی را پیش شخصی آوردند  
 تا خریدش کنند شخصی از غلام پرسید که نام تو چیست گفت هر چه مرا نام خواهی نهادان تخفص پرسید  
 که چه خواهی خود گفت هر چه خواهی خوانند باز پرسید که چه خواهی پوشید گفت هر چه خواهی پوشانند  
 آن شخص گفت که بخوابی ترا ندیده ام غلام گفت که بنده را خواستی منی باشد خواهش خویش دانست  
 چون معنی عبادت تصحیح نسبت عبودیت است پس امر فرمودن بعبادت شامل است کما فرمود من با تو  
 شامل است جمیع عبادت و نهایت او را وصول و فروغ او را که شریعت شرح و بسط است و در تفسیر و این

فرموده الهی خلقکم صفة کریم و الخلق اختراع استی علی غیر مثال سابق و من ابتدائية مستخلصة بمجذوف  
و تعلمتم تقون حال من صمیر بعد و اصل للتبرجی و الاطماع و هی من ابتدا و حسب ان الکیم لا یطعم الا  
فیما یفعل الاولون و الاخرون مخاطبون بالامر بالتقوی و حصل مخاطبین بالذکر تغلبا لیهم علی الغالب  
کما فی الکواشی و فیه تنبیه علی ان التقوی منتهی درجۃ الکین و هو التبری من کل شیء سوی الهی  
و ان العابد ینبغی ان لا یغتر بعبادة و یکون ذا خوف و رجا و کما قال تعالی یدعون ربهم خوفا  
و طمعا و یرجون رحمة قال السعدی اگر مردی از مردی خود گوی نه هر شه سواری بد بر دگویی  
الذی جعلکم الارض فراشا آنکه گردانیده است زمین را مانند فرش بر سه نشاکه بروی  
قرار میگیرید و سکونت می ورزید با وجود احاطه دریا شور با طرف و جنوب آن پاره را از ان کنه  
ساخته و از انة اقتدر صلب کرد مثل سنگ لایح های در شب که سکونت و استقرار بر ان ممکن نبود  
و نه اقتدر لطیف و نرم گردانیده مانند آب و هوا و گل و لای که منزله اقدام باشند پس گویا تمام روی  
زمین مانند فرش گسترده است و بجائی خود قرار گرفته تا بر خواب کنید بنشینند و از جمله آیات الهی  
که در زمین ودیعت نهاد است و مجملای سومی آن آیات در آیت و فی الارض آیات للمؤمنین  
و اشاره شده است چند چیز است و از جمله خلاف بقعهای زمین است در نرمی سختی و خوئی انباشت  
و صد آن و همین آیت تفصیلا اشاره است در آیت و فی الارض قطع متجاوآت و از جمله خلاف  
نکته من است در آیت و من النجیل جدد یضی و حمم مختلف کواهنها و عرا یب سوب و از جمله  
روئیدن نباتات که در آیت و الارض ذات الصدع مذکور است و از جمله است آنکه خشکی طبع خود آب  
نباران را جذب کرده بخورد و گاه میدارد و چنانچه در آیت و انزلنا من السماء ماء بقدر فاسکاه  
فی الارض مذکور است و از ان جمله است جوشیدن چشمها در وان شدن نهرها که در آیت و الارض  
مدونا مذکور است و از جمله است آنکه در طبع زمین کرم و سخاوت و ودیعت نهادن مذکوره را میگردد  
و بقصد دانه در عوض ان میدارد چنانچه در آیت کمن جنة انبت سبع نابل فی کل سنبلة مائة  
جبة و از جمله است حبات و دانه که نمونه حشر و قیامت در هر سال بر و دیده میشود و چنانچه  
درین آیت است و آیه لهم الارض لمیة حیانا با و از جمله است جانوران مختلف که در وی پیدا  
میشود و در آیه و بئ فیها من کل و آیه و از جمله روئیدگی گوناگون که در آیت و نبات فیها من

کل مجرب است و علی هذا القیاس تفسیر بیان فرموده الهی جعل کل الارض صفة نبات  
 انکم قال اهل اللغة الارض بساط العالم و بسطها من حیث یحیط بها بحرین هو البحر المحیط اربعین  
 و عشرون الف فرسخ کل فرسخ ثلثة امیال و هو ثمان و عشرون الف ذراع بالذراع المرسلة و کل فرسخ  
 و ثمانون صبعاً کل صبع ست اجزاء شعیر مصفوفة یطوئها بعضها الی بعض فثلثون انشا  
 و ثمان الف فرسخ و الیضات ثمانية و للقرش ثلثة و للعرب الف و یطوئها من حفره الکعبة کذا فی  
 کتاب الملکوت و عن علی رضی الله عنهما سمیت الارض ارضاً لانها تتأرض فانی یطوئها یعنی یخرد  
 هر چه در دست و استقامت و گردانیده است برای نشاءان را بنائی عالی مانند سقف کبر  
 شمار سایه میکند و آن سقف همان زمین بجز اغان ساخته چنانچه در آیه و لقد زینا السماء  
 ایضاً بجم مذکور است و به ما تبار نیز که جعل القمر فیه من نوراً و بافتاب نیز و جعل الشمس سراجاً  
 یا زخماً بر کسی احاطه فرموده اند و رسمی را بحرین که وسیع کریمه سموات و الارض و هو رب العالمین  
 العظیم و انزل من السماء ماء و دازل فرموده است از بعضی او ضلع جهانی الی را برای و انید  
 نباتات گوناگون فاکخرجه پس بر آورد بسبب آن آب که قوت فاعله دارد و در زمین  
 قوت قابله و دلیلت است تا از جماع این هر دو قوت پیدا کند من الثمرات از جناس میوه ها  
 سراجاً الکبر مذق براسه شما با قیام در اینجا سوا لی مشهور که ثمرات جمیع قلت است که  
 دلالت برسته داده می کند حال آنکه عیوناً بسیار اندستمال جمیع قلت با وجود این قدر کثرت  
 چگونه جائز باشد جایش آنکه کریم صاحب جود و عطای کامل بسیار را ندک میداند باین جهت صغیر  
 جمیع قلت آوردند که این همه میوه ها گوناگون آن که در نظر شما بسیار بنیاید نسبت بجود و عطای  
 او قلیل و حقیر است و صاف شایسته فرموده که انما قیل الثمرات علی القلة و النکان الثمر الخرج باء  
 سما و جا کثیر لانه قصد بالثمرات جماعه الثمرة الی فی قولکم ادرکت ثمره بتایه زید ناره کقول  
 للقصیده کلمه و حاصلش آنکه لفظ ثمرات گویا فائده جمیع الهی می دهد و معنی جماعات ثمرات است  
 فلا تجعلوا لله انداداً پس مگردانید بر کسی حدی همسران که انهارا در استحقاق عبادت  
 باوی شریک مقرر کنید و فرمود ابن عباس لا تعولوا لولا فلان لا صابنی کذا و لولا کلینا لصیح  
 علی اباب لشرق متاعنا و در حدیث شریف است یا کم ولو فانه من کلام المنافقین قالوا لو

عندنا اما تو او را قتلوا **میت** اگر غر و جاست گزفل و قید به من از حق شناسم نه از عمر و نید  
 و انتم لعلکم من حال آنکه شما میدانید که شمارا و ابا و جد و شما را و همان و زمین را سوائی او دیگری  
 پیدا نموده است و در تفسیر روح البیان فرموده قال بعد جعل لکم درز قال لکم فلو قال لکم فی القیامه فقلت  
 کذا کله لکم فما ضلتم فی القیامه و در زمی شبلی حمه الله و عظم میفرموی و گریانید مردمان را از ذکر هول  
 قیامت و درین هنگام گذر کرد بر اینان ابو الحسن نورمی و فرمود نه بریشان و حیران کید مردمان  
 را زیرا که حساب بر روز قیامت باین شد و نخواهد شد سوائی از دو کلمه که من ترا بودم نو کرانوی  
 فایده بنده را لایق از اوست که در عبادت خلوص درز و بگذشتن ملاحظه نماید و بشو خالق  
 اللیل و النهار: گرت پنج خلاص در بوم نیست و درین در کسی چون تو محروم نیست و وصیت  
 فرموده علیه السلام بجا حضرت معاویه که یا معاویه بیان میکنم حدیثی که اگر از یاد خواهی داشت  
 نفع آن تو خواهد رسید و اگر ضایع خواهی کرد یعنی اگر بران عمل نخواهی کرد حجت تو نزد خدای  
 تعالی پذیرا نخواهد شد یا معاویه خداوند تعالی هفت فرشته پیدا کرده است پیش از آسمان و زمین  
 و جاتی موضع قرار آنها بر هر یک آسمان و زمین و آسمان و زمین و آسمان و زمین و آسمان و زمین و آسمان و زمین  
 بعمل بنده که از صبح تا شام کرده است و برای او روشنی باشد چون روشنی آفتاب قتیکه میرسد حفظ  
 به ملائکه آسمان و دنیا پس میگویند ملائکه موکل حفظ را تقوا و اضر و ایهذا العمل وجه صاحبنا صاحب  
 الغنیة امرنی ربی ان لا ادم عمل من اغتاب بالناس تجا و زنی ان کان لعیاب الناس بزمان  
 آید از بهر شکر و سپاس غنیت نگردد اندیش حق شناس ثانی میرسد حفظ به که در انشائیه بنده آسمان  
 و دوم پس میگوید فرشته که موکل آسمان دوم است تقوا و اضر و ایهذا العمل وجه صاحبنا صاحب  
 الغنیة امرنی ربی ان لا ادم عمل من اغتاب بالناس تجا و زنی ان کان لعیاب الناس بزمان  
 علی الناس فی مجالسهم چه نارسد در میانست چه دلچیکه در پوششی از پیرمپدا خلق باز میروند  
 حفظ به کردار بنده از نماز و روزه و صدقه به آسمان سوم پس میگوید فرشته که موکل آسمان  
 سوم است حفظ را تقوا و اضر و ایهذا العمل وجه صاحبنا صاحب الغنیة امرنی ربی ان لا ادم عمل  
 یجا و زنی ان یتکبر علی الناس فی مجالسهم قوتن بود و هوشمند گزین و پند ناخ بر میوه سرور  
 باز میرسد حفظ بعمل بنده از نماز و تسبیح و حج و عمره سوئی آسمان چهارم پس میگوید فرشته که

و کایت

فایده



موکل است به آسمان چهارم قفوا وضربوا بهن العمل <sup>جبهه</sup> متنا <sup>جبهه</sup> انا صا <sup>جبهه</sup> الحجب فی بلی ان لا اذاع عمله  
 یجاوز فی ان کان اذاع عمل علام اذاع الحجب فیه <sup>جبهه</sup> چور دئی بخدمت هنی بر زمین <sup>جبهه</sup> خدا را نما کوئی  
 خود را بسین <sup>جبهه</sup> و باز میرود به آسمان پنجم به کردار بنده پس میگوید حفظه را فرشته که موکل است  
 بر آسمان پنجم قفوا وضربوا بهن العمل وجه صاحبنا ملک الحمد ان کان حید من تعلیم العلم و العمل موکل  
 من یاخذ نصیب من العباد کان حید هم و تعلیم امر فی ربی ان لا اذاع عمله یجاوز فی عقبه زین <sup>جبهه</sup> چهره  
 در راه نیست ای خلک آنکس همراه نیست یاز میرود حفظه بعمل بنده از نماز و روزه و زکوة و حج  
 و عمره و بوی آسمان ششم پس میگوید موکل آسمان ششم قفوا وضربوا بهن العمل وجه صاحبنا لا یرحم  
 انسانا من عباده قط و اذا اصابهم بلا و ضرر کان نیشتم فیهم انا ملک موکل بالرحمة امر فی ربی  
 ان لا اذاع عمله یجاوز فی خلک خواهی رحم کن بر خلک باری رحم خواهی بر ضعیفان رحم آرد باز میرود  
 حفظ بوی آسمان هفتم بعمل بنده از نماز و روزه و فقه و جهاد و دوزخ و احوال و آوازی باشد مانند آواز  
 انس ششم یاد او سه هزار را ملک باشد پس میگوید موکل آسمان هفتم قفوا وضربوا بهن العمل وجه صاحبنا  
 و قفوا علی اقلبه انما الحجب عن بلی کل عمل لم یرد به بلی ان کان العمل لغير الله انما اذاع <sup>جبهه</sup> رفته عند <sup>جبهه</sup>  
 و ذکر عند العلماء و صیفا فی الدین امر فی ربی ان لا اذاع عمله یجاوز فی الی غیر می و کل عمل لم یرد  
 تعالی خالصا فهو یاربوی یا خرقه سهاست و دخت <sup>جبهه</sup> اگرش با خدا در توانی فروخت <sup>جبهه</sup> با  
 میرود حفظه بعمل بنده از ذکاة و روزه و نماز و حج و عمره و خلق نیک و ذکر خدا و همراه او  
 ملائکه هفت آسمان میباشند تا آنکه میگذرانند از محاسن تمام و به استند پیش خدا عزوجل  
 تا که گواه باشند بر عمل بنده پس میفرماید خدای عزوجل انتم احفظه علی عمل عیدی و انما <sup>جبهه</sup>  
 علی قلبه ان لم یرد فی بهن العمل اراد به غیر فی قلبه لغتی فتقول الملائكة کلهم علیه لغتک و لغتنا  
 فتلعه السموات السبع و من فیهن گفت معا ویم بار رسول الله کیف لی بالنجاة و اخلوص  
 قال اقدنی بر علیک بالیقین و النجاة فی عملک تقصیر حافظ علی سائک من الغیبة فی  
 خود نک من حلة القرآن و لا تزک نفسك علیهم و لا تدخل عمل الدنيا بعمل الاخرة و لا تمزق  
 الناس فیهم قک بالنا ریوم البقیة فی اننا و لا ترا و لعلک فی الناس لیس هنرا نهاده  
 یکف دست عیبا برگرفته زیر بغل <sup>جبهه</sup> تا چه غی خردین <sup>جبهه</sup> فرود <sup>جبهه</sup> روز در مانند <sup>جبهه</sup> بسم غل <sup>جبهه</sup>



وگفت ابو یزید بطامی قدس سره که منی سال از عمر خود رجعت خدا گذشتم که ناگاه ندی  
 بگوش من سید که گوینده میگوید که ابا یزید خزانین خدا پرانند عبادت و بندگی لیکن اگر میخواهی مصلحت  
 لازم گیر بذات خود ذلّه و محقر و فحلاص و عمل گفت ابو یزید قدس سره چا چیز آوردی که ناگاه  
 کتب تو نیست نیستی و حاتم و جرم و گناه و در دام و در تار و پلات تجیه فرموده اند ایها الناس خطاب  
 بسوئی فراموشی کنندگان عهد میثاق و اقرار بر بوسیت خدا که در آیه ان لا تعبدوا الا ما به  
 ان معابد اشارت پس خلاف ان ورزیدند و عهد و پیمان بشکستند و عبادت بتان کردند  
 از دنیا و نفس و هوئی شیطان و لغزیدند از جاده توحید و فتنه در گرداب شرک و هلاک پس  
 فرستاد بسوئی ایشان پیغمبران و نوشت بسوئی ایشان کتاب و ترسانید ایشان را از نسیان  
 و شرک و خواند ایشان را بسوئی توحید و عبودیت خود فرمود عبد و کرم الذی خلقکم و الذین من قبلکم یعنی  
 ذرات شما و ذرات پیشینیان شما در روز میثاق و گرفت از شما عهد و پیمان بر بوبیت و توحید و عبادت  
 خود پس وفا کنید عهد عبودیت و توحید زبان و تجرید دل و تفرید سر و تنزکی نفس تبرک محض و وفا  
 طاعتاً و مورست لعلم مستقون شاید که مستقی شوید از شرک عبادت غیر الله پس خدا می شما وفا  
 خواهد فرمود و عهد بر بوبیت خود به نجات دادن شما از ورکات دوزخ و بلند کردن درجات و بهشت  
 و اکرام کردن به قرب منزلت شما در آخرت چنانچه اکرام کرد شما را در جهان که مذکور است در این  
 الذی جعل لكم الارض فراشاً و لهما و بناء و درین آیه اشارتست به تعریف ذات خود بقدرت کامل  
 و جهان خود بر بندگان و فضیلت دادن ایشان بر همه مخلوق اما تعریف ذات خود بقدرت  
 آنکه فرمود الذی جعل و اما جهان او بر بندگان کلم الارض فراشاً و لهما و بناء و اما بنان شما  
 یعنی اینهمه شایا خاص به شما ای بندگان من افزیدم و اما فضیلت ایشان بر جمیع  
 مخلوقات آنکه پدیدار اسماها و زمینها و هر چه در ایشان است برای شما و فرمان بردار کردن  
 ایشان را برای شما چنانچه فرمود و سخر لکم فی السموات و ما فی الارض جمیعاً پس وجودها  
 و زمین تابع وجود ایشان شد و آنچه که تابع وجود دیگر میباشد وجود او مقصود و لذت  
 نیابت و برای همین امر فرمود خدا می شما ملائکه را به سجده کردن برای او و حمام فرمود بر آن  
 و اولاد او سجده غیر از خدا تا که ظاهراً شود این امر که ملائکه اگر چه مقدم اند بر وجود او و ادم و فضل

موجود است اندکن هرگاه که مخلوق بشد آدم و از عدم بوجود آمد و گردانید و اسجد ملائکه شدند فصل مخلوقات  
 و بزرگترین آن تر خدا و متبوع کل و کل تا بیع او و انزال من السماء و ما فخرج به من الغمات رزقاً کلم  
 یعنی فرستاد آسمان آب را که قرآن مجید است و ثمرات او هدایت و تقوی و نور و رحمة و نفاذ برکت  
 و بین سعادت و فقره و حق و نجات و رفعة و صلاح فلاح و حکمة و علم و علم و ادب و اخلاق و عزت و غنی  
 و تسک و بعرة و تقوی و ختام و انجام بر سعادت و بهوق و فنا باطل وجود انسانی به نزل تجلیات  
 حقیقه صفات ربانی مثل قول اولیاً و قل جاباً حق و ذریعاً الباطل ان الباطل کل من بهوقاً  
 پس و یامین از آب قرآن این ثمرات را از زمین دلها و بندگان خود چنانچه خداوند تلقی است  
 و همان دشت برین بندگان خود بر دیا بندن ثمرات رزق برای ایشان حاصل شد رزق  
 برای حیوانات نیز لکن به تبعیة انسان فلا تجعلوا لله انداداً یعنی هرگاه که دهنید پدید آکنده  
 نیست زمین و آسمان را و هر چه در آن است سوائی من پس نگر داند بر من شریک و در  
 و نیز دهنید که گردانیدم آسمان و زمین و آفتاب و ماه تاب را و مطر و وسیله و سبب رزق  
 شما پس نگر داند آفتاب و ماه تاب را شریک در عبادت فلا تسجدوا للشمس و لا للقمر الا به امر رب  
 در اینجا معنی مرزوق است و انداد جمع مذکر و مذکر است و ان و تا و انتم برای خطاب است و سجدوا  
 جمع است در اینجا باید دانست چنانچه عبادت غیر خدا مطلقاً شرک و کفر است اطاعت غیر او نیز  
 نیز بالاستقلال کفر است و گمانیکه اطاعت آنها بحکم خدا فرض است شش گروه اند از انجمله  
 پیغمبران که اطاعت ایشان در حقیقت اطاعت خدا است و از انجمله مجتهدین شریعت و شیوخ  
 طریقت اند که حکم ایشان بطریق واجب لازم الاتباع است زیرا که فهم سرار شریعت  
 و دقائق طریقت ایشان را میسر است فاستلوا اهل الذکر انکم تم لا تعلمون و از انجمله سلاطین  
 و امرا و اهل خدمات اند مثل قصات مجتبین و حکام که و امر و نواهی ایشان نیز در مصالح  
 جزئیة و حوادث یومیة واجب الاتباع است در حق رعایا و از انجمله شوهر است در حق زن  
 و از انجمله والدین است در حق اولاد و از انجمله مالک است در حق مملوک و ان کنت فی ریب  
 میماند که اگر عبد خدا و اگر بستی شما در شک نبه از ان چیزیکه ما فرو فرستادیم ترا بتدریج یعنی قرآن  
 بر بنده ما که محمد است و میگوئید که ان ساخته و بافته است در روح الایمان در مودود و نه انزلی



انه قال رجع اتباع الميس كل عشية الى سيد فيقول كل واحد منهم بين يديه فعلت كذا وفعلت فلانا  
 انما اذ حتى يقول صغرتهم انما منعتهم من الكتاب فيقوم الميس بين يديه وليقعه الى جنبه  
 يا فضل قالت الحكماء حق الوالد على ابويه ثلثة ان لسميه باسم حسن عند الولادة وان لعلمه  
 القرآن والدادب ولعلمه دين يحسنه ثم ان المقصد الاصل هو العمل بالقرآن وتخلق باواهب  
 كما قيل مراد نزول قرآن بتحصيل سيرة خلوقة من ترتيل سورة مكتوب للقرآن طهر ويطهر ويطهر  
 لطن الى سبعة لطن قال المثنوي توز قرآن اي سپر ظاهر مبین و دیو آدم را نه سید جز که طهر  
 ظاهر قرآن چو شخص آدمی است که نقوشش ظاهر و جانش خفیت و کثیر الذین آمنوا  
 و بنوا له کانی را که ایمان آورده مذاین کتاب و این خطاب است به نبی و گفته اند ابن خطاب  
 به هر کس حاصل شود از وی بشارت سرور چنانچه در حدیث بنوی موجود است بشر الناس  
 الى المسجد فی علم اللیالی بالنور التام یوم القيمة زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود شخصی معین ملک  
 برای هر کس که حاصل شود از وی بشارت و البشارة الحیرار الذی یطهر البشر و  
 فی البشارة و حکموا الصلح علیها می شایسته کرده اند و عمل شایسته بر آن است که این کتاب  
 بان فرموده باشد یا یکی از فروغ کلمه این کتاب که سنت پیغمبر و جامع مجتهدان است و قیاس  
 جلی است بر آن دلالت نموده و باید و هست که در عطف عمل بر ایمان و دلتی است و صبح زنگ  
 هر دو از ایمان و اعمال می شمرند بلکه در استحقاق بشارت در مجموع هر دو امر است زیرا که ایمان  
 بنیاد و اصل عمل است ان کلهم جنت بلکه بر اینان همی است بستانها بحسب مراتب  
 ایمان و اعمال و شایسته ایشان که یکی از ان بستانها سمس است بخت الفردوس و دوم بخت  
 عدن و سوم بخت لماوی و چهارم بدر خلد پنج بدر السلام و ششم بدر المقامة و هفتم بعید  
 و هشتم جنت نعیم و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله ان المؤمن اذا دخل الجنة انی سبعین  
 الف صدیقة فی کل صدیقة سبعین الف شجرة علی کل شجرة سبعون الف ورقة و علی کل فتر  
 لاله الله محمد رسول الله امته مذنبه و رب غفور و کل ورقة عرضها من شرق الشمس لغربها  
 جحری من جحرها الا ناس رواه است از زید و خندان آن بستان با نه را چنانچه آنها را  
 حکمت ربانی از این ایمان بر زبان ایشان جاری میشد و فیض آن بجا می رسید و در وقت

کوفتایان در آن بوستانها دهل شوند و لذایذ انجاس را استعمال کنند ایان را معلوم شود که این همه  
 لذایذ گوناگون جزای همان ایمان و اعمال صالح است و در تفسیر روح البیان فرموده اند و الا بها  
 جمع بهر بیعت الهی و سکون بهار و الا بهار فی الجنة هی النخمر و اللبن و العسل و الماء فاذا شربوا من  
 الماء یجذون حیاة ثم انهم لایموتون و اذا شربوا من هنر اللبن یحصل فی ابدانهم تربیة ثم انهم  
 لایموتون و اذا شربوا من هنر العسل یجذون نفا و صحته ثم انهم لایموتون و اذا شربوا من هنر  
 یجذون طرا و فرحاتهم انهم لایموتون قال فی الشنوی آب صبرت جوی آب خلد شد جوی آب  
 خلد بهرست و وود به ذوق طاعت گشت جوی انگین بهستی و شوقی تو جوی خمرین به این  
 بهیها چون بفرمان تو بود به چار جوی هم مرا ترافران نمود به و ردی نه کتب عرضا به  
 الرحمن الرحیم علی ساق العرش نعین الماء تنبع من میم لبهم و عین اللبن تنبع من ماء لهد عین  
 النخمر تنبع من میم الرحمن و عین العسل تنبع من الرحیم به اسبها و اما مصیها فکل ما تنصب فی الکون  
 و هو حوض النبی و هو فی الجنة لیوم و ینقل یوم الهیة الی العرصات لسنی المؤمنین ثم ینقل  
 الی الجنة و یتی الی الجنة یصا من عین الکافور عین الرحیل عین السلیل و عین الحقیق و عین  
 من شیم بوسطه الی الکتی و یقیم الله شراب الطهور بلا وسطه کما قال تعالی و قاهم ربهم شرابا طهورا  
 کما انزل قولنا من غمره لرقا یعنی هرگاه که روزی داده شود از آن باغبان از جنس میوه رزقی  
 خواه حتی باشد یا عقلی یا خیالی باید و هست من اول و دوم هر دو بر یک ابتدا و غایت است زیرا که  
 رزق گاهی ابتدا کرده میشود از بهشت و گاهی از ثمرات یعنی میوه با بهشت و رزق مفعول  
 رزق است قالوا هذا الذی مررنا من قبل کمونید این رزق جزای آن چیز است که ما را غایت کرده  
 بودند قبل ازین در دنیا از مقامات و احوال که ثمرات ایمان و اعمال شایسته ما بود و چون هر عمل ثمرات  
 بے نهایت در باطن ایشان شده بود و این همه ثمرات با وجود تشابه و تماثل که بسبب انجاس و تشابه  
 در شت با هم در کیفیات از جهت وسعت لاحقه و موج و قوت استعدا با هم متفاضل بودند و آنرا ابتدا  
 متشابه و داده خواهد شد از رزق بهر رنگ و به صورت با وجود تفاوت در لذت تا تشابه متشابه  
 و متفاضل آنرا هر دو برابر قرار ماند و از حسن بصیرتی و دیگر تابعین منقولست که میبایستی بهشت صوت  
 یک رنگ خواهند بود و لذت و طعم مختلف متفاوت و از مسروق منقولست که درختها و جنت

از پنج تا شاخه گنجان و با هم پیوسته باشند و میباید ایشان چون صبوی کلان باشد و سرگاه که میوه از  
درخت گرفته باشد باز در همونجائی مانند آن عود خواهد کرد و یک انگور یک جماعت را کفایت  
کرد و در روایتی آمده که شخصی از اهل کتاب بخندست پیغمبر حاضر شده بعضی حضرت رسانید که  
ایا بالقاسم ترسم ان اهل الجنة یارکون و یسربون فقال نعم و الذی یفرض محمد سیده ان احدیهم لیس  
قوة ما یترصل فی الاکل و یسرب الحجام قال فان الذی یاکل له حاجة و الجنة طيبة لیس فیها قوی  
قال حاجة احدیهم عرق کریم المسک باید دهنست که بدون یاران موافق و محبوبان و لغریب نعمت  
کمدر میگردد و لهذا ارشاد میشود که برای تکمیل استیلاج و سرور ایشان را هم صحبتان موافق نیز در او  
خواهند شد و گفته اند که و برای ایشان دلیان باغبان و نهرا و میوه و آذوقه و مظهری زیان پاک است  
از خلاق رویه و از نجاست بعل و بار و حصین نفاس و منی و آب بینی و آب بان و چرک و بوی بد  
و خوی بد و درواغ و غیر ذلک نیست از حضرت ابن عباس که بیان کرده اند که لذت حوریان بیشتر از  
گنجشهای هر دو پانچا بر دوزان و از عفران و از هر دوزان و ناسیه از شک آذوقه ناسیه تا گردن از غیر شهاب  
یعنی سپید و از گردن تا سر از کافور و چون سر بر می آرند می درخشد نور روی ایشان چون نور آفتاب بر آبی  
اهل دنیا و با وجود این نعمتها اگر خوف زوال و نقصان و موت هم اینها را نباشد همه نعمتها که شوند چنانکه  
گفته اند گفته است سبیت مراد منزل جانا چوین و عیش چوین مردم پدیرس فریاد میدارد که بنده  
تخلیها به لهذا ایشان را ازین نوع خوف امن کلی نصیب خواهد شد و هم فیها خلد و ایشان را  
باغبان بر از نعمت جاویدان باشند و درینجا محققین گفته اند که آدمی را دریافت سه چیز است سرور اول  
مبد و خود که از کجا آمده ام و چه بوده ام و هم معاش خود که از کجا میخورم و کجا میمانم سویم معاد که آخر کار من  
چسیت در این آیات هر سه چیز یاد فرمود و در بیان مبد و غیر ازین حرفی نفرموده که الذی خلقکم  
و در بیان معاش الذی جعل لکم الارض و انشا تا ز قما لکم و در بیان معاد فریقین از فافقون انتم  
یا خالدون ششیأ تام نموده و حضرت عکرمه رض فرموده اند اهل الجنة ولد ثلاث و ثلاثین ستره حاجتم  
و نساء هم و ثمانتهم ستون ذراعا علی قامة ایهم آدم شباب جرد مرد و کملون علیهم سبعون حلة تنکون  
کلی حلة فی کل ساعة سبعین لونا لا یزقون و لا یتخطون و اما کان فوق ذاک من الاذی فی العبد

بنده است و بهم خبر است و فیها طرف است **اِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِيْنَ** در سیکه عذای تعالی شرم نکند و آنکه  
**اِنَّ الْقَوْمَ الْكَافِرِيْنَ** آنکه بیان کند متلاکمانی بهره باشد و برای هر که باشد آورده اند که یهود در قرآن ذکر گشت  
 و عنبک و شینه که تهنیه میگردند که این سخن به سخن مذکور چه مانند حق سبحانه این آیه و فتا و که خدا از  
 ضرب شل شرم ندارد اگر چه باشد مثل **بَعُوْضُهُمْ** پشه خورد **فَمَا فَوْقَهَا** پس بالاتر از آن و بالاتر  
 از پشه بودن و و جهال دارد یکی آنکه بالاتر درجه باشد شل مجلس عنبکوت و مانند آن دوم آنکه بالاتر  
 بود و خردی و حقارت بود شل بر پشه که در حدیث شریف دنیا را به او پیش فرموده اند جایگاه ایشان  
 نموده و کائنات دنیا نقل عند الله جهام بعوضه لما سقى کافر اسنها شربه ماء با جمله حسن تمثیل  
 در میان تمثیل و در میان پنج تمثیل آورده اند شعله حکمتی و منفعتی باشد سخن محمود باشد بلکه دنیا را  
 صغیره الحجم و حقیره القدر اگر حکمتی کامل و منفعتی عمده ظاهر گردد و بسیار عجیب میباشد چنانچه از  
 خواب خلقت پشه نوشته اند که با وجود این خردی جسمه آنچه قبل از کسیر جبهه داده اند از اعضا و جوارح  
 همه باو هم غایت شده مع شئی نایب و از عجایب خطوطش است که با وجود این خردی و کمالی اگر  
 او را در پوست گا و میش یا فیل بخلا ندیم و فرو میرود که گویا انگشت در صواب رفته و سرش آن است  
 که در سر خود اوم و سیمیتی و دلایت نهاده اند که بسبب آن نفوذ میکند و از آنجمله تا وقتیکه گرسنه میباشد  
 زنده میباشد و وقتیکه پر شکم میشود می رود و امام ابو منصور فرموده اند عجیب تر دلالتی است بر صفات  
 او تعالی در پیدایش صغیر آنچه زیر آنکه اگر همه مخلوق از جن و انس متفق شوند بر تصویر صورت  
 گمشدیش و ترکیب با محتاج از دهن و چشم و گوش و دست و پا هرگز قادر برین تصویر نخواهند شد  
 و درین اشارت سیوی حال انسان و به کمال استعدادان چنانکه فرمود علیهم السلام آن که  
 خلق آدم علی صورته ای علی صفتیه پس جنین تا قوالی صفت انسان غایت فرمود او تعالی  
 انسان را از صفات جلایه و جمالیه خدایکه مشاهده و معاینه کند در آیه صفات نفس خود کمال صفات  
 پروردگار خود را چنانکه فرمود پیغمبر من عرف نفسه فقد عرف ربه و نیست کسی مخلوق او بچنین  
 صفتی و رتبتی و کرامتی که انسان را غایت شده شل قول او تعالی و لقد کرمنا بنی آدم فرموده اند  
 اثنو فی آدم خاکی از حق آموخت علم تا بیفهم آسمان از خدایت علم تا نام ناموس ملک در شکست  
 کور می نهد که در حق در شکست به قطره دل را یکی گوهر فنا و به کان بدیا و گرد و نهان دارد چند





الح

بدر

باز

و بفضل خود راه نمایند همان مثل گشتن بسیار از مومنان که در آن تفکر فرمایند و در اینجا سوال است  
 جواب طلب آن نیست که راه یابان را در جاهای دیگر از قرآن وصف بقتل فرمودند چنانچه در آیه  
 منهم المومنین و اکثرهم الفاسقون و در آیه و قلیل من عبادی الشکور و در آیه الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات  
 و قلیل منهم اینجا هر دو فریق را موصوف به کثرت فرمودند که نصیحت گشتن را و پیدی به کثیر افعال خیر  
 آن جاهای نمایند پس چه طریقی چه باشد جواب آنکه گاهی چیزی بذات خود بسیار می باشد اما نسبت  
 به چیزی دیگر که از او کثیر است او را قلیل میگویند حال هتدیان هم همین است که فی انفسهم کثیر  
 و نسبت بغیر هتدیان قلیل اینجا بیان حال هتدیان فی انفسهم فرموده اند و در جاهای دیگر حال  
 هتدیان نسبت بغیر هتدیان است پس معاصی نیست و مَا یَصْلِحُ إِلَّا الْفَاسِقُونَ یعنی  
 و همراه نمیکند خدا را تا بیک تبیل با شیاء حقیر که در قرآن نازل میفرماید مگر فاسقان را که از  
 حد عقل و انصاف شرع برآمده اند و هتداه فهم حق را گم کرده اند و اینجا باید دانست که لفظ فاسق در  
 عرف قرآن دو معنی دارد یکی از آن دو معنی که در عرف اهل شرع رایج و مشهور است آنست که  
 شخص فرمان الهی را بجا نیارد و مرتکب کبیره یا صغیره یا صغیره ماند بآنکه تدارکش بتوبه نماید  
 و این قسم شخص توبه اهل سنت است اما آنکه گنہگار است امید نجات اوست و قبول شفاعت  
 در حق او و امکان عفو از گناه و باید دانست و باید دانست و توارث جاری باید دانست و بعد از آن  
 او را باین سمان غسل باید داد و نماز بر او باید خواند و در مقابر مسلمین دفن باید کرد و لعنت بر او  
 و تبر از او و بغض از او و نیت دین حرام است بلکه ادا و از استغفار و فاتحه و درود و صدقات  
 و خیرات برای او لازم باید شد و نزد خاجیان کافر است از اسلام برآمده و نزد معتزلیان مرتبه  
 دارد در میان ایمان و کفر مومن است و نه کافر و نزد یبانیان قابل امامت نیست گویند  
 که نماز با است او درست نیست و این نماز را عاده فرض است و دوم آنست که شخص در کفر  
 از حد بگذرد و توبه و دین گیر و دیده و نه تدارک حق نماید چنانچه در آیه بئس اللائم لتقوت  
 لکجه الا یان معنی اول سئل شده و در آیه ان النافقین هم الفاسقون و در آیه منهم المومنون  
 و اکثرهم الفاسقون معنی دوم مستعملت و درین آیه نیز به همان معنی دوم است زیرا که فاسق  
 معنی اول بخود خاصه المزاج نشده حکم معنی دارد که مرض او عارضی است و مزاج راسخ

او بسبب تعاقب بقای حقه صحیح است بدو عطف قرآن و تمثیلات او متفع می شود و صلاح می پذیرد بخلاف  
 فاسق یعنی دوم که کفر او از حد جمل تجاوز کرده قرآن و تمثیلات او که مانند غذای صلیح که در ماجر  
 فاسد فاسد شده موجب از ویاد فساد میگردد وَالَّذِينَ لَا يَرْجُونَ عَذَابَ اللَّهِ كَذِبًا یعنی آنکه  
 که می شنکند عهدی که با خدا بسته اند بعد از پنجه کردن آن عهد در نیجا باید داشت که چون شخص کلام  
 بر زبان جاری کرد و با پیغمبر یا از خلیفه از خلفای او صحبت نموده و پیغمبر عمر را فرستاده تا  
 عذا تصور کرده پس با خدا عهد بست که آنچه از حکم و حکام او بوسیله این پیغمبر یا و برسد و در قبول  
 نماید و چون در صحبت پیغمبر رسید یا کتب میر و شمل او را مطالعه نمود و در ادو صناع و اطوار او که  
 بر سر دلیل حقانیت اوست مطلع گشت و معجزات او را و کرامات او را دید و او را می شنید  
 آن عهد را پنجه کرد بعد از این حال اگر معاذ الله شبهه در امر اسلام بخاطر خود جا بد و بسبب  
 شبه طعن در حکام شرعی شروع نماید یقین است که این شخص از عهد عقل مشرعه خارج شد و بر  
 اعلی از گمراهی ترقی نمود که او را قبل از درآمدن در اسلام و دیدن معجزات او و یاشیدن او صناع  
 و اطوار حاصل بود پس این علامت ظاهر است باینکه شخص متهم در خارج از او نای حد کفر است  
 و وصل بخدا علانی او بعضی از مفسرین این عهد را بعد روز است بر یکم حل نموده اند و گفته اند  
 که هر روح را از ارواح بنی آدم در وقت پیدایش حضرت آدم از پشت ایشان برآورد و بسبب  
 ذره نائی خود منتشر ساخته اند و علم و حدیث حق تعالی را در انیات و دلالت نهادند و از ان  
 ایشان بضمون آن اقرار رسانیده اند و در تفسیر روح البیان فرموده اند قِيلَ لَكَ لَوْلَا اَنْتَ  
لَا اخذَهُ عَلٰی ذَرِيَّةِ اٰدَمَ بَانَ لِقَرِّ وَاَبْرَ بَوْمِيَّةٍ لِّقَا وَاَلَا نَمْنٰی مَا اخذَهُ عَلٰی الْاَنْبِيَاءِ مَا بَانَ اَمِيَّةِ الدِّينِ  
وَلَا تَقَرُّ قَوَانِيهِ وَاَلَا تَكُنْ مَا اخذَهُ عَلٰی الْعُلَمَاءِ مَا بَانَ مِيْنَوَالْحَقِّ وَاَلَا كَيْتُونُ فَقَضٰى مِيْنَاقَ وَاَكْرَمَتْ  
تَوْبَهَا مَوْجِبَ لَعْنَتٍ شُدَّ دَرَانِهَاتُهَا وَ لَقَطَعُوْهُمَا اَمْرًا لِلَّهِ اِنْ بُوَصِّلَ يَتِيْسٌ وَ تَمَعٌ مِّكَدَةً  
 که حکم فرموده است خدای تعالی باینکه علقه را وصل کرده شود و آن چه علقه است آن را بماند  
 روح را با مبادی عالیه و ملاه علی است و آنرا که در سبب احکام در تبا به شوا و ت و محبت و  
 و حرس بر مورخیه فانیه است و دوم علقه که با حضرت انبیاء و در شوا و ت و محبت و  
 و در عطفان بحکم جدیت انانی مستحق است و قطع کردن آن سبب است به خدا و خداوند

و مبتدعان و شنیدن شبهات ایشان و طعن کردن در اوصاف و لطواریف ایشان است سیوّم  
 علاقه قریب و رحم است و قطع کردن آن بجهت وجه است یکی آنکه از آنها ترک ملاقات و ترک حضور  
 در وقتی که متوقع حضور باشند مثل نای و اتم و عیادت و اعانت دوّم ترک احسان و مروت  
 با آنها سیوّم این را رسانیدن آنها و در حدیث است اذا هزّ الناس العلم و ضیعوا العلم و تحابوا بالانزاع  
 و تباعدوا بالقلوب و تقاطعوا الارحام لعنت الله عند ذلک فاصهّم هم اعمی ابصارهم و نیز در حدیث  
 است ثلاثه فی ظل عرش الله یوم القيمة امراء مات عنها زوجا و ترک علیها تیامی صغارا  
 فخطبت فلم تتزوج و قالت اقوم علی تیامی حتی یغنیهم الله او میت یعنی یتیم یا او خود میر و صل  
 الی صنع طعاما فا طاب صنعته حسن نفقته فذاع علیه الیتیم و لم یکن در صل الرحمن و صل  
 له فی برزخه و یدله فی جله و یكون تحت ظل عرش ربّه و یُقَسِّدُونَ فِی الارض و هم کوفّ  
 فساد میکنند در زمین بجای آنکه حق و متابعت نفس اولئک هم الخسیرون این گروه  
 ایشانند زیانکاران که اس المال خود را که عقل بود بسبب آن متوقع ارباح کثیره بودند  
 از نواید کتاب در دنیا و لذا ید بهشت و آخرت برباد دادند و بجائی آن این مهلکات را  
 که بعد از موت بصورت حیات و عقارب نمودار خواهند شد کیف تکفرون بالله یعنی چه قسم کفر  
 کنید کرد بخدا و گفتند امواتا و حال آنکه بودند نما جام بے عقل هیچ حس و حرکت در نما  
 نبود اهل غنا صر بودند بعد از آن غذائی مادر و پدر شدید و بعد از آن نطفه بعد از آن خون  
 بسته بعد از آن گوشت پاره و در لبت غایت او تعالی بسوی شما متوجه شد فاکفوا کفر برب  
 ساخت شما را به نفع روح تا آنکه حس و حرکت در شما پیدا شد لیکن بسبب بیعقلی ندموده  
 جاہل بودید تا آنکه عقل کامل بشما بخشید و زندگی دیگر بشما ارزانی فرمود هنوز در اشتغال  
 چیز با نیکه عقل به دریافت آن نمیرسد مانند مرده بودند تا آنکه کتاب بر شما نازل فرمود  
 و بزبان پیغمبر آن کتاب را شرح کنانید و زندگی دیگر بخشد لکم فی کتابه باز خواهد میرانید شما را  
 به راستی آنکه شمار نیست و نابود کند بلکه بر آنکه شمار اقل کند ازین سری تکفون تا نیکه  
 فرخ جاودانی تا جزای علم و عمل کموب خود در آن سراسر بید تکفون یکم باز زنده خواهد شد  
 شمارا وقتی که در صور نفخ کرده خواهد شد لکم لیک و ترجعون باز بسوی او تعالی رجوع کنانید

خواهد شد و اینجا باید دانست که درین آیت همت عده از علم عقاید با دلایل مذکور است ماسح  
 باید که آن همت مع لایها خبر دار شود و مهم اول آنکه عالم پیدا کننده است و نام و توانا و زنده و  
 و بنیاد مستغنی از اسوای خود و از آنجمله نیست که قدرت زنده کردن و میرانیدن غیر او را حاصل  
 و از آنجمله نیست که حشر و نشر حق است زیرا که بار دوم کردن کار سهل تر از بار اول کردن است  
 و از آنجمله آنکه حق تعالی بندگان خود را بامر و نهی تکلیف داده است و بباب خوف و رجاء عالم  
 آخرت برای ایشان مهیا ساخته و از آن جمله آنکه بعد ازین زندگی موتی در پیش است و این است  
 متبدل بمات خواهد شد و مدت دراز در قبر خواهد گذرانید هو الذی خلقکم و انذات پاک  
 کسی است که مقدر است برای شما قبل از پیدایش شما فی الارض کجیعا آنچه در زمین است همه از اجساد  
 حال واقع شده از موصول دوم و بعضی استدلال میکند ازین آیه بأنه هر چه در زمین است بر هر کس  
مباح الاتقاع است چنانچه مذکور است باجتینان است کذا فی الکواشی و در تفسیر فرموده هر که حمل کند  
 این آیه را بر اباحه مطلقه خارج از دائره اهل اسلام لن یستوی پس از افریدن زمین قصد کردی  
السماء بسوی آفرینش آسمان و در تفسیر بسم البیان فرموده اند ولاتا تعش بین هذا و بین قولنا  
والارض بعد ذلک عا بالان الدو ببط و عن بسم خلق بعد الارض فی موضع بیت المقدس که پیش  
الفهرست الحجر مل لکف علیها و خان لیتفرق بها یجمع الدخان و خلق منه سموت و همک الفهرست  
موسعه ثم بسط منه الارض کذا فی الکواشی و قال ابن عباس رضه اول ما خلق بعد جبره طوله و عرضها  
سیرة الف سنة فی سیرة عشرة الالف سنة فطر علیها بالهیتة ذات و منظر ت ثم ثار منها ثانی  
فارتفع و جمع زبد فقام فوق الماء فجعل الزبد ارضا و الدخان سماء و قالوا فاسما و من دخان خلقت  
 و بهیچ ارتفعت بشارة تفرقت و بلا عا و قاست و بنفخه تکسر تسوت پس است که در  
 افروز و عوجاج و خل آنها سبعة سکوات هفت آسمان و در روایا بعضی چنین گفته است که  
 بر و یکشنبه که امیه پیدایش و دو که ماده همانست و طین متجره که ماده زمین است. اتع شده و مذکور  
 و دهنه زمین را هفت طبقه ساختند و روز سه شنبه که بهار را بر زمین نصب کردند و بهر جا می ساختند  
 و روز چهارشنبه و چهار روز ماند و قوت جانوران از دانه گاه در آن پیدا کردند و در پنجشنبه که  
 آسمان متوجه شد و آنرا هفت آسمان گردانیدند و روز جمعه در آسمان تبارک پدید آورد و در شنبه

هر تازه معین فرمودند و ملائکه را بر زمین کار و بار آسمان منصوب ساختند پس تمام خلقت عالم در  
 شش روز باین تفصیل واقع گشت و در سوره جم اسجده باین تفصیل ارشاد فرموده اند و مراد  
 ازین روزها حقیقت روز نیست بلکه مدت روزهاست یعنی تمام خلقت عالم روز مدتی طایف  
 شد که اگر آن مدت را بدست روز و شب قیاس کنیم شش روز شود و بعضی از علما چنین گویند که روز و شب  
 چنانچه بطول و غروب آفتاب مقصودست همچنان بحرکات دیگر باوقایع نیز مقصود میشود اندیشه  
 و محنت که قبل از خلقت آسمان و زمین نور عرش در وقتی از اوقات منتشر میشد آنوقت را روز خطاب  
 میکردند و در وقتی از اوقات مخفی میگشت و آنوقت را شب قرار میداد و در صحیح مسلم و تائیم بخاری صحیح  
 نسائی دیگر کتب حدیث از ابوبکر صریحاً در این باب است که آنحضرت دست او را گرفتند و هر گشتان او  
 شمرند و فرمودند که پدید آمدن زمین را خداوند تعالی در روز شنبه و کوهها را نصب کرد در زمین در روز یکشنبه  
 و درختها را در روز دوشنبه و کرمها را در روز سه شنبه و در روز چهارشنبه و گیاهها را در روز پنجشنبه  
 و منتشر فرموده چهار پایان را در روز شنبه و پدید آمدن آدم را در روز جمعه بعد از عصر  
 و در روایات بیح بن ابراهیم سلمان فارسی کعبه جبار واقع شده است که آسمان دنیا موحی است  
 معلق استاده و آسمان دوم از فقره سفید و آسمان سوم از آهن است و چهارم از مس و پنجم از زر  
 و ششم از زمرد و هفتم از یاقوت سرخ است و نزد حکما آسمان نه طبقه اند آسمان اول از جانب  
 اعلی را فلک الا فلک گویند و طبقه دوم را فلک الثواب نامند و هفت آسمان دیگر برای هفت تن  
 باین ترتیب که **میت** قمر است و عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل و ثابت نمایند  
 و این هفت را از ابن عباس روایت کرده است که تیه السموات السماوات فی العرش و تیه الارضین  
 التي انتم علیها و محققین گفته اند که درین آیه اشارت بسوی مرتب روحانیات که کئی از آنها عالم  
 ملکوت ارضیه و قوتها و نفسیه است و دوم عالم نفس سوم عالم قلب چهارم عالم عقل پنجم عالم سر  
 ششم عالم روح هفتم عالم سربوی همین اشاره فرمودند که علی کرم الله وجهه بقول خود که سربویه  
 ازین طریقیها و راهها آسمان زیر که من دانایم از طرق آسمان و زمین و طرق احوال و معانی  
 چون زید و تقوی و توکل و رضا و مانند آنها باید دانست که مرتب دوازده اند بر شمار آسمانها و  
 و شما پنجگانه در تمام عالم و پنجید فرموده اند که کیف تکفرون بانسان یا جناب است بتوحید م

مومن را یعنی چگونه کافر میشود بخدای و با پیغمبر آن او و گفتند امکوا و حال آنکه شما بودید  
 در اینجا چون مردگان در پشت آدم فاحشاً که پس زنده گردانید شما را بفتح روم در بدن شما و بیرون  
 آورد شما را از پشت آدم و چنانید شما را لذت خطاب است بر یکم و توفیق داد شما را برای دادن جلا  
 با صواب تا آنکه گفتید بخوشی تمام بلی غم نیست کم پس میرسد شما را به خود کردن شما بسوی پشتها  
 بدین شما بسوی آوردن طبیعت انسانیه غیر محسوس پس دیگر بار زنده گردانید شما را بفتح روم  
 پیغمبر آن قبول کردن دعوت ایشان غم نیست بر یکم پس بسوی او باز گردانید شما را  
 براه نامی پیغمبر آن با عذاب تشریف است برای انبیا و اولیا یعنی ایا کفر و نکار میکند و حال  
 شما بودید مردگان در کتم عدم پس زنده گردانید شما را بفتح روم و موجود ساختن از نیستی بسوی  
 هستی در عالم ارواح و با پاشیدن نور در خمیر کردن ارواح شما به آب نور غایت و محبت باز میراند  
 شما را به جدا افتادن شما از شهود جمال بسوی مقبره حسن خیال یا زنده و گردانید شما را اما انبیا را بنور  
 وحی و اما اولیا را به روح نوزایان پس بسوی او باز گردانید شما را یعنی انبیا به عروج و اولیا به جبر  
 به جذب به ارحم که در ایتا رجی الی ربک نه کورست پس برگاه که ثابت و محقق گشت رجوی بسوی  
 حق امر است ضروری و آن بردو گونه است یا رجوع یا اختیار مثل قراة یعقوب ترجون بفتح  
 تا و کسر جمیم یا با صطر است موافق قراة جمهور که اشارت بسوی آنکه رجوع خواهید کرد بسوی اولیا و اولیا  
 خلق تکلم باقی الارض جمیعاً یعنی نه پدید اگر شما را برای کسی نشی و پدید اگر در پیشی برای شما بلکه پدید اگر شما را  
 برای خود چنانکه میفرماید و صطفیک لغتی معنی است که نه باشید برای کسی سوا می ذلت منجم  
 که نیست من برای کسی نشی بخیر تو پس هر قدر که باشی تو مرا من باشیم برای تو چنانکه فرمود  
 علیه السلام من کان الله کان الله ثم استوی الی سائر الایه درین اشارت بسوی آنکه  
 وجود همان در زمین تابع وجود انسان است و دوست همه چیزها و انا یعنی داند هر چیز را که  
 چه ساخت و برای چه آفرید پس هر فرد از مخلوقات او تشیع میکند بجه ذات او و صفات او  
 و گواهی میدهد بر احدیة و حمدیة او و میگوید ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانه فرمود مولانا جامی  
 قدس سره دو جهان جلوه گاه وحدت تو شهید است گواه وحدت تو و ذوق کمال دین و یار و یار  
 محمد چون گفت در کتاب بروردگار تو که شایسته مرتبه فرشتگان یا جمعی که سائمان



زمین و در بعد از قتل عیسی بنی الحبان و از مفعول او که میقد است که در تقدیر او که هم بود لام در لام که  
 برای تبلیغ است و با یک جمع ملک است و تا برای تاکید تائید جماعت است و نام نهاده شدند ملائکه  
 با ملائکه برای آنکه ایشان و ملائکه میان خدای تعالی و در میان آدمیان پس ایشان رسولان است  
 از طرف خدا زیرا که ملک جعل ملائکه است مقبول ملک از ملائکه که رساله را گویند و ایشان جسام  
 لطیفه اند و قدره میدارند بر تبدیل شکلها و رنگ بزرگ و گویند که انسان و هم حصه از جنات اند چون  
 انسان هر دو هم حصه از حیوانات براند این همه هم حصه از جانوران پند ما هستند و این همه هم حصه  
 از حیوانات و براند و این همه هم حصه از فرشتها آسمان و براند و این همه هم حصه از فرشتها آسمان  
 دومند و این همه هم حصه از فرشتها آسمان سومند و بر همین است و تا آسمان هفتم اند از این همه  
 مقابل فرشتها که سی بنایت اند و این همه هم حصه از فرشتها و یک پرده عرش معلی اند از  
 پرده ای عرش که شمس لکه اند در شمار و طول عرض و سطری هر پرده اگر مقابل هفت آسمان بزرگ  
 و آنچه که در این است که در شود و هیچ قدری معلوم محسوس پیش او نخواهد شد و از این همه فرشتها  
 که مذکور شدند در مقابل فرشتها که اگر در عرش معلی اند چون قطره است در دریا باز فرشتها و روح  
 که همان برادران اسرافیل اند و فرشتها یک که لشکر با جبرئیل اند و بشمار اند که شمار ایشان بحیر  
 بحیر کسی نمیداند چنانکه فرمود او تعالی و اعلی کم جود و ربک الا هو و مردیست که چون آنحضرت م  
 در شب معراج با بسمان عروج فرمودند و دیدند فرشتها را که چون جوق پس پیش میریزند و علی  
 از حال ایشان از جبرئیل پراسان شدند که ایشان کجا میروند جبرئیل جواب داد یا رسول الله من این  
 حال بیخبرم مگر ایشان را می بینم از آن وقتیکه خداوند تعالی خلعت وجود از انی فرموده باز  
 دیدم کسی از ایشان که دیده بودم پیش از ایشان او را باز رسول الله از جات فرشتها که میگفتند  
 او بروی حضرت پراسان شدند که چندت شده است پیدایش شمار گفتند می دانیم سوای این  
 که الله تعالی پیدا میکند بعد چهار سال تارده را بدستیکه دیدم از ابتدای پیدایش خویش چهار  
 کلمه تارده را و شاید مرا گرفته اند از ایشان که اینها مانند ساکنان زمین زیرا که در رویت آید که پید  
 کردند تعالی هوا و زمین را و پیداکرد ملائکه و جنات پس طای داد ملائکه را در آسمان و جنات  
 در زمین که اولاد جان اند و جان پدر چنانکه است چنانکه اوم پدر آدمیان است و افریده جان

از شعله آتش نرسد و دود که متعلق است در میان آسمان و زمین و هرگاه که در زمین بود و باش  
 کرد و کثرت اولاد ایشان شد و این بنوا بجان از پیدایش آدم بهشت هزار سال پیشین  
 و آباد کردند ایشان زمین را قریب بهشت هزار سال پس ظاهر شد در میان ایشان حدیثی  
 و فساد و خون ریزی پس فرستاد خدای تعالی گوی ایشان ملائکه آسمان نیار و در ایشان  
 شیطان بود که از ایشان عالم تر بود پس بیرون کردند جنات را از زمین بسوی جزایر و  
 و تنوب کوهها و خود قایم شدند در زمین در عبادت خدا و عنایت فرمود الله تعالی الملائک  
 آسمان دنیا و ملک خزانها و جنت بود و او را دو پیر از مردمان که گاهی عبادت میکرد در زمین  
 و گاهی بر آسمان و گاهی در جنت و در نفس خود میگفت که من بزرگترم نزد خدا تعالی که دارد  
 مرا این ملک را و همچنین حال آنکس است که دل قرار میدارد بدینا و در الغرض امر فرموده  
 تحول و تبدل آن و فرمود او را و لشکر این اورا انی جاعل فی الارض خلیفه یعنی تحقیق من  
 گرداننده اوم در زمین خلیفه را که خلافت من نماید در اشیاء زمین تصرف کند و آن خلیفه اوم  
 یا باین معنی که خلف جنت که آدم پس از او یعنی بنوا هم که در زمین پیدا کنم بدل شما و بزرگتر نزد من از شما  
 پس مکرره داشتند خلافت اوم را زیرا که ان را در نظر خود سبک میداشتند و باید دانست که الله تعالی  
 تمام جهان را نگاه میدارد و بخلیفه و امایب خود در زمین چنانکه نگاه میدارد خزانها را مبر کردن  
 بر آنها و آن خلیفه قطب وقت است که در هر زمانه یک قطب میباشد پس ابتدا خلافت شد اوم  
 و ختم خواهد شد به حضرت عیسی و درین ایام چهار قائده بیان فرموده اند اول تعلیم مشوره بندگان  
 خود را که باید در هر کار از مسلحا و ثقات مشوره نمایند زیرا که پروردگار با وجود علم و حکمت خود که  
 غنی است از مشوره غیر فرمود برای ملائکه انی جاعل فی الارض خلیفه فرمود در مشورتی مشورت  
 او را که در نیازی دهد عقلها را عقل را یاری دهد گفت پیغمبر مکن ای رای زن مشورت  
 که است مشورت من به دویم تعلیم ثنائ مجبول که آن اوم است زیرا که نبارت داد بوجود اوم  
 ملائکه را و لقب فرمود او را به لقب خلیفه قبل از وجود موسی الهی افضل خود بر وجود اوم بقول خود  
 انی اعلم ما لا تعلمون در جواب قول ایشان تعجب فیها اله چهارم آنکه حکمت بنوا که خیر کثیر برای  
 بنو قیس است و ترک احوال خیر کثیر که آن وجود اوم است برای مفاسد انسان که شر قلیل

ناروا

ناروا

ناروا

شرکت نیست چون قطع عضوی که در آن کرم فاده است شرو برنجی است اندک مگر در آن سلامتی تمام بود  
خیر است بسیار پس اگر قطع نه کرده شود آن عضو البته سلبت کند این آفت در تمام بدن که آن شر  
کثیر است قالوا گفتند آن ملائکه که مخاطب بودند آنجمل چه آید ایامی آفرینی در زمین من  
فینها کسی که فساد کند و نافرمانی از وصایا گردد در زمین چنانچه فساد کردند در زمین جن و  
یسفک الدماء و بریزد خون مثل خون بغیر حق چنانکه خون ریزی کردند بوجان و موقوف  
ایشان بنحال یا بخار الهی بوده و یا در لوح محفوظ خوانده بودند یا در عقول ایشان مرکوز  
بود که عصمت خاصه ایشانست همین جهت گفتند که چنین کسی را خلیفه میسازند بعضی از  
محققین گفته اند که آن فرشتها که در باب خلافت آدم قیل و قالی کردند ایشان اهل جبروت  
و ملکوت آسمانی نه بودند زیرا که ایشان بسبب غلبه نور قدر شرف انسان در مرتبه آن عند الله  
کما ينبغي میدانستند بلکه آنها که قیل و قال کردند در آدم ملائکه زمین و جن و شیاطین بودند که برایشان  
تاریکی و ظلمت غالب بود و بسبب این ظلمت شرف انسان برایشان محبوب ماند و در فتوحات  
آورده که آن فرشتها که در آدم به نزاع برخاستند ناروت ماروت بودند لهذا در بلا افتادند بسبب  
فساد و خون ریزی در زمین و نیز از ملائکه که طعن میکردند بر آدم به خون ریزی آنها بودند که  
فرستادند آنها ایشان را بر سر مدح و مجاهدین و ایشان خون ریزی کردند بر سر عیتر و حاتم  
دین کذا فی حل الرموز و کشف الکنوز مگر اعتراض بر فعل حکیم و نزاع در کارخانه او در حضور او عفو  
بسبب کمال حکمت و علم او در مشنوی فرموده اند و آنکه این دها چه گرنا لایق است فرست  
اسن بر غضب هم سابقست به از انانی اظهار این سبق امی ملک به در تو منم داعیه شکاف به  
آیا بگوئی نمیرم بر تو من به منکر علم نیار ددم زدن به صد بدر صد در اندر علم ما به هر نفس زاید  
در افتد در فنا به علم ایشان کف بحر علم ما است کف رود آید ولی دریا بجا است بعضی  
نموده اند که چون حق تعالی فرشتگان را فرمود که ای جاعل فی الارض خلیفه عرض کردند که رزنا  
یا ای الخلیفه حق تعالی فرمود میگویند و رزیه یقین و ان فی الارض ریحانه و ان فی الارض ریحانه  
بعضی بعد از آن فرشتها عرض کردند آنجمل من یقین فیهما و کیفک الدماء و این توهم  
از ابن مسعود و دیگر صحابه برض منقول است در بعضی روایات چنین وارد شده است که چون

حقیقتاً آتش را پیدا کرد و فرشتگان را از دیدن آن خوفی شدید بهم رسید عرض کردند که این مخلوق  
 برای کدام چیز آفریده است حق تعالی فرمود بر سه عاصیان وافرمان برادران در آنوقت  
 غیر از ملائکه مخلوقی صاحبشواراده موجود نبوده چون ارشاد شد ای جاعل فی الافاضل خلیفه بختند  
 که مصدر مصیبت وافرمان برداری همین مخلوق خواهد بود و بعضی گفته اند که چون آدم خلیفه خدا شد  
 در حکم و قضا پس ظاهر است که احتیاج به کمک نمیشود مگر در وقت تنازع و ظالم پس حق تعالی خلیفه  
 بطریق التزام دریافت که فساد و شر واقع خواهد شد و نیز از این آیت معلوم شد که خون ریزی  
 و فساد در زمین نزد خدا بگزرگناه است و همچنین نزد ملائکه و لهذا همین گناه را در مقام اظهار  
 بدی و خاست این خلیفه بجنور خداوند عرض نمودند و سخن گنجینه یعنی و ما بهت بیج میکنیم ذات  
 پاک ترا آنجه میبخشد یعنی بتو بر کمال ذات تو پس ادای حق ذات و صفات تو بنمای  
 ادای حق ذات تو بتسبیح و ادای حق صفات تو بحد و تقدیر یعنی و نیز پاک میدانیم افعال  
 ترا آنکه خلاف حکمت و عبث و سفم در آن راه یابد و این تسبیح و تقدیس با حمد بر کمالات ذات  
 تو که از اوصاف و خاص ملک محض بر سه است دیگری را در آن شرکت نیست و لام در ملک یک  
 بیان است چون در حق ملک و متعلق است بمصدر محذوف و جائز است که زاید باشد یعنی تقدیر  
 و تسبیح فرموده اند تسبیح یعنی المالیق به و التقدیس اثبات المالیق بر قال فی اعلم ملکاً تعالی و تسبیح  
 فرمود بر آئینه من میدانم از قصور تسبیح و تقدیس شما بخلاف مرا بر تمام عالم من و ظهور مقتضای  
 اسماء لطیفه و قهریه من آنچه شما نمیدانید از حکمت و مصلحت در خلافت آدم و در آنکه اولاد او تسبیح شدند  
 و عاصی تا که ظاهر باشد در میان ایشان فضل عدل پس معترض نه شوید و دم نه زنید در حکم و  
 تقدیر من پس ضرورت نیست از رعیت که واقف شود بر سر ارباب و شایان و درین ایته نبیند است  
 بلکه باید ساک را که ادب اختیار کند و بروی حقیقت و پیش خلفا و او و مشایخ و علماء و دین ترا  
 اظهار علم و انابت خود و تمام این قصه ابو شیخ و دیگر محدثین از حضرت چنین روایت نموده اند که  
 که هرگاه که خواست خدا می توانی پیدایش آدم علیه السلام پس وحی فرستاد و بومی زمین یعنی الهام  
 کرد و در ابراستیکه من گردانده ام از تو نائب خود پس هر که از ایشان فرمان برداری من خواهم  
 که آنهارا بهشت روزی کنم و هر که از ایشان از فرمان من روی گرداند او را ورتش و ذر خواهم

انتهی پس من عرض کرد از من بیدار کنی چنین مخلوقی که آن لایق دوزخ باشد فرمان رسید که آری  
پس من چند گریه کرد که ازان چشما روان شدند تا قیامت و نیز در رویت آمده که چون حق تعالی  
خواست که آدم را بیدار کند جبرئیل را فرستاد و فرمود که از تمام روی زمین ارسفند و سیاه و سرخ و شور  
و شیرین و نرم سخت قبضه برداشته بیاورد که ازان قبضه مخلوقی را خواهم آفرید چون جبرئیل پیش  
از من رفت و خواست که قبضه ازان بردارد زمین پرسید که چرا از من ناقص می کنی جبرئیل گفت  
که حق تعالی از تو مخلوقی را خواهد آفرید که خلاف زمین با و خواهد بخشید و او چنین و چنان خواهد کرد  
در ثواب و عقاب خواهد افتاد زمین گفت که من از عزت خدا پناه می گیرم از آنکه از من قبضه  
برداری که بعضی ازان نصیب جهنم شود چه در تقرب بادشاه منافع وافر متصور است و لکن بجز  
و خط نیز در آن بسیار است **سپست** بدیدار منافع بسیار است به اگر خواهی سست در کنار است به جبرئیل  
باز است و عرض کرد که یارب زمین بعزت تو پناه گرفت من با ادب تو و عزت تو برگشتم و نیز  
با و نکردم حق تعالی میکائیل را فرستاد میکائیل نیز همچین اسلوب برگشته آمد باز ملک الموت را فرستاد  
ملک الموت زاری آن نشنید و گفت که من مطیع فرمان الهی ام براری تواضع حکم الهی باز نشنیدی  
ما ندانم حق تعالی کار قبض ارواح را با و سپرد و فرمود که این قبضه خاک در موضعی که حالا کعبه معظمه در آنجا است  
جمع نمایند بعد ازان فرشتها را حکم شد که خاک مذکور را کلابه کنند و تا چهل روز بر آن خاک باران  
بارید پس نه روز باران غم و اندوه و یکروز باران خوشی و شادی و از عین است که اوقات غم و  
اندوه آدمی را بیشتر از اوقات خوشی و شادی میباشد مگر انجام غم و اندوه خوشی و شادی دانی است  
چنانکه گویند لکل بدایه نهاییه دان مع العسر یسر ان مع العسر یسر **سپست** چه سرش در قفا است به  
شاید بر آنم که کلام خدست به بعد ازان کلابه را خشک کردند تا آنکه مانند سفال گشت و به جستن  
با و آواز میکرد و چنانچه در جامی دیگران کلابه خشک را صلصال کا لفقار فرموده اند بعد ازان فرشتگان  
را مورشند که آن کلابه خشک را در میان کمر و طایف در وادی بخان که متصل عرفات است  
بهند و در بعضی از روایات چنین آمده است که گرفت ملک الموت از تمام روی زمین قبضه بقدا  
چهل کرا از چهار گوشها زمین لهذا انسان بزرگ بازنگ رنگ پیدا شده اند پس صهل بدن  
انسان از دوزخ با آن قبضه است و مدفن انسان در آن خواهد شد که ازان موضع گرفته شده است

خاک او در روضه بهلدا آورده اند که زمین از کم شدن خود بسبب آتش ادم نکایت کرد و گفت  
 یارب نقش منی فرمود خداوند تعالی ای زمین از آنچه که از تو گرفته بهتر در تو خواهم آورد و بهدا  
 بشک کا فوراً در قبر می نهند و در مقام پیدایش آدم خلقت کرده اند برخی میگویند در همان دنیا  
 و جماعتی بر اینند که در باغ از باغها و دنیا پیدا کرده اند و اکثر بر اینند که در جنت عدن آدم خلعت خود  
 یافت و ازین جنت بیرون کرده شد کما فی کشف الکونور در حدیث قدسی آمده حضرت طهیه آدم  
 بیدی الربیعین صبحا آبی الربیعین یوما کل یوم منه الف عام من اعوم الدنیا فترکه الربیعین حسنة  
 حتی میسر و صا صلا لا الغرض چون حق تعالی بدست قدرت خود از ان مقام قالب آدم را مصور  
 فرشتگان چنین صورتی گاهی ندیده بودند از راه تعجب گرد او می گشتند و حیرت میکردند از خوبی  
 صورت و طول قامت او زیرا که در ازی قامت او با بضد ذرعه بود و همد علم یکدام ذرعه بود  
 و سر او قریب آسمان میرسد الملیس نیز بر این دیدن آن قالب آمد و گرد او گردید و داخل شد اندک  
 قالب را راه دهن و بیرون آمد از راه ویر و گفت که ازین قالب چه تعجب می کنید که جسدی است  
 مجوف پس ازین قالب کا واک در هیچ حال کاری نیاید مگر آنکه در سینه او جانب چپ حجره است  
 بے درمیدانم که در وجه چیز نهانست شاید که همان مقام مقام لطیفه ربانی باشد که بسبب  
 اتحقاق خلقت بهر رسانیده و گفت من اطاعت او نخواهم کرد و لطف اندخت بر قالب آدم  
 پس افتاد ان لطف بر موضع ناف آدم پس فرمان از دیان بجبرئیل رسید که بر تراشید  
 دهن ان ملعون را از موضع ناف آدم پس عمق ناف از تراشیدن جبرئیل است و پدید آمد  
 از قدرت کامله خود از ان خاک خراشیده سگ را بهدا و سگ حضرت موجود است یکی آنست  
 با و میان نیز که پیدا کرده شد از طینت آدم و دوم بیداری شب که انر مس جبرئیل است و  
 گزیدن انسان و غیره که انر لعاب دهن ان لعین است و بیعتی در کتاب الاسماء و الصفات  
 بروایت ابن مسعود آورده که فرشتگان از پیداشدن ادم نهایت می ترسیدند که چون این  
 خلیفه بر احکام الهی گذرد با او چه معامله واقع شود الملیس آمد و قالب حضرت آدم را  
 نمود و گفت لا ترهبوا من هذا فانکم صمد و هذا اجوف لکن سلطت علیه لاکلمته و دلمی  
 از ابو هریره رضی فرعون روایت آورده که هوا و شهوت را تا مدت چهل روز در ملا حضرت آدم

نمیزد که بنده در صبح سلم و دیگر صحاح مدیست که آنحضرت عم فرموده اند که بهترین روزها روز جمعه  
 زیرا که در همین روز حضرت آدم بم پیدا شد و در همین روز ایشان را در بهشت داخل کردند  
 و در همین روز از بهشت بر زمین افکندند و در همین روز حضرت آدم بم عرفات یافته اند و در همین  
 روز قیامت قائم خواهد شد و نام نهاده شد این خلیفه بآدم زیرا که پیدا شد آن خلیفه از آدم  
 نبین چون حکم شد روح را که در آن قالب در آید چون روح نزدیک قالب مقصور رسیده دید که  
 تمامی هست تنگ تاریک از آمدن در آن مقام استیلا گری کرد و در آن حضور خداوندی بگریه  
 قالب در آورده و لهذا روح از بدن بیرون می آید مگر اگر او هنوز روح در سرش در آمده بود  
 که عصبه فرود با اهام خداوندی کلمه الحمد لله بر زبان راند حقیقتا در جواب فرمود بر حاکم آمد و بر  
 همین پیدا کردم ترا که راه الهی کم و صحیح عن ابن عباس ص و بهیقی در کتاب الاسماء و اوصافا  
 از ابن مسعود و جماعه دیگر از صحابه کرام رضایت نموده که چون روح تا که حضرت آدم رسید  
 جست کرده برخاستند هنوز که روح در پایین بدن ایشان نیامده بود بر زمین افتادند حق تعالی  
 فرمود که خلق انسان من عجل و روح در تمام بدن ایشان سرایت کرد و گردانید و بر بدن  
 او نه دروازه که هفت انسان در سر انسان اند و آن هر دو گوش اند که از آن میشوند و هر دو چشم  
 که از آنها می بیند و هر دو منخره بینی اند که از ایشان بوئی هرشی می یابند و دهن که در زبان  
 که از او نفهم می کند و لذت هرشی می یابند و در دروازه در بدن انسان کشاده کرده اند و آن  
 قبل و برست که از او نفعل طعام و شراب بیرون می آید و نهاده عقل را در دماغ و غضب را در کبد  
 و شجاعت را در قلب و ضحاک و خنده را در طحال و خوشی و اندوه را در ریه پس پاکی و نجاست  
 عیبی است آن ذات قدیر و علیم را که شنوا گردانید استخوان را و بینا گردانید پیه را و گوشت را گردانید  
 گوشت زبان را و بعد از آن حکم شد که بر جماعت فرشتگان گذر کن و بر ایشان سلام علیکم  
 بگو و برین که خدا چه جواب میدهند حضرت آدم بم بر فرشتگان گذر کردند و گفتند سلام علیکم  
 و فرشتگان گفتند و علیک السلام و رحمة الله حکم شد که همین کلمات را تحت تو و تحت و زیر  
 تو گردانیدم حضرت آدم بم عرض کرد که ای خدا من و زیرت من چیست فرمودند  
 که زیرت تو در هر دو دست من است ازین هر دو دست هر کدام را اول اختیار کنی کنون

طیبات از آدم و حوا



آمدست را اول بتوبایم حضرت آدم عرض کردند که اول من است سبست پسر در کار خود اختیار کردم و پدر  
وست پسر در کار من است اند حق تعالی اول است سبست پسر پشیت ایشان گردانید و پشیت ایشان  
نیکبختان را که باقیام قیامت پدیدایشان اند بر کشید باز سبست دوم را بر پشیت ایشان گردانید و بدین  
بر کشید و تصویرات آنها ایشان نمود چون حضرت آدم عرض تصویرات در ذریه خود ملاحظه نمودند و بدیدند  
که تفاوت بسیار در میان ایشان واقع شده بعضی خوش شکل و بعضی بد شکل و بعضی غنی و بعضی فقیر و  
بعضی دراز قامت و بعضی کوتاه قد و بعضی صحیح خلقت و بعضی ناقص عرض کردند بار خدا یا اینها  
همه بندگان تو اند چرا اینها را یکسان نیا فریدی حق تعالی فرمود که اگر اینها را یکسان می ساختی  
همگی پس شکر من نمی گفت حال که تفاوت در میان ایشان واقع شده هر کس نعمتی را که بر او حاصل  
خواهد ساخت و مرا شکر خواهد کرد بعد از آن انبیا علیهم السلام را دیدند که از اولاد ایشان بنور عظمیائیان  
دارند که در مابین هر دو چشم ایشان میدرخشید از جمله پیغمبران توحید که حسین حضرت داود و عیسی  
و در نظر حضرت آدم هم بسیار خوشنما آمد حضرت آدم عرض بدین آن نور عرض کردند که بار خدا یا این  
بنده تو کیست و چه نام دارد ارشاد شد که این پسر تو داود است عرض کردند که عمر او چه تنه بقدر  
فرموده ارشاد شد که شصت سال عرض کردند که عمر من چه قدر است ارشاد پسر ابراهیم عرض کردند که  
از عمر من چهل سال کم کرده در عمر او افزون باید فرمود و در حدیث شریف وارد است که چون ابراهیم  
حضرت آدم عرض چهل سال باقی ماند ملک الموت دعوان ایشان آمدند و گفتند که وقت وفات شما است  
حضرت آدم عرض گفتند که هنوز که از چهل من چهل سال باقی است فرشتگان گفتند که آن چهل سال  
شما به پسر خود داد و آدم دادید حضرت آدم عرض گفتند که مرا با و نیست که من یکبسی داد و با شما هم پسر  
خود یکپس را میدیدم حضرت آدم فرموده اند که حضرت آدم عرض معالیه داد و دست را فراوانش کردند  
و همین رسم در اولاد ایشان باقی است و از بنا وقت حکم شد که هر کسی را چیزی بیدید میباید که به  
تا به بنویسد و شهادی و گواهی طلب نماید تا که عند الحاجة بکار آید امام احمد و ابن ابی شیبہ  
حضرت حسن بصری روایت کرده اند که چون حق تعالی حضرت آدم را و اولاد ایشان نمود  
علامه عرض کردند که بار خدا یا این جمیع کثیر را زمین نجی شیش نخواهد کرد ارشاد شد که من برای کم کردن  
اینها چیزی را مقرر کرده ام که آن موت است فرشتگان عرض کردند که از موت خود را اینها بخوا

خواهند دید هرگز زندگانی برایشان گوارا نخواهد شد یا در گذشتن موت عیش ایشان را تلخ خواهد  
 حقیقتی فرمود که بر سه القاء غفلت برایشان رفته در ازال و مهید بایشان خواهم داد که بسبب  
 آن از موت غافل خواهند بود چون منظور از پیدا کردن حضرت آدم هم خلافت روی زمین بود  
 و خلافت را دو چیز لازم است اول استقامت صفات و افعال ناموفق آن صفات و افعال از طرف  
 خود سر انجام خواهند کرد دوم استقامت چیزی ثانی که زیر فرمان خلافت او داخل اند تا با هر چیزی آن  
 معامله نمایند که با او بایستی کرد پس حضرت آدم را تعلیم اسماء الهی و خلقی ضرور افتاد تا با اسماء الهی  
 در حقایق کونی تصرف نماید لهذا حق تعالی بعد از پیدایش حضرت آدم هم این علم را در دل ایشان  
 انداخت باینکه کلمه و کلامی و حرف و صوتی در میان باشد و علم آدم و تعلیم فرموده آدم  
 هم را باین پنج که در دل انداخت که فلان چیز را فلان نام است و فلان چیز را فلان نام این  
 تعلیم بواسطه القاء نه بود بلکه بطریق القافی القلب و هر چند بهین صنع تعلیم بعضی اسماء حضرت  
 آدم هم را مقارن پیدایش ایشان بود زیرا که هنوز روح ایشان در بطن بدن نه در آمده بود  
 که در شکم عطسه السجده گفتند و در جواب آن بر حاکم اند شنیدند اما بعد از پیدایش ایشان تعلیم  
 عام شد **اَلَا سَمَاءُ كُلِّهَا** یعنی نامها همه چیزها را اجناسی این عباس فرموده اند که علم اسم کل شی  
 حتی القصة و سعید ابن جبیر گفته است حتی البعیر و البقرة و النشاة و ما کم و این عا که فرموده است  
 کرده اند که آن حضرت آدم فرموده اند که حق تعالی حضرت آدم را در صحن تعلیم اسماء هر از هر وقت از  
 حرفهای گوناگون تعلیم فرموده و ارشاد کرد که اولاد و ذریه خود را بگو که اگر صاحب نترسند که در  
 از دنیا پس دنیا را باین حرفها طلب کنند و دنیا را بدین طلب نکنند زیرا که دین خالص باین حرفها  
 و علمی از او باقی نماند که حضرت آدم فرمودند که شملت اشی فی الما و الحین و الحلت  
 ال اسماء و کلها کما علم آدم الاسماء و کلها و در این امیه لفظ کلها که برای تاکید عموم اسماء است بحیث  
 افزوده اند که امتیاز آدم هم از فرشتگان بهین تعلیم عام بود نه به تعلیم اسماء و دوم آنکه این تعلیم عام هم  
 از ابتدا مخصوص حضرت آدم هم بود و بعد از آنکه حضرت آدم هم فرشتگان را از اسماء و هر چیزی خبر دادند  
 و فرشتگان سه تن نام هر چیزی را از حضرت آدم هم و آدمیان شنیدند بعضی از ایشان را مثل  
 حضرت جبرئیل و دیگران را بر ملا یکدم علم نامها هر چیزی حاصل گردید زیرا که با قطع از شریع ثابت

که حضرت جبرئیل و دیگر ملائکه کبار پیش انبیاء می آمدند و هر چیز بحث و تفتیش میکردند و کور امور  
مختلفه در میان می آمد و هیچ گاه در افاده و ستفاده و گفت و شنید در مانده نشده اند و ستفاد  
نکرده اند که فلان نام نام چه چیز است و این لفظ چه معنی دارد و حقیقت فلان چیز چیست آری  
این تعلیم عام در ابتدا و خاص بحضرت آدم هم واقع شده تا که افزونی علم ایشان بر فرشتگان  
خصوصا در علمی که متعلق بسیا و خلافت است ظاهر گردد و در حدیث وارد است بعلیه سباحت  
الف لقه فلما وقع فی کل شجرة سلب اللغات الا لعربیة فلما صطفاه بالنبوة رزاه علیه جمیع اللغات  
فکان من معجزاته کتمة جمیع اللغات المختلفة التي يتکلم بها اولاده الی یوم القیمة من العربیة و لسان  
سید و ارمیة و سریانیة و الیونانیة و العبرانیة و النجشیة و غیرها و کان آدم زراعا و نوح نجارا و  
ادریس خیاطا و صالح تاجرا و داود و زرادا و سلیمان کان یعمل الزبیل فی سلطنة و یاکل من ثمر  
و لا یاکل من بیت المال و کان موسی و شعیب و محمد رعاة و کان کنز علمه عم فی البیت النجیاطة  
و فی الحدیث حمل الابرار من الرجال النجیاطة و عمل الابرار من النساء الغزل کذا فی روضة  
العلماء <sup>در بیان</sup> ثم عرّفهم علی الملائكة یعنی باز پیش آورد حق تعالی آن خاص آن سمیات را بر فرشتگان  
که قایل تجمل فیها بودند و العوض الطهارشی للغیر یعرف العارض منه حال و حکمته فی تعلیم و بعض  
تشریف آدم و صطفاه و الطهار الاسرار و العلوم المکنونة فی غیب علمه تعالی علی لسان من نشاء  
من عباد و هو معلم الکرم آدم الصغی نقال پس گفت و امر کردند از روی تکلیف بلکه بطریق  
تنبیه بر عجز ایشان <sup>در بیان</sup> انیسوا فی خبر و هید مرا می فرشتگان یا اسماء هؤلا که بنا نهاد این  
چیزه تا که معروض شده اند بر شما ان کنتم خلدین اگر هستی شماست گویان و طعن بر تحقیق  
خلافت آدم و حال آنکه خلیفه علم باید و شما نیست قالوا سبحانک گفتند فرشتگان بعد از جبرئیل  
خود را با بدان اسمی بطریق عذر که تنزیه میکنم تا انیمه فقطها تنزیه کردنی و سبحان غیر  
متصرف است زیرا که معرفت و الف و نون است در آخر اکامیم کما هیچ علم نیست ارا الاله  
ما علمت کما آنچه تو تعلیم فرموده ما را و ازین است که اوجه حکمت پیدا کردن این خلیفه را انداختیم و  
و نقد لیس خود را و حمد و شکر خود را کامل انکاشتم معرفت غایب اشیا و تفصیلا و مميزات اشیا  
که از انجمله نامها می آنهاست ندانستیم و اگر ما را از جناب تو است و این علوم حاصل نشد محال

فایده

لا

نیست و ما مصدریه است یعنی الاعمال علمنا و محلا فرعون است زیرا که بدل است از موضح العلم  
 چون لا ادر الا الله انك انت العليم الحكيم به تحقیق تو نهایت دانائی میدانی محکم کار حساب  
 کردار فایده باید بداند که غافل از تصور خود و از فضل جهان خدا می نمیشود و هر چیزی را که  
 از امور دین و دنیا میداند در آن از گفتن لا ادری و لا ادری یعنی نمیدانم این چیز یا این مسئله را  
 غیرت نکند زیرا که گفته اند که لا ادری نصف علم دگویند که شخصی در یک مسئله از ابویوسف سوال  
 کرد امام ابویوسف فرمود لا ادری بنائی عرض کرد که ای امام هر روز این قدر از بیت المال  
 میگیری و باز میگوئی لا ادری ارشاد کردند که میگیرم بقدر علم خود و اگر می گرفتم از بیت المال  
 بقدر جهل خود نه کفایت خواهد کرد ما را مال تمام دنیا و حکایت میکنند که عالمی بالای میز نشسته  
 بود که سائلی در حضور او آمد و سوال یک مسئله از او کرد عالم جواب فرمود که لا ادری گفتند  
 حاضران مجلس سپس المنبر موضع الجبال یعنی نیست منبر مقام شستن جابلان گفت  
 علوت بقدر علمی و لو علوت بقدر جهلی ببلغت لهما یعنی بلند می ختیار نمودم باندازه علم خود  
 ترف و بلند می بقدر جهالت خود کنم التبرید می باسان چون حق است که این عجز و تقصیر را  
 بکمال علم و حکمت خود ببندید قال یا ادم انبأهم باسماهم گفت خدای بوسطه ای آدم خبر ده  
 این ملائکه را بنامهای اینها که حاضر اند و در روایتی آمده است که در وقت خبر دادن نامهای  
 اشیا و به فرشتگان برضرب کردند و بران آدم هم را به نهایت تجل و تعظیم نشانند و همه فرشتگان  
 سو بروی حضرت آدم باین نشستند فلما انبأهم باسماهم یعنی پس چون خبر داد حضرت  
 آدم فرشتگان را بنامها انچه را باوجودیکه انچه را حاج از حد حصر و احاطه بودند و درین باب  
 اینها را صلا غلطی نشد فرشتگان از کمال احاطه علمی حضرت آدم هم متحیر ماندند و در آفت  
 قال فرموده متعجبانه مزید تاکید خلافت حضرت آدم هم فرشتگان را اکرم  
 اقل لکم ای گفته بودم من بنما قبل از بدیش این مخلوق انی اعلمک عذیب القلوب  
 و لا ادری به تحقیق من میدانم چیزی را می که پوشیده اند از احوال اسنان و آنچه مخفی است از  
 امور زمین و اعلمکم ما تلبثون می دانم آنچه شما ظاهر میکنید از گفتار و تجمل فیها و ما کنت  
 و آنچه شما بودید که بر من خود انکمون می پوشیدید از که است مغفول شدن خود را از

حکومت زمین یا آنچه که شما پوشیده میباشید از قومی و افعال خود و بران مطلع نبودید که در ایان قومی و افعال مخلوق اند مثل تصویریت نبی آدم و در رحم مادر و خدمت مساجد دانست بزرگوار الهی و محض  
 شاهد متبرکه صلوات و اعانت و امداد غازیان و حاجیان و مسافران در رسانیدن ثواب و هدایه از انظار  
 و در و از طرف زندگان ببردگان و ترقی دادن سالک راه خدا و خدمت نمودن تجلیات شهبوی  
 در عالم مثال که بر سه اولاد این خلیفه شد نیست و انزال می و کتب الهیه و برپا نمودن شریع اویان  
 و علل طرق و ذلایل غیره ذالک باید دانست این آیه و این قصه دلیل و صریح است بر فضیلت و کبریا  
 علم زیرا که اگر در عالم مکان چیزی دیگر در ای علم باین حد شرفی می رسد البته در قاعی الهی  
 فضیلت حضرت ادم علیه السلام بر ملائکه همان چیز را پیش میگرد و ذفقیه ابو الیث سمرقند می  
 گفته است که حاضر شدن در مجلس علم فی آنکه فایده بردار و با مسله ای دارد و موجب هفت کرمت  
 میشود اولی آنکه در زمره متعلمان معدود میگردد و در ثوابی که برای متعلمان موعود است شریک  
 میشود و دوم آنکه نامت حضور در آن مجلس گناهان بند می باشد سیوم آنکه چون از خانه خود  
 برنیت طلب علم بر می آید در ثوابیکه برای طالب علمان موعود است داخل میشود چهارم آنکه در حلقه  
 و وقت نزول رحمت شریک میگردد پنجم آنکه تا وقتیکه مذکورات علمی میشوند و گویا در عبادت است  
 ششم آنکه مسله دقیقه را میشوند و فهم آن به کهنش نمیرسد و بان تنگال می شود و خاطر از تنگ  
 میگردد پس در زمره منکسرة القلوب شمرده میشود هفتم آنکه عزت علم و ذلت فقر و ذلیل و خفاطر  
 می نشیند و از جا بلان و فاسقان تقوی پیدا میشود و از حضرت علی کرم الله وجهه مرویست  
 که علم را بر مال بهیفت وجه فضیلت است اولی آنکه علم میراث پیغمبران است و مال میراث نبوت است  
 و اما ان و شداد و مزود و در دوم آنکه علم سبب خج کردن ناقص نمی شود بلکه افزون میگردد  
 و مال سبب خج کردن ناقص میشود سیوم آنکه مال محتاج نگاهان است و علم نیست چهارم چون  
 آدمی می میرد مال را گدشته میرد و علم همراه او در قبر آدمی در آید پنجم آنکه مال نعمتی است خدای تعالی  
 مومن و کافر را بدست می آید و علم نافع حاصل نمیشود مگر مرد با ایمان را ششم آنکه هیچ فرقه از ادیان  
 نیست الا که محتاج است به عالم در امر دین خود و فرقهها بسیار اند که بالداران محتاج نمی باشند  
 هفتم آنکه روز قیامت علم برگزینان پل صراط قوت خواهد داد و مال موجب ضعف ذلالت

باین فضیلت علم

علم را بر مال بهیفت وجه فضیلت است

و بعضی از حکما گفته اند که در قرآن مجید حق تعالی هفت چیز را فرموده است که با هم برابر نیستند بلکه یکی  
از دیگری بهتر است اول بل استوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون و دوم قل لا استوی الخفیف  
والطیب سیوم لا استوی اصحاب النار و اصحاب النجیة چهارم لا استوی الاعلیٰ بصیر بنجم و لا اعظم  
ولا النور ششم لا اهل ولا لحد و ششم و ما استوی الاحیاء و لا الاموات و هفت کس را از انبیاء هم هفت  
علم صراحت تفصیل داده حضرت آدم را بعلم لغت که و علم ادم الاسماء كلها و حضرت خضر ع را بعلم وراثت  
که و علمنا ه من لدنا علما و حضرت یوسف ع را بعلم تعبیر که علمت من من تأویل الاحادیث و حضرت داود  
ع را بعلم صنعت که علمنا هفت لبوس لکم و حضرت سلیمان ع را بعلم زبان جانوران که علمنا منطق  
الطیر و حضرت عیسیٰ را بعلم تورات و انجیل که یعلّم الكتاب الوحیة و التوراة و الانجیل و حضرت یسنا محمد  
رسول الله صلعم را بعلم سرار که و علمک لکم کلن لعلم گفته اند که این هفت علم در حق این هفت پیغمبر ان  
ع من نرات عجیب ظاهر نمود حضرت آدم ع را علم اینان سجود و ملائکه ساء و حضرت خضر را علم اینان شاهی  
مثل حضرت موسیٰ عنایت فرمود و حضرت یوسف ع را ببادشاهی زمین مصر رسانید و حضرت  
سلیمان را بر بنی اسرائیل بقیس بان دولت و جاه و ملک و حشم و مال بخشید و حضرت داود ع را بر پست  
و باده شاهت رسانید و حضرت عیسیٰ را موجب دل همت از مادر ایشان شد و حضرت محمد رسول الله  
را علم اینان نبی کبری و شفا عظمیٰ سر فراز ساخت و در حدیث ابی ذر ع وارد است حضور مجلس  
علم افضل من صلاة الفکر و دعا و عیادة الف مریض شهو و الف مجازة فقیل یا رسول الله و من قرأ  
القرآن قال بل یتقی القرآن الا بالعلم خاتم ملک سلیمان است علم حله عالم صورت و با ناست علم  
و نیز در حدیث شریف وارد است که نظر کردن بسوی رودی پدر خود و بسوی  
کعبه مکرمه و در قرآن مجید و بسوی عالم عبادت و کعبه دید عالم و الهوایا که او مراد و  
و کسیکه مصافحه کرد از عالم گویا که مصافحه کرد از من و هر که نشست نزد عالم یا که جای داد عالم  
به بیلوئی خود گویا که آن شخص نشست نزد من و هر که نشست نزدیک من در دنیا خواهد داد او را  
الله تعالی جای نزدیک من در روز قیامت و نیز در حدیث شریف وارد است که هر شخص که خواهد  
که به بند بسوی آمانه خداوند تعالی آنها را از دوزخ اندازد فرموده است پس باید که به بند بسوی  
طالب علمان پس میجویم بذات آن که نفس محمد بست قدرة اوست نیست کسی سخن

سعدی از این  
چیز را با هم  
برابر نیستند  
اول بل استوی  
الذین یعلمون  
و الذین لا  
یعلمون و دوم  
قل لا استوی  
الخفیف و لا  
الطیب سیوم  
لا استوی  
اصحاب النار  
و اصحاب  
النجیة و چهارم  
لا استوی  
الاعلیٰ بصیر  
بنجم و لا  
اعظم و لا  
النور ششم  
لا اهل و لا  
لحد و ششم  
و ما استوی  
الاحیاء و  
لا الاموات  
و هفت کس را  
از انبیاء هم  
هفت علم صراحت  
تفصیل داده  
حضرت آدم را  
بعلم لغت که  
و علم ادم  
الاسماء  
کلیها و حضرت  
خضر ع را بعلم  
وراثت که و  
علمنا ه من  
لدنا علما و  
حضرت یوسف  
ع را بعلم  
تعبیر که علمت  
من من تأویل  
الاحادیث و  
حضرت داود  
ع را بعلم  
صنعت که علمنا  
هفت لبوس لکم  
و حضرت  
سلیمان ع را  
بعلم زبان  
جانوران که  
علمنا منطق  
الطیر و حضرت  
عیسیٰ را بعلم  
تورات و انجیل  
که یعلّم  
الکتاب الوحیة  
و التوراة و  
الانجیل و حضرت  
یسنا محمد رسول  
الله صلعم را  
بعلم سرار که  
و علمک لکم  
کلن لعلم گفته  
اند که این هفت  
علم در حق این  
هفت پیغمبر ان  
ع من نرات  
عجیب ظاهر  
نمود حضرت  
آدم ع را علم  
اینان سجود و  
ملائکه ساء و  
حضرت خضر را  
علم اینان شاهی  
مثل حضرت  
موسیٰ عنایت  
فرمود و حضرت  
یوسف ع را  
ببادشاهی زمین  
مصر رسانید و  
حضرت سلیمان  
را بر بنی اسرائیل  
بقیس بان دولت  
و جاه و ملک  
و حشم و مال  
بخشید و حضرت  
داود ع را بر پست  
و باده شاهت  
رسانید و حضرت  
عیسیٰ را موجب  
دل همت از مادر  
ایشان شد و  
حضرت محمد رسول  
الله را علم اینان  
نبی کبری و شفا  
عظمیٰ سر فراز  
ساخت و در حدیث  
ابی ذر ع وارد  
است حضور مجلس  
علم افضل من  
صلاة الفکر و  
دعا و عیادة  
الف مریض شهو  
و الف مجازة  
فقیل یا رسول  
الله و من قرأ  
القرآن قال بل  
یتقی القرآن  
الا بالعلم خاتم  
ملک سلیمان  
است علم حله  
عالم صورت و  
با ناست علم  
و نیز در حدیث  
شریف وارد است  
که نظر کردن  
بسوی رودی پدر  
خود و بسوی  
کعبه مکرمه و  
در قرآن مجید  
و بسوی عالم  
عبادت و کعبه  
دید عالم و  
الهوایا که او  
مراد و کسیکه  
مصافحه کرد از  
عالم گویا که  
مصافحه کرد از  
من و هر که  
نشست نزد عالم  
یا که جای داد  
عالم به بیلوئی  
خود گویا که  
آن شخص نشست  
نزد من و هر که  
نشست نزدیک  
من در دنیا  
خواهد داد او را  
الله تعالی  
جای نزدیک من  
در روز قیامت  
و نیز در حدیث  
شریف وارد است  
که هر شخص که  
خواهد که به  
بند بسوی آمانه  
خداوند تعالی  
آنها را از دوزخ  
اندازد فرموده  
است پس باید که  
به بند بسوی  
طالب علمان پس  
میجویم بذات  
آن که نفس محمد  
بست قدرة اوست  
نیست کسی سخن

از متعلق که می آید بسوی دروازه عالم مگر می نویسد حق تعالی بپوش بر قدم عبادۀ یکسال بنامیکه  
 براسه و شهریه در بهشت و میرزیکه می رود آن زمین براسه و استغفار بخوابد از خدای رحیم شب  
 میگذارد و صبح میکند یعنی بوقت صبح بر خیزد و در آن یکیک بخشیده باشد از اینها در مقامی اظهار فضیلت  
 حضرت آدم علیه السلام بر فرشتگان بعلوم سما و پیش فرمودند زیرا که حضرت آدم عم خلاصه عالم اند و روح  
 او تخم درخت تمام عالم و صورت و شکل او میوه درخت عالم است و بهین جهت مخلوق شد شخص  
 او بعد تمام موفقی آنها که در دنیا است چنانکه درخت بارور میشود بعد وجود خود و نیز چنانکه میوه  
 عبور میکند بر اجزای درخت تا آنکه ظاهر دیده میشود و بریندی درخت همچنین حضرت آدم اول  
 عبور فرمودند بر اجزاء درخت موجودات علوی و سفلی و بود در هر جزای آن درخت برای آدم لغتی فصاحت  
 و مصلحتی معنوی پس حضرت آدم بر چیز را با هم مناسب نام نهادند لعلی که تعلیم فرمود خدای تعالی  
 ایشان را و بهین حکمتی است و خلافت آدم که بود حق دانای باین حکمت از سپید کردن آدم نشاندن  
 فرشتگان و نیز از کمال حال حضرت آدم است که نامهای خداوند تعالی آمده اند بر شفقت حضرت خد  
 سوای آنها خود به نسبت از دیگر چیزها زیرا که هرگاه که شد آدم مخلوق شد الله تعالی خالق و هرگاه  
 که مرزوق شد الله تعالی رازق شد و هرگاه که شد عبد الله تعالی معبود شد و هرگاه که شد معیوب شد  
 تبار و هرگاه که شد مذنب شد الله تعالی عفو ر و هرگاه که شد تائب شد الله تعالی تواب و هرگاه که شد  
 منتفع شد الله تعالی افع و هرگاه که شد مستضر شد الله تعالی صار و هرگاه که شد ظالم شد الله تعالی  
 عادل و هرگاه که شد مظلوم شد ذات خدا منتقم علی بذلهاقیاس الخیر اول فضیلت علم در عالم  
 ظهور کرد که حضرت آدم را منصب تادی ملائکه بسبب بهین فضیلت حاصل گشت و حق تعالی  
 او ای حق این انادی را از ملائکه در خواست و بجد قصی تعظیم ایشان از ملائکه کنایه چنانچه بر  
 شرح همین میفرمایند وَإِذْ قُلْنَا یعنی یاد ده ای محمد این کافران که با وجود عاجز شدن از شستن  
 کلام تن با نقیاد نمیدهند و بجنوه و خشوع پیش من آیند و تکبر و عداوتی و زندقه وقت را که گفتم  
 بالبعد از آنکه فرشتگان از زبان اسماعیلی حقایق عاجز آمدند و آدم از ملائکه را پیش ایشان بیاورد  
 و خلافت او بلا واسطه از خواب این ثابت گشت چنانچه بجا خردن این کافران از تنبیح این  
 قرآن نبوت نو و تعلیم قرآن بلا واسطه ثابت گشت لِيُكَلِّمَهُمْ مرجمیه : فرشتگان را بعد از



و خطین نیز که در آیت دیگر از قرآن شریف که سجدة الملائكة مکتوم جمعوت است که مکتوم و متفرق در آن  
صبح است **السجدة و الکه ادم** سجده کنید بسوی آدم م باین طریق که او را قبله سجود خود گردانید تا ویل  
باشد بر طاعت شما با حکام مکه در بابۀ این خلیفه خواهم فرمود گویا از اول شما باین سجود و منتهی و  
مستعد اطاعت امر الهی که در حق خدات خبرید این خلیفه مناسب هر وقت تفصیلا درود خواهد یافت  
شده باشد لیکن این نوع قبله ساختن مخلوقات دیگر بعضی مخلوقات را در حکمت الهی مشروط  
بدو چیز است اول آنکه آنقبله سجنس خود نباشد و بلکه غیر جنس خود باشد دوم آنکه این قبله سجنس  
یا امر الهی باشد نه باسما آن عظمی پس هر جا که این دو شرط مستحق شود از آن قبله توجه گردانیدن در شرع  
جائز بلکه واجب میگردد مثل کعبه معظمه و صحرة لهد در حق جن و انس مثل حضرت ادم م در حق ملائکه  
و ازین لازم می آید که قبله فضل از مستقبل باشد زیرا که قدام معلوم است که کعبه معظمه از ذات مطهر خاتم الانبیاء  
فضل نبی بود و مهذا قبله ایشان بود و اما آنکه در تخصیص غیر جنس گردانیدن همین است که در صورت  
جنسیت ظهور افضلیت تامة غیشود و بدون افضلیت تامة این معنی خلاف حکمت مینماید و شاید  
برای همین نکته در ربویات عدا و اتحاد سجنس تفاضل حرام نوشته اند و در تفسیر روح البیان  
فرموده اند و اسجود فی الاصل تدل و فی الشرح صنیع الحبیبة علی قصد العبادة و الما موریه بها المعنی  
اللفوی و هو التواضع لادم تحیه و تعظیما له کسجود اخوة یوسف که و کان سجود التحیه جایزا فیما مضی  
ثم الشرح بقوله سلمان حین اراد ان یسجد له لاینبغی لمخلوق ان یسجد لاحد الا الله تعالی و لوم  
احدا ان یسجد لاحد است المراءاة ان یسجد لزوجها فتحیه هذه الامة هی السلام و من لطف الله  
ان امر الملائكة بالسجود لابنیا و نهائا عن اسجود لغيره فقال لا تسجدوا للشمس و القمر و اسجدوا لله  
و الذی خلقکم نقل الملائكة المقربین الی ادم سجدة و نقلناه الی سجدة و عنبره کسجد و پس سجده  
کردند تمام ملائکه نیز که ایشان پیدا کرده شدند از نور خیاچه در حدیث شریف وارد است که فرشتگان  
پیدا کرده شدند از نور و از شان نور طاعت است و فرمان برداری و اول کسیکه سجده کرد  
جبریل بود و حق تعالی در جزا و مبادرت انیمرتبه بخشید که او را برسانیدن و حی از خدای تعالی بطرف  
پیمبر ان حضو صابر خباب سید المرسلین مقرر فرمودند بعد از ان میکائیل م باز از فرقیل و باز  
عزرائیل م بعد از ایشان همه فرشتگان سجده بسوی حضرت ادم بجا آوردند و ان عا کر از

عمر ابن عبدالعزیز روایت کرده اند اول کسیکه سجده کرد اسرافیل بود حق تعالی او را پیر تبت بخشید  
 که تمام قرآن را در چهره او نوشت اَلَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ طمک عذرا نزل سجده بجا نیاورد زیرا که پیدا کرده  
 از پیش در نشان آتش ترفع و تکبر است و دهی بقول صبح از قوم بنی ابلحان بوده و حق سبحان و تعالی  
 نام قرآنی او را ابلیس لقب نهاد یعنی نا امید از رحمت خدا و بعضی مفسرین ابلیس را از فرشتگان  
 شمرده اند باین دلیل که او گراز فرشتگان نمی بود حکم سجده او را شامل نمی شد و بر ترک سجده  
 مستوجب نمی شد زیرا که هشتاد و او از ملائکه که در آیه فسیح و الا ابلیس وارد است متصل نیست زیرا که  
 هشتاد می غیر جن متصل نمی باشد و اصل در هشتاد اتصال است اما موصوف شدن ملائکه  
 باین صفت که در قرآن مجید فرموده للعصون امد و الاستکبر و ن پس این دلیل صحیح است  
 بر تصور عصیان از ایشان و اگر از ایشان تصور عصیان و جرایم نه بودی هرگز وصف نه کرده  
 میشدند به للعصون ایوبه الاستکبر و ن مگر آنکه عادت و فرمان برداری از ایشان طبعی است  
 و نام قرآنی ایشان از تکلف است و طاعت آنان تکلف است و متابعت هوی طبیعت و تمکاز کردن  
 خواهد شد به تصور عصیان از ملائکه زیرا که قطعه ماروت ماروت شاید بر اینست که اذنی العیون  
 مولانا رومی قدس سره آیه می گردان زبردت کی بود دست را زینها خیزد لیکن صحیح است  
 استثناء منقطع است و ابلیس فرشته نه بود بلکه از بنی جان بود چنانچه بالاند کوشد در سوره کهف  
 در حق او صریح فرموده اند که كَانَ مِنَ الْجِنَّ و نیز در قرآن مجید ابلیس را ذیبتی ثابت فرمود  
 اند که اَفْتَحْتَنِيْ مَوْنًا وَ فَرَّقْتَنِيْ اَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِيْ و حال آنکه فرشتگان را ذریت نیست و گویند که جن  
 و ملائکه یک جنس اند پس هر که از ایشان طاهر و پاکیزه است آن ملک است و هر که خبیث و پلست  
 آن شیطان است و هر که بین بین است جن است آری سر باز زد از سجده آم و خود را بهتر  
 از آدم دانست و استکبار و تکبر و گردن کشی کرد و با بغیاد و اطاعت نذاشت و استکبران را از ازل  
 نقشه اکبر من غیره و الاستکبار طلب ملک بالشیع ای بالترتیب الباطل در مشنوی فرموده اند این تکبر  
 جیت غفلت از باب و پنجه چون غفلت بخ زلفاب و چون خبر شد از قاتلش پنج نازده گشت  
 و گرم گشت و تیز رانده و گفته اند که وقت سجده فرشتگان یسوی حضرت آدم علیه السلام  
 ابلیس ایشان را مانع شد از سجود لکن از تائید ربانی الهی ان نه نمود به کفمن ان لعین و سجده بجا آمد

دان لعین بیت و نظر میکرد و بوی ایشان تا آنکه سراز سجده بر پشتند و در سجده مدت یکسال میکند  
 قول با صد سال توقف کردند و هرگاه که سراز سجده بر پشتند دیدند که آن نعمتی است آتاده است و سجده  
 نکرد و بار دیگر سجده شکر بر روی خدای تعالی بجا آوردند پس دو سجده مرانین را شدند یکی سجده بر روی  
 ادم و دوم سجده برای خدا و المیس این معاهده را می دید و هیچ کتاب بخورد پس مسح کرد و دستها را  
 صفت و حال و صورت و شکل نعمت او را و شد از بدترین مخلوقات چنانکه خدای تعالی میفرماید  
 إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرَ أَمْرَهُمْ وَآلَهُمْ وَنَزَّلْنَا مِنْهُ لِقَاءَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ جَاءَ بِالنَّارِ  
 بر مثال بن خوک در دوی او چون روی بوزینه و برای شیطان نسل و ذریه و اولاد داد و جز  
 شریف و ارادت قیل من قبل الحقی سجد بقبر ادم اقبل تو بیک و غفر مصیبتک فقال یا مبعود  
 تعالی و جنبه خلیف سجد بقبر و میت و نیز در خبر است ان الله تعالی یخرج علی رأس مائة الف سنة  
 من النار و یخرج ادم من الجنة و یأمره بالسجود و لا اوم فی ابی نعم یرد الی النار و کان من الکفرین  
 و شد از کافران بخدا زیرا که نگار حقیقت انشال امر قطعی الهی نمود و کبر نگار و جوب انشال امری از  
 او امر قطعی الهی نماید کافرت مثل انکار و جوب نماز و زکاة و مانند آنها یا این معنی باشد که بود الهی  
 از کافران در علم الهی و شد از ایشان سبب و مانی خدای تعالی و سجده کردن به حضرت ادم علیه السلام  
 و بنداشتن خویش بهتر از حضرت ادم و هم گفتن انا خیر منه در جواب قول خدای تعالی انا خیر  
 من سجد لیا خلقت بیدی انکبرت ام کنت من العالمین و کافر فقط ترک و جنب نشد و در دنیا  
 اهل سنت نعمتی گاهی سجد یعنی بدگامی نیک و نیک بد میشود و کافر چون شرف باسلام شد  
 او را تا وقت اسلام کافر تواند گفت و چون مسلم شد همه گمان که قبل از اسلام کرده بود  
 بخشیده شدند و مسلم چون در کفر آمد نفوذ باسد او مسلم بود تا این وقت مگر اعمال پیشین ضبط  
 شدند و این آیه دلیل و صحت بر استقباح کبر و نیز آنکه میرسانند کبر صفا خود را بکفر و هر که  
 در علم خدای تعالی بر کفر خواهد مرد و ان در حقیقت کافر است زیرا که اعتبار بخاتم است و چون  
 اعتبار بخاتم شد پس تر لازم که کوشش کنی و الحاحت خدا خصوصا در آخر روز تا خزان  
 و آخر عمر تا که ختم کرده شود و دفتر که دار با نالیست و منقول است از علان زیاد که نیست  
 روزی از روزها دنیا گزند میکند که امیر دمان بدستیکه من روز جدید ام و هر که داری

که میکند و من از بدو نیک بران گویم و هرگاه که آفتاب من غروب خواهند شد باز خواهم آمد  
 بسوی شما تا قیامت و در حدیث شریف وارد است **خَيْرُ النَّاسِ مَنْ خَالَ عَمْرَهُ وَحَسَنَ عَمَلَهُ وَكَثُرَ كَلَمَهُ**  
**مَنْ خَالَ عَمْرَهُ وَسَاءَ عَمَلُهُ وَفُتِلَ سِتْرُ رَحْمَنِ بَابِهِ** که انان فکر سال نکند اگر نزد او وقت بگذرد  
 زیرا که اگر تو زنده خواهی ماند تا یکسال رزق تو نیز خواهد رسید و اگر نیت زندگی تو تا یکسال طلب  
 سستی چیزی را که نیست برای تو و از ابی در وارد است میکنند که فرمودند **يَغْيِرُ أَطْلَقَتْ شَمْسُ**  
**اللَّهِ وَبَحْبِئِهَا لَمَكَانَ مَيَّا وَيَا وَيَا وَاسْمُهَا لَيْمُحَا مَن عَلَى طَهْرٍ الْأَرْضِ غَيْرِ الثَّقَلَيْنِ بَابُهَا** انان  
**لَيْمُحَا لَيْمُحَا** انان ماقول و کفی خیر ما کثر و الهی و ما غربت شمس قط الا و بحبئها لَمَكَانَ مَيَّا وَيَا وَيَا  
**وَاسْمُهَا لَيْمُحَا مَن عَلَى طَهْرٍ الْأَرْضِ غَيْرِ الثَّقَلَيْنِ اللَّهُمَّ عَجِّلْ لِمَنْفَعَتِ خَلْقِكَ وَعَجِّلْ لِمَسْكَ تَلَفَاتِهِ**  
 انان دمی از هر حق نماند دهند جان دمی از هر حق جان دهند و نیز این قصه دلیل  
 در صحت است بفضیلت سجده و آنکه از جمله اعمالی که موضوع برای عظیم اند برتر از سجده نیست زیرا که بزرگ یک  
 سجده که برای بنده بآن امر فرموده بود المیس را باین حال بد رسانید که سختی لغت ابدی گشت  
 و ترک سجده باینی بسیار که برای خود در خواسته اند بچه خدا بد رسانید و روایات آمده که چون  
 در زخم را و در صحت قیامت حاضر کند و آتش شعله بر آرد پس در آن وقت برای تمیز میان مسلمان  
 و کافر خلص منافق را بر سجده شود مسلمان خلص در آن وقت سجده میسر آید و کافران و منافقان  
 چون خواهند که سجده روند پشت ایشان چون تخته آهن کزخت گردد و خطاب در رسد که **وَأَنْتَا**  
**زَوَالِيَوْمٍ أَتَيْتَاهُ الْخَيْرُ مَوْقُ** پس معلوم شد که همین سجده است که در ابتدا برای امتحان دوست  
 بنشیند و کافر و مومن مقرر شده دهم بهین امتحان خواهد فرمودند و در انتها و در حدیث شریف وارد  
 که چون مرد مسلمان بر سر خدا سجده میرود شیطان خاک بر سر خود می اندازد و او ایامی نماید  
 دمی گوید که این آدم را خدا سجده فرمود و او بجای آورد پس او را بهشت باشد و را سجده فرمود و من  
 ابا و زیدم پس مرا آتش نصیب و از عین جائی معلوم شد که سجده غیر الله را عداست کفر ساخته اند زیرا که  
 آدم را در آخرت بهر سید بر ترک سجده او و المیس لعون شد اگر این فرزند اخلاص بن فضل را برای  
 ویکری بجای آورد و شرافت بد خود را بر آید و داده باشد بن ابی الدنیا در مکان پیش ایشان از این سزا  
 روایت آورده که روزی المیس با حضرت موسی کرامی موسی تراحق لقا الی برالت خود برانید و تو

در حدیث شریف وارد است  
 که فرمودند

در حدیث شریف وارد است  
 که فرمودند

کلام شد و من گفتم که تو بکنم شفاعت من کن تا حتماً توبه مرا قبول فرماید حضرت موسی  
 فرمودند که اری من در خواب الهی دعا میکنم که توبه مرا قبول کند حضرت موسی در دعا مشغول شدند  
 از خواب الهی فرمان رسید که حتماً توبه او را قبول کرد و شفاعت تو او را بگو که بسوی قبر حضرت آدم  
 سجده کند تا عفو تقصیر او کنم حضرت موسی این ماجرا را ابلیس گفتند ابلیس گفت که من زنده او را  
 سجده نکردم مرده او را چرا سجده کنم باز ابلیس حضرت موسی گفت که شمارا بر من حقی هست که شفاعت  
 کردید من شمارا فائده می دهم امت خود را بگوئید که از من در سه حالت خبردار باشید که من در همین  
 سه حالت نبی آدم را خراب میکنم اول در حالت غضب که من در آن حالت بجای خون میدوم و چشم  
 و گوش و زبان و دست و پای آدمی را از قبضه اختیار آدمی رانیم و هر چه می خواهیم می کنانم دوم  
 در حالت جنگ قتال که در آنوقت خیال خانه زن و فرزند در خاطر میگذرانم و او را باین خیالات  
 از میدان جنگ می گزینانم سوم حالت خلوت با زنان نامحرم که من در آنوقت در آن مشاطگی و دلاگری  
 سحر کار بهائی نمایم در خاطر بر دو بغضون تلبیس قصد معصیت می اندازم و این المند را از عباد و بن  
 ابی امیه روایت کرده اول گناهی که در عالم واقع شده بود که ابلیس تسبیح آدم خلاف فرمان الهی کرد  
 و ملعون شد و نیز نوشته اند که سبب ابادانکار شیطان از سجده حضرت آدم عم آن بود که آنچه که نور محمدی  
 که در پیشانی آدم سپرد کرده بودند از چشم آن لعین محبوب ساختند لهذا در ابادانکار افتاده چنانچه مرد  
 از حضرت ابن عباس ۴ که هرگاه که در جسد آدم هم نفخ روح فرمودند نور محمدی که در جبهه او ماند افتاد  
 میزدن خشیده خدای تعالی آن نور حبیب خود را که در جبهه حضرت آدم نهاده بود از دیدن آن نور چشم ابلیس را  
 کور ساخت ازین سبب تکبر و زید و سجده نیاورد و ملعون ابدی شد شعرا عیسی و آدم و محمد و  
 جمیعهم ۵ هم همین و نه نور را لماورد و ابلیس شیطان طلعه نور ۶ فی وجه آدم کان اول سخن  
 و لولای النور و نور جان ۷ عبد الجلیل مع الخلیل و لا عند ۸ لکن جمال الله جل فلا یری ۹ لا بتخصیص  
 من الله محمد ۱۰ و یا بجله بعد ازین قصه حضرت آدم در زمین تنها می شتند و هر جا نور را از غیر جنس  
 خود میدیدند روز جمعه دیگر در حالت خواب فرشتگان را فرمود تا پهلوی چپ ایشان را چاک  
 کردند از آنجا زن خوش شکل برآوردند منقولست که الله تعالی حضرت حوا حسن و جمال بنهاد و حوا  
 فرموده بود که در یک لحظه قد و قامت او درست شد باز از آن پهلوی را وصل نمودند و درین

و در وی بحضرت آدم محسوس نشد حضرت آدم چون از خواب بیدار شدند دیدند که از جنس من شخصی که  
 بر پهلوی من نشسته است پرسیدند که تو کیستی فرمان رسید که این کینرک ما هست نام او خواجه است  
 انست تو بیدار ده ام حضرت آدم خواستند که دست با دیر سا تذکم رسید که دست با دیر سا تا قنبر  
 هر دو را داد کنی حضرت آدم عرض کردند که هر دو صیت حکم شد که هر شش است که بر محمد دال او سید بار  
 در یک رویت ده بار در دو فرستی حضرت آدم عرض کردند که محمد کیست حکم شد که خاتم پیغمبر است  
 از اولاد تو و اگر منظور پیدایش او منی بود ترا پیدائیکردم حضرت آدم م ده بار بر محمد عم دال او  
 در دو فرستادند و فرشتگان گواه شدند و عقد نخل در میان این هر دو منعقد گشت بعد از آن  
 در آخر روز آن جمعه حقیقاً فرشتگان را فرستاد که حضرت آدم و حضرت حوا را با انواع زیور و  
 اکاش از بازو بند و کمر بند و غلخال زرین دوستانها صاع بیا قوت و مر و ارید و دیگر پیرایه با  
 آراسته و پیرایه بر تختی از زر نشاندند بر شال بادشاهان در بهشت ایشان را داخل نمایند و در حدیث  
 شریف وارد است که آدم پیداکرده شد در آخر ساعت از روز جمعه که آن ساعت مقدار هزار سال بود  
 از روز پنجشنبه باز پیداکرده شد حضرت حوا از پهلوی چپ آسمان نام نهاده شدند حضرت حوا بنام  
 حوا زیرا که پیداشدن از حی یعنی از زنده دور رویت قرطبی آمده که هرگاه که آدم از خواب  
 بیدار شدند دیدند که زنی با حسن به پهلوی نشسته است پرسیدند تو کیستی فرمان رسید که این  
 امرا یعنی زنی است و نام کرده به امر اده زیرا که پیداکرده شد و گرفته شد از مر و یعنی از آدمی  
 و از ابن اسحاق منقولست که حضرت حوا پیداکرده شدند قبل از دخول شدن حضرت آدم  
 در بهشت بدلیل قول او قلنا اسکن انت و زوجک الجنة و در رویتی آمده بلکه پیداکرده شدند  
 حضرت حوا در بهشت بعد از آمدن حضرت آدم در بهشت و نیز گفته اند که فرمود خدای تعالی  
 اسکن انت و زوجک الجنة بعد پیدایش حضرت حوا و این هر دو بودند در بهشت و بعضی گفته اند  
 که این خطاب فرمود الله تعالی قبل از پیدایش حضرت حوا و این خطاب برای سعد و مبعوث  
 بود که وجود او در علم الهی موجود بود کذا فی الزمکانی و قلنا یا ادم هم و کفیم ای ادم اسکن  
 ساکن شو و قرطبی در تفسیر خود فرموده اند که بیرون کرد خدای تعالی لعین را بعد از کفر و زندقه  
 او و در انداخت او را از بهشت و بعد از آن فرمود یا ادم اسکن یعنی اختیار کن تو سکونت کن

از روایت دیگر  
 حضرت آدم و حوا  
 در بهشت بودند  
 و حضرت حوا  
 از خواب بیدار  
 شد و دید که  
 زنی بر پهلوی  
 او نشسته است

اور اسکن خود و گد و جملک یعنی وزن تو نیز سکونت کند الحبتہ در بہشت کہ دارالکعبۃ  
 با جملہ منسبین بخلاف مذہب معتزلہ و قدریہ کہ انیان میگویند کہ مراد از جنت آن بانعی است  
 کہ در زمین فلسطین است یا مابین فارس و کرمان است کہ ان را مبدیاء فرمود حق تعالی برای استیلا  
 ادم و ہبوط ادا و ایل میکند بمعنی انتقال از دلبوئی زمین ہند چنانکہ در حق بنی اسرائیل ارشاد  
 کہ ہبطوا مصر اوباید دانست کہ درین ایۃ حواریان و فرمود و زوجہ نفرمودہ زیر کہ میگویند نزل را  
 رفیع و زوجہ مکر زوج فصیح ترست و گفتہ اند کہ حضرت حوا بعد از وفات حضرت ادم بہشت  
 سال و بہشت ماہ زندہ ماند و عمر ایشان نہ صد و نہشت سالہ و پیداکرد خدای تعالی حضرت حوا را  
 برای دفع نمودن دخت حضرت آدم زیر کہ الجنس تیل الی الجنس و نیز وجود حضرت حوا باعث  
 بقا و اولاد است تا روز قیامت زیرا کہ بقا و اولاد سبب برای بعثت انبیا و تشریم شرایع  
 و حکما و در زوجیہ قواید دینی و دنیوی و آخروی است و در شہادہ فرمودہ اند لیس لنا عبادۃ  
 شرعت من عہد ادم الی الان ثم تکالعباۃ لستم فی الجنة الا الایمان و التکلیح قبل فضل التاہل  
 علی الغرب کفضل المجاہد علی القاعد و رکعتہ من التاہل قبل فضل من سبعین رکعتہ من غریب ہذا کلمہ  
 لکون التزویج یا بقا و لیس و حفظا من الزنی و کلامینھا از غلدا و بخورید ازان بہشت  
 حوزدن بسیار بوسعت حیث شتمنا ہر جا کہ خواهید ہر دو سکونت و زید و در میوہ نامی  
 آن مصرف کنید و لا تقربا و نزدیک نشوید جایی کہ از وی چیزی گرفتہ بخورید  
 ہذینہ السکرتہ باین درخت و اشارت بدختری از دخترهای بہشت فرمودہ ان درخت  
 گندم بود چنانچہ دلگشہ روایات است و ابن عباس و دیگر صحابہ رضاعین را اختیار نمودہ اند  
 و در ہسبان سبنہ چنین گفتہ است کہ ہر دانہ ازان گندم در جہتہ ماندہ گودہ گا و بود و نرم تر از یک  
 و شیرین تر از شہد یا انکور بود چنانچہ از ابن مسعود و جہد بن بہیر منقول است و گفتہ اند کہ سبز  
 درخت است کہ از نمرہ ہن سکرات قویہ میسازند و در دنیا باعث فتنہ و فساد می گردد  
 و موجب عقلی و ملی جایی و نجساف عورت میشود یا انجیر بود چنانچہ از قتادہ مرویست یا ترنج  
 بود چنانچہ ابو شیحہ از یزید بن عبد اللہ بن قسیر روایت کردہ یا دختی بود کہ ہر کہ ازان بخورد  
 او را حاجت فوظ بہر سہ چنانچہ ابن الجہ حاتم و ابوشیحہ از ابی العالیہ روایت کردہ اند



فَتَكُونُ مِنَ الظَّالِمِينَ پس خواهید شد از ظلم کنندگان زیرا که ظلم نام حق تعالی است و حق آنست که مملوک از گفته او سر مو تجاوز نکند و مالکی باین نوع از کتم عدم شمارا بوجود آورد و با دشمنان تعلیم نماید هر چیز فرمود و بهترین مخلوقات خود که درشتگانند باین مرتبه ترجیح داد که قبله عبادت آنها گردانید باین برای تعلیم آئین خلقت زمین شمارا در حرم خاص خود در بهشت و ایضا ساکن کرد و در منافع آن بهشت مطلق العنان ساخت و اگر از یک قسم درخت منع فرمود و شما از آن امتناع نکردید و مخالف حکم او خوردید چه قدر حقوق او را تلف کرده باشید و چون شیطان معلوم کرد که تا این وقت شمارا به هیچ نوع تکلیف شاقه نداده اند و از هر طرف اطلاق و راحت فرموده مگر من قوت نیاورم که صد و عصبیان و ذلالت در وقت صنیق و احتیاج البتة مستقور و ایشان از هیچ چیز ممنوع نیستند حال آنکه انقدر تصنیق ایشان را پیش آمد که از بعض چیزهای بهشت ممنوع شدند البته در تقابلی من آمد پس فکر غرای ایشان شروع کرد و پیش حضرت آدم و حوا هم رفت و گفت که هیچ میدانید که مال کاشان چیست باین تکریم و تعظیم غره شوید آخر کار شما موت است حضرت آدم پرسیدند که موت چیست شیطان خود را بصورت جانور مرده ساخته در نظر ایشان افکند و حالت غر غره و انزاق و در دست و پا زدن هنگام نزع بایشان نمود و بجز در دیدن این حالت هول و ترس که بر ایشان غالب آمد پرسیدند که تدبیر چیست تا ازین حالت محفوظ بمانیم شیطان گفت که آن آوگ علی شجره نخله و ملک لایلی یعنی من شمارا نشان میدهم بدرضی که هرگز از آن بخور و نمید و با دشمنان وفائی نشود و ایشان گفتند که آن درخت که ام است اشاره بجان درخت ممنوع عنه کرد و گفت که همین درخت است ایشان گفتند که این درخت درخت فناست درخت خلون نیست و سبب بل ملک است سبب نام او نیست بلکه سبب ای و بعد و دوری است از جناب حق و سبب قرب و درجات نیست زیرا که او تعالی ما را از نزدیکی این درخت منع فرموده است اگر درین درخت این منافع بودی چرا ما را از نزدیکی آن منع میفرمودی که دارجم الامین است شیطان گفت آنها که از شما من نه شجره الا ان یحکو ناکلین او یحکو ناکلین یعنی حق تعالی شمارا ازین درخت برای این منع فرموده است که از خوردن میوه آن شمارا ضرری نرساند پس بگوید که برای آن منع فرموده است که شما بخور و میوه یوه این درخت مثل درشتگان خواهید شد که هرگز از یاد حق غافل نمی توهندند و در فکر طعم

و این است که  
در این کتاب

و شراب و زن و فرزند نخواهند اند و چون شمارا حالت ملکیت بهم خواهد رسید بکار خلافت روی  
 زمین قیام نتوانید کرد لهذا میخواهد که شمارا بفکر طعام و شراب و زن و فرزند مشغول دارد و چیزی  
 از اوقات از یاد خود غافل سازد تا از شمار کار خلافت را سرانجام دهد پس در حقیقت اراده اولی  
 آن است که شمارو دور شوید و خوردن میوه این درخت سبب قرب اتصال اوست پس این  
 منع فرمودن مشایخ است که بادشاهان کسی را که برای تدبیر مهمی دور می فرستند بجز مات  
 حضور یا مورنی سازند یا براسی است که شمارا بخوردن میوه این درخت قابل اخراج از بهشت نخواهد  
 ماند و در بهشت موت نیست و اراده اولی آنست که شمارا وضع و آئین خلافت را از سکونت بهشت  
 یاد گرفته در دنیا بروید و در آنجا موت و فوت بشمارا حق گردد تا قرون بسیار از نسل شمارا بخت  
 روی زمین برپا شوند و این قرب ممکن که بذات حق دارید از دست شمارا فوت شود و قسم ای سوگند  
 یاد کرد که من محض خیر خواهی شمارا داده دارم حضرت آدم ع را بخاطر رسید که هیچ مخلوقی را یار نیست  
 که قسم دروغ بخالق خود بخورد البته این کس است گو باشد فَاَذْلَمَهُمُ الشَّيْطَانُ پس لغزش داد  
 آن هر دو را شیطان از پر بهیز آن درخت باین طریق که اول پیش حادثی افتاد و گفت که خود  
 پیش آدم و حوا ع در بهشت رفته بیارید و پیش ایشان رقص کنید و چون هر دو بتماشائی او رفتند  
 شوند آهسته آهسته برگشته خود را تا دیوار بهشت برساند و چون آن هر دو بر سر دیوار رسیدند پیش  
 ماری رفته در دهن مار نشسته با او گفت که بالای دیوار مرا برسان و بر سر دیوار یا حضرت  
 آدم و حوا ع ملاقات نموده در ترغیب خوردن درخت ممنوع و سوسه شروع کرد و بگذاشت  
 بعل آورد و بعد از آنکار سجده آدم ع حق تعالی از بهشت اخراج فرموده بود و در بانان  
 بهشت او را در آمدن میدادند باین تدبیر خواست که آدم و حوا را نیز از آن مکان اخراج کند فَاَخْرَجَهُمَا  
 همه مکان فنی پس بر آورد آن هر دو را از آنجای دران بودند که میوه ای نفیس می چشیدند  
 و لذت مرغوب جانی و سکونت با تین و آهنا جاری و دیگر نعمتها که در آن ایشان را میسر گردید  
 اخراج آدم و حوا ع از بهشت و خوردن ایشان از درخت ممنوع و بر بنه شدن ایشان از بار  
 بهشت و حیران دگر گردانی ایشان برای پوشیدن شرمگاه خود و طلبیدن برگها از درختان  
 آن شرمگاه خود را پوشانده در سورتها و دیگر از قرآن مجید مذکور است درین سوره برای آنها

شومی مصیبت بر همین قدر گفتا فرموده اند و حکمت اخراج آدم و حواء از بهشت آن بود که در  
 بهشت آدم مومن و کافر و دوست و دشمن و معاصی و مطیع همه بودند و بهشت جائی مومنان است  
 نه جائی کافران لهذا بسوی دنیا فرستادند تا که مومنان علیی وجه شده بر روز قیامت در بهشت در آیند  
 و گروه کافران بدو فرخ روند و نیز گفته اند که اخراج حضرت آدم و حواء از بهشت برای آنست که  
 در میان نیک و بد تمیز پیدا آید و بدستیکه خدای تعالی مقدر فرموده بود که پیدا کند از بهشت آدم  
 بنی آخر الزمان را و در دیگر انبیا و اولیا و مومنان را زیرا که طینت او شسته شده بود بجا که  
 مومن و کافر و صالح و طالح و مطیع و معاصی پس برین کرد آدم را از بهشت بسوی دنیا تا که ظاهر  
 شوند آنها که بی نصیب اند از بهشت و فرمود او بدین حدیث سره اگر حضرت آدم عم داشتی که از بهشت  
 من محمد پیدا خواهند شد البته خوروی آدم درخت گندم را مع شاخ و پوست تا که بزودی در زمین  
 بروم و کمال محمدی و جمال احمدی ظاهر شود آورده اند که یکبار حضرت ابراهیم خلیل الله در جواب  
 باری عرض کردند که ای پروردگار من آدم را چرا از بهشت اخراج فرمودی و او را در این  
 عالم است ان خدا بحسب شایسته یعنی معشوق را پوشیده داشتن دشوار است و در تفسیر  
 فرموده اند تا آخر جهنم ما کافیه من السلامة الى السلامة ومن الفرج الى الفرج ومن النعمه الى النعمه ومن  
 الحجة الى المحنة ومن الهرة الى العرة ومن الالفه الى الکلفه ومن الوصلة الى الفرة و قلنا اهبطوا  
 و گفتیم تا آدم و حواء را و دریات ایشان که در نسل ایشان مقدر بودند و شیطان را که فرود شد  
 از بهشت زیرا که بهشت دار عصیان نیست لایق عاصیان داد الله نیاست که سر سر محل درج  
 و عا است و لا اقل از مرتب پنج و عا در آن عداوت قیامین است که هم در دنیا و هم درین  
 مصرت دارد و این مرتبه ابتدا شمار پیش آمد نیست زیرا که بعضی کما بعضی شما و بعضی  
 را دشمن است شیطان همیشه در پی انخوا و گمراه کردن آدمی است و آدمی همیشه در پی تلبیس  
 شیطان پس در این شیطان و آدمی دشمنی دینی و شرعی است چنانچه در میان مار و طایس  
 و آدمی دشمنی طبعی است و گفته اند في الارض مستحقين و شمارست در زمین مستقراری  
 و متاع و بهره مندست بجز نازنین و آن بهره مندی شما را در شهوات خواهد اندخت و کد  
 رحمت بهشت را از خاطر شما نیا نیا خواهد ساخت پس این مستقر در بهره مندی دینی

حکمت  
 اخراج آدم و حواء  
 از بهشت

در زمین

نیست بلکه منقطع خواهد شد الی احین تا وقت معین که وقت مرگ است در حق هر سر فردی وقت  
 قیامت است در حق تمام نفع و چون حضرت آدم عوم این خطاب باعتبار بشیندند و از همیشه برگردند  
 مذمت و انفعال بسیار ایشان را لاحق بود و بگریه و زاری میگذرانیدند تا آنکه عنایت الهی اینان  
 در رسیدن قُلْ اَدْمُنْ رَبِّکَ پس بایمومت آدم از پروردگار خود گفتم اَلَا اَنْتَ الَّذِیْ جَعَلْتَنِيْ  
تَوْبَانِیْ ان شد و ان کلمات اینست که تَبْنٰ طَلْقَ اَنْفُسَا وَاِنْ لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُوْنَنَّ مِنْ الْخٰسِرِیْنَ  
 و طبرانی در معجم صغیر و حاکم و ابوالنعم و بیهقی از حضرت امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنهما  
 عنه روایت آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند که چون حضرت آدم عوم از تکلیف که  
 و معاتب شدند پس قبول توبه خود حیران بودند اینان را یاد آمد که مرا برگاه که حق تعالی پدید آورده  
 در روح خاص در من دمیده در آنوقت سر خود را بسوی عرش برداشتم دیدم که بر آن نوشته  
اَلَا اَللهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللهِ این بجا معلوم شد که قدر هیچ کس نزد خدا برابر این شخص نیست که نام او را  
 با نام خود برابر کرده است در ذکر و در حرف و تدبیر و نیت که بحق همین شخص سائل مغفرت گناه خود  
 بنام پس بدو دعای خود گفتند اَسْئَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ اَلَا غَفَرْتَ لِيْ حَقِّ تَوْبَتَا تَوْبَتَانِیْ ان قبول کرد و جز  
 بخشید و وحی فرستاد و آدم که محمد را از کجا دانستی ایشان تمام ماجرا عرض کردند فرمان رسید  
 که ای آدم محمد آخر پیغمبر است از ذریت تو و اگر او منی بود ترا پیدای منی کردم و طبرانی در معجم  
 اوسط از حضرت عائشه رضی الله عنها روایت آورده که آنحضرت فرموده اند که چون وقت توبه حضرت  
 رسید ایشان مقابل کعبه ایستاده در رکعت نماز گذارند و باهمام الهی این دعا از زبان  
 ایشان جاری شدند که اَللّٰهُمَّ اِنِّکَ تَعْلَمُ سِرِّیْ وَ عَلَیَّیْهِ فَاَقْبِلْ عَوْدَتِیْ وَ تَعْلَمُ حَاجَتِیْ عَظْمٰی  
سُؤْلِیْ تَعْلَمُ اِنِّیْ لَفَتْنِیْ فَاغْفِرْ لِيْ ذُنُوْبِیْ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ اِیَّائِیَّ شَرِّ قَلْبِیْ وَ یَقِیْنًا صَادِقًا  
حَقِّیْ عِلْمِیْ اِنْ لَّا یَصِیْبُنِیْ اِلَّا مَا کُتِبَ لِيْ وَ اَرْضَنِیْ بِمَا تَمَتَّ لِيْ حَقِّ مَتِّ اَلْیَسْرِیْ  
 ایشان وحی فرستاد که توبه تو مقبول شد و دعائے تو مستجاب گردید  
 و هر که از ذریت تو باین دعا حاصل خواهد نمود مدد عائی او حاصل خواهد شد و این حدیث  
 مزنی در تاریخ آمده و از ابن سعد و ضرورت آمده که دو سترین کلاسیکه نزدیک است  
 است آنست که حضرت آدم و هم وقت توبه بان کلام آمرزش گناه خود خواست و توبه او مقبول شد

و گناه او امر زیده شد اینست سبحانک اللهم و بحمدک تبارک اسمک تعالیٰ جدک و لا اله عینک لا اله الا انت سبحانک عظمت نفی فاعف عری ذنوبی ان لا یغفر الذنوب الا انت و این جنید بروایت صحیح که از ابن عباس ۴ آورده که حضرت آدم ۴ تا دو صد سال در فکر توبه گریان و زاری میگذشت روزی دست خود بر چینه خون نهاده و سر خود را در زانو زده مشغول گریه و زاری بودند ناگاه حضرت جبرئیل ۱۱ وارد شدند و آفتد را از گریه و زاری حضرت آدم ۴ متاثر شدند که ایشان را نیز گریه آمد و پرسیدند که اینقدر گریه و زاری شما از چه راه است حضرت آدم ۴ فرمودند که من چه قسم گریه کنم حال آنکه خداوند مرا بشوئی این مصیبت از بلندی آسمان ۱۱ بستی زمین انگذده و از دار الهقامه بدار الزول اندخته امی جبرئیل ۱۱ اگر شد اید این مصیبت را خواهم که بشمارم نتوانم جبرئیل ۱۱ بحضرت عونت رفته این ماجرا عرض کردند حکم شد که پیش آدم ۴ بر دو بگو که نعمتها را یاد کن اول بدست قدره خود ترا فریدم باز در کالبد تو روح خاص خود را دیدم باز فرشتگان خود را برای تو ساجد کردم و تو قدر این نعمتها را ندانستی و فرمان مرا عصیان کردی حضرت آدم ۴ عرض کردند که بلی یارب این تفسیر بوقوع آمده و من نادانم حکم رسید که رحمت من بر غضب من سبقت آورد و آواز شنیدم و بر تضرع و زاری تو رحم کردم و از تفسیر تو در گذشتم این کلمات را بگو لا اله الا انت سبحانک بحمدک سوره و عظمت نفی فاعف عری ذنوبی ان لا یغفر الذنوب الا انت سبحانک و بحمدک عظمت سوره و عظمت نفی فارحمنی انک انت خیر الرحمن لا اله الا انت سبحانک و بحمدک عظمت سوره و عظمت نفی فب علی انک انت التواب الرحیم و بروایت ابن مسعود خطیب و ابن عساکر از مرفوعه عجبین آورده اند که چون حضرت آدم ۴ از بهشت بر زمین افتادند رنگ ایشان سیاه شده بود چون وقت توبه ایشان در رسید حکم شد که تاریخ سیزدهم ماه روزه بگیرند ایشان آن روز روزه داشتند سوم حصه بدن ایشان بحالت صلی آمد باز فرمودند که تاریخ چهاردهم روزه بگیرد و حصه بدن ایشان درست شد باز تاریخ پانزدهم نیز حکم شد که روزه بگیرند تمام بدن ایشان بزرگ صلی باز گشت من بعد روزه این سه روز بر ایشان ۱۱ بر او لا اله الا انت فرض شد تا عید حضرت نوح ۱۰ م لیکن روزه این سه روز ظاهر است که میسر توبه خواهد بود زیرا که بر او ۱۱ صحیح وارد شده که قبول توبه ایشان در روز عاشور است و از ابن عباس ۴ روایت کرده که حضرت

آدم بعد از آنکه از بهشت برآمد و بر زمین افتاد و انداخته و بکار و زاری کردند که اگر گریه و زاری تا  
 بنی آدم و گریه و زاری حضرت داود و یاسا و برابرا کنند گریه و زاری حضرت آدم و عیسی بیشتر آید و تا  
 چهل روز نزدیک خود و فویش نه شود و نزدیک شد بحضرت حوّا که یکصد سال و از شهر بن خوب  
 است که حضرت آدم بسبب حیاء و شرم آنکه صد سال سر بسوی آسمان بر نیامد و چون خدا خواهد  
 که به یابری کند: میل را جانب زاری کند: ای خنک چشمی که آن گریان است: وی آسمان را  
 در آن بریان است: آخر هر گریه یا خنده است: مرد آخرین مبارک بنده است: باین چو  
 دو لایب نالان چشم تر: تا ز صحن جان بروید خضر و ابن عساکر از مجاهد روایت آورده که چون حضرت  
 آدم را حکم با خواجه شد حضرت جبرئیل و حضرت میکائیل آمدند و تاج را از سر ایشان برداشتند  
 و کردند از کمر ایشان کشادند و ایشان را برهنه ساختند و زبان عربی را از ایشان سلب کردند  
 و بجای آن زبان سریانی جاری نمودند بعد از قبول توبه باز حکم شد که زبان عربی سخن  
 میگفتند باشند با جمله بعد از که و کاوش بسیار دعای حضرت آدم و عیسی در جناب الهی متجاسم  
 کتاب عکیده پس رجوع بر رحمت کرد حق تعالی بر او و توبه او را مقبول فرموده آید از  
 حق تعالی این مصوم شد و این همه بسبب کمال رحمت و فرط عنایت است زیرا که الله هو  
 التواب الرحیم و تحقیق او تعالی همان است مقبول کننده توبه بانی بندگان همیشه و همواره  
 که ابرار گناهان ایشان را می آید و در با وجود کمال رحمت و عنایت که باین گناه خود عموماً  
 داریم در حضرت آدم هم با خصوص ایشان را بجز قبول توبه فی الفور باز به بهشت رفع نکند  
 مرکب توبه عجائب مرکب است: بر فلک تا در یک لحظه نیست: چون بر آید از بشیانی امیر  
 خوش از زو نا من المنین بدان ای مادر توبه بنزل صابونست برای شست و شوی چرک  
 باطنی چنانکه صابون باعث شست و شوی چرک و سخم ظاهری است و مرگه که بنده از کردار  
 ناپسند خود باز ماند و برگردار اشائسته مائل شود و الله تعالی مرتبه اول بندگی کند و نعمت گم گشته  
 او را و باز در چنانکه منقولست از ابن ادم که شخصی بود از بنی اسرائیل که آن بچه گا و را پیش آورد  
 و بچ کرد که ناگاه دست او خشک شد او ازین ماجرا حیران نشسته بود که یکایک چه ببیند که بچه پنهان  
 از ایشان و خود افتاد پس گرفت بچه را و در شیان او نهاد پس بهو نوقت خدای تعالی

از رحمت خود دست او درست فرمود و لاریب که اعمال نیک نیست و نابود میکنند گناهان را اینجا بفرموده است  
 این بخش است از مین استیات و عبدالرحمن بصغوری شافعی رحمه الله در کتاب نزهة المجالس فصل  
 تزویج حوا آدم از کاسی نقل کرده است که بود حضرت آدم عم به نهایت حسن و جمال تا آنکه شماع  
 رخساره رست ایشان غالب بود بر شماع آفتاب زیرا که بود در او نور محمدی و شماع رخساره چپ  
 ایشان غالب بود بر شماع آفتاب زیرا که در او نور حضرت یوسف نهاده بودند و هرگاه که نظر  
 حضرت آدم بر روی حوا افتاد گفتند ای حوا گمان میداریم آنچه که حسن و جمال و خوبی صورت  
 مرا و ترا خداوند تعالی عنایت فرموده است کسی را از اولاد من نه داده باشد پس وحی فرمود  
 خدای تعالی بپویی جبرئیل که سیر فرودس کنایند آدم و حوا هم را پس آمد جبرئیل نزد یکایان و دست  
 ایشان بدست خود گرفته بدروازه که از باقوت سخن بود داخل شدند و دیدند در آن قبه کاغذی را  
 که بنیاد او از زمرد بود پس جبرئیل دروازه کشاده و در آن داخل شدند و دیدند تختی از زر سرخ  
 نهاده که بپایه آن از مروارید بود و بر آن تخت زنی نشسته با حسن و جمال و بر سر آن تاجی نهاده  
 بر صحن از جواهر و لوزان چهره او چنان میدرخشید که گاهی حضرت آدم مثل آن نور ندیده بودند  
 عرض کردند یا رب این زن بچنین خوب صورتی کیست ارشاد شد این خاتمه دختر محمد است  
 عرض کردند که نام شخص شوهر او باشد ارشاد شد جبرئیل بخشاید دروازه کوشک باقوتی را پس  
 جبرئیل بفرمان رب بجلیل دروازه آن کوشک کشادند و اندرون آن قبه از کاغذ ملاحظه  
 کردند که در آن قبه تختی از زر سرخ نهاده بود و بالای آن تخت صورتی با حسن و جمال مانند حسن  
 یوسف معاینه کردند ارشاد شد اینست شوهر او علی ابن ابی طالب باز عرض کردند ای پروردگار من یا  
 ایهت ایشان اولادی پس فرمان رسید جبرئیل را که بکشاید دروازه کوشک که بنامی او از مروارید  
 ساخته اند پس جبرئیل آن دروازه را کشادند و دیدند اندرون آن کوشک قبه زمرد را اندرون قبه  
 تختی که از غیر ساخته اند نهاده است و بالای آن تخت صورت حسن و حسین یافتند عرض حضرت  
 آدم و حوا هم حسن ایشان دیده و حیرت آمدند حسن خود را فراموش کردند و حضرت امام جعفر  
 صادق علیه السلام در تفسیر ایه قلعتی آدم من به کلمات فرمودند که آن آدم و حوا با لیسین فجا بهای جز  
 واقعی بهای قصر من ذهب فینه سریر من باقوت حمراء علی السریة قبه من نور فیها صورة علی

در کتاب  
نزهة المجالس  
فصل تزویج  
حوا آدم از  
کاسی نقل  
کرده است



را سه تا مج و فی اذنهما قرطان من لوب و فی عقبها طوق من نور منقبت من نور با و تعجب آدم من  
 نور با حتی نسی حسن و افعال مایه لصوره قال فاطمة و التاج ابواب و لوط و رزوها و لوط و قرطان  
 الحسن الحسن فرقم آدم راسه الى القبة فوجد خمسة اسما مكتوبة من نورنا المجد و هذا محمد وانا الامام  
 و هذا علي وانا فاطمة و هذا الحسن و هذا الحسين و مني الاحسان و هذا الحسين فقال جبرئیل  
 حفظ هذه الاسماء فانك تحتاج اليها فلما هبط آدم کبی ثلثمائة غمام ثم دعا بهذه الاسماء و قال  
 يا رب بحق محمد و علي و فاطمة و حسن و حسين يا محمود يا علي يا فاطم يا حسن عفتلي و تقبل  
 توبتي فادعني الله يا آدم لوسا التینی فی جميع ذریک لغفرت لهم قلنا کفیم ما دیگر باره اهدی  
 فرودید منهن از بهشت یا از سموات جہنم همه شما منصوب است زیرا که حال است از صمیم  
 جمع که در معنی تاکید است برای جماعت از حضرت آدم و حضرت حواء و المیسر و طوا و  
 گو یا که ارشاد شده است و انتم اجمعون پس هر گاه که این همه فرود آمدند بسوی زمین پس حضرت  
 آدم و در زمین همد بالائی که سرانند رسیدند و حضرت حواء مبعده رسیدند و سائر  
 راه مابین سرانند و جد هفت صد کرده است و طوا و سبج الهذا و مار سبجت یا باصفتها  
 و شیطان بته یا جیم و ما جیم اندخته شدند و در سجستان نهایت کثرت مارهاست پس آدم را  
 بکشت کار استخوان فرمود و حضرت حوا را به حیض و حمل و در دزائیدن بچه نقصان عقل  
 و میراث مبتلی فرمود و گردانید بائی ما مار را اندرون شکم او گردانید قوت او را از خاک و  
 شریف و اودست اقتلوا حیات و اقتلوا ذوات الطعنین و الا ستر فانهما یخطفان له بصیرتیهما  
 الجمل و ان مارا که در خانه می ماند آنها را نکشید تا آنکه سه روز این را نگاه کنید زیرا که فرمود  
 صلی الله علیه و سلم بالمدنیة جثا قد سلمو افافرا یتیم منها ثیابا فاذنوه ثلاثه ایام و این  
 و شرح مشارق آورده آن مار که از قتل آن هنی و اردشدن مار کو چک است بزرگ سفید  
 و صیح است که هنی عام است برای جمیع اقسام مارا که ساکنان خانه اند در هر شهر و قریه  
 و دقتیک در خانه و سکن خود هنی مار را بخوان این کلمه را انکم بالعهده الذی اخذہ علیکم نوح  
 و انکم بالعهده الذی اخذہ علیکم سلیمان ان لا توفونا پس اگر من بعد ازین از مار چیزی  
 ببیند قتل کند او را و هر که از مغرور مار دگر دم ترسد باید این آیه قرانی را بخواند سلام علی

فَمَنْ فِي الْعَالَمِينَ مَا كَذَلِكَ تَجْزِي الْحَنِينِ إِنَّ اللَّهَ أَعَزُّ زُرَّانِ مَحْفُوظٌ مَا تَدْعُو بِهِ بَابُ الْبَيْتِ  
 بِرَجَائِزِكُمْ وَرُسُوتِ لِمَا يَذْهَبُ سَانِي بَابُ بَيْدِ كَبِي خَوْفٍ أَوْرَادُ بَدَا وَبَكْنِ جَوْنِ مَارُ وَكُنْزِ  
 وَمَوْشٍ وَوَزْعٍ وَامْنِهَا وَوَرُوحِشِي خَبَازِي كَبَرِيهِ أَيْسَتْ نَوْشَةُ أَنْقَلِ الْحَيَوَانِ أَلَا لِدَفْعِ  
 لِمَضْرَةِ أَوْ لِحَبْلِ لِمَنْفَعَةٍ مِثْلُكَ فَيَقْرَبُ جَالِغِ أَيْنِ أَوْرَاقٍ دَخَلَ سِتْرٌ دَرِيسٍ كَشْتَنِ مِثْلُ كَمْسِ  
 وَامْرُودِ دَمٍ وَامْنِهَا أَيْتَانِ زِيرَاكَ دَرِمِيَانِ أَيْتَانِ كَسْبِي نَوْحِ حَصُولِ مَنَقَعَتِ مَقْصُورِيَتِ  
 وَأَمَّا مَارُ خَبِثَتِ هِتْ كَخِيَانَتِ كَرْدِ وَرَجَبَتِ بَابُ حَضَرَتِ آدَمِ عَمٍ وَدَفْلِ كَرْدِ شَيْطَانِ رَا حِثِ  
 أَنْدَرِ دِهْنِ خُودِ جَايِ دَادَهْ وَحَكْمِ فَرَمُودِ بَنِي صَلَوَى اللَّهِ عَلَيْهِ سَلَمِ بَقِيْلِ أَوْ فَرَمُودِ قَتْلِ أَمَّا  
 كَلَمْتُ فِي الصَّلَاةِ يَنْبَغِي مَارُ وَكُنْزِ دَمٍ رَا وَوَزْعِ بَرَشِ اِبْرَاهِيمِ دَمِ زِدِ دِيسِ لَعْنَتِ كَرْدَهْ شَهْ  
 چَانِجَهْ وَرَحْدِثِ هِتْ مَن قَتْلِ وَرَعَةِ فَكَاهْ نَا قَتْلِ كَا فَرَا وَابْنِ وَرَعَةِ اَزْ جَانُورَانِ  
 سَوْمِي هِتْ وَخَرَابِ مِيكَنْدِ طَعَامِ رَا خُصُوصًا نَكِ رَا وَاگر در خراب کردن طعام راه نمی  
 یابد بالائی سقف رفته از جای که مقابل و محاربی آن باشد پس افکند در آن می اندازد  
 الغرض چلبخت و سرشت این برجست و فساد است اما موش این هم موشی است که این کشته  
 حضرت نوح قطع و برید کرده بود و زنا هم چیت است زیرا که نوح علیه السلام این را فرموده است  
 بَرَسْ جَزْأُ دَنِ زَمِينِ بَسْ اُقْعُ شَدْ بِرْ خُورْدَنِ مَرُورِ وَ مِجْنِ هِتْ وَرَنْدَهْ عَاوِي وَ سَكْنِ  
 وَ حَكْمِ مَارُ وَ حَكْمِ بَرَسْ كَشْتَنِ جَانُورِ رَسَانْدَهْ اَزْ بَابِ ارشاد دفع مضرة است چنانچه  
 سعدی علیه الرحمة ننگ بردست و مار بر سر ننگ چه حیزه رای بود قیاس در زنگ است  
 لَهْفَتْ تَرَحُّمُ بَرِ لَئِيكَ تِزْ دَنْدَانِ سَمِ كَارِي بُوْدِ بَرِ كُوفْغَدَانِ وَ بَزِ اَيْنِ اَمِيَةِ دَسِيْلِ نَوْجِ اَنْجَرِ  
 بَرَانَكِهْ مَعْصِيَتِ مَزِيْلِ نَعْمَتِ هِتْ اَزْ مَنَعِ عَلَيْهِ زِيرَاكَ آدَمِ اَخْرَاجِ كَرْدَهْ شَدْ اَزْ مَبِيْتِ سَبَبِ  
 يَكْ كَلَاهِ خُصْرَا اَمَّ اَكْمَرُ وَ نَا قَصَّةٌ وَ تَوْقَعُ زَوَالَا اِذَا قِيلَ تَمَّ بِمَا كُنْتَ فِي نَعْمَةٍ فَارْعَمَانِ  
 فَإِنَّ الْمَعَاصِيَ تَزِيلُ النِّعَمَ وَرَقْرَانِ مَجِيدِ هِتْ اِنَّ اَسَدَا لَا يَغْيِرُ مَا بَقِيَتْ حَتَّى يَغْيِرُ مَا بَالِغِهَا  
 قَامَا يَا تَيْتَكُمُ مَنِى وَ فَا بَرَسْ تَرِيْتِ بَعْدِ هِتْ بَسْ اَلْغِيَا يَدِ اَزْ طَرَفِ مَن هَدَنَكِ بَرَايَتِي  
 وَ لَا تَقِي وَ بَايَتِي اَبْرَسَالِ رَسَلِ وَ نَزَالِ كَرْتِ فَمَنْ تَبِعَ هَذَا اَيَّ بَسْ بَرَكِ بَرِي وَ كُنْ اَنْ  
 بَرَايَتِ رَا بَرَايَتِ مَن دِهْنَتْ فَلَا خَوْفَ عَلَيْكُمْ بَسْ بَرَسِي اَزْ تَجْنِيْلِ حِدَلِ نَكْرَهْ وَرَا

هر دو جهان نیست و کافهمه کفر نون و نیستند ایشان از تحقیق فوت مقاصد ایشان اندوهناک  
 شوند و نیز که باز بنیل مراد فایز گردند و الدین کفر و اعطف بر من تبع است و آلودن موصول  
 بصیغه جبر دلالت میکند بر کثرت و افراط کافران یعنی آنکه پوشیده اند حق را یعنی ایمان نیاوردند بر پیغمبر  
 و مرطبان و کذا نوا بایستند و دروغ و دهنند دلائل حدیث ما را باور نکردند قرآن را یا هر چه از ادلیل ما ختم  
 اولدک اخصی اللہ آن گردید ابرار دوزخ اند که هرگز صحبت آن جدا نخواهند شد و آنجا انتقال نخواهد  
 نمودیم کفر اخلاقی ایشان دران دوزخ همیشه باشند آورده اند که چون حضرت آدم هم را فرمود که  
 اعلایا یتیکم منی بدی من تبع بدایا فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون الملیس در جناب الهی عرض کرد که  
 بار خدا یا آدم را وعده که است فرمودی و برای او لا و کتاب و رسول و علم و صبا می بود و این  
 و طعام و شراب و آواز خوش عنایت فرمودی مرا بفرما که ازین چیزها چه داری حق تعالی فرمود  
 که کتاب تو شمس است یعنی نیلگون کردن بدن بسوزن و مانند آن فوقران تو شمس است و رسول  
 کاتبان و برجهان و علم تو سحر و طعام تو هر مردار که نام خدا در وقت فوج آن نیزه باشند و  
 شراب تو هر چه است کتده بود مثل آب بنج و آب پوست دخر و مانند آن و مسکن تو حمام است  
 و سخن تو اعنانه نامی و دروغ و مؤذن تو مضامیر و بربط است و مسجد تو باز است و آواز تو  
 آواز جرس است و دام شکار تو زنان منی آدم اند الملیس گفت که رب جسمی جسمی یعنی این بهیله باب  
 در معاش خود کفایت میکند کذا فی العزیزی و باید دانست که این هر دو آیت دلالت میکنند  
 بر آنکه جنت بجهت بندگی است زیرا که بر بندگی جنت مطبوع است و دلالت دارد و نیز بر آنکه برای  
 کده هدایت مومن العاقبه است بدلیل آیه فلا خوف النحر و عذاب نحر برای کافران و برای  
 و سواهی کافران از عاصیان دایمی نیست بمعنوم آیه هم فیها خالدون زیرا که طریق آیه  
 حضرت الغرض شرف و منزلت بنده به پیروی هدایت است پس صاحب کعبه  
 روزی چند بی نیکان گرفت مردم شد پس مومن اگر اطاعت خدا کند بهشت یابد و اگر  
 نافرمانی کند لعذاب دوزخ گرفتار شود و از عجایب است آنکه جادیت و غیر مکلفان از زندگان  
 میترسند از عذاب خدا و با پی می دارند حکام خدا را و میترسند مکلفان چنانکه مرئوسیت از اناک بن  
 و بنار رحم الله که روزی گذشتند بر کودکی که ان بازی میکرد از خاک گاهی میخندید و گاهی

بیت

 حکایت  
 از بن  
 دنیا

میگفت پس خواهم که بر این کودک سلام کنم لکن نفس من قبول نکرد بسبب تکبر از من  
 بر نفس خود متوجّه شدم و گفتم ای لعن منیانی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر کودکان و بچه‌گان  
 و بزرگان سلام میکردند توجّه را کرده میدانی سلام را بر کودک پس من بر او سلام سنت الاسلام  
 بجا آوردم پس آن کودک جواب داد مرا و علیک اسلام و رحمة مهد و برکات یا مالک بن دنیا من  
 نام خود از شنیده از راه تعجب از او پرسیدم نام من چگونه دانستی و حال آنکه گاهی تو مرا ندیده  
 بودی گفتم در آنوقت و پنجم نام تو که خدای تعالی ملاقات کنانید از روح من باروم تو در  
 عالم ملکوت و شناسای گردانید در من و تو بعد ازین پرسیدم از آن کودک که در میان عقل  
 و نفس فرق چیست گفت نفس نیست که ترا منع کرد از سلام بر من و عقل نیست که برانگیخته  
 کرد بر سلام پس ازین گفتم ای کودک چرا ازین خاک بازی میکنی گفت زیرا که ازین پیداشدم  
 و درین خواهم رفت گفتم من بهیم ترا گاهی خنده و گاهی گریان گفت آری چون یاد میکنم  
 عذاب خدای را میگیرم و چون رحمت او را یاد میکنم خنده میکنم پس گفتم من بهیم ترا گاهی  
 توجّه گناه کردی که این چنین گریه و زاری میکنی گفت ای مالک چنان گموزیرا که می‌بهمم و او خود را  
 که هرگاه که همیزم کلان منی سوز می‌دهم همراه آن همیزم کو چاک راتا از دوا و همیزم کلان  
 آتش میگیرم طفل یک روزه همی داند طریق به که بگیریم تا رسد و ای شیفتی به تو منی دانی که دانی  
 رایگان به کم و ده بیه گریه شیر او را بجان به گفت فلکی که اکثر آتش و آتش را بریزد و شیر فضل  
 کردگار که دانی تفسیر روح البیان یا ابی اسرائیل علیه السلام فرزند یعقوب بن اسحاق ابی اسمعیل عم  
 و معنی هر دو لغت عبرانی بنده است و ییل معنی اسد است یعنی این کلمه عبد الله شد و عبد بن اسمعیل  
 ابن ابومحاز روایت کرده که در اصل نام حضرت یعقوب که حضرت اسحاق برای ایشان مقرر کرده  
 بودند بنا بر آنکه حضرت یعقوب و حضرت عیص از یک شکم توأم برآمده بودند حضرت عیص  
 اول برآمدند و حضرت یعقوب از عقب ایشان و معنی یعقوب در لغت عبرانی پس آید است  
 لهذا نام ایشان به یعقوب کردند و همین نام بر ایشان جاری ماند تا آنکه بحوالی رسیدند روزی  
 حضرت اسحاق عم در خلوتخانه بودند و ایشان را برادران خلوتخانه نشاندند تا نا محرمی در آنوقت  
 خاص نیاید و در مناجات الهی تشویش ندهند ناگاه فرشته از فرشتگانی مقرب درگاه الهی بصورت

آدمی برای زیارت حضرت اسحاق عم آمد و خواست که در خلوتخانه در آید ایشان با او رفت  
 و با کردند و در آمدن ندادند تا آنکه حضرت اسحاق عم از درون خلوتخانه برآمدند و دیدند ایشان  
 با فرشته مقرب در افتاده اند با آن فرشته عذرا غار نهادند انفرشته یعقوب را ختین و  
 آفرین کرد و گفت که حق خدمت را چنین بجا باید آورد و با حضرت اسحاق گفت که نام این  
 فرزند شما چیست ایشان گفتند یعقوب فرشته گفت که از طرف ما نام این فرزند اسرائیل  
 مقرر کنید زیرا که در زبان ما اسرائیل معنی مرد برگزیده است و یسئیل معنی خدا و این فرزند شما  
 مرد خداست که صلا با کسی نمیکند از آن هنگام نام ایشان اسرائیل جاری شد و لهذا این  
 مشابه نام فرشتگان مثل جبرئیل و میکائیل و حکم از ابن عباس روایت کرده است که انبیا  
 مذکورین و شهورین همه در بی اسرائیل بودند مگر وه کس نوح و هود و صالح و لوط و شعیب  
 و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نیز نقل  
 کرده است که هیچکس از پیغمبران نیست که بر سه او در قرآن و نام ذکر کرده اند مگر حضرت  
 یعقوب و حضرت عیسی که حضرت یعقوب را اسرائیل حضرت عیسی مسیح فرموده است و  
 نام یونس به والنورین از قبیل علامات و القاب است اَذْكُرُوا الْاٰمَاتِیَ الَّتِیْ اَلَمْتُ عَلَیْكُمْ یازده  
 نعمت مرا آن نعمت که انعام کردم بر شما که نجات و ادم شمار از دست فرعونیان و شکافتر  
 دریا و پیدا کردن سائبان ابر و رتبه و نازل کردن من و سلوئی و جاری کردن و واژه چشمه  
 از یک سنگ و فرستادن پیغمبران در میان شما بی دربی و نازل کردن کتابها در شما و در  
 خاندان شما و حمایت شما در هر وقت بر شما و فرستادن آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای  
 هدایت بسوی شما و این نعمت از نعمتها و عده است که مخصوص باین فرقه است هیچکس از  
 دیگر فرقهها بنی آدم درین قسم غارق عادت عامه شرک نیستند وَ اَوْفُوا بِالْعَهْدِ  
 وفا کنید به عهد من که قبول کرده بودید در روز میثاق و این عهد سیت به عام بمجمیع  
 امر خدای تعالی از ایمان و طاعت و نواهی و نیز در خل است درین عهد آن عهد که فرشته  
 از ایشان گرفته اند در تورا از متابعت بنی امی اخرا از زمان محمد صلی الله علیه و سلم کما  
 قال الله تعالی الْبَیْتِیْ الْاُمِّیَّیْ الَّذِیْ یَحِبُّ دَنَهُ مَکْتُوبًا عِنْدَ هَمَّ فِی التَّوْرَةِ اَوْ فِی الْعَهْدِ کَمَا وَفَّقْنَاهُمْ

سن  
 ثانی از آن  
 از آن  
 من بعد از آن



سوره ال عمران مذکور است چهارم عهدی که علی العموم از اولاد آدم عم گرفته اند چنانچه در اینجا  
 مذکور شد یا از جمیع علماء گرفته اند چنانچه در سوره ال عمران مذکور است که الهی نیز هر فرقۀ بنی اسرائیل  
 که خود را از اولاد آدم عم و از زمره علماء می شمارند لازم الوفا شد و امام قشیری میفرماید و  
 بعهدی بقولکم ابد ابدی ربی اوف بعهدکم بجا اکم ابد ابعهدی عہدی و ایائے قوه بون  
 و خاصه از ناخوشنودی من ترسید و نقص عهد شکستن چنان خود زیرا که الهی منقبتی  
 دنیا عوض آن نمی تواند شد چنانچه گفته اند **سیت** لکل شیء اذا فارقت عوضه و لیس  
 ان فارقت من عوض و در اینجا باید دانست که معنی ریت در لغت عرب ترس است از  
 تقصیر در آوای حق کسی و نیز باید دانست که اهل کتاب که از سابق بر پا است و مرجعیت او  
 بودند و نذر و پندار یا از مردم بعنوان علم تعلیم میگرفتند ترک آن دین بسیار شاق بود و بعد  
 برین مشقت نمودن و تبعیت پیغمبر خرازان عم کردن که بوقوع آید موجب زیادت  
 ثواب اینانست عند الله و لهذا حق مومنین اهل کتاب در سوره قصص ارشاد شده که  
 اولیک یؤتون اجرهم مرتین با صبر و ادب صحیحین بر ولایت ابو موسی اشعری رضوا و  
 که آنحضرت فرموده اند که کسی ثواب دوباره از جناب الهی عطا خواهد شد اولیک  
 از اهل کتاب با سلام مشرف شود دوم کسیکه کثیر مدخوله خود را ادا کرده باز در نگاه  
 خود آرد سیم ملوکیک هم بندگی خدا بجا آورد هم در خدمت خداوند خود قصور نور  
 زد پس فرقه بنی اسرائیل را در تبعیت این پیغمبر چنانچه مشقت بسیار باد کنی همچنان  
 توقع ثواب هم بیشتر باید داشت مصرع هم بیشتر غایت و هم بیشتر عبادت و امنوا بما انزلنا  
 و ایمان آرید با آنچه نازل کردیم از قرآن **مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ** در حالتی که آن فرو فرستاده موافق  
 و مطابق در اصول است از توحید و وعده و وعید مرآن چیز را که با شماست یعنی تورات  
 که در آن مذکور است بشارت بوجود دینی اخرا از زمان و نزول قرآن و اگر شمارا در ایمان  
 باین قرآن و این پیغمبر شک باقیست پس چنان نکنید که در اول و لجه با بکار و کذب  
 پیش آید بلکه کتب خود مرجع کنید و احوال این قرآن و پیغمبر را با آنچه در آن مسطور است  
 مطابقت کنید که نشان عقلا همین است **وَلَا تَكُونُوا اَوَّلَ كَا فِرٍ بِهٖ** و مبادید اول





و فراموشی خوف و خیرت را در خاطر نمی آید فرقه پنجم معلان دنیا طلب و عطار طامع که بر تعلیم  
 حکام الهی و تبلیغ مواظبت و بند چیرزی از تمام دنیا درخواست نمایند اما فرقه معلم صبیان که بر  
 تعلیم اطفال نوکر بشوند و ظل نیستند درین زمره زیرا که در عوض تعلیم چیزی نمی گیرند بلکه علاوه  
 بر این اجوره محنت اینهاست که از صبح تا شام از خانه خود جدا مانده و اگر کسب معاش بمطل گشته  
 اطفال بے سر و پادمانند شبان که گوسفندان روم کرده را جمع نمایند با احتیاط نگاه میدارند و آری  
 اگر کسی بر تحصیل تعلیم قرآن و حدیث و فقه بے تعین مکانی یا زمانی اجوره درخواست نمایند  
 درین زمره محسوب میشوند و علما را در گرفتن اجرت بر اینست و ازین خطبه اختلاف است  
 جمعی نظر بر آنکه این چیز عبادت اند و در عبادت اجرت گرفتن بمطل ثواب آن عبادت است  
 و جمعی نظر بر آنکه اجرت بر نفس این عبادت نیست بلکه بر ادای آن عبادت در مکانی خاص  
 یا در زمانی خاص از خصوصیت و نسل عبادت نیست جائز داشته اند و تحقیق آنست که در زمان  
 سابق ائمه و خطباء و موفدین و جته بعد از این اعمال مشغول میشدند چنانچه قاضیان بفتیان  
 و محاسبان و تحصیل کنندگان خراج و عشر و زکوة نیز بهمین نیست غایب باین اعمال گشتند  
 و چون خلفائی راشدین و سلاطین عادلین دیدند که جماعه خود را مشغول اقامت این عبادات  
 ساخته اند بر آنکه معاش اینها از مال سلیمان امدادی مقرر کرده اند نه بنا بر اجرت بلکه بنا بر  
 اعانت رفته رفته این صیغه بصیغه معاش شد لکن محققین علما قاعده مقرر کرده اند که هر چه  
 در حق شخصی عبادت باشد خواه فرض عین خواه فرض کفایه خواه سنت موكده بر آن اجرت  
 گرفتن جائز نیست مثل تعلیم قرآن و حدیث و فقه و نماز و روزه و تلاوت و ذکر و تسبیح و تحمید  
 بر هیچ وجه عبادت نیست مبلج محض است بر آن اجرت گرفتن جائز است مثل رقبه کردن  
 یا تعویذ نوشتن و امثال آن عبادت که بسبب تعین مدت یا تخصیص مکان و زمان میشوند نیز  
 بر آن اجرت گرفتن جائز است مثل تعلیم قرآن بمطل کسی در خانه از صبح تا شام یا شبلا و عطف  
 و بند در خانه کسی و دو گه ایسه گه که تخصیص مکان و زمان است که این مخصوصیت و قیود  
 هرگز عبادت نیست و نیز باید دانست که چنانچه بر عبادت و طاعات اجرت گرفتن جائز  
 همچنان بر ترک معاصی و تنبأ از محرمات هم اجرت گرفتن روا نیست و در تفسیر از اینها

فرموده اند که قوی درین زبان بر جواز اجرت گرفتن است بر تعلیم قرآن و فقه و حمزة آل  
خوانی و تعلیم آن تعلیم علم مفقود نشود و در حدیث شریف وارد شده ان حق ماخذ تم علیه  
کتاب الله و الایة فی حق من یعتن علیہ تعلیم فابی حتی یأخذ علیہ اجرا فاما اذا لم یقتن فی حق  
اخذ الاجرة بدلیل سنیة فی ذلک کذا یجوز للامام و المؤمن و مثالیها اخذ الاجرة و بیع المصحف  
لینسج القرآن بل هو یعم الورق و عمل امیدی الکاتب و قالوا فی زماننا تغیر الجواب فی بعض  
المسائل لتغیر الزمان و خوف اندراس العلم و الدین منها ملازمة العلماء و ابواب السلاطین  
و منها خروجهم الی القرى لطلب المعیشة و منها اخذ الاجرة لتعلیم القرآن و الاذان و  
الامامة و منها السلام علی شرب الخمر و نحو ما فافنی بالجواز فیها خشیة او قوع فیها هوان و منها  
واضرب کذا فی مضایب الاحتساب و غیر ذلک لَیْسُوا الْحَقَّ و میا میزدی سخن رست و درست را که  
توریت است از صفات محمد صلی الله علیه وسلم بِالْبَاطِلِ بناحق که شما بدست خود می نویسید  
وَلَا تَكُونُوا الْحَقَّ و می پوشید حق را که صفت مصطفی علیه الصلوة و السلام وَأَن تَكُونُوا تَعْلَمُونَ  
و شما میدانید که این آن پیغمبر است که گفت آدمی پوشید وَأَقِمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَبِرَّاءَ  
نماز را و بدهید زکوة را بمقتضای حکم این کتاب و این پیغمبر بلکه و فضائل مستحبات دین  
نیز پیروی همین کتاب و همین پیغمبر کنید زیرا که بعضی فضائل مستحبات دین نیز پیروی  
همین کتاب و همین پیغمبر کنید زیرا که بعضی فضائل مستحبات ازان جنس می باشد که شما  
میگرد و ذکر در آنها علامت قبول آن دین میشود مثل جماعت و نماز و اینها نماز را  
تنها گذارید وَأَلْکُمُ امَّا وَأَلْکُمُ امَّا نماز گذارید بار کوع کنندگان یعنی جماعت مسلمانان زیرا که  
درین شریعت نماز جماعت را بر نماز تنها بیست و هفت درجه ثواب زیادتی است نماز عجا  
شمار مخصوص این دین است درین مقام نماز را بر کوع ازان جهت تعبیر فرموده اند که  
نماز بهر دین کوع نهشت در کوع خاصه این دین است پس گویا چنین ارشاد شده که نماز  
بطور مسلمانان بگذارید بار کوع و رکوع را بخوبی ادا نمایند بحدی که چنان معلوم شود که  
مقصود بالذات رکوع است از جمله افعال نماز تا تمیز نماید بین اسلام متیقن گردد و در  
آید و نهست این خطاب به کفار بعد از خطاب با جان است وَأَلْکُمُ امَّا چنین میفرماید که اولیایان

بیارید بعد از آن نماز بگذارید و زکوة بدید لیکن حرف واد که بسط مطلق جمع است بر این ترتیب تحقیق لالت ندارد و تحقیق نیست که نزد حنیفه نیز خطاب کفار به عبادت مقرون با خطاب بایمان باکی ندارد زیرا که خطاب همجوش ایمان و عبادت است نه عبادت فقط بعضی از حنیفه لفظ ایتیمو صلوة و التو الزکات و بر قبول امر نماز و زکوة و اعتقاد فرضیت آنها حاصل نموده اند و شافعیه ازین آیت متکبره اند که کافران را در حالت کفر چنانچه تکلیف بایمان تحقق است همچنان تکلیف عبادات مثل نماز روزه و زکوة نیز مستحق است و در حدیث شریف وارد شده است که اگر در جماعت نماز چهل مردم باشند و در آن یک کس مغفور و امر زید باشد خدا می فرماید ای همه جماعت را بغفل یک کس مغفور میبخشد و نیز در حدیث شریف است نیت از فرض محبوب تر نزدیک خدا می تعالی پس از توحید از ادای نماز زیرا که اگر نزدیک تعالی چیزی دیگر از نماز محبوب بودی البته عبادت آن فرشتگان را امر فرمودی زیرا که فرشتگان جماعتی در رکوع و بر خنی در سجده و قیام و قعود اند پس باید که نماز را بجز قبول ادای نمایند زیرا که خدا می تعالی نظر کند بوی آن نماز که بغیر حضور خاطر باشد الغرض از اینست برای ادا کننده نماز که از خاطر خود جمیع خیال از دنیا یا از کثرت فکر و در نمایند چنانکه میفرمایند مولانا در مثنوی : اول لے جان دفع شرموش کن : و انجمن و جمیع گد مگو کن : بشنوا از خبار آن صدر و صدور : لا صلوة الا بالحنور : و نیست چیزی بزرگتر بعد از توحید سوائی نماز و بعد از آن روزه زیرا که درین هر دو صلاح طبیعت انسانی است و من بعد ایشان زکوة است چه در آن صلاح نفس است از بخل و پس ایشان حج کعبه است که درین از یک جهت نفی است برای طبیعت و از یک جهت نفع است برای نفس از جهت بذل مال و این هر سه از توحید و نماز و روزه شامل است براسه تو نگران و فقرا و از زکوة و حج براسه اغنیاء مخصوص است و فقرا ازین هر دو بی غم اند و گفته اند که اگر خانه تو نگران پر از جواهر است پس خانه گدایان پر از انوار است بحدیکه تو نگران مرتبه ایشان دیده آرزوی فقری خود میکند چنانچه در مثنوی فرموده اند : کرمادر کسب بار دست : کرمادر ترک دنیا دار دست : حبیب دنیا از خدا غافل بن : فی قماش و فقره و دین

کوزه سرشته اند آب زفت به پر از دل بر یاد فوق آب رفت و باد درویشی چو در باطن بود  
 بر سر آب جهان ساکن بود و در تاویلات بخیله فرموده اند و اگر عوام مع الرکعین ای اقتدائی  
 الانکار و نفی الوجود بالکسرین ابا ذلین الوجود لیل الموجودات امر و النکاح  
 ایامی فرمایند و ما نرا یا آیت به نیکویی مثل ادای نماز و دادن زکوة و فایده عهد و اطمینان حق  
 و لکنسوا أنفسکم و فراموش میکنید نفسها و خود را و اَللّٰهُ يَتْلُوَنَّ الْكِتَابَ و حال آنکه شما میدانید  
 تورات را که در آن لغت محمد و امر بایمان آوردن با او مذکور است فَذَلِكُمْ تَعْقِلُونَ آیا پس شما  
 نمی فهمید معنی کتاب خود را این است در شان بعضی از یهودان مدینه است که بایران خود را  
 که در رقبه اسلام در آمده بودند بر انقیاد حکام شرعی ترغیب میکردند و خود را زسلوک سبیل سلما  
 تحاشی می نمودند و نمیدانند که هر که قول او مخالف عمل باشد سختی و وبال و نکال است  
 چنانچه در قرآن مجید نیز امتیعی را در سه مقام ارشاد فرموده اند اول درین آیت دوم  
 در آیت لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ و سیوم در آیت مَا ارْتَدَّ اَنْ اَخَالِفْكُمْ اِلٰی مَا هُمْ عَنْهُ و لغت  
 معنی عقل منع و باز داشتن است و نزدیک جماعتی عقل نوریت در بدن آدمی و نیز گفته اند  
 عقل نوریت روحانی که بان معلوم میکند آدمی علوم ضروریه و نظریه را و جایی قرار  
 او دماغ است زیرا که دماغ محل حواس است و نزدیک بعضی محل آن قلب است زیرا که  
 قلب انسان معدن حیات و ماده حواس است در اینجا باید دانست که این آیه دالالتی دارد  
 بر قبح آنکه دیگر از اینجهت به نگوئی و خود نمیکند و فرمود حافظ شیرازی در مذمت عهفان  
 نئے عمل عهفان کین جلوه در محراب و منبر میکنند چون بخلوت میروند آن کار و گی میکنند  
 مشکلی از زوایش مندر مجلس باز پرس تو به فرمایان چرا خود تو به کمتر میکنی و ازین قسم  
 عالم بی عمل را فضیحت در رسوائی در روز قیامت بسیار خواهد بود چنانچه در حدیث  
 معراج بروایت انس بن مالک که در جمیع صحاح سه موجود است دارد شده که آنحضرت فرموده اند  
 که در شب معراج جماعتی را دیدم که لبها و انهارا بمقرض تشین می بریدند و هرگاه از بریدن  
 میشد لبها و انها باز درست میشدند از حضرت جبرئیل پرسیدم که این جماعت کدام ساندند  
 گفت اینها خطیبان است تواند که مردم را بر نیکی حکم میکردند و خود را فراموش می داشتند

چنانچه

بایان در ذریعته عالم جمیع

و در صحیحین بر دیت اسام بن زید از آنحضرت عجم وارد است که روز قیامت مردی را آورده و در  
 دوزخ خواهند انداخت و مردی آمد و بیرون خواهند افتاد و آن مرد را کشیده و دور خواهند  
 چنانچه خراسها بسیار کشیده و در میکنند و در خیابان نزاد خواهند آمد و خواهند گفت که ای  
 فلان ترا چه بلا زد تو بودی که ما را بکارهای نیک میفرمودی و توان کارهای بد میکردی  
 او خواهد گفت که من شمار میفرمودم و خود نکردم و شمار منع میکردم و خود نمیکردم و خطیب  
 ابن النجار بر روایت جابر بن ازان حضرت آورده اند که روز قیامت جماعه از بهشتیان  
 بر مردم دوزخ شرف خواهند شد و آواز خواهند داد که ای فلان و فلان شمارا چه شد که در دوزخ  
 افتادید حال آنکه ما تعلیم شمار در بهشت در آمیم آنها در جواب خواهند گفت که ما شمار را تعلیم  
 میکردیم و خود عمل نمیکردیم و طبرانی و خطیب و ابن ابی حذیب بن عبد الله مجلی و از ابو هریرة  
 اصلی با سند صحیح روایت کرده اند که آنحضرت میفرمودند عالم بے عمل مانند فتنه چانه است که  
 خود را میسوزد و دیگری را روشن می بخشد *وَأَسْتَعْلِنُكَ يَا صَالِحُ* مدد خواهید بر این  
 کار شاقه بصبر و نماز اما صبر پس سه قسم است اول صبر بر شقت طاعت مثل برخواستن از  
 خواب براس نماز غسل وضوء در وقت سرافتن سجده در وقت گراما در وقت  
 تاریکی و علی بن القیاس دوّم صبر از لذات گناه سوّم صبر بر مصیبت و در حدیث شریف  
 وارد است الا یان نصف فی الصبر و نصف فی الشکر رواه البیهقی و نیز درین کتاب بر روایت  
 حضرت علی کرم الله وجهه آورده اند بصبر من الا یان بمنزلة الراس من الحجد اذا قطع الراس  
 امن ما فی الحجد و الا یان لمن لا صبر له و حکیم ترمذی در نوادر الاصول بر روایت ابن عباس  
 عجم آورده اند که فرمود رسول صلی الله علیه و سلم عالم دوست و خیر خواه مومن است علم  
 بمنزل وزیر اوست و عقل بمنزل راه بر اوست و رفیق یعنی مدارا و نرم خوئی بمنزل  
 بر اوست که هر وقت بکارش می آید و صبر بمنزل امیر الامر او شکر اوست که هیچ هم بدون  
 سعادت او فتح نمیشود و بهیچ از نجیب بن سلام روایت کرده اند که او از ابو حاضر  
 شنید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم شخصی را از ایران خود که همیشه در مجلس شریف حاضر  
 میشد چند روز نماند از حال او تفتّه فرمودند ایران گفتند که او در فلان کوه نشسته

آنحضرت اور اطلب فرمودند و ارشاد نمودند که چرا خلوت گزیدی و از صحبت مسکین کنار  
 کردی و عرض کرد که یا رسول الله مرا صحبت مردم در عبادت خدا تشویش میدهد فرمود  
 که صبر کردن آدمی و صحبتی از صحبتهای مسلمانان بر کمالات خود بهتر از عبادتی است  
 که در خلوت تأشقت سال ادا نماید و بخاری در کتاب الادب و ترمذی و ابن ماجه  
 برويت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما آنحضرت آورده اند که مسلمانى که با مردم خلط نماید و براندى  
 آنها صبر کند بهتر است از مسلمانى که صبر براندى آدمى مردم نموده ترک صحبت آنها کند و فرمود  
 حافظ گویند شک لعل شود در مقام صبر آری شود و لیک بخون جگر شود باید دهنست که خدا  
 تعالى برای جزائی اعمال بر بنده پناهی و حدی بیان فرموده که مَنْ جَادَ الْحَشَّةَ فَلَهُ عَشْرَةٌ  
 أَنْشَاءً لَهَا وَ جَزَائِیْ صَدَقَةٍ فِی سَبِيلِ اللَّهِ بَرِّتَ رَأْسُ الْغَدِیْهِ أَنْ تَنْتَفِیْضَ فِی سَبِيلِ اللَّهِ  
 كَمِثْلِ خَبْثَةِ ابْنِ تَبْتِ سَبْعَ شَابِلٍ فِی كُلِّ سَنَةٍ مَا یَجِبُ الْإِیْمَانُ وَ كَرِیْمٌ جَدَّ صَابِرٍ بِلِی صَدَقَةٍ  
 وَ مَحِ اِیْشَانِ فَرَمُودَ كَرِیْمٌ اِیْشَانِ اِیْشَانِ اِیْشَانِ اِیْشَانِ اِیْشَانِ اِیْشَانِ اِیْشَانِ اِیْشَانِ اِیْشَانِ اِیْشَانِ  
 خود را به صبر خا نچه در حدیث شریف وارد است لیس شئی صبر علی اذی سمع من الله و است  
 انهم لیس عون له و لکذا و انه لیس صبرهم و بر نفهم و مراد از وصف خدا تعالى به صبر کردن در دنیا  
 حلم است اما نماز پس هفتاد بان دو طریق دارد و طریق اول که نصیب علم است و او است  
 که چون غرضی در پیش آید که چاره آنرا نداند و سر انجام آنرا نتواند برای حصول مطلب در مسجد  
 روند و دو گانه بگذرانند و بدعا مشغول شوند و این طریق را ترمذی و دیگر صحاح ابن و صنع  
 رویت کرده اند که قال رسول الله من كانت له حاجة الى الله و الى احد من بنی آدم فلیتوضا و  
 لیحس الوضوء ثم لیصل رکعتین ثم لیثن علی الله و لیصل علی النبی ثم لیقل لا اله الا الله محمد المومنین  
 سبحان الله رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمین انما کماک موجبات رحمتک و غزائیم مغفرتک  
 و انعمتک من کل برد اسلامه من کل اثم لا تدع لی ذنباً الا غفرته و لا هملاً الا فرجته و لا حاجة لی الا  
 رضی الا قضیتها یا ارحم الراحمین و فایده این طریق هفتاد است که شخصی را هیچ حاجت از  
 حوائج دنیا بخود نکشد و در تحصیل سباب آن منبک است از دعا و غافل از خدا ندارد بلکه پیش آید  
 حوائج دیوی در حق او حکم آمدن وقت نماز گردد و نظر او از اسباب دیگر منقطع گشت و خاص



متعلق گردد و طریق دوم آنست که در سه ساعت بنماز حصول مطلب لمحوذ نباشد بلکه جذب مغز  
 و کشیدن آن بقوت تمام بسوی جناب خداوندی و غفلت از امور دنیا و متفرق در لذت مکا یا  
 و مناجات الهی حضور الوار جلای جمال او تعالی و دفع کردن خطرات بسبب شل شدن در نماز و فراموشی  
 کردن بخش خود را بسبب تقویت لذت از مناجات الهی که بر دارد در کمالات دنیوی را و این کمالات  
 بسبب اتقاد در نظر نماز گذارنده بکس بنیاید چنانچه محب الدین طبرسی بر دیت ام المومنین  
 حضرت عایشه صدیقہ رضی الله عنہا آورده که چون در خانه حضرت فاطمه میشد و شب چیزی نمیخوردند و  
 رنگی غلبه میکرد بار بار بسجده میرفتند و به نماز مشغول میشدند و از حضرت ابن عباس منقولست  
 که بسیاری از پسران ایشان قریب برگ شد ایشان را خبر رسید بجز و شنیدن مشغول به نماز شدند  
 و آنقدر در نماز مستغرق شدند و طول کردند که ایشان را هیچ خبر نشد تا آنکه پسر را دفن کرده اند  
 مردم بر سیدند فرمودند که مرا حجت این بطلب بود صبر بر مصیبت او نتوانستم کرد ناچار بحکم  
 خدا نماز التماس کردم و بجزیر شدم گویا اشاره فرمودند بآنکه اخیر نماز در ذکر از صبر کردن زمین  
 آیه واقع شده برای ترقی است یعنی چون بصبر کار پیش نرود و استغراق در نماز التماس باید بود  
 که از وسوسه عقل هم بجزیر میازد و در راه بلندات حضور بر میکند تا بحدیکه گنجایش هیچ خطر خیال  
 در آن نیامد و لهذا طریق اول و سه ساعت بصلوة عوام را در کسوف و خوف و نماز استسقاء که  
 در وقت مشروع است نشان داده اند و این طریق دوم را مخصوص بخود و کمالان است  
 خود گردانیده و در تعبیر ناهمی فرموده اند که نماز سبب قضاء حاجت است هر حاجتی که  
 خلق از بر آوردن آن حاجت عاجز آیند چون تو بنماز بخوای حاجت تو بر آید دلیل  
 بر این که ذکر یا بنجیمبر را پسری میبایست از زنی عقیقه صد ساله و زکریا و مریم و قتیله  
 بودند و از بر آوردن این حاجت عاجز بودند بنماز مشغول شدند حاجتش روا شد چنانکه  
 میفرماید حق تعالی فادته لمهلكه و هو قائم یصلی فی الحجاب ان الله یشیرک فی  
 و اما الکبیرة یعنی و تحقیق آن نماز بمشغول و استجماع شرائط ظاهر و باطنه باشد و حسب  
 و است وزن و فرزند و مال و دنیا را از دل دور کند البته شاق و اگر هست از هر کس نمی آید  
 اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِرَبِّکَ الَّذِیْ لَا یُغْنِیْ عَنْکَ شَیْءٌ مِنْ شَیْءٍ اَنْ تَقْبَلَ مِنْکَ  
 و اگر بر زمره که خوگر بنشوء و رجوع الی الله

و اما الکبیرة

شده اند که خیال میکنند در وقت مشغولی به نماز که ایشان در نماز ملاقات پروردگار خود  
 میکنند یا میدانند که ایشان بر یقین رسد گانند بجای پروردگار خویش وطن یعنی یقین است این  
 ملاقات از پروردگار نمایست از دیدن روز حشر و سوال در روز قیامت و نیز گفته اند ای  
 میدانند ایشان خواهم مرد در حدیث است من احب لقاء الله احب لقاء الله و من كره لقاء الله كره لقاء الله  
 که مراد از این لقاء است **وَاللَّهُمَّ اكْبِرْ لِحُجَّتِكَ** و بدینگونه این نیز میدانند که ایشان بسوی  
 پروردگار خود جهت پاوش گرفتن باز گردانم اید وقت نماز خیال میکنند که ایشان بسوی  
 پروردگار خود رجوع کنند گانند و در حدیث صحیح بر مدیست که الاحسان ان تعبد الله كانك  
 تراه فان لم تكن تراه فانه يراك **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ** ای فرزندان  
 یعقوب یاد کنید نعمتها آن نعمتها که من انعام کرده ام بر شما با نزال من بسوی و تظلیل غلام  
 یعنی بسایه بر فرستادن و رتبه بر شما و جاری نمودن دوازده جهنما از یک سنگ غیر پس  
 حق شماست که در شکران نعمت بعد از آن نعمت اعمال نیک بجا آید **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنُسُلِهِمْ**  
 و بدینگونه من تفضیل کرده ام اجداد شما را و فضل نهادم بر عالمیان که در روزگار ایشان  
 بودند زیرا که در فرقه شما چهار سزا بر پیغمبر مبعوث ساختیم و توریه و زبور و انجیل و دیگر صحف  
 الهییه بر لغت شما و در دست شما نازل کردم و با شما ان عادل و عالمان با عمل دنیا  
 پیدا کردم پس حق شماست که در نیوقت که وقت نزول کتاب جدید و بعثت سید المرسلین  
 نیز از جمیع خلایق فضل گردید و در حضرت این دین و سرعت امتثال امر این کتاب و پیغمبر  
 شما بر جمیع عالمها و این وقت نیز صورت گیر و دوازده مرتبه و منصب که دفتر داری کارخانه است  
 است مغزول نشود لطیفه ذکر فرمود خدای تعالی در قرآن مجید لفظ عالمین را بر پنج و اول  
 برای جن و انس که **يَكُونُ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا** و **إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ** و ما رسلك إلا  
 رحمة للعالمين که بهام شامل است بر جن و انس و هم ارشاد شد برای عالمیان دوم  
 زانکه ایشان که دانی **فَسَلِّمْ عَلَى الْعَالَمِينَ** که مراد عالمیان زانکه ایشانند و بعد خیر نامه علم  
 و **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ بَشِّرْكَ هَذَا بِمَا كُنْتَ تَدْعِي إِلَى اللَّهِ** که مراد مردمان زانکه  
 ایشان در ایه اول و ثانیه مریم در این ایه است سوم از زانکه حضرت آدم و تم قیام قیامت

که اهل الارض اینی بابرکنایه فیها العالمین که مراد از برکت زمین برای تمام جهان است از راهی که  
 اوست تا قیامت چهارم برای آنکه آمد بعد از حضرت نوح، که سلام علی نوح فی العالمین یعنی  
 سلام بر نوح در عالمیان که بعد نوح باشد پنجم بر سه فرقه منکران فرضیت حج که در بعد علی آنرا  
 حج است از بیت من سطاغ الیه بنیاد من کفر فان الله غنی عن العالمین که مراد منکران حج بیت  
 الله و در تفسیر زاهدی این مضمون رحمة الله نقل فرموده که عالمین جمع است و صدوی عالم است  
 و مشتاق عالم از علم است و علم در سپاه نشانی بود که تا همه کس بدانند که جائی قیام  
 لشکر است پس معنی آنست که آفرید کار لشکر و نشانیهایکی است که هر ده هزار از مخلوقات  
 نشان است موسی وی را بدان یعنی که دعوی خلقت کوتاه است از آفریدن خد و عجز  
 خلقت ظاهر است از نیست ساختن از خد و پس هر ده از مخلوقات نشان و دلیل برستی  
 وی است و اعداد چیزها دلیل است بر قدیمی وی و یاقینی وی دلیل است بر نبی و جود وی  
 درستی چیزها دلیل علم و حکمت اوست و فناء امر وی دلیل جلال و عظمت وی است  
 و تنگی روزی دلیل است بر قابضی وی و وسعت روزی دلیل است بر باسطی وی  
 و مقهوری خلقت دلیل است بر قاهری وی و منو قی خلقت دلیل است بر رزاقی وی الی غیره که  
 و اتقوا یومکم و بر سیدان روزگار بحجرتی نفس و خواهد کرد هیچ نفس گوهر بر به اعلای سید  
 باشد و تقرب تمام بجناب الهی پیدا کرده عن نفس از جانب هیچ نفسی که فرزند صلیبی  
 باشد شایسته چیزی را از حقوق و لا یقبل منها شفاعه و قبول کرده خواهد شد از ان نفس  
 شفاعتی در حق ان نفس تفسیر کننده که ترک شکر کرده و کفر در زید و شفاعت نیست  
 در حق کار بخلاف مومن که مستحق شفاعت است و در حدیث شریف دارد است شفاعت  
 اهل الکبایر من امتی من کذب بهالم نیلها و نحوه که آیات در نفی شفاعت آمده خاص  
 در حق کار فرشته و لا یؤخذ منهن اعدال و گرفته خواهد شد از ان نفس خدیه و لا هین  
 بضر و و نه این تفسیر کنندگان را در شکر مدد کاری خواهد بود که بزور و غلبه ایشان  
 عذاب را دفع کنند و طرق دفع عذاب در دنیا منحصر در همین چهار چیز است یا بقره و غلبه  
 از انصرت گویند و یا بدون قهر و غلبه آن و قسم است یا مفت بدون دادن چیزی



و خمس البعثات خود کتوبه کرد اما ننگم امیر فرعون و ما یلعینون و اذ یجئکم فرعون الی فرعون و کیند  
 آنوقت را که اخلص کردیم و نجات دادیم از دست تابان فرعون که در کثرت بشمار بود  
 و فرعون لقب کردنجهت افزونگی چهره او و نام او دلیست بن مصعب بن ربان و قابوس  
 هم لقب نه بودند زیرا که قابوس هم از فرزند را گویند و بجهت آنکه پادشاه ملک مصر بود او را  
 فرعون میگفتند زیرا که فرعون در لغت قبطیان پادشاه را گویند چنانچه کسری لقب پادشاه  
 فارس و قیصر پادشاه روم و خاقان پادشاه ترک و نجاشی پادشاه حبشه و تنج پادشاه اهل  
 یمن و سلطان در لقب عرب و شاه در لغت فارسی و راجه در لغت هندی لقب است و عمر  
 فرعون اکثر از چهار صد سال بود و بعضی گویند فرعون عطار بود و جامعی برانند که از سبب  
 قرض که بنده این بود ما جارشده بنام رسیده بجا نیز صورت ادای قرض حاصل نشد بعد  
 از آن بشهر مصر درآمدید که درین شهر خیریه نهایت ارزانی دارند در تجارت آن مشغول شدند و این  
 تجارت فائده بردشت اتفاقا قادن شهر و بافتا و مردمان از سبب و باور پاکت بکثرت افتاد  
 و مردند و در سلطنت پادشاه امنک نهایت سستی و یدیه در گورستان آمده استقامت هتیا  
 کرد و هر مرده که برای دفن در آن گورستان می آمد از والیان مرده از دفن نمودن در آن  
 گورستان معترض و مانع می آمد و میگفت که امین این گورستانم دفن کردن ندیم تا آنکه ما بجز  
 در هم قیمت این زمین ندید ایشان بجز در هم میدادند به همین طریق از زخیر و عرصه سه ماه  
 جمع کرد و کسی شخص معترض او نمیشد تا آنکه شده جز این ماجرا بگوش فرعون رسید فرعون  
 او را طلب کرد و پرسید که تو کیستی و کدام کس را در این گورستان امین کرد گفت کسی  
 قائم و امین نکرد بلکه این کار فقط برای این هتیا کردم تا باین سبب نزد تو برسم ترا  
 آگاه کنم برخلاف حال تو که من جمع کردم باین طریق این زخیر را و همه مال  
 جمع نمودم فرعون یعنی پادشاه مصر را داد و گفت مرا امین ملک خود گردان تا که  
 به خوب طریق بند بستی ملک ترا خواهم نمود پادشاه را تا به پیران پسنداند و او را  
 مقرب خود ساخت تا آنکه در نظام شکر و در عدل و صلاح بدرجه نهایت کوشید و همه  
 رعایا با او موافق شدند تا آنکه بقضاء الهی و الی ان ملک انتقال ازین جهان نمود و این

بلوفا  
 بیان فرعون  
 بمصر

در این سید بختی او قانیم شد لیکن مؤلف کلمه سیرا نید شمار سوره العنکبوت سخت ترین عذاب باین طریق که  
 این مجوز است که فوج بیاری کرده پسران شمارا و این عذاب سخت ترین عذاب است زیرا که بلاک  
 پسران موجب نیست و از بود شدن تخم فرقه است و نیز چون مردمان نماند معیشت زنان بسیار  
 کدر میشود زیرا که طلبش معاش بدم مردان است و نیز جنس سبب حبلیت بشری مجبوز  
 و مرغوب میباشد و جنس دختر تا آنکه عریان گفته اند سمیت سروران آنان ثانی و حیوة  
 ابنین و موت البنات و پس در زوج کردن پسران هم الم عقلی و هم طبعی است و کیست چون سبب  
 و زنده میگذاشتند دختران شمارا و هر چند دختران را اول پیدایش محبوب و مرغوب میشوند  
 و بحرکات سخنان و لغزب شمارا و لغزب میگردند لیکن بعد از جوانی زنان بالغ میشوند  
 و ابقیادن زنان بدون مردان و هجوم نکار از طرف آنها هم از جهت سنوات و نفقات  
 و هم از جهت آنکه فراسن و سخنان خواهند شد و نهایت ذلت و عار لاحق خواهد گشت عیث  
 کمال اندوه و ملال خواهند شد و برای شعار همین نکته و لیکن بناگرم و نیز چون با کلم  
 لغز بودند و بقتضی این مقام نیست که کمال شقت و رنج در پلاک پسران در وقت صغیرین است که هنوز  
 مصدر عقوبتی نشده اند و توقع منفعت از آنها بجمع وجوه برقرار است و میل طبعی بحرکات آنها دارد  
 کمال و کمال شقت و رنج در زندگی دختران در وقت بلوغ است که میل طبعی بحرکات آنها نماند  
 و وجوه ذلت و عار در بقایای آنها از هر طرف هجوم آورده پس اگر ندید چون رجایا کلم و سبب  
 یا ندید چون انبار کلم و سبب بناگرم میفرمودند این شدت عذاب مفهوم نمی شد و فی ذلک لکذا  
 هین لک عظیمه و در این کشتن پسران و باقی داشتن دختران آتجانی بود از هر دو دگر شمار بک  
 بقصد چون فرعون بر ملک مصر دست یاب شد و باب کسنت و جاه او را از هر طرف بهم رسید  
 نزد خود قرار داد که جمیع اربکان و اعیان مملکت مصر را از امر او و زرا گرفته تا ادنی رعایا بکلیف  
 و بهر برای من سجد کرده باشند چنانچه اول کسیکه برای او سجد کرده بود دمان بود و از آن دیگر  
 مراد اعیان سجد نمودند و کسانیکه دور دست از پایتخت بودند برای آنها صورت انشیه خیرا  
 از زر ساخته بر تختهای عاج و آبنوس و سیم نصب کرده و بر دوران تختها دختهای بن مذ که بک  
 آنها از زر و ساخته و بر سر شاخ از آن دختها جاثولان از لفره ساخته و سفالان جاثولان از

جواهر نفیس درست کرده و در بر جانور تعقیب نصب کرده بودند که چون آنها را خادمان آن تخت کرت  
 و بهند از شکم آن جانور آواز می برآمد که اهل مصر فرعون خداوند شاست برای او سجده کنید و در  
 قصبات و قریات بشنیدن این صدای اختیار تن بسجود میدادند و هرگاه که تمام اهل مصر بفرعون  
 پرستی گرفتار شدند بنی اسرائیل موفقت آنها کردند و تن بسجود ندادند فرعون سرداران آنها را بحضور  
 خود طلبیده بنویس گفت که شما بر سر من سجده نمی کنید و تصویر مرا هم نمی پرستید معلوم میشود  
 که ننگانی بر شما گرانی میکند اگر سجده بر سر من و بر سر تصویر مرا گردید شما را با انواع عذاب  
 معذب خواهیم کرد این گفت و جلادان را با سباب تعذیب حضور خود طلبیده و بنی اسرائیل را  
 ترسانید سرداران بنی اسرائیل با فرقه خود گفتند که عذاب فرعون پیش از ساعتی نخواهد آمد و خدا  
 خدای تعالی با و نیست بهترین است که بر عذاب فرعون صبر کنید و برای او سجده نه نایند تمام  
 فرقه بنی اسرائیل بر همین عزم تصمیم نموده کار را با فرعون گفتند که سجده غیر از خدا دیگر ریاجائز نیست  
 ما هرگز برای تو سجده نخواهیم کرد و هر چه خواهی بکن فرعون دیگران سسی و تنی طلبیده و در آن  
 دیگران روغن زیت و گوگرد انداخته بر آتش نهاده گرم کنانید چون آن دیگران گرم شدند در غل  
 گوگرد جوئیدن گرفت بنی اسرائیل را در آن دیگران انداخت و میسوخت و بنی اسرائیل هرگز تن  
 بسجده ندادند و صبر ورزیدند و گفتند که پروردگار همان خداست که پروردگار ما را بر ابراهیم و یسوع  
 و یعقوب عم بود ای همان پروردگار خود ایان داریم تا آنکه جمعی کثیر از بنی اسرائیل سوخته  
 شدند اما آن که وزیر فرعون بود بشفاعت برخاست و عرض کرد که بادشاه اینوقت ایشان را  
 همت فرمایند تا فهمیده و سنجیده فرمان بادشاه اینوقت ایشان را همت فرمایند تا فهمیده  
 و سنجیده فرمان بادشاه را قبول نمایند فرعون از سوختن بنی اسرائیل باز نه ماند لیکن این  
 فرقه بیکار نامقرر کرد از آنجمله صاحب قوت را ازین فرقه نیز بر شستن نگه از کوهستان  
 بر سر عارت باغات فرعون و کوهنگهائی او مقرر کرده بودند تا آنکه دستها و گردنها  
 آنها قرمز پیدا کرده بود و پشت نامی ایشان را پشته اگر سائیده و ضعیف تر ازین فرقه  
 بر سر نعل و تحویل نگهائی خود و کلا به قرار داده بودند و جماعه را از ایشان بر سر  
 ساختن خشتها و بختن آنها در آوه معین نموده بودند و جماعه را برای بنجاری و صلاهی



کناسی راه با و خانه ها گماشته و هر که از آنها ضعیف ترمی شد و هیچ کار نمی آمد بر سر او جزیه  
 مقرر کرده بودند که سال بسال داه باه ادا کند و زنان بنی اسرائیل را بطریق بیکار بر سر  
 رسیدن کسان و بافتن جامه های کثافی و بعضی را بر اس و دیگر اعمال و زلیله مقرر کرده بودند  
 تا آنکه مردان و زنان بنی اسرائیل بحالت غمید آرزوی مرگ میکردند و از زندگی بیزار  
 بودند و ظاهر است که کشتن پسران چیزی دیگر و بر اسه آبخیز نداشت بر سر معاشرت و  
 صنمون جلیقین حرف داورا که دلالت برین دارد آورده تا آنکه فرعون در سه شب متواتر خواب  
 متوحش و ترسناک مید گویند که آتش در خواب او نظر آمد که تمام شهر مصر و ملک قبطیان را سوخته  
 می آید و چون بچله بنی اسرائیل میگردد و محکمس را میزند و در آن چله بنی اسرائیل اثر دایمی  
 بزرگ برآمده بر فرعون دویده او را از بالا می تحت و از گون اندخته صبح که از خواب غافل  
 معبران و بنحان را جمع کرده از تعبیر این خواب پرسید همه گفتند که در بنی اسرائیل پسری پیدا  
 شود که باعث زوال بادشاهت تو گردد و فرعون چون این تعبیر شنید که تو را شهر اطمینان  
 حکم فرمود که بکهنه را پادشاه خاص بچله بنی اسرائیل تعیین نماید و هزار قایل را همراه آنها دهن  
 درون خانه های بنی اسرائیل تحبس نمایند و در هر خانه که پسر متولد شود او را بکشد و دختران  
 را بگذارد بوجوب حکم فرعون تا دو سال همین قسم ظلم بر بنی اسرائیل جاری ماند چون سال  
 سوم شد عاقل نام زوجه عمران که یکی از سرداران بنی لادوی بود و لادوی پسر کلان حضرت یعقوب  
 عم است بحضرت موسی حامله شد و دایه ای فرعون هر روز درون خانه ایشان و پیاو گاه  
 بر سر دروازه بر اسه متخصش می آمد چون تولد حضرت موسی قریب شد دایه ای فرعون بر سر  
 حساب بخانه ایشان شب باشی اختیار کرد و حضرت موسی ناگاه وقت شب متولد شدند بچهره ویکه  
 از شکم برآمدند چشم دایه بر چهره مبارک ایشان افتاد بلی اختیار محبت ایشان در دل او افتاد که در  
 هر چند خواست که ایشان را بکشد هرگز ممکن نشد آخر مادر ایشان گفت که دست من بکشتن این پسر  
 ایامی نمیشود و تدبیر حدیث مادر ایشان فرمودند که مهربانیه با شخصی گویند می ذبح کرده است  
 باره از گوشت آن گوشت آورده در دیگی اندخته به پیاو گان نینا که درین جا پسر پیدا شده بود  
 من او را کشته و بر سره تافتن بصحرایم ردم صبح بنگام که بیاد ما برای تحقیق آمدند دایه برآمده

و پادگان را دیگر سربسته نموده که انیک سیخانه پسری پیدا شده بود من اورا کشته ام و ببحر  
 میروم و پادگان بنابر آنکه تمام و کلی بر دایگان و شستند و تقصص نمایند کردند و حضرت موسی  
 در خانه ماند لیکن فرعون را بتحان و بقران جمیع شده خبر رسانیدند که آن پسر موجود بود  
 آمده است و ستاره او طلوع نموده است خبر دار باید شد و تقصص باید نمود فرعون کو تو ال را تقیبه  
 نمود و او بر پادگان تشدد بسیار کرد و پادگان گفتند که مادر سیخانه زیاده تحقیق نکرد ایم  
 بر گفتن و این تمام نموده ایم اگر بفراید درون آن خانه و رایم تقصص حاجی کنیم و بر دایگان تمام  
 نه نایم کو تو ال گفت زود بروید و بی پرده درون خانه در آید تا اگر پسری را پنهان کرده  
 باشد ظاهر گردد و پادگان بیخبر در خانه عمران درآمدند و حضرت موسی نزد خواهر کلان خود که  
 مریم نام داشت در کنار بودند خواهر ایشان چون دید که پادگان شوکران درون خانه آمده  
 ایشان را در تنواریخت و تنور در آنوقت مشتعل بود بجائی خود چنین اندیشید که اگر این  
 پسر ظاهر شود تمام خانه کشته شویم و این پسر هم کشته شود و اگر این پسر را در تنور اندانیم  
 جان این پسر برود لیکن جان تمام مردم خانه محفوظ ماند و پادگان تمام خانه را تقصص تام نمود  
 هیچ جانشان پسر نیافتند و از حال تنور بنابر آنکه مشتعل بود تقصص نکردند و بر آمده رفتند  
 مادر حضرت موسی که در سیخانه سهلگین باز خود رفته بود از دختر خود بعد از افاقت تحقیق حال  
 نمود که این پسر را کجا انداختی او گفت که با اضطراب در تنور انداختم مادر ایشان بسیار اندوخته  
 شد و بر سر تنور آمده دید که تنور شعلهها میزند از زندگی پسر را یوس گشت ناگاه از درون  
 تنور ندا فرمودند که ای مادر غم مخور که حق تعالی این آتش را بر من سر کرده است چنانچه  
 بر جد من ابراهیم کرده بود مادر ایشان متحیر شد و گفت که حالا چه تدبیر است که ترا از تنور  
 بر آرم حضرت کلیم الله فرمودند که دست خود دراز کن و مرا از تنور بردار که دست ترا  
 نیز آتش مضر نخواهد رسانید و اینوقت عمر حضرت موسی چهار روز تمام شده بود بعد از آن  
 که مادر ایشان ایشان را از تنور بر آوردند بابل خانه خود مشوره نمود که این پسر هر چند بچه  
 قدرت الهی است لیکن آخر طفل است گریه و آواز خواهد کرد و پادگان فرعون که فتنه  
 بنحانه برای تحسین میکردند آواز او را خواهند شنید و مارا و او را خواهند کشت بهشت است

که این طفل را در صندوقچه نهاده در دریای نیل سرودیم تا در پی از بهات بدست کسی بیفتد  
 و زنده ماند و انیز از ترس فرعون نجات یاسم الهجانه همه برین مشوره قرار دادند و دروگری را که با  
 نام شپش بخینه طلبیده آوردند و گفتند که ما یک صندوقچه که طول و عرض او بنقدرباشد ساخت  
 بده و بنوعی تخته نامی آن صندوق را وصل کن که جایی در آمد آید نباشد آن در و درگرفتند  
 که این صندوقچه بر سه چه میسازند از زبان مادر حضرت موسی برآمد که در خانه ابرسری پیدا  
 شده است میخواهم که او را در دریای نیل سرودیم تا نشود که بر باد شاه ظاهر شود ما را بکشند  
 در و درگرفتند که بسیار خوب من را ز دار شام برای شما ساخته میدهم چون بچانه رسیدند که  
 سادای فرعون میگردد که هر که ما را از ابرسری که در این ایام در بنی اسرائیل پیدا شده است  
 نشان دهد او را چنین و چنان نوازش فرمایم در و درگرفتند و یک طمع بچوش آمد و خواست  
 که بحضور کو تو ال این ماجرا ظاهر کند چنانکه قدم از در خانه بیرون نهاده کور شد و هر دو  
 پائی او را نشانگ در زمین خف شده آوازی از خیب شنیده که اگر این را ز را بگو  
 گفتی ترا فی الفور در زمین غرق خواهیم کرد و در و درگرفتند و بوضع نمود و از کور خفت  
 نجات یافته بچانه خود آمد و شبانب صندوقچه موافق فرمایش مادر حضرت موسی بدست  
 ساخته و در بچه آن صندوق بیوی آسمان گذاشته شبانب پیش مادر حضرت موسی  
 سبلخی خنجر رسم اجوره با و داد و شکر گذاری نمود و گفت که من بدل و جان مرید معتقد  
 این بسم من هرگز هرگز بر گدا و مزدوری نخواهم گرفت مگر اینقدر بکنید که مرا زیارت  
 این پسر شرف سازید مادر حضرت موسی را با و نمودند و چنان خود را بر قدر  
 ایشان المید و برگشت اول کسی که بحضرت موسی ایمان آورد او بود مادر حضرت موسی  
 و وزانه توقف نموده چون شب دیگر شد حضرت موسی را غسل داد و خوشبوی مالید  
 و جامه هار نو پوشانید و ایشان را در صندوقچه نهاده گراین و اندوه کنان برب رودین  
 تا گاه المیوسین در صورت ازدیای بزرگ سیاه نمودار شد و گفت که اگر این را در دریای  
 انداختی یک لعنه او را فرود خواهیم برد مادر حضرت موسی خیلی عاقل بود و دست که اگر این را  
 جانور میبود این گویای از کجا بیافت معلوم میشود که شیطانست ملتفت نشد و ایشان را

در دریا انداخت و در این دام و نهانک بجای نه گرفت و خواهر ایشان گفت که اگر زندگی من میخواهی  
 و عقب این صند و قجه برو و نظر کن که کجا میرود و اگر از محازات شهر گذشته رفت خاطر باجم خواهد شد  
 و اگر از مردم شهر کسی این صند و قجه را دید و برگرفت بالیقین پیش پادشاه خواهد برد و خواهر حضرت  
 موسی همراه صند و قجه برکناره دریا میرفت و بیگانه وار از دور میدید گویند که تا تو له حضرت کز  
 دو دوازده هزاره پسر از بنی اسرائیل بقتل آمده بودند و نو در حال نجوف آنکه سبب و البس شود و او را  
 فرعونیان بکشند زنان بنی اسرائیل اسقاط کرده بودند و این همه تدبیر فرعون در مقابل تقدیر  
 الهی مسیح کارگر نشد لکن صند و قجه از وسط دریای نیل در نهری که آن نهر را فرعون  
 از دریای نیل کنده بباغ خود که عین لبشش نام داشت برده بود و افتاد در آن نهر جاری شده  
 در وسط باغ فرعون در آنوقت مغول سیر باغ بود و زن و دختر فرعون و دیگر اهل محله همراه او  
 چون دیدند که صند و قجه در نهری می آید و دیدند آن صند و قجه بر دشته پیش فرعون برآمد  
 خواهر حضرت موسی چون دید که صند و قجه همراه آب نهر در باغ آمده است و دیده رفت  
 و بباغ خود خبر کرد و اداری ایشان در آنوقت خیلی بلیاب شد و قریب بود که بی اختیار زنده خنجر  
 و قترع کنند از خا به برآید حق تعالی در دل او الهام فرستاد که اندوه مکن و تماشای قدرت الهی  
 که او را بچه تدبیرش به تو میرسانم و آخر از رسولان اولو العزم میگویم لکن چون فرعون دید که  
 طفلی نولد در صند و قجه نهاده اند اما من وزیر خود را طلبید و گفت که این همان طفل است که منجان ما را از  
 دی ترسانید و قال مرا بین که بچه طور خود بخود پیش آمده حالا او را بکشید و زنده گذارید زن فرعون  
 که آسینام داشت بمحور دیدن جمال جهان آرای حضرت فریفته شد و گفت که این بیگناه را  
 بمان فاسد کشید و زنده گذارید شاید بکار ما بیاید یا او را پسر خود خوانیم که ما پسر نداریم فرعون  
 بسبب صراحت از زن خود از کشتن حضرت موسی باز ماند و زن فرعون ایشان را پسر خود  
 گردانید و حکم کرد که دایه را برای این طفل بیاورد و هر دایه را که می آورد حضرت موسی شیر او می  
 گرفت تا آنکه خواهر حضرت موسی که پنج ساله بود ایشان را بگریه گفت که من دایه را نشان  
 میدهم که در آئین پرورش طفل بیگانه است غالب که این طفل شیران دایه را خواهد گرفت  
 و داد حضرت موسی را تا بیاید و حضرت موسی نهر را از خود گرفت و فرعون برای مادر حضرت

بیان این  
 صند و قجه  
 که در آن نهر  
 جاری بود  
 از ده هزاره پسر  
 بنی اسرائیل  
 بقتل آمده بودند

موسی یک شرفی را نیچ اندیازد و زینده مقرر کرد و فرمود که این طفل را همین دایه شیر میداد  
 باشد و حدیث شریف وارد است که مثال غازیان است من کر از بادشاه و وزیر و اید  
 ما بیانه یا سالانه میگیرند و در تهیه سیلاب چهار صرف میکنند و نیت ایشان خالص است  
 برای خدا مثال مادر حضرت موسی که روزی از فرعون میگرفت و پسر خود را شیر میداد و درین حدیث  
 اشاره است اصلی عظیم از اصول کلیه فقه یعنی اجرت بر عبادت گرفتن و تفاوت جانز است که  
 نیست خالص محض برای خدا باشد و بودن و نه بودن اجرت برابر گردد آن عبادت را که کرد  
 خود اند و خواه کسی بر آن اجرت بدید یا نه و اگر مانند حرفتها و مزد و ریها و مبادی آن عبادت  
 معلق بر گرفتن اجرت سازد که اگر اجرت دادند بجا آورد و الا ترک کرد پس او محض مزدور است  
 از ثواب بهره ندارد بلکه خوف عقاب رد که کار دین را بر می دنیا کرد و آخرت را بیاورد و او را  
 من ذلک الفصلیه زن فرعون برای حضرت موسی گهواره از تخت نامی زد و دست کرد و دنیا را  
 بجمال عزت و احترام داشت و مدت دو سال مادر ایشان ایشان را در خانه فرعون شیر داد و چون  
 بعد از دو سال ایشان را از پسر جدا کردند آسیه یک چرخ بار زد چند شتر بار از تخت و قماش نفیس داده  
 خصصت کرد حضرت موسی را و نزد خود تربیت کردن آغاز نهاد و چون حضرت موسی سه ساله شد  
 روزی فرعون ایشان را در کنار گرفته بازی میکرد که ناگاه حضرت موسی مین را بست گرفته نین  
 و بر روی فرعون بشدت طپانچه زدند فرعون بر شفت و آسیه را گفت که من نمی گفتم که این طفل  
 همان شیمن منست که از و میترسم و تو مرا کشتن ندادی و حالا بهم از دست بردار آسیه گفت  
 تو در چه خیالی اطفال را ازین نوع حرکات بی تمیز بسیار میباشند حرکات آنها را حمل بر عداوت  
 نتوان کرد فرعون گفت این طفل را بدیگران قیاس کن از قیافه این طفل تمیز عقل ناید  
 بر تمیز عقل با لغات دریافت می کنم و این حرکات را با من فهمیده و پیچیده کرده است پس گفت  
 که درین عمر تمیز عقل کجا است بین که من میانش میکنم فرمود تا طبعی از تر بر از آتش او  
 روند و طبعی دیگر از سیم پزند و در آید و با قوت نیز آورند بعد از آن حضرت موسی را گفت که از نیز  
 بر دو طبق هر چه مرغوب تو باشد بردار حضرت موسی دست خود را بسوی طبق مردارید و با قوت  
 دراز کرد حضرت جبرئیل در سینه دست ایشان در طبق آتش انداختند و یک غارتش را

این حدیث از  
 تفسیر قرآن است

نشان بر داشته در دهان حضرت موسی رسانیدند تا آنکه زبان ایشان سوخته شد و آن عکرا بر نهیت  
 و کنت در زبان ایشان از همانوقت پیدا آمد سیه بفرعون گفت که تمیز و عقل این طفل را دیدی  
 بعد از آن چون حضرت موسی هشت ساله شدند روزی پیش فرعون مؤدب نشسته بودند ناگاه  
 فرعون برغان گفت که خردسان خجلی را بجای اول خرد سی برآمد و هر دو باندوی خود را حاضر  
 داده آواز می کرد حضرت موسی گفتند که نهست گفتی فرعون پرسید که این چه گفت حضرت  
 موسی فرمودند که این پروردگار خود را تسبیح کرد باین عبارت که پاک است خداوندی که  
 پسرش باین مدت دراز بدولت و شمت و نعمت و غنیمت را گوناگون او را عطا فرمود  
 با وجود آنکه او در مقابل ب نعمت کفران و ناسپاسی میکرد فرعون گفت که ای موسی خردی  
 را باین سخنان چه کار از طرف خود بینم توطیه های می بینی حضرت موسی خردی را  
 آواز داد که ایان بیا و بزرگان که مفهوم خاص عام شود سخن کن خردی پیش آمده و بزرگان  
 فصیح همان سخن را تفسیر واضح کرد چهره فرعون متغیر شد و نهایت ترسید تا مان که وزیر  
 او بود حاضر بود عرض کرد که این خردی مسخو شده است باید فرمود که این را فوج کنند  
 چون او را فهم کردند حق تعالی باز روی اعاده روح فرمود و در دهان پریده شد و از نظر مردم  
 غایب شد و چون حضرت موسی نه ساله شدند روزی فرعون ایشان را بر تخت خود از راه لطف  
 نشانید و از جمیع امراء و وزیر گرداگرد تخت او تاساه بودند فرعون موافق عادت خود که  
 در سر تخت و بکر داشت کلمات کفر گفتن آغاز نهاد حضرت موسی خشم آلوده شده از  
 تخت او فرود آمدند فرعون گفت کهجا میروی حضرت موسی بیای خود بر تخت او لگدی  
 نزد که دو پای تخت شکسته شدند و تخت و اندگون شد و فرعون از بالای تخت افتاد  
 و از بینی او خون بسیار روان شد و در مردم دربار و اولاد افتاد حضرت موسی نزد که بخند  
 نزد آید آمد و بر این قصه و اطلاع دادند فرعون چون اندرون محل آمد و دید که موسی  
 نزد آید نشسته اند فرعون بر آید عتاب شروع کرد که تو مرا این طفل را کشتن ندادی  
 و حالا این طفل خیلی شوره پشته ها میکند مایه گفت که طفل را شوخی که در حالت صغر است  
 و بعد خود می کند جای نکایت نیست بلکه دلیل است بر آنکه بعد از بلوغ بین تمیز و عقل

اینهمه شوخی و قوت بر دشمنان آورد و پدر خواهد کرد و زرار و امرا و همه از خوف سطوت این طفل  
 بجنون تو سر حساب خواهند ماند بعد از آن دستار خوان چسبیدند و خاصه حاضر کردند فرعون  
 طعام میخورد و موسی نیز همراه او میخوردند اتفاقاً بنقاله را تمام و کمال در تنور دم بجفت کرده  
 بر آس فرعون آورده بودند موسی آن بنقاله را فرمودند قدم باذن ابد آن بنقاله بر خاست  
 و ویدن گرفت فرعون نهایت متعجب شد آیه گفت که این همه چیز را برای بقای من  
 و دولت تو بکار خواهد آمد این طفل را غنیمت دان من بعد فرعون با حضرت موسی را  
 اوب مسلوک میکرد و با ایشان تعصتی نبود تا آنکه حضرت بست و سه ساله شدند و فرعون  
 ایشان بر کناره رود نیل فتنه و ضلوع کرده نماز نمیخواند تا گاه شخصی از خواص فرعون بنیامین  
 میگذاشت گفت این نوع عبادت برای که میکنید حضرت موسی گفتند برای آقا و خاندان  
 خود او گفت که شما را قایم و خاوندی نباید عبادت پدر خود بکنید که فرعون است  
 همین کافیت موسی فرمودند که بر تو و بر فرعون نیز لعنت خدا باد او گفت که من فرعون  
 را بر این ماجرا خبر دار میکنم موسی فرمودند که اسی زمین این را بگیر زمین او را تا تو فرود برد  
 و هرگز نگذاشت تا آنکه قسم مغلط یاد کرد که من هرگز فرعون را ازین ماجرا آگاه نخواهم کرد بعد  
 از آن از زمین خلاص شده رفت لیکن حکایت نماز ایشان و عبادت ایشان در خواص  
 فرعون شایع شد و رفته رفته خبر بفرعون رسید فرعون گفت که هرگاه موسی بنماز و عبادت  
 مشغول شود و مرا خبر کند یکی از خواص فرعون منتظر وقت ماند چون دید که موسی شروع  
 نماز فرموده اند رفته بفرعون خبر کرد و فرعون خود آمد و تاده اندا آنکه حضرت موسی از  
 نماز فارغ شدند فرعون پرسید که ای موسی این پرستش بر سر که بود حضرت موسی فرمودند که  
 برای همان آقائی خود که مرا میخواند می پوشاند و می تربیت می کند فرعون  
 گفت رست گفتم منم که این کار را کرده ام و میکنم با بجمه حضرت موسی بعد ازین عمر که نه  
 سالان بنی اسرائیل را پیش خود میخواند و با ایشان محبت میداشتند و با ایشان نهایت  
 و لغت مینمود و این امر بر یحییان بسیار شاق می آید تا آنکه روزی سرداران بنی اسرائیل را  
 در مجلس خود جمع نموده پرسیدند که از کس شما در عذاب فرعون گرفتار شدید گفتند که از دست



دراز بهین عذاب گرفتاریم حضرت موسی فرمودند که این عقوبت است از جانب خدا بر گناه  
 شما شمار می باید که نذری بخور و لازم بگیرد که اگر حق تعالی این عقوبت از شما بردارد ادا نمایند  
 هر چه گفته که روزی و نماز و طعام مساکن بسیار خواهم کرد فرمودند که یک چیز را بخور  
 قبول کنید که از بهمه کفایت می کند و آن است که آلت پروردگار خود بکنید و عصیان او نوز  
 همه گفتند که بجان و دل قبول کردیم بعد از آن حضرت موسی فرمودند که من شنیده ام  
 که در زمان پیشین عجا از بت پرستان راحی تعلق پیغمبری نوحه بودند آنها قدران پیغمبرند  
 و بر آن پیغمبر شما می هریم جمع کرده آتش افروخته و آن پیغمبر را در آن آتش انداخته و آن  
 او را هیچ ضرر نکرد و این قصه چگونه بوده است گفتند که آن پیغمبر خود جدا جدا شده بودند و حضرت ابراهیم  
 موسی فرمودند که پس بر طور جد خود باشید و ازین اندامی فرعون و فرعونیان نه ترسید که حقیقتاً  
 شما را از شما دفع خواهد کرد چون حضرت موسی می سالی شدند روزی در راهی میگذشتند که  
 ناگاه پیاده از پیادگان فرعون که دارد غنم بطح فرعون بود پستاره هریم را از سر سربیلی میکنند  
 و میگفت که این پستاره را بطح بادشاه برسان اسرائیلی چون حضرت موسی را دید فریاد و غنا  
 نهاد حضرت موسی هر چند او را از ظلم منع کردند باز نیامد ناچار یک مشت بر پانی آوردند  
 مردان اسرائیلی حواس شده بخانه خود رفت و این خبر بفرعون رسید فرعون گفت که این  
 دروغ است موسی بجای اسرائیلی قبیله را کشته باشد روز دوم با پنجین اتفاق افتاد  
 که آن اسرائیلی را قبیله دیگر ظلم میکرد باز حضرت موسی فریاد نمود حضرت موسی اول آن  
 اسرائیلی را زجر و توبیخ فرمودند بعد از آن خواستند که آن قبیله را دفع نمایند آن اسرائیلی دانست  
 که مرا میکشد با و از بلند گفت که موسی مرا مردی خواهی گشت حال آنکه دیر در شخصی را کشته مردم  
 باز پیش فرعون گواهی دادند که قاتل قبیله موسی است و و ساری قبط همه از فرعون دست  
 که موسی را باحواله فرماد و بدل قبطی کشتن فرعون در حکم قتل موسی متوقف شد که خلیل که از طبع  
 قبطیان بشرف یان شرف شده بود و حال او در سوره حم المومن انشا الله مذکور خواهد شد از آن مجلس  
 دوید آمد و حضرت موسی را آگاه کرد که یسایان و میران قبط در کی کشتن شما افتاده است  
 شما اصلحت نیست که چند روز ازین شهر بدر و دید موسی بشنیدن این خبر بی زار و در احاطه

مصر برآمدند و راه مدین گرفتند و در راه با شبانی در خوردند و پوشاک نفیس خود را که در بر داشتند  
 بآن شبان دادند و وجهه صوف و کلمیم آن شبان را پوشیده روانه شدند تا آنکه روز پنجم بدین  
 رسیدند و در آنجا راه ایشان را در دزانه و شیر به راه میشدند و دلالت پناه می نمود و در وقت  
 بجا نفقت ایشان از صباح و هوام قیام می نمودند و بعد از آنکه بدین رسیدند و خانه حضرت شعیب  
 اقامت اختیار فرمودند و با دختر ایشان تزوج نمودند چنانچه در سوره قصص تفصیل آن قصه  
 بطور است و بعد از ده سال که در خدمت حضرت شعیب گذرانیدند باز متوجه مصر شدند  
 و ایشان را راه به بنوت و برسات مشرف شدند و در مصر تا چهل سال با فرعون و فرعونیان  
 و مخاصمه نمودن معجزات قاهره پرده شدند چنانچه در سوره اعراف مذکور است و چون حضرت  
 موسی از ایمان فرعون و فرعونیان و قبطیان مایوس شدند و در خواب الهی عرض کردند  
 که ما را خداوند بیری و حیلۀ مرا تعلیم کن که بنی اسرائیل را از دست قبطیان خلاص کنی تا آنکه  
 بنحوف و بی هراس عبادت کنند حق تعالی ایشان را و بی فرستاد که حال تدبیر نیست که بنی اسرائیل  
 را جمع کرده نباشد کوچ کند اگر و غوغا عقب شما خواهد آمد و راه را هلاک خواهد کرد ایشان را  
 و ساء بنی اسرائیل این تدبیر را ارشاد فرمودند رئیس بنی اسرائیل تمام قریه خود را آورد  
 شهر مصر بود و مذاکرات ساختند هر که از بنی اسرائیل نزد قبطیان بطریق نوکری یا به شتران  
 و اشغال ملک تعلق و شغل و می آمدند برخاسته یکجا فراهم آمدند فرعون ازین اجتماع ایشان  
 متوهم شده پرسید که این حرکت چرا می کنید رئیس بنی اسرائیل گفتند که ما را در عاشوراء  
 که مولد حضرت آدم ۶۶۰۰ روز متبرک است عید است بنحوا هم که همه یکجا جمع شده بیرون شهر  
 عبادت خدای بجا آوریم در سوم عید خود برابر ناییم فرعون اجازت داد و حوام بنی اسرائیل  
 تشریف زیور و پوشاک بسیار از قبطیان ببارت گرفتند و بهبهانه عید خیمه و خرا و بیزان  
 شهر بر آوردند تا آنکه آخر شب چون همه مجتمع شدند حضرت موسی و حضرت مارون آنها را گنج  
 کشانیدند حضرت موسی از عقب می رفتند و حضرت مارون از پیش تا آنکه در صحرا یافتند  
 و راه را گم کردند و هر چند چپ و راست میزدند و سراغ راه نمی یافتند و بنوه بنی اسرائیل  
 و بنو دهنزار گشته بود و حضرت موسی از بنه سالان بنی اسرائیل را طلبیدند و پنداشتند

که راه معلوم نمیشود و حال آنکه این راه مسکوک است بارها درین راه آمد و رفت کرده ایم که نه سالان  
 بنی اسرائیل گفتند که اصل قصه اینست که چون حضرت یوسف قریب یوفات شدند وصیت  
 فرمودند و از اولاد خود عهد و پیمان گرفتند که هرگاه که از مصر بیرون روید تا بوقت مرا همراه  
 گرفته روید و بعد قرن آبائی من مرا برسانید حال آنکه از مصر برآمده ایم و تا بوقت ایشان برنمیشتیم  
 از جانب عینب ما را بنید کرده اند که راه معلوم نمیشود موسی پرسیدند که قبر مبارک ایشان کجاست  
 تا تا بوقت ایشان برآیم و همراه گیریم که نه سالان بنی اسرائیل گفتند که موضع قبر ایشان  
 را نمیدانیم اما این وصیت ایشان را از پدران خود یاد داشته ایم موسی برخواستند و در لشکر  
 بنی اسرائیل منادی فرمودند که قسم میدهم بخدا هر که از موضع قبر یوسف آگاه است  
 باشد پیش من بیاید و ملخبر در سازد و بجایس اقرار نکند و مگر یک پیر زال فریاد گفت  
 که من موضع قبر ایشان را میشناسم لیکن مرا عهد خدا بدید که اگر من نشان قبر ایشان بیا  
 نماهم هر چه بخوام بیا هم موسی توقف فرمودند و حجتی آمد که عهد بدید و هر چه او بخواهد بگوید  
 نمائید پیر زال گفت که مطلب من و چه پرست یکی در دنیا و یکی در آخرت مطلب دنیا نیست  
 که من پیر فرزندم تا م طاقت رفتار ندارم مرا بر سواری نشانید و از مصر همراه خود بردارید  
 و مطلب آخرت نیست که در پشت همراه شما در درجه شما بانتم موسی هر دو چیز را قبول فرمودند  
 بعد از آن پیر زال نشان داد که قبر ایشان در عین آب نیل است در فلانجا موسی در مقام  
 رفتند و صندوق ایشان را که از تنگ مرمر بود بردارند و خود را بر دوشه پیش پیش لشکر  
 میبردند و راه برایشان هویا شد درین اثنا طاعون فحش شده بود و جوهایس فرعون باو خبر  
 رسانیدند که بنی اسرائیل از مقامی که برای عید و انجاء جمع شده بودند شبان شب کوچیده رفتند  
 فرعون را آتش غضب افروخته شد و قتیبان خود را گرد و نام شهر و قصبات و قریات  
 فرستادند که سواران خوش اسب حاضر شوند و خود با فواج خود سوار شده وقت اشراق قیام  
 نمود و اسبونه بسیار همراه دشت گویند که هفتاد هزار سوار ابلق سوار در مقدمه بجایس او بود  
 و بعد صد هزار سوار تیر انداز و همین مقدار نیزه باز و همین مقدار کرز بردار در رکاب او  
 میرفتند و قصه بنی اسرائیل بحالت تمام روانه شدند و در داد و بر لب دریای می قلازم

رسیدند و قلزم نام شهرست که برکنار این دریا قنات متصل آن شهر این دریا منتهی شده  
 لهذا این دریا را منصوب باو میکنند و الا این دریا در اصل خلیجی است از خلیجان بحر محیط که در این  
 بلاد حبش میگردد و اورا خلیج احمر نامند چنانچه خلیج دیگر را که در میان فارس و عرب حاصل است  
 خلیج خضر گویند و طول این خلیج آنقدر است که از جنوب بشمال صد شصت فرسخ است و عرض او در  
 ابتدا و بقدر شصت فرسخ است و چون قریب بمنتهی میرسد عرض او کمتر میشود و از قسطنطنیه  
 مصر که شهر دارالملک آنجاست تا طرف این خلیج فاصله سی و سه روز راه است و در آب نیل که  
 غلبه شهر مصر قنات و شهر بر جانب شرقی نیل است و بر ضلع غربی این خلیج اکثر بلاد  
 بر سر قنات و بعضی از بلاد حبشه و بر ضلع شرقی این خلیج بیشتر سواحل عرب است  
 از آنجمله فرضه که ساحل مدینه منوره است و قوافل مصر و حبشه بحجاز از بهین بند عبور  
 میکنند و بعض سواحل من از جدّه گرفته تا عدن برکنار شرقی همین خلیج اند و در وسط  
 این خلیج بعض بلاد متعلقه مصر نیز آباد است از آنجمله و میاط که بدان مصر است مانند  
 قلعه گوالیار و در هندوستان غله بر کشتی از مصر و آنجا میرند و مستغفان بر قلم او از طرف حاکم  
 مصر میباشند و شهر قلزم که منتهای این دریا است طول این قنات و پاره و درجه است و عرض  
 و است و نه درجه و سی دقیقه است چون بنی اسرائیل برکنار این دریا رسیدند و آب را در نهایت  
 موج و از دیاد و دزد و تیر شدند و گفتند که این قدر کشتیهایی کید فیه کجا میسر خواهد آمد که با بصیرت ازین  
 دریا بگذریم در همین اثنا که افاب برآمد و روز روشن شد از عقب آواز سپاه شنیدند چون نیک  
 انقبض کردند معلوم شد که فرعون با جمیع لشکر ایمی خود بر ابراهیم تعاقب رسیده و مقدمه بحیث از دیاد  
 شده است و با هم کردند و نزد حضرت موسی آمدند و گفتند که حالا ان و عدای شما کجا است نیک  
 فرعون از عقب ما آمد و دریای زحار پیش روی است نه طاعت داریم که از عهده فرعون  
 بر آیم و نه قوه آنکه از دریا خلاص شویم حضرت موسی فرمودند که ای یونس انشأ عانت الاهی  
 همراه من است که کنایه خواهد فرمود درین اثنا بحضرت موسی و می آمد که عصائی خود بردار و بنشین  
 و بگوئید که ننگاف و ما را راه ده حضرت موسی یکبار عصای زدند و گفتند دریا بحال خود ماند  
 باز حکم آمد که دریا را بکنست او ایاد کنید موسی بار دوم عصا زدند و گفتند که ننگاف ایمی ابو خالد

بحکم خدا دریا گشته شد و از دوزخ راه خشک آن پیدا آمد و حدیث شریف است که حق تعالی از روزی باد و آفتاب  
بر دریا تسلط ساخته بود و بنابر آن راه از درون آب درآمد و اجزای دریا را جدا جدا کرده تا ده سال و آفتاب  
زمین دریا خشک گشت تا بنی اسرائیل بسهولت بگذرند بعد از آن حضرت موسی بنی اسرائیل را فرمودند  
که در دریا بآید و بگذرید ایشان بضعیف اعتقاد جرات نیکو کردند و نیکو گفتند که ما را بر نیالت چه عباد  
که تا گذشتن ما بر یک صغ ایستاده خواهد ماند مبادا در شامی راه باشیم و دریا با لطمه میخیزد ما را غرق  
کند حضرت یوشع اول سپ خود را آورد و دزد و بعد از آن حضرت مارون درآمد و در دانه شدند  
چون بنی اسرائیل دیدند که اینها گذشته میروند ناچار در دریا آمدند و هر سبط از سبب دوازده گانه  
داخل شدند تا آنکه از عقب همه حضرت موسی سبط خود را گرفته و دخل دریا شدند سبط موسی گفتند که ای موسی  
ما چه میدانیم که بر سبب دیگر چه گذشت تو که همراه ما هستی از خود پنهان داریم اما از طرف برادران خود  
ترسانیم که مبادا آب بر ایشان برسم شده باشد حضرت موسی در جناب الهی عرض کردند که بار خدا  
ما را بر خلق این کرده مدد فرما حق تعالی با دخت را فرمود که در دیوارهای آب روزنها  
مشک را پیدا کرد و هر فرد از دور دیگر از آن میدیدند که گذشته میروند تا آنکه بسلامت بر کنار دریا برآید  
در این اثنا فرعون با لشکر این خود بر کنار دریا رسیدند و دید که دریا شکافته شده و مانند کوه تا  
جایجا استاده و خیزند و با لشکر این خود گفت که اقبال منست که در این من شکافته شده تا  
تا بندگان گریخته خود را خود بگیرم و زنده بدست آسمان اگر غرق میشوند کارهای من معطل  
میشد لیکن در دل خوف و هراس داشت که شکافتن دریا محل اعتماد نیست مبادا در وسط  
عبور و مرور ملتطم شود و غرق کند و اما آن که وزیر او بود نیز او را از درآمدن دریا مانع بود و  
عرضی میکرد که عجلت نباید کرد و کشتیها جمع میکنم و بسهولت عبور نمایم و ایشان را هر جا که باشند  
میکنم و در همین حالت جبرئیل بر او ایمنی سوار شده پیش سپ فرعون که مست بودند و در شدند  
و آن آوایان را در دریا سوار شدند سپ فرعون متصل کنار رسیدند آنوقت حکم شد برایا که زود  
مخلط شود و باینگاه دریا تهاطم نمود و همه در آب غرق شدند و بنی اسرائیل این همه ماجرا را بر کائنات  
دوم استاده تا شامیکردند و این قصه روز عاشورا واقع شده چنانچه در حدیث صحیح است  
بروایت ابن مالک سنی الصد عنه انه حضرت که خلق البحر لینی اسرائیل یوم عاشورا و در

صحیحین مرویست بروایت ابن عباس که چون آنحضرت در مدینه منوره تشریف آوردند و دیدند  
 که روزی از روزهای یهودیان روزه گرفته اند فرمودند که حسبیت که امروز روزه داشته آید  
 گفتند که امروز روز عاشوره است درین روز حق تعالی بنی اسرائیل را نجات داده و فرعون را  
 غرق نمود حضرت موسی این روز را بطریق شکرانه روزه میباشند ما نیز با قدامی ایشان روزه  
 میداریم آنحضرت باین خود فرمودند که ما حق ایم با قدام حضرت موسی از ایشان خواهیم روزه  
 داشتند و مردم را هم بدو روزه مامور فرمودند لیکن در آخر عمر میفرمودند که اگر من تا سال آینده  
 زنده مانیم همراه روزه عاشوره روز نهم هم روزه خواهم داشت تا شاید یهودیان  
 لازم نیاید درینجا باید دانست که این حدیث و لیلیست و منجی آنکه بجا آوردن شکر در  
 روز معین بر نعمتی که حاصل شود در آن روز معین چنانچه میفرمایند حافظ ابن حجر درین  
 جزئی که مستفاد شد از حدیث صحیحین که مذکور شد که ادا کردن شکر بر نعمتی که حاصل است بجا بدو روز  
 معین و که ام نعمت بزرگتر است از حصول ولادت بنی صلی الله علیه و سلم کذا فی از قالوا  
 الغرض حق تعالی شکر فتن در بار که خارق عظیمه بود و طریق نعمت در نعمت بنی اسرائیل را یا  
 میباید و میفرمایند اذ فرقنا بکونک یا محمد و یاد کنید آنوقت را که شگافیم ما به شما یعنی بر سبب نجات  
 شما امی بنی اسرائیل در یامی قلزم را وقتی که از فرعون می گریختند و در یاسین شما بود  
 و شکر بخش از عقب شما فاکنجینه که پس برانیدیم شمار از ضرران لشکر و آخر قال فرعون  
 و یاب فرودیم کسان فرعون را و انتم تنظرون و حال آنکه شامی نگرستید بدین  
 که بگونه شگافه می شد یا بفرعونیان نگاه میکردید چون غرق میگشتند گویند که عورتی از بنی اسرائیل  
 و آخر شب برای آوردن آب برده را رفت و بهوئی خود بر میگردد که ریش فرعون مرصع بجواهر  
 و مروارید در دست او افتاد و موهای او را از پیچ بر کند و جواهر را از ریش او بر آورد واقعا تا همین  
 زن در کوشک فرعون بزدوری خشت می برد و مزدوری نیافته بود تا تقی آواز داد که خدیجه  
 ای که این نذار گوش او افتاد و در میان مردم آمده حکایت کرد و ریش فرعون و جواهر و مروارید  
 ایشان نمود مردم را یقین شد که عاقبت ظلم نموناریست و عاقبت مظلومیست و بکار می رود  
 حقیر روح البیان فرموده - انذونی الایة تبیه للمومنین لیتقوا و ینتهوا عن المعاصی فی جمیع

الاعواق حضوراً في الزمان الذي يحيى فيه موسى مع بني اسرائيل من الغرق وهو اليوم العاشر  
 من المحرم وعن عائشة ر قالت كان يوم عاشوراء يوماً تقصوه فرسش في الجاهلية وكان يزل  
 بصومه في الجاهلية فلما قدم المدينة صامه وامر لصبا به فلما فرض رمضان ترك صيام يوم  
 عاشوراء فمن شاء صامه ومن شاء تركه يحكى انه هرب سير من الكفار يوم عاشوراء فركبوا في طلبه  
 فلما راى الفرسان خلفه وعلم انه ما خوذ رفع ربه الى السماء وقال اللهم بحق هذا اليوم المبارك  
 انا لك ان تنجني منهم فاعني الله الصبارهم جميعاً فنجنا الابرص صام ذلك اليوم فلم يجد فيفطر  
 عليه ويتعشى به فقام فاطعم حتى في المنام فعاثني بعد ذلك عشرين سنة لم يكن له حاجة الى طعام  
 وشرب قال النبي ائتوا فضله فانه يوم مبارك اختاره الله من الايام من صام ذلك  
 اليوم جعل الله له نصيباً من عبادة جميع عبدة من الملائكة والانبيا والمسلمين والشهداء و  
 اصالحين هذا في القوم والاصحالة الواردة في يوم عاشوراء فقد ذكر الشيخ عبد القادر قدس  
 سره عن ابن عباس في حديث طويل فيه ومن صلى اربع ركعات في يوم عاشوراء يقرب  
 في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة وخمسين مرة قل هو الله احد غفر له ذنوب خمسين عاماً  
 مستقبلاً وبني له في الهاء على الف من نور ويستحب احياء ليلة عاشوراء ففي الحديث من  
 احياء ليلة عاشوراء فكنا عبد الله عبادة ملائكة المقربين اهتدي ودرت اوليات نجية است  
 كه اندر ايشاره بسوئي دنيا وني هست واز آب ايشاره به اندومي ولدتها دنياست ودرست  
 قلب ايشان هست وقوم او صفات قلب هست وفرعون نفس اماره هست وقوم او  
 صفات نفس هست كه ايشان دشمنان موسي وقوم او يند كه ميخواهند كشتن ايشان و  
 ايشان روند گانند بسوئي خدايي تعالى واز پس ايشان دشمنان اند واز پيش ايشان دوست  
 دنياست ودرين سير كه بسوئي خدايي هست لابد و ضرور بايد كه ازين دريا بسلامت بگذرند  
 ودر آمدن اين دريا بغير ضرب عصا لا اله الا الله بران از دست موسي القلب ممكن است  
 زير كه درين وقت كلمه توحيد بر آيد بضيائست و اگر اين عصا كلمه توحيد وريد بسوئي  
 القلب نخواهد شد البته غرق خواهند شد چنانكه غرق شدند فرعون وقوم او و اگر كه در اين عصا  
 درست فرعون نفس البسته نه خواهد بود و براي او محجزة شكافتن دريا پس هر گاه كه

ذكر اورد

تاريخ

دقيق

ذكر اورد

اشاره





آن اودیان میرسد سر سبز میشد و دانسته بود که اثر حیات و نقش سمن این اودیان است بنابراین قوی  
از خاک ته پائی آن اودیان برداشته بطریق تبرک با جتیا طتام نزد خود میداشت و هرگاه بنی اسرائیل  
از دریای عبور کرد بصبحا افتادند گذراشان بر قومی افتاد که گاو پرست بودند بنی اسرائیل را انصورت  
پرستی خوش آمده بود چنانچه از حضرت موسی درخواست نمودند که برای این بصورت پروردگار را  
ساخته بده تا حق عبادت او بجا آریم موسی ایشان را زجر و توبیخ فرموده بودند لیکن سامری ایستاده  
بود که این جماعت را صورت پرستی مرغوب طبع است درین هنگام که موسی بکوه طور تشریف  
بردند سرداران بنی اسرائیل بحضور حضرت مارون عم حاضر شده عرض کردند که وقت بلند  
از مهر زیور بسیاری را از قطبیاں بباریت گرفته بودیم بهمانه آنکه در عید ترمین خواهیم کرد  
حالا در حق آن زیور چه حکم است حضرت مارون فرمودند که این همه زیور را در جفیری ایخته  
آتش دهید و خاکستر او زیر زمین مدفون باشد سامری گفت که این همه زیور را بمن جلاله  
کنند که موسی را بر شما فخری و مزیتی نماند بنی اسرائیل همه آن زیور را با و لگو کردند سامری  
نزد راجد کرده و جواهر و بواقیت راجد نمود و از زر گوساله ساخت بنایت خوش صورت  
و جواهر و بواقیت را بجائی گوش و چشم و بند و دست و زانو و قدم نصب نمود و شکم  
او را کاداک گذاشته و در آن کاداک خاکی را که برشته بود انداخت گوساله بسبب خاک  
بجمله آمد و آوازی کرد سامری گفت که ببینید پروردگار شما بصورت این گوساله ظهور فرموده و  
در خمیه های شما آمده است و قریب هشت هزار کس از بنی اسرائیل با غوای سامری عبادت آن  
گوساله شروع کردند و اگر دان گوساله متکلف شدند و گرد آن نوبت نوازی آغاز کردند و بحضور آن  
لا یعقل سرود با باب چ... بنیاد و مرد و زن برای تا شامی و دیدند و بازار شیطان  
مگرم شد و در اینجا حضرت موسی روز دهم فلججه وقت ضحی دوازده لوح زبرجد که بران توریست  
ستقوش بود عطا شد و بعد از آن ارشاد شد که قوم تو گوساله لا یعقل را پرستش آغاز کرده است حضرت  
موسی بشنیدن این خبر بلیغ اختیار بشکری و از شدت اول با حضرت مارون خشوت آغاز نهادند که شما  
چرا این حرکت شبته را تجویز کردید حضرت مارون فرمودند که من برابر ایشان را ازین فعل شنیدم  
منع کردم لیکن ایشان گفتند لَنْ نَرِيَهُ عَلَيْهِ غَاكُفِنُ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ يَعْنِي مَا هَرَكَمُ كَاف

خود را برای گوساله قلم نخواهم کرد تا آنکه حضرت موسی پیش ما بیاید بعد از آن موسی بسوی آن گوساله  
متوجه شدند و آنرا در کتب سوختند و خاکستر او را دریا پاشیدند گوساله پرستان خنیه خنیه میفرمودند  
آب بطریق تبرک میخورند گویند که فرقه بنی اسرائیل در مقدمه این گوساله سه گرده شده بودند یکی  
گرده آنکه باخواهی سامری فریفته شده عبادتش بجا آوردند دیگر همراه حضرت بارون م و طیفه ام  
بالعروف و نهی عن المنکر بجا آوردند و گرده سیوم سکت متوقف بودند انگار می کردند اول گرده  
دسیوم هر دو در پای عتاب آمدند گرده دوم سالم ماند حق تعالی این نعمت عظمه را که باوجود استغیاب  
کسانی که کبیره از آن فرعونیان را بحضور ایشان عرق کرده بود از ایشان عفو فرموده با دو  
ومی فرماید و اذ و احدکما تواتر یأوده آنوقت را که باحضرت موسی وعده کردیم یعنی از جانب کبر  
و عده عتکاف و از جانب اول و عده دادن کتاب و این وعده موقت بود این مدت که  
از بعین کتبه چهل شب که سی شب از ماه ذی قعد بود و ده شب از اول ذی الحجه و روز دهم  
وقت دادن کتاب و لهذا الرعین یوالفرموده و الاروز دهم نیز ز غل ایام عتکاف و صوم  
می شد و آن حدال نیست و موسی در صل لغت عبرانی است که معرب شده است و صلش میسابق  
یعنی آب و شام یعنی درخت چون ایشان را فرعون در بهر زیر و خنای یافته بود این نام بر  
ایشان مقرر کرده بزبان عربان یا بولو و شین بسین بدل شد موسی شد و عد چهل را در حاکم  
بسیار اعتبار است و لهذا حدیث آمده است که من خلص له اربعین صباحاً طهرت نیا سیر  
الحکمه من قلبه علی لسانه و نیز آمده است که غیرت طین اودم اربعین صباحاً و نیز بچه آدم و شکر  
در همین مقدار مدت از حال بحالی اتعال میکند تا چهل روز نطفه می باشد و تا چهل روز دیگر  
خون بسته تا اربعین دیگر گوشت پاره بعد از آن قابل نفخ روح الهی میگردد و نیز در اربعین  
ایله دو وجه دیگر بیان کرده اند یکی آنکه براسه شب خصوصیتی است در عبادت کردن چنانچه  
در حدیث آمده است ان اقرب ما یكون العبد من الرب فی خوف اللیل و نیز در حدیث است  
بیر الله کل لیله الی اسماء الدنیا احدی و برای همین فرمود حق تعالی بنی خود را و من الیس فیتمی  
به نافلة تلك لایة و نیز فرمود و لکما یجآن الذی اسری بعبده لیسلا من الشجر الحرام و دهم  
آنکه شب بر سه خواب است و قرار دارم تن هست که قوله تعالی هو الذی یصلکم الی لیل کما یصلکم الی

باین سخن نظر فرمائید

باین سخن نظر فرمائید

فيه والما بسبغوا و اگر لعین دیا فرمودی پس این دهم می شد که عبادۀ موعود بر وز هست  
 نه شبست هرگاه که در ذکر تخصیص شب فرمود و هست موسی که بجا آوردن عبادت در شبست روز است  
 که از این اتا و دیات النجیدیه و از اینجا است که صوفیه هر چله را بر سه ریاضت و خلوت قرار داده اند  
 زیرا که از قصه حضرت موسی معلوم شد تا این مدت ریاضت کردن موجب ترقی است از حال بجا  
لَمْ يَلْبِثْ أَنْ يَأْتِ بِكَلِمَةٍ بعد از رفتن موسی ساختند گوساله را بخندای بعد از موسی وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ  
 و حال آنکه شما به نیت غلم میکردید اهل تحقیق گفته اند که هر قوم را گوساله است که در پرستش او غفل  
 اند گویند با هر خود را مسلمان و دیندارند از هر چنانچه در حدیث شریف نیز اشاره باین معنی آمد جائیکه  
 فرموده اند لعن الله یار و عبد الدیم و عبد الحمید و عبد الحمید ان عطی رضی و ان لم یعط سخط یعنی بد حال است  
 کسی که بنده به شرفی یابنده رویه یابنده شال جاریت است اگر دور از جانب خدا این چیز را  
 عطا شود و خوش میکند از و الا خوش می ماند و باب نکایت و میکند لَمْ يَلْبِثْ أَنْ يَأْتِ بِكَلِمَةٍ عفو کردیم  
 و در گذر ایندیم از شما بعد از توبه شما و ملاک نکردیم شما را لَمْ يَلْبِثْ أَنْ يَأْتِ بِكَلِمَةٍ پس آنکه چنین عمل منکر از شما  
 صادر شده و این عفو بر آن بود لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ شاید که شما شکر گوئید خدا می بار نعمت عفو است  
 خردمند طبعان مت شناس بد و زنده نعمت منج سپاس وَإِذْ أَنْتُمْ تُخَالِفُونَ و یاد کنید نیز آنکه لَمْ يَلْبِثْ أَنْ يَأْتِ بِكَلِمَةٍ  
 موسی أَلَيْسَ تَتَّقُونَ و أَلَيْسَ تَتَّقُونَ و حجت خدا گفته میان حق و باطل لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ  
 تا شاید شما راه یابید باین شکر گذاری و این نعمت دیگر شد بر شما یاد باین کتاب و حجت وَإِذْ  
قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ و یاد آورد آنرا که گفت موسی مر قوم خود را یعنی آنها را که عبادت عجل کرده  
 بودند یا قوم آنکه ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِالْعِصْيَانِ کرده من بدستیکه شماستم کردید بر نفسهای خویش  
 بسبب خن گوساله را بخندای بنی اسرائیل گفتند چکنم گفت فَتَقَبَّلْنَاهُ یا اگر دیدید تضرع  
 و ناری بوسی پروردگار خویش گفتند که چگو توبه کنیم ارشاد شد فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ یعنی بس کشید  
 نفسها خود را یعنی آن کسانی که گوساله پرستیده آید یکشیدگان خود را از گوساله پرستان تا کفار  
 آن جرییده شما تواند بود و جز این نیست که ارشاد شد لَقَدْ كُنْتُمْ رِجَالًا مِّنْ قَبْلُ هر یک با هم بر او را  
 تند و بر او آدمی بمنزل جان اوست چنانکه فرمود او لَا تَعْلَمُونَ یعنی مراد از قتل  
 قتل اخوست چنانکه فرمود وَلَا تَعْلَمُونَ یعنی غیبت برادران از اهل اسلام نمکنید که توبه

و تفسیر فی البیت و فادریجا برای تعقیب است و در تفسیر کبیر فرموده اند که مراد در اینجا از تفسیر توبه قتل نفس  
 نیست بلکه هر چه بیان کردن است که توبه ایثا به تمام و کمال حاصل نخواهد شد مگر بقتل نفس  
 ذلک کفر این کشته شدن شناختن کفر بهتر است مرثا را از زندگان دنیا عینا بکار یکم نزد  
 آن فرستاده شما بعد از این حکم عهده عجل الصبر و رفتن و برانورد آمده سر را در پیش افکند و مار درون  
 با دوازده هزار مرد و شیرین شمشیر کشیده بیا میدواند و اقل روز و وقت است و شما دوازده هزار مرد  
 از ایشان بکشتند و زنان و بچه گان بنی اسرائیل پیش حضرت موسی بفریاد آمدند حضرت موسی  
 سر برهنه کرده دعا کردند فرمان شد که توبه کشتگان و نکشتگان همه مقبول شد کی که کشته شد  
 مرتبه شهادت یافت و کی که زنده ماند از نوح گناه پاک شد پس ربا العزت میفرماید که  
 فرمان حق مقبول گردید قاتل علیکم کبیر توبه شما پذیرفت چه گناه شما سخت تر از گناه آل  
 فرعون بود زیرا که شما بعد از ایمان این کفر کرده بودید **لَهُوَ التَّوْبَةُ الْجَدِيدُ** بدستگاه است  
 و غیر او پذیرنده توبه عاصیان مهران بر توبه گاران **سبیت** فروماندگان را رحمت و رحمت  
 انصره کنان را رحمت محیب و در الحالیف امام قشیری فرموده که توبه بقتل نفس من است  
 منوخر است الا توبه بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس کنند با شکار و توبه غرض این است قتل نفس است در  
 نهانخانه ریاضت صفا بحر تحقیق آورده که قتل نفس خود در ظاهر هم مومن تواند کرد و هم کافرا قتل نفس  
 در باطن جز مومن خاص کسی را میسر نشود و ان قتل بقطع آرزو و او مراد با باشد مضمونی نفس خود را کشتن جهانی  
 زنده کن و خواجہ راکشته است او را بنده کن و قطع داری که او را بیله جفا و بسته داری و در قار و در  
 و فای بر حسنی با این تمنای رسد موسی باید که از در راکشید و در تفسیر روح البیان فرموده اند **اللهم**  
**ابْقِلْ مِنْ الْعَذَابِ السَّيِّئِ كَانَتْ عَلَيْهِمْ فِي الْمَوَاشِقِ الدَّائِمَةِ لَزُومُ الْقَتْلِ وَمِنْ الْأَصْدِ هُوَ الْأَعْمَالُ**  
**كُتِبَ الْأَعْمَالُ الْخَالِطَةُ وَ عَدَمُ جَوَازِ الصَّلَاةِ فِي غَيْرِ الْمَسْجِدِ وَ عَدَمُ التَّطَهُّرِ بِغَيْرِ الْمَاءِ وَ حَرَمَةُ أَكْلِ الصَّامِ**  
**بَعْدَ النُّوْمِ وَ مَنَعَ الْعِيَابِ عَنْهُمْ بِالذُّنُوبِ وَ كَوْنُ الزَّكَاةِ رُبْعَ مَا لَهُمْ وَ كِتَابَةُ ذَنْبِ اللَّيْلِ عَلَى الْبَابِ**  
**فَبَذَلَ الْأَمْرَ رَفَعَتْ عَنْ بَذْرِ الْأَمَةِ تَكْرِيبًا لِلْبَنِي فَالتَّوْبَةُ نِعْمَةٌ مَنِ الْعَفْوَ بِهَا عَلَى بَذْرِ الْأَمَةِ وَ دَوَّجِ**  
**بِخَمِيَةِ فَرَمُودَةٍ فَاقْتُلُوا بَعْضَكُمْ بَعْضًا كَيْفَ نَفْسُهَا وَ خُودًا كَيْفَ بَشَرُهَا وَ زِيرًا كَيْفَ إِبْرَاهِيمَ وَ بَعْضُ نَفْسِ عَوْنٍ**  
**وَعَوْنٍ حَقٌّ كَرَدَ وَ لَيْسَ كَبِيرٌ زَيْدٌ وَ الْخَارِجُ زَيْدٌ وَ سَجْدَةُ آدَمَ نُوْدُ بَنِي إِسْرَئِيلَ دَرِ بَرَسْتِشْ مَوْسَا نَه**

و تا ندانند که خیر است یا شر با یکدیگر قتل نفس از آنروائی بقتلیر صدق و صفا بهتر است برای شما  
 از یک بیدار کننده شما پیش از مقربان و مقبولان پروردگار خود خواهید شدند کشتن نفس هر  
 مصلحتی را که خواهد نمود بسوی شما بآوردن توفیق بر توبه رحمت خویش چنانکه فرمود من تقریب  
 الی شبرا تقریب الیه فاما که قناب سلیمانه هو التواب الرحیم همین اشاره است مصلحتی مصلحتی  
 به عمر اگر بگذشت بچینش این دم است به آب ترش ده اگر ادبی نم است به پنج عمرت را بده آجاست  
 تا درخت عمر گرد با نبات و اذ قلتم و یاد کنید از آنکه گفتید یعنی فیاق بستید و نباتات تن از  
 اختیار قوم شما که غسل نموده و از جمیع گناهان توبه بضموم کرده و ده دشت و به تبیج به تبیج غسل  
 بر طبق ارشاد حضرت موسی و همراه موسی بکوه طور رفته بودند تا کلام حق سبحانه تعالی بشنوند چو  
 موسی نزدیک کوه رسیدند ستونه از نور شکل ابر سفید نمودار شد و آهسته آهسته منبسط و فراخ گردید  
 و تمام کوه را گرفت و در آن نور موسی غرق شدند و جماعه بنی اسرائیل را با یمن کوه داده کردند  
 و فرمودند ما کلام الهی بشنوید ایشان بگوش می شنیدند که با حضرت موسی مخاطبه میشد و امر  
 نمی می آید ایشان گفتند که یا موسی این همه مخاطبه با شماست اما هم ازین تشریف نصیبی باشد  
 ناگاه برقی از نور بسمت آنها بر جست و این کلام از آن برق نور بگوش ایشان رسید که انی انا  
 لا اله الا انا فاعبدونی و لا تعبدوا غیری و بعد از شنیدن آن گفتند یا مؤمنی کن لئلا یؤذیک  
 لیس موسی الصدیق کنیم مرتزادین که این سخن از وای حجاب شنیدیم سخن حق است مبادا شیطانی  
 یا جنی درین آبرو اندازد باشد سخن از الله جل جلاله نادقتیک بیدیه سر به سجده خدایرا آشکارا در و بر و  
 فاخذتکم الصاعقه پس فراگرفت اختیار شما را بدین گستاخی که کردند آتشی که از آسمان فرو دادند  
 و انکم تنظرون و شما یعنی آن مردم شما می نگارید تا بدان آتش و آید صاعقه آواز بهیجی که از  
 آسمان بیاید و چون آن قوم شنیدند یکباره بر دوش می ستید ایشان می نگاریدند و یکتند و از آسمان  
 ابی اسرائیل بگویم که بزرگان قوم ایشان کجا باشد حق سبحانه ایشان را از ده گردانی چنانچه فرمود  
 لعلکم تنظرون یعنی باز نزنده گردانیدیم شما را من کعبه مؤتکه از پس گ اختیار شما یعنی بعد از آنکه  
 بودیم شما را بصاعقه لعلکم تنظرون اما باشد که شما پاس داری کنید مرحق را در زنده کردن  
 که حیات از اصول نعمت است و علمائی تفسیر اختلاف است و آنکه این بقیه پیش از کوه ساله





سرا و اول قدم بود بقصد الی الله و آخر وجه من نفس مدقوة از حق خواهم و توفیق و لاف و تانا  
 بسوزن برکنم این کوه قاف به سهل شیر می دان که صفها بشکند شیر بهشت آنکه خود را بشکند  
 و ظلمت گنا و یاد کند که چون سایبان ساختم عکس که الغدایم بر سر شما ابر را تا از حرارت آفتاب تضر  
 نشود و این وقتی بود که بنی اسرائیل در بیته مانده بودند بایشان خیمه و سایبان نه بود و آن ابر صید  
 رفیق خشک بود و از حضرت ابن عباس منقولست که این غمام خشک تر و پاکیزه تر بود و آن  
 غمام با است که روز بدر ملائکه در آن نازل شده بودند و مفسرین و اهل قصص گفته اند که همراه  
 سایبان ساختن ابر نعمتهای دیگر هم برایشان در آن سفر و سرگردانی ارزانی داشته بودند از جمله آنکه قوت  
 شب ستونی از نور در لشکریان قایم میشد که در روشنی آن کار میکردند و آمد رفت بنمودند و از جمله  
 آنکه جاهای ایشان که نه نمی شد وسیل میگرفت و از آنجمله آنکه ناخن و موی ایشان دراز نمیشد  
 تا قطع و طلق آن حاجت افتد و از آنجمله آنکه هر فرزندی که در آن سفر میداد میشد جامه بر بدن او نیز میداد  
 و در مقبره روح پهبان فرموده و می اسباب غما لانه نعیم لهما و ای لیستر با و نعیم حزن مسیر القلب  
 و زکنا عکس که الملو و فرو فرستادیم شما در تیه من یعنی ترنجبین را برای نجات شما و عذاب گریزی که از  
 طلوع صبح صادق تا طلوع آفتاب نذیر می بارید و مردم لشکر آن را بر جا در نما و جاها میگرفتند و آنجا  
 بنمودند گویند که برای هر آدمی بقدر یک صاع که چهار تا را ریخ این دیار می باشد جمع میشد و تمام روز  
 آنرا مانند قند و شکر می خوردند تا شش روز متصل می بارید بلکه روز جمعه آفتاد می بارید که هر آدمی را  
 برای دوروز کفایت کند و روز شنبه مطلق نمی بارید چنانچه حضرت موسی لشکریان خود را حکم فرمود  
 بودند که روز جمعه معصا خواهد بارید باید که برای روز شنبه هم ذخیره کنید که روز شنبه نخواهد بارید و زیاده از  
 یک روز ذخیره کنید و حقیقت من در صراط محققین حکما هست که شمار و دو خان چون جدا جدا از تیر  
 با آسمان میروند و سحاب در برق و رعد و صواعق و تهنیت ذوات الاذئاب بوجود می آیند چنانچه بعضی  
 آن در موضع خود مشروح است و آنست که گوی یعنی و نازل کردیم بر شما معنی بر شکل سمائی و آن جاذبه  
 و از طرف مصر و حبشه دیدار طرف بین از کجنگ بزرگتر و از کجوتر خور و در مقبره نیز گوید که آن غمام  
 پشاهای گمانستندی و انعام نعمات خوش و صوت و دلکش ازین بظهور رسیدی پس بادی  
 برایشان در زیده پرمای ایشان بر بختی مرغی بوده پاکیزه و بریان بی گلی بی خون و ستون پس

از  
 این  
 است

از  
 این  
 است

بنی اسرائیل بر سر پشته ای با بنحین می ایستادند و حکم ذخیره نه بود مگر در جمعه که برای روز شنبه ذخیره  
 میکردند و روز شنبه آمدن این جانور هم موقوف میماند و بعضی از سرعیان سواى روز شنبه ذخیره کردند  
 آن گوشت بر بود فاسد شد گویند که قبل از آن زمان در گوشت بسبب خیره کردن بد بود فاسد می شد  
 همانوقت این عادت ستمرو انداختند و در حدیث شریف هم باین معنی اشاره واقع شده چنانکه فرموده اند  
 و لاهوالم تخن انشی زو جهالده و لولا انشی اسرائیل لم یختر الخم و اهل طب احوال ساقی نوشته اند که حدیث است  
 که از رویا خبر دادند از اقیل الرعدیز گویند زیرا که چون آواز دعوی شنود می میرد و نه در این جا خوان  
 بطریق لعوق استعمال کردن بر سر صرع مفید گفته اند و خون او در گوش چکانند نازل در گوش است  
 و خوردن او دل را نرم میکند و سرگین این جانور شایسته تمام دارد و سرگین گنجشک و تفسیر روح  
 آورده و الحسن جمیع اسم الله تعالی علی عباد من غیر تعبد و الله تعالی و منه قوله علیه الصلاه و السلام  
 من المین و ما و انما للعین و عن ابی هریره انه قال عصر ثلاثه اکر و جعلت ما و با فی قار و  
 حکمت منه جارتی لی فبریت باذن الله و سلمی و هو سمانی من خشره علیهم الیم بحبوب و کانت الیم  
 تقطع حلقوتها و تشق بطنها و تعطش و اذ کانت الشمس تنضج انکانوا یا دکلوها و اکثر المفسرین علی ان  
 یاخذونها فیذبحونها کما و ان طلیبت ما ازکم که بخورید از پاکیزه های بخیر یک روزی کردیم شما را یعنی هر چه  
 هر روز میرسد بخورید و از برای فردا ذخیره نهید پس ایشان خلاف کرده ذخیره می نهاند و به متغیر  
 و متغیر می شود و ما ظلمونک و ستم نکردند بر ما بدین نافرمانی یعنی بسبب کفران این نعمت و پاکیزه  
 کانا انفسهم یظلمون و لیکن بودند که از روی نافرمانی بر نهان خود ستم میکردند و بر زانی عباد و انود  
 میگویند چنانچه موی معوی میفرماید شما را خورید و کم آمد خورید ترک استقبال کن باضی نکرده  
 از قبول این فیض عظیم خود را محروم داشتند چنانچه درین زمان نعمت بعثت یسایلمر سین را کفران  
 و در مقام شکر این موهبت کبری از فنون این فیض خود را محروم میدادند و در حدیث است و لولا انشی  
 اسرائیل لم یختر الخم و لولا خیانه حالم تخن انشی زو جهالده هر نیزه که او در زمان خیانت نمود و از  
 شیطان تا آنکه خورد از آن درخت خوراند حضرت آدم را پس باقی ماند این خیانت از حضرت آدم  
 تا شوم این خود را گفت سعدی که را خانه آباد هم خوابه دوست به خدا را بخت نظر سوئی دست  
 و در شباهه دل نظایر آورده طعام ادا تغییر و شسته تغییر تنجس و حرم و پسین و ازیت و اسفند

بجای

و ازیت و اسفند

این بایحرم کلمه و در تنویر فرموده اند فلا کفر نعمت الله علیک و تفسیر روح البیاء فرموده اند فلا کفر کلمه  
 انعم الظاهره و الباطنه و لیکن عزم علی الشکر و الاقامه فی صداق کلمه صدق و الاقتضای و تشریح  
 ابو عبد الله قرشی فرموده اند انما نعمته کما کما سبب کذا که سبب الشفا و ته راجع اقال فی المنزه  
 بنده فی انداختن از در و پیش به صد نکات میکند از پنج خویش به حق می گوید که آخر پنج دور  
 متر الا به کنان اوست که در کواذ قلنا و یاد آورید چون گفتیم شمار یعنی شمار شما را داخلوا هذه القیة  
 که در آید درین ویه ایلیا یا اریحا که قریه جباران است و بعضی گفته اند که آن ویه شهر بیت المقدس بود  
 فکلوا منها پس بخورید ازین ویه یعنی از سیوا و لغاهما می روی حیث شتمت کما که هر جا که خواهید  
 و هر چه خواهید خوردنی گوارنده بفرانی و وسعت و رغد منصوب است بنا بر صدقیت یا حال از او که  
 در کلبوا است و درین آیه دلالت است بر آنکه دخل و درآمدن ایشان در آن قریه حکم خدا بر وجه  
 اقامت و سکونت بود و تفسیر تفسیر آورده اند که درآمدن ایشان در آن ویه بطریق تملیک بود و دخل  
 نمودن اکل برای آنست که این خوردن و نوش از سجده ترین مقاصد ایشان است و ادخلوا الباب و در  
 بری از درای این ویه و گویند که این ویه هفت دروازه می داشت و دروازه پنجم باب ویم است از  
 بیت المقدس که درین زمان باب حطیب یا باب قبه مشهور است و درین قبه حضرت موسی حضرت مارک  
 عبادت میکرد و شجکا سجده کنان شکرانه خلاص یافتن را از تبه و این شکر مدنی است  
 و قولوا احطه و گویند بزبان توبه و شکر زبانی هم ادشود که در خوش است ماحطه است این لفظ  
 کلمه تنفعا ایشان بود معنی آنکه بفکین از ناگمان ما را یا کلمه شهادة بود و حطه خبر مبتدا و محذوف  
 است یعنی ما انسان اند ان یحطونا و توبنا لغفر لکم خطیئکم تا بیا مریم ما شمارگانان  
 شمار بسجود و دعا و این دروازه را در حق شما حکم کنیم که هر چه داد که طوف آن و سجود و است آن بکفر  
 کنان است و سکنید و زود باشد که زود بکنم ثواب از غایات خود و الحسیند و نیکو کاران  
 را سبب این دو عمل الحسن من جن فی فعله الی نفسه و غیره دیز گفته اند الحسن من صحیح عقد حشر  
 و حسن یا سه نفس قبل علی او از نضه و کف شتره قبل الی لیدین پس بگردانید انداز و می استهزا  
 و تشریح آنکه انیان ظلموا قولاً ستم کردند بر خردان سخن را که مامور بودند بکفستن آن غیر اللذی  
 قیل کفر و نکرانگفته شده بود و ایشان را حق سبحانه فرموده بود که بگویند خطه انیان گفتند

خطا تا یعنی گندم سرخ بدل کردند و به رابط طلبی از خوردنی و بجای سجده بر سر نیاوردند و خود را  
 فَاَكْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ قَوْمِهِمْ لِيَكُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ  
 ایشان چنانندیم رَجَزًا مِّنَ السَّعَةِ عَذَابِي وَعَاقِبَتِي سخت از بهمان جایگاه آنوقت بندگان چندی  
 که بودند بدان چیز ببردند رفتند از حد فرمان و آن عذاب آتشی بود که از بهمان فرو آمد و همه را  
 بسوزاند یا طاعون بر ایشان گماشته شد که یک ساعت بست و چهار هزار کس مردند و بقول حق  
 هزار و در صحیح مسلم و دیگر صحاح سه وارد شده که آنحضرت فرمودند که طاعون رجز است و بقیه عذاب است  
 که پیشینیان بان معذب شده اند پس چون واقع شود در شهری و ملکی و شادان شهر باشند  
 از آن شهر و ملک مرا نگیرند و اگر بشنوند که در شهری یا ملکی واقع شده پس بدان شهر داخل نشوند  
 و در حدیث واقع شده که طاعون بر سه است من شهاده است و رحمة است برای ایشان باید دانست  
 که هر آدمی که از طاعون ببرد شهید است و امان است از فتنه قبر و همچنین صبر کننده در مقام عو  
 اگر ببرد و غیر طاعون از فتنه قبر امان یابد زیرا که او مثل مالطی فی سبیل الله است و در حکم شهید است  
 و همچنین هر که بمیرد از مرض شام چون صفا سهال است شفا شهید است و نیز حاصل مغزین و ساق  
 شهیدم که بر آن مکان یا دیوار افتاده باشد و نیز آن بمیرد شهید است و همچنین گفته شده در راه  
 خدا و صاحب ذات لجنب سوخته و ریش زن آن که در مدت حمل بعد از زاییدن بمیرد شهید اند  
 و در حدیث شریف و مرقم شده اذاجنس المکیال حبس القطر و اذاکثر الزانی اکثر القتل و اذاکثر الکذب اکثر  
 الهجر ای الفتنه و العداوة بین الناس نیز در حدیث است که فرار از طاعون مانند فرار نمودن از  
 لشکر جهاد است و صبر کننده در طاعون مانند صبر کننده در لشکر جهاد است و این حدیث است  
 میکند بر تخریم خروج از مکانیکه در آن طاعون باشد و پیرسز و جناب نمودن از سباب عا و یعنی  
 امرضی که مستعدی بدگر میشوند مثل هوا و فاسد و غیره جائز است و اما در قول علیه السلام لا تعدوا  
 نفی تعدی طبعی است چنانکه جابلان عتقا میکنند که تاثیر از طبیعت مرض است و نه نفی سرات  
 مرض است و لکن تسبب ای عوام واجب است و بر اکثر شواهد و کمال و تمام و برضا افضل و بر  
 تا طاعون توکل و تسبب بر دو برابرند و لوی معنوی میفرمایند در حدیث شریف آن شریف است  
 روة کل من توکل بر الله است یا قضا پنجه مزن ای تند و تیز یا کمیر و هم قضا با توستیزه مرده باید

بنا بر این حدیث

بود پیش حکم حق : تا نیاید نغم از لب افلوق : و گویند که جالینوس بوقت مرگ خود در قفسی را بنویسد  
 داده بود و گفته بود ایشان که بعد از مرگ من یک قرص را ازین برآیند و یکی را در سبوی کلان  
 که پراز آب باشد اندازند و بعد از آن آن حدید را بریند و آن سبوی آب را بشکند پس آن جالینوس  
 این وصیت را کار فرمودند و موافق گفته او در عمل آوردند پس میدند که آن گدخته شد و آب سبوی  
 چنان بسته شد که گویا سبوی آب نهاده است بعد از دیدن این ماجرا گفتند که جالینوس چه آگاه بود  
 مایان این کار فرموده بود که مشاهده کنید قدرت ما را برگردان آن و قائم نمودن آب که سیلان  
 از طبیعت اوست لکن نیاختیم برای دفع موت خود و دوائی و از همین جایی گفته اند لا اله الا الله  
 تب من غیر تاخیر فان الموت قیاتی و الوصیرت قاروا به بس لات اسطالید لقرطاط اطلال  
 و افلاطون مبرسام و جالینوس بطونا : و امام شافعی میفرماید که علاج برای دفع طاعون فکر  
 خدای تعالی است از تسبیح تسلیل و تحمید زیرا که ذکر دفع میکند عذاب کفر و لا اله الا الله کان من  
 التمجید و همچنین کثرت خواندن در درونی محترم شمرانید طاری و طاعنی زیرا که هر ذکر  
 در و در شفع نیست نزدیک خدا بلکه آنکه مقرران باشد بشیر ابط و ادب در شغوی میفرماید : گر  
 نداری تو دم خوش در دعا : رود عا میخواه از خوان صفای هر که را دل پاک باشد ز عتد ال  
 آن دعایش میرود تا ذوالجلال : آن دعائی بخودی خود دیگر است : آن دعا زوینت  
 گفت و او است : آن دعا حق میکند چون او خواست : آن دعا دان اجابت از خداست  
 من یجالی قوم را می مبتلا : من غنیمت دارشان پیش از بلا : و اذ استسقم مؤمن  
 و یاد کنید آنوقت را که دعای استسقام و موسی و آب برای نوشتن این دعاست لفقوه  
 قوم خود که بنی اسرائیل بودند نه براس تمام عالم زیرا که محتاج آب نوشتن این دعا را  
 قوم او بود و درین تحصیل شاره شد بلکه طریق آب دادن ایشان انجاء عیون از سنگ چراسا خستند و این  
 از همان چرا نازل شد چنانچه در مشقهای پیغمبر خزان ماب عامه بیکام عالم در خواسته بود و این باران  
 آسمان که عام میباشد دادند و حضرت موسی خاص برای قوم خود خواست پس آب خاص منجی از سنگ طاغوت  
 و شفاست مگر همه پیغمبر است که در وقت مخاطب از خدا میخواهند و صیقت آن استغفار و توبه  
 و الهام عجز و احتیاج است و طریق مسنون آن در کتب فقه مسطور است پس اجابت کردیم دعای

السلام  
 و انما  
 انما  
 السلام

حضرت موسی را قلنا اضرب یصفاک الحجر کفستیم موسی را که بزین بصفا می خود سنگ و عصا سوخت  
از دشت آن بهشت بود و طول آن بعد از ده است آدمی که بار بر حضرت موسی میشد و شاخ و دشت آن  
هر دو شاخ برینال دو مثل در وقت تاریکی شب رخسیدند و اصل این عصا را حضرت آدم بهشت  
آورده بودند و بطریق توارث در دست نبیایم میبود تا آنکه از حضرت ابراهیم بم به پسرانشان که مرین بودند  
از و چند و سلم بحضرت شعیب رسید و حضرت شعیب آنرا بحضرت موسی داده بودند و سنگ آن سنگی بود  
معین که حضرت موسی آنرا در بنانی نگهداشته بودند و وقت احتیاج از آن اینکار میگردیدند یا آن سنگ  
بود که جامهای ایشان گرفته قرار کرده بود چنانچه قصد آن در سوره خراب بطریق اشاره مذکور  
یا سنگی بود که حضرت موسی از طور برداشته بود یا سنگی بود از بهشت که همراه حضرت آدم هم  
در دنیا رسیده و بطریق توارث بحضرت شعیب رسید و ایشان آنرا بحضرت موسی داده بودند  
با سنگی غیر معین بود و هر قدر سنگی بود از رخام گز در گز و شکل یکدست است که شمش طح محیط  
دارد و فوقانی و تحتانی و چهار سطح دیگر در هر سطح سه چشمه آب روان میشد و از عطا و دیگر مفسران  
منقولست که حضرت موسی دوازده بار دوازده موضع معین زدند پس در موضع هر ضرب مانند  
پتان زن ظاهر شد و اول عرق میگرد و ثانیاً ترشح مینمود و ثالثاً منقح شده روان میگشت  
و حضرت موسی لشکریان را که دوازده سبط مقرر نموده دوازده جهر عمیق بجا و دوازده چشمه دل چهر مجتمع  
شود و از آن آب بنوشند و چون وقت کوچ آن سنگ بر میسخت خشک می شد و آب منقطع میگشت  
گویند و از آن سنگ بصلصا موجب احداث قوتی در آن سنگ شد که بآب و فعل عجایب صادر میگشت  
اما عجیب ترین آنست که در مقام روانی خوردن از آب برای وضو پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
نهادند آب از پشت آن مبارک فواره صفت میجوشید مردم قریب جمیع کس آن آب وضو میکردند  
و بعضی بطریق تبرک می نوشیدند و در اعجاز موسی فرموده اند ای درویش توحید تو از عصا سوخت  
عنبر ترست بده و جگر می که نهضت از شعیب بحضرت موسی رسیده بود و کلمه توحید از حق تعالی ترویج  
که شهادت اند که لا اله الا هو ما عنبر الحکیم و دوم آنکه چنانکه فرعون از عصا موسی رسیده و حضرت موسی  
نیز از عصا خود تبرید تا خطاب آمد که خدا و لا تخف و از کلمه توحید بکس نرسیده بلکه اسید هم رسیده  
بوی قوت و قولا سید یا یصفا کلمه ها کلمه سیوم آنکه عصا موسی متلون متغیر میشد و تغیر میسر تا الله

و اینست که در بعضی نسخ  
نموده اند که حضرت موسی  
از عصا خود تبرید تا خطاب  
آمد که خدا و لا تخف و از کلمه  
توحید بکس نرسیده بلکه اسید  
هم رسیده

و توحید هرگز متغیر و مبدل نیگز و در شیت شد الذین آمنوا بقول اننا ربهم و اعصا موسی علی  
 در میان مردم موجود نیست و در حمله جرم علمی را نور توحید استیفا نموده است که الله نور است  
 و الا ان من یختم عصا موسی شامخی بود از درخت بریده و توحید تو حقیقی است که هیچ او در دل شامخ و نورانی  
 رسیده شجره طیبه حکمها ثابت و فرغها فی السما ششم عصا موسی بهین درست معجزه می نمود و این کلمه  
 توحید بر جا حال نماید اگر کافر سفتا دساله باشد که معجزه خود خواهد نمود من قال لا اله الا الله و خل الخ  
 ستم عصا موسی و آن روز نیست از بهیت چند می هزار کس در دنیا بگشت و دعوتی بعباد مبتلا اگر  
 و کلمه توحید صد هزار را در دنیا از کشتن برانید اذ قال اناس حتی یقولوا لا اله الا الله و دعوتی از  
 عذاب برانید لا اله الا الله حصی و من و خل حصی امن من عذابی انتم عصا موسی را در حیات  
 نفع رسانید و چون از دار فانی بدر ابقی رطبه فرمود عصا در دنیا بگشت و دی سبزم قدس بخیر است  
 و کلمه توحید را و فانی است که هرگز از بنده جد نیست و نفع او در دنیا و آخرت از بنده منقطع نه سخن  
 اولیا و کم فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة انتم عصا موسی از ده گز قد پیش نهشت و در حجم مقدار  
 در می نه بود الا ما شاء الله و کلمه توحید را قد و قاسمی است که زمین و آسمان و عرش و فرش و ملکوت  
 غیبیها در آنرا گرفته بلکه شهسواری است که جو لا نگاه و می فضا و هوا هویت است مجالس است  
 سبزم عذیت است قال علیه السلام ما قال عبد لا اله الا الله الا صعدت لایر و ده مجاب فاذا صعدت  
 الی الله تعالی نظر الی قایلها و حق علی الله ان لا یظن الی توحید الی الله محبت و هم محل عصا و است است  
 و ذلک یمینک موسی و محل توحید دل مومن است اولیک کتب فی قلوبهم الایمان و دست از  
 عالم خاک دل از عالم پاک است آنخل نظر خلق و این هبط نظر حق است ان الله تعالی لا یظن  
 الی صورکم و لا الی احوالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و یتبأکم لطیفه شریفه حق قاع عصا موسی  
 در قرآن چهار جا چهار نام یاد فرموده اول عصا دآن الق عصا کتیرا که شکا موسی بود و دوم حیه  
 و ذلک حیه زیر که مرده بود و زندگت سیوم شعبان فاذا هی شعبان یمین زیر که سحر ساحران  
 بر یکدم در کشید چهارم بان شهر گزگانهها جان زیر که سریر اسیر بود آید و این در کلمه توحید نیز این  
 چهار معنی مند به است متکامل اسلام و تقصیر و ارجل الله حیه است دل مرده زنده میگرداند از من  
 کان میتا فا حیا شعبان است که سحر سحر نفس اماره را بیکدم نابود میکند قولوا لا اله الا الله



جان است سرایع است بطرفه یعنی از نزد بنده بجناب حق تبارک متقاعد میگردد و وَاللّٰهُ يَكْفُرُ الْكُفْرَ  
 الطَّيِّبُ نكته عصای موسی چهارجائی در قرآن بچهار نام مذکور شده است و هزار هزار و ساحت را  
 نابود کرد و کلمه توحید در قرآن قریب بیست جایی بچهار نام مذکور شد اگر گمان هفتاد ساله بنده را نابود  
 گرداند از کرم خداوندی عجیب تر نباشد و عصای از شعیب موسی بر سه نگهبان گوسفندان در بیان  
 رسیده تا از شتر باغ و در گران که در کمین اغنام باشند از موسی و مراعی اولا تا در او و حضرت خداست  
 تر در بیان بدین دینی و علف زار زین للناس حب الشهورات الا لای راعی غود و مراعات مراعی  
 خوشتر تو ایجاب فرموده که عبارت از اعضا و جوارح است فرستاده و بعلم قدیم میداند که اگر گران  
 شیا طین در کمین ملاک علایمی تواند لاباز برای دفع دسواس یوسوس فی الصدور و انما عصا  
 عروه و وقتی است بتوالفام نموده و آن کلمه توحید است لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ و نیز است  
اِنَّ الْمُؤْمِنِينَ اِذَا دُخِلَ الْجَنَّةُ رَأَوْا سَبْعِينَ اَلْفَ حَدِيقَةٍ فِیْ كُلِّ حَدِيقَةٍ سَبْعُوْنَ اَلْفَ شَجَرَةٍ تَجْرِيْ  
فِیْهَا اَنْهَارٌ مِنْ اَنْهَارٍ وَفِیْهَا نَخْلٌ وَرُمَّانٌ و نیز است وَفِیْهَا مِنْ ثَمَرٍ غَيْرٍ ذُوْ رِشْقٍ  
مُشْرِقٍ شرح مغیره بها فالنجر کثیفه اِنَّهَا عُلَاقٌ پس روان شد از آن سنان و از ده چشمه روان  
 چهار رود است از هر روی سه چشمه روان شد موافق عدد قبایل بنی اسرائیل قَدْ عَلِمَ كُلُّ اُنْثَا  
مِنْهُمْ تحقیق دانسته بود هر قبیل از قبایل بنی اسرائیل حاجی آب خوردن خود کلووا و اشترکوا بخوردند  
 و سلمی و بیاضا مید از آب چشمه مِنْ اَنْهَارٍ از روی که خدای تعالی بجهنم و تعب بنیاد او  
وَلَا تَحْزَنُوا و از حد در گذرید فی الارض مفسدین در زمین در حالتیکه شما تابه کار این  
 و این آیه دلیل مهم است بر فضیلت ائمه محمد زیرا که بنی اسرائیل چون حاج آب شد آمدند  
 نزد یک تنی و حضرت موسی درخواست آب فرمودند از خدای تعالی برای ایشان و این ائمه را نشان  
 شد که بر حاجی که دارید از من درخواست آن کنید که وَاَسْأَلُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ و نیز فرمود او وَتَحْنُوْنِ  
اَسْتَحْبَبْتُ لَكُمْ و نیز در این آیه بشارت است عظیمه و آنکه درخواست نمودند موسی از پروردگار  
 آب بر سه قوم خود و درخواست نمودند حضرت عیسی از پروردگار خود و از پروردگار خود  
 و درخواست فرمودند حضرت عوم برای ائمه خود بکرم خدای تعالی منفعت را که وَنَسْتَفِیْزُ لَدُنْكَ  
وَلِلْمُؤْمِنِیْنَ و قبول فرمود او اِنَّ و درخواست ایشان در آن چیزی که سوال کرده بودند پس آن چشمه

بکمال تعجب آفریده بودند از همه اولی قبول خواهد فرمود و نیز ازین آیه مستفاد شد با خرج بصحرای بزی ناز  
 استحقاق در وقت تحط باران بقصر و زاری چنانکه در منوی است تا فرو آید بلای فحی و چون بنا شد  
 قصر شامی به نام قاهر بهم آید خطاب به تشنه این ابد علم بالصوب و دو عمارت کردن برای دفع بلا  
 نهایت مذموم است زیرا که دعا نکردن از خدا برای دفع آفات بمنزل مقادست از خدای تعالی  
 و دعوی تحمل مشقت و تکالیف است و در حدیث شریف واقع است لن تخلوا الارض من الرعین  
 مثل خلیل الرحمن فیهم مقنون و بهم متصرفان مات منهم عبد الابدل الله مکانه آخر گزندی تو درم  
 در عمار و دعا میخواه از خوان صفا گویند که در عهد حج تحط باران واقع شد و مردمان طلبان از  
 خدای تعالی عرض کردند لکن کی قطره از آسمان برین نرسید آخر گفتند که اگر شخصی پیدا شود گاهی از  
 سنت عصر سنت اول از عشا فوت نشده باشد البته مقصد حاصل خواهد شد پس آن چندی تمام بنا  
 کسی بر این صفت پس یافت حجاج خود را بر صفت مذکور دعا نمود پس بایده برایشان باران آمد  
 نیست برکت رعایت نه رسول الله وجودی که ظلم و ستم او مشهور است و در استحقاق باید که تقدیم توبه و صدقه  
 و صوم کند و صلحا و اولیا را وسیله گرداند و جانوزان تشنه و کودکان و پیران را آب و دهان که ببرکت ایشان  
 آب یابند و نیز لابد است که دعا کنند و چنین جماعتی از مسلمانان باشند که آن جماعت اجابت باشند زیرا  
 که اجابت دعا بعضی در بعضی از اطلاق گریان نیست و در حدیث شریف است ادعوا الله  
 یا کسبتم ما کسبتموه بها قالوا یا رسول الله من لنا بمثلک الا الله قال یدعو بعضکم لبعض لا تکلموا  
 بسایه و هوا بعضی بسایه و تقییر فاتحه فارسی فرموده که در حالت طلب توبه و استغفار باید و نیز ندانند  
 و عاشر طری است قومی در اجابت و مردیست که فرعون قبل از دعوی خدای بر دروازه خود نود  
 بود پس الله الرحمن الرحیم و هرگاه که ایمان بموسی نیاید و عرض کردند حضرت موسی که الهی فرعون ایمان  
 منی آرد ارشاد شد که تو میخواهی بموسی هلاکت آوری زیرا که تو می بینی کفر و کجاری او را و من بیم بموسی آن که کسب  
 بر دروازه او پس هر که بنویسد او را بر صفحه دل خود و نهاده سال یق و سزاوارست بر جته پس هرگاه که  
 حال آنکس که نوشته بود نام خدای بر دروازه خود چنین پس حال او چه خواهد شد که بدل خود نقش کند  
 این نام را و دعا و اولی محاله بدرجه قبول افتد و محققین گفته اند که در این آیه اشارت است بآنکه در این  
 و صفات انسانی در عالم قلب بنا بر حضرت موسی و قوم بنی اسرائیل که روح از پروردگار خود آید

ادب  
عازر استغفار

انده

میطلبد برای قوم خود که آن صفات انانیت تا که سیراب کند آنها را از آب حکمت و معرفت و آن روح  
 انسانی که تنها به موسی است ماموست بضرع عصالا اله الا الله که دو شاخ دارد از نفی و اثبات که روشنی  
 می بخشد و وقت غایت آن تاریکی و ظلمت از صفات لغت گرفته ایم این عصا را از جبهه حضرت عزرة و زدیم  
 بر سنگ ل بر آن شدند از آن دو از ده چشمه از آب حکمت زیرا که حروف کلمه لا اله الا الله و از ده انداز  
 هر حرف چشمه روانست و دانست هر یک بطرازها طعنهات انانیت که دوازده سبط نامزد و آن سبط برای  
 و چون سبطانی و قلب لغت بر سه هر یک از ایشان مشربست از چشمه حرف از حروف کلمه که میدانند مشرب  
 و میسرند برای گرفتن آب بر مشرب خود پس شرب یا شیرین و خشک است که عذاب قرائت یا شورش است  
 که ملح اجاج پس نفوس می آیند بر نبال منی و شهوات و قلوب می نوشند از شرب تقوی طاعت  
 و ارمای می نوشند از زال کشف و مشاهدات و سراسیمه می شوند از چشمه حقائق که تجلی صفات  
 از جانب ساقی و مقام هم به هم شراب صحنه حال حقیقه ذلت کلمه او شرب یوشن رزق الله یعنی بر یک بخورید و  
 بیانشان میدارد رزق داده خدا بحکم و رضاء او که قُلْ هُوَ الَّذِي يُزِيلُ الْفُلُوفَ یعنی از حد و گذرید بر ترک حکم او و قرائت  
 برکت آن جبرایم او را و فروختن دین ب دنیا و هتیا آخرت بر دنیا و هتیا نمودن این هر دو بر موسی  
يَزِيلُ كَذَابِي النَّاسِ وَيَذَرُ الْفُلُوفَ و یاد آورید آنرا که گفتند ای موسی لَنْ نَقْبَلَهُ ما هرگز نپذیریم  
 که و علی طعام و واحد بر طعام بگانه یعنی من سلوی هر چند طعام و بود اما هر دو را در هم سرشته  
 یکی می ساختند قَادَعُ كُنَّا اَنْتَ پس بخوان از برای ما پروردگار خود را و از و در خواست اقبال و خوش  
يُخْرِجُ كُنَّا قَادَعُ كُنَّا اَنْتَ بر دل آورد بر سه ازل چیز که از برای رویا نذر زمین نسبت انانیت من  
 مجاز است چه حق سبحانه بحقیقت بنیاد و حرف من بر سه تبصیر است و حرف مامو صوله است من قَالَ  
 من بیانیه است که موضع حال از ضمیر واقع شده ای ازل چیز که از برای رویا نذر زمین و ازل حال با  
 از ساگ و سبزی و تر با آن زمین وَقَدْ نَا اَمَّا و از خیار و باد رنگ آن وَقَوْمُهَا و از گنم هم  
وَحَكَمُ سَهَادِ اَمْسِ آن زمین وَلْيَصْلَحْهَا و از پیا زان زمین و بعضی از مفسران صحابه  
 نوم را یعنی نوم یعنی سیر شده اند بر سه مناسبت بصل بنا بر آنکه اصل کلمه نوم نوم بود از انجا  
 می کنند و بالعکس نیز و بعضی گویند قاده صلی است بمعنی گندم و در قرائت عبدالله و قومها آمده و در آن  
 قرائت معنی سیر متعین است قَالَ گفت خدای تعالی یا آنکه موسی فرمودند اَسْتَبْدِ لَوْ لَدِي هُوَاد

آیا بدل میکند اخیری را که بحسب واقع آن فرو تر و غار تر است هم از روی قدر و قیمت و هم از جهت فایده  
 و منفعت و هم از جهت طعم و لذت چون سیر و بازیان چیزیکه فی النفس الامر ان بیشتر است چنانکه فی  
 بالذنی هخیر بان چیزیکه آن نیکوتر است یعنی ترنجبین و گوشت مرغ و کهنک که چنین میکند بصطورت  
 فرو در وید و شهری از شهرهای ارض مقدسه یعنی بلاد شام و مراد مصر فرعون نیست زیرا که مصر آن  
 شهر معین است غیر مصرف است تنوین بران داخل نمیشود بدلیل قوله تعالى يا قوم ادخلوا الارض التي انقذتكم  
 اهلها من آلهم واهل الرب العظیم من مصر السیء بمصرهای قطعه سیاهی به لافطاعه عن الفضل  
 بالعمارة فان لكم پس بدستیکه که در آن شهر مرشاست ما ساء لکم آنچه خواستید از قبول  
 و غارت و زده شدن یعنی لازم گشت علیهم برایشان جزای کفران لغت عدم رضا بدستیکه که  
 انجاری و فردی که بجزیه دادن و المسکنه و دیگر برایشان وضع کرده شده در دیشی و بیجاری  
 بر چند تو انگر باشد و روزی خود و محتاجی بے نوای بخلق نماید و یا و الغضبت الله علیه  
 از آن علوم مرتبه بطفیل جو و انبیاء و صلحا در آنها بهر ساینده بودند بخشمی از خدای یعنی سراج و خشم  
 شدند ذالک انجاری و بیجاری و خشم خدای مرایشان را یا تمهم بان بود که ایشان کافران  
 یکفر و آن بودند که کافر میشدند یا یس الله بایات توراتیه که معجزات ظاهره بود و انکار قرن  
 و محمدر دند و آنچه لغوت محمد در توراتیه نوشته بودند منکر او شدند و کفر و انکار در زیدید بحضرت عیسی و انجیل  
 و یقتلون التائبین و می کشند پیغمبر از آن چون ذکر یاد بخشی و شعیب یا شیخا حضرت عیسی از بزم  
 خود بردار کشیدند و پیغمبر از آن زمان داعم سحر کردند و زهر دادند و هر حلیه که ممکن بود در قتل آن نفس  
 مقدس بکار بردند و در حدیث شریف است سخت ترین مردمان از روی عذاب کسی است که او را از آن  
 گشته باشد یا او پیغمبر را کشته باشد یا پیشوای گمراهی گشته باشد که بسبب غیبی او مردم بسیار در گمراهی  
 افتاده باشند بالقصور گیر گشته باشند و روایت میکنند که بنی اسرائیل در بیک روز نهضت پیغمبر را کشته بودند  
 و دشمنی مولوی معنوی است چون فیما زست اینکار و کیا لازم آمد یقتلون الانبیاء  
 گفته قوم راه گم و از خدایا تغییر تا بکم بغیر الحق و باحق و ما واجب یعنی بزم ایشان نیز بخیری  
 که موجب قتل باشد از انبیاء صادر نشد ذالک این جرات برشتن پیغمبر این دین که در انبیاء عاصه  
 بسبب آن بود که از انانی حکام خدای احکام پیغمبر و کافران یعتدون و بودند که از دین میگذاشتند

از صفرا و میکروذکبکثرت عصیان یعنی هر چند مصیبت بیشتر کنند رنگ برکتی دل بیشتر می بینند  
**مشمومی** هر گنده رنگی است بر مرآت دل و دل شود زین رنگها خوار و خجل و چون زیادت  
 دل را تیرگی و لغت جان را پیش گرد و خیرگی و باید دانست که درین آیه و لیلیست بهنج بر آنکه خوردن جن جنی  
 پاکیزه و لذیره جائز است چنانکه دوست میدشت رسول الله خوردن حلوی و شهد و نوش میفرمودند  
 آب خنک شیرین و عدس و زیت طعام صلیح است و در حدیث شریفی واقع است علیکم السلام فانه مبارک است  
 وانه یروق القلب کثیر الدرة فانه بارک فیه سبعون نبیا آخرهم عیسی ابن مریم وانه همین جای است که زمان  
 و شبهاست که چو شب بر آن و شب قدر حلوی و عدس بخند می کنند و بر آن فاخته خوانده بدید بر وجه حضرت  
 ارواح عام مومنین میفریند و بود عادت عمر بن عبدالعزیز که سبزه و دیگر و زمان بزیست و در روز دیگر بعد  
 و در روز بیوم گوشت و خوردن سیر و پیاز و پنجه که در آن بوی کبر است مباح است و در حدیث است من  
 اکل البصل و الثوم و الکراث فلا یقرن مسجدنا فان الملائکة تأذی ما تأذی بنوادم و مراد درین حدیث  
 خوشبها اند که در مکان عبادت حاضر میباشند آن فرشتها که بروقت با انسان میاند و فرموده حضرت  
 صلی الله علیه و سلم اگر بخورید پیاز و سیر را انرا بر این بکنید تا که بوی او دور شود و بر این نیست که مکروه  
 میباشند آنحضرت خوردن پیاز و مانند آن را بنا بر آنکه می آمد بوی آنحضرت و می از طرف خدا می آید  
 و نیز مناجات میفرمودند و لیکن رخصت دادند جمیع مردمان را در آخر عمر خود نوش فرمودند و پیاز  
 آگاه نمودن اباحت خوردن او بابت خود و غمیته همین است که پیروی کند آدمی اقوال افعال احوال او  
 صلی الله علیه و سلم فرمودند مولانا جامی قدس سره یا نبی الله لسلام علیک انما اتوا به الفسق اندیک  
 اگر نفهم طریق سنت توبه استم از عاصیان است توبه اندام بر زیر بار عصیان پست و بهنم از پستی  
 بگیر میست **إِنَّ الدِّينَ أَمْنٌ** بدستیکه آنکه از روی نفاق گردیدند یعنی همین زبان اقرار کردند و از  
 دل تصدیق این دین ندارند و **الدِّینُ هَادٍ وَ نَارٌ** آنکه به جویت درآمدند و **لَقَدْ صَدَّقَ** و ترسانان  
 لقب ترسانان برای خود مقرر کردند آنجهت که حضرت عیسی را مد کرده بودند یا بر می آمد بودند ایشان  
 همه را حضرت عیسی در دیده که نام ناصره بود پس نام نهادند بنام آن **وَهُوَ الصَّالِحِينَ** و بنام آن  
 یعنی نه رویی چیزی خوش می آمدند میکردند یا ملائکه می پرستند و زبور می خوانند و بهیمه خوانند و یا بقر  
 زنان میکردند و روی بکعبه کرده نماز میخواندند و گفته اند عاصیان زمانه انانیتان را

هر کایان آرد با خلاص علم ازین طوایف یا الله بخدای و صفات سلیمی ثبوتی او و بآن چیزیکه مادل شد  
 بر پیغمبران و آلکوم الاخر و بروز قیامت و مستغاثات آن و محال صلیک و بکنه علمی شایسته فکرم اجماع پیغمبر  
 پس ایشان است مژده کار ایشان عند ربهم نزد پروردگار ایشان که ایان و عمل ایشان برست  
 میفرماید بجای که ایان یک لمح و عمل صالح یک ساعت را محی کفر و فسق تمام عمر میسازد و کخوف علیکم در  
 نباشد بر ایشان از تاثیر کفر سابق هر روز حشر و کلام یکش نولد و نباشد که اندوگین شوند و وقت حیات  
 بسبب شدن عمل صالح و ایمان کفر و تفسیر این ابی حاتم مرئست که اصحابی الذی یوفی الله وده ولیست  
 شریعتی بعمل بیای و نیز در آن تفسیر است که اصحابیون قوم مایلی العراق کیفرون بالبین کلام و از حین  
 جبر و ولیست که الصابیه منزله بین انصرانیة و المجریة و از ابو العالیة منقولست که الصابیهون قوم من  
 اهل الکتاب یقرؤن الزبور و از سدی منقولست که الصابیهون طائفة من اهل الکتاب از قاده  
 منقولست که الصابیهون قوم یعیون الملک و یصلون الی غیر القبلة و یقرؤن الزبور بقصه بنی  
 اسرائیل درین استبدال شروع در عصیان الهی کرده بودند و فریادی پرده مخالفت ظاهر نمودند چنانچه  
 ظهور مخالفت را از ایشان یا میده و اذا اخذنا و یاد کنید از آنکه فرا گرفتیم از شما میده فکله بیان  
 شما را بتابعیت موسی و عمل بحکام تورات و و قدعنا فوقکم الطود و بر داشتیم بر سر شما کوه را تا چنان  
 بسته بنی اسرائیل بعد از نزول این آیه آغاز نمودند و گفتند که حکام این کلام بغایت شرافت  
 ما کردن نمی نهم حق حقا گوئی ز کوه ما و فلسطین که از اطوار گفتندی و در تفسیر فرطی آمده که آنکه پیوسته  
 بود بطوبی سبیل حق حقا فرمان داد تا بر سر ایشان بایستاد و پیش روی ایشان آتش  
 افروخت و در عقب باز خار بید آمد و چون کزیر گاهی نیدند بروی و افتاده متحیر شدند و حق حقا  
 گفت خدا و اما انیکم بگردانید آنچه را دادیم بشما از حکام شرعی که در تورات است بقوة به کوشش  
 تمام و جب قوت و موافقت بران و متابعت این پیغمبر نیز از آن حکام تورات است و اذا کونا و  
 گیرید و پیوسته یاد کنید ما فیه آنچه درین حکام است از اسرار و قوای لعلکم تتقون تا باشد که شما  
 بسبب این ذکر و فکر بر سر نیز از شما بیهوش تقوا گردانید و شما از فرمان مایا از حکام  
 نماز و طاعت تورات نه حکام تورات بجا آورید و ندان پیغمبر را متابعت کردید حال آنکه هر دو در اول  
 بعضی تورات عند ربهم است که دید که نزد اهل عقل مخالفت عهد و پیمان نیست





بی تاب نشدند ایشان این حیل کردند که روز جمعه آخر روز بر ساحل سیاحی را می گشتند و در شبانه اول  
 که آمدن ماهیان شروع می از دریا گرفته تا آن چتر را چوبچه های خردی ساختند تا همراه آب دریا ماهیان میان چتر  
 در آیند چون ماهیان در آن چتر را پری شدند آن چوبچه ها را بند میکردند و ماهیان بدریا باز نکرده و چون روز  
 یکشنبه میشد آن ماهیان را بدام شست از آن چتر را می گرفتند و در خانه ها خرد می بردند و بخور دهند و می  
 فروختند و می گفتند که روز شنبه ماهی را از آب بر نمی آیم بلکه در آب نگاه میداریم پس روز شکار ماهی  
 در روز شنبه برآمی شود و بر روز یکشنبه که شکار ماهی حلاست آنها را از آب بر می آیم و چون خدا  
 تعالی ایشان را بر این عمل شایع فی الحال نگرفت داشتند که این عمل حلال است گویند که تا چهل سال  
 یا هفتاد و سال این عمل در آنها رائج ماند تا آنکه عهد نبوت خلافت حضرت داود رسید حضرت داود  
 بر حال ایشان مطلع شد و ایشان را پند و نصیحت فرمودند که بند کردن شما چوبچه ها را و حبس کردن  
 شما ماهیان را در چتر را همین شکار است که در روز شنبه میکنند زینهار ازین عمل باز آید و الا بعقوبت  
 شدید گرفتار خواهید شد ایشان از عمل آن باز نیامدند و گفتند که از سالها و قرنهای این حیل را نکند  
 و شبکی ماهیان و فروختن گوشت نمک و ماهیان بدست مردم و در دست و دیگر استخوان و دندان  
 ماهی پیه غیره صفا شروت شده ایم و بهی از وجه معیشت بهم رسانیده ایم آن را نمی گذاریم حضرت  
 داود دوم بر ایشان دعا بدو لعنت فرمودند حق تعالی اجابت دعا حضرت داود دوم فرمود و ایشان  
 هتاهم گرفت چنانچه میفرمایند فَقَدْ نَكَلَهُمْ وَبَسَّ كَسْبَهُمْ تَايَسَانِ رَاكُوْا قِرْدَةً حَسِيْرًا يُّشَوِّدُ  
 بوزنه ها خور شدند گان و قرة بطق هم از ایشان زائل گشت و فهم شعور انسانی بجا ماند با هم می نگریستند  
 و میگریستند و بعد از سه روز همه هلاک شدند و مردند و گویند جوانان از ایشان بوزنه شدند و  
 از ایشان خوک شدند و هم وار میگریستند و به سر خود با اشاره میکردند و در خواب آمده که اهل آن  
 در وقت شیوع این عمل قبیح سه گره شده اند بقدر روانه هزار کس از آنها در مقام وعظ و نصیحت  
 ایشان ازین کار منع میکردند و حق امر معروف و نهی از منکر بجای می آوردند و قریب هفتاد هزار کس  
 و بکار ماهیان گرفتار بودند و جمعی دیگر از آنها میگریستند و دنیا کار سکت بودند و عظام و جمیع جوده  
 نجات یافته و مرکبان شکار ماهی منخ شدند و مردند و در حق ساکتان خلاف است و قرة  
 جمع غیر ذی العقول است و خاسین حال است از ضمیر که در کونوست فال معنی کونوا قردة حال

گوئیم خاسین فی ذلک و له تبدل فجللها پس اگر دانیدیم آن عفت را نکالایم عذاب حقوتی  
که بپندگنده و بند دهنده باشد لمالین یکجا را نکالی را که پیش ایشان حاضر بودند و میدیدند  
و ما خلفها و نهرا که از پس ایشان آیند و قصه ایشان شنوند و موصیحه و گردانیدیم از این  
اللتین از برای پسر کاران از قوم ایشان باز است محمد یا برای پسر مهر کار که این قصه بشنود  
بالجمله بر هر قصه و لام بر استغراق عرفی باشد فرمودند بعدی رتبه بعدی و مرغ سوئی دانه فراز  
چون و مرغ میزدند و پند گیر از مصایب گران به ناگه میزد و دیگران نتوانید و باید دانست که این  
بلا و خسارت جز از کفران نعمت ندانستن قدر جهان اوست و عذاب است سابقه خف و مسخ تن  
و عذاب این است بزرگ است و عذاب لها سخت تر از عذاب نفس است که و تلعب اند هم و الله اعلم  
حال آنهاست که در خدمت بادشاهان ادب اختیار میکنند و قدم بجز است نمی نهند بر با قربت  
و کلام بے بیگانه و حضور بادشاهان بر زبان می رانند که موجب خسران و فساد دین در سیاست  
و عکس مسخ مشایخ و خیر خوردن نجاست است پس هر که بخورد حرام را دل او مسخ است و گویند عکس  
دل سه چیز است یکی آنکه نمی یابد حلاوت و لذت و درجیات و دوم از معصیت پر حیرت کند شیو از  
موت و دیگران بپند گیر و روز بروز در دنیا را غلبه تر باشد که آنی زهره اریاض رویت میکند و  
بن عبد الله از اهل السد که می نوشتند بعضی از ایشان این سه کلمات را که من عمل خیر کفایت  
امرونیاه و من صلح مابین و بین الله صلح بعد با بین و بین الناس من صلح سر سرت صلح بعد صلح  
و محمد بن علی الترمذی میفرماید صلح اربعه منها فی اربعة موطن صلاح البیان فی الکتاب  
القطاع فی السج و صلح لها فی البیوت و صلح الکحول فی الساجد و اذ قال مقول و اید که نیکو  
که گفت موسی علیه السلام این پنج دیگر است بر بنی اسرائیل بیا و ما ندین معصیت است  
ایشان ليقعهم مرگ و خود را بوقتی که در میان خود کشته یافته بودند عامیل نام و سجن  
که قاتل او معلوم گردان الله یا مگر که ان تذاق بقتل سیکه میفرماید خدا شاکر آنکه بپند  
کا ویرا بعضی از آن بر مرده زنده و مرده زنده شود و میگوید که قاتل او کیست بقره شنیق نه  
بقره است یعنی شگافتن زیرا که می شکافت زمین را برای زحمت قالوا لا یخفد هذو  
گفتند قوم موسی یا فرا میگیری ما را از اهل افوس یعنی با ما سخن میبینی ما می پریم که ما میل

گفته است و تو میگوئی که موسی بگوید قال اخذوا بالذهب سوزی گفت پناه میگیرم بخدا ای آن که گویند  
 مِنَ الْجَحْلِينَ از آنکه باشیم از اهلان و افسوس کنندگان زیرا که تخریر و تبلیغ حکام خداست و خدا  
 چون نادانی است و درین دلیست بر آنکه تخریر بامدین گناه گیره است همچنین تخریر باطل است و باطل  
 تعظیم ایشان چیست زیرا که این ملا جمل است و مرکب این سختی و عیب است لیکن فلاح و خوش طبعی از تهنید  
 و تخریر نیست قالوا دع لنا گفته بخوان و سوال کن ای موسی از برای رَبِّكَ پروردگار خود  
 یَبْنِیْ لَنَا بَیَانَ کَذِبِیْ باماهی مابتدست دهنی خبر آنکه آن کار و رصفت چیست  
 و سال او چند است و سوال بابت چیست آن بود که هرگز چنین چیزی ندیده و شنیده بود که از  
 انواع بقریضوت صادر تواند شد پس را جاری مجری چیزی داشتند که گویا حقیقت آن این  
 معلوم نیست و فی نفس الامر سوال از ماهیت نبود بلکه از جنس صفت اومی پرسیدند لاجرم  
 در جواب ایشان قال اِنَّهُ گفت موسی بدستیکه خدای تعالی یَقُولُ اَمْ لَمْ یَقُولْ لَکُمْ که آن  
 کار و گالیت که کار صفت ز پیر که از کار افتاده و کار بکن و نه جوان و نرسیده عَوَان  
 سیاه است بکن خَلَاکِ بیا آنچه ندو شد از پیری و جوانی فَاَفْعَلُوْا اَمْ اَنْتُمْ مِّنْکُمُ الْمُنْجِبُونَ  
 شدید شما از طرف موسی قالوا گفته بار دیگر ادع لنا رَبِّكَ بخوان از برای پروردگار خود و این  
 تأمید او هوید سازد از برای ما که ماکو نهنا چیست رنگ گاو قال گفت موسی بعد مناجات  
 خدا آمدن بیان اِنَّهُ یَقُولُ که خدای میگوید اِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْوَءٌ فَاقْعَلُوْا نَفْسًا اَنْ  
 گاو است زرد در غایت زردی رنگ لَشْرًا لَّنَا ظَرْفُیْنِ و آن گاو و شاد میگرداند و سرور میاند  
 از رنگ و نظر که تکه گان را بومی بسبب آنکه که در بدن نهاده از صفائی رنگ لطافتها و بهما  
 و زرد رنگ خاص خاصیت است که در تفریح خاطر و دفع نوم و احزان نافع می افتد طرانی  
 و خطیب علی از حضرت ابن عباس روایت کرده اند که هر که جفت با پوش زرد پوشد همیشه در  
 شامانی باشد و اوم که آن جفت را پوشیده باشد از حضرت علی نه است من لبس بغلا صفرا  
 قل همه در بعضی روایات است که هر که جفت با پوش زرد رنگ بپوشد بکار بر دهم و اندوه و دوز  
 و این نیز و محمد بن کثیر منع کرده اند از پوشیدن جفت سیاه رنگ گفته اند که موزه سنج رنگ  
 فرعون را بود و سفید رنگ ثانی می پوشید و موزه سیاه رنگ موزه علماء است می پوشید ندی

فصل  
در بیان  
رنگ

فصل  
در بیان  
رنگ  
و لباس

سوزه سیاه گنگ جان گویند خنجر جلال در دوزی در نظر خوش می آید و بنبری موجب گی و دق است میانی  
 هونک است و بنیدی مضیت و غنی دارد و مقصد بنی اسرائیل با وجودشان دادن از نیکسان کاوش  
 از سول باز مانند قلاو اذع کنار بکات میکنند لکن گاهی دیگر بار گفته بخوان بهر با خداوند خود را تا نهنگ  
 کند بهر ماله آن چه گاو است کار کننده است یا در صحرا چرند و در حدیث افع شد و عظم انسان جرماسن  
 سال عن شی لم یحرم مخرم لاجل مسائیر ان البقر کشابه علینا بر سیکه گاو ان متا به شده  
 بر اچه میان سال و در روز نگ بسیارند و ان انشاء الله لم یسند و در سیکه ماله ار خدا  
 از جمله راه یافتگان باشیم بدین گاو و از حضرت رسا نه متولست که اگر بنی اسرائیل ان است  
 هرگز ان گاو را نیافتندی قال الله یقول گفت موسی که میگوید خدای به بقره را و در اول  
 ان گاو است ندام کرده و نرم کرده شده به حکم زراع کشید که از کفر بخورند زمین را و کافران  
 و نه گاو است که آب بهر گشت را یعنی آب بر کشد برای زرع است و دست از ان نه شده  
 از همه کارها و بر خود چرامیکنند یا بی عیب است و تمام خلقت که شیشه نیست هیچ بنی  
 رنگ و زردی باشد فیهما در ان تا که شاخها و سمها و او زرد اند جان بنی اسرائیل ان نشانه  
 نشینند قالوا ان کن گفتند انون که این صفها بیان کردی چیست الخی آوردی رستی صفت  
 تمام روشن گوید که ان کا و نه بنیم دشت و دشت جوانی بر سبز کار بود که خدمت ما و از ان  
 قصه اش چنان بود که در بنی اسرائیل مردی بود بسیار صام و او را پسری بود صغیر و آن مرد و صام  
 و حبیب ث زمان غیر از گوساله چیزی باقی نمانده بود آن گوساله را گرفته بهتری برگردن آن نهاد  
 بنام ابراهیم و اسم الخی و یعقوب و تبرک حبه در صحرا گذشت و گفت خدایا این گوساله را برای پیغمبر  
 نزد تو امت میگذارم تا آنکه پسر من کلدان شود و این گوساله بکار او آید و آن گوساله زن پیشه میچید  
 بنایت الهی از شرباع و درندگان محفوظ میماند هرگاه از پیشه می بر آید و کسی از او میان برد  
 میدید و قصد گرفتن او می کرد میگریخت و مخفی میشد که برگزیده است کسی منی آمد چون این پسر کلدان  
 شد بدست خود بکمال صلاح و تقوی برخاست شب حصه میکرد و یک حصه نزد مادر خود میشت و  
 او نیز دو یک حصه می خواست و یک حصه نماند میگذارد و چون صبح میشد بن و تیرا گرفته راه میبرد  
 میگرفت و همه بسیار بار کرده آخر روز در بازار می فروخت و قیمت همه را نیز به حصه میکرد و یک

برای خدای ماد و یک حصه خودی خورد و یک حصه با درمیداد تمام عمر بهین شهنشال شغول بود تا آنکه مادر او  
 اندک گفت که پدر تو برای یک ساله فلان بیشه سرداده بود و بنام ابراهیم و یحیی و یعقوب نام آن  
 گذاشته بود آن گوساله حالا بجای رسیده ز شوجی نوجوانی از جانوران دارد باید که آن گوساله را از آن  
 بیشه باری و در کار بشوین همه که از سر می آری صرف کنی این بپرگفت که آن گوساله را عطا چیست  
 مادرش گفت که علامت اینست که رنگش و صا میدارد و اگر کلمی را از دورینه چنان خیال کند  
 که شعاع آفتاب از پوست او می برآید و او را گوساله زرین از بخت نام کرده بودم بپرگفت هنوز  
 با یقین آن گوساله را نشناختم مباد که گاودیکر نیز همین رنگسان بیشه از ملک یگری جی پی  
 باشد مادرش گفت که علامت دیگر اینست که آن گاودیدن آدمی میگردد و هرگز رام نمی شود چون تو را از دور  
 ببینی باید که آواز بلند گویی که ای گاودنم خدای ابراهیم و یحیی و یعقوب رام شده پیش من بیا پس  
 این صفت را بخاطر گرفته بسوی آن بیشه روان شد دید که گاوی همان صفت می چردین پسر همان  
 که مادرش تعلیم کرده بود آوازی کرد آن گاو چراگاه را گذشته پیش آن پسر آمد و ستاده شد این پسر را  
 مادرش وصیت کرده بود تو گردن گاو گرفته کنده بیاری بروی سوار شو تا آن گاو در تصرف اتان  
 بیاید مستعمل نشود که مباد اسب شهنشال آدمی بکشد از وی زایل شود پسر موافق وصیت مادر گردن او گرفته  
 یکشید آن گاو باذن خدا گویاند و گفت که ای جوان برین سوار شو تا آباسانی بخانه خودی این پسر  
 مادرش بباری تو نفرموده است بلکه گفته است که گردن او را کشیده بیار که و گفت که آفرین شما باش  
 من ترا امتحان می کردم اگر برین سوار شیدی من ترا از پشت خود اندخته میگرم خیم که این همه طاقت من نیست  
 که تو با والد خود همان مینامی و از فرموده او تجاوز نمیکنی درین اثنا راه ابلهین در صورت مسافری  
 باین پسر خورد و گفت ای جوان مرا حادنه پیش آمده و درین حادثه مرا مدد فرما من از طرف این کوه کله گاوان  
 دارم و آن کله را می چرانیدم ناگاه مرا خانانی رود او درین کوه بر سه قضای حجت اهل شد حالا  
 در شکم من دردی پیداشده است که از راه رختن عاجز شده ام تا به کله خود نیتوانم رسید اگر تو بفرمائی  
 من برین گاو سوار شوم و ترا دو گاودیکر از گاوان منتخب خود در بدل اجرت سواری این گاو و حادنه  
 این بپرگفت که مادر من خود مرا بباری این گاو نفرموده است من چه قسم ترا بکرایه بفرموا کنم البت  
 که مادر تو چه عقل دارد و بپرگفت که هرگز خلاف فرموده مادر نخواهم کرد شیطان دنبال او گرفت تا آنکه آن

پسر خرنشده باو از بلند گفت که اسی خدای ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب هم مرا از دست این فستی بر  
 خلاص کن ایلیس چون این آواز شنید بصوت جانوری خود را ساخته پریده رفت آن گا و باین جوان  
 خطاب کرده گفت که ایچ دوستی که این گا و باین ایلیس بود میخواست که بحبیه برین سوار شود و بسواری می  
 برکت از من دور گردد و باز بکار تو نیایم چون نام خدای ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب هم گرفتی و فریاد کردی  
 فرشته برای دفع شیطان حاضر شد و شیطان خود را بکمال اضطراب بصوت جانور ساخته پریده رفت و هفتاد و شش  
 جوان گا و را گرفته پیش از خود رسیده و او را بر این ماجرا عجیب گنجایش نداشت گا و آگاه کرد و مادرش گفت که این گا و  
 از ان نیست که او را در بار کشتی بهتر نشت که این گا و بفروشی اگر کسی لین گا و را بخوبی نگاه دارد و بال او  
 برگردن او باند و ترا هم چند روز از محنت بهمه فروشی فرغت حاصل شود چون صبح شد این جوان  
 گا و را گرفته از خانه بآمد و به نحاس مانده شد از آن در خود پریده که بچه قیمت این گا و را فروشم گفت قیمت  
 در وقت سه دنیا هست اگر کسی باین قیمت خرید کند باید که پریده من شرط کنی و یکده نفر فروشی بخدایت  
 برای تعیین قیمت این گا و فرشته را فرستاد که باین جوان صداه در خود و گفت که ای جوان این گا و را  
 سیفروشی جوان گفت توجه قدر میدهی گفت که سه دنیا جوان گفت که بشطریکه مادر من باضی شود و فرشته  
 گفت این شرط را موقوف کن شش دنیا از من بگیر جوان گفت که همراه شش دنیا بهمن شرط است  
 گفته دوازده دنیا بگیر و ازین شرط است بردار شو جوان گفت که اسی عزیز که اگر هموزن این گا و مرا از رخص  
 خواهی داد من بغیر رضا مادر خود این را نخواهم داد گفت که من فرشته ام آدمی شتم برای امتحان تو آمده ام  
 که چه قسم اطاعت مادر خود میکنی حالا این گا و را بخانه خود ببر و در باز کسی را نمائی بنی اسرائیل را و اقله در  
 آمده و علاج آنوقت موسی همین فرموده که این شتم گا و را بچم کنند اگر بنی اسرائیل از نوخوانان این گا و شوند تو هرگز  
 بدست اینها نخواهی فروخت تا آنکه زر سنخ در پوست این گا و بکرده بتو حواله نمایند که مدت عمر از وجه نیست  
 ترا فرغت حاصل شود و مردم بدینند که هر که عیال خود را حواله بخد کند و برود خدای تعالی باین وضع  
 بروش نمیاید هر که مال خود را دامت خدای گذارد و خدای تعالی آن مال باین وضع نامی و بار هدیه  
 این جوان گا و را گرفته بخانه آمد و تمام ماجرایم با در خود اظهار نمود و رفته رفته جز این گا و در شهر شایع شد  
 و بنی اسرائیل بسا خریدان گا و در خانه او هجوم آوردند و در قیمت آن گا و میافزودند جوان در داد  
 راستی نمی شنید تا آنکه چنین قرائت که پوست گا و را بعد از یک سال بر از زر کرده با آنها حواله نمایند

و مادر حضرت موسی را ضامن گنج فتنه گاو بدست بنی اسرائیل سپردند و گاو بجوهای این گشته آسز گشته  
 و گشتن آن سرزنش گوساله برستان بود بدیشان نمود که آنچه شما پرستیده اید قابل بجهت نه لائق  
 عبادت مسیح الهی و اود بخ کردن و وَمَا كَادُوا لِيُفْعَلُوا یعنی خواهند که بکشند این گاو را بسبب گنجی بهائی  
 آن گویند که در چه نمودند آن گاو را بعد چهل سال درین کشتن گاو و نهایت تامل و درنگ ندین باید عقل را  
 شتابی کند و امثال فرزان خدای تعالی و متحضران حال نکنند فرمودند در موسوی تا خیال دست  
 و اسرار است؛ چاکری و جان سپاری کار است و در تاویلات نجمیه فرموده اند که ان الله یاکم  
 آن تذبحوا البقره اشارت بسوی ذبح نفس بقره پسینیه را که در ذبح آن حیات قلب حانی است پسین  
 چنانکه اشاره فرمودند آنحضرت بسوی این بقول خود در جنان الجهاد الا صغر الی جهاد الا کبر و بقول خود  
 الجهاد من جاهد نفسه قوله علیه السلام موتوا قبل ان تموتوا اشاره است بسوی همین معنی و اذ قلتم  
 اول قصه میفرماید که یاکمید آنرا که بکشند نفسا یکی را که نام آن عاسیل بود فاذ الا کبر بر اختلاف  
 کردید وینکح در آن نفس مقتول یعنی در کشتن او والله یخرجکم مما کنتم تکتون بخدای تعالی برین اشاره  
 است و ظاهر گفته آن چیز را که هستی شما که آنرا به پوشید از قتل بناحق فقلنا اضربوه پس گفتیم ماکمید  
 شما آن گشته شده را بیتضه بکاره ازان گاو که پنج دم بود از زبان یا گوش و بر سر تقدیر چون بر سر  
 زنده زنده شده و خون از گردن او میریخت و نام قاتلان خود را بگفت و آن دو برادر زاده او بودند که بوط  
 مال او را بصحرای برده بقتل رسانیده بودند و بعد از ستمه ایشان در حال بیفاده و بمرگدن لک همچنانکه این  
 مرده زنده گردانید یحيی الله الموتی تا چنانچه این مرد را زنده است الذکر و همچنان زنده خواهد که در گذار  
 نزدیک نفخ صور و یؤیکم این لعلکم تعقلون نمائید شمار حق قاتلانشان یعنی قدره و حکمت و برآ  
 اقامت عدل نام و تمام از جمیع ظلام و عدالت خون تابان که شما فهمید و باندینید پس جمله آیتی که  
 ازین قصه روشن شد چند چیز بکار آمدنی است اول آنکه زدن اعضای میت بر عضائی میت و دیگر چون  
 موجب حصول حیات باشد با یقین معلوم شد که موثر در ایجاد عالم همان ذرات است نه سبب دوم چون غرض  
 کفین از عالم غیب خود بر خواندن خود نازل کند پس طریقی نیست که تقدیم فرج و قربان و دیگر برآش و  
 خیرات نمایند تا بیکرت آن مطالب حاصل شود و سوم آنکه سخت گیری از طرف خود موجب سخت گیری  
 از جانب خداست و مثال او را و نواهی الهی موجب اهل آسانی و مقبولی است چهارم آنکه تا

نوشته

اشاره



حق تعالی مورد لطف و رحمت خود میسازد بحکم متعلقه با اخلاق اسرار عالی تیان و حفظ الایمان و تها  
 باج تجارت آنها بر کافه خلایق لازم است پنجم آنکه هر که عیال خود را بر خدا گذشت و مال خود را حفظ و کثرت  
 الهی پس روح پاک این قسم او را نفع بر نفع بخشش ششم آنکه خدمت مادر و پدر موجب نزول برکت رحمت  
 از جناب الهی است هفتم آنکه مالی که بان تقرب بخدای جوئید از بدل آن ثواب خریل خواهید یافت  
 که بهترین مالها باشد و غنیترین مرغوب و بیش قیمت ترین آنها چنانچه آن بقره مذکوره بود و  
 و راجحه و قربانی تا کید تمام آمده که لاغر و عیب دار نباشد هفتم آنکه بنی اسرائیل را تنبیه و عبرت شود که  
 چون گوساله زرین را که ساخته سامری بود به تعظیم پیش آنند و در عوض آن هفتاد هزار تن از خویشان  
 و دوستان خود را از قتل و توبه ایشان صحیح شد و این گاؤ زرین را که توده ماهی زر خریدند و بحکم  
 الهی فیم کردند موجب ظهور چنین خارقه عجیب گردید که مرده بهرسانیدن عضوی از عضای زنده  
 شد تا بدانست که گوساله پرستی بخلاف حکم الهی این و این کار را و گاو کشتی موافق حکم الهی و  
 تقرب خدا این بکرت نمایان و نعم ماقبل بیت بی حکم شرع آب خوردن خطاست و اگر خون  
 بقوی بریزی رواست و نیز درینجا باید دانست که قاتل عمد و خطا و انحراف و حرمان از میراث  
 مقتول برابرند با جاع علماء اما اختلاف در است که اگر قاتل بر حق باشد و مقبول بر ناحق باشد  
 امام عظیم رحمه الله میفرماید که اگر قاتل عادل باغی را بکشد محروم از میراث نمیکرد و اما نامنافی  
 میگویند که درین صورت هم محروم از میراث نمیشود بعضی اهل معرفت گفته اند که گردانید حقتقا  
 زنده کردن گشته مذبح نمودن بقره برای تنبیه نمودن بنده گان خود زیرا که هر که خواهد زندگی  
 دل خود را بد که نفس خود را اول بکشد و هر که نفس را مرده کرد بر یا صنت گوناگون زنده گرداند و خود را  
 بر انوار هدایت و چنانکه زبان گاو زنده بر مرده و آن زنده شده تا ده مذ و گفت که طایف کس را  
 گفته است همچنان هر که میزند زبان نفس مذ بوجه راجح و صدق بکشته و مقتول دل خود را بوی  
 مذ که زنده میگردد و اندوخته دل را و بنور خود پس می گوید که و اما بتر می نفسی که ناله باله و چنانکه  
 سعدی علیه الرحمه میفرماید منی تا ز در این نفس هر کس چنان که عقاش تواند گرفتن عنان  
 تو بر کره ما نویسی در کمره نگر تا پیچ از حکم تو سرخ اگر پاهنک از گفت در سیخت و تن خوشیتن  
 کشت و خون تو ریخت پس باید که آدمی مشغول شود بر زنده کردن نفس خود بجا حقیقه و به صلاح

دل بسلاح حقیقی و مفاد صحت حق زیرا که دل انسان نظیر گاه خداست نه کوشش نال چنانچه در حدیث  
 «ان الله لا یسطر الی صوکم و احوالکم بل الی قلوبکم و عیالکم» پس اعتبار باطن است نه ظاهر گفت سعدی علیه الرحمة بنحو  
 بچشم عالمیان خوب نظر است؛ و زخمت باطنم سرخسیت فدا ده پیش؛ طراوت بخش نگاری هست غلظت  
 تحسین کنند و نخل از پای رشت خوش؛ و از شاخ نیست که میگوید سلام عبارة است اگر شستن نفس شسته  
 مخالف آن و مخالفت آن گذشته خواش نفس است چنانکه حضرت سری قحطی میفرماید که نفس من سنی  
 سال با چهل سال طلبت خواش جز کر و لکین من او را نخوازم گویند که شخصی را دیدند که بر پشت است  
 منتقد بکدام عمل این منزله یافتی جواب داد که گاه شتم هوا نفس را بر من بردارند برای من هوا گویند  
 که شخصی بر باران خود گفت که میخواهم که هر کس نم به تجربه گفتند که اول تجربه دل کن از سهو تجربه نفس از لهو و  
 تجربه زبان از لغو باز برو هر جای که خواهی رفت نظر فست قلوبکم پس گفت دلها دشمنای منی  
 این خطاب با اهل زمانه آنحضرت است از جابر بود من بعد ذلک از پس نه شدن ماسیل  
 رخ نهان نبکس بوزند و خوک برداشتن برایشان کوه را قبیله کالحار که پس آن دلها همچون نیل  
 در سحری دورستی او آتش هوسه بلکه سخت ترست در قنات و غلظت از سنگ که یعنی بل یا برای کج  
و ان من الحاکمة لما یحجر منه <sup>نحوه</sup> الده <sup>نحوه</sup> سئل <sup>نحوه</sup> بدرستیکه بعضی از نگهبانانچه بر زمین روان می گردد  
از ان جویرا بزرگ و ان منهنما لما یستقی <sup>نحوه</sup> منهنما <sup>نحوه</sup> بعضی دیگر است که از ان چرخ بر زمین انگارند پس  
برین آید از ان آب خود چون چشمتها و ان منهنما لما یحیط <sup>نحوه</sup> و یحقیق <sup>نحوه</sup> سبب که از حجابات آنحضرت  
در از بلند می بستی مراید من خشية الله <sup>نحوه</sup> از تر خدای و ما الله بغافل عما تعملون <sup>نحوه</sup> سبب خداست  
نما غل از آنچه شما می بودیدین باید داشت که در اینجا خدای تعالی نگهبان را بصفت خشیت که بعضی تران  
و صوف ساخته اند و شک نیست که تریدن شی بدون حیات و دانش میشود و سنگان هر صفت  
عامی است پس وصف آنها این صفت چگونه است <sup>نحوه</sup> جوابش آنکه نزاعل سنت و جماعت هر یک از جادات  
حیوانات روحی است مجرور که تعبیر از ان ملکوت کل شی و آیت سبحان الذی بیده ملکوت کل شی  
و موده ندوان روح و را که است و صلوة و تسبیح کردن هر جاد و حیوان که مخلوق کلام الهی است و آیات  
بیایست مثل کل قد علم صلی و یسبحه و ان من شی <sup>نحوه</sup> و الا یحجر یحجر و کلن لا یفقهون <sup>نحوه</sup> بدرستیکه همان  
و مردانیت که آنحضرت عوم بر کوه بشیر تشریف آیدند و کافران و تحسین آنحضرت بودند که عرض کردیا

مصر

بدرستیکه

رسول الله از اینجا فرود آید ببادا بر پشت من شمارا بگیرند و من شمرنده شوم و در صحیح مسلم برده است  
 سمره روم از آنحضرت به نبوت پیوسته که فرمودند من میثا کم سنگی در کوه که قبل از نبوت و بعثت بر سر کوه  
 سیکر دو کوه حرا با آنحضرت خطاب کرد الی الی یا رسول الله همچنین گوایند گران نیز حدیث شریف  
 و در صحیحین موجود است که آنحضرت همراه صحابه بر کوه حرا تشریف داشتند نگهبانان آن کوه بطور زلزل  
 جنبیدن گرفت آنحضرت هم آن سنگ را برداشتند و فرمودند که باد ببارش نیاید که بر پشت تو نیست مگر بنمیزد  
 و شهادت آن و بجز در وقت آنحضرت هم کوه ساکن نشد و آواز گردان ستون خانه سبب بخت آنحضرت  
 افتد نه هست که محتاج به بیان نیست و اگر گردان آن ستون و سکوت او چون آنحضرت هم او را در  
 گرفته در شنو نیست به آنکه او را بود از هر اردو به کوه که نصیب آن امانه جاد و ایه توان زن اینها قرآن علی  
 جبل الکریمه غایباً متصدی عامین خشیه به صبح دالالت میکند در حیات او همچنین تسبیح کردن شریزه در دست  
 و کلام کردن گوشت مسوم و آمدن و درخت بر سر و هنوز آنحضرت در وقت قصاص است باز فتن اینها را  
 خود الی غیر ذلک من اللیل لائل الحجج الباهره و شیخ بهائی میگوید که من از آب جاری ذکر ادا می نمودیم  
 چنانکه در شنو است به نطق آب نطق خاک و نطق گل به است محسوس حواس اهل دل به فلسفی گویند که  
 از حواس اهل دنیا بیگانه است به هر که او در دل شک به جای نیست به در جهان او فلسفی پنهانیت به و گفته اند  
 معنی قوت نیست یعنی دلها و ایشان خشک اند از آب خشیه الله تعالی و از آب شفقت مخلوق و هر  
 که در آن خوف خدا و شفقت بر مخلوق او نباشد او مانند سنگ است یا سخت تر از سنگ است و در حدیث  
 شریف است لا تكثر الكلام بغیر ذکر الله فان كثرة الكلام بغیر ذکر الله توه للقلب نیز فرمودند انما  
 جموع العین وقوة القلب طول الامل احرص علی الدنيا یعنی از مفسرین بیان رفته اند که مراد از انایه و ن  
 من الحجارة لما یفجر منه الانهار ان سنگ است که بغیر عصا موسی مفرانها جاریه منبع عیون اشی عشرین  
 و از آن منهایا لما یثیق فیخرج منه الماء ان سنگ است که او را سه میل هم ساخته بودند بحکم الهی شکافته شد و  
 آن میل را راه داد تا ما کباب از خراب کرد و از آن منهایا لما یسط من خشیه الله ان سنگ است که از جوکان بکوه  
 افتاد و قوم نو خازیر و نیز کرد و قصه چون از سر زلزل بنی اسرائیل تذکره حالات بهاف ایشان قاضی شد  
 سلمان را خطاب فی باید که ای مسلمانان شما میدانین قنات را از ایشان که هر قدر دلائل ایشان قاضی  
 کرده میشد ایشان در کفر و تکبار و دور میرفتند باز ایشان را به پند و نصیحت میخوانید که بر سر راه آید

أَفَلَمْ تَحْشَوْا أَنْ يَوْمَئِذٍ يُدْعَىٰ إِلَىٰ سِوَانِ بَرٍّ أَيْ سِوَانِ بَرٍّ أَيْ سِوَانِ بَرٍّ  
 ایشان که در زمان شما هستند فرما را در آنچه میگویند از لغت پیغمبر حقیقت دین اسلام و قد کان قریباً  
 و حال آنکه بودند گروهی از سلاف ایشان که بویله <sup>الله</sup> يَسْمَعُونَ کلام می شنیدند سخن خدا را بر کوه طور یا می  
 شنیدند کلام مفسر را در توریت که دلالت بر صدق پیغمبر شما میکرد لَعَلَّكُمْ يَهْتَدُونَ باز تحریف میکردند  
 کلام را مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوا پس از آنکه دانسته بودند و دریافته و چون در میان قوم درآمد گفتند که ما سخن  
 حق و امر دینی را شنیدیم ولیکن در آخر گفت که این ما که فرمودیم اگر توانید بکنید و اگر قادر نباشید بر آدمی  
 آن کنید و پاک ندانید وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان میدانند که افترا مینمایند و درینا بیج آورده که روزی حضرت  
 رسالت پناهم فرمود که چو دران بعد ازین در مدینه نیایند که از درآمدن ایشان بیدیه فتنه ظاهر شود  
 بعضی از منافقان به و داخل روز بیدیه در می آمدند که مسلمانییم همچون شما و آخر روز نیز گشته بسیاران خود  
 می پیوستند كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ وَآذَانُ الْقَوْمِ پس ملاقات کردند چو دران الَّذِينَ آمَنُوا تا آنکه ایمان  
 آورده اند از صحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم قَالُوا آمَنَّا گویند که ما نیز ایمان آورده ایم بر دین شما  
 و در دل تصدیق این دین داریم وَإِذَا حَكَكَ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ مِنْ حَلُوتِ می گفتند بعضی ایشان به  
 برخی از ایشان چون کعب بن شرفه قَالُوا گویند ایشان الْحَدِيثُ آیه شما حدیث میکند و بگوید  
 صحاب محمد را يَا فِتْنَةُ اللَّهِ بدو چه گفته است خدا می ابراب ایشان را حکایت کند بر شما در کتاب  
 تولى است که بعضی از یہود مدینه در اول نزول آنحضرت صحاب را از لغت و صفت وی که در تورات  
 مذکور بود خبر دادند و رؤساء ایشان از آن آگاهی یافته خنجر از ازان سر برش نمودند که شما این را  
 از صفات محمد صلی الله علیه و سلم خبر میدید يَا جَاهِلُونَ تا محاصرت کنند و حجت گیرند باینجه  
 دانسته باشد عِنْدَ رَبِّكُمْ نزدیک پروردگار شما در روز قیامت و گویند حق شما را دانستید و است  
 نکردید أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا پس نمی فهمید که مال کار صیت و در نمی یابید این مقدار که سر خود را  
 بخشم در میان نباید نهاد وَكَأَيُّكُمْ هرگز برای انکار است و تو بیخ و دو اوج عطف  
 بر مقدار دینی ایانند چو دران که أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بِحَقِّقِ خدا میداند مایه مَا لَيْسَ آنچه که نه  
 میداند و از عداوت رسول و صحاب او وَمَا يَعْلَمُونَ که آنچه شما را می گفت از دوستی پیغمبر  
 صحاب ببنفاق پس هر که داند حق سبحانه تعالی دانای شکار و نهان است باید که ظاهراً خود را



روان است و اینها را تکلیف نوشیدن آن خواهد داد و نیز در حدیث است که دلیل کجی است از آتش و بهیچ در  
 کتاب با سبب آورده است که دلیل نام ناله است در دوزخ که اگر کوهائی دنیا در آن بیندازد و گشته آب شود و سبب  
 شدت گرمی بعضی از ظواهرین مفسرین از این آیه متکات تحریم بیج و شراب و مساکره و نه نیز در زمان  
 خلفاء و اربعه و فروعین و بعضی راجع نبوده بلکه حدیثی شد و اجرت می گرفته و میدادند هر که میخواست از دنیا  
 لکن ابن عباس و محمد بن الحنفیه با بحث آن فتوی دادند و فرمودند که لایس انما یاخذون اجرا بیدیم و ان  
 حضرت امام جعفر صادق و امام محمد باقر مرسل است که لایس بشر است و بعضی از تفسیر عزیزی فرموده اند لیکن این  
 فروعین و بعضی بدعت است بدعت سیئه نیست و درین آیه اشارت با لکه آدمی و یقین و معرفت  
 و مسکله آن بخدا می آید معنی ایمان نیست مگر بفضل و رحمت خدا می زیرا که می دانی که سخن فرموده او و  
 بالمیل که یا المیس یا ناسک آن استجد لما خلقت یسری و نه فایده بخشید او را زیرا که نه بود و سبب بفضل  
 او و فرموده در مشنوی چیز غایت که شاید چشم را به خر محبت که نشاند خشم را به چه بلیه توفیق خود کن  
 در جهان و بعد علم با سداد به چه فرعون چوبی توفیق بود به هر چه او می و خشتان تحقیق بود به  
 و نیز اشارت به ی که پیدا کند یا تغییر و تبدل را راه دهد در دین و در سائل شرعی یا چیزی را که از  
 دین نباشد و نکس نیز در حق این وعید است و بجهت ترسانید رسول الله صلی الله علیه و آله که سیدتم چه  
 که در زمانه آخری خواهد بود و فرمودند الا ان من قبلکم من اهل الکتاب فترقوا علی اثنتین و سبعین لایه  
 هذه الله مستغرق علی ثلاثه سبعین کلها فی النار الا و عده الیس تخدیر فرمودند به خود را از سبب کردن چیزی از  
 نظام از طرف خود و درین حدیث کتاب الله صلی الله علیه و آله که سبب گمراه کنندان مردمان را و به تحقیق  
 شایع شد که بکثرت این موعظه از آن منع و رسانیده بودند درین زمان ان الله انما الیه راجعون فرموده و بعد علی بن ابی  
 نخواری که نفرین کند از سبب به کوه باش تا بدنگویست به نه هر آدمی را زاده از دوزبست به که دوز آدمی ده  
 بدیست به و نیز اشارت است بلکه انسان عجب بفضلت کند تا بکتاب خوش و رغبت شد در صحبت اهل  
 حق و پر سیر کند از حق بدین می است برسی تا که سبب از ایجاد از حق و گمراه کردن خلق از دین  
 و مشنوی میفرماید به صد هزاران دام و دانه است می خدا به چون مرغان حریفی نوا به و میوم  
 ما به دام تویم به هر یکی که باز و سیم غوثیم به و قالوا و گفتند چه بدیغم خود کن نمشد ان الله انما  
 من کند آتش دوزخ و باز سیر کند ایما مغل و ذکر بقدر روزی چند شمرده شده که آن بهفت روز است

نوشی

اشاره

هر روزی در مقابل هزار سال که از آن هفت هزار سال عمر دنیا است یا چهل نفر که در آن عدد قوم اگر ساله است  
 اند و یا چهل سال نیز اگر مدت سرگردانی و رنج بهین مقدار بود با شصت و هفت نفر که بعد از سال  
 یا هفت روز که مدت خلعت نوع انسانی هفت هزار سال است و در کلام الهی آمده و آن کو تا عند ربک  
 کانت سبعة مائة و آن پس بجای هزار سال یک روز عذاب باشد قل انکم لم یؤمنوا انما ایزد فرستاد  
 عند الله عهداً تردید است عهد و پیمان که شما را یاد ده تا پنج میگویند عذاب بخانند که دو اگر چنین بود  
 فکن یخلف الله عهدکم پس هرگز خلاف نخواهد کرد و خداست این عهد خود را آن نقول و آن میگویند  
 میگوید علی الله ما لا تعلمون بر خدا ای بجهنم نیند که رست است یا دروغ بلی من کسب سیدتی چنین  
 نیست که ایشان میگویند بلکه هر کس بدی کند یعنی شرک و در لفظیه در اصل سیویه بود و رسا و سیوه که ادای است  
 نه بانی و او را اگر ندانند و یا ندانم کردند سینه و احاطت به خطیئه و فراموشی و اگر در آن ده و نیمی  
 بیست و نیمی خود را بفرمیرد و اولیک پس اگر و شرکان اصحاب النار این دو رخ و سالکان اند که  
 هرگز از آن جدا نشوند هم فیما خلد و ایشان در آن آتش جاوید ماندند و لا یزکی منکم و لا یزکی  
 گردیدند بخدای با نچه از نزد او آمده و عملوا الصالحات و عمل کردند نیکو و پاکیزه اولیک اصحاب الجنة  
 آن کرده این بیست و نیمی هم فیما خلد و ایشان از خیر ایشان در بیست جاوید باشند گانند  
 و در اینجا باید دانست نزد بعضی برای ترکیب کیره و عید قطعی دینی ثابت میکنند میگویند که اگر صاحب  
 کیره ببرد حکم او حکم کافران است و همین است مذنب معتزله و خواج هر چند معتزله میگویند که بوقی  
 معتزله بین معتزله و خواج میگویند که هر کافر لکن چون از ایمان برگردد معتزله هم حکم کافران  
 گرفت پس را در معا بر مسلمین دفن نیاید کرد و بر دماغ خاره نباید خواند و برای اوصدقات و فاقه  
 و درود و تلاوت قرآن و استغفار نباید کرد که این امور شروط ایمان است اذافات الشرط فاما شرط و طبع  
 مذنب صحیح که صحاب یا تابعین است و اهل سنت و جماعت از احتیاط نمودند نه است که ترکیب کیره و فاقه  
 اگر بلی تو ببرد و او مانند سایر مسلمین در نماز خاره و استغفار و اعانت بصدقات و فاقه و درود و تلاوت  
 آیات و میراث و در حق او شفاعت پیغمبر و رحمت الهی امیدوار باید بود بلکه یقین باید کرد که حق تعالی  
 برمت بی غایت خود یا شفاعت پیغمبر و رحمت الهی امیدوار باید بود و بعضی را این  
 هم کند و نیز یقین باید کرد که هر که از اینها معذب خواهد شد عذاب منقطع خواهد گشت عذاب ابدی خاصه



گفتست هیچ گناه مستحق آن نتوان شد و آیات قرآنی مانند آن الله لا یغفر ان کیسرتک به و غیره و این  
ذالک لمن یشاء و غیر آن صریح آن نص است درین منسوب و نیز قرآن مجید علود مشحون است از این  
و کان الله معو اکثریما و کما و اگر در احادیث نظر کنیم بالاتر از حد توان این مصنون را خواهم یافت  
و اذ اخذنا من ناسا بخی اسرا لیکند چون فراگر فقیم یعنی در تورات عهد و میثاق فرزند  
یعقوب و کنیم که تعبداً و ان الله یستبد شما که خدا را که سرای پرستش اوست و ان الله یستبد شما  
مکیند به پدر و مادر شکوی کردنی که جامع انواع آن باشد و آن سه نوع است اول ترک انداختن اولاد و بعد از آن  
ایشان به بدن مال سیوم حاضر بودن در وقتی که سدهای حضور نمایند اول واجب مطلق است  
لهذا و ترک آن حقوق شیخ لازم می آید و نوع دوم مشروط است با صیاح ابناء و قدرت این کسوم نیز  
مشروط است بآنکه در حضور سده شرعی محقق نگردد و الا واجب نیست اگر والدین یا یکی از ایشان بفر  
که نوظ طاعات بگذارند پیش ما حاضر شوند مثال ایشان نمودن مقدم است و اگر بفرمایند که حیات  
ترک کن یا برای حج فرض مرو قبول نکند و اگر ستن نگوید مثل جاعا و روزه عفره را ترک بکنانهم  
آن است که اگر یک دو بار ترک بکنانند احوال ایشان نمایند و اگر معاد کند باین ترک حکم ایشان را قبول  
نکند باجماع جهان والدین را عقوبت خود حق ایشان را بحدوش حق خود را ضمیمه بحد وجه اول آنکه  
والدین جنانچه سببش و تربیت اولاد خود اند همچنان سبب جو داد و لا بد نیز هستند و در سبب فیض کما  
الهی گشته اند و سوامی والدین کسی این رتبه ندارد پس انعام کسی بعد از انعام خدا بزرگ تر از انعام  
والدین نیست دوم آنکه انعام والدین شایسته تمام دارد و با انعام حق تقاضا نیز که ایشان نیز در  
عوض این انعام تنای و شکری نمی خواهند بخلاف انعام مردم دیگر که البته بغرضی مخلوط می باشد  
سیوم آنکه جنانچه حق تقاضا از انعام کردن بر بنده خود ملول نمیشود و اگر چه بنده عاصی یا فرمان بردار  
باشد همچنین نیز ایشان از شفقت و غیر خواهی اولاد ملول نمیشوند اگر چه اولاد ناخلف باشد چنانکه  
آنکه والدین را کمال سبب اجابا حقیقی است جنانچه در مرتبه خدائی غیر از یک کثات مقدس  
پانچان در رتبه پدری و مادری غیر از یک یکس منتواند افتاد و پنجم آنکه در حق اولاد هر کمالی که ممکن  
والدین آن را آرد می کنند بلکه ترقی اولاد را بر خود در هر کمال می خواهند و هیچ چیز نیک بر روی  
نمیبرند و این خاصیت غیر از والدین کسی نیست و این است که تعظیم والدین کسی نیست و این

پانچان  
والدین  
در رتبه پدری و مادری  
غیر از یک یکس منتواند افتاد

که تعلیم والدین در جمیع شرایع و ادیان است بلکه مناسبست و محبت و میل والدین باولاد ذاتی است و حیوانات  
 باین شور نیز یافته میشود چنانچه محبت حق تعالی باینده نیز ذاتی است و لهذا در حق کاغذان نیز مصروف است  
 بفرشتان رسولان و انزال فرمودن کتابها و برپا ساختن اولاد اندک از عذار و در این آیت که والدین مطلقاً  
 قید ایند که فرموده اند اشاره است باینکه پدر و مادر هر چند که کافر و منافق یا فاسق یا فاجر باشند اولاد را نسبت  
 با آنها نیز راه لطف جهان باید رفت و ازین است که حضرت عیسی علیه السلام در شان پدرش و طریق لطف را نسبتاً  
 فرمود چنانچه در سوره مریم منسوخ است و خطبه که صحابی جلیل القدر اندیش از انکه نسبت پدر که کافر بود و حضرت  
 مسیح فرمودند در احادیث صحیح مرسل است که والدین را از زودل و دست دارد و در کلام مقام نشست و برخاست  
 و قایم ادب مرا کند و بعد از موت در جاری کردن وصیت ایشان مصروف باشد و در دکانیکه تنگوار  
 ایشان را یاد دارد و برای ایشان صدقات و خیرات بفرستد و در قعدا یک جمعه قبر ایشان را زیارت  
 کند و سوره یسین خواند و ثواب سازد و روح ایشان بگذرانند خصوصاً در روز وفات و رسا عذرات  
 که موجب خوشنودی روح است که ازانی لطمه ری و کانی را با ایشان دوستی یا قرابت دهنده تقصد نمایند  
 که بر والدین باین اعمال تمام میشود که ذاتی الغریزی و گفته اند که سه آیت مقرون بصدایات نازل شده  
 اند که یکی را بجز دیگری قبول نمی فرمایند اول *الْیَتُوبُونَ* و *الْطَّائِعُونَ* و *الرَّاسُونَ* و دوم *انْشُرُوا* و *لِوَلَدِکُمْ*  
*سِوَمَ اَقِیْمُوهُمْ* و *اَلْوَتَارَکَ* پس همان بوالدین معاشرت ایشان است از مروت و تقوی  
 ایشان و فرمان برداری ایشان و محبت از و نشان ایشان و دعاء مغفرت بعد از وفات ایشان  
 سدی علیه الرحمه میفرماید سالها بر تو بگذرد که گذری نمانی سوئی تربت پدرت به تو بجائی بدرج  
 کردی خیر به آسمان چشم داری از پیرت و *ذِی الْقُرْبَى* و دیگر نسبت خویشان قرربی مصداق  
 مانند حسن و این همان را در شریعت صله رحم میگویند و در حدیث شریف وارد است که *الرحم شجرة من الجنة*  
*یعنی قرابت شجره است از شجره های بهشت و اسم رحمان کو یا رحمت الهی درین پرده ظهور میکند و اصل*  
*قرابت و قسم ان کی آنکه محرمیت دارند مثل عم و خال و خاله و برادر و خواهر و اولاد و برادران و خواهران*  
*و چنانچه این قسم فرض است تا رکن آن گنبد باشد قسم دیگر آنکه محرمیت ندارند مثل اولاد و همخوان اولاد و عمو و خاله*  
*و همان بایشان سنت مکره است بلکه نسبت به آنها و به نسبت سایر مسلمین فرض است و اگر کسی نسبت*  
*و همان باینکه به تیمان و تمیم در عرف مشرعی مطلق است تا مانع که پدرش مرده باشد یا مفقود شده و خواه مادرش*

یازدهم در جانوران جاوید است که مادر ندارد و گوشت پرده شده باشد و همان بر سیم قسم است اولی آنچه برادر  
 و در حیات مثل حفظ الی و تفقد مصاحبه سیم از خوراک پوشاک تعلیم و کتابت تعلیق ادب بکمال نرمی و  
 و دیگر قسم است که بر عامه مردم حبیب است آن ترک ایذاست و تملط و مدارا بر سیم دست انداز  
 و در کنار رفتن دلها محبت نمودن و حق تیامی از آنجست تابع حق آقا و الدین که چون سیم گشت حق تعالی  
 بهیج بندگان خود را حکم فرمود که با او حکم بدی نمایند پس سیم نیز قواست شرعی دارد و سیمت بر حجت  
 بکن آتش از دیده پاک به شفقت بیفانش ایچره خاک و در حدیث است هر که در خوردن در پیاله  
 سیم شریک باشد شیطان نزدیک آن کاسه نیاید و نیز در حدیث است هر که سیم را از مجلس عام مسلمانان بطعام  
 و شراب خود سه یک نماید تا آنکه سیم پر شکم شود بدهد تقاضا و او را بیاورد و برکت سیم و نیز در حدیث شریف است  
 من غفم سیم من بن مسلین الی طعامه و شرابه حتی یغنیه به عذو جل غفرت له ذنوبه البتة الا ان یصل عملا لا یغفر  
 و من اذ سب اندک سیمه فحسب غفرت له ذنوبه قالوا یا کریمه قال عینا و من کان له ثلاث نبات  
 او ثلاث اخوت فافنق عیدهن حتی الیهن حتی یکیرن او یتین غفرت له ذنوبه البتة الا ان یصل عملا لا یغفر  
 فناداه جل من الاعراب ممن ابر حقان رسول الله و انشان فقال او ثنتان و نیز در حدیث است فاضل الیهیم  
 انما هو کما یتن فی الجنة و اشاره فرمود به نکشت بایه و وسطی نیز در حدیث دیگر آمده است احسن انا و ابوبکر  
 و عمر یوم القیامة هذا و اشاره فرمود به نشتان خود و الله لیکینی و همان کینده گدایان دلی ایگان  
 و این متضمن است بر تیز کردن آوی بر صدمه و بر غوری و مهرانی نمودن بفقرا و وساکین و ضعیفان و  
 حدیث شریف است که کوشش کننده بر زن بویه و کلین مثل جبار کمنده هیت در راه خدا و از طاعت  
 که کوشش و سعی بر خواتم فصل از جبار است خواهی که باشی بر آگنده دل و بر آگنده گان از خاموشی  
 پریشان کن و در کتب حقیقه صیت که فردا کلید نبی در دست است و قول الله انما یجسد  
 و بگوئید با مردم سخن نیکت موجب الفتگی نباشد و همان قولی منیر چند مرتبه دارد اول در وقت تحت  
 سلام کردن و بر بآن دادن و دوم دلالت بر خیر و منع از بدی برفق و نرمی کردن سیم و در وقت  
 ملاقات اهلنا و دوستی کردن و تفقد حال نمودن چه نام در وقت خواندن او یا بد کردن او به بهترین احوال  
 و بقیه آنچه بجهت غایبانه از او نمایی یا بد کنشتم آنکه در وقت مشوره صلاح نیک و در بیغ نمار و علی و القیاس  
 و اکثر این معاللات با آنها نیز موجب اجر و ثواب است لهذا قول الله انما یجسد و بگوئید با مردم سخن نیکت

در این  
 کتاب  
 در این



واصل الاعراض الذباب عن المواجهة والاقبال الى جانب العرس واذا اخذنا ميثاقكم وانزنا بكم  
 كوفتم بمان از هلاف شما و از ايشان عهد بديم و توريست كه كشتفكون كنند ما كلفم نيزيد  
 خونها اقربا و همدنيان خود را و كذا <sup>و چون انفسكم كفرن مني</sup> با و نيزيدون نميكنند كس خن را بستم از خانان  
 خویش نيز كه جلا وطني آفسي هست قريش را كه نهدی ديگر بود كه سيران بنی اسرائيل را باز خريد شتم  
 آفتم شما را باز اقرار كردید و قبول نمودید و انكلم كشتفكون و انكلم شما می بود مدینه گواهد كه امای  
 شما اين عهد نموده اند <sup>فما جازعكم</sup> انكلم هون <sup>و انكلم هون</sup> كه عريان بعد از اين اقرار دشمنان را كه حاضر اين وقت ايد  
 ميكنيد اين مرد و عهد را كه حق تعالی با شما بطريق خبر گرفته بود و اين لعن شماست و اريد بكنيد  
 خيرا بى العيان و بالمدینه نيز كه شما تفتكون انفسكم مى كشيده گوى هم مذسب هم قوم خود را و <sup>و خسر خون</sup>  
 فريقامنكم من ديكره و ميريدون ميكنيد گوى را از قوم خود از سر را و منتر لها و ايشان  
 نظا هرون عليه السلام شديدين قوم مغلوب شده از شما با انكلم به بزه كاري و العدا  
 و فرعون عيسى و بيداوى در مدینه و وقيله بودند كى قريشه و ديگر نفر كه با هم مقاتله كردند كى قبل از  
 و قبيله مشرك نيز بودند كى اوس و ديگر بنى خزرج بنى قريظه با اوس كى شدند و بنى نضير با خزرج اتفاق  
 کردند و هر فرقه از يهود و عبا و ت حليف خود با آن ديگرى قتال كردندى بعد از غلبه و خرابى منازل  
 ايشان كوشيدندى تا هم قوم مغلوب بجلا انجا پيداوى و چون كسى ايسر شدى با اتفاق فدا دادند  
 چنانچه سفير ايد و ان يا كوكلم انساى انكلم و اگر شما آيند سيران بنى اسرائيل ايشان را فديه  
 سيه بديد يعنى با سيري ديگر بدل مى كند و هون محرم ضميرشان و مبتدا هست محسن اين ايتلو  
 با قتل دارد يعنى قوم خود را از ديوار ايشان بريدن كويد و حال انكلمان است كه حرام كرده شده  
 حكنكم بر شما بكم ميثاق اخراجكم برون كردن ايشان آفتمون ببعض الكتب  
 آيا پس ايان مى آيد ببارها از حكام توريست كه فدا ايسر است و تكفرون ببعض و كافر ميشويد بعض  
 از حكام كتاب كه قتل و خراج هست فمما جازعكم انكلم انكلم انكلم انكلم انكلم انكلم انكلم انكلم  
 ذالبت همچنين عهد نمكنى و ما فرامانى ميكنم انكلم انكلم انكلم انكلم انكلم انكلم انكلم انكلم  
 مگر خواري و رسوائى و در زندگاني دنيا كه آن قتل بنى قريظه است و جلاى بنى نيفر و گرفتن جزية  
 و كون القبيبة يردون و روز قيامت باز گردانده شوند از حشر گاه الى اشد العذاب رسوخ

ترین عذاب که عذاب دوزخ است و یکی از علامات شدت دوزخ است و در حدیث است که ضعیفترین  
 دنیا بهتر است از رسائی آخرت زیرا که عذاب دنیا منقطع است و عذاب آخرت دوم است سخت ترین عذاب  
 برای ایشان سخت ترین محصیت ایشان است نیست هر که ظالم تر چشیدن با هول تره عدل  
 فرمود است بدتر است و وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و خدا می آغاف نیست از آنچه عمل میکنید  
 و بعضی بخطاب میگویند و مخاطب هم میبود انداختاب مام است وَلَيْكَ الْآلَاءُ الْأَسْنَاءُ وَالْحَقُّ الْمُنْكَرُ  
 این گروه آنانند که از پیروی خریدند و بدل کرده اند زنگانی محقر دنیا را با آخرت نعمت جاودا  
 آن سرای دیگر که يُخَفِّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ پس سبک کرده نشود از ایشان عذاب نه در دنیا بقتضائی  
 خریدند و در آخرت بخود از آتش و كُلَّ هَمٍّ يَنْصُرُونَ و نباشد ایشان که یاری داده شوند نه در دنیا بدفع آفت  
 از ایشان و نه در محشر تخفیف عتوبات باید نیست که اسیران چند نفع اند اول اسیر سواد که خلاصی آن  
 از قید هوا و بدلات هدایت است و دیگر اسیر در محبت دنیا و رانی آن از ذکر و یاد سوت است چنانچه در  
 مشنوی میفرمایند ذَكَرَ حَقِّ كُنْ با بگ غولان را بوز به چشم زگس ازین کرگن وز به سوی اسیر  
 در قید و سواس که شیطان در دل او می اندازد و نجات او به یقین می رسد است و چهارم اسیر در قهر و  
 که نه برای این فداست نه عوض نه بدل نه بدل نه بیوی این قیدی کسی راه است و نه باین اسیر  
 قرار است نه فرار پس انتقام اولیاد کاملین است پس هر که اختیار کند و این طریق را رسید میراد  
 خود و رانی یافت از خواری و رسوای که آن کوری دل است از مشاهده حق و کوری است در محشر  
 باطل دنیا و آخرت و نعم و اقبال فی المشنوی اصل صد یوسف جمال و اولجلائی ای کم از زن بنو  
 خدائی آن جمال به اصل سید و دیده چون محفل بود به فرج سینه چون مرد احوال بود به سر نه توحید از کمال  
 حال به یافته رسته ز علت و احوال به حکایت گفته که یک پیر زن در آن باز بار که یوسف را برای و فرستاد  
 آورده بودند یک کلاه که ایمان در دست خود گرفته حاضر شد و گفت که بنویسم نام مرا در زمین حضرت یوسف تا که  
 در دفتر عاشقان یوسف نام من هم افزوده شود و لا بد من ائمتی فی طریق الحق وَلَقَدْ أَتَبْنَا مُوسَى سَلَامًا  
 و برستیکه ما عطا کردیم موسی را توحیت که در آن جمیع موافق و محبوب الْبَيْتُ نه کور بود مَوْصُفًّ مِنْ تَجَلُّدِ الرَّسُولِ  
 و از بس که آوردیم از بس کسی بفرستاد و آن چون پوش و داود و سلیمان و الیایم ذکر را و یحیی عیسی هم سلام  
 و أَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ عطا کردیم عیسی که پسر مریم بود و بن سرنیبه یعنی خادمه عابد است يُرْسِلُ

در حدیث است که  
 ضعیفترین  
 دنیا بهتر است  
 از رسائی آخرت

در حدیث است که

ع

ایشان نذر کرده بودند برای خدمت مسجد و ذکر فرمود حق تعالی نام مریم را همراه نبیاء و قرآن شریف هفت  
 مرتبه و خطا فرمود ایشان چنانکه خطاب میفرمود با نبیاء هم چنانکه فرمود با کریم هفتصد و یکصد و یک مرتبه و در کتب  
 نسخ الکعبین پس شریک فرمود و مریم را با مردان و خطاب بغضیل بکره عبات ایشان البلیت نشانهار  
 و معجزات نمود چون اخبار غیب احیا و سقته و پر کردن کوراد و زاده و پیدا کردن مرغ پرند و خود بخود آموختن  
 تورات و انجیل غیر ذلک و کایدن و نیز دمنند و دیم و قوت دادیم و در این روح القدس بجان پاکیزه با بجز  
 که در همه وقت قرین عیسی بودی یا هم علم که سیرت آن مرده رازنده گشتی یا انجیل که تازگی دل و زندگی  
 جان ازان یافتند سلام علی دل تازگی از حسن کلام دارد و جان زندگی از سماع ناست دارد و بهر حال که  
 و وقت اسرار بوده و نور صفای زیارت دارد و کلام کجاء که شد و یا پس هر گاه که آمدن بار رسول  
 کلامی انفسهم استند بکم آنچه درست نماند نفسها را شمار و سخن او بر وفق او مدعا شنایند تعظیم کرد  
 و گردن نهان دید و کبر میکرد و باز قبول آنها قضا اذ کتم پس یک فقره از ایشان که توبه نکار کرد  
 چون محمد عیسی و کف یقافقتوا و گروسی را بکشید چون ذکر یا یحیی علیه السلام چون خوابید و  
 بزعم خود و مثل بنمیزد از امان که یکبار سحر کرد و یکبار زهر داد و یکبار ایشان را زیر دیوار نشاند و  
 خواهند که رنگ کلانی از ابلا می افکند لیکن حق تعالی در همه حال ایشان را محفوظ داشت و کالوا گفتند  
 قلوبنا غلف و دهر را و علف اند یعنی پوشیده از فهم و باز داشته شده از قبول قول محمد بن سخن یا یحیی  
 حضرت پیغمبر را و اذ ایمان خود و فرمان و متابعت حضرت خدای تعالی را و سخن ایشان میکنند یعنی  
 بخوانست که ایشان میگویند بلی لعمرة الله بلکه خدای تعالی ایشان را رانده است و مدد و لطف  
 از ایشان باز گرفته بکفر هم بسبب ایشان زیرا که نفس بود محبت را بود و خوف زوال را است  
 ایشان را و در نفس است صفا مذمومه اند عجب کبر و یا غضب حد حبال و جابه و برائی و درخ  
 نیز بهفت در اند پس هر که نفس خود را ازین صفا پاک نمود پس آنکس نفس خود بهفت در و نذر را بند نمود  
 و سخی و غول بهیشت شد و در وصایای ابراهیم بن ادم آورده اند که ایشان بایران خود وصیت فرمودند  
 که کن ذبا و لا تن ما ساقان الاس بهیکم اللذیب سلیم در شوی فرموده اند تا توانی بنده شو سلطان  
 ساس به زخم کش چون گوئی شو چوگان مباش به شهنشاه خلق بند محکمت به در این از بند این کم  
 فقیلا ما یوم موتک پس ای کی از ایشان ایمان می آورند چون عبد الله بن سلام و صحابه و تابعان



سبیه لعن است بجهت عدم ایمان و نازیده است برای سبای و لما جاءهم کتب من عند الله ان سبکم باین  
 آمد نوشته از نزد یکندای تعالی که قرآن است مصدق لما معکم موافق است آنچه پنداره ایشان است از کتب  
 سابقین حال آنکه شخص که بر او این کتاب نازل شده صلابان کتب و اقیقت نداشت و کما توفیق کل و غیره  
 این بود و این قبل از نزول این کتاب معروف و مقرب نبوده این شخص به بزرگی او جمیع اینها زیر کاه وقت  
 جنگ وقت شکست بر خود لیسفتی طلبی تم و نصرت میکردند از جناب الهی بنام این پیغمبر علیه  
 السلام که کفره ابرکسانیکه کفر ورزیدند بشرک و عبادت غیر الله و انکار پیغمبر آن کردند پس گویا نام این  
 پیغمبر بر انا ص جمیع پیغمبران میدهند و حاکم باین صیحه طریق متعدده است کرده که پیغمبران مدینه و  
 پیغمبران خیر برگاه که بابت پرتان بجنگ می کردند و مغلوب می شدند و شکست می خوردند و ناپا شده  
 می شدند و کتاب و امان خود رها کرده و در دانهای بعد تقصیر بسیار این عار بسیار بود تعلیم کردند که وقت  
 جنگ میخوانده باشند از آن پس مغلوب نشدند منصور و مطهر گشتند و عاود این است اللهم بنائمان  
 یحیی احمد بنی الامی الذنبی و عدتنا ان تخرجنا فی اخر الزمان و کتابی الذنبی تنزل علیه خیرا  
 تنزل ان میفرماید علی اعدائنا بالجملة پیغمبران قبل آمدن این پیغمبر و این کتاب بوجه کلی احوال زنده  
 میدهند و بعد از آمدن این هر دو بوجه جزئی نیز ایشان را مصلحت میجدی که از امر معرفت و حجت  
 توان گفت فلما جاءهم کتب من عند الله چون بیاید پیش ایشان چیزی یاد ایشان نهند کفر و فیه کاشند  
 بدو چو ایشان را گمان آن بود که آن پیغمبر از نبی است پس نخواهد بود چون بنی امییل بودند فرستند و گفتند  
 الله علیه و آله کفر پیش لعنت خدای بر او کردید کان که بدانش خود کار کرد و در غدا در زیره و خا بر آبی سب  
 لغت بر کفر است و لغت در حق کافران طرد و ایضا و از رحمت و کراته و حجت است مطلقا و در حق مؤمن  
 گناه کار با عباد و دوری است از ان رتبه که موجود بود برای آنکه در این گناه نبود و این است که فرمود  
 صلی الله علیه و آله در حق متکبر من حکم فهو ملعون یعنی هر که جو کند در ایمان نیت که خواهم فرود خشت  
 اگرانی غایب و زیاده ای قیمت و درین ادخال نقصان مسلمانان باشد پس این چنین کس مطرود است از  
 درجه ابرار و از رحمت عفو را بدست که موجب لغت است چه چیز است کفر و بدعت و فساد و برای سرکشی و  
 سه مرتبه اول لغت بوصف عام چون لعنة الله علی سبک فرین او لعنة الله و لعنة الله و لعنة الله و لعنة الله  
 حسن چون لعنة الله علی اليهود و لعنة الله علی القدریه و نحو این و الوافض علی الزانی و الفاسق و الکافر

این همه جائز است سویم لعنت کردن بر شخص معین پس این لعن دو حال عالی نیست یکی آنکه شکر کفر و  
 ثابت شده باشد چون فرعون و ابوجهل زیرا که ثابت شد مردن ایشان بر کفر و شرع ثابت کرد که غیر ایشان  
 پس جائز است لعنت ایشان را و دوم آنکه کفر او در شرع بایسته نباشد و چون لعنة زید و عمر و غیره بعینه  
 جائز نیست زیرا که حال خاتمه غیر معلوم است شاید که قریب بوقت آخر مشرب با سلام شود یا گناه بگناه  
 شود و بمیرد و حال که متفق و مقرب عنه اند باشند می بینی بپوشی خوشی که شهید کردیم بنی را یعنی حضرت  
 حمزه رضی الله عنه و سلام آورد بدست بنی و بشارت یافت از جناب خدا و درآمدن بهشت و همین حکایت  
 آنکه قاتل عدم لعن اند بر نیزه زیرا که حال دارد که توبه کرده رجوع کرده ازین فعل قهر کرده باشد و جفا  
 قاتل لعن اند بلبسبیتا کفر او و تواتر انتشار بدی او که امر کرد کشتن حسین و سید قاتل شد بکشت  
 خمر زیرا که میگفت فان حرمت یوما علی دین احمد و فحیذا علی دین اسمعیل ابن مریم و اتفاق کرده  
 اند بر جواز لعن بر قاتل حسین رضی الله عنه چنانکه حد الدین تفصلا زانی میفرماید لکن آن صحنی نیز یقبل آید  
 و هشتم آنکه اهل بیت الهی ما تو از مغانه انکان تفاصیده احاد فحق لانتوقف فی شانیه  
 بل فی ایامه لعنة الله علیه علی انصاره و اعوانه انتهی و صاحبین عباد و بوقت نوشیدن آب برقت  
 میگفت فحقه اشج باد عذب مستخرج البحر من قصبی القلب باز میگفت اللهم جدد لعن علی یزید و لکن  
 بهتر نیست که ترک کند لعن را بلکه بدل آن مشغول شود بذكر و تسبیح زیرا که درین مثل ثواب است و در  
 هیچ ثوابی نیست و اگر چه بحق لعن باشد و در حدیث شریف وارد است ربه النار و اکثر الممهلها  
 فانهن کثیر اللعن و یکفرن بعشر فلو حسنت الی احد اهل الدهر کلهم ثم اذارت منک شیئا قالت  
 ما رایت منک خیرا قط و از حضرت علی کرم الله وجهه منقولست که هر کس که فتوی دهد بغیر علم  
 همان وزین بر او لعنت میکنند و دختر علی بنی از پدر خود در باب فساد وضو و از قی که آنکه  
 بپوشی خلق پرسید علی جواب داد که وجب است بر او عاده وضو پس در شبی رسول الله  
 در خواب که میفرماید لایا علی حتی یكون ملاء بهم پس ازین ماجرا معلوم شد که فتوی پیش  
 نموده میشود و در رسول الله پس قسم خوردند علی بنی که کما هی فتوی نخواهم داد که افی الرضه  
 بل شئنا ان نلوا به بجزئیت که ایشان فروختند این چیز آنفسهم بهره مفتها خود را  
 و آن چیزیکه کدام است ان یکفر یا بما انزل الله آنکه کافر میشوند با آنچه خدا فرستاده است

که آن قرآن است یَعْنِیَ اوجیت حد یعنی یکسایه آن بزرگ الله که فرودست خدای تعالی است  
 و بفضل خود که کتاب حی است علی من یَشَاءُ بَرَس که نو بهمن چنانکه در بندگان خود که سزاواران باشند  
 فَبَاوُءُ اَبَس باز شد بهر آن بَعْدُ عَلَی غَضَبِ شَم از خدای یاسحق گشت خشمی را بالا کشید دیگر  
 خشمی را بالا حضرت عیسی او بخیل خشمی را بالا محمد و قرآن شریف و لکله و مرکا فراز است عذاب  
 می بیند عذاب خوار کننده که هرگز متبدل با نوار نیشود و بگذشتن چند روز و نه سبکی تخفیف می پذیرد و  
 معلوم شد که هر عذاب فیل کننده و نباشد مثل عذاب عصاة سوسان که محض بر پا کردن از لوث گناهان  
 است نه برای امانت و تذلیل دلیل قوله تعالی و الله العزیز الوہاب عذاب گناهکاران بایمان از قبیل  
 زجر و توبیخ است که بدر شفق با پس خود می کند که برای منفعت او یا از قبیل خسته و حجاب و پاک حمام است که بر پا  
 پاک کردن آواز چرک و سخم بعل می آرد و باید دانست که عزت دین و دنیا از فضل خدای تعالی است هرگز  
 نخواهد از فضل خود میدهد کسی را محالی نیست که دم زند چنان چنین در میان آرد و چه چاکر حسد کند در لطف  
 الله چنانکه این بهر دیان در حق بنی آخر الزمان کردند زیرا که ایشان را چنین کمان بود که بنی آخر الزمان  
 بنی اسرائیل شد چون آنجا باز بنی اسرائیل بودند متابعت ایشان بسبب ریاست و نخوت و حد گوارا  
 کردند و ندانستند که کمالات مثل نبوة و ولایت از امور است که سبب آن بنده بگذشتن و سبب  
 بان کمال سه امانت که مختص بنی است پس اختصاص الهی فیض خدای تعالی است و اولا تیان هم از انحصار  
 الهی است نه حاصل از کسب بلکه جمیع مقامات از خصائص عطا شده اند از فیض اقدس و گویند هر حصول آن  
 بتدریج بشرط است با علوم میشود که این از کسب و حقیقت از فیض اوست پس بر این کمال و مرتب که  
 عطای ربانی فیض نیز دانی است حد کردن نهایت زیون است لیکن نادان حد میکند و از دست خود  
 زیان ضرر حبس نعمت میرساند و الا ضرر فیه نیکو که این حد موجب ترقی در جات محمود است و هنوز کمال آن گفت  
 حافظ درین چمن گل بله خار کن بچند آری چراغ مصطفوی با شرار بولهب است و در ششوی بودی  
 مصفوی است و چون کنی بر بله حد کرد و حد از حد دل را سیاه رسد و خاک شود و آن حق را  
 زیر پا و خاک بر فرق حد کن همچو ما و فاقه قیل و حد چون گویند محدود و از کلام تو ایما ان الله ایما ان  
 با نچه خدای فرود شده از بخیل و قرآن دانستیم کتب اسفا لوالا نمری انزل علیا گویند که ما ایما می آید و بنی  
 برافروخته شده یعنی توبت و باین قید ترا می کنند از آنچه بر غیر بنی اسرائیل نازل شده است مثل

انجیل و قرآن و کتب دیگر و کافریستند با پنج سوای کتاب خود است و هلوخی  
 مان باور یعنی انجیل و قرآن درست و درست است مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ و حالش که آن حق و باور دارند است  
 این کتاب که ابایش است از تورات و انجیل کفر ایشان بتوریت نیز لازم می آید چه کفر با پنج موافق چیست  
 کفر باشد با پنج قُلْ بگوای محمد در جواب نماند بگویند بتوریت ایمان داریم فَلِمَ كَذَّبْتُمَا که در اصل لما بود که لام علت  
 و دخل شد برهما میانه بازلف از میان دور کردند برمی فرق در میان ما مستقامیست و خبر بهیست تَقْتُلُونَ  
 یعنی پس چرا می کشید أَنْبِیَاءَ اللَّهِ پیغمبران خدا را که قبل ازین گذشته اند أَنْ كُنْتُمْ مِّنْ مُّنْذِرِينَ  
 اگر بودید شما گرویدگان بتوریت و تفسیر ابواللیث است که درین آیه دلالت است بر آنکه رضایه عصیت  
 شخص نیز در حکم عصیت آن شخص است زیرا که بعد بقتل انبیا از سلاف خود راضی بودند ایشان نیز قاتل مقرر  
 کردند و ساد فعل مضارع بیومی ایشان نمودند گویا چنین ارشاد شد که شما چرا درین زمان انبیای گذشته  
 را می کشید بطریق رضا بفعل سلاف خود که وبال این فعل شنیع که بقتل و دمار و وجود شما سبقت  
 داشت حالا در چریده اعمال شما ثبت میشود و وَلَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ فَخَرَبْتُمْ عَنْهَا شما را  
 بر شما نهاد درست مثل عصا دید بینه و فلق بجز دنیا بهای است که حکام الواح است و لام در لغت  
 برای قسم است یعنی باسجد جا که لَقَدْ أَخَذَ لَكُمْ الْحُكْمَ باز گرفته شما گوساله یعقل را و مسمومین لَقَدْ أَخَذَ  
 رفتن موسی بطور و أَنْتُمْ تَحْكُمُونَ حال است از ضمیر اخذ تم یعنی مسمومین خستند گوساله را در حالی که شما میدان  
 کردید بر نفسها و خود عبادت را در غیر موضع آن نهادید و أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ یاد کنید آنوقت را که گرفتیم با عهد  
 شما بر قبول احکام تورات و رَفَعْنَا فَوْقَكُمْ الطُّغْيَانَ و بدو خستیم بالای سرهای شما که طغور را  
 تا بسبب خوف فادان آن از عهد خود بگردید و گفتیم زبان حضرت موسی که خُذْ وَأَمَّا الْكُفْرُ فَآيَةُ  
 آنچه شما دادیم از احکام تورات بِقَوْلِكَ بعزم درست و بدنام و وَأَسْمَعُوا بشنود یعنی فرمان  
 برید از او امر و نواهی الهی قَالَ لَوْ أَكْفَيْتُمْ هَؤُلَاءِ مِنْ أَنْوَاعِ سَلَافِ شِمَاوْنَ از افادون رسید  
سَمِعْنَا شنیدیم و پذیرفتیم احکام تورات را و پنهان با خود میگفتند و عَصَيْنَا نافرمانی کردیم یا بگوین  
 شنیدیم و بدل عاصی شدیم پس برگاه که حال سلاف ایشان چنین باشد چه تصور کرده شود از خلاف  
 ایشان چنانکه فردوسی میفرماید زید گوهران بد نباشد عجب : سیاهی نباشد بریدن ریش : زبیل  
 چشم بنی هاشم : بود خاک در دیده انباشتن : و أَنْتُمْ لَبُوءُ او حال آنکه نوشانیه شده بودند :



از پروردگار خود که کفار این کناه من چسبیت اگر حکم فرماید خود را یک شتم یا ریشا شود که کل ل خود را الله بهیم  
در این انشائی جبریل رسید و عرض بخدمت خاتم الانبیاء رسانید که محمد صلی الله علیه و آله تو میفرماید و میگوید که یک به  
جبرئیل که بر عت و جلال من هرگاه که گفتی لا اله الا الله محمد رسول الله امر زید کفر شصت ساله دکن مان شصت  
سال ترا پس چگونه نخواهم بخشید کشتن و خزان ترا پس گریه کرد و چه در همراهیان او که قرینیت صد بودند از  
خانان او و فرمودند حضرت رسول الثقلین الهی مرزیدی و چه را کشتن و خزان او بیک نهاده لا اله الا الله  
محمد رسول الله پس چگونه نخواهی بخشید مومنان را البشعائت کثیره که میگویند از صدق دل و بفعل خاص  
او که وهد کار هر او باش نیست : در جی بر پا بر قلاش نیست : و قال الحدی که بختر خطاب تیر کن  
انبیاء را چه جا معذرتست : پرده از روی لطف کوبد : و کاشفیان امید مغفرتست : و قل  
یو الیهم در جواب دعوی ایشان که میگویند که بهشت جز جایی ناخواهد بود امکانست اگر نیست عجم  
لکم الذر اذ اخرجکم من ارضکم و نعمت بهشت عند الله خالصه نزدیک خداست  
خالصه شبا من دون الناس او بے دیگر مردمان از محمد و صحاب او قسّموا الموت پس در  
کنید مرگ ان کنتم صید قین اگر هستی شمارست گویان در آنکه بهشت خاصه از ان شمار  
چه بے مرگ بدان سرے توان رسید آرزوی مرگ از علما و اشتیاق قهاست بیت شد بخوا  
مرگ طوق صافان : که چو دوان را بدین هم امتحان : پس هر که آرزو مند بود برگشتن با  
بقا فر و مرگ است که دوست را رساند بر دوست : آن کیست که او برگشتن را ندان بود  
و کن یمنوه ابدا و آرزوی نمکنند چو دوان مرگ را هرگز بما قدّست ایدناهم بنج پش فرست  
است و ستائمی ایشان از قتل انبیاء و تغیر لغت مصطفی و الله علیهم بالظلم و خدائی و ناماست  
پس بنگارن و دروغ گویان این تو بنم و تهدید است برای چو دوان رویت میکند از ابن عباس رضی  
که چون آیه اول نازل شد آنحضرت یهودیان را جمع فرموده گفتند که اگر شما درین دعوی هست میگویند  
پس یکبار بر زبان بگویند که اللهم انما قسم بنحی که جان من در دست قدرت اوست یکبار  
از شما این دعا بخواند گفت مگر که آب گوی او را ماده خاق جهلک شد و گوی او را بند خواهد  
کرد فی الفور ملاک خواهد گشت یهودیان از گفتن این کلمه ابا و زیدند و ترسیدند و بعد از ان این  
آیه نازل شد و کن یتیموه یا قدّمت ایدنیم آنحضرت فرمودند و الله لمن یتیموه با اگر از قبیله بنی نضیر

زیرا که جنبا بالغیب است پس گوئی که با جماع ثابت است دخول مومن در بهشت خاصه سوائی  
 از ایشان کفار باز چرا آرزوی نمکند برای مرگ پس چگونه حجت گرفتند آرزوی مرگ کردن و بیوگویم که  
 مومنان خاص نکردند بهشت را برای خود و بیعیبی نمودن بزرگی و شرافت خود نزدیک است ای شایسته  
 که دعوی کردند یهودیان برای خود زیرا که ایشان دعوی کردند سخن انباء الهیه و جاده هر آئینه بهشت  
 خالص بیک مونا است و آدمی نگردیدند بهشت فتن خود تر و محبوب خود یعنی ترسد از و بلکه آرزوی  
 ملاقات او میکند لهذا ارشاد شده یهود را که آرزوی موت کنید اگر شما در دعوی خود که لایذلل الجنة الاثر  
 کان یهود است گوئید پس هرگاه که آرزوی موت نکردند معلوم شد که در دعوی خود دروغ گو هستند  
 و بیوخی منع فرمودند آرزوی کردن به موت و فرمودند لا یتمین احدکم الموت نصرتنا و لکن یعمل  
 اللهم احیی ما کانت الحیاة خیر الی و توفی ما کانت الوفاة خیر الی و از سهل بن عبد الله تستری سئو  
 لا یتینی الموت الا ثلاثه رجل جلیل بآل بعد الموت او جلیل یفر من اقدار الله علیه و شاق یحلق الله  
 منقولست که در وقت وفات صاحب مشنوی ملک الموت نبی آدمی حاضر شد و بر دروازه تاده شد  
 و چون التوا قدس سره او را دیدند فرمودند پیشتر پیشتر آجان من پیک حضرت سیدنا من ابو  
 عازم منقولست که قدم مطیع نزد خدش قدم غائب است در مردان خانه کشتاق و دیدار  
 این بودند و اما قدم عاصی نزدیکش ای شوقم بنده گر خجسته است از مولای خود انبیا را  
 تنگ آمد این چها چون شهبان فتند اندر لامکان چون مرا سوی اجل عشق و بهشت بهی تمقوا  
 باید کم مرست به زانکه بنی از دانه شیرین بود به تخ را خود بنی حیات که شود پس باید که عاقل پس از تو  
 نفس در از صفا ذمیمه خود اک کند و در کار شایسته سعی کند به برادر چو خاک است به خاک  
 پیش از آنکه خاک شوی اللهم سیدنا الطریق و لکنک ناصر و بر آئینه یابی یهودان و اخص الناس  
 علی حیوة حلیس ترین مردمان بزندگان دنیا و مین الی غیره که از کسان نیز که شکر کرده  
 یعنی کفار عجب مهم نیست که مراد اینجا مشرکان مجوسند زیرا که حکایک زندگان دو ستر از ایشان نیست یو  
 احد هم درست میدارد یکی از ایشان یعنی کبریا کو یعز الله مسند به کاش عمر دراز شود و بیایا  
 از نیست تحت مجوس که چون کویند بیایا سال بزی و نوز بعضی از علما گفتن این افند که به  
 و کما هو بحر حزم و نیست که را نند و باشد کما العذاب لک یعز الله عذاب او و نه بنی



عمل عموماً واقع غلبه الهی نیست **وَاللّٰهُ لَصَدِيقٌ حَاسِدٌ** و خدا می باشد با آنچه میکنند و خود را  
 و غیر ایشان و بصیر و کلام عرب آنست که داند حقیقه چیز را کار را بپوشد باشد از کفر و معاصی و طرداند  
 و آن ذات خدای تعالی است که می بیند آنچه که میکنند و جزای هر عمل خوبه داد و بدله و خواری و دنیا و  
 مذاب و آخرت و این زندگی و دنیا بانی بگیرد و اگر چه آدمی هزار سال زنده ماند پس هر که دوست  
 دارد و در اتری عمر بس کار با دشمنیست پس بدستیکه برادر خود رسید که در حدیث شریف آمده است طوطی  
 پس طال عمره چمن حمله و هر که دوست دارد و در اتری عمر خود بره فاد و بدگامی پس بدستیکه راه گم  
 کرد و از آن چیزیکه میترسد نجات نخواهد یافت زیرا که موت بالضرور و در پیش است که نه بر او سال  
 معلوم و نه وقت معلوم و نه مرض معلوم است و این بی علمی انسان برای آنکه تا که آدمی آماده است و  
 باشد هر وقت بر موت و از بعضی صلحا و متوکلست که شخصی از میکرد و شب دروازه شهر الرحیل الرحیل چون  
 فات یافت آن آواز موقوف شد و میران شهر از فغان آواز او پرسید گفته که آنکس که آواز میکرد  
 مرد با بگ طبلت نمی کند بیدار تو گو مرده ز در خوابی به تو چراغی نهاده دره باد به خانه و در مسلامی به  
 وایت میکند شام خطیب از و سب بن سبه که او میفرمودند ترانیا ل برتیه فسمع یا نیال تف ترعجیا  
 علم ایشان نمودی انانیة قال فوقف فاذا بیت یدعونی الی العفة فضلت فاذا سریر صم  
 البدر ایاقوت فاذا الذال سریر صمد یا دانیال ترعجیا فارقت سریر فاذا فراش من  
 ششون بالمشک العنبر فاذا علیه شاب میت کانا میم و اذا علیه من الحلی الجلل لا یوصف فی  
 به لیه بی نام من و همی ق را تاج من فیه علی منقطة سیف اشده خضرة من لیهقل فاذا لند  
 ان سریر ان حمل نه لیه به و اقرا ما علیه قال فاذا مکتوب علیه نه ایف صمصام بن عجم  
 بن عقیق بن مابن ارم و الی عشت الف عام و سبعایة سنة و فصفنت انی عشر الف جاریه و بیت  
 بعین الف مدینه و خرجت بالجو و لعنف و احمق عن حد الانصاف و کان یحلم مصاحح اخضر ان  
 اربعما تیر لعل فان یحلم الی خراج الدنیا فلم یأمنی اند من الدنیا فا دعیت الروبیه فاصابنی  
 البوم حتی طلبت کفاس من فرة بالف قفیز من در فلم اقدر علیه فمت جو عایا اهل الدنیا ذکر و انکم  
 ذکر کثیره اذ به ولی لا تغرنم الدنیا کما تغرثنی فان اهل لم یحکوا و زری شانهی قال السحری به چون  
 نه نیکه بد باید مرد به خشک آنکس که کوئی نیکی برده برگ سبشی بگور خویش فرست به کس ناید

ظاهر است که این  
 بیت از سنن ابی  
 یوسف است

نه پیش فرست با عمر برفت و آنجا تو زبانه اندکی ماند و خواهر غره هنوز به حسا و انش با بایک  
 علاج دل خود کند به حضور مجالس علماء و بشندگان بنده نصیحت و خوف و رجاء و حکایات و اجاب  
 صلحاء که دل قاسمی را همین دوست و نیز موت را یاد دارد زیرا که موت با دم لذت و مفرق جاعا  
 و سیم کننده پسران و دختران است و نیز در وقت نزاع بومی میت نظر مال کند و خیال کند که بکند  
 بر به من نیز این سکر و نیز شندی است کسی ازین نجات نیست دل را از غمش دنیا باز دارند  
 و چشم را از نوم و بدن را از رحمت باز دارند و می گوشتش کند در کارهای شائسته مستعد شود و برای  
 قبل از نزول موت زیرا که موت اشد است و در حدیث است لَوْنُ شَعْرَةٍ مِنْ جِلْمِ هَيْبَتِ  
 عَلَى اَهْلِ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ لَمَّا تَوَهَّجَ عَيْنُ دَانٍ فِي يَوْمِ اَهْتِمَاءِ السَّبْعِينَ بِوَلَّادَانِ اَدْنَى هَوْلِ الْبُضْعِ  
 عَلَى الْمَوْتِ سَبْعِينَ صَنْعًا قُلْ بَلَوَى مُحَمَّدٌ رَجَابٌ بِهِ دِيَانٌ كَيْفَ مَقْتَدِرُ حَبْطِ مُحَمَّدٍ جَبْرِئِلُ هُوَ  
 بَدُو فَرُوحِي آوَدَ وَهَلْ لَمَّا رَازِ جَبْرِئِلُ رَحْمَتٌ بِيَارِ رَيْدِه وَاكْثَرُ بِلَاءٍ وَغَلَبَ بَرَاءَتِي مَا بُوْهَلْ  
 نَزَلْ شَدِه اَكْرَجَ جَائِي اَوْ يَكَايَلُ دِي مَا بَالِي اَلْقَاسِمُ اَيَانِ حِي اَوْدِمِ مَنْ كَاكٍ عَدُوٍّ لِي  
 هر که باشد دشمن جبرئیل و این نامی است عبرانی یا سریانی و معنی او عبدالله و او امین خزینت  
 خدای تعالی باشد پس هر که دشمن دوی بود گو از دشمن بمیرد وَقَاتِلْهُ يَوْمَ كُنْتُمْ  
قُرْآنَ رَاكِعًا عَلَى قُلُوبِكُمْ يَذَّكَّرُ لِلْقُرْآنِ تَعْرِفَانِ حذای مَصْدَقًا قَاتِلْهُ كَيْفَ تَقْرَأُ الْقُرْآنَ  
لَمَّا كُنْتُمْ يَذَّكَّرُ هر آن پیغمبر را که پیش از وی نازل شده و حال ایشان است از کتب منزله چون  
 تورات و زبور و هکذا و قرآن راه نمایند است بحق و کثرت فی بطن و مزد و بنده مرهومان  
 نجات و درج و سبب نزول این آیت و تفسیر ابن جریر و ابن ابی حاتم و کتب حدیث مثل طبرانی  
 و بیهقی و نه امام احمد و عبد بن حمید و همچنین مردی شده که چون آنحضرت در مدینه منوره حجت زدند  
 و مثل شدند جمعی از یهودیان برای تفتیش حال پیش ایشان آمدند و ایشان عبدالله بن صوری را که  
 از صها و فدک بود متصدی تهمان گشت و پرسید که اول ما را از کیفیت خواب خود خبر ده که از کیفیت  
 خواب پیغمبر آخر الزمان و رکت بهائی ما علامتی را نشان داد و اندیشه پیغمبر که الفلاست و تو سوخته است  
 یا آن حضرت فرمودند که چنان من خواب میکنم و دل من خواب نمی کند و ناخلف نمیشوند اگر  
 همین علامت است پس من موجود است عبدالله بن صوری گفت که است گفتمی همین علامت

این حدیث  
 در مسند  
 ابی یوسف  
 و مسند  
 ابی حاتم  
 و مسند  
 ابی حاتم  
 و مسند  
 ابی حاتم

حالا ما را از چند چیز میپرسد که اینچیز ما را از پیغمبران کسی نینداند آن حضرت فرمودند که هر چه خوا  
 پر سید لیکن من از شما عهد خدا می خواهم و آن عهدیست که حضرت یعقوب از فرزندان خود گرفت  
 بودند که اگر من شما را از آن چیزها خبر دهم شما ایمان آرید و دست خود خنثا نکنید همه ما گفتند که قبول است  
 بعد از آن عهد بدین صورت گفت که باری بگوشتا هست فرزند کا هی با مادر دگا هی بید را از چه  
 می شود آنحضرت فرمودند که در مرد و زن هر دو منی موجود است منی مرد سفید و غلیظ می باشد و منی زن  
 مائل بزردی رقیق می باشد هر منی که بالای می بر آید و منی دیگر را در تنه می نشاندند و استقرار در رحم بقوت  
 میکند پس از منی دیگر محبوس میگردد و با اعتبار اجزائی حجم غلبه نیاید فرزند را با شایسته خود میکند اگر  
 ازین منی مرد تحقیق شد فرزند بجا نهد پدر را شایسته پدید آید اگر دو مرد منی زن را اینچیز با هم آمدند فرزند  
 بجا نهد مادر را شایسته حاصل نمود بعد از آن پرسید که کدام که ام عضو از فرزند از منی مادر پدید آید  
 و کدام که ام از پدر آنحضرت فرمودند که آن جوان بی با و عذوق همه ز پدر می باشد و گوشت و خون مردی  
 و ناخن از مادر گفتند که رست گفتی همین قسم در کتابهای پیغمبران پیشین ما چه کورست حالا بگو که همان  
 بهشتیان بمحور و آنکه به بهشت در آیند چه چیز خواهند داد آنحضرت فرمودند که اول طعام بهشتیان چکب  
 گوشت ماهی خواهد بود و در بعضی روایات واقع شده که گوشت نرگا و و ماهی خواهد بود گفتند این  
 رست است بعد از آن پرسیدند که حالا خبر ده ما را از آن طعام که حضرت اسرائیل بر خود حرام کرده بود  
 آنحضرت فرمودند که حضرت اسرائیل را مرض عرق النساء عارض شد و مدت او بسیار کشید و جناب الهی نزد  
 بستند که اگر ما ازین مرض صعب نفعا حاصل شود بجز از جنس طعام نزد من مرغوب است بر خود حرام سازد  
 حق تعالی ایشان را شفا داد ایشان گوشت شتر و شیر شتر را که مرغوب ترین طعام نزد ایشان بود  
 را می ساختند و من بعد بر همه فرزندان ایشان این طعام حرام گشت گفتند که اینهم رست است  
 آنحضرت فرمودند چون ما در جواب این گفتند که یک چیز باقی مانده است تا وقتیکه از آن چیز  
 استغنی ما حاصل نمیشود تا بعت تو نیکم آنحضرت فرمودند بگویند که آن چیز چیست گفتند که مال  
 خبر ده که کدام فرشته بر تو وحی می آرد و رفیق تو و نعلک تو می باشد آنحضرت فرمودند که رفیق من  
 حضرت جبرئیل است که همراه هر بنی می باشد و وحی بوی او می آرد و درین امیر شریک است  
 پیغمبر گفتند که ما متابعت تو نخواهیم کرد زیرا که بخیر دشمن ما است اگر میکائیل صانع می بود

متابعت تو میکردیم آنحضرت فرمودند که جبرئیل با من سبب دشمنی میدارد گفتند بچه سبب آنکه از قدیم  
 در ستاد در خاندان ما بود و حالا جبرئیل این منصبی را در بدنی اش غل کرده اند و ما را ازین خدمت منزله  
 ساخت دوم آنکه خف مسخ و عذاب محط و با برآحم سابقه او کرده است و میکائیل صفا باران  
 از زانی در غایت است سویم آنکه پیغمبر ما را خبر داده بودند که بیت المقدس از دست شخصی که  
 بخت نفرام دارد و او زمین بابل عراق پیدا شود و وقت تولد او فلان تاریخ خواهد بود پس  
 او فلان موضع خراب خواهد شد و غیره بنی اسرائیل را از دست او تباہی و خرابی حال زاید است  
 و خواهد داد چون وقت تولد او رسید بزرگان ما چند کس از معتبران خود پنهان فرستادند که آن طفل را بحدی  
 و تدبیر بکشند هرگاه فرستاد بزرگان ما در شهر بخت نصر رسیدند و او را لطیفان زی کسان یافته و دوست  
 که بکشند جبرئیل بصورت آدمی ظاهر شد و آن طفل از پیران خود پنهان ساخت و گفت که اگر این طفل است  
 که از دست او شما ذیت یمن مقدس است پس شما را قدره بکشتن او نخواهد شد زیرا که تقدیر را تبدیل نیست  
 این طفل این طفل موعود نیست پس چون طفل بکینا راهی گشت فرستاده می بزرگان باز گشته آمدند و بخت  
 نصر چون جوان شد و فوج بر سرشام و بیت المقدس کشید و بنی اسرائیل را زیر زیر ستان باند جبرئیل را  
 عداوت میدارد و میکائیل دشمن جبرئیل است اگر میکائیل صفا و می تو بود البته متابعت تو میکرد و حق است  
 این آیه را فرستاد و باز میفرماید که هر که دشمن جبرئیل است او دشمن میکائیل است و هر که دشمن است این دو فرشته  
 که مقرب خدا می اندامند و دشمن او است مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ هر که دشمن باشد خدا می اندامند وَمَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ  
 و دشمنان او را دشمنان این دو فرشته و دشمنان این دو فرشته مقربان الله فَاللَّهُ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ  
 پس تحقیق که خدا می اندامد و دشمن است مرا فرمان راهی که دشمن ملائکه و رسول اند و تفسیر عزیز میفرمایند  
 بچند وجه کفر و زندقه و دشمنی است دشمنان و دشمنان را و دشمن جبرئیل هم میکائیل را و دشمن  
 ایشان را چاره دشمن ندارد که کفر ایشان انواع کفرند در اینجا باید دانست که در جبرئیل میکائیل را بعد از  
 او ملائکه که شامل اینهاست ثلاث میکند بزرگانی ایشان در قرب منزلت مرتبه است پس بعد از این  
 دشمنان ایشان حریف دشمنی خدا میشود و گویا این هر دو فرشته باقی نشت مکتبیت که موجب محبت است و تبه  
 دارند که محبت ایشان ایمان و عداوت ایشان کفر میگرد و بر سر فدا و ذبحین خصمیت است و فرود  
 الاستقلال نام این هر دو فرشته را یاد فرمودند و الا ذکر خاص بعضی از انکار عام جنیان در کار نبود و نیز از خصمیت

جبرئیل  
 میکائیل  
 اسرافیل  
 عزرائیل

هر دو فرشته در مقام وجهی گیریم هست و آن است که بسبب ل این آیت قیل قال بود که در حق جبرئیل میگوید  
 عوم فلما بین یهودیان و مسلمین واقع شده بود و هر چند در مقام عداوت مذکور فقط جبرئیل بوده و میکائیل لکن چون  
 جبرئیل و میکائیل با هم در اتحاد و مرضی و طاعت پروردگار خود حکم یکجا می‌دانند و غالباً رندند که میکائیل اشاره فرموده  
 باشد عداوت جبرئیل بعینها عداوت میکائیل است اگر چه بزبان نگویند و خود را دوست میکائیل می‌دانند مثل  
 ردافض که عداوت خلفائی ثلاثه را دارند و بزبان خود را دوست و خلیفه چهارم می‌دانند حال آنکه عداوت این سه  
 بعینها عداوت چهارم هم است و نعم ما قبل با عی ربه خلفائی اربعه است ازلی و گفتن برخلاف شأن  
 شرک جلی و دانستن آنکه طفل از بعد خوان هم و که وصل سه مفرد است ترکیب علی با بجملة عداوت جبرئیل  
 از نجهت که قرآن مجید را بر غیر فرق جبری هر ائیل نازل نموده حقیقت عین عداوت ماست زیرا که نازل  
 کردن کتابها کار است و جبرئیل پیش از سفارش منصبی ندارد و لَقَدْ اَنْزَلْنَاهُ الْكِتَابَ بِحَقِّ طَمَعٍ  
 خود نازل کرده ایم یسوی تو ایت بیست و یک آیهها و روشن درست دست یعنی قرآن و مَا كَيْفَ يَكْفُرُ بِهَا  
 الْكَافِرُ الْعَسِيفُ که فرشتو ندین آیت نامی مگر بیرون رفتگان از فرمان خدای تعالی باید نیست که توان  
 نوریت که بان دور میشو ندیده تارکها و جهودان خواهند که ان را بکشند و خدای تعالی تمام کند و  
 اوست که و الله متهم نوره و درین انکار از نورانیان را حاصل نیست مگر نصیحت مخواری بدشاست  
 آنسانیکه در شب تار یک حمام آمدند و دران حمام مردمان تندست و بیار و معیوب بودند از پس ایشان نظر  
 شد مردی که در دست آن شمع بود که روشنی او بر همه می افتاد پس کشتن شمع جودت خواهد کرد مگر آنکه درین  
 خود عیبی نماند عیب بر مردمان ظاهر نشود تا که مذمت با و لاحق نه آید و شمع خشنده دران جمع  
 که تا به عیش و در شب تار یک باند مستور و ای آنوقت که روشن شود این راز جو روزه پرده بر خیزد  
 و این حال باید بظهور آید و همه بر انکار است کَلِمًا عَاهِدُوا عِمْدًا آیا هرگاه که یهود  
 کردند عهد کردنی یا بر سوانقت یا با خلق دیگر نیکو فریق مهم می ترابند از پس پشت خود فریق  
 بَلْ اَلْکُفْرُ کَلِیْمٌ لِّیَوْمِئِذٍ که بسیاری از ایشان ایمان ندارند بتوریت و موسی می ترابند که در توریت  
 و مَا جَاءَهُمْ رَسُوْلٌ مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَاَنْ نَّهْکُمْ که آمد بدیشان رسول از نزدیک خدای تعالی یعنی  
 مُصَدِّقًا لِّمَا هُمْ فِیْهِمْ فَمَنْ تَقَدَّسَتْ بَارِئٌ مِّنْ تَوْریت که با ایشان است نیکو فریق من الذین  
 بیفلسفه نگردند و بی از آمدند و نه اند توریت یعنی علما و ایشان میزند که کتب الله مضمون نبندند

توریت را قرآن را که در آن نوشته است که خدای عز و جل فرستاده شدست و که او ظاهر و پدید است خود که ملامت  
 بآن ندانند گاه آنهم که گفته اند گویا که آن علما میدانند که آن کلام الهیست و محمد رسول الهیست حضرت عباس  
 نورانی حجت الله علیه السلام میفرمودند که بیو دیان توریت در غلامی دیبا و حیر میباشند و بنزد لاجورد مظلایم که در  
 حلال و احلال نمیدانستند حرام و احرام نمیانگاشتند از بیجهت حق تعالی ایشان را بر ترافتن کتاب  
 الهی مصف فرمود و مسلمانان را نیز باید که از مانند این عمل تبرند و در پی علم کتاب خود و عمل مضمون  
 آن باشند زیرا که مجرب خواندن کتاب بغیر عمل مضمون آن فایده نمیبخشد بشاید که بسیاری کتب طب  
 بر سینه و علیهم موافق آن کنند و او دین کتابهای طب فایده دهد و نیز خلق آنحضرت قرآن بود یعنی عمل  
 بآن قرآن بدانکه عمل تعلیم ظاهر بدون دریافتن این چهار مرتبه ممکن نیست اول ندانسته یوم و آن نیست  
 که آدمی از خانه خود بیرون رود بغیر خوردن طعام و نوشیدن ندهانه و آن آنکه در وقت گشت کا تخم زرد  
 نیندازد سویم ندانسته عمر داد آنکه حجت ناموافق باشد و چهارم ندانسته الابد و آن فرو گذاشتن حکام خدای  
 تعالی است و در حدیث شریف واقع است و حفظ الانضایع کلابه و حفظ القلب فقه سهام اول عالم بله  
 عمل است و دوم عالم با عمل است که کلام آن در دل شیر کند پس لازم است بر صاحب عقل که سعی در فرمان برداری  
 احکام قرآن نماید که همین است علایق ترکیه نفس و تصفیه قلب و مجرب خواندن قرآن بلا عمل اعتباری ندارد و نعم  
 ماقبل حفظ نشینا و غایت عکس نشینا یعنی یک قرآن را خواندی و هزار احکام او را فراموش کردی  
 حکایت میکنند که روزی نصیر الدین طوسی بسا زیارت ولی از اولیا خدا حاضر شد حاضر الوقت  
 بخدمت آنولی عرض نمودند که این عالم دنیا نصیر الدین طوسی حضور شما حاضر شد بهت آنولی فرمودند  
 که این عالم چه کمال دارد گفته که در علم نجوم مثل خود ندارد ولی فرمودند که خرسید ازین عالم تراست  
 پس نصیر الدین ازین کلام ناخوش شده از مجلس برخاست بجای تق درین شب قریب نازده  
 خراسی مقام نمود صاحب مکان گفت که اندرون مکان من درائی دیبا تمام خواب کنی که شام  
 باران از آسمان ببارد نصیر الدین پرسید که ظاهر بر تپان چیزی از علامات باران معلوم نمیشود و تو چگونه  
 دانستی که باران آید گفت من خرسید بنگ سفید که چنان دم خود را بپوشی آسمان سه با حرکت میآید  
 باران آسمان من آید و چون بپوشی زمین بجنباند باران آسمان بسوی زمین می آید زمین  
 هرگاه که شنید احوال آن خردا که خاصیتی دارد عجیب قرآن مجرب خود نمود و تصدیق آن را که فرموده

بودند که خرقه‌های این عالم ترست نمود و غصه از این شد و نیز حکایت میکنند که یک لی باین سینا فرمودند  
 که عمر خود تمام کردی در عجب علوم عقلیه بگو آنچه مرتبه رسیدی و چه کمال حاصل نمودی ابن سینا گفت  
 ساعت می‌دانم که در آن ساعت آهمن بشا به خمیر میشو و آنولی فرمود که چون عفت بیاید مرا از آن خبر دهی  
 و هرگاه که آن ساعت رسید به وقت دلی را خبر کرده و در دست خود آهمن را گرفته پیش می آمد دیدند  
 که بختان او در آهمن نفوز کرد چنانکه در خمیر نفوز میکنند و بعد از گذشتن این ساعت گفت که درین ساعت بهتم قدرت  
 داری در نفوز نهشت خود در آهمن گفت ندارم زیرا که این نرمی آهمن از خصایص آن ساعت است پس  
 گرفت آنولی در دست خود آهمن را که نفوز کردند در آن همه انگشتان او فرمود که باید دانستند که عودش  
 نایل فانی بر او نه که چنانکه ابن سینا دعوی استقلال عقل کرد و در طریق وصول به مرتب استحقاق و در زخم  
 همچنین این پیرویان که انکار و رزیدند از متابعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از عمل نمودن باین  
 که فرستاده از طرف خدای تعالی است دعوی استقلال کردند پس باین کار نشدند و ماندند در تاریکی  
 و کفر چنانکه مولانا علیه الرحمة در مثنوی میفرماید ای که اندر چشمه شورش جات توجه دانی خط و چون  
 وفات بدائی آن زنده که با مرده نشست بد مرده گشت و زندگی از وی برست بد و اندر جوامع  
 کتکوا الشیطان و پیروی کردند این پیروان چیز را که میخوانند و دیوان علی ملک سلیمان فرزندان بادشاهی  
 سلیمان و آن جهان بود که دیوان در عهد سلیمان شعبه با صد گشت نیز نگه می داشت و بخیه نوشته بودند  
 و بیان از آن جهان شایع شده بود سلیمان بر آن اطلاع یافته بفرمان نوشته را آورد و در صندوق  
 نهاده مقفل ساخته در تخت خود دفن کرده و بعد از وفات سلیمان دیوان از زیر تخت برید و آورده جان قرا  
 نمودند که سلیمان بآن بحر با شعبه بادشاهی میکرد که با دو وحوش و جن و انس بر او سحر بودند تا باین  
 موافق آن عمل نمایند تا مانند سلیمان از دست نمایان عجایب غرایب ظهور نماید مردم با خواستهای طین  
 آن کتابها را آوردند و آن افونها را خواندن گرفتند و خواص عجیبه در آن یافتند تا آنکه شغال بتوبه  
 و علوم دین مطلق موقوف شد و گفتن گرفته که سلیمان ساحری بود و بر کار چنانچه ابن جریر از شهر  
 سوسطی ایت کرده است که پیرویان با هم گفتند که به بینه محمد را که حق را باطل غلط میکند و سلیمان  
 را همزه انبیاء که در نیا مید عال آنکه سلیمان ساحری بود که بر سحر برشت هوا غار می شد حق تعالی  
 گمان ساحری حضرت سلیمان باین عبارت رو نمود و ما که کلمه سلیمان و هرگز کافرت سلیمان



بودی نکرد و لکن الشیطان بر و لکن شیاطین جن و انس که بجنو سلیمان بدیدن معجزت او بیان  
 آورده بودند و در گروه مسلمانان داخل شده بودند و در جبهه نفوس ایشان شرارت و کفر مخر بود بعد از  
 وفات سلیمان کا فرزند نبوت سحر سلیمان بستند که فرمود کا فرزند اعلیٰ لکون الذکر می نوشتند  
 مردان را السحر جادوی نام مردم دیگر را هم نگ خود کا فر و ساحر سازند و مردم با قرا و دروغ  
 آنها فریب خورده گمان کنند که عمل سحر بی ندارد و الا همچو غیر عالمی قدر چنان شغل می باشد  
 و ما انزل و دیگر بود متابعت کردن آن چیز را که فرود شده از سحر علی الملکین  
 بیابانک و شهر ابل بالمعنی فی است و این متعلق است با انزال آتش بل مارق است یابانک  
 کوفه و غیر صرف است بسبب عجمه و طایفه هر و کت و ما و و ان دو فرشته است لازم ایشان ماروت  
 و ماروت است و عطف بیان ملکین است علم است بر آن بر دو فرشته و غیر مصرف اند ایست  
 و قصد ایشان چنان رویت کرده اند که ایشان بر آدمیان گنهگار غنه میزدند حق لقا فرمود که ایشان  
 بسته نفس و هوا اند و اگر شما نیز همان حالت که ایشان رست بودی صد و علما بدتر از افعال  
 ایشان از شما همکان و شقی ایشان بهتجا و نمودند حق سبحان نفس بشری بدیشان دو برای حکومت خلق بر زمین  
 فرستاد و ایشان بر زمین آمده بر نری نام عاشق شدند و بسبب شمر بر قتل بنا حق و سجده و منعم قداس نمودند  
 و حق لقا ایشان را از سعود برسمان منع کرد و عذاب بر ایشان در نچایان سقر شده و حال و با به بل بودی  
 سر او نیخته سحر باند و انزال سحر بر ایشان بجهت آن بود که در آن زمان سحر و دعوی نبوت میکردند و حق لقا  
 در زمان حکومت ایشان و قبل از معصیت امیلم هم عظم بدیشان فرستاد و گویند بوجه ابهام ایشان کعبیت  
 این علم و آموختن تاجی زیر کان را تعلیم دهند باید دانست این بر دو فرشته در میان فرستگان مناز بودند تا  
 روز و دنیا بخل قضا مشغول میبایند و بوقت شب این هم عظم را خوانده بالائی همان سعود یکا دند تا یکا  
 قسم آمد و رفت میکرد و الا که از جمیع زمان آنوقت در حسن و جمال متناوب و در باقی خزه و میرایه تکلف  
 بر شوهر خود ادخواه شده پیش ایشان آمد گویند که در اصل او را شوق آموختن هم عظم بود این بر دو فرشته بهیجر  
 دیدن حسن و جمال او در لطفیه شدند و از او فعل شنیدند و خواستند او گفت که شما بر دین دیگر و من بر دین دیگر  
 اختلاف دین این ساله نمیشود و نیز شوهر من مرد عیوس است اگر خواهد دانست که من با شما نشست و برخاست  
 میکنم مرا خواهد گشت اول باید که برای منم من سجده کنید بعد از آن شوهر بکشید بعد از آن به صحبت

خواهم کرد اینها گفتند معاذ الله که شرک قتل نفس بغیر حق نهایت قبیح است ما هرگز نخواهیم کرد و آن زن بگریه  
رفت لیکن در دل اینها قلع و منقرع بجهت او خیلی غلبه نمود روز دیگر نزد آن زن پیام فرستادند که ما در  
تو همان شویم و گفت بر سر چشم مکانی راهیاست و خود را نیز مزین ست و شیشه های شراب نیز حاضر کرد و چون  
ایشان در آن مکان رسیدند گفت حالا من شما را در چهار چیز ضایع دارم یا ربی بت من سجده کنید یا شوهر کنید  
یا هم عظم مرا تعلیم کنید یا یک قطره از شراب بپاشید یا هم این هر دو مشوره کردند که شرک و قتل نفس هر دو گناه شدیدند  
و هم عظم سراسری است با کس نتوان گفت و شراب خوردن گناه سهل است همین را اختیار باید کرد و بجز دا که  
شراب خوردن مست شدن و بیکم آن زن بت او را هم سجده کردند و شوهرش را هم کشتند و هم عظم را هم تعلیم کردند  
و در بعضی روایات چنین دارد است که آن زن بخواند هم عظم بالای آسمان رفت حق تعالی روح او را بار داد  
ساره زهره متصل گردانید و بصورت زهره رخ شد این هر دو فرشته با او رفتن نتوانستند و هم عظم از یاد  
ایشان رفت چون از سستی شراب بخود آمدند افسوسند است شروع کردند حق تعالی فرشتگان آسمانی را بر حال  
ایشان اطلاع فرمودند که این هر دو فرشته با وجودیکه از تجلیات من غیبت ندارند بقلبه شهوت درین معصیت  
م گرفتار شدند بنی آدم که غائبان حضور من اند و شهوت و طغیانت آنها خمر است اگر مصدر صاعی شوند عجب  
فرشتگان همه افتار بطنائی خود کردند و من بعد بر کسی نیان مشغول استغفار شدند چنانچه حق تعالی منظر  
الملایکه کی چون بجز رویه و کتیفه و آن لیس فی الارض بالجملة آن دو فرشته حالت خود را در گون  
مضطرب شدند پیش حضرت ادریس آمدند و حال خود را عرض کردند و شفاعت در حق خود درخواست  
حضرت ادریس وعده فرمودند که باشد تا روز جمعه بر شما در جناب الهی عرض نمایم چون روز جمعه گذشت و روز  
که درین جمعه مراد شما اجابت نشد روز جمعه دیگر منظر باشید چون روز جمعه دیگر آمد حضرت ادریس فرمودند که  
حق تعالی شما را اختیار داده اگر خواهید عذاب دنیا بر سر خود قبول کنید و اگر خواهید عذاب آخرت را آماده  
باشد اینان مذایب اختیار نمودند حق تعالی فرشتگان حکم فرمود که در زنجیرهای آهنی سوی سر  
ایشان از فرق تا قدم برسند و ایشان را سرنگون ساخته سر پایین و پا بالا در جایی که تشری در آن  
شعله میزند بیاویزند و یک فرشته بطریق نوبت بزود تازیانه با آتشین قیام نمایند تا فقرض دنیا  
مکیند که هر فرشته که از زود تازیانه فارغ شده بار دیگر نوبت او نمیرسد فرشته دیگری آید و باینک مشغول  
میشود ایشان تشنگی سجد می تسلط ساخته اند که زبا نهائی ایشان سبب کمال عطش از دامن برین

افاده بقدریک وجب دمان ایشان آب سرد و خنکوار را میدارند هرگز دمان ایشان آب نمیرسد  
 العیاذ بالله من غضب الله و این قصه و تفاسیر محدثین بسنن بهیقی پسند امام احمد و در کتب حدیث  
 بروایت متعدده و طریق مختلفه که بعضی از آن صحیح اند و مردی وثابت است و گویند که بوی شمع شخم کریم  
 می آید چنانکه تا آنکه گفته اند که لاروت و ماروت مغرب اند به بوی شمع شخم و اما بوی شمع صلی پاکیزه است  
 که ذاتی و قحط الهی و در حدیث شریف وارد است انقول الله نیا نوالذی نفس مبدیه انہا لا سحر من  
 و لاروت چنانکه خسرو دهلوی میفرماید بفرمان مرد در چنبد گاه ناری گاه زور؛ چون غلیو اجی که  
 شش ماه ماده شش من است؛ و درین قصه اشاره است بر آنکه آدمی عبادت نکند کسی چیز از فضل بزرگی  
 بجز فضل رحمت خدا زیرا که عظمت از آن خارج است چنانکه مولانا در مشنوی میفرماید بچهارت و پنج هیر و از  
 خوردن زهر آلوده تیر و عمامای بودنشان بر قدس غیش؛ و صحبت بر شیر اعتماد گاو میش؛ و اگر چه باو شاخ  
 صد چاره کند؛ شاخ شاخ شیر زبانه کند؛ و اگر شود بر شاخ همچون خارشبت؛ و شیر خواهد گاد و را نا جاست  
 و ما لعلین دنیا موزانند این دو فرشته در بوقت که در چاه اند من احدی هیچ یکی را من ندیده و مسنون  
 برای فایده بخشیدن است و اق که متفاد است از لفظ احدی یعنی که تا وقتیکه گویند پیش از  
 آموزانیدن آنکس را که این سخن فتنه جزین نیست که از مایش خلیقم از خدای تعالی فتنه نهاد و عباد  
 گویند چنانکه در محاوره عرب میگویند فتنه کشی و قتیلا استمان میکند آن شی را وقتت الذنب بانا وقت  
 امتحان نزد ایشان تا که معلوم شود زخاص است یا نه **فلا تکتروا پس** تو کا فر شو بر عتقا کردن که بر عمل عمر  
 کن ای مرتب نیست و میگوید این کلمه را هفت بار تکرار میکردند اگر باز ماند فیما والا یا موزانند **فیتعلون کبر**  
 می خوانند **منا** انسان دو ملک مایه **فرعون** به آن چیزی را که جدای فتنه بان **ببین** اگر و در وجه  
 میان مرد و زن و این بدترین کار است زیرا که جدای میان زن و شوهر کنایان کبریه است از کار  
 و موجب قطع نسب است و مخالفت مرضی خدایت چه جدای تلک وصل ایشان میخواهد ایشان قطع میکنند  
 و در حدیث وارد است و سن ابن ماجه که آنحضرت عم میفرمودند که بهترین سفارشها و سلام کار با نیت از دنیا  
 او کسی صلح کند و در مقدمه نکاح و در صحیح مسلم است که آنحضرت عم فرموده اند که شیطان بر روز و در وقت صبح  
 تخت خود را بر آب می بیند و تا بمان خود را بر روی زمین بر آب خراب کردن مردم میفرستد و در وقت شام  
 ابایزه اعمال آنها می بیند هر که فتنه عمده و در میان مردم پیدا کرده می آید در اقرب و منزلت میدهد پس

از یکی تا بدان آدمی آمیخته میگویی که من فلان کس آنقدر دینال گرفتم که او را کردی و یا زدی کردی یا شراب خوردی یا  
میگویی هیچ نکردی باز دیگری آمیخته میگویی که من فلان کس آنقدر عاقلم که در میان زن و جدای منم شش یا  
خوش میشود و او را نزد یک خود میطلبد یا سینه خود می چسباند و میگویی که خوش بپری بوده و حال کم لبه صبح و بقیه  
سنة خود از حضرت ام المومنین عائشه صدیقہ روایت آورده که من بعد از وفات آنحضرت قدم کردم  
آنحضرت را می جست و میگفت که مرا از آن جناب چیزی پرسیدی بود فحش که ایشان علت فرمودند چون  
پیش من رسیدند و پرسیدم که تا خود خود بگو و گفت که مرا شوهری بود که با من بدسلوکی میکرد و من ازین  
واقع نهایت تنگدلی می بودم ناگاه به پیرزالی در خانه من درآمد و شکایت این ماجرا آغاز نهادم و گفتم  
که اگر آنچه من بگویم بغیر آری شوهر تو مانند غلام خور تو شود گفتم البته بجا خواهم آورد چون آخر شب آن  
پیرزال پیش من آمده همراه خود دو گس یا ه آورد و یک گس خود سوار شد و بر گس دیگر مرا سوار کرد و در آن  
شدم لحظه گذشته بود که در زمین بابل رسیدیم و به سیم که در آنجا دوم در آمد و با آنها او خیمه اند و سرنگون ساخت  
آن مرد و در آن من پرسیدم که چرا آمدی من تعلیم آن پیرزال گفتم که برای آموختن سحر آمده ام آن مرد  
گفتند که سحر کفر است با سوختن آن کار نمیشود و بخانه خود باز گرد من گفتم که مرا هرگز رودی باز گشتی  
بدون آموختن سحر نخواهم رفت آنها هر چند مرا منع کردند من اصرار میکردم چون الحاج من بسیار شد گفتم  
که بسوی این تنور برو و در وی بولی کن من بسوی تنور رفتم لیکن بدین آن تنور ترس بر من غالب  
آمد و بسوی برتن من برخاست باز گفتم و پیش آنها رسیدم و گفتم که من بول کرده ام گفتم چه دیدی گفتم  
هیچ ندیدم گفتم دروغ میگوئی تو بول نکرده ای حالا بهم برو در حق تو همین بهتر است که بخانه خود باز روی و کار  
شوی من گفتم که من هرگز نخواهم رفت گفتم پس برو و تنور بولی کن باز بسوی تنور رفتم باز همان  
پیش من آمد آنکه سه بار همین قسم واقع شد چهارم بار جرات کرده در آن تنور بول کردم دیدم پسر سوار  
پوشی مسلح از ستر پا در آهین غرق از درون می برآید و بسوی آسمان پرتیده رفت و از چشم من غایب شد  
آنها رفتم و آنها را کردم گفتم بهت می گوئی این سوار زره پوش ایمان تو بود که از تو برآید رفت حالا  
برو که در حق سحر کامل شدی من با پیرزال که رفیق من بود گفتم که من برای آموختن سحر آمده بودم  
تا حال هیچ نیاموختم و نه آنها مرا هیچ تعلیم کردند پس مطلب من حاصل نشد آن پیرزال گفت تو نیت  
تعلیم اینها بمنین طور میباشد حالا هر چیز را بر چه خواهی گفت همان قسم خواهد شد من گفتم که من چه قسم

باو گفتم آن پیر زال گفت که کیدار کندم بگیرد در زمین اندازد گو که از زمین برائی بجز و گفتم من بریدم باز گفتم  
 و دراز شود و از شد باز گفتم خوشه بر آرد خوشه بر آرد باز گفتم خشک باز گفتم آرد و شود باز گفتم که از آن خسته  
 آن خسته شد چون اینجا دیدیم هر چیز را همه بیگویم همان میشود در دامن افون نیست بسیار بر رفتن ایمان  
 خود می آید چشم بخدا می خورم بایه باد و مونسان که تا حال من حق کسی بدی نکردم و نخواهم کرد حالا او حق  
 پیغمبر خدا را شنیدم داده بودم که از ایشان تدبیری پریم تا ایمان رفته من باز آید چون ایشان را شنیدم  
 نهایت در حسرت ام حضرت المومنین فرمودند که یاران حضرت بسیار موجود اند بر دوش بر سر آن بن پسین هم  
 یاران رفت و حال خود را بیان نمود هر کس که نصیحت بر جرات ننمودند که بر آید آمدن ایمان او تدبیری  
 بگوید مگر ابن عباس و بعضی یاران دیگر گفتند که اگر هر دو مادر و پدر تو زنده باشند یا یکی از آنها زنده باشد  
 ترا کفایت میکند خدمت آنها بجا آری ایمان تو بتو باز گردد و ما هم یضارین به من أحدکم الله  
 و نیستند جادوگران ضرر رساننده بجز سحر و جادوگری که بقضا و قدر خدای تعالی و تفسیر روح البیان فرموده اند  
 و علم ان حکم اس حریق فکر اکان انشی اذا کان معیه بالافساد و الا هلاک فی الارض اذا کان معیه بالکفر  
 فیقتل الذکور و دن الانشی فتقرب و تجلس لال ساحرة کاخرة و الکافرة لیست من بل الساحر فاذا کان  
 الکفر الاصلی بدفع عنها اقتل نکلیف الکفر العارضی و لها حران تاب قبل ان یاخذ تقبل توبة و ان  
 اخذتم تاب لا تقبل لکما قال فی الاشباه کل کل فترتاب فتوبة مقبولة فی الدنیا و الاخرة الا انکا فترتاب  
 و یستخین او جد هاد بالسحر و لو امر ادة و بازندقة اذا اخذ قبل توبة و انذبت هو الذی قال یقبل الله  
 و انما و احداث الیه مع عتراف الهیة و انما الشرع ایتی و یتعلمون ما یضرون هم و می آموزند آنچه  
 ایشان زبان رسانند و لا یفقههم و سو و نمند ایشان و لقد عملوا و هارئة نیک هستند بیو  
 من استکبره هر که سحر را بخرد یعنی بایوزد و کار بند و مالک فی الاخرة موجب نیست مراد از  
 و آخرت بهره از کوی و لکن ما نشر و یه و بد چیز نیست آنکه فروختند بدان انفسهم و انفسهم خود را  
 سحر اختیار کردند و لو کانوا یعلمون اگر هستند ایشان که دانند زبان این سود را و لو کانوا یعلمون که  
 این جوان ایمان آوردند به محمد علیه السلام و اتفق و بر سر کردند می از سحر و کیش بودی پادشاه  
 یافتندی و پوشیده نیست ملت توبه هر کینه پادشاه می یافتند من عند الله و نزد یک  
 اند معا بهتر است از رشوت که بر همان نفت بخیه علیه السلام می تانند و کانوا یعلمون که کاش از روی

به پند می که ثواب از طرف خدا بهتر است و محض علم زبان فائده ندارد و بجز آنکه تاثیر او در دل بر عکس تاثیر آنست  
 و کار بنده را کارهای شایسته و متابعت کتاب الهی است پس هر که خیر کند متابعت سنت رسول را و از هر ترک از روی  
 محبت بعضی در دل او نور پیدا شود و گویا شود بجا که هر که متابعت نفسی بر او اختیار کند ظاهراً خود را کارهای بجا  
 شایع بود بحسن میفرمایند هر علمی که ترا حاصل شود و بسوی آن نفس قوا غلبه و طبعیت توازن ندهد حاصل کند  
 باین راه و در کن اگر چه حق باشد و عمل گیر بعلم خدای تعالی که فرو ستاده است او را بر رسول خود و پیروی کنان  
 او به خلفاء و صحابیان و من بعد از آن اقتدا کن تا بعبیدن آیه مجتهد سیرین از سویی چه متابعت ایشان محفوظ  
 دارد از غفلت و شکوک و او با هم و دعوی مادر و غم که گمراه کننده اند از راه رست زیرا که کفایت نخواهد کرد  
 تا این علم و عمل بغیر اقتدا ایشان و بسای تو کفایت میکند علم توحید زیرا که از علم حاصل میشود و محبت  
 خدا و رسول محبت صحاب تابعین و ائمه دین و پیروی جماعه مجتهد و از بعضی علماء منقولست که زیانی  
 علم و آدمی بدگوهر مانند زیادتی آب است در پنج خطل چنانکه تر و تازگی در و زیاده شود و تخم او زیاده  
 خواهد شد و آنست که علم بر سه حاصل نیاموختن باشد که یگانه در هیچچه یا قوت نجاست را زیرا که  
 از شرف سیه که آن علم است حاصل میکند شمس را که دنیا دینی است و دنیا دنیاست بر آخرت و غلبه  
 میفرماید و ما عباد الله خیر و البقی یعنی آنچه که ثواب اخروی است بهتر و باقی است از منافع دنیوی  
 با جمله چنانچه این یونان از کتابهای الهی اعراض کرده در پی تحصیل سحر جادوهای خود و ارباب غفلت  
 و ریاضه همچنان عادت گرفته اند در کلام و مخاطب بزرگان تبلیس میکند که وجهی از تعظیم و وجهی از تحقیر  
 و امانت دارد و این قسم تبلیس سخن خصوصاً در مخاطبه بزرگان که وجب تعظیم اند واقع شود و نیز شایسته است  
 بسحر دارد که عقل قبیح را که تحقیر بزرگان است پرده حقیقی تعظیم مخفی می سازد تا کسی بتحقیق بدوش پی نبرد  
 فضل خود را و پرده خارق و کرامات نیکان مخفی می سازد پس ایشان هم مرکب سحر حقیقی میشوند و هم هر  
 سراسانی و مثال این تبلیس ایشان کی است که چون آنحضرت را میدیدند و با خجالت هم کلام میشدند  
 فدا که معنی ظاهرش طلبت عایت توبه بحال خود است یعنی بحال امتوصه شوید و این دالالت بر تعظیم  
 معنی دیگر دارد و قبیح زیرا که راجع به لغت است و از گویند مشتق از رعوت که معنی حق محض و به نجات است  
 و این آیه شریفه تعظیم تعظیم است که در جاذبه و قضا و قدر و این لفظ را حکم نموده مکرر داده و مستفاد  
 می آوردند یعنی ای جمعی را بزرگواری ازین معنی فاسد پیچیده بودند بلکه کلمه تعظیم پیچیده نیست زیرا که

ایشان لفظ را عا یعنی مرا عا میگفتند خداست یا مومنان را ازین لفظ تلبیس منم فرمودند چنانچه میفرمایند  
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا <sup>لَهُ</sup> اللَّهُ عَنَا اِی مومنان گویند لفظ را عا و درجاب پیغمبر هم که یهودیان گفتند  
شمار است و نیز ساخته با حضرت این کلمه میگویند و اراده معنی باطل میکنند گویان انا معنی باطل بنحوا  
وَقُولُوا <sup>لَهُ</sup> انْظُرْنَا و بگویند انظرنا یعنی ببین که معنی صحیح را عا داد میگویند و انْصَبُوا  
بشنوید حکم خدای تعالی را بسمع قبول احاطت و لَكِ كُفْرٌ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِآيَاتِهِ وَ كُفْرٌ بِرُسُلِهِ  
که بر سبیل انست این کلمه میگویند عذابی دردناک که هرگز قطع نیاید دانست که این آیه دلیلی است  
بر منم گفتن از کلمات محتمله که در آن تصریح باشد که فی نفسه معنی دارد و از جمعی دیگر اراده کند و ساقط  
خود با جمله تصریح و نه تصریح باید که در آن با مومنان اندازد چنانچه در حدیث شریف اقع است سلم  
من سلم لسلون من سانه ویده و فکر زبان اول فرمودند زیرا که تصریح از آن کثیر الوقوع است و نیز  
تخصیص است بنا بر آنست که از آن کارهای بزرگ صادر میشوند در مشنوی فرموده اند این زبان چو  
نگ هم آهن و شمشیر است و پنج بجه از زبان چون آتش است شگ آهن را من برسم گرفت  
نگه ز روی نعل کاه ز روی فزانه تاریست و هر سو پند نازد در میان پند چون باشد شرار به عالم  
رایک سخن ویران کند به رویان مرده را شیران کند و نیز نباید دانست که حق سبحانه و قرآن مجید در شأن  
جایی مومنان با این لفظ خطاب فرموده که یا ایها الذین آمنوا این موضع اول موضع است و گفته اند که  
خطاب مومنان خاصه این کتاب حمید است و کتابهای سابق خطاب مصر و با نبیاء هم میشد که تها  
خود را برسانند و در اینجا بواسطه خطاب با این است میفرمایند و این شرفی است عظیم که ایشان را بخت  
افضل المرسلین حکم پیغمبران داده اند و الحمد لله و از اینجا پنده میشود و بآنکه چون دین دار ایشان را  
با بیان ملقب فرمودند در آن دار نیز از اهل امن با آن زند که و لبشر المؤمنین بان لهم من الله فضلا کثیر  
و در سند امام حمد و در شعب الایان بهی و دیگر کتب معتبر وارد است از عبد الله بن مسعود که فرمودند  
چون این لفظ را بشنوی که یا ایها الذین آمنوا پس فی لغو گوش خود را متوجه کن و دهن خود را حاضر  
کن زیرا که او تعالی بواسطه تو خطاب میفرمایند و بجزئی نیک می فرماید و یا از چیزی بدتم میکند  
ابو نعیم در حلیه الاولیا از ابن عباس روایت میکند که هیچ آیه مصدر به یا ایها الذین آمنوا را نزل  
نشده الا که حضرت علی تر آن آیه است و نیز در حلیه الاولیا و در کتب حدیث و تفسیر آورده اند که هرگاه



در قرآن یا ایها الذین آمنوا دار شده و مثل آن مقام در تورات و انجیل یا ایها الذین آمنوا دار شده و مثل آن مقام در تورات و انجیل  
 کفر و ... است و میگرداند که آنکه کافر شده اند از اهل کتاب یعنی یهودیان مدینه منوره و الا لشکین  
 و نه شکران که آن نیز از حکایم آنکه نازل کرده شود بر شما من چیزی من گریتم هیچ امر خیر از طرف پروردگار  
 شما را و وحی است و قرآن که جامع همه چیز است یعنی بود و نیو هست که نبوت با ال اسمعیل هم انتقال کند  
 و شکران را و بیه آن بود که به پیغمبری بولید بغیر و بالغیم معنی رسد و الله یختص بوجه و خدای اختصاص  
 میدهد بر رحمت خود یعنی به نبوت و وحی خود من گشتا هر که اینها را از بندگان اگر چه در نظر ظاهر  
 میان آنها آن رحمت نباشد باشد و الله ذو الفضل العظیم خدای تعالی خداوند فضل بزرگ است بر  
 هر که خواست او را بخواهد داده و در صفت فضل شجاری است بر آنکه هر و فضلی او فضلی است افزون آن حد  
 لطف و لطیفی است بیرون از شمار و اگر بود برای تشویش مسلمانان این شبهه در خاطر آنها اندازند که اگر  
 نزول قرآن از آثار رحمت است و از فضل عظیم میباید پس نسخ حکام که در دین شما کرده و فرموده شده  
 چه معنی دارد اگر حکم اول نیک بود پس حکم دوم بد شد و اگر حکم دوم نیک بود حکم اول بد شد این که لام  
 رحمت و فضل است برای دفع این شبهه میفرماید ما کنشیم من آیه هر چه منوخ میگردانیم آن آیت  
 بر فوق مصابح خلقت و مقتضای زبان یا آن آیت و تلاوت برقرار و در مصاحف مکتوب در صدور  
 معاذ محفوظ باشد چون آیه و الذین یؤمنون بنکم و یدعون ازواجاً و حصیته لازواجم ساعا الی ال  
 که حکم آن وجوب است یک سال است و آیت دیگر که حکم آن وجوب است چهار ماه ده روز است منوخ شد  
 و چون آیه یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم از رسول فقهوا این مدعی بخوبی که صدقه که حکم آن نیز منوخ است  
 و تلاوتش باقی و همچنین آیه مصابره و جنگ کفار که یکی را مقابل ده کس حکم بود منوخ شد و در روش  
 انفال موجود و متفرق و کنشیم یا فراموش کنانیم آن آیت را از خاطر پیغمبران و دیگر قاریان  
 آن الفاظ آن آیت بخوبی با دیشان نماند و در قرآن مکتوب نباشد و حکم آن آیت برقرار باشد مثل آیه  
 انشیخ ما شیخه اذ انشیا فاجموا الله التبه نکالاس المد و المد غریز حکیم که حکم برقرار است و لغزش بخوبی یاد  
 نموده کسی میگوید و از خویش المد غریز حکیم است و کسی میگوید و فان المد غریز احکما است و همچنین مد  
 معلوم نیست که در کدام سوره بود از جهت آنحضرت با مر جبرئیل آنرا از تلاوت موقوف فرمودند  
 و در تلاوت غیو ان میگرداند که آنکه غیو ان ترغوا عن ابکم اولاد لافراش و للعاهل الحرج کما رواه ابن

عبد البرقی فی التہذیب عن ومانند جاهد و الکما جاهد تم اول مرة رواه ابو عبیدہ عن عبد الرحمن بن عوف  
و مانند بلعوا قوتنا اما لقلعنا ربنا فرضی عنا وارضانا کہ از زبان شہداء و بیرون حاکمیت نازل شد  
بود رواه البخاری مسلم و مانند لو کان لابن آدم واد من فہب لایقی الیہ ثانیاً و لو کان لدوادین لا یختر  
ایہا ثانیاً و لا بداء و جوف ابن آدم الا التراب یتوب اللہ علی من قاب کہ اکثر محدثین از صحیح کثیر نقل  
کرده اند و در صحیف ابی بن کعب مکتوب ہم بود اما بعضی الفاظ مشتبہ شدہ مثل لطن ابن آدم با جوف ابن آدم  
و موضع و نیز مشتبہ گشتہ کہ سوا خراب بود یا سورہ برات و صدور و نیز فراموش گشتہ کہ انما انزلنا المال لثانیاً  
اصلاً و انباء الزکاة بود چیز دیگر همچنین آیت ان اللہ یؤید بذالہ الدین رجال الہم فی الآخرۃ من خلاد  
یا باقوا لہم فی الآخرۃ رواه ابو عبیدہ و غیر عن ابی موسی الاشعرئی غیرہ و علی القیاس خواہ  
حکم آن نیز موقوف شدہ باشد مثل عشر صفات معلوم یا کثیر کج صدر و ذیل این آیت ہمہ فراموش  
شدہ و موضع آن نیز نیامد گشت و حکم آن نیز موقوف است رواہ البخاری مسلم عن ثیثہ و ابی  
او در کتاب تاریخ و بیہقی دلائل النبوة بروایت ابو امامہ بن سہل بن حنیف آورده اند کہ شخصی از  
امصار جنگ نام برای تہجد برخاست و بعد از فاتحہ خواست تا سورہ را کہ یاد داشت و ہمیشہ از تلاوت میکرد  
بخواند ہرگز بتلاوت او قاف و شد و تمام آن سورہ از حافظہ او رفت غیر از بسم اللہ الرحمن الرحیم بر زبان او جاری  
شد صبح ہنگام متوجہ از صحابہ نہ پرسید ہمہ گفتند کہ آن سورہ ہمین فتح زیاد ہستم رفتہ است ہمہ پیش  
آن حضرت آمدند و ماجرا عرض کردند آن حضرت فرمودند کہ درین شب این سورہ منوچ التلاوت گشتہ  
از سینہ من سینہ ہمہ مردم بدر رفت بلکہ از آنچہ بروی نوشتہ بودند نیز نفوس خلیفہ آن زایل شد بہر حال  
ازین ہر دو طریق ہر چو یکہ واقع شود نکات عجیب و غریب می آید بہتر از ان آیت منسوخہ یا آیت ذوال  
شدہ او قیل یا ایہا یا مانند آن آیت منسوخہ یا فراموش شدہ و در خوبی پس ہر دو آیت منسوخہ و یا  
خیریت موجود میباشد اگر منسوخہ در خیریت زاید باشد از آنست کہ بعضی اوقات تفصیل این اجمال  
اگر آیت منسوخہ بالحکم است پس نسخ او آیت دیگر می آید کہ حکم دیگر از ان مبتدئ میشود و ان حکم نسبت  
بحکم منوچ بہتر است کہ سہلتر و عمل میشود مثل فاقروا ما یسر من القرآن کہ سہلتر است از غیر  
الا قلیلاً یضغہ او انقص منہ قلیلاً او زد علیہ و نقل القرآن ترشید و عمل باید عمل ہمہ سہل میباشد  
صلحت وقت ہم موافق تری افتد مثل الا ان خفف اللہ عنکم و علیہ ان فیکم ضغناً ہمہ زعم بہ

باصطحت وقت موافق مرست که وقت که طریح مردم ضعیف القلب نیز در ایشان می باشد اگر آنها را نیز مانند اقوام  
 تکلیف مصابت یک نفس مقابله که شش ده شود از چنان خواهند زد و دل خواهند زد و دید با باصطحت عامل موافق  
 تر شود که عمل بهیبت برشته باشد مثل تعیین صوم در ماه رمضان که ناسخ میخشد در میان فدیة دادن و روزه داشتن با  
 افزون تر باشد که باصطحت عامل هم چنان اوفق نافذ در عمل هم سهل باشد مثل امر بجهاد در صدر اسلام که هنوز  
 اجماع بسیار شده بود و مردم جنگ از موده درین دین دخل نشده و آن ناسخ آیات صبر و عفو است یا حکم آیت منفر  
 می باشد درین امور که مذکور شد و اگر آیات فراموش شده باشد پس در عوض آن آیتی دیگر می آید که بجای آن این را بخواند  
 و ثواب حاصل کند آن نیز گاهی بهتر از آیت سابقه می باشد در کثرت ثواب قصاص الشاد و بلا کلام خارج آن ازین  
 عند الله الاسلام بجای آن فوات الدین عند الله المحفنة السحرة اليهودیة و لا اله الا الله و لا اله الا الله فراموش  
 شده می باشد درین امور مانند اکثر سور باقیة و حکمة در نسخ کردن آیات نوشته اند که این نسخ حکام از طرف خدا  
 است که باصطحت میکند چنانکه طبیعت اصلاح بدن انسان تغیر غذا و دوا بحسب اختلاف مزاج و از منته می کند  
 و همچنین علاج میکند براسه صلاح نفوس تغیر اعمال شرعی و خلق مضیج تغیر و خلاف وقت و قیاس  
 بر همین حال مرست می شود را نیز که تربیت موافق قاعده سلوک بحسب احوال مشرب است و حاصل گشتن  
 از مرست تربیتی اگر آنکه صاحب نفس و تبسم می باشد چنانکه در شتوی سیفر مانند زمره نسخ آیت او نتهها و ناته خیر  
 و عقیب میدان مهاجرت بر شریعت را که حق منوخ کرده او کیا بر دو عوض آورده و درین شهر  
 میراوست و در ماکت ناکت بر اوست : آنکه داند و دخت او داند دید و هر چه را بغر و دخت نیکوتر خرد  
اَلَمْ تَعْلَمُوا اینمیان خطابی است که انسخ است چو در آن در نسخ مجله میگردند و میگفتند که بشانی است و بر خدا  
 روایت دار حکمت الهی و صلیت بادشاهی در نسخ حکام غافل و اهل بود و حق تعالی میفرماید که ای منکر آیا  
 معلوم نداری یعنی میدانی اِنَّ اللّٰهَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ بِصَدِّیْقٍ که بدستیکه خدا می تواند بر هر چیزی از محو و اثبات و نسخ و  
قَدْرِیْقٍ توانست بر کمال اَلَمْ تَعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ یَاْمُنُ بِکُمْ آنکه بر تحقیق خدا می است بی شک مرا و را  
مَلَائِکَتُهُ و رُوحُ بادشاهی آسمانها و زمین بر چه خواهد کرد و مَّا لَکُمْ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ  
مِنْ وَّلٰیٍّ وَّلَا تَصُدُّکُمْ عَنْ رِجَالِ اللّٰهِ از دشمنان خود می دوستی که از دشمنان را الفتی برسد و نه یار که از دشمنان  
 ضرر کند و در تفسیر روح البیان آورده اند الفرق بین اهل البیت این است که بعضی عین الهیة و بعضی  
 توکلین جنبیا من لهنسوا اَهْلُ بَيْتِکُمْ و وَلَا یَسْخَرُ مِنْکُمْ میخوابید آن که تسکون است و سوال کنید بخیه خود را

لکھا سیکل مٹو سچا کہ سوال کردہ شدہ بود موسیٰ من قبل متعلق بہست پیش ازین جہوان میگفتند کہ  
تعمیر باید کہ کتابی بیکار بیا دچا پنج موسی آوردہ بود مذوحی لقا فرمود کہ شما از محمد جان میطلبند از سوالها  
مستضبانہ کہ بدان شما از موسی میطلبند و کہن یتبدل الکفر بالایمان و ہر کہ بدل کند کفر را با ایمان  
یعنی کفر را بر ایمان بگزیند فقد ضل سواک الیسئل من ربہ کہ گمراہ گشتہ است از میان راہ ست  
تفسیر روح البیان فرمودہ و سوا سبیل سطر الطریق الوسی الذی ہو بین الغلو و التقصیر و ہوا حق و فی اللات  
انشارہ الی حفظ الاداب فمن لم یتادب بہن یدی مولاه و رسوله و خلفاء فقد تعرض للکفر و حقیقۃ الادب  
اجماع خصال الخیر عن اہلبی قال حق الولد علی والدہ ان حسن ہمہ و حسن مرضعہ و حسن ادبہ فانہ  
مستول عنہ یوم القیمۃ و مواخذہ بالتقصیر فیہ قال لبتنا العافین ش الا یان مثل بلدہ لہا خمسۃ من الحصون  
الاول من ہلبانی من فضہ و الثانی من حدیدہ و الرابع من جوب کل و الخامس من لبن فاما دامن الحصون  
یتعاہدون الحصن الذی من اللبن فالعدو ولا یبلغ فیہم فاذا ترکوا الاعتقاد حتی خرب الحصن الاول طعم فی فی  
ثم فی الثالث حتی خرب حصون کلہا فکذلک الا یان فی خمسۃ من الحصون او لہا یقین ثم الا خلاص ثم  
اداء الفریض ثم اتام لہن ثم حفظ الادب فاما دامن حفظ الادب یتعاہدہ فان الشیطان لا یطعم فیہ  
فاذا ترک الادب طعم فی لہن ثم فی الفریض ثم فی الاخلاص ثم فی الیقین و ینبغی ان یحفظ الادب فی خمس  
امورہ من امر الوضوء و الصلاۃ و الحج و الشراء و البیعت و غیر ذلک و اعلم ان اشرقیۃ ہی الاحکام و الشرعیۃ  
ہی الادب و انما رد من رد لعدم رعایۃ الادب بلیس غیرہ من المردودین کما قیل فی ادب مردود کونہ  
مہتر و گرچہ اول درجات نسبت بہ بادب باش تا بزرگ شوی و کہ بزرگ نتیجہ ادبست و سئل ابن سیرین  
ای الادب اقرب الی اللہ فقال معرفۃ ربوبیۃ و اہل لباعۃ و الحج علی الشراء و الصبر علی الضرر و اہلبی کتاب  
و ذکر کثیر من اہل الکتاب و دوست میدارند بسای از اہل توحید چون فحاض بن عاز کہ نہ ہند  
بود و مثال او نہ جا کو بود و نہ کہ باز گردانند من شمارا مراد حذیفہ یان و عمار یاسر کہ فتیان ہست  
او مرثیان را گفت کہ باز آید ہویت حق سبحانہ فرمودند کہ یہود میخوانند کہ بگردانند شمارا من غیر این  
از بس ایمان شما سے مومنان کفار را ناگردیدگان حال است از خمیر کہہ دریر دو نکم است ایست  
ثانی است ازیر دو نکم اگر بمعنی صبر گرفتہ شود حاکم من جند از روی حد از نزدیک انفسہم گفت  
ایمان یعنی باین حد بقتضائی طبع ایشان است نہ بفرمودہ کہ من بعد ما یؤتیکم الخ و بآن کہ در



دلی چاه جهان سرا و آقا و غیره از حضرت کافی البت ان السعدی رحمه الله ان کس که یغری بآقا و ان در ادم  
 رسد گشتش بر روان به عزادانکه ماند پس از وی بجای پل مسجد خان جهان سرا بهران کویاندا و بسپش با دگا به خست  
 وجودش یاد و باره و گرفت و آمار خیرش نامد پشاید پس برگ احمد خوانده و بهین اشاره فرمود حضرت  
 بقول خودین صدقه جاریه در حدیث افادات الانان تقطع عملة الامن ثلاث و دهم انکه متولد میشود از عقل  
 کامل چون علم که از مردمان فایده میر دارند و بوی همین اشاره است از قول علیه السلام در علم نتیف و گویند  
 که مراد از این احکام مستطبه اند از نفوس الغرض که این علم عام است از هر چه که بعد خود گذرشته رفت اوصیف  
 و تعلیم و تعلیم و قید علم به مقتضی نیاز نیست که علمانی و لغت نگرفته شود شاید نیست که پوشیدگی منتفع بهار و ثوب  
 هم بران مرتب نیست بلکه وبال است کما ورد فی الحدیث من کتم علما بعد الحکم یوم القیمه لمحام من النار یوم  
 انکه پیدایشود از نفس چون پشتر و بوی همین اشاره است از قول علیه السلام او له صلاح یعدو له جهنم  
 انکه پیدایشود از روح و ان اولاً مغسولیت که متولد میشود از تربیت چون اولاد مشایخ کالین متشرعین و  
 از صوفیه که ام و وقین عزیزی و غیره آورده اند که اکثر مفسرین سبب ال این هر دو آیت را چنین حکایت  
 کرده اند که روزی فتاح بن عاز و زید بن قیس جماعتی به یونان بعد از واقعه حدستی که در آن واقعه  
 سیدان فاده بود با حذیق بن الیمانی و عمار بن یاسر گفتند که بنید شمار چه آفت رسید و سر داران نماند شد  
 اگر شمار حق می بودید شمار این غرمت می افتاد پس بهتر است که باز درین قدیم خود داخل شوید و عمار بن یاسر  
 جواب آنها گفت که نقص عهد نزد شما چه حکم دارد گفتند نقص عهد گنا بخت است عمار گفت با محمد عبده ام که در نزد  
 خود از وزیر بگردد و منکر او نمود و حذیق گفت که اگر از مال من می پرسید پس من بخدای راضی شدم که او بر دگر  
 من است و محمد بن یاسر و امام من است من بعد از این چه میبست نیست چون این هر دو ماجرا خود پس حضرت  
 عرض کردند آنحضرت فرمودند که خوب گفتید و دستگار شدید حق تعالی این هر دو آیت و فتا درین آیه نیست  
 حد فاقم نه زیرا که موجب کفر و ضلال غیر میگردد و در حدیث صحیح وارد است که حد نیکبهار می خورد چنانچه  
 ائمه سید می بخورد و اهل تجربه گفته اند که شش فرقه حجاب بدو فرزند امر از سبب ظلم و غمرا بسبب  
 و حیت و دما قین تکبیر و خوت و ماجران لبینیت و بادین شینان حجابیت و علما یسب حد و درین  
 نیز است که حضرت موسی در معراج خود در سایه عرش شخصی دیدند که در کمال قرب تجلی الهی است  
 عرض کردند که بار خدایا این کیست میما غیر منبجه علی سیده ارشاد شد لبه عمل اول انکه با هیچ حد بیکر و دوم انکه با

اولاد

اولاد

اولاد

اولاد

اولاد

اولاد

اولاد

اولاد

اولاد

اولاد

اولاد

اولاد

اولاد

اولاد

اولاد

اولاد

و پدر خود عتوق بنی و وزیر یسوم آنکه جعل خوری و سخن چینی میکرد و عبدالله بن عمر از فضل بن مهند است میکنند که  
 می فرمود مذبح من که تکریم کن زیرا که این اول کنایه است که در عالم واقع شده و البلیس سب آن گناه ملعون ابدی است  
 و نیز از حرص طمع خود انگهدار زیرا که حرص آن گناه است که آدم را از بهشت برآورد و در محنت سرگردان کند  
 و نیز از حسد دور باسن که قایل با عت کشن با سبیل همین خصلت و سیمه گردید و حکما برای تفهیم ضرر حاشا لی بیان  
 کرده اند که حاسه بعینه اند کسی است که دشمن خود منلی برآید و آن سنگ است ثمن زرسیده باز گردد و یک چشم او را  
 بگردد و این سینه باردیاری آن سنگ بتیاد و چشم دوم و دیگر شود و با رسوم سر او را بکنند و دشمن او را بر سالم ماند مردم  
 دیگر بر سر حاشای حرکت پوچ این کس ستم داده خفته میکنند و این مهند بال و در نهایت و لعن ابی لاخرة اش و التوب  
 و در تفسیر روح البیان از یک زبان عبد الله نقل میکنند که آن رجل باقی بعض الملوك و من غیر فخره جل علی لک فی بانی الملک  
 فقال ان هذا الرجل فی ینا بنجر فقال الملک سیف یصیرنا بنجر قال فانا نظرا اننا اذا ونا منک وضع یدیه علی فمه ان لا نسیم  
 ریح بنجر فخرج من عند الملک ما الرجل الی منزله فاطعمه ما فیه ثم فخرج الی من عنده فجا عبد الملک فقال علی  
 عاده مثل ما قال فقال لهکسا و ان منی فذمانه و اصغایه و علی نیه فحافه ان نسیم الملک من ریح النوم فصدق  
 الملک فی غنه قول النبی سدا ساعی فکتب له کتابا بخط الی عامل اذ انک الرجل فاقمته فاختار کتاب خرج فلیقه  
 الرجل الحاسه الذی سحی به فاختاره فذلک کتاب بانوه و متضرع و الامتنان و صنی الی عامل فقال له العالم ان  
 فی کتابک ان اذینک قال ان الکتاب لیس منی ولی الله فی امری حتی اراج الملک قال لیس کتاب الملک  
 بل جعه فصدق و بعثه الی الملک ثم عاد الرجل کما دیر ففتجب من الملک فقال له فقلت باکتاب قال یقینی فکان  
 فذلک الکتاب منی فویته قال الملک ان ذکر فی الکتاب بنجر فقال کلا قال فانه صنعت یک علی فمک قال کان طعم  
 عا فیه نوم فخرت ان تشمه قال ارج الی مکانک فقد کفی الحاح حده و لغیر ما قبل به کرا و نکاسته  
 یا به یا نیک به هر چه میکند یا به اللهم حفظنا من سادوی الاخلاق قال کو یعنی برک باز کرد و اندین  
 وین شما القای شبهه لسنخ و دیگر از عرض بوج منیامید و میگویند لربک من الجنة که برگزینا آمد در  
 منیبت اگر چه نفاق و حکام الهی نماید و جمیع پیغمبران گردیده شوند و عمر خود را در عبادت و بندگی صرف نمایند  
 اَلَمْ يَكُنْ كَانَ هُوَ الَّذِي رَكِبَ بَشَرًا يَوْمَ تَبَايَعُوا بِرَبِّهِمْ يَوْمَ تَبَايَعُوا بِرَبِّهِمْ يَوْمَ تَبَايَعُوا بِرَبِّهِمْ يَوْمَ تَبَايَعُوا بِرَبِّهِمْ  
 و باید در رفت توبه کننده را گویند چنانچه در سوره عرف واقع شده که اَلَمْ يَكُنْ كَانَ هُوَ الَّذِي رَكِبَ بَشَرًا  
 و بجنب توبه فعلی شاق بعمل آورده بودند که خود را بدل کوه ساله پرستی بشتن داده و ملقب باشتین



۱۹ یا میگویند که هرگز در پشت نخواهند درآمد مگر به که باشد فصلاً جمع نصرت است که مراد فدا صرت  
 و چون حواریان با حضرت عیسی عهد بستند که با انصار دین شما خواهم بود چنانچه در سوره صف ذکر  
 سوره اند که است ملقب باین شدند و کان بصیغه مفرد فرمودند بسبب رعایت لفظ من فخر جمع آوردنند  
 معنی لفظ من نجات این دعوی از هر دو طایفه اما اینهم از روی باطله ایشانست قل بگویند  
 هاتوا برهانکم بیا رید حجت خود را بدین دعوی این گفتند صَادِقِينَ اگر بپسندید شما را بهت میواید و ما در اصل  
 ایت بود بصیغه امر از باب افعال که ایات است معنی آوردن بهره را بسبب قرب مخیر بیا بدل کردند  
 بات شد و این قلم همه صیغهای امر متصل است بات یا تیا یا تو یا قی یا تیا یا تین یکے چنین است که  
 ایشان میگویند بلکه مَنْ اسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ رَبِّهِمْ كَرِهَ وَجْهَهُ خُوراً بر سر عات خدای تعالی وَهُوَ عَظِيمٌ و او  
 نیکو کار است ذکر دار و گفتار و ذکر وجه دین آیه بطریق مجاز است از باب ذکر جزو مراد کل و نیز بر  
 انسان از بزرگترین عباد است از جهت آنکه رؤی معدن حواس و فکر و خیال است و هو محسن جمال  
 از ضمیر که در اسلام است یعنی حال آنکه گنسن خلاص تمام بخصوم و اقیان دهم تن خود را تسلیم کرد بر  
 احاط حق تعالی نیکو کار است در جمیع اعمال از قول فضل و حقیقت جهان آنست که بجا آورد عمل را چنانکه حق بجا آورد  
 دوست چنانکه در حدیث شریف وارد است ان تعبدوا کانت تراه فان لم تکن تراه فانه یراک قل انه اَجَلٌ بَیْنَ  
 برای اوست اجر عمل نیک که بهشت رضوان الهی قرب مکانیت از انار آن اجر است عِنْدَ اللَّهِ نَزْدِیکَ  
 او و عندیه در اینجا بکثر شریف آورده اند و جمله جواب من قبله است اگر من شهادت اراده کرده شود و خست  
 در صورتیکه مراد گرفته شود از من من موصول و قاف آورده اند بسبب یقین ان معنی شرط را و کَاخَوْفَ عَلَیْهِمْ تَجَرُّبٌ  
 نیست بر این قسم شخاص از ترسانیدن مخالفان ایشان و کَاخَوْفَ تَجَرُّبٌ وَ تَدَبُّرٌ آینه انگین میشوند بطریق  
 و تشعخ مخالفان ایشان در دنیا و در آخرت در وقت درآمدن بهشت چنانکه میفرماید و تَعَالَى بِطَرِيقِ خَبَرِ  
 سالکان جنت الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اَوْثَقَ الْعِزِّ الْأَعَزَّ اَمَّا دَرْدِیَا بایده که ترسد از عمر خود و تقویت اعمال صالحات  
 و از شداید و احوال روز قیامت چنانکه مولانا حمزه اندلیق در مثنوی خود میفرماید لا تسخا فو هست منزل  
 خائیان است در غور از برای خائیان به هر که ترسد مرا و را امین کنند به مردل ترسند و ساکن  
 اند و غرض نیست چون گوی مترس به دریں چه فری نیست او محتاج درس و قَا لَتِ الْيَهُودُ لَیْسَ بَیْنَ  
 اَنْتُمْ وَ بَيْنَهُمْ بَحْرٌ بَدِیْنِ آمَدند و بار و ساری یهود مناظره نمودند و فرمود

والطال دین دیگری غایت سعی بتقدیم رسانند و حق سبحانه این است فرستاد که گفتند چه دان نیستند که و سه سال  
 بر چیزی از دین حق قَالَ النَّصَارَ الْكُفَّاءُ گفتند ترسایان نیستند چه دان بر چیزی از دین که  
 باشند و هکس و حال که به ایشان يَتْلُو الْكِتَابَ بخوانند کتاب خدا می ایستد بهود از تورات میدادند  
 ایضای بجهت اثبات دین و فرزند حق را بر باطلند و ترسایان در بخیل میخوانند که بهود بجهت انکار حضرت  
 عیسی و بخیل کافر و بی صلند و لام در لفظ الکتاب به جنس است یعنی ایشان از اهل علم و کتاب اند و اهل  
 تلاوت کتابها اند كَذَلِكَ کاف در موضع نصب است زیرا که مفعول قال است همچنین که اینها میگویند  
قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ گفتند آنانکه هیچ نمیدانند و اهل کتاب نیستند چون مجوس و مشرکان عرب میشل  
 حق کس که بل است از محل کاف مانند گفتار بهود و نصاری یعنی کفاریم در باره ایشان همین گفتند  
 که چه بود بر حق نیستند فَاللَّهُ يَخْتَلِفُ بَيْنَهُمْ گفتند خدا می تفاوت دهد میان ایشان و اهل کتاب  
 و جاهل آن دیگر و ز قیاست برسانیدن جزای هر کس بقدر گناه فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ در آنچه در دنیا این  
 اختلاف میکنند باید دانست که درین آیه ذکر محکوم فیه فرمودند و ذکر محکوم به نفرمودند و نیز باید دانست  
 که این آیه خاصه نازل شد در شان مشرکان عرب با محکم و عام است در هر فرقه که خطا و دیگر بگیرد چه عالم عالم  
 و صوفی و صوفی شیخ و شیخ که همیشه در رد و که میمانند و تخطیه دیگر بگیرند بهتر است که پیروی هدایت  
 کنند و بر که دعوی صنادیدی و شایا و خود کند بغیر تنزیه نفس و معرفت مبداء و معاد و برای حصول دنیا و دنی  
 برای آن عذاب است و چندان مانند عذاب آن زنان که در شب معجزه ملاحظه فرمودند رسول الله که بریده  
 می شد و بدست بنامی ایشان بمقرصنها آتشین پس پرسیدند رسول الله احل این زنان از حضرت جبرئیل  
 پس عرض کردند که ایشان زنان زانیه اند پس آن دعوی بلا دلیل است و صاحب آن دعوی گمراه کنند  
 مردمان است و مدعی مانند زن زانیه است و اطاعت نفس بشاید والد الزنا است زیرا که ولد الزنا  
 آنکس است که بسبب زنا بود و از اطاعت مبداء نه حاصل خواهد شد و بجهت دعوت و احادیث و احادیث  
 حکایت کنند شخصی در تبریز مشهور بود عاف روزی در مجلس بعضی از عارفین حاضر شد پرسیدند که  
 نام تو چیست گفت نام من عاف مشهور است گفتند ای شما ختمی ذات خود را که گویند ترا عاف  
 گفت کتابها بسیار است و کتب مشایخ و صوفیه کرام خوانده ام گفتند این کلام ایشان است ترا چه حاصل  
 آن به خدایش باید کرد و هر روز بنال و دین نتواند پدیدان و الغرض محض خواندن کتاب فایده ندارد

بغیر عمل چنانچه بیود و نصاری که میخواهند کتاب و عمل نمیکردند بران کا فرمانند و در مثنوی سیفر مایند سه  
 مرغ بر بال پران و سایه اش پی می و در بر خاک پران مرغ و ش به ایلهی صیاد آن سایه شود پی می و در چند  
 بے مایه شود به بے خبر کان عکس آن مرغ هوست فی بے خبر که مهل آن سایه کجاست به تیر اندازی و بو  
 سایه او کشش خالی شود از حبت و جوبه ترکش عمرش هتی شد عمر رفت آزد و دیدن در کار سایه گفت به  
 سایه سیزان چو باشد دایه اش به دار با نذا خیال و سایه اش به باقی ماند و نیجا و الی جواب طلب آن  
 آنکه کذاک کلمه تشبیه است مرکب از کاف تشبیه و ذاک که اسم شاره است و ظاهر است که مثلاً لایه  
 همان کلام سابق است پس لفظ مثل قولهم مکرر محض شد زیرا که کاف تشبیه مرادف مثل است و قولهم  
 بجائی ذاک افتاد و جوابش آنکه مثل قولهم مکرر محض شد زیرا که در میان بسبب آمدن موصول و صله  
 بیایر اید لول کذاک تشبیه بقول است لول مثل قولهم تشبیه بقوله مکرر محض یا بر عکس یا بر خلاف و به تشبیه  
 تفصیلش آنکه مراد از کذاک تشبیه لفظان و لهذا است و مراد از مثل قولهم کونه یا شیا عن العداوت است  
 با جمله غرض آنرا در این دو لفظ بیان است که چند وجه در این قول مشابیهت بجایان مشرکان کم  
 و محسوس مهندویم رسانیدند که ادیان حقه را منکر شدند و اگر در اصل خود تا مل کنند خود را از بیان حق و تبارک  
 بنیاد و کمال دوری بپیمند زیرا که با جماع بنی آدم و اطباق اهل مل تعظیم مساجد واجب و منع کفر و انکار  
 ذکر الله حرام و ایشان ازین هر دو فعل شیخ بعضی آرد و من اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکروا  
 و کیست ظالم تر از آنکه منع میکند در مسجد های خدا را آنکه یاد کرده شود و در وی نام خدائی تعالی خواه بدل  
 خواه بزبان از فکر و قرأت قرآن و تسبیح و تهلیل و نوافه جمیع اعضا که عبارت از نماز است و برین قدر  
 اختلاف مذکوره بلکه خست تا خا نهائی خدا را از شیخ دین بگرد و سعه فی خیر امها و سعی نمود و در برانی  
 آن مساجد و ان خبت نصرا بلی و یا طیطوس رومی که بادشاه نصاری بود و بجهت تعصب یهودیان مسجد  
 بیت المقدس را که بنای حضرت داود و حضرت سلیمان م بود و از آنوقت همیشه عبادتگاه بنی اسرائیل  
 مانده و معلومید که خدا بود و خراب ساختند و بنجاسات جنس و خاشاک انباشتند و خاک را در آن ذبح کردند  
 و اولاد بنو اسرائیل را قید نمودند و تورات را بپوستند و بدل از مکان متبرک در مکان شرقی آن که مولد  
 حضرت عیسی بود عبادتگاه مقرر کردند و ان مسجد متبرک تا وقت شیوع اسلام خراب ماند تا آنکه حضرت امیرالمؤمنین  
 علیه السلام آنرا بخراب برداشت و کسری فتح یافتند و مالها را با غنیمت گرفته خود و بنفش نصیر خود و دیگر صحابه

ابرام خاندان را از نجاسات پاک کردند و باز دوست نصای از فرنگ آمد تا آنکه با و شاه صلاح الدین که از اولاد  
 ایوب بود در سنه پانصد و هشتاد و پنج هجری آن شهر را فتح نمود و جیلان که آنحضرت را از دروازه  
 در مسجد محترم و نماز خواندن در آن و ذکر خدا و ان مانع آمدند بلکه هر که از مسلمانان میدیدند که در آنجا نماز میکنند  
 و ذکر خدا میکنند و از بضر بنهت اید امید دارند و یک سجد را بلفظ جمیع یا ایا که هر موعنی از موعنی است  
 یعنی محل سجده یا حکم عام و شامل است ای سجد و همه فعل دوم منتهی است اولی آنکه و در منع که  
 و در این سجد ثانی که گاه ثالث که نیست مرئیان را و نه سزد آن رابع که خلعتها آنکه در آیند در آن  
 مسجدی خام که ترسان و برسان و این صوت در زمان دولت اسلام که ترسایان را  
 رفتن و سبیه نیست ز سرش مسلمانان ششم که ترسایان است فی الدنیا سابع که در سبیه خوری  
 و جزیه و اول و قتل و بندی و جلا از وطن و گرفتن شهرها و ملکها از دست ایشان و هفتم که آخر  
عذابی و مرئیان است و در آخرت عذاب عظیمی بزرگ آن عذاب و درخت است و کذا المشرق  
والمغرب و مرخدای است جائی بر آمدن آفتاب جای فرو رفتن آن آورده اند که جمعی از شکران  
 آنحضرت عمو شیبی سبب تاریکی و ابر و دست خفاف کردند و هر کسی تحریری کرده برای خود محرابی ساختند  
 و چون روشن شد خطوط محراب ایشان از سمت قبله منحرف بودند چون بدین رسیدند باعات قضا  
 نماز آنحضرت هم با عزت خود شدند و این آیه نازل شد که بعد از آن که تحریری کرده آید اعات نماز حاکم  
 است چرا که همه جهات ازان اوست و تحقیق فانما اتوا لوقت وجه الله پس هر کجا که روی آرید  
 آنجا حضور خداست یعنی جهت طاعت اوست و محققان را در تحقیق این آیت نکته است که آنجمله را  
 مالی است حضرت حق این تربیت ولایت منقبت در این ابیات اشارتی بدان میفرماید مثنوی  
 از بنی نادر خواند و ثم وجه الله پس مسمو آن یعنی آن سو که روی قصد آری و تا حق نیند گیش  
 نیند و در وجه حق کان بود حقیقت او باشد آنجا بسوی او کن و در هیچ جا را نکرد و همتنا پس بود عزیز  
 حق عیان همه جا و مافوق شناساید که هر چه دید و بکشاید و بنی آنجا حاکم حق پیدا کند و حاکم  
 حق قلعاید دست که لفظ این بر و در مکان است و در اینجا منتهی است به تو تو او را بزرگی تا کعبه  
 بر کرده شده و ثم طرف مکان است چون هنگام و خبر است مقدم و وجه الله مبتدا و موخر اوست  
 که در فعل جزم است زیرا که در جواب شرطه واقع شده است ان الله و الله علیه بر سببیکه خدا می است

بزرگ مغفرت و بیایا عطا و نامی بر نهان و شکاست و از مجاهد حسن است که چون آیتہ و قال بکم  
 از عوئی مستحب بکم نازل شد گفتند بکدام طرف دعا خواهم این آیتہ نازل شد و بعد المشرق و المغرب  
 فایما تو کو نم و وجه الله بی جہتی و مکانی و اگر کوئی بر شستن و ستماء در وقت دعا بسوی آسمان چه  
 فایده دارد زیرا که او تعالیٰ منزہ است از جہت و مکان گوئیم کہ انبیا و اولیا همچنین می بر شستند برائی آنکہ  
 خدای تعالیٰ درین جہت و مکان است بلکه می بر شستند بنا بر آنکہ خزانہائی خدائی تعالیٰ در آسمان است کہ  
 فی السماء رزقکم و ما توعدون و نیز روان سن شی الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم الرحمن بر شستن  
 و ستماء در وقت دعا بطرف آسمان بشاید اشارہ کردن سائل است بسوی خزانہ بادشاہ بان میخواد و از آشا  
 کہ مرا ازین خزانہ عنایت فرمائی و رویت میکند کہ امام الحرمین در یک مجلس از علما اشتمه بودند کہ شخص  
 از آن مجلس ازیشان سوال کرد از تنزیہ حق سبحانہ از مکان و حال آنکہ در قرآن مجید میفرماید الرحمن علی الشرف  
 استولی و گفت چه دلیل داری بر لامکانی او تعالیٰ فرمودند دلیل بر لامکانی حق تعالیٰ قول حضرت یونس  
 است و شکم امی کہ لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین پس مہم علماء ازین جواب متعجبند  
 و متعجبند مت امام عرض کردند کہ این جواب تفصیل و التشرح بیان فرماید فرمودند درین مجلس  
 فقیریت کہ برادرین یکہزار درہم است اگر قرض او را و نامی البتہ تفصیل این جواب بخوبی بیان کن  
 پس القضا خانہ بیل قبول فرمود و قرض او از ذمہ او ادا نمود و بعد از آن امام فرمودند کہ چون حضرت  
 در شب معراج بقرب او تعالیٰ عروج فرمودند عرض کردند لا احصي ثناء علیک انت کما اثبت علی ثناء  
 و چون حضرت یونس در قعر در شکم امی مبتلی شدند فرمودند لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین  
 پس ہر یک ازیشان خطاب کرد بسوی خدای بلفظ انت و این خطاب برک حاضر است و اگر او تعالیٰ مقید  
 بکسان بودی چگونه این خطاب درست و درست آمدی پس این دلیلست قوی بر آنکہ او سبحانہ میرانند  
 از جہت و مکان و حدیث شریف وارد است کہ لا تفضلونی علی یونس بن مתי فایما ناسی فی البطن الموت  
 ما رایتہ فی علی العرش و بعضی گویند کہ چون یہودان دیدند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را کہ  
 بیت المقدس بود ترک کردند و نماز بسوی کعبہ میگذاردند زبان طعن بر شتم قبلہ در آن کردند این آیتہ نازل  
 شد و بعد المشرق و المغرب فایما تو کو نم و وجه اللہ اہل تاویل میگویند کہ مراد از آیتہ و بعد المشرق و المغرب  
 عالم باہر و نور و عالم خفا و ظلمت است فایما تو کو اے بسوی کہ امی جہت از خفا و باطن متوجہ شود

فرمود و جلد پس به همون جهت است ذلت او که تجلیه است بصفتها و جلل و جمال خود است میا کبر  
 بتجانه و بیچ فرقی نیست بهر طرف که نظر میکنی برابر است به باید دانست که شهر و خلق بحق و شهوت حق  
 بنفوق بلا پرده از یکدیگر مقام بقاست و این حصول مقام ممکن نیست مگر به تجلی عینی و وصول حقیقت  
 بعد از خدمت حق چنانکه در تفسیر روح البیان فرموده اند ان الامام عظم و الهام الا قدم رحمة الله علیه  
 بال دعوة الى مذهبه الا بالاشارة النبوية في المنام بعد ما قصد الاشارة و هذه اعداد و دليل الى وصوله الى  
 الحقيقة و كان يقوم كل الليل يسمو رحمة الله عليه اتفاني الكعبة ان يا ابا حنيفة خضت خدمتي و جئتني  
 فغفرت لك و لمن تبعك الى قيام الساعة كذا في عین العلم للشيخ محمد بن الحسن بن علي بن ابي طالب  
 منقول است که قبله انان کعبه است و قبله اهل اسما ن بیت لعمور و قبله کرو بین کرسی و قبله جلال  
 عرش عرش است و مطلوب همه و جلد سبحانه تعالی است و در سند مشرق و مغرب هفتاد و شش  
 و تعظیم است چنانچه در بیت الله و ائمة الله و جلا نور قربانی و مساجد الله است و لهذا بنا به تشریف  
 مسکنهای مساجد را بیوت الله و خانه نامی خدا میگویند و ازین است که در حدیث صحیحین وارد است  
 که دوست ترین مکانات شهران نزد او تعالی مسجد است آن شهر است زیرا که خدا را یاد میدانند و دل  
 بسوی او تعالی متوجه میسازند و ناخوشترین مکانات شهرها بازار است آن شهر است که زیاد او مشغول  
 ساخته با مورد دنیا مسرور و میسازد و نیز چون خراب کننده مساجد را و عید شدید فرمودند بطریق  
 مقابله فهمیده شد که معمور سازند مساجد را و بدل ان حکم بعدل و ایمان خوانند فرمود چنانچه در آیه  
 انما یعمر مساجد الله من امن بالله تعالی آید ان الله تعالی بحرمة محمد و لهذا در حدیث شریف وارد است  
 که چون بنید شخصی را که خبر گیری مسجد می کند و بار بار در آن مقام متبرک آمد رفت می نماید پس بر  
 او گواهی ایان دهد و نیز در حدیث است که هر که در خانه خود طهارت بوجه حسن نماید باز بسوی  
 مسجدی از مسجد ها روانه شود محض به نیت ادای فرض خداست چنانچه هر گام او کاری می کند که بسوی  
 یک گناه او فرونی ریزد و به یک گناه او در پیش بلند میشود و خوش و خاشاک در کردن و جارب  
 کسی نودان ان زمان متبرک به چون هشت است و قالوا و غفند یهود و نصاری و مشرکین عرب لئلا یخذ  
 الله و در زنده است خدا برای خود او دادا بود این میگویند که عزیز پس خداست و نصاری میگویند  
 سجا بر خدمت و مشرکین عرب میگویند فرشتگان دختران خدا اند سبحانه بکی و بی عیبی او است

ازین که او را اولاد باشد زیرا که اگر او را فرزندی باشد پس اگر فرزند نیز منصب خدائی دارد میباید که مستقل  
 بذاته باشد و او را تعلیمی در وجود با جناب نباشد و چون چنین نباشد معنی ولایت که مقتضی تعلق فرس  
 باصل است برهم گردد و اگر فی حد ذاته و حبیباً لوجود نباشد لابد بایجاد جناب موجود بود و درین صورت  
 عبودیت لازم آمد و معنی فرزندی و ولایت باطل گشت پس معلوم شد که مرتبه خدائی یا فرزندی که فتن  
 منافات صریح دارد زیرا که فرزند را میباید که از جنس پدر خود باشد و الا فرزند نخواهد بود و جناب  
 هیچ چیز مجالش نمیتواند شد **ل**لم یلد لم یولد است و از قدم بی پدر دارد و فرزند نه عم بکل  
 پنجاه است که ایشان میگویند بلکه **ل**له مرور است **مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ** آنچه که در آسمانها و زمین  
 همه مخلوک است مروب وی باشد پس غیر و عیسی ولد او تواند بود و چه ولد نبی باشد الا از جنس نسل  
 و این لملوک من المملوک **كُلُّ شَيْءٍ هَبْنَاهُ** و آسمانها و زمینهاست **لَهُ قَانِثُونَ** مرورا و فرمان بردار  
 اند یعنی مغلوب باند در تخت و تصرف قدرت او **يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا** از سر نو پیدا کننده آسمانها  
 و زمین است باینکه سابق از پیدایش آنها ماده قابل این پیدایش باشد پس از وی چه بعید  
 که آدمی را بغیر پدید آید و در تفسیر روح البیان است و الا بدایع خیرات آشی من غیر ماده و مدة  
 و سمی صفا الهوی مبتدع عالم لم یسبق احد من ارباب الشرع فی الفناء مثل فعله و البیدیم بمعنی لم یبدع  
 و هو الذی سیدع الاشیاء علی غیر مثال سابق **وَ اِذَا اَهَضْنٰهُ** و چون خواهد یا تقدیر کند **اَمْراً** کاری را **فَاَمَّا**  
**يَقُوْلُ** که پس جز این نیست که گوید مران چیز را **كُنْ** یا **يَكُنْ** پس بیا شد بلا توقف پس اگر بیا  
 کردن چیز بدون ماده و سبب مقتضی نیست که آنچه فرزند خالق خود شود پس در هر چیز دعوی ولایت  
 و فرزندی لازم خواهد آمد و عیسی و غیر و فرشتگان علیهم السلام را خصوصیتی نخواهد ماند زیرا که در حقیقت  
 پیدا کردن آن بامرست و نه با سبب گو در نظر غایب هر بین که یک چیز را بعد از چیز دیگر بپیدا سبب موهوم  
 شوند و ابو بکر را بی شبهه از عبد الرحمن بن ابی بکر روایت کرد که دعا کننده در مسجد آن حضرت و دعای  
 باین وضع **اللهم انی انا لک باسک** ای لاله الهی **الرحمن الرحیم** بدیع المملوت و الارض و اذا اردت  
 امرافنا یقول **لکن فکیون** آنحضرت هم این دعا را بشنید و فرمودند که این دعا کننده را جزیر بسانید که  
 دعای او با اسم عظم واقع شده و مقرون با جابت گشت و گویند که وحی فرمود حق سبحانه بسوی حضرت  
 عیسی باین کلمه **لنیک** و انت نبی به تقدیم نون جهودان به تقدیم بابر نون میل ساختند و نیز در





و هم نگ شده است دلها کفار و شرکان اهل کتاب کفر و قات و سوا الله از روی غنا و کدورت  
 تیرگی و فرق میان تشبیه تا به نیست که تشبیه و لالت بر مخالفت شبیه و تشبیه میکند و تشبیه بر مساوت  
 و برابری لالت میکند قَدْ لَبَّيْنَا اللَّهَ دَائِبِينَ تحقیق و هم در روشن کردیم علاما و معجزات این پیغمبر مثل  
 انشقاق قمر و سلام و کلام کردن حجر و آمدن شجر بفرموده او و نالیدن چوب ستون بفرق او و سنج کردن  
 سنگ نیز یاد دست او و در دست یاران او و روان شدن چشمهای اب از گشتان او و شکایت ماده  
 آهو و ماده شتر و دیگر جانوران بی زبان پیش او و گواهی دادن سوسمار و کرک بر صدق او و دیر شدن  
 شکر بار از طعام اندک بر بکرت او و در شدن مرض بدست رسانیدن اولین این همه علامات روشن  
 و معجزات و منح لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ بر آنکه گروهی که طاعتین اند نزد و تحمیل إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ رَسِيلاً  
 ما فرستادیم ترا اے محمد با حق برستی و درستی و گفته اند مع حق یعنی با قرآن با دین اسلام بکشید  
 مرده و منده با سوسنان و وَلَدْنَاهُ ویم کننده کا قرآن و وَلَا كَسَلٌ و نه پرسیده خواهی روزی  
عَلَى أَصْحَابِ الْحَجَّاتِ از آنها که اهل حجیم اند و حجیم تهن سوزنده بسیار زبان بآوردی بزبان حضرت  
 رسالت جاری شد که اگر خدای تعالی بر پیود در می از درهای عذاب بکشاید و از اعضای بدیشان نماید  
 غالب است که از عذاب عذاب الیم مهربان است و بجا آمدن حق بجا آمدن آیه فرستاد که ایشان صحاب  
 الحجیم اند و ما ترا نخواهم پرسید که چرا ایشان ایمان نیاوردند بر تو ادای وحی و رسالت است و بر حجاب  
 اهل ضلالت است و مراد ازین بیان شدت عذاب و وزخیاست لیکن عبد الرزاق و ابن جریر از محمد بن  
 کعبه قریبی و از داود بن ابی عاصم روایت کرده اند که آنحضرت عم روزی میفرمودند کاش بیا من انجام  
 داد و بدر من چه شد حق تعالی این آیت فرستاد من بعد از حضرت عم گاهی مذکور والدین خود نفرمودند  
 تا آنکه وفات یافتند و شیخ جلال الدین سیوطی بعد از ذکر این دو روایت گفته اند که با وجود ارسال شد  
 دهها داینها هم ضعیف است و مع هذا با سابق مناسبت که آیات ماقبل ما بعد من قوله تعالی یا نبی الله  
 الی اذا بتی ابراهیم کلّیه منزل بحق اهل کتاب گشته اند بنا و علیه تمام و هتتم قصه همچو آغاز کلام صفا  
 مقام فرمود چنانچه همین معنی ترشح میشود از حیث مناسبت لفظیه و معنویه چه طبقه حجیم از عظمیه  
 و اکبر در کات و اهل مقامات نیزان است چنانچه بر سه همین مقروض کن همچو کا فرابو جمل لعین که  
 منقول م حسین قتل آن در عزوه بدر فرموده مات فرعون نه الا لانه کما لیتفاو من ظاهر کلام سهید



نام نهادند و این را دین باعتبار فرمان برداری نمودن بندگان احکام خدا می تلقا و نیز میگویند عشر  
 بشریة زیرا که این شریعتی است برای تشنگان است برای نوشیدن آب لال ثواب حتمی و عشر  
بعد الذی پس از آخری که برستی جاءك من العلم آمده است بتواضعش که وحی است و حقیقت  
 و بطولان ملت ایشان یا ایداد علم قرآن مجید است و من العلم حال است از ضمیری که در جاوگ است عالمك  
من اللّٰهین و لی و لا یصلی نیست مرزا از عذاب خدا می از دوست را مانند و ندوگاری که عذاب  
 از تو دور نمایند صوما خطاب بحضرت هم منقبت است و معنی را جاءك من لی مرفوع بالا بدو است و عالمك  
 و من بعد منصوب محل است زیرا که حال است الذین انبأهم اللّٰه نمانده عطا کردیم ایشان را که عالمك  
 تورات بقولی که این آیه در شان عبدالمند بن سلام و صحاب او باشد با بخیل بقولی در شان مسیح سفینه بود  
 از ملازمان نجاشی که با جعفر بن ابیطالب از دیار حبشه بمبدیه آمدند یا قرآن بقولی که آیت در شان مسلمانان فرو  
 آمده باشد و بر هر تقدیر یتلّون الحقّ لکون به خوانند ان کتاب چنانچه حق خواندن است یا متابعت  
 است با حکام ان از او مروی و وحی تلاوت لغت مصدر مخفی است ای تیلوند تلاوت حق تلاوت یا منصوب  
 بنابر مصدریه است برین تقدیر تلاوت حق اولی اگر چه که موصوف باین صفا اند یؤمنون به ای  
 دارند کتاب نه آنها که تحریف کردند و من تکفروا و هر که کافر گردد و کتاب و حکام را تغییر دهد اولی  
هم الخیرون پس اگر چه ایشانند زوگان لیس فی البیّن ایل اذ کر و ابعثی الی ابعث علیکم  
ای فرزندان یعقوب یا دکنید لغتهائی مرا آن لغتهائی که انعام کردم بر شما و هدا شما و ای فضلکم  
علی العلمین و برستیکه من بدان شمار تفضیل دوم بر عالمیان زمان ایشان مگر بر این آیه بحیث  
 تقریر و تذکر لغتهائی الهی است والتقوی و تبرید بر عدم ایمان آوردن خود از یومک عذاب و تذکر  
 از نسبت آن لا یخیرنی نفس عن نفسی کفایت نمند کسی دیگر چیزی را از حقوق یا از مذکبات و  
 فی الحدیث من کانت له مظنة لاخيه من عرض او غیره فلیستحق منه لیوم قبل ان لا یكون دنارا و لا درهما  
 ان کار عمل صالح اخذ منه بقدر مظنة وان لم یکن له من الحیات اخذ من حیات صاحبه فخل علیه و لا یقبل منها  
 و قبول کرده نشود از هر نفسی عدل بیلی که بعضی او معذب گردد و لا تنفعهم سودی نمند  
 هیچ نفسی را منقاة نفاعتی بر تقدیر وجود غنیم و لا هم یمنعون و نباشد کافران که ممنوع  
 گردند از عذاب یعنی ایشان را کسی باری نگذارد از عذاب باز را ندید سودی ندید باری هر که

تا در زند و دهه هر کار که هست به وسعتی از همه میفرمایند قیامت که نیکان با غلی رند به زعفر شری شربا  
 رند، ترا خود باند سازنک شیش به کردت بر آید علمهای خویش به برادر کار بدان شرم دار به که در  
 نیکان شوی شرمسار دران روز گز فصل پر بند و قول به اولوالعزم راتن بلر ز در بول به بجا که دوست خود  
 انبیاء تو عذر گنزد راجه داری بیا به باید دانت که در آتیه و لئین استیعت ابرو او هم اشارت بر قلم صحبت اهل  
 هوئی و بخت و بابتاع ایشان در کردار و گفتار ایشان و در حدیث شریف دارد استیج تو با علی اهل  
 حشر فی زمر تهم و حسب یوم اتمیه بجا هم مانده بخت هلاک صلیا از مجالس اهل نمود هوئی و از ابناء  
 اهل بدعت برهنه سیکر و ند چنانکه نقل میکند که شخصی این المبارک رحمة الله را در خواب دید و پرسید از  
 احوال ایشان گفتند که عتاب فرمودند مرا و تعالی آتشی سال سبب آنکه دیده بودم روزی بدیده غیبت  
 بسوی بتدیع و فرمودند که بنیرا رندی از دشمن دین پس چه حال آنکسانیکه پیروی میکند و نمی شنند  
 همراه اهل بدعت و هموار از راه سقیم که عبارتست از متابعت کتاب الله و سنت رسول الله و احکام  
 و دیگر داند و هر که دست میزند بوقت فساد و خلعت و اختلاف مذهب بدست یابد الانام باید ثواب  
 صد شهیدان که در راه خدا جان داده اند چنانکه در حدیث نبوی دارد استیجانی علی الناس ما  
 تخلفی فی سنتی و تجد فیہ البدعة فمن اتبع سنتی یومد صاع غریبا و یقی و جیدا و من اتبع بدعة الناس  
 وجد تخمین صاحب او اکثر غرض در صحبت تاثیر است بس عظیم تحت موطنه بر مجلس این حرفت که  
 از حقا ما حسن اختر از کنید و اذ ابتلایه و یاد کن ایچره وقتی را که نیاز بود یعنی امر کرد مرا بر ایچم را که پس  
 نامم بود و نامم را نیز لقب میکردند و ایرایچم درخت عرب یعنی اب رحیم است بنا بر هر وجهه ایشان  
 فعال و از بخت حضرت ایرایچم و ساره را خدای تعالی کفیل الحفال مومنان کرده است تا قیامت در  
 تذکره الموتی آورده اند که اعم اعم ابرم است و زیاده کردند درین راه زیرا که در لغت سریانی ما برای تعظیم  
 و تشریف می آرند کتبه بیکلمت پروردگار و بسخنان او امر و نواهی با مناسک حج یا ایچ از فطره  
 اسلام شمرند و انحراف است یعنی شکاف حق موسی سرود و نیم ساختن آنرا که کسی موسی دارد و بودند  
 رسول الله که موسی بر سر مبارک خود میداشتند و ترانیدن موسی سر علیه السلام محد و بود و در جایات  
 اند خیره آورده اند که درین زمان موسی بر سر نکا به شستن بر سر کوه دکان حرام است بسبب طمع فاسد  
 و گویند که شخصی با بر سر خود در حضور خلیفه اول حاضر شد و بر سران پسر موسی بود که بعضی ترشیه

کلان  
 این را در  
 مکتوبه

فقی  
 نقی

و بعضی بر سر گذشته مثل کرده و پیچ که درین زمان مریض اند پس حکم فرمودند بکشتن آن پسر پس  
 پس این حکم شنیده توبه آورد و عفو طلبید از که این موسی را دور خواهم نمود و این طریق نخواهم گذاشت  
 باید بپشت که در این ارشاد است بزرگوار که مرکب چنین امر قبیح لا ینق قتل است و همچنین حضرت امام ابو یوسف  
 رحمه الله و مجلس فرمودند که رسول الله که در دوست میداشتند شخصی از آن مجلس گفت که این را دوست  
 میدارم پس ابو یوسف فتوی بقتل او دادند پس آن شخص تائب شد رای یافت و مضمضه است و توبه  
 و سوگن موسی لب گرفتن و حضرت بروز جمعه علی الدوام موسی لب میگرفتند باز نماز جمعه تشریف آن  
 میشدند و محتاج آنست که موسی لب بنابر و یاریک بکند و لا باس بگذاشتن هر دو طرف موسی لب گفته  
 و غرض نیت تقصیر موسی لب است و حلق آن بدعت است مانند تراشیدن ریش که در حدیث است  
 جز و ثواب و عفو الهی ای تقصیر کند موسی لب را و بگذارد ریش را بحال خود و تراشیدن ریش منکر است  
 چنانکه تراشیدن موسی سر عورت منکر و حرام است و تشبه به مردان است و تقویت زینت و آرایش است  
 تراشیدن ریش که منکر است در حق مردان و تشبه بزنان است و مهنی عنه و تقویت زینت است چنانکه فقها  
 میگویند الحیة فی وقتها جمال فی حلقها تقویة علی الکمال و از تبسم و شنگان است بجان من زینت  
 بالخی و زین النساء بالذوایب و در کشف در مقام من مردان تحت تقیر آیه الرجال قوا امون علیکم  
 گفته و هم صحاب الهی و احایم و در نصایح است و لا باس باخذ الزائد علی القبضة من الهی  
 کان یاخذ من الحیة طولا و عرضا و اذا و علی قدر القبضة و یکره منف السبب کما یفعل بعض الناس  
 للشیء لانه لا یشباب قال الحافظ سوادنا موسی سیاه چون طلی شد و بایض کم نشود و در حدیث است که در حدیث است  
 یسود اعلی و یلبیض مهلبا و لا خیر فی الاعلی اذا فداصل فی خن گرفتن و در حدیث آمده است من قلم  
 اخفاه یوم الجمعة عاه الله القلم البلاء الی الجمعة الاخری و زیاده ثلثه ایام و نیز در حدیث در دیگر است  
 من اراد ان یأمن من الفقر و نکایت لعین فلیقلم اظفاده یوم الخميس بعد العصر و امام نووی فرموده اند  
 که مستحب است که اول ناخن دستها بگیرد و بعد از آن ناخن پای بگیرد و شرمه کند بگشت شهادت است  
 است باز بگشت وسطی باز بگشت بنصر یا خضر باز بگشت زین بعد شرم نماید از خضر دست است  
 باز بنصر و وسطی سبابه و ابهام باز متوجه شود بگرفتن ناخن پا و دست از بگشت کو چک تا نگردد بگیرد از  
 بگشت کو چک پای چپ و در حدیث است انقواء بر حکیم که آن مفاصل بگشتهاست و جمع بر جمعه است

باز بگشت  
 پای چپ

باز بگشت  
 پای چپ

باز بگشت  
 پای چپ

باز بگشت  
 پای چپ

بضم باوجیم بگویند را و حکمت در امر آنحضرت پاک کردن بر اجم است که قهال تریدن آب است  
در این سبب بودن چرک و دوخ زیرا که اگر آب در آن نخواهد رسید خجالت باقی خواهد ماند و غسل جائز  
نخواهد شد که ان فی تفسیر القرطبی و از مجاهد مرسل است که جسم من می شد بر آنحضرت بنا بر آنکه آنحضرت پاک  
فرموده بودند بر اجم خود را چنانچه در آن حدیث وارد است که فرمودند علیه السلام ما حبسک من قبل  
قال و کیف اتیکم منتم لا تقصرون اخفاکم ولا تاخذون من ثوابکم ولا تمنون بر اجم که بدن منوی  
بقل و خلق عاده و استنجای باب و خفته و آن بریدن جلد زاید است از ذکر و بند هب جبهه و او سخن می گوید  
است ملا فطره اسلام است و ترک نموده شود مگر آنکه پیدا شود بچه خفته کرده شده و وقت خفته کردن  
از روز هفتم از روز ولادت ناده سال است و گذشتن تا وقت بلوغ کرده است و ابو اسیم در کتاب  
از طریق موسی بن علی بن ربیع عن اسمیه روایت کرده که حضرت ابراهیم علیه السلام را چون حکم خفته  
فرمودند ایشان در آنوقت هشتاد ساله بودند بجهت تمام بر تیشه که در خانه موجود بود خفته کردند و بعد  
از آن در بسیار کشیدند و در جناب الهی دعا کردند حق تعالی وی فرستاد که خوشبختی کردی و قبل از آنکه  
ترا از طریق والدین کار نشادیم خود را در معرض هلاک انداختی و در تفسیر روح البیان آورده اند فانه  
ختم نغمه عیلة قدوم و بیعتی روایت کرده است که حضرت ابراهیم حضرت سحاق را روز هفتم از تولد  
ایشان خفته کردند و حضرت اسمعیل را بعد از بلوغ در سن سی و سه سالگی و آنحضرت هم حضرت جنین را روز  
هفتم از تولد خفته فرمودند و حاکم و بیعتی بطریق صحیح روایت کرده اند که حضرت ابراهیم است اول یکده ختم  
آورده اند و اینها پیشین مخون پیدای می شدند و اول کسیکه موسی او سفید حضرت ابراهیم هم است  
چون سفیدی در موسی خود دیدند عرض کردند بار خدا یا این چیست حکم شد که این وقار است عرض کردند  
رب دنی و قافا و اول کسیکه موسی لب و ناخن را گرفتند و موسی زار و در کردن را بچ ساخت و آنرا زار  
نمودند حضرت ابراهیم هم است و اول کسیکه از ده خفته پوشید حضرت ابراهیم هم است و اول کسیکه خضاب  
و خاد و سینه کرد حضرت ابراهیم هم است و اول کسیکه خطبه بر میزدند حضرت ابراهیم هم است و اول کسیکه  
در راه خدا جهاد کردند حضرت ابراهیم هم است و اول کسی که شکر در زبان کشیدند حضرت ابراهیم هم است  
و قلب قرار دادند حضرت ابراهیم اند و در شعب الیان روایت کرده است که حضرت ابراهیم هم  
بجهت کثرت همان داری ابراهیم یحسان لقب شد و کونک چهار دروازه بود تا از هر طرف که خوا



مهان در آمد و در سندانم حلاوت داشت که حضرت ابراهیم هم در جناب الهی عرض کردند که بار خداوند زمین کنی نیست  
 سوائی من که ترا عبادت کند حق تعالی سه هزار فرشته را نازل فرمود که با حضرت ابراهیم هم شریک عبادت تو  
 حضرت ابراهیم تا سه روز بیاحت فرشتهها مشغول ماندند و اول کسیکه شریک حضرت ابراهیم اند و اول  
 نان شیرمال بخت حضرت ابراهیم اند و اول کسیکه در وقت اینها روستی معانفت کرده است ابراهیم اند و  
 تفسیر زبیدی میفرماید بکلمات انصاف الی بنی علیهما السلام او بکلمات الاوصاف الی مدح بعد المومنین  
 و هو اثنان و ثلثون عشره منها فی سورة الاحزاب قوله ان المکذبین و المکذبات الایة و عشره منها فی  
 سورة الرعد قوله تعامنن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق لکن هو انما الایة فی اول سورة  
 قد فهم الی قوله تعامنن الیک هم الوارثون و شسته فی اول سورة البقره قوله تعامنن الی قوله  
 و اولیک هم المفلحون و قال بعضهم بکلمات الذخوات الی فی القرآن رب غفر لی و لوالدتی و لانی و لا تنح  
 یوم یبعثون فاکتلت کس ابراهیم با تمام رسانیدن را و قیام نمود بان قال لی جاعلک گفت خداست  
 که چون متابعت فرمان کردی در قیام نمودن کلمات بدستیکه من گرداننده توام لکن ما کفایت  
 مردمان پیشوای در دین که همه نیکان بعد از توبه تواقدا کنند و آنکه حق سبحانه تعالی پیغمبر ما را فرمود که متبع  
 لیه ابراهیم صیفا و استرحم را نیز امر کرد که لیه ایکم ابراهیم بر این مجازین و عده است لهذا جمیع اهل ایمان  
 متفق اند بر تعظیم حضرت ابراهیم و جمیع ائمه محمد و آخرت از خود میگویند اللهم صل علی محمد و علی ال محمد کما صلیت  
 علی ابراهیم و علی آل ابراهیم لکن حمید مجید و در حدیث است ان ابراهیم را می فی المنام جنبه عریضه  
 مکتوب علی شجره لاله الا الله محمد رسول الله قال جبریل عنها فاجبره بالقصه فقال یا رب لعلک  
 ایتة محمد ذکری فاستجاب الله دعاه و ضمنه فی الصلوة مع محمد کذا فی تفسیر روح البیان قال و من ذکر لیه  
 عطف بر کاف جاحل است و من بیک تبخض است و متعلق است بجاحل یعنی گفت ابراهیم با حق تعالی  
 و از فرزندان و نسبیرگان من نیز امانان پیدا کن و در تفسیر زبیدی میفرماید که فرق میان شغفت غلیل  
 و حبیب فی که شغفت ابراهیم بر اولاد او بود که خواست برای اولاد او امامت را و فرمودند من و زینبی شغفت  
 محمد است که شریک فرمودند جمیع اهل اسما و زمین را در آن کرامتی که ابراهیم فرمودند تعالی با حضرت شب  
 معراج بقول خود السلام علیک یا ابراهیم و رحمة الله و بركاته فرمودند بخضرت همام علیا و علی عبا لهذا  
 فان کتبنا لک العظیمین گفت خدای در جواب او نرسد عهد من یعنی رسالت با هست مسلمانان

این  
 شریک  
 و  
 سه  
 روز

این  
 شغفت  
 غلیل

سنگاران را یعنی کاخران را درین آیه و تفسیر است و منهم برصته انبیا علیهم السلام از کبابیر قبل  
 بعثت و بعد از آن و نیز بر آنکه عالم تا وقت ظهور نبی است نیست و نیز درین آیه اشارت است آنکه هر که  
 میخواهد که بدرجه نیکان برسم باید که پیرو ایشان باشد و کند دعای تعالی **میست** چو یوسف  
 کسی صلاح و تیز بهیسه سال باید که کرد و عزیزی إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ بَيْتًا لِّلْعَالَمِينَ و کن ایچو آنوقت را که گردانیدیم  
 خانه کعبه را مکانی جای بازگشت یا موضع ثواب لِّلْعَالَمِينَ آدمیان را یعنی حاجیان را که  
 هر سال بوی بازگردند و از اینجا بنویسند زیرا که حج این خانه موجب کفاره جمیع گناهاست بحکم  
 صحیح که من حج بیت فلم یغفر و لم یغفر له و الله اعلم و این خانه نیز کفارت بحکم لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ  
 کفاره لما بینها و نیز در حدیث وارد است لفظی سبعة عباد و نیز در کتب حدیث روایت است ابن عباس  
 مرویست که حق تعالی هر روز بر این خانه صد بار رحمت نازل میفرماید شصت از آن بر سه طوف  
 کتبه گان و چهل بر سه نماز گذارندگان بنشیند پس بینندگان و چون این خانه مکان حصول ثواب  
 شد لابد محل اجتماع و ازدحام مردمان نیز خواهد بود **میست** بر جا که چشمه بود و شیرین و مردم دروغ و موگر و  
 و برای همین گردانیدیم آن خانه را و آنگاه جای این زمان از قتل و غارت یا از جنون و جذام و برضن  
 و ستماء غلمان چون اصحاب فیل جای آمان و نیکو است تا آنکه شیر یا گاو قصد گرفتن آن بکنند و آن  
 آهو و صحریم در آید پس آن شیر و گاو را از اثر آن بازگردند و گویند که مراد درین جا ساکنان حرم اند زیرا که  
 ایشان را اهل اندر میگویند و حرمت وی در بابیت هم بود و هم در اسلام از آن وقتیکه پدید آمدند و این  
 خانه را چنانکه در حدیث شریف واقع شده إِنَّمَا هِيَ حَرَامٌ حَرَّمَ اللَّهُ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَرَامَاتِ  
 امین و شهنش تقییرگی رسول تا هر که قصد شکستن حق حرام کرد یا بکشد یا با نیشد و چون  
 اسلام نیکو شد قهر بردشت و بفرمان این کرد و گفت امین دارید حرم را کما قال وَمَنْ دَخَلَ  
أَيُّهَا خَيْرُ یعنی امر فاسد و الفحشاء و المنکر وَمَنْ دَخَلَ و بفرمان آنست که اگر کسی است معین  
 و بر آن سنگ ابراهیم است و او بنا نمی کعبه میفرماید و بعد از آن بر جان سستاده اذان حجر در  
 و او هر دو قدم مبارک حضرت ابراهیم را بر سنگ منقش شده و ابو شجاع مجنی از تفسیر در کمون نقل  
 میکند در تحت تفسیر این آیه که ظاهر است نقش قدم حضرت ابراهیم در سنگ چون ظاهر شدن اثر او  
 در غیر و معجزه خفست و علمای و علماست زان زیر که ظاهر شد اثر بر دو قدم مبارک حضرت ام

بیان  
 در تفسیر

بیان  
 در تفسیر



این دعا را مستجاب گردانید و حکم فرموده تا جبرئیل یکی از دیهائی فلسطین که شغل بود بر غمرات  
از آن زمین منقطع ساخته بکده آورد و هفت بار بگردخانه طواف داده بر زمین تپانه پسته محل از کده  
پناه و آن دیه را بجهت طواف خانه کعبه طائف میگویند و میوه اهل کده از آنجا است پس ابراهیم  
که در رزق را بیوشان و گفت هَیْ اَمِنْ هَیْ هُمْ و روزی ده هر که را که ایمان دارد از آن کده ساکنان  
این شهر باشد بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْاٰخِرِ بخدای در روز باز پسین قال گفت خدای تعالی  
وَمَنْ کَفَرَ و هر که کافر شود و فامتنعه قَلْبِکَ پس بر خور داری و میم بر خور داری اندک  
یعنی در دنیا اَصْطَلَّ پس ابراهیم بچا رگی بِارِغِ الْمَاعِکَیْ لکن بسوی عذاب و دوزخ  
و لَیْسَ لِلْصَّیْرِ و بدر میست دوزخ زیرا که در دنیا اگر مکانی نسبت بمکانی دیگر بکجاست  
بدینسان جهت دیگر خوب هم میباشد و مکان آن جهت است بهیچ وجه خوبی ندارد و از این  
اَبْرَهِیْمَ الْقَوَاعِدَ یاد کنید آنوقت را که بلند میکرد ابراهیم و یوار مار ازین خانه بدست  
خود و محصل که پس او بود و فرزندان ابراهیم چهار بودند همگی مسمی و مدین و مد آیت و محصل  
از آن جهت نامیده شدند که حضرت ابراهیم باین کلمات دعا و از خدیو هستند یا ایل و ایل نام خدا  
و هر که این فرزند متولد شد نام کرده شد بهیچل در اینجا باید دانست که از لفظ یا ایل ابراهیم القواعد  
من است موخرین چنین استنباط کرده اند که بنیاد خانه کعبه قبل از زمان ابراهیم موجود بود و حضرت  
ابراهیم بر جان بنا دیوار بلند کرد و چنانچه بهیچل و شعب الایمان و از رقی از و سب بن بنه رفته  
کرده اند که چون حضرت آدم بر زمین افتاد و ایشان را سبب فی حش عظیم بهم رسید عرض کردند یا  
خدایا من تنها در زمین نام هیچکس نیست که همراه من در عبادت تو شریک شود اشد غصه تریب  
از ولادت تو مردم بسیار پیدا شوند و بهیچل و شعبه پس من مشغول شوم و خانه مانیا کنند لیکن میباید  
که اول خانه بنام من بنا کنی و آن را مانده عرض دست همه و قید و طواف گاه سازی و من  
بعد بر خود برای و لا خود خانه بنا کنی حضرت آدم عرض کرد که باز خدا یا ان خانه کجایا کنم فرمودند  
در جایی که خاک بدن ترا کلام کرده بودم حضرت آدم عرض کرد که در ایشان انجا باید داد حضرت جبرئیل  
که شنید که همه آدم رفته نشان آن حضرت و بنده ایشان در بنیانی بنیاد کردند و سبیل همراه آدم آمدند و آن  
مکان را نشان دوزخ و فرشتها اعلام دادند و بنیان بنیاد این خانه بر کرده بپایان بنیاد و بر روی

بنیان  
بنیاد  
بنیاد

بنیان  
بنیاد  
بنیاد



آن عالم گفت که بیایید و اگر شوهری دارد او را بکشید بیا و ما پیش ابراهیم هم آمدند و پرسیدند که زنی که شماست شما  
چه علاقه دارد گفتند که خبر دینی من است ایشان حضرت ابراهیم را گذاشته حضرت ساره هم را بردند چون  
ابراهیم حال بر این سوال میداد برای نمازها و مشغول بدعا شدند و چون ساره هم پیش آن عالم  
رسیدند بجز و دیدن فریفته جمال ایشان شده خوست که فی ادبی نماید ساره هم گفتند که مرا جملتی ده که  
هنوز بخار راه بر من نشسته است شست و شوی بکنم و در هم عبادت خود بجای آورم بعد از آن هر چه خواهی  
کین آن عالم فرمود که آفتاب و طشت بیارند و همین مکان شست و شوی بکنند ساره و منوکر ده  
بر سه نمازها و نماز را گذازند و بعد عا مشغول شدند آن عالم چون دید که از نماز بر نمیکردند خوست که  
عین نماز بر ایشان هست و رازی کند و بهین اراده دست رسانید بایشان هر دو دست او بند  
و معصوم گشته افتاد چون حضرت ساره هم دیدند که این عالم را لایحیت بهم رسید ترسیدند که مبادا سبب  
از نفس او چو کیدان خبر داشته مرا بقتل آن تهمت بکنند و مرا بکشند و جناب الهی دعا کردند که یا  
خدا یا این عالم را بگذارد که عبرت گرفته است چون با فاعل باز جان اراده کرد باز همین قسم رود  
باز اراده کرد باز همین قسم رود و بعد از بار سوم گفت که این زن را ببرید که این آدمی نیست بینم  
است یا ساره هست و از شهر زن بر آید و همین قسم زنی دیگر دارم که او را از قطبیا طلبیده بودم  
و بر و نیز دستیاب نشدم آن زن را با این زن خوا که کنید ساره هم حضرت با جبراع هم گرفته آوردند و پیش  
ابراهیم در آن وقت مشغول به نماز بودند چون ساره هم زویدند سلام داده پرسیدند که چه حال است بنده  
گفتند که خیر است اولی دست عالم را کوتاه کرد و یک خادمی بناد که نام او ناجر است ابراهیم پیش  
شدند از آنجا نیز حلقه فرمودند بر زمین شام قامت کردند و دم اینجا قدم ایشان را بنیت  
و نهسته زمین را فرنیاز کردند که محصول آن زمین بایشان میرسد و حضرت ابراهیم نادان زمین و  
بسیار حاصل شد و خلایان بسیار خریدند و مزایع بسیار آباد کردند و موشی بسیار را نگاه داشتند و هم  
اضیافت و لشکر خانه برپا نمودند و حضرت لوط بر هم رسالت طرف دیگر شهر با آن ضلع فرستادند  
بن جین سارگ را بنیتیا قی و لاد غلبه کرد با حضرت ابراهیم فرمودند که ناجر را من بنما به کرم  
نماید که از شکم او فرزندی بیاید تا با مشغول شویم ابراهیم گفتند که در مزاج شما غیرت و رشک  
غالب است مبادا چنان ازین خانه فرزندی متولد شود بر شما گران آید و شما بروی غم تنه

ساره برین معاصر نمودند تا آنکه از شکم باجر سحر جمل پیدایش و در کنار ساره پرورش میشدند و با جریانشان  
شیر میدادند لیکن ابراهیم خوف ساره بسوی اسمعیل نظر میکرد و در روزی بحکم جبلت بشری در مکان تنه  
اسمعیل را در کنار ابرو دیدند محبت پدر غلبه کرد و در کنار خود گرفته چند بوسه بر روی ایشان دادند تا گاه  
ساره هم بر این امر مطلع شدند و شک بر ایشان غلبه کرد و گفتند که همین وقت این پسر و مادر او را از خانه  
برارید و در صحرای که آب و دانه مسایه و گیاه ندست باشد گذارید تا بیاید ابراهیم هر چند پنهانید پیش زلفت  
و جناب الهی احتجاج کردند حکم شد که موافق حکم ساره پیش آید حضرت ابراهیم هر دو را سوار کرده روان شدند  
و منزل منزل طی کرده می آمدند تا آنکه می بینند آیه رحیمند کلم الهی در رسید که این هر دو را در همین مکان گذارید  
بروید ابراهیم اسمعیل را و مادر ایشان را نزد یک خانه بفرستند و خجی که بر مقام زمزم بود گذشتند و  
در آنوقت در زمین که متعجبی بود و نه آب بود و نه دریا بود و ابراهیم ابائی پر از خرماء و چند کاک نان و شکم  
نزد او اسمعیل هم گذشتند رفتند و فرمودند که این آب را شیر بده و در همین مقام باش بعد از آن حضرت  
ابراهیم برگشتند مادر اسمعیل از عقب ایشان نشست و میگفت که با را کجی گذارید میرود درین صحرا نه آب  
است و نه آبش نه مکان مسایه و نه درخت است و نه چمن است و نه میوه است و نه سخن او ملتفت نیستند تا خرماء  
گفت که ای شما را باین کار کار ویدیدید که از راه فرمودند و تباری ابراهیم گفت که بس مارا  
ابروی هیچ چیز نیست او را صانع خواه در و چون ابراهیم از پشت کوه گذشتند و دهنستند که حالا  
مر حضرت ابراهیمی بینداید و در جناب الهی عرض کردند که ربنا انی انکنت من ذریئتی و ابراهیم  
غیر ذریئتی فرمودند و بیست و نه روز در آنجا ماندند و حضرت تا وقتی که آب سنگ موجود در خرافان باقی میماند  
و بخوردند و طفل خود را شیر خورانیدند و آب می نوشانیدند چون آب تمام شد تشنگی بر ایشان غالب آمد  
و بر سپر ایشان نیز تا آنکه خود را بر زمین میزد و می پیچید و احتجاج بر ایشان دشوار آمد و بر خاستند و بیست و نه  
صفا آمدند و بر آن تاده می بینند که اگر غامی آدمی یا جانوری بنظر آید سر خراب از جویند لیکن بر آن کوه  
همان قدر بالا رفتند که طفل نظر غایب شد و هیچ چیز در آنجا نماند هیچ بنظر نیامد مایوس شده از آن  
کوه فرو آمدند و بیست و نه روز در آنجا ماندند و در آنجا میدان بخاطر ایشان رسید که مبادا وقت که من از پسر خود  
غایب ام درنده بیاید پسر مرا ببر و بسبب این خیال در تشبیه آن میدان که او را بطین الوادی گویند  
در میان انار نهاده و در من خود بر سوخته سحی شد یک گردند تا آنکه از میدان بر زمین هموار آمدند و دیدند



سو قوف کردند زیرا که مکان پسر ایشان بر آن زمین چندان مستور نبوده و چون مقصود مرده رسیدند همان مکان را  
 بالائی آن کوه برآمد چپ دست نظر افکندند هیچ چیز را ندیدند باز طرف صفا متوجه شدند و در شیب بدان  
 دودیده در زمین هموار با سنگی رفته برآمدند و همین تنم بهفت بار ایشان را از صفا میروید و از مرده بصفا آمد  
 و رفت اتفاق افتاد آخر بار چون بر مرده رسیدند آوازی گوش ایشان رسید خود خطاب کرده گفتند که صد  
 یعنی از اندیشه بازمان و بسبب آواز گوش در بعد از آن باز همان آواز شنیدند گفتند که آواز شنوایند که کاش  
 نزد تو چاره کار را با شنایان بگفتند و دودیده نزد پسر خود برآمدند دیدند که فرشته نزدیک موضع زمزم بر خور  
 یا پاشنه خود را پاشنه اسمعیل خود را میزند و آب از زمین جاری است ایشان آن را خواهند که در وضعی جمع  
 کنند از خاک توده توده می آوردند و در آداب مانند حوض می ساختند آنحضرت میفرمودند اگر مادر اسمعیل  
 آن آب را بطور خود مخفی الطبع میگذاشت زمزم چشمه میشد جاری لقصه آن آب خود هم نوشیدند و پسر  
 خود را هم می نوشانیدند و آن فرشته ایشان را تسکین میداد که شما تسکین که حق تعالی شما را درین مکان  
 ضایع نخواهد ساخت زیرا که درین مکان خانه حضرت که آن را این فضل جوان شده همراه پدر خود بنا خواهد  
 کرد و اسمعیل و پسرش در آنجا به تنهایی میگذرانند که اتفاقا جماعت از قوم جرهم در پائین که فروکش شدند  
 دیدند که مرغان بسیار پرند با هم گفتند که مرغان جائی می باشند که آبادی آب باشد ما همیشه در آنجا  
 ازین مکان گذشتیم ایم سچوگاه در اینجا نشان آب ندیده ایم بچکی بر سر تحقیق این امر فرستادند یک  
 دیده رفت که درین مکان آب از غیب جاری شده میرفت و زنی و طفلی در حوالی آن آب سکونت  
 دارند جماعت مذکور این قصه شنیده در سکونت این مکان رغبت کرده نزد ما برآمدند و از ایشان  
 اجازت سکونت در آن مکان درخواست نمودند ما جرات آنها را غیب شدند و خواهند که در تنهایی  
 انبسی بهم رسد آنها را اجازت سکونت دادند لیکن باین شرط که حقی در آب نداشته باشند آنها این شرط  
 را قبول کرده سکونت آن مکان اختیار نمودند و در اینجا آباد شدند و اسمعیل از ایشان زبان عربی را  
 آموختند تا آنکه جوان شدند از آن جماعت جرهم سرداری و دختر خود را با ایشان تخلص کرد و درین زمان  
 وفات یافتند و چون اسمعیل چهارده ساله شدند بر اسمعیل را از نیکم سار هم نیز فرزندی بوجود آمد که حضرت  
 احمق اند و سار هم پیرودش از فرزندان شوال شدند و قیام بکلیه نشان ایشان کم شد اسمعیل اجازت نهشته  
 تا اسمعیل مراد دیده بیاید ایشان اجازت دادند تا باین شرط که از سبب فرود نیامند و در خانه اسمعیل

قصه چاه زمزم

پسران  
اسمعیل و پسرش

شباش نشوئند ابراهیم بهین شطر روانه شدند چون در بنیام رسیدند محصل گشتند معلوم شد که آن پسر جوان شد  
خانه دار گشته است مادرش وفات یافت خایه حضرت اسماعیل تغصیر کرده بر دروازه ایشان آمدند اتفاقاً اسماعیل  
آنوقت برای شکایه میرا فرشته بودند ابراهیم چون اسماعیل را ندیدند زن ایشان بر دروازه طلبید پرسیدند که شوهر تو  
کجا فرشته است مکی خواهد آمد گفت که کجاست فرشته است برای تلاش معاش و ناشام خواهد آمد و برای تحمیل احوال معیشت  
و گذران ایشان پرسیدند زن گفت که حال معاش بسیار تباه و خربست و شکایت بسیار کرد ایشان  
این شنیده فرمودند چون شوهر تو بمایه از طرف من سلام او را بگو و بگو که چوب سردل دروازه خود را تبدیل  
کنند که این سردل لایق او نیست این فرمودند و مرحبت کردند وقت شام که اسماعیل بیاید چیزی از انوار  
دربکات بنوت ایشان محسوس میشد و از زن خود پرسیدند کسی در اینجا آمده بود گفت که آری پسر مردی  
سوار که شکل او چنین بود و رنگ چنین برین دروازه تاده مرا طلبید از احوال شما پیران شد ایشان مثل  
خود پرسند که این پسر چه حضرت ابراهیم هم بودند زیرا که ازادر خود طلبید شما را آنجا نشیند بود و تاهم  
زن حضرت اسماعیل تمام ماجرا بیان نمود و گفت که مرا از وجه معیشت ما پرسیده بود من گفتم که ما در کمال  
فقر و تنگی گرفتاریم اسماعیل گفت که باز آن بر چه فرموده رفت زن گفت که همین فرموده رفت که شوهر  
خود را از طرف من سلام بگو و بگو که سردل خانه خود را تبدیل کنند اسماعیل گفت که آن پسر مردی بدین بود مرا  
فرموده رفت که ترا از خود جدا کنم و بخواهد پدر خود باش با من سروکار مدار چون اسماعیل آن زن را جدا  
کردند دیگر کسی از فرقه جبریم دختر خود را با آن نکاح کرده و در خانه ایشان آن دختر کتختنای مینمود  
تا آنکه بعد از مدت دراز حضرت ابراهیم از ساره هم باز اجازت دیدن حضرت اسماعیل درخواست و گفتند که  
من برای اول اسماعیل را ندیده ام خاطر من تسلی نیافت حضرت ساره باز همان شطر اجازت دادند حضرت  
ابراهم بانه برای دیدن حضرت اسماعیل روانه شدند چون بنجانه ایشان رسیدند باز ایشان را نیافتند  
پرسیدند که اسماعیل کجا هست زن جدید ایشان بر سر دروازه برآمد و گفت مرحبا یا حضرت بایید و فرود  
کنید و بفرمایید که من سر مبارک را بشوئیم که از غبار راه بیاگر و آلوده است حضرت ابراهیم فرمودند  
که مرا حکم فرود آمدن نیست آن تنگی کلانی آورده متصل کاب ایشان گذشته بالائی آن سنگ است  
و حضرت ابراهیم نیز بای خود را بر آن سنگ ردا ده سر خود را خم کردند آن زن سر ایشان را خوب  
پاک کرد و شانه نمود ابراهیم درین بین از زن احوال اسماعیل میفرمودند و او شکر گذاری جلالت ایشان

این پسر جوان  
که در خانه  
مادرش  
نشسته  
بود

این پسر جوان  
که در خانه  
مادرش  
نشسته  
بود

میکرد تا آنکه حرف از معیشت و گذران رسید آن بزرگوار حق تعالی نموده و گفت که الحمد لله در کمال  
 و فراخی معیشت میگذازم و گوشت و آب منم نزد ما موجود است که حضرت اسمعیل از شکار صحرا می آید بخواند  
 میخوریم و میگذازم ابراهیم دعا کرد و فرمود که حق تعالی شمارا در گوشت و آب بکثرت عطا فرماید و در شکار  
 که خاصیت عاقلان این شد که هر که در کله معظمه بر گوشت و آب کتفا کند او را حاجت بحسب عذمتی تا  
 وقت او بر قرار می باشد و در شهرها و دیگر این خاصیت نیست لکن حضرت ابراهیم را انجام حاجت نمودند  
 و گفتند که چون شوهر تو بیاید او را از طرف من سلام رسان و بگو که این منزل دروازه تو بسیار خوب است  
 غنیمت دان و بخوبی نگهدار اسمعیل چون وقت شام آمدند باز ایشان را انوار و برکات معلوم شد از این  
 خود پرسیدند که امروز کسی اینجا آمده بود زن ایشان گفت که آری پیر مردی چنین چنان آمده بود من  
 سر او را شستم و تو صدمه او نمودم لیکن او از پشت آب فرو نیامد و گفت که مرا کوفه فرو آمدن نیست و از  
 احوال معیشت با پرسید و برگشت دعا و خیر کرده رفت حضرت اسمعیل فرمودند که دیگر چه فرموده رفت زن  
 گفت که این فرمود که شوهر خود را از طرف من سلام رسان و بگو که منزل دروازه خود را غنیمت دان  
 بخوانی نگاه فرمودند که آن پیر مرد بر من بود و در حق تو غافل کرده رفتند منزل دروازه خانه  
 من تویی میاید که ترا بچن سوک نگاه دارم چون برین ماجرا هم تهنه بگردید و دیگر ابراهیم بر این  
 اسمعیل اجازت از حضرت ساهم طلبیدند حضرت ساره بجهان شرط اجازت دادند ابراهیم روانه  
 شده رسیدند دیدند که اسمعیل زیر درختی که متصل بر منم بود نشسته تیر بار در دست میگذاشت بجز دیدن حضرت  
 اسمعیل حضرت ابراهیم را نشناختند بی اختیار برخاستند و با هم مخالفت فرمودند و گفتند اگر گریستند و آوازها  
 ایشان بلند شدند که جانوران پرده در هوا نیز گریان و فغان شروع کردند و بعد از آن حضرت ابراهیم  
 حضرت اسمعیل را فرمودند که مرا حق تعالی فرموده است که درین مکان خانه برای خدا بنا کنم و این کار  
 بدست من خواهم کرد و اگر اعانت من کنی بهتر باشد اسمعیل فرمودند که کجا ایشان فرمودند که برین تو  
 بلکه اسمعیل فرمودند که حکم شما بر دو بر سر چشم من البته اعانت شما درین کار خواهم نمود و حضرت  
 ابراهیم غره و لقیه بنامی خانه کعبه شروع فرمودند و بست و پنجم ماه مذکور آن بنا کعبه تمام شد و درین بین حضرت  
 اسمعیل سبلهار را از کوه با نقل کرده می آوردند و حضرت ابراهیم بنامی فرمودند و گویند بنا کرده شد این خانه کعبه  
 سنگها بر پنج کوه کوه طور سنیا و کوه طور زیا و کوه لبنان و کوه جدی و کوه جرد و حاکم و سبقی و در لیل انوار

بیان  
 خانه  
 حضرت  
 اسمعیل  
 حضرت  
 ابراهیم  
 بیان  
 تقدیر  
 بنای  
 کعبه

از حضرت علی خروایت میکند که خانه کعبه اهل خانه است که برای عبادت خدا در زمین مقرر کرده شده و  
 بلال الفاشد و بعد از حضرت ابراهیم مدت درازان بنا قایم ماند تا آنکه بسبب بیماریها منهدم شد و عماله که بنا  
 بسبب حضرت ابراهیم بنا کردند باز منهدم شد و فرقه جرم بنا کردند باز منهدم شد و فرقیش بنا کردند و همگامیکه  
 قریش بنا کردند چون نوبت به نهدن حجر سودید با هم مناقشه و مشاعرت آغاز نهادند و هر فرقه از فرقهائی قریش  
 میخواست که این سنگ را از دست خود بکنند بری قطع این نزاع چنین قرار دادند که اول کسیکه بمسجد دایم  
 او را حکم کند که موافق حکم او عمل آرد بناگاه اول کسیکه درآمد حضرت بودند که از راه دروازه بنی شیبه درآمدند  
 و موافق قرار داد خویش ایشان را حکم ساختند ایشان فرمودند که چادری بپایید آن چادر را گسترند و حجر  
 بدست خود در میان آن چادر گذارند بعد از آن سرداران هر فرقه از فرقهائی قریش فرمودند که یک یک  
 چادر را گرفته بردارند چون آن چادر محاذی موضع حجر بود رسیدند حضرت عمر آن حجر را بدست خود بردارند  
 موضع نهاده با سنگهای دیگر وصل کردند و در اینجا باید دانست که خانه کعبه چهار کعبه است دو کعبه را یابی گویند  
 یکی از آنها کعبه حجر اسود است که جانب مشرق واقع است و یکی از آنها مقبض کعبه یابی است که جانب غرب واقع  
 و دو کعبه را کن شامی میگویند یکی از آنها که جانب مشرق است مقبض بر کن عراقی است دوم که بجانب غرب  
 است بر کن غربی است و آورده اند که بنا کعبه بار و آتشده است بنا را ملک قبل پدیش حضرت آدم  
 دنیا و آدم دنیا بنی آدم دنیا و خلیل دنیا و عماله دنیا و جبرئیم دنیا و قسری ابن کلاب دنیا و قریش دنیا و  
 بن زبیر دنیا و حجاج بن یوسف و انما حفظ سهیلی منقولست که بنا این خانه کعبه سوامی از پنج بار زیاده  
 شده اول آن بنا و شیب است و در جز دارد است بدانست خامس حننه عشر شعبة منها فی الیها و الی العرش  
 و شعبة منها الی تخوم الارض العلی و علی الذی علی العرش است لمعور و کل بیت منها حرم کوم بدانست  
 منها بیت مقطع بعضها علی بعض الی تخوم الارض لسان بیت و کل بیت من اهل السماء و من اهل الارض من بعیره کما یعرفون  
 و محدث کار زونی در مساجد از ابن عباس هر بیت میکند که چون پدیدار خدای تعالی عرش عظیم را بر آب قبل  
 آوردن اسما نه از زمین و بعد از آن فرستاد و او را بادی که خشک کرد آن آب را تا آنکه ظاهر شد و مقام کعبه چو  
 ماند قبه موافق انداز کعبه و من بعد گسترانیدند زمین را از زیر آن و نهادند آن زمین کوه بار تا آنکه زمین از زیر  
 قرار یافت و اول کوهی که در زمین نهادند کوه ابو قیس بود و از جهت که معظمه را بام القری نامیده اند و از کعبه  
 منقولست که بنا کردند حضرت سلیمان بیت المقدس بنیاد قدیم خانه بنا ساختند حضرت ابراهیم کعبه را بنا

بیت  
 بنی شیبه  
 حجر اسود

بیت  
 بنی شیبه  
 حجر اسود

بیت  
 بنی شیبه  
 حجر اسود



اصل کریمانی آدم نوسی : قبله کل آفرینش آدمی : باپی تاسعین بنی آدمی : اللهم اوصلنا الی عیدین  
 و غضا بن النین و در حدیث آمده است که حضرت ابراهیم بجائی گل کار مشغول بنامی کعبه معظمه بودند و حضرت  
 اسمعیل بجائی مزدور کاری کلابه میکردند و نگهبان بر داشته بودند و دین هر دو بزرگ و آنوقت این دعا  
 میکردند که رَبَّنَا اقْبَلْ قُرْبَانَا لِمَا سَعَى بِرُوحِکَ الْفَضْلُ خُودِ قَبُولِ کُنْ اِذَا مِنْ مَحْتِ اِنْ حُدُثَ اِنَّکَ اَنْتَ  
 السَّمِیعُ الْعَلِیمُ به تحقیق توئی شنونده دعای ما و نامی نیت و فرقی در میان قبول و قبول نیست  
 که اگر چیزی نیت قبول دارد در اینجا میگویند قبول کن اگر انجیز ناقص میباشد و قابل آن نباشد که اگر کسی  
 قبول کند میگویند که این جبر را قبل کن پس این لفظ محال هم نمیگردد و توضیح و کوتاه بنی علی خودست یا قابل  
 آن نیست که مقبول شود مگر آنکه از راه غایت بفضل خود این را قبول کنی رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَینِ اِیْهَا اَرْوَاحُ  
 و گردان ما هر دو ثابت بر اسلام و اسلام یا موصود و مخلص لَکَ مَرَرُوا مِنْ دُثْرٍ تَبْتَکَا و گردان بعضی  
 فرزندان ما اُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَکَ گروهی گردن نهاده و منقاد شده و متر از این نیت که خاص فرمودند  
 در دعا و خود او را و خود را زیر او و او را حتی به شفقت است به نسبت دیگران که قال لَقَدْ تَوَاقَعْنَا فِیْکُمْ  
 اَمَّا رَا و موجب دینی ثواب الدین است که در حدیث آمده است ما مِنْ رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ خَلِیفَ مِنْ بَعْدِ ذِیْهِ عِیْشَ  
 اَمَّا لَقَدْ اَجْلَسَ الْعَدْلُ شِلْ اَجْرُکُمْ مَا عَمِلْتُمْ عَابِدِیْ تَقْوَمُ سَاعَةٌ وَنِزَاجُ اَوْلَادِ اَنْبِیَا سَبَبِ حِیْثُ عَامِلٌ اَنْدِیْ  
 که حضرت ابراهیم اسمعیل و عافرو بودند که بار خدا یا منقاد و فرمان بردار کن جمیع بندگان خود را نسبت  
 برداری حجتاً و اولا دایان و من بر یک بعضی است زیرا که میدهند که در اولا دایانیک بد و ظالم مظلوم را  
 بود و بیکب لیب نشا داشته بود و در وقت امتدعای ما است بر یک ذریه خود که لایزال عهد الی املین و اگر را  
 مَنَّا سَلَمْنَا و بنامی ما را موصوم که در آن افعال چه بجا باید آورد چون میقات بر یک حرام و عرفا بر یک  
 و قوف موضع طوف و سی میان صفا و مروه مکان رمی جبار و موضع قربانی وَتَبَّ عَلَیْکُمْ اَوْ اَوْلَادُ  
 اگر در عمل قصوی و تقصیری واقع شده اِنَّکَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ و تحقیق توئی پذیرنده توبه مقبض  
 و بخشنده برگزینندگان باید نیست که انبیاء از گناه معصوم اند باز توبه ایشان بجز حنات الابر ربنا  
 المقربین با چیز است که در حق انبیا حکم گناه دارند و در حقیقت گناه نیستند سبب نزدیکی از  
 بیش بود حیرانی : هم بیشتر غایت و هم بیشتر غنا : و لهذا در حدیث آمده است که یا ایها الناس ان توبوا  
 الی الله فان التوبه فی الیوم مائة مرة رَبَّنَا وَابْعَثْ فِیْهِمْ رَسُولًا لَّهُمْ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ

این  
 سخن  
 بسیار  
 نفیس







و پدرش را خبر کرد و گفت که میترسم که آن پسر این پسر من خواهد بود که ملک کند و بر سر وی تاج خواهد شد  
 با آمدن آمدند باز در سوال کرد که خدای کیست گفت پدر تو گفت خدای می کیست گفت منم و گفت  
 خدای می کیست ساکت باش و چنانچه بر سر و بر کمر زده گویند که حضرت ابراهیم در غار مدتی پانزده ماه پنهان  
 سال یا اکثر ازین ماندند چون شب قریب عمار آمدند و دیدند از روزی سنگ تار و او بر غارها بود  
 آسمان را دیده که در همان بود از تارها آفتاب گفتند نه ازین باز نظر کردند و در روز بسوی آفتاب باز گفتند  
 نه ازین یعنی این است پروردگار من چون آن ستارها و آفتاب را پدید آوردند فرمودند انی و هیئت  
 و جی للذی فطر السموات والارض الایة باجمله ابراهیم معاد و فرمان بردار شدند برای پروردگار خود  
 و بود بر صراط مستقیم در وی نیلگردند ازین راه مگر آنکه بوقوف و نادان باشد و آنکه فکر نکند و آن که  
 چنانکه حضرت ابراهیم فکر فرمودند و بی بردند و غنی نادان و جاهل میگویند و هر که راه مستقیم را گدشته  
 بسوی غیر الله متوجه شود و این نفس خود را در تاریکی جهل انداخت و گمراه شد زیرا که شناخت خالق خود را  
 چنانچه در حدیث شریف وارد است من عرف نفسه فقد عرف ربه و در اخبار آمده است که ان الله تعالی اوحی  
 الی داود عرف نفسك بالضعف المحزن والقهار واعرفنی بالقوة والقدرة والبقاء ونعم اقال فی المنزلة  
 چیست تعظیم خدا و فرشتن ما خوشین را خاک و خواری و دشمنی به صیت توحید خدا آموختن و خوشتر  
 را پیش از حد و صفت بهست و استی نوازی و پیوستگی میا اندر گذار و بهجمله معشوقست و عاشق  
 برده و پزند معشوقست عاشق مرده و و حسی بهک و وصیت کرد بملت خود باجمله ملت ابراهیم  
 نبیّه ابراهیم مرسلان خود را که هشت نفر بودند کلان تر از آنها حضرت اسماعیل بن مادر ایشان حضرت  
 با جرقیه و حضرت اسحاق مادر ایشان حضرت ساره بودند و امی هر دو پیغمبران عالی مقدار بودند و ش  
 دیگر از شما قهقور القیظ کنایه بود که بعد از وفات ساره او را در محام آورده بودند و آن شش پسر من  
 و مداین و زمران و قحطان و شبنم نوح اند که پیغمبران نبوده اند و یعقوب معطوف بر ابراهیم است  
 و وصیت کرد یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم نیز پسران خود را که دوازده نفر بودند که ردیل و سمعون  
 و لای و دیو و را که بودند از شما لایا دختر لایان که خال حضرت یعقوب میشد و دیو و زبول و  
 و زونا و نقونا و کوزا و او شیر از شما کیزکان بودند و یوسف و بنیامین از شما حیل و خرد و دهم این بود  
 و تفسیر روح البیان میفرمایند و می یعقوب لایا و خیمه عصوکانا تو این مقدم عیصونی الحرف من لفظ

باین  
 باطن  
 بر سر

باین  
 باطن  
 بر سر

وخرج یعقوب علی اثره اخذ العقبه وذلک ان ام یعقوب حملت فی بطنها حبل لدین ثواین فلما تکامل عدۃ أشهر  
 الحمل وجاهد وقت الوضع تکلم فی بطنها وسمی تمتع فقال احدهما للاخر طرق لی حتی اخرج قبک فقال الآخر للآخر  
 قبلی لا تسق بطنها حتی اخرج من خصرها فقال الآخر اخبر قبلی ولا تعقل امی قال فخرج الاول فسمی عیسو والاخر  
 فی بطنها وخرج الاثنی و قد مرک بعقبه سمی یعقوب ورواها ما فی یوم واحد ودفانی قبره قیل عاش یعقوب  
 ثمان مائة و سبعا وربعین سنة و مات بمصر واصلی ان یحلی لله الاثر لقد تده ویدفن حذابیه یحی فحمله یوسف فدفنه عنده  
 وبنحون وصیت ان هر دین بود یا بنی اللله اصطفی لکم الدین لیس بسلان من بدرتیکه خدا برگزیده  
 بر من شد دین مرضی مشروح ماموریه که سلام است فکرتمون الا و انتم مسلمون پس بنیرید که شما مسلمانی باشید  
 یعنی بر سلام عداوت کنید چون مرگ برسد شما سلام دریا پس بنی از ترک سلام است نه از مرگ یرا که  
 موت در قبضه ایشان نیست داین وصیت از نهجیت کرده بودند که چون حضرت یعقوب در مصر دخل شد  
 دیدند که مردم انجا بعضی بت پرست و بعضی تار پرست و بعضی آتش پرست تریدند که مباد اولاد من بصحبت  
 این مردم گمراه شوند از نهجیت و در وقت وفات خود همه اجماع کرده باین نوع وصیت کردند و تقییر روح البیان  
 آورده اند و لابد من الوصیه و التحذیر فی باب الدین لان الانسان اذا من باهل الشریک ان تخلیق با خلا فهم  
 یعمل علمهم فحیره وذلک من الی الیها ویه کما قیل لئن انتم لم تنفکوا عنکم فیکون منکم من یضل ویکون من یرشد  
 برضای بدگرزد و بوی بدگیر از هوای خبیث و اللهم فحقا للعلم و العمل قیل الا اجل اهم کنتم تمشون  
 ای شما حاضر بودید و گواه از حضرت یعقوب لکون و قنکله نزدیک آمد یعقوب م را موت خصوصاً اذ قال کلمه  
 وقتی که گفت پس ان خود را ما تعبد و کون من یقنکله چه چیز را عبادت خواهید کرد و بعد از من قالوا نعبد  
اهلک گفتند ما عبادت خواهیم کرد مبعود ترا و الله ابا انک و خدا او پدر ان شما ابراهیم و اسمعیل و اسحاق  
 ابراهیم را که جدا بودند و پدر گفتند چیست آنکه جد حکم بد دارد و اسحاق که حکم او بود هم پدر خواندند و نیز که  
 عوب هم را اب گویند و حرمت او برابر پدر و بجا آرند و این نظر بر اتحاد اصل است الله واحد عبادت غیر  
 خدا را که بیکانه و بیکاست بل است انزاله آیا یک و نحن لکم مسلمون و حال آنکه ما را خدا را متقادیم بعبادت  
کلك امة و قد جلت بیجا عت یعنی ابراهیم و یعقوب و اولاد ایشان گردی بودند که در گذشتند لها ما کسبت  
 ایشان است آنچه کسب کردند و کما کسبتکم و شما را باشد آنچه کسب کردید ایشان و شما را بر عملها با و ان شاء  
 داد و لا تشکون عما کانوا یعلمون و شما پسریده نشوید آنچه بودند ایشان که عمل میکردند و متقانون بودند که

عیسی  
 عیسی  
 عیسی

که ای از انجمن ایشان ثواب دهند و بر کفر ایشان را متعاسانند و این آیت فرمود که شمار با اعمال ایشان را  
 خواهند ساخت و نه ایشان را با افعال شما موافق خواهند کرد و در تفسیر معجم البیان آورده اند و ذلک لما ادعی السیود  
 ان یعقوب مات علی السیودیه و انه یحیی ابها سینه یوم موده و رد بقوله کم کنتم تشهدوا الاله کفنه یهوین ان یحیی  
 مگر ما این لابد نفهم خواهیم گرفت حبیب الله ایشان و بر مرتبتی که ایشان را حاصل است نزدیک و دور و کار ایشان  
 و فخر میکردند به خلاف خود را پس خدا می تواند فرمودند دعوی افتخار ایشان به پدران ایشان زیرا که هیچ  
 نفع نخواهد داد ایشان به انتساب به پدران ایشان و لیکن متفق خواهند شد به پیروی نمودن ایشان  
 به اعمال ایشان زیرا که افتخار ایشان به پدران خود را بیکه افتخار کند به متاع غیر خود و این افتخار بآل  
 از قبیل خون است پس لابد است آن را از کسب عمل با خلاص زیر که این عمل بخلوص نتایج میدهد  
 بفضل الله تعالی كما جاء فی الحدیث یهوان رسول الله قال انی رأیت البارحة عجبا رأیت رجلا من امتی جاءه ملائکة  
 اوتی لیقض روحه فجاءه لوالدیه فردعه عنه و رأیت رجلا من امتی قد لبس علیه عذاب القبر فجاءه فرعون  
 فاستنقذه من ناکت رأیت رجلا من امتی قد حوشه الشیاطین فجاءه ذکر الله فخلصه من سبیم و رأیت رجلا  
 من امتی قد حوشه ملائکة العذاب فجاءه صلاة فاستنقذه من ایدیم و رأیت رجلا من امتی لم یستعظنا  
 کلاما و ردح ضامن من فجاءه صیاه ففاه و ارواه و رأیت رجلا من امتی و لم یسویون ثود حلقا حلقا کما  
 و اسلحه طردا فجاءه غتاله من الحجاب فاختبیه و فقهه الی جنبی و رأیت رجلا من امتی بین یدیه ظلمة  
 و من خلفه ظلمة و عن یمنیه ظلمة و عن شماله ظلمة و من فوقه ظلمة و من تحته ظلمة فهو متحیر فیها فجاءه یحیی  
 و عمرته فاستخرجاه من الظلمة و ادخلناه فی النور و رأیت رجلا من امتی یکلم المؤمنین فلا یکلمونه فجاءه صلی  
 ارحم قال یا معشر المؤمنین کلموه فله و رأیت رجلا من امتی یتقی و یج النار و شره ما بیده عن وجهه فجاءه  
 صدقة فعات ستر علی وجهه طلاع علی راسه و رأیت رجلا من امتی قد خذته الزبانية من کل مکان فجاءه  
 بالمعروف و نهی عن المنکر فاستنقذه من ایدیم و ادخله مع ملائکة الرحمة و رأیت رجلا من امتی جاثیا علی سبی  
 مینه و من اسد ب نجاه و حسن خلقه فاختبیه فادخله علی الله و رأیت رجلا من امتی قد حفر میزانه فجاءه  
 افراط فقتله میزانه و رأیت رجلا من امتی قایا علی شفر جهنم فجاءه و جله من الله فاستنقذه من ذلک  
 و رأیت رجلا من امتی قد هبت صحیفه من قبل شماله فجاءه خوفه من الله فاختصی فجلها فی یدیه و رأیت  
 رجلا من امتی اهری فی النار فجاءه دموعه الی علی بما من خشیة الله فاستخرجته من النار و رأیت رجلا من امتی

این  
 حدیث  
 در  
 تفسیر  
 معجم  
 البیان  
 آورده  
 اند

تا یا علی الصراطی بعد کما میسر شد فجاوه حسن طنه بالمد فکمن رعدته بعضی درایت رحلا من استی علی الصراط  
 یخف حیا نا و یجوب احیا نا و تعلوق حیا نا فجاوه صلاته علی فاخته بیده واقامته بعضی علی الصراط و درایت  
 رحلا من استی نهی الی البواب الجنة فخلت الابواب فی فجاوه نهی من لا اله الا الله ففتحت لک البواب و خلعت  
 قال رسول الله من قال لا اله الا الله غلصا من الجنة قبل ان یسأل الله ما یدخلها قال ان تجزئه عن محاکم الله  
 بجهنم شذازین حدیث که خلاص اگر چه توسط بر فضل خدست لکن بخط باعمال صاهم است و قرابت قائم  
 خواهد داد چون عمل بد باشد و نعم باقی اصل را اعتبار چندان نیست ثرومی تر گل ز خاک خندان نیست و نمی  
 زغوره شود و نکرانسته عمل از خل حاصلست یعنی وَقَالُوا لَوْ لَوْ لَوْ لَوْ و گفته چو آن مراد السلام  
 که بایاید از جمیع یهودان زبیر که پیغمبر بهترین پیغمبر است و کتاب بهترین کتاب است و دین ما افضل الدین  
 او وَقَوْلِي بایاید ترسایان زبیر که پیغمبر اعلی پیغمبر است و کتاب باجیل بهترین کتاب است  
 و دین ما بهترین دین است و کافر نه مذیوسی و تورا و محمد و قرآن مجید بقتل و مارا یا باید جوهر  
 است یعنی اگر چنین شود راه یا بعد از گمراهی قل بگو ای محمد رسول رد قول ایشان بکن نه جود می  
 و نه ترسائی بلکه متابعت میکنم و لازم میگیم مِلَّةَ اَبْرَاهِيمَ حَنِيفًا مذی سب بر ابراهیم را در حالتیکه ملت  
 مایل است از همه کجها برادر است یا ابراهیم مایل بود از همه دین با دین اسلام و ما کان من المشرکین  
 و بنود ابراهیم از شرک رندگان و دین ایه اشارتست بسوی اتباع دین ابراهیم که بودند بر این دین ابراهیم  
 پیغمبر ما و صاحب و تابعین و ائمه مجتهدین قَوْلُ الْاَلَمَّا بگوئید که متابعت ملت ابراهیم یعنی اعرص کنید  
 از قول یهود و نصاری و در جواب آنکه شمارا به جود می و ترسائی دعوت میکنند بگوئید بِاللهِ وَمَا  
اَنْزَلَ اِلَيْکُمْ بگوئید بخداست آنچه فرو داده است با یعنی قرآن و وَمَا اَنْزَلَ اِلَّا الْوَحْيَ و آنچه فرو فرستاده  
 شده است بسوی ابراهیم که قُلْتُ یاده صحیفه بوده است وَالْحَقُّ وَالْحَقُّ و یقین که بفرزندان اسماعیل  
 و ائمتی و یعقوب که میره او بود و بفرزندان یعقوب اگر چه با اولاد ابراهیم و یعقوب هیچ  
 کتابی فرو نیامده اما چون منجبه با حکام صحیفه بودند گو یا این نیز بدیشان منزل است چنانچه قرآن  
 منزل است بر ما و الاسباب با جمیع سط و هو فی الاصل شجرة و هذه لها اعضاء كثيرة و المراد منها اولاد  
 یعقوب و هم اثنا عشر سمو ابناء لانه ولد لكل منهم حن و بسط الرجل ولد له ولد و الاسباب من بی بی منزل  
 که الفا من العرب و النحوب بن العجم و هم جماعة من ابناء وَمَا اَوْحَىٰ مُوسَىٰ و اما این ملازم

با آنچه داده شده اند موسی عیسی یعنی تورات و انجیل و سایر دلائل نبوت و کما اَوَّلُ الْبَشَرِ و ایمان داریم با آنچه  
 عطا داده شده اند پیغمبران از کتب و معجزات عین دلائل از نزد خداوند که لَقَدْ بَلَّغْنَا آيَاتِنَا إِلَىٰ رَجُلٍ مِنْهُمْ هُودٍ  
 انجیم میان یکی از ایشان بلکه همه ایمان داریم و نحن که مَسْلُوبٌ و حال آنکه با هر خدا را گردن نهاده گانیم  
 فَإِنْ آمَنُوا بِسِوَايِ اللَّهِ فَلَا يَحْمِلُ اللَّهُ أَسْفَهُ مَا أَفْتَنُ بِهِ بَانْدِ خُجَّاهُ ایمان آوردید  
 بدان یعنی سیه کت رس فَقَدْ لَاحَظْتُمْ قُلُوبَهُمْ بِرُشْدِهِ سَهْ سَهْ يَفْتَنُ وَإِنْ تَوَلَّوْا وَ اگر برگردند  
 و اعرض نمایند کما تَمَازَهُمْ بِسِوَايِ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ نِسْتِ اِيْثَانٍ فِي تَشْتِقَاقٍ در مقام خلاف و عدالت است  
 و هیچ توار نبختی ایشان اندیشه کن فَسَيَكْفِيكَ اللَّهُ پس زود باشد خدای تعالی کفایت کند و از  
 تو باز دارد و در سیه و انصاری و تراضرت وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ قواست شنو استقال سوهان کاف  
 با قرار و انکار و امید نند نیت ترا از هزار دین پس است شنو و قبول کننده عائی تو و برساند ترا  
 بمقصود تو و دانا با عفا و هر دو گروه بعد از نزول این آیه جهودان کفای از متابعت پیغمبر اعراض کردند و  
 ترسایان نیز طرح مخالفت افکنده با مسلمانان مخاخرت آغاز نهادند که را بصنعت و نه شمار او صیغه  
 ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آب معمولی غوطه دادند و با عفا دانکه آن آب پاک  
 کننده مولود است از غیر دین سجاد و انرا قایم مقام ختنه و هتندی و گفتندی صیغه با انصاریه خور  
 تعالی انرا فرمود که صِبْغَةَ اللَّهِ يُوَدِّعُهَا لِلْمُؤْمِنِينَ و گفتندی و گفتندی صیغه با انصاریه خور  
 و گویند و او خان است و ان تطهیر مسلمانان باشد وَ تَمَّ احْسَنُ مِنَ اللَّهِ و گشت نیکو ترا از خدای رحمت  
 دین و یقین و تطهیر مومنان از اونا من تلویت و صیغه بعد منصوب علی البدلیه است زیرا که بدل است  
 از بدل منه که ملة است یعنی متابعت کتیده ابراهیم را و متابعت کتیده صیغه بعد را که اهم است مردین را  
 و خدای تعالی در قرآن شریف دین را بچند نام یاد فرموده اند دین و اسلام و ملة و فطرة و کلمة و طریق و سبیل  
 و ضجاج و صلح صیغه و در تفسیر زاهدی آورده اند و انما سمي الدين صيغة لان الانصاري افا ولد فهم ولد  
 و منى عليه صيغة ايام عنصو بالعمومية و المولود و المولود و المولود و المولود و المولود و المولود و المولود و المولود  
 بدین انصاریه و نحن که و احق را با اتباع صیغه بعد عاید و پرستش گرانیم و العابد و هو العال  
 بحق العبودیه مجتهد فی مرضات رب گفته اند صیغه بعد رتبه ولایت و درجه محبت است هر که را بزرگ و بزرگ  
 بر آوردند از همه مالش بر سر آوردند و نزد محققان صیغه بعد رنگی است و اکثر رنگ انصاریه

بیان  
 مجتهد







خود را که ما خبر داده است اما کان ایماهم میبود و لا نصرتنا و لكن کان حنیفاً شیماً و اما کان الکفر کثیراً  
و من اظلم من ذلک کتبت علی ذلکیت ظالم تره خود از کس که بپوشد گواهی عینده که نزدیک است  
من الله از جانب خدا یعنی بوجه کتاب الهی است بود و درین تعریض اهل کتاب است بکتمان نسبت  
در باب نبوة حضرت رسالت علیه الصلوة و السلام و ما الله بغافل عما تعملون نیست خدای تعالی بخیر از آنچه  
نمایم کنید از کتمان حق و کذب قرآن و انکار محمد ﷺ قد حکمت آفوم که گرد می بودند که رفتند  
و در گذشتند و اعمال خود را همراه خود بردند بر سر نشان اعمال ذخیره نگذاشته رفتند آنکه شمار بجای آید  
لَقَامَا لَكُنَّ مَرَاتِنَ رِاسَانِ خَوَاهِدَ رَسِيدَ كَخُودِ كُتِبَ هَذَا لَكُمْ مَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ و شما را نیز همان  
خواهد رسید که کسب کرده بودید و کما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ و رسول نشود از آن چیزی که دیگران  
کرده اند تکریر این آیت بر آن تاکید و تقریر با جهت تنبیه و تخرید است با آنکه فتح را بخواهید از اعمال پدران خود  
و یا اعتماد کند بر اعمال اهلاد خود که دعوی میکند که ما شرف دوستی و عزت نسب می دارم و مینمایند  
شرف حسب نسب بجای آنکه بخواهند بکار اعمال صالح که مخصوص باشند بدلیل قوله تعالی فَاذْفُلْخِ فِيْ نَصْرِهَا فَلَا تَكُنْ  
مِمَّنْ كَذَبُوا و چون باز شود بعد از ادای حج بکوفه رسید روزی دریا را می یافت ناگاه بهلول مجنون را  
آواز داد که یا مارون یا مارون گفت کدام کس را میخواند گفتند بهلول گفت ای بهلول مرا نمی شناسی  
گفت میشناسم مارون گفت من کیستم بهلول گفت تو آن هستی که اگر کسی بشرق ستمی کند و تو  
به خرب باشی بروز قیامت ازین سول کرده شوی پس مارون رشید ازین سخن بگریه آمد و گفت  
یا بهلول چگونه حال من می بینی گفت عرض کن مال خود را بر کتاب خدا که ان لا اله الا الله یعنی بتعظیم و  
ان لا اله الا الله بجز این هیچ باز گفت چه طور آن را کردار می من گفت انما تقبل الله من المستحقين باز گفت حاجت  
تو این من رسول شدی فَاذْفُلْخِ فِيْ نَصْرِهَا فَلَا تَكُنْ مِمَّنْ كَذَبُوا و ان لا اله الا الله بجز این هیچ باز گفت حاجت  
تو بچه بچه فرمودی بعد از هجرت بدین فرمانید که روی بر بیت المقدس کرده نماز بگذارد و بدین فرمان  
شده میگفتند که از قیامین و نماز و بار می بقیله نماز میگذازد و می گفتند این مرد و صاحب راه جهان  
او را و عیار منی بودند و آنرا را اندیدند جهت قبله راه نیافتند خاطر آنحضرت ملوک گشت و فرمایند  
که از بیت المقدس بگریه و زاری و ان تَعْلَمُ الْعِلْمُ قَبْلَهُ لَمْ يَكُنْ يَحْسَبُ أَنَّ هَذَا هُوَ الْحَقُّ قَالُوا لَمْ يَكُنْ يَحْسَبُ

ع  
مجموعه النافی

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ غَرِيبٌ جَاءَ بِخُرُوجٍ مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ أَوْ يَبُوءُ قَوْمَانٌ مِمَّنْ لَمْ يَلْمِزْ أُنَاسٌ مِنْهُمَا شَيْئًا وَيَقُولُوا لِمَنْ هَؤُلَاءِ شَهِدُوا عَنْ قَبْلِ هَؤُلَاءِ قَالُوا عَلَىٰ مَا هُمْ بِبَشِيرٍ أَوْ نَذِيرٍ  
 انكار است محلا و فوج است با تدو و لهم خبر است گویند که حضرت نماز کرده و بسوی بیت المقدس قریب نهاد و باینجا ایستاد  
 یهو از فرمان پروردگار قبله مسلمانان کعبه معظمه قرار یافت انفعصوا قل للهِ المشرق و المغرب گوی میجو و جدا است همه  
 جهات هم مشرق و خانه جنبان جانب نشاند و هم مغرب بیت المقدس انصبوب اقع شد بر مکان آنجا قبله گردانند و هرگاه که خواهد ترا  
 موقوف کرد و مکان دیگر از اینها یکی من کیناء الی اصل است یعنی در میان راه پیدا کرد و خواهد از زندگان بگذاشت  
 کین اسلام قبل از این است به جهان و آن حسن است و فتنه و جهل فتنه و و کذا لک و همچنین قبله شما را ای مسلمانان  
 بفضل قبله ما خیریم چنانکه اگر امة وسطا و چنان گردانیدم شما را از حق میانه انداخته که در وسط شهر باشد یا مکانی که در وسط  
 خانه باشد یا مسجدی در وسط آن باشد یا در یک در وسط طاعت سه بار در هر یک و بسو کرد و در هر یک یعنی میانه باشد و بهتر از هر یک  
 اینچنان خود میشنو و این است که قبله هم نیست شما پیغمبر خود برگزیده آمده این همه بر آن گویم لکن نمی آید سبب این است که  
 و اعتبار خود و هم سبب آنکه علی النکاح گویان بر اینها بر سنگین نبوت در ذوق است و در بخار و دیگر صحاح و مرسل است که مدعی فوج  
 یوم القیامة فیقال لعنت فیقول نعم مدعی قوم فیقال لهم سل بکلمة فیقولون انما نحن مدیر فیقال لنوح من یشهد لک به  
 فیقول محمد و منه قد دعون فیشهدون بالبلغ و شاهد علیکم فذاکم له لک و کذا لک جنان که امة و سطو الوسط العدل امام  
 احد است و این حد و تمهید این قصه این لفظ هم آورده اند که فیقال اعلیکم فیقولون جاز بنیفا فاختارنا ان الرسل قد یلعنوا و از حدیث شهادت  
 این امته شهادت رقی اموات است که ملائکه رحمت عذاب جرب ان تیحم تعذیب کان عمل فباینه لیکن قبول این شهادت عام  
 بصلای این امت است اهل حدیث از ایشان در جنگ و دیگر صحاح و مرسل است انک انک که روزی میجو حضرت جنازه  
 کسی نمی زند و هم بر دغای نیک میزند و فرمود و شب باز خیره و یکبار بر زمینهای بیدار و کوفه فرمودند و شب حضرت  
 عرفا و حق عرض کند که سوال آمد چه خبر و جب شد ارشاد کرد که بجز آنکه اول شما در زمینهای نیک کردید و از بهشت واجب شد  
 و برین جنازه و تنای برگزیده و فوج و جب شد که در آن خلیفه و زمین در نود و الاصول حکیم مژدی بعد از روایت این قصه  
 که مرگ است که حضرت این تیر تداوت فرمودند امام محمد باقی و شعب الایمان و دیگر محدثین روایت کرده اند که حضرت امیر مؤمنان  
 که بر مسلمانی که بر میزد و چنانکه نه سبب است که ای گویند که از حال و آنچه میبینیم نیک است حق شما میفرماید که شهادت شما قبول کنیم  
 و بجز شما را حال نمیدانید از آن که نشنیدم و از مردم این همه شهادت مشروط بحفظ لسان و گرفتن لکام زبان است چنانچه در مسلم و دیگر  
 صحاح و مرسل است برایتی که در هر گز حضرت فرمود که اگر گفتن کان فی ذوق است شاید خواننده شود و متذکر شود که اگر از این

مجموعه النافی  
مجموعه النافی  
مجموعه النافی



کلامهم مخاطب مکتوبینا و قال انک قد قلت علامتی کا بنیاسی اسیر سیل قارنا منهم احد فقال علیه سلمه ما و اشار  
 الی امام الغزالی فساله موسی سؤالا قاجا بعشرة اجوبة فاعترض علیه جوابان السؤال یعنی ان بطریق الجواب السؤل  
 واحد و الجواب عشرة فقال امام هذا عمر ص ارد عليك ايضا حين سالت ما لك بينك يا موسی و كان الجواب عصباني  
 فحدثت عنفات كثيرة قال فنيما انما تفكر في جلالة قدر محمد و كونه جالسا على التخت بانفرد به الخليل و الطير و الروح جالسون على  
 الارض و رفسی شخص بجد فتره فتره فانبست فلما البقيتم غاب عنی فلم اجد الى يومنا و من هنا قال فانسب لادبه ما شئت من  
 شرف و نسب لقدره ما شئت من عظمه انتهى اگر در قیامت استباهی بجزایرین اعتبار و عدالت شما انکا کند پشمارا  
 و اثبات عدالت متعبر خود است و نیز می سکایا شد و یگویند الرسول علیکم السلام و باشد رسول شما را گواید زیر که  
 او مطلع است بنور نبوت برتر متدین بن خود که کدام رجزایرین من رسید و حقیقت ایمان و حیثیت حجابی که بدان ترقی  
 محو یا نده است کدام است پس می اندکنا مان شما و درجات ایمان شما و اعمال نیک بد شما را و اخلاص و نفاق شما را لهذا  
 شهادت و در دنیا بجا حکم شرع و حق امت مقبول و احب الحل است آنچه از فضائل من مناقب حاضران بن خود مثل صحابه و  
 از و ارج طبعیت یا غایبان از زمان حج و مثل و کس و محمد و مقتول و جال از حساب مناقب حاضران غایبان میفرمایند  
 اعتقاد بر این احب است ازین است که در روایات آمده که بر نبی بر اعمال است خود مطلع میسازند که فلان امروز چنین میکند و فلان  
 چنان تا در قیامت ادای شهادت تواند کرد و چون پیشتر شما را تعدیل ناید و متعبر شما بیا کند و بجز شما را از انکار هم بجز جالب  
 و ما جعلنا القبلة التي كنت عليها و مگر و انید بودیم قبله شما ان قبله را که تو بودی حیدر و زبر این تعبیه الا لعلم من  
 یتبع الرسول کبریا که بدین و معتبر و جد کنیم انکس را که پیرو رسول کند و او قیدیه من تنقلب علی تحقیق از ان کبر که  
 باز گرد و بر پاشنها خود مثل است و باب کسی باز گرد و انرا و عدول کند بغیر این از حد اسلام نبرد و برگردیدن ایشان بر  
 بر و پاشنها خود دلیل است بر گرد و ایشان بر رجوع نمودن ایشان ازین حتی یکو باطل و ترغیب روح البیان فرموده اند المعص  
 ليعلم رسول الله المؤمنون انما اسند علمي في اتي لانهم خواص اهل الزلف عنده تعالى وانك انت و بدستیکه هست قبله حتی  
 تحول ان لکثرة هامة شاق مگر ان الا على الدين هذا الله مگر انکه راه نموده ایشان را تا تحول بر قبله  
 حق و مستبد بخلاف بدو که هر خطه شده بجهت خود و بر قبله و یکی آن بود که گفتند اگر قبله حق جهت کعبه است پس از آنکه بجانب بیت  
 المقدس نماز کرد و از صحابه پیش از تحول قبله فایزانه اند چون سحر بن دربارین معده بر ضلالت مرده باشند و  
 فرمود که و ما كان الله ليضيق اما نكتم و نیست خدا با فضل و کرم که ضایع گرداند نمازهای شما را بر طرف  
 گزارده یا بناه گم نماید شما که روی بجهت المقدس است اید ان الله بالناس لكره و ان الله لرحيم و در سنجیده خدا

برادران عمو خواه مسلمان باشند خواه کافران خواه صاحب خواه فاسق خواه مستفاد خواه متهم باشند البته هر یک بسیار  
 و بسیار رحیم است که صلاح ایشان فرزند و فرزندان ایشان ضایع نگرداند و میت فروماید گاه از رحمت قریب نظر  
 کنند از بدعت مجیب به حکایت مسکنند که در عهد حضرت اَو و علیه السلام طایفی بود که نجابت متم بر فرمان میکرد و او را  
 گرفتند و وقت عشا بالای کوی بودند و بگویی او را بر آخته بر دختی آویختند و در خانه خود آمدند و آن طایفه از نجابت  
 از صرع کنان متوجه بتان شدند هیچ فایده نیافتند از پا چار شده بسوی در و گار التاج بر و گفت ابار خدا تو مجبور بر حق  
 اکنون بسوی تو فریاد آورده ام پس یارب رحمت و درافت فلان گاه از نجابت خدایعجا بجزیریل فرمان سید که ای جزیریل  
 این بنده من جنون از اندویم بسیار بود و ندانم که این بکسی و کسی را که و بفریاد از سید بدرگاه ما متوجه شدند  
 بخواند و از یکدیگر فوات بابرند گان و در میان دار و دعا و قبول و محرم پس یارب بنده ما را و خلاص کن و اول و پسلا منی  
 عافیتی تمام زند و در بر زمین استاده و کسی پس جزیریل بخوار شد و زمین سید و از آن خلص نمود و بر زمین آمد نمود  
 چون صبح شد و در میان آن گاه آمدند و دیدند که آن شخص زنده است غارت سید گارد و باز از آن گاه رفتند و حضرت اَو و از آن  
 ماجرا خبر دادند و برای آنکشاف این ماجرا خدایعجا استدعا فرمودند پس و به و رسید که اَو و از آن رحمت من آن  
 دو عارفان لم افعل غایتی فرق بینی و بین الله و بعضی از تفسیرین بیان آن بر تامل کرده اند چنانچه بخار از این عجاایب است  
 کرد و برین تفسیر فخر است عظیم اعمال بیان آن ثابت میشود که در حق تعالی عین گنج میده و لعل در حدیث شریف و است  
 که بین العبدین و لکن ترک الصلوة و ازایت منوره روم که و قبول الصلوة و لا یخونوا من المشرکین که نیز اشکای این مطلب  
 فیهما شوق قل انونی تحقیق ما بین لفظ قدیر تغلیل مضاعف اید لیکن من آید بر آنکه خبر واقع شد بطریق متعارف و بار عجا  
 در میان صندین و ضدیه و کرد و لفظ استقبال است و در معنی ماضی رو شد و نیز متاخر است و تلاوت مقدم است تا  
 معنی زیر که اول قصه است معنی چنین باشد که یوم السیتم تغلب وجهک فی السماء گردانیدن رو تو در جواب  
 آسمان بر انتظار و این آیت را و تحویل قبله است سید عالم علیه الصلوة و السلام ز قول من که میگفتند محمد روی بقبله نماز  
 بکنند و مولود شد از و کرد و قبله و کعبه باشد که قبله بر آئینم اقدم القبلتین است این باب جزیریل سخن گفت جزیریل متوجه  
 مقام خود شده سید گاهت بر ساحت اید و به آسمان بخت منظر و حی میبوند تا جزیریل آمد و این آیت و و که متوجه  
 تبار آسمان بیدیدیم اول آنچیز که بیان شد و منسوخات آن منجا نماز بود که منسوخ شد به نماز چنانکه بر آن تخفیف بعد از آن تحول  
 بنیاد سبوحیت المقدس منسوخ شد متوجه کعبه فلفو لکنک قبله ثم جنبها پس از این متوجه خواهم کرد ما را بسوی قبله که تو بخوان  
 و بیند یکدیگر قوای وجهک پس گردان و خود را و در هر یک است شطر المسجد الحرام بسوی مسجد الحرام که محیط

سجده

بنامه کعبه و در وقت بدین مصطفیٰ و نبی است و در وقت از شهر گدازده بود که از  
حکم نازل شدیم نماز روی از خود گردانیده بحراب کعبه بجهت فرموده و آن  
جهت تصحیح بعوم حکم امتش میگوید و حیث ما کنت و هو جاکبائش بر وجه و سبل خیل شرق غیب چون امید  
نماز گزارید و او حق که شطرت پس گردانید رویها خود را بسوی مسجد نکورید که ان قبله البیت فانفتح صور  
و ان الدین او و الکتاب و تحقیق نامه داده شده اند کتاب یعنی تورات که علم من آنکه الحق من ربهم  
بر آن میباید که این بخوبی با توجه برست از دست و حکم ان از پیش برودگار ایشان است و تورات خوانده اند که غیره  
احوال زمان و قبله نماز گزار و او حق که بدانند که این کتاب لکن ایشان دیده اند این فضا و این است بلکه فیض از  
انبار امید شوند و کلماتی را که در دست این غیر کتابهای ایشان است و دست تحریف میکنند و ما الله یعلم و ما الله یعلم  
یعلمون و الله اعلم غافل نیست آنچه بعل از انرا قبله و لکن انکب الدین او و الکتاب و سجده اگر کسی  
توای مسجد را نامه داده شد از کتاب یعنی چنان ترسیان نقل آید هر مسجد و نشانی اگر بایستی مسجدی در  
که از تو خواهند بر حقیقت توجه کعبه ما تبع حق قبلتان پیرو کنند ایشان قبله را و ما انکب بنا بعب قبله و غیره  
نیستی تابع شونده و قبله ایشان را و ما انکب بنا بعب قبله انکب و نیست بعضی از ایشان که بنویسند تابع قبله  
بعضی دیگر که انصاف باشند صریح بیان و معتبر است و لکن انکب انکب و اگر پیرو کنی ای محمد رسول فرض  
از روی ایشان و باب قبله من تبع ما جاءک من العلم از پس آنکه آمد دست پیش تو علم یعنی از راه حق  
که قبله را پیروی حق است انکب لمن الظالمین بدستیکه باشی آن هنگام که متابعت ایشان تمام یافته از جمله  
ستگاران ظاهر خطاب از حق است بسوی غیر ما یعنی راجع است باستان نیز درین آیه تخریر است متابعان ما  
و شهوات نفسانیه زیرا که هر که پاک نماز و احوال و شاز از متابعت ما منع فرود بر سبل فرض محال چگمان  
با نامه موصوفان صفت معصوم نیستند که در شوقی متغیر نمایند ما و از دست ایمان تا ز نیست در این  
جز فصل آن روز نیست انکب انکب انکب نامه داده ایم ایشان را کتاب خود بنویسند و انصاف  
یگر چه می شناسد و ان واضح است که غیر که کما یعرفون انباء هم می شناسد پس حق را و در دنیا  
نمودگان یعنی شناخته شدن اند و باب پیغمبر لکن از ظاهر این مقدمه مختلف اند برخی از ایشان از راه حق برست  
از ظاهر میکنند و ان فریقان هم لکن و هم یفکون و بدستیکه فریقی از ایشان آینه می شوند حق را  
دیده اند که ایشان میدانند که می پوشند لکن حق واقعی پوشیدن ایشان پوشیدن نمی ماند زیرا که الحق حق

سجده



هاست که نازل شد و من گفتم که از پروردگار تو فواید کثرتی پس بشن خطایان حضرت است و او است از  
 یعنی باینکه من از شک کنندگان را و قبله را که من عند العبد است و معنی این است از شک است  
 آنکه او است بجا آوردن خدا که یقین است طمانت الگو نیکه او می رسد و است اندکی حربه تقلید که ان برای  
 عوام است دوم مرتبه تحقیق و ايقان ان بر کجاست است اندامه ربه سوم مرتبه مشاهده عیان است و آن برای  
 کمالان این سلوک اند و اوقتی که اومی نفس خود را از اخلاق و دیبا که نیکه راه عرفان نیاید اگر چه در علم و عقل کامل باشد  
 نمی بینی بسوی شیطان که بوجوه عقل علم چگونه در وسطه بکبر و افروانی خدا افتاده بحسب آنکه در نفس و بجهت و حسد میاید  
 و همچنین حال اهل کتاب است را و قبله در شان پیغمبر که نفع و ادا ایشان علم و معرفت بسبب باطنی ایشان لازم است  
 که در تکیه نفس تصنیف قلب استقامت را و حق سعی بلیغ نماید بجهتیکه حاصل کند مرتبه یقین را به عاشقی دیدار و این کتاب  
 حضرت حق تعالی اندر خواب پیرویش را گرفت آن محوره که مدار من تو هست و گره چون برآمد خواب خوشی  
 درویش بدید حکم گرفته درم خویش به حکایت میکند که شیخ یونس در خدمت مرشد خود قریب هشتاد سال الصبر  
 حاضر مانده بود و همیشه ریشخت میبرد و چرخان شیخ بار کرده میسازدی آنکه پشت او درم گرفت و گاهی شکایت زبان  
 و مرشد نیز بسو او نظر میبرد و دیگران این حسد میکردند و میگفتند که چنین مشقت بیک آن میکند که میخواهد که از خدمت  
 مرشد نجات کند آنکه این سخن گویش شیخ تیر سید مکر شیخ سخنان ایشان التفات نفرموده تا آنکه در یونس سیر  
 بر پشت بار کرده حاضر شد مرشد فرمود چه خوش چوب هست یا یونس عرض کرد که از است لایق در و از نیست پیر  
 مرشد او را تر و خود طلبید و دختر خود را و عقد نکاح او دادند و فرمودند که نشوید برادران این سخنان و فرج گویان و نه  
 با حق شود و خجالت ایشان بود آن خبر این مرتبت که چون تلاوت قرآن شروع شود آب جگر بازماندی یونس  
 تا آنکه خود گاهی قصد قربت او کرد و میگفت و لایق نیست که با چنین بن برساند است سامن آب باید کرد الغرض  
 سالک باید که با نفس را ترک نماید و بر کفایت کند و ز معیشت شود بار و که نفس را از مخالفت باو انفس حق و حق است از او  
 من مقام یعنی نفس را که انچه می آید و کمال و مرید هر چه از خدا پرستان از انبیا که ارباب تشریح اند با پیوسته  
 و جهت جستی و قبله است حق میگویم که آنکه او را که بداند را و یا خدا را و می او را بداند سوگند اندید و استبقو خیرات  
 پیشانی مسلمان پیشی گیرید بر بزرگان رنجی با که یکی از ان توجیه بجهت محققان آنند که از نهادهای پیغمبر بزرگ  
 و از بر سویدار خود کرده که قبله است و یک را بقبله خود آورده از توجیه بجهت جستی از نهادهای پیغمبر بزرگ  
 حرم تقدیر که قبله را با نانو افتخار وجه سدر و میگرداند مشغولی قبله شان بود و باج و که به قبله ارباب نیاسید و زور



قبله صوت پرستان آب گل : قبله معنی شناسان جان دل : قبله زما و محراب قبول : قبله بدست زبان کار قبول :  
 قبله تن پروران خواب خورش : قبله انسان بنشین پرورش : قبله عاشق وصال زوال : قبله عارف جمال : قبله  
 قبله اصحاب صبا : قبله اهل سلوک : قبله حوصله : قبله فایده : قبله قانع توکل : قبله ریح : قبله  
 صاحب الحقایق فرمود که هر چیز را از انسان قبله است که روی توجه بدان رود قبله بدن آنچه حواس خشنه ان لذت یابند  
 از کلمات مشربات مشروبات سبک است امثال قبله نفس منک عذراست نیست متاع ناپایدار و قبله دل آفرین است  
 و قبله روح توبه شوق ذوق محبت قبله سر توحید معرفت رب و کشف حقایق و مظهر برکت و کشف الاسرار و رده  
 که هر کسی که بجانب او رو کند ای موجد شایع ما را باشد و در زمان متاید قل الله ثم نهیم در باب ایشان بدست میسرید  
 اینها گفتگو که هر جا که باشد هر قبله که رو کردید شما و اهل کتاب یا تیکم الله جمیعاً خواهد بود و شما را و شما کجا  
 و خبر بر آیتها می آید سبیل ان الله علی کل شیء قدیر بدستیکه خدا استیلا بر همه چیز را از احضار و تیر توانا  
 و در تفسیر فتح الغریز آورده اند که از لفظ فاستبقوا الخیرات نام شافع استنباط کرده اند که نماز را در اول وقت و اگر در  
 افضل است تا معنی استباق تحقیق گردد و پیش از خود میگردانید و میگردانید این استنباط است حدیث بود که فرمود که  
 علی سید چیز را تا خیر کنی از چون وقت او رسد و جنازه چون حاضر شود وزن بپوشد چون بپوشد بر او شوی مناسب بهم رسد  
 لیکن این ظاهر را در وقت شدت گرفتار تا خیر است و پندین یا رعشار تا ناکث شب تا خیر است بدلیل اخذ است صحیح  
 در این باب نزد امام اعظم رحمه الله تأخیر نماز را در اول بهتر است که موجب کثرت جماعت می باشد و ثواب انتظار هم حاصل  
 میشود و در نماز مغرب که بهر حال تعجیل و بهتر است نماز ظهر را در غیر موسم گرما نیز تعجیل است باجمعه بقدر خود اجماع است  
 که بعد از دخول وقت تکامل از تیه نماز با تشاغل یا در محرم منع است فطایر دلول استباق خیرات تعیین است  
 کسی که انتظار جماعت نشسته است حکم مصلحت است در امثال امر استبقو مشغول و من حیث خرجت و از هر مکان  
 و در زمان که می آید از آنکه را نوقت پشت بکجه و الله عند قول و جهلک پس که خود را بگردان و وقت او  
 نماز نظر المسجل الحرام بطرف مسجد حرام و الله و تحقیق تحمل قبله بکجه گفتی هر آینه راست پسندید است  
 و فرود آمد من بک از پروردگار تو و ما الله بعاقل عما تعملون و خدا سبعا خیر نیست از آنچه شما میکنید از خیر  
 که استقبالی که نمائید نماز شما عند الله صحیح است ثواب بجانب بران می خورد و من حیث خرجت قول و جهلک  
 نظر المسجل الحرام و از هر جا که برین می آید پس بگردان که خود را نماز بسوی مسجد حرام و جهلک ما کنتم  
 و هر جا که باشید امت خواهد و حاضر خواهد و سفر خواهد و راه صحرا خواهد و منزلت سر او خواهد و مسجد خواهد و خانه خواهد و بازار

قَوْلًا وَجْهًا هَكَذَا شَطْرًا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ خُودِ بِنَجَابِ هَاجِ سَجْدِ الْحَرَامِ مَبْتَاعَتِ مَبْتِغَا  
 وَبِجْ كَاهِ نَحَا لُضَائِرِ نَكْنَزِ كَيْلَا كَيْوُوبَ لِلنَّاسِ تَبَا شَدَّ مَبِوَدِ بَا مَشْرَكَارَ عَلَيْنِ كُمْ مَجْتَرِ شَدَّ بَابِ تَوْجِبِ سَجْدَا  
 حَضَوْتِي وَجَدَا بُو سَيَقْتَدُ كَرْتَجِدِ دِينِ بَا اِسْمُكَ سَتِ قَبْلَهُ رَا سَعْدُ مَشْهَرِ كَانِ طَعْنَةُ مَبْتَرِ تَدَكُ اِنْ مَرَّ رَا چِه شَدَّ كَرِ دَلِي  
 قَبْلَهُ بِرَانِ خُودِ بَجَرِ وَاِنْدِ بَسِ تَحْوِيلِ قَبْلَهُ كَجَبِ كَسْمِ بَسْمَا حَتِّي نَا بَدَا اَلَا اَلَّذِيْنَ ظَلَمُوا اَمْنَهُمْ مَكْرَاهَا كَسْمُ كَرِ دَبَرِ  
 نَفْسِ خُودِ بَعْدَا وَتَعْصَبُ مَكْرَاهِ اَزِ بُو دِنِ دَبِ سَتَانِ كَسْمِ بُو سَيَقْتَدُ كَرِ اَمِلِ بَا قَرِ بَا يِ خُودِ كَوِي كِه اَوْدِ  
 وَ مَشْهَرِ كَانِ طَعْنَةُ مَبْتَرِ كِه مَحْمُودِ اَسْمُ كِه مَرَجِ قَدِ بَرِ بَارِهْ رُو قَبْلَهُ اَكْرَدِ قَلَا اَحْشَقْ هَمُ نَبَسِ مَبْتَرِ سِيْدَا اَرِ اِشْتَانِ  
 تَوْبِ نَجَا كَسْمِ وَ اَحْشَقْ نَفْسِي وَ مَبْتَرِ سِيْدَا زِ بِنِ مَحْتِ فَرَا نِ مَن وَ كَلَا اَنْتُمْ سَطُوفِ سَبْ لَسَا كِيُوْنِ بَعْنِي كَرِ وَ كَجَبِ  
 سَا كَسْمِ بَرِ شَا حَتِّي نَبَا شَدَّ وَ دِي كَرِ اَتَا مَكْنِمْ نَبْقَصِلُ كَرِ مَ خُودِ لَحْمِ بَعْتِ خُودِ اَكْ خَصَا صِلِ رُو بِلَتِ خَصِي  
 عَلَيْنِ كُمْ شَرَا وَ كَعْلَكُمْ لَهْتَدَا اَوْ نِ وَ دِي كَرِ بَا شَدَّ كِه شَا رَهْ بِيَا بِيْدِ بَشَرَا لِيْنِ اَحْكَامِ اَنْ كَفْتِ اَنْ نَجْمِ شَمَا  
 تَنَا مَكْنِمْ اَنْ رُو حَتَا اَوْ رَحِيْثِ شَرَفِ رُو سَتِ اَنْ خَضِرَتْ شَرَفِ شَدْنِدِ رُو مَكْنِمْ اَللّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ اَلْمَنَافِعَ  
 فَرُوْنِ بَسْمِ اَمِيْدَا نَجْمِ حَيْثُ تَامَ نَعْتِ خُودِ بَشَرِ كَمَا اَوْ سَلْنَا اَنْ بَا چِه رُو بِيَا رَا سَلِ سَلِ اَنْزَلِ كَرِ  
 كَرْدِ وَ شَدَا تَا يَمِ فَيَكْمُ كُو سُو كَا وَ مَبَا نِ شَا سُو مَن كَمُ اَزِ بَشَرِ اَعْنِي اَزِ رُو بِيَا نِ سَبْ اَوِيْنِ اَتَا مَكْنِمْ نَعْتِ  
 كِه اَنْ سَوَلِ اَزِ قَوْمِ شَا مَسْتِ اَتَا مَكْنِمْ اَزِ شَرَفِ فَرُو بُو جُو اَوْ حَا صِلُ شُو قِيَامِ قِيَا سَتِ اَنْ شَرَفِ فَرُو بَا قِي وَ مَسْتَرِ اَنْ  
 يَسْأَلُوا عَلَيْنِ كُمْ اَيُّ اَيْنَا نَحْوِ نَا بَرِ شَا اَبْشَا اَلْقُرْآنِ وَ تَوَكَّلْ كُمْ دِيَا كِ مَكْنِمْ اَنْزَلِ شَرَفِ اَرِي شَا سَتَقْنَا  
 سَيَكْنَدَا اَرْكَانَا يَا كِ شُو يَدِ وَ تَعْلِمُ كُمْ اَلْكِتَابِ وَ مَكْنِمْ اَنْزَلِ شَرَفِ اَرِي شَا اَبْشَا اَلْقُرْآنِ وَ اَلْحِكْمَةِ وَ مَكْنِمْ اَنْزَلِ شَرَفِ  
 اَنْ كِتَابِ بَعْنِي اَحْكَامِ اَنْ اَنْزَلِ اَحْكَامِ وَ تَعْلِمُ كُمْ مَا اَلْمَكْنِمْ اَعْلَمُ وَ تَعْلِمُ كُمْ اَنْزَلِ شَرَفِ اَرِي شَا اَبْشَا اَلْقُرْآنِ  
 بَدَا اَنْزَلِ اَنْزَلِ وَ كَرِ دِي كَرِ اَوْ كَامِي خُودِ مَشَلِ عَدِ وَ كَعْلَا تَعْيِيْنِ اَوْ قَاتِ مَانِ اَوْ اَقْضِ وَ مَحْجَاتِ عَمَلِ غَيْرِ ذَا كِ اَبْجَحْ  
 نَهْتِيْدِ كِه اَبِيْنِ مَرْتَبِ مَبِوْنِ اَحْسَانِ وَ مَحْجُو اَنْعَامِ مَن اَيِ فَا كِ كَرُوْنِي بَسِ اَوْ كِنِ مَرِ اَبْرِيَا كِ كِه مَحْشُو دَبَرِ اَبْشَا  
 مَلَاوَتْ قُرْآنِ يَا دَنَا مَن مَن جَلْمَا اَكْرُو حُدُودِ بَسْمِ وَ تَعْلِيْلِ وَ بَحْرَا وَ عَضَا كِه مَحْشُو اَرْزِيْضِيَا مَن كِه مَحْشُو  
 اَبَانِ عَضُو سَتِ يَا دَرُو اَنْزَلِ سَيَدُ نَزْدَا اَخْ كَرُو كَمُ مَن نَبْرِ شَا رَا يَا دَرُو كَمُ مَحْشُو اَبَانِ عَضُو سَتِ يَا دَرُو اَنْزَلِ  
 هَسْتِ كِه حَقِ سَجَا نَعْمَا اَمَرِ فَرُو مَوْدِ كِه مَن اَبْشَا اَبْشَا اَبْشَا اَبْشَا اَبْشَا اَبْشَا اَبْشَا اَبْشَا اَبْشَا اَبْشَا  
 بَرِ اِشْتَانِ اَبْشَا اَبْشَا اَبْشَا اَبْشَا اَبْشَا اَبْشَا اَبْشَا اَبْشَا اَبْشَا اَبْشَا اَبْشَا اَبْشَا اَبْشَا اَبْشَا اَبْشَا  
 لَعْبِ يَدِ كَرِ نَفْسِي وَ اَوَكْرِهْ حَتِّي عَشْقِ نَفْسِي وَ اَوَكْرِهْ كَمَالِ مَحَبْتِ هَسْتِ اَنْزَلِ اَحْشَقْ خَوَانِدِ وَ مَرَا اَزِ بِنِ اَوَكْرِهْ نَفْسِي

بَرِ اِشْتَانِ

بلکه در دل جان است و در نهایت حال از سلطان العارفين همه العبد پرسیدند که چرا از شما ذکر زبان کمتر شنیدم فرمود  
 که زبان بیگانه است و در میان بجهت شیخ ابو جبر و اسطی فرموده اند که حقیقت کز نیسان ذکر است قیام بند کور و دین باب  
 فرزند اخو صفی الدین علی را با عیست رباعی جز یاد تو ام در دل نشا و برقت بیور سینه هوای گل و شمشاد برقت بی  
 مستغرق که تو جهانم کز و گریه در ذکر تو ام ذکر تو از یاد برقت بیور و تفسیر نام زاید رحمه الله در ده اندک ذکر و فی  
 بالتدلل ذکر کم بالتفضل او فاذا ذکر و فی بالمعذرة او ذکر کم بالمعذرة او فاذا ذکر و فی بالارادة او ذکر کم بالارادة عاقل  
 بر و ام بدل و رایا و کند زیر که شادی دل ایشان نیکو است کما قیل انما کنه اول سبحان و لی و اکنتند جان و لی خود را  
 بیاد او شا و کنند: العبد علم فی است او ذکره فکیف او ذکره اولست النساء بی عجبت لمن یقول ذکر ربی بی و دل  
 انسته فاذا کمالینت بی شربت النحر کما ساء بعد کاس بی فمافذ الشرائع رویت بی و یکی از جمله بزرگان ارباب سیم او هم بخواب  
 دیدگفت بمعلم الخیر ارشدنی فقال الخیر کلمه فی ذکرک مولایک الشکر کلمه فی حکایتک و تفسیر روح البیان آورده  
 فاذا ذکر و فی بالطاعة لقوله من اطاع العبد فقد ذکر العبد ان قلت صلواته و صیامه و قراته القرآن من عصى الله  
 لستی الله و ان کثرت صلواته و صیامه و قراته القرآن او ذکر کم بالتعویب اللطف الاحسان او فاذا الخیر و فتح ابواب  
 السعادات و عباد الله جمیع از ابن عباس در تفسیر این است آورده یقول العبد ذکر می کنم عن ذکر کم لی یعنی ذکر مرا  
 در حق خود قیاس کنیج از ذکر خود در حق من اگر شمار ابو جبر نیکو یا میکنی من هم شمار ابو جبر نیکو یا می کنم و اگر در حالت  
 بدی یا میکنی من هم شمار او بد یا میکنی من و ابن جریر از سدی روایت کرده که هیچ کس از بندگان یا خدا نمی کند مگر که  
 حلاکت بخیر یا و می کند که در بیان است او بمعذرت رحمت یا مینه باید و اگر کافور است او را بعذاب لعنت اند او ذکر و  
 بطاعتی او ذکر کم بر حقی و متعزتی او ذکر و فی بالمجاهدة او ذکر کم بالمشاهدة او ذکر و فی بالمدار او ذکر کم بالاجابة او ذکر و فی  
 فی مدار الناس او ذکر کم فی مدار الملأکة او ذکر و فی فی الرخاء او ذکر کم فی البلاء او ذکر و فی فی السراء او ذکر کم فی الضراء  
 او ذکر و فی فی العیسة او ذکر کم فی العیسة او ذکر و فی فی الحیوة او ذکر کم بعد المات او ذکر و فی فی الدنیا او ذکر کم فی الاخرة او ذکر و  
 بالعقوبة او ذکر کم بالربوبیة او ذکر و فی بالصدق و الاخلاص او ذکر کم بیزید الاختصاص و بفرخین بر وایت ای عابد  
 از حضرت آورده اند که هر که را چارچهره جانب خداوندی عنایت شده او را خیرینا و آخرت حاصل گشت دل  
 شا کز زبان اگر و بدن صابر و زوجه که بر ناموس مال الشخص نجبان و امین باشد و ابن جنان روایت ابو سعید صدیق  
 آورده که آنحضرت فرمودند که مردم بسیار بر سندان غنیه نشسته و بر بالشکازم آرمید و مشغول بذكر خدا و انهد  
 حق تعالی ایشان را برکت کربا و جود این بر و نلند و بگوید بر پشت سجات بلند عطا خواهد فرمود و در صحیحین این است

که مثال آن اگر مانند دوزده است مثال غیره اگر مانند مرده است در صحیح مسلم و دیگر صحاح از حضرت موسی  
 که هیچ جماعت بر او که خدا نمی نشیند مگر ملائکه گرد او ایشان می نشینند و رحمت الهی ایشان را می پوشد و سکنه بر ایشان  
 میشود و حضرت حق تعالی ایشان را در قربان حضور خود بخواند و میفرماید نیز در صحیحین وارد است که بسیاری از فرشتگان خدا  
 کوچک کوچک بر آسمان این که میگردند و جای که جماعت را مشغول نگذرمی بنشیند چون مجالش بخورد و در ده مردمان  
 جمع شده قرآن بخوانند و ذکر کنند میکنند آن فرشتگان با هم و آن میکنند که انیظرت بیاید و اینک مطلب اینهاست  
 پس انجماعت بپراخود و احاطه کرده و در زده هفتاد و شش شوند با آسمان چون این کفرافع شده متفرق شوند آن  
 فرشتگان نیز با آسمان و نزد حق تعالی ایشان می رسد حال آنکه او داناتر است از کجا آمدند فرشتگان میگویند که از نزدیگان  
 تو آمدیم که در زمین میگردند و بر آتش و شعله میسوزند حق تعالی میفرماید که ایام و دیده اند فرشتگان میگویند که  
 حق تعالی میفرماید که اگر بنشیند چه کند فرشتگان میگویند اگر بنشیند زیاده تر مشغول ذکر میشوند و بجان جد و گویا  
 زیاد و کند باز حق تعالی میفرماید که از یاد کردن این چیز میخوانند از چیزی پناه میجویند فرشتگان میگویند که بهشت  
 میخوانند و از دوزخ پناه میجویند حق تعالی میفرماید که این مرد و دیده اند فرشتگان میگویند که دیده طالب است اند  
 و گریزان از دوزخ و قیامت است که گریزیند از زیاده تر طالب شد و ازین زیاده تر گریزان باشند حق تعالی میفرماید  
 که پیش پادشاه که ایشان را از زمین مطالب ایشان را ایشان در فرشتها عرض میکنند که فدای من و میان آنها بود  
 لیکن این را پس گرفته و بر کارهای مده بود و فرشتها حق تعالی میفرماید و از اسم فرزندم این جماعت مرتبه دارند که هشتاد و شش  
 نیز استگار میشوند و در صحیح مسلم و دیگر صحاح وارد است که در روز انحضرت از خانه خود برآمدند و بر حلقه ایستاده شدند  
 و بر سر پند که شما چه عرض حلقه زد و نشسته اید عرض کردند که ما بر یاد خدا نشسته ایم و در لشکری میسوزیم که ما را بدست  
 با سلام فرمود و حضرت فرمودند که قسم خورده بگوئید که شما بر این غنچ نشسته اید یا نه قسم خورده عرض کردند آری  
 فرمودند که شما را اینجاست قسم ندادم که هست و روح بر شما نشسته باشم لیکن پیش من جبرئیل آمده بود و مرا خبر داده است  
 که حق تعالی شما را از شعله جان فخر میفرماید و خواهم که وجه فخر را از شما تحقیق کنم و در خبری بروایت متعدده وارد است  
 نه انحضرت میفرمودند که در جانب است عجبی نهی جماعت بر من نشسته خواندند بود که انبیا و شهیدان بر این آسمان نشسته  
 خوانند و در حال آنکه دنیا و شهید نیستند و چون فرم پرسیدند که یا رسول الله انجماء کدام فرم خوانند فرمودند  
 که آن فرم یک فرقه نیستند بلکه از فرقه های مختلف و شهرهای مختلف محض لوجه الباطن و مستی پیدا کرده اند و بر  
 ذکر خدا جمع میشوند چون حج شدن و حج بکسها و رسل و عطا و غیره و بر مجلسها و ذکر و این شیعه از حضرت

امام مقرر کرده که هیچ چیز جز خدا محبوب تر از ذکر و شکر نیست لهذا در اینجا مقام اعتناست همین و چیز را طلب نموده  
 که فایز کردنی از ذکر کم و آنست که گوئی و سپاس را می کند و شمارا و که گفتگو و سپاسی میکند و توضیح و تفسیر و بیان  
 فرموده اند و لا یخفون تنبیها علی ان ترک الشکر کفر و تفسیر فتح العزیز آورده اند که در شرح چند چیز را که ادای شکر نیست  
 مقرر فرموده اند شکر تولد و لا یخفون مست بر یک بر سر و نقره را وزن کرده حیرات کردن و شکر کجایم و شکر پر و شکر بدین  
 نوشت که جامه که نه در بنام خدا بر جنتا جان بد شکر ادای و در صدقه الفطر و توسیع تکلف ترینین بر روز عید الفطر است  
 و شکر ادای حج قربانی عید اضحی است تکلف ترینین آن روز شکر نوشیدن خود و از خواب برخاستن و ذکر ادا کردن  
 کردن و وفات و نماز و غیره بخواند و شکر ادا آنست که بر خود اثر ظاهر کند و در لباس خود پاک اصدوت مفسدان  
 و شکر سوار جان آنست که گاه و بجا جان بجا بیت و شکر موشی آنست که شیر یک جانور از آنها براه خدا مستحقان داده باشد  
 و شکر زحمت میخواند آنست که از خوردن آن کسی منع کند از می اگر کسی اندک برشته ببرد و او را فرحمت میرسد و شکر صنعت  
 آنست که محتاج را بان عانت نماید خصوصاً مثل کتابت خطاط تعلیم قرآن مسائلین شکر لغت علم است  
 و علی هذا القیاس یا ایها الذین آمنوا یعنی کسی که ایمان آورده اند اگر ادای حق ذکر و شکر و ترک کفران بجهنم  
 من شاد شود و ارادت استعینوا یا الصبریه و طلبید بصبر که گذیر نجات است از فضائل صبر است که حق است و او را  
 بنصاف و خند جازین کتاب غیری ستوده از انجیل و مجله و مجله هم می بینید و باقران صبر و امت کلمه نیک و حسن علی نبی  
 با صبر و اجرین الدین صبر و انما یوفی الصابرین اجرهم بغير حساب و این معلوم که هر طاعت که بود از مقدار غیر از صبر بود و در مقدار  
 و اندازه نمی آید و از فضائل صبر است که عبادت عده کرده است محض صبر است از اکل شرب جماع و در حدیث  
 در حق آن عبادت وارد شده که الصوم و غیر نصرت و اندازه متعلق بصبر فرموده اند و آیت ان تصبروا و متقوا فاولئک  
 من قریبم ندیدیم که یکم بخیرت لایف من الکما یک و غیر صابر از مجموع عنایات خواسته اند و آیت اولئک علیهم صلوة  
 من یمیز صمت و اولئک هم المتمدون و در حدیث صحیح است که الصبر نصف الایمان حضرت علی کرم الله وجهه عبد الله  
 بن مسعود فرموده اند که الصبر یوالایمان کلمه و الصلوة و طلبید نماز را که نماز عبادتی است مرکب از تریاق  
 مجرب الفا چند چیز و جز اعظم آن خلاصه رکبان آن عادت که گردشای سرخ و کل مسبب تصالح است و خیر  
 صلوة الحاجه برای هر طلبی صلاوة الاستسقا بر طلب یا ان مطلق نوافل بر آنست و در حدیث شریف وارد است  
 که چون آنحضرت امری با ضطراری در دشمنان می بینیدند و حاکم بهی رایت کرده اند که یکبار عبد الرحمن بن عوف  
 غشی رود و تا آنکه مردم گمان کردند که وفات یافته باشند از نزد ایشان برخاستند و مکان را حالی کردند و در وقت یابود

نن ایشان ام کلثوم بنت عقیقه در مسجد آمدند و این آیت را بخواند که یا ایها الذین آمنوا تعینوا الصبر الصلوة ویناظر شوا  
شدن ساعتی گذشت ایشانرا افادت است و دو جبات و باره یافتند و نماز حضرت ابراهیم در وقتی که ساپژ او در وقت  
جمله کشیده و نزد سابق مذکور شد نماز چرخ را بر لب وقتی که او را تمت نرا کردند و بخار و مسلم است و در تفسیر روح البیان آمده  
که الصلوة ام العبادات و معراج المؤمنین مثاب با عالمین اما حص الصبر الصلوة بالذکر لان الصبر شد لا مال  
الباطنیة علی البدن الصلوة شد الاعمال الطاهرة علیها یجمع الطاعات من الامکان السنن و الادب المحض  
و الخشوع و التوجع و السکون غیر ذلک اما تدریج حفظه لا بتوفیق الله تعالی و کتفی بذكر الصلوة لان الخطاب لکل  
من المؤمنین الشترک بین یجمع بعد الايمان الصبر المعانی الصلوة و اما الزکاة فمختصة بمصاب النصاب  
و اما الحج فباصحاب الاستطاعة و الصوم صبر عن اکل الشرب غیر ما ان الله مع الصابرین بدر شکیه خدا  
با صابران است بکف و حمایت نصرت رعایت اجابت عوده و کما تقو لوالمن یقفل فی سبیل الله انوار  
و گوید و انکس را که شسته شود و راه خداست یعنی در جهاد که ایشان و کاندن صحابه بعد از حرب بزرگ شده و میکرد بعضی  
سبیل حق میگفتند که در زبرد جان شیرین بدو و از نعمت حیات لذت نگیرد و یا محروم شد حق سبحانه فرمود که ایشانرا فر  
موانید کل احیاء بعد ایشان زندگانند و حضرت و لکن لا تستعززون و لکن تنامیدانید کیفیت حیات ایشانرا  
زیرا که اگر آن بعتل تصویفست و تفسیر از خدا بدیده و دره و الا تیرد علی المتعزلة فانهم قالوا المیت حماد و تعزیه  
ستحیل و انما ساهم بها باعتبار المال علی معنی انهم یصیرن حیا فی ثانی الحان الجواب قلنا تخصیص الله تعالی استدل  
بالمجودة فی الحان اثبات التزیین لیه معنی باب قالوا لوان کنالا تعرف کیفی التزیین لیه و تفسیر فتم الغزیر اوده  
که چون آدمی میبرد روح از بدن و جدا شود پس متجسمی عدم حس حرکت او را که شعور جدا از روح و میدبرد  
روح جدا از شعور نیست و چنانچه حال خود بود محلا هم است شعور می و را که درشت عالم دار و بلکه صاف تر و روشن تر  
نیز که تدبیر بدن توجیه با موی سفالت و از صفات او را که منع میشد چون از بدن جدا شد مانع مرفع گشت پس از او  
معلق خود روح ششید باشد روح عامه و منین با روح کاف و فاسق یا منیع مرفه توان گفت که صفت بدن است  
که ششید و این نصرت سبب معلق روح با و از وی ظاهر میشدند و حالانغشوندان روح را و معنی لاحق شود  
و نه بعد از وفات بدن از ترقی باز میماند و وقتی که باین متعلق نشین بر روح او دفع بود و در آن  
است متعانت تا ذات مثل اکل شربت میبرد که بواسطه بدن لها خوا شده بود و از دست او میبرد و لهذا او را  
بزرگتر در شرف حکمت بخوانند و درین موافقت متسا میگویند که اعمال نیک بدو ختم شد و خانه کار او برین

جان شهدا

نیل

نیل







باسع پوشیدنیست آن از مالش بچه چیزت بپوشی من لم یحب بختی اندک از بیم شمن ز غنا ناصحی مایه  
 اسلام با وجود ترس از ایدای شمنان از موده شود و لم یحب و گرسنگی و قوط و تنگی و نقیص من الا کماله  
 و نقصان بعضی از آنها بحد و غارت گرفتن پادشاه و با بجا بزرگوته و صدقه الفطر و حق ساکین و اضافیات نام  
 و تکلیف انیثار محتاجان بخود و بر عیال خود و به پائمالی رعیت باندن من هر کفار و عداوه بران خواهد شد که کفتر  
 و کم کردن جانها شمار زیر که قارب عثمان را زایل هر خانه در جنگهای پی در پی کشته خواهند شد و در شقت سفر  
 جهاد و بزرگسنگی و تشنگی و صدمات نجات تلف خواهند کرد و بدید بیک در مهاجرین انصار هر سال نقصان میرد  
 را و می یافت جنگ احد انصار تشنگان گشته شدند و در جنگ بیرون نیز تشنگان گشتن ایشان شهر بدید شدند  
 و بعد از شکست احد صحیح خانه در مدینه نمود که از صدک نوحه شیون بفرخواست انحضرت و سفر جهاد و بنگلیه گرسنگی سنگ  
 بزرگ می رسید و حالت ابو بکر صدیق که مشهور بالدری بودن دینارین حدانجامید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 بیتاب شده از دو تخته خود بر آمدند و حضرت ابو بکر صدیق ملاقات کردند که با رسول الله صلی الله علیه و آله بیوقت از خانه  
 بر آمده اید فرمودند که سبب حضرت صدیق عرض کردند و آمدن من نیز بسبب گرسنگی بر آمده ام این است حالت  
 گرسنگی و کسایند و این جنگهای پی در پی در زنده باقی ماند کسی بشکسته شدن دست پا و کسی گوری و گری  
 و گرفتار نقصان تن بهم رسیده بود و حضرت طلحه دست شل بود و علی العیاس گیر از او التماس کردیم که در آن  
 میوه های فاقات سگاو و رضی یا و یک فرزند آن که شربخ دل اند و مردن ایشان بر دمی شاق تر از جان تلف  
 مال است لهذا این صحبت بعد از همه مصائب فرموده اند و هیچ و وار دست که چون فرزند فرد مسلمان  
 نی می بیند بفرستگان قاضی بصره و ارجح میفرماید که یا شما قبض کردید روح فرزند نیده را آنها میگویند که اگر  
 باز میفرماید که یا قبض کردید میوه دل را آنها میگویند اگر می حق تعالی میفرماید که پس آن نیده بر چه گفت آنها  
 میگویند که در حد و ناهج و نالیده را چون گفت جناب الهی حکم میفرماید که برای نیده من بهشت خانه  
 ناکند و بیت احمد در مدینه و جوانین از مالشها شامعه کردید و کامل العباد بر آمدید و بیت خاص حنی  
 انعیب شده است پیغمبر یعنی امتحان صبر ایشان از سال ایشان موت کمن بلکه قدر ایشان و تشبیر  
 الصبر برین لکن این بیت رتبه صبر ناکند بر هر گرسنگی که کمن است ناکند اذ اصحاب بهم مصیبت  
 چون برسد ایشان و تنواری و قریبی و آشته مایه حاد و مکرزه به نیده برسد و صحبت است آن صابران وقت  
 و فی صحبت قاتل گویند تا رتبه داران خداوندیم اقررت باقیاد حکم قضا و انصاف بتسليم و رضا و انا

و کفر  
 برین  
 و کفر  
 و کفر

اَلَيْسَ رَا جَعُونَ وَاَلَيْسَ حَقٌّ بَارَكَ وَنَدَا كُنْ اَعْرَافُ يَجِبُ فَنَشُورُ وَرَحْمَتُ شَرِيفٍ وَارِدَتْ كَيْدًا  
 جَزَاءُ خَضَعَتْ سَبَبُ اَبُو تَامُوشٍ تَمَّ خَضَعَتْ فَرَمُو نَدَا نَدَا اَلَيْسَ جَعُونَ خَضَعَتْ عَائِشَةُ عَوْضُ كَرْدَنَدَكُ يَا  
 رَسُولُ الْمَدِينِ هَمَّ مَصِيبَتِي بُو فَرَمُو نَدَا رَمِي هَرْ جَزُو دَر بَاطِنِ اَوْ مَعِي قَلَقِي هَمَّ سَدَّ مَصِيبَتِ سَتِ نِيَزْ رَحْمَتِ سَتِ  
 كِه مَسْلَمَانِ كِه اَوْرَاصِيبَتِي بَرَسَدِي سَمَقَامِ جَوْعِ وَفَرَعِ اَيْنِ كَلَمَةُ بَارَ بَرْجَوِيدِ حَقِّ تَعَالَى اَوْرَاصِيبَتِ نِيَكِ اَز  
 مَصِيبَتِ عَنَايَتِ فَرَايِدُ وَا جَزُو ثَوَابِ اَنْ مَصِيبَتِ رَحْمَتِ خَوِجِرِه بَاشَدَامِ سَلَمَتِ بَرَمُو نَدَا كِه چُونِ اَبُو سَلَمَةَ كِه شُو اَمْرُ  
 اِيْشَانِ بُو وَخِيْلِي مَرُو بَرَكْ صَاحِبِ دَفَاتِ يَافْتَه وَا اَيْنِ حَدِيثِ اَوْدُ وَرُوْلِ خُوْدِ كَفْتَمُ كِه عَوْضُ اَيْنِ مَرُوْدِ  
 نِيَكِ چِه خَوَابِ بُو لِيَكِنْ مُوَافِقِ فَرَمُوْدِه خَضَعَتْ اَيْنِ كَلَمَةَ كَفْتَمُ حَقِّ تَعَالَى اَوْرَاصِيبَتِ رَا وَا كِه دَر كَاحِ  
 اِيْشَانِ رَا دَمُ طَيْرِي بَرَوَايَتِ اَبِ عَبَّاسِ اَوْرَدِه كِه خَضَعَتْ فَرَمُو نَدَا كِه اَمْرُ چِرِي اَوْدِه اَكَلِ كِه پُكَلِسِ اَزَا مَتَهَا سَا بُو  
 نَدَا نَدَا اَيْنِ كَلَمَةَ سَرَجَا حَسْتِ كِه رَوَقِ مَصِيبَتِ اَيَكُ كَفْتِ سَمْعِي شَعْبِ اَيَا اَيْنِ اَوْرَدِه كِه اَيْنِ كَلَمَةَ بَارَ پَشِيْدِي هَمَّ نَدَا  
 چِه جَايِ مِيْثَانِ سَلِيْشِ اَنَكِه خَضَعَتْ يَعْقُوْبُ رَا كَمَالِ خَرَنِ خَضَعَتْ يُوْسُفُ سَمْعِي كَفْتَمُ كِه اَسْفَاعِي يُوْسُفُ وَنَا نَدَا  
 وَ اَنَا اَلَيْسَ جَعُونَ كَفْتِ بَقِيْ بَرَوَايَتِ عِيْدِ الْمَدِينِ عَمْرُوْدِه كِه چَا پَرِخِرَتِ رَمَرَكِه جَمْعِ شُونُودِ حَقِّ تَعَالَى اَوْرَاصِيبَتِ  
 مِيْسَا زَا اَهْلِ اَنَكِه دِي كَرَارِ وَا خُوْدِ التَّجَا نَجْدِ اَنَامِيْدُ وَا مَمْنُودِ رَوَقِ مَصِيبَتِ اَنَا نَدَا وَ اَنَا اَلَيْسَ جَعُونَ كُوِيْدِ سَمْعِي اَنَكِه چُونِ  
 نَعْمَتِي اَزْ جَنَابِ اِلَهِي اَوْبَرَسَدِ اَحْمَدُ كُوِيْدِ چَا اَمْرُ اَنَكِه چُونِ كُنْ اَسِي اَزُو نَرُوْدُ شُوْدِ سَخَطِ اَلَلَّه كُوِيْدِ فَرَمُو نَدَا رَحْمَتِ سَتِ  
 چُونِ كِي اَزَا شَمَا خِرَفَاتِ بَرُو سَلَمَانِ سَبْدِي كِه اَنَا نَدَا وَ اَنَا اَلَيْسَ جَعُونَ اَنَا اَلَيْسَ مُتَقَبِلُونَ كُوِيْدِ اَمْرُ خُوْدِي وَ فَرَمُو نَدَا  
 وَلَنْفَعُ مَا قَبْلَ سَبْتِ جَايِ اَيْنِ بَهْ كِه دِيْنِ حَلَّ اِنْ پَشِيْدِي كُنْ بَهْ كِه زَهْرَكِ دَر اَيْنِ مَرَكِ خُوْدَا نَدَا شِيْدِي كُنْ بَهْ وَا مَعْمُولِ سَعِيْدِ  
 بِنِ مَصِيبَتِ خَضَعَتْ حَسَنِ كَبِيْرَانِ بُو دَكِ اَيْنِ هَرْ دَوْبَرَكِ اَوْرَاصِيبَتِ رَحْمَتِ خُوْدِ اَوْرَاصِيبَتِ سَرَجَا حَسَنِ كُوِيْدِ  
 اَنَا اَنَكِه دَوْرَمِ رَا نَعْرِيْتِ مِي كُنْدَبَا بَحْلَمِيْنِ قَسَمِ صَابِرَانِ مِيْقُوْدِيْدَا اَوْلَانِكَ عَلَيْكُمْ اَلَا كُرْدِه بَرِ اِيْشَانِ اَزْ اَمْرُوْدِ  
 صَلَوَاتُكُمْ مِّنْ اَزْ هَمِّ عَنَايَاتِ خَاصَّة نَا زِهْ اَوْرَدِ دَر كَارِ اِيْشَانِ كِه اَيْنِ عَنَايَاتِ خَوْفِ مَصِيبَتِ رَا خَرَتِ نَمِي نَدُوْدِ  
 بَا وَا عَنَايَاتِ تَا ثِيْرِي كُنْدِ وَا مَعْلُوْدِه وَ حَقِيْقَتِ اَمْرُ اَيْنِ عَنَايَاتِ خَاصَّة رَحْمَتِ خُوْدِ اَمْرُ اَيْنِ عَنَايَاتِ خَوْفِ مَصِيبَتِ  
 مَطْلُوقِ مَامُوْنِ سَايَزُو لَهْ اَخْصُو كَسْتِ اَصَالَه خَضَعَتْ اَنِيَا وَا اَيْنِ جَاوَزِ اِنِيَا فَاضَلَهْ اَيْنِ عَنَايَاتِ هَرْ يَكِ اَنِيَا سَا خَرَتِ  
 فَرَقِ نِيْسْتِ كِه رَحْمَتِ اِنِيَا اَيْنِ عَنَايَاتِ خَاصَّة حَبِ عَصْمَتِ اَرَكَنِه مِيْشُوْدِ وِجْ كَنَاهِ اَزَا اِنِيَا صَادَرِ شِيْدِي وَا دَر رَحْمَتِ اِنِيَا جَاوَزِ  
 سَبَبِ قَصُوْرِ سَعْدِ اَوْرَاصِيبَتِ قِيْدِ تَا ثِيْرِي مَنِيَا كِه كَنَاهِ كُرْدِه بَرَكِيْدِ اَوْرَدِ اِنِيَا رَا نَدُوْدِ اَيْنِ جَاوَزِ وِجْ صَحَابِ سَهْ وَا رَدِ  
 كِه هَرْ كَرَامَتِ فَرَمُو نَدَا بَا لَاحِ مَرُوْدِه بَاشَدَا وَا كَلِمَةُ بَرَكْتِ مَحْبُورِ كَمِ اَزَا اَنَشِ رَوْنِجِ حَاصِلِ گشتِ چُونِ مَرُوْدَانِ زَنَانِ سَمِيْدِ



همین است که از هر جانب سرانگشته پیدا کند و از هر کج مدعا خود برآورد چنانچه در حدیث وارد است که عجبست از طاعت  
 مومن که هر کار او خیر است اگر حالتی خوش شد خدا تعالی را حمد میکند یا این وسیله قرب خداوندی و اجر و ثواب حاصل  
 میکنند و اگر در حالتی ناخوش میرسد استرجاع مینماید و صبر میکند و باین راه نزدیک مستحق اجور و ثواب میگردد  
 گویا از هر طرف راه قرب و کثرت گشاده اند و در حدیث شریف ارد است ان فی الجنة يقال لها شجرة البلوی یوم  
 یابل البلاء یوم القیامة فلا یشر لهم و یوان لا ینصب لهم من ینزل لیسب علیهم الا حبراً ثم قرار انما یونی البصائر  
 اجرهم بغیر حساب ان الصفا و المکوة برئیکه صفا و مروه و آن دو کوه اند مقابل کعبه عظمه در جانب شرقی آن  
 صفا مائل جنوب مروه مائل شمال از صفات مروه مقصد رقصا و کمر ساقست است کسعی رسیان آن نمیکند مروه  
 شفا الله ان الله انشا نهایی حج خانه خدیج من حج البیت پس هر که حج کند خانه کعبه یا هر که قصد کند خانه خدا را  
 با اعمال مخصوصه حج در حالت اعوام او عظمی یا سوجه زیارت کعبه شود بهنگام مقصد بعضی عمره نماید از خانه خود  
 یا از ین حرم فرق رسیان حج رفتن بعرفات شرط است از آنجا که آن بر طواف کعبه و عمره رفتن حج عرفات شرط است  
 اگر عمره کند از بیرون بمکه می آید پس او را برست بمکه باید که طواف باید کرد و اگر سال کن است پس او را بر این حرم  
 برآمد و از اینجا حرام است بر طواف کعبه یا آمدن و نیز حج نمیشود مگر کعبه یا در یک سال زیرا که رفتن عرفات روزی که نهیم  
 است فطر حج است این در دو یک سال مکرر نمی تواند کرد و عمره بهر زمانی تواند شد و برای آن مخصوص است و بهر سال  
 سعی صفا و مروه در شهر تنگ ضرر است پس آن که قصد حج یا عمره نماید فلا یجوز ان یتطوف بهما ای  
 گناه نیست از آنکه طواف کند باین نزد کوه و من یتطوف بهما و هر که قصد طاعت عبادت او را که آن کار  
 که نیک باشد فان الله شاکر علیهم این رستیکه خدا تعالی قدران است عمل در این مکان نمیکند گویند بهر جهت  
 با کفار پیدا شده باشد مانند زره و زرعاشور زیرا که او تعالی با ما است نیات عمل کنندگان پس هر که درین مکانات نیست  
 تعظیم بنان می رود عمل او را رد می نماید و هر که نیت ادای مناسک می رود عمل او را قبول میکنند سعید بن منصور از ابن عباس  
 و دیگر محدثین از شیعیان روایت کرده اند که بر کوه صفای بود که در ساف میکنند و بر کوه مروه نیز می بودند او را  
 نماند میکنند و اهل جالیست چون بعد از طواف کعبه رسیان این دو کوه سعی نموند این فرود است بوسه میدهند و دست  
 میسازند چون حضرت رعدیه منوره شریف آوردند و در صوف حج امر طواف خانه کعبه مد سعی رسیان صفا و مروه  
 مذکور شد مردم عرض کردند که یا رسول الله در میان صفا و مروه بر آن است اهل جالیست میدیدند این سعی انشا الله  
 نیست پس راجه ضرر است که در میان این دو کوه سعی نمایم بلکه خوف است که اگر از این دو کوه این سعی نمویم بهشت



و درین فکر بودم تا آنکه آفتاب منقلب افت و زمان ارجوات بمنزله رفتند و من متناوب بخیالاندم تا آنکه خواب  
 بر من ناخت و در چون خواب شدم دیدم که قیامت قائم شد و زمان از گور بار آمدند و منیران منیر طاقم شدند  
 و در آن روز منیران منیران شدند پس گاه ندای شنیدم از آتش که میگفت از خدا یا بجای ده حاجیان خانه  
 کعبه اگر میسر شود من پس بدارید بآن آتش و زخم کرای و زخم حاجیان خانه کعبه منیرانی زیر کمر ایشان گرمی خوا  
 و تشنگی این صحرا چشیده اند و نجات یافتند ایشان آتشنگی این روز زیرا که برای ضای من کل تکالیف شما  
 بر داشته و ما با چرخ کرده خود را در خیابان رسانیدند گفت آن شیخ که من این خواب را دیده و بیدار شده و در کت من  
 گذاردم باز خواب شده با من این جور از خواب دیدم گفتم در خواب که یا این ماجرا که می بینم از جانب خدا است  
 یا از جانب شیطان پس بدار من سید که ای شیخ بگو که این از طرف خدا است و از کون است خود را پس ناگاه دیدم  
 بر کت من است خود که نوشته بر آن من حق یعزیزه و زار العیت شفق من سبعین من اهل بیت حضرت سفیان منیران  
 که من نوشته گفتم و او دیدم خواندم از شیخ بخت سفیان گفتند که منی آید سال بگریم بر سر منیران میگویم تا آنکه درین  
 سال بمشایخ تمام شد که آنی در بهار ریاض و در شایه الظاهر است بنار الرباط بحث تیغ المسلمون افضل من  
 الشایه و الحج نطوما افضل من الصدقة النافله و حج الفرض اولی من طاعة الوالدین بخلاف النفل و حج الغنی افضل  
 من حجة الفقیر لان الفقیه یؤدی الفرض من کت و یطوع فی ذهابه فیفضل الفرض افضل من فضیلة التطوع ان  
 الذین یکتفون بدینیکه کان از علماء یوئجه جسد یوئجه فکان از علماء البینات آنچه در ستا ویم از سخنان  
 روشن تورات چون حکم رجم و الهادی و راه سود و صفت بیعت مصطفی صلی الله علیه و سلم من بعد نبیانه  
 للناس فی الکتاب پس آنچه بیان کردیم آن بودی را سر اخنی اسرائیل و تورات یعنی آنکه کار اساختیم و ایشان  
 گردانیدند اولیکه آن گروه که پوشندگان حق اند یلعنه الله فی راندا ایشان را خدا و از رحمت خود و میکنند  
 و یلعنه الله عنون و لعنت میکند ایشان لعنت کنندگان یعنی ملائکه با هم از فریدگان از جن و انس با تمام  
 مسلمانان و لعن عنان سوال لعنت است از حق برین و حبه اللهم العنهم همه این طاعه ستر و لعنت اند و این است  
 در حق پیغمبر نصاریست که بر طعن سلمان غطفانی صفا و فیه لعنت حضرت که معلوم شد من پوشیدند اما  
 مضمون او عام است حق کبر سیکه و بدو نسته آمد و از وقت احتیاج با طهارت آن پوشیده کنند خواه عالمان از راه  
 خواه اهل ظاهر از راه طمع پس اگر خواه قاضیان مفتیان و مرثی علی بن القیاس از راه طمع حق را باطل و باطل را  
 حق و ظالم را مظلوم و مظلوم را ظالم قرار دهند حق پوشند و این باجه و دیگر محدثین بر دایت بر این غایت آورده که

که روزی چهار بخش در جبهه بودیم حضرت فرمودند که کافرا و قریب سیان و چشم و گردن میزند که کوازان را  
 هر جانور غیر طعلین میشود و آن کفر لعنت میکند و حسین است معنی این آنکه که و بعلمهم الامعنون در درایت این ماجرا بود  
 و در شده که هرگز خدا تعالی داده باشد کسی از آن علم او برسد این کس آن علم را پنهان کند و بخود خداستگار و زقیات  
 انگامی از آتش و دوزخ و زمین و آسمانند و حق تعالی این حدیث بلکه این آیه نیز بنیاد کرده اند که مرده و اجرت گرفتن  
 بر علوم دینی حرام است لیکن اینجا و قیقه باید فهمید که اجرت بر نفس و کفر و فتن حرام است ما و خانه کسی قطع مسافت کرد  
 برای تعلیم فن و الحاصل از صبیح تا شام و رقیه شدن عملی است و از او تعلیم و مقابلین عمل اجرت گرفتن بلا شبهه حلال است  
 و همچنین مقید بودن جلوس بر سر نه بلکه کسی است و از نیز مقابل اجرت میبایست و این ماجرا برای جابر آوردند  
 که هرگاه آنجا است اول این است لعنت کردن گیر و خنجر و بیوقت و فرقه و افق فرقه و نه بیان این عمل  
 رواج یافته پس وقت بر که حدیثی را پوشیده و در پس گنج یا هیچ کتابها منزه الهی پوشیده داشت که فی فتح الغزیرة الا ان  
 تا این که از آنکه باز کرد و از ترک بابیان با توبه کرد و از کتمان لعنت خود بشارت متصل است مستثنی منه ضمیمه است و بعلمهم  
 و اصلاح کرده و کان کار با تباد شده و حق پوشی خود را و بگو و بیان کرده اند از صفات حضرت انجیر تیان  
 میباشند فاولئک الی انما انما سبب به صلاح انکوب علیکم ما بگردد و بر ایشان است و انا الثواب انکم  
 و منهم قبول کننده و توبه بندگان و میران که بعین نعم و دعوت ایشان ان الین کفر و انما سبب که با  
 شدند از خود و انکار شوق و مهر و ما تو کفر و کفر و برون و حال انکه ایشان کافر و کتمان حق اولئک علیکم لعنة  
 الله ان گروه انما که بر ایشان است لعنت خدا بعد از مرگ ایشان و الملائكة و الناس کمعین و لعنت و کفر  
 و لعنت همه مران در دوزخ و ناس و معنای آنکه انتفاع ایشان با ناس است ثابت است خالدين فیها و این ملاعنین  
 جاودهند لعنت و آتش و دوزخ که یخفف عنهم العذاب سبک کرده نشود و از ایشان عذاب کاهم  
 یبصر و کون و نباشند ایشان که مهلت داده شوند یا منظور نظر رحمت الهی گردند و اهلک الله و اهلک الله  
 هو الکفر من الرحیم و خدا شما مجریم است یکنایه است یحی مجریم که مستحق عبادت باشد مگر او که احد است و ذوات و دوا  
 است کمال صفات مجتهد است تربیت اشباح میباشند در تقویت ارواح محققان میگویند که کلمه یحی است تیرا که  
 اسم ذات میکند بذات احدی پس این هم محض است نزد ایشان خجانه مطهر باشد خواه مضموم و لهذا میگویند عالم الهی  
 و در تقوی آورده اند از هوا کی بر میجام بود ای نه و فانی نشد بی نام بود هیچ با بی حقیقت و بدو با نه  
 کاف لام کل حیة و اسم خواندی بر مصححی را بگوید نه بیا و ان نه اند آب جز کر نام حرف حاسی گذرد

بیان  
 فیه بیان

بیان  
 فیه بیان





حاصل میگردد و شکلی از این است و بخاری در تارخ خود بر وایت آورده که آنحضرت میفرمودند که حق تعالی  
برشت آب را پدید میکند و روی محکم بر آن می نهد که در دکان و دیگر شسته بشناسد اگر آن درخت آید باشد بخت  
با دوامین زمین آسمان شانه زده و نیز ابو الشیخ از بعض صحابه نقل کرده است که اگر تاسه زبانه بخندین آسمان زمین بر کو  
پدید شود و بعض پدید آید و هم بر وایت این عباس آورده که هیچ گاه باوندی در زید مگر که آنحضرت بر سر فرات خود می ایستاد  
و این صبح عاصی کند الله جل جلاله و لا تجعلنا عذابا اللهم جعلنا ریا حاد لا نجلها رجا و الشکاب المستحربین  
السماء و الارض و در هر یک تخفیفی تغییر می خلق می نهد و میان آسمان زمین تا هر طرف که حکم شود و کلمات  
بر آینه علامتهاست یعنی درین همه که گفتیم نشانهاست از صنایع حکمت و باری عزت لایق تعقلون مر  
گروهی را که خود دارند و نظرات را بر موجودات مگردانند که غایتش میگویند که ما سیصد شصت و دوازده مرتبه می بینیم  
معجون کای که شهر ما را است نمیتواند کرد و تو میگوید که من یک خدا دارم و کار عالم بسیار را اگر بدین سخن پیار و  
علامتی بماند یا یار او اقرار کنیم این آیت مذکور نازل شده عمل برشت نشانه از آیات قدرت الهی در خیر آمد که او  
بر کسی که این آیت بخواند و در عطر کند و در بعضی روایات آمده و می گویند که این آیت را خوانده اند اب مضض  
از دهان نازد و این دلائل بدل جاندند و از آنس روایت کرده که آنحضرت میفرمودند هیچ چیز سخت تر بر تنه و ان جز  
ازین آیات نیست که در سوره بقره و الهکم الله و حدنا آخرتین و این عساکر از ابراهیم بن ریمه آورده اند که ابائی گفته اند  
خالی بر بخت آنها اسبیب جن خون دفع میکنند که آنها هر روز بخوانند چنان این باب در و باشد بالکلیه و در این  
آیات است الهکم الله و احده و الهکم الله و ان یحکم الله الذی خلق السموات و الارض و ان یخسر و یخسر و یخسر  
که این آیات بر کجای عرش مکتوب اند و نیز میگفت که این آیات را بر اطفال خود نوشته باشند تا و امان باشند از آفات و  
من الناس من یحیی من دوز الله انما و از مردمان کسی است که در اگر و بخواند متابان و شیرکان یعنی زبان  
یجیب و کلمه دوست میداند ایشان را محبت الله چنانچه خدا دوست یابد و است و الذین امنوا استجاب الله و  
انما ایمان آورده اند ایشان قوی تر و ثابت تر اند و محبت فرموده را محبت است که آن میبندد و دوست میدارند و متابان  
و دیده دوست گرفته است با میدیدن عمر میگردانند و دیگر محبت را محبت فانی نشکند دوستی مومنان محبت باقی ربا  
و حقیقت دوستی اش جفا است که اول خدا ایشان را دوست داشت که بجهنم ایشان او را دوست گرفتند که بجهنم نرسد  
ایشان را خدا را دوستی خدا نیست ماریشان را بر طریقت قدس سره فرموده که اگر تخم بجهنم کشته نهال بجهنم نرسد و فرد  
اگر از جانب معشوق نباشد کشتی بد طبع عاشق بچاره بجا نرسد و کوئو الذین ظلموا و چون بتید و بلند اند

میان  
علا و در وقت  
بازند و نظرات  
بخوانند

و اگر  
بازد و این  
اسبیب جن و  
خون



جان خود را سوختند بر سرشستان کرد و آید همراه معبوان خود با دستش چشم ایشان را بخواباند که در نیمه در روز  
 نیر که بیدار شدند از این آتش نجات نیست این غذای نمیست من بعد از ایشان فرمان رسد بومنان که در آید  
 و برین دوزخ اگر شما دوست هستید مرا پس بومنان دیده و آید که ناگاه ماسد از زیر عرش و آذین استوار شده جفا  
 بزند زیرا که اول ایشان خدا است و هشت از پس آن ایشان خدا را دوست گرفته و سر که گویای بد خداست  
 محبت دوستی بود محبت و اکمل و اتم قولی میهم و مجرب و یا آیتها لکن کلوا مما فی الاکثر امی مردمان  
 بخورید آنچه در زمین است حلالا کلینا پاک پاکیزه یعنی روا که بی شبهه و در حدیث شریف وارد که ان الله طیب  
 و لا یقبل الا طیب یعنی پاک از خبیث چون مال غضب خیانست و عا و غوث سود و درود و تقصیر روح البیان  
 فرمود و اندو علم ان اکل الحلال الطیب یورث الصیام بطاعة الله و الحاکم و الا جنتاب عن خطوات الشیطان فاعمل الصالحات  
 یتبعه الملقمة الطیبه روایت کرد ابن عباس که فرمود علی السلام که اگر کسی از نیکان در خدا استخوان عبادت کند  
 که پشت او کوز گردد چنانچه و پیروی او مثل کمان گردد و دروزه و در زمانه ضعیف باریک شود مثل نه کمان بگویند  
 بخدا که عبادت او را هیچ نفع نرساند مادام که نیک و خورش حلال و عا و حرفت خود سازد حکایت آورده اند که فخر  
 جوانی خواست از این دنیا آخرت کند پس کباب بر رفت بخوردن سبزه دشت گفتا نمود روزی ایستاده و کم خور و نظر  
 میکرد و بد کرد و با تمام سبزه رنگته اند بعد از آن در خواب دید که گونیده میگردد اکنون وجود تو پاک گشت و فی الثنوی به علم و  
 حکمت را یاز لقمه حلال به عشق و وقت را یاز لقمه حلال به چون ز لقمه و حسد بدی و دام به جل و غفلت را یاز لقمه  
 حرام به هیچ گندم کاری و جو نرید دیده ای که کرده و بد به لقمه نخست برش اندیشا به لقمه دوم و گوشتش اندیشا به  
 را یاز لقمه حلال اندر دوان به میل خدمت غم فتن انجمن و لا تتبعوا خطوات الشیطان و پیرو کنی که  
 ایس یعنی بری او و دید شتر کان عرب چیز را بوسه شیطا حلال حرام میگردد و اند چون بجهه سائیه و اقسام حرام  
 حق سبحانه فرمودند که و تحريم حلال و تحلیل حرام گام بر گام بیعتن بهنید و در از راه او بگردانید اند که عمل و معین  
 بدینکه و شتر با تنی است شکار چه بد شکار بوسه بدست برین بود و بخورند که شکار بفرقی سوسه بدوزخ برود و تقصیر  
 دام نریدست نظم آینه با قبل آنکه خبر داد که اعمال کفران بقیامت حسرت بود و بر ایشان بدین نایه بفرمود که امی مردمان کار  
 میکنند که بقیامت نیتا حسرت بود حلال خورید که بنایین شام حلال خوردن است نیتایی که حق جل جلاله پیغمبر را بدید  
 فرمود یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعلموا صالحا مقرر عمل صالح حلال خوردن فرمود غالب از من  
 حلال خوار عمل صالح آید بدین روزگار به احتیاط بدان کنند و احتیاط در ان کن لقمه پاک و در در ان بر خفصا است

و در حرام خوردن هیچ حضرت نیست با و شاه و تاج و تخت و حبیب خود را از خوردن نه نگاه میداشت و از خوردن نه نگاه  
نگاه داشت نه نشستن جانست حرام نشستن ایمان و دوستان خود را از دشمنی ایمان نگاه میداد و هیچ کس از دشمنی جان نگاه میدادیم  
و بیان کند آنست که رسول همان مرد انصاری گفت گوشت بزیر پان که در آن زیر انداخته بود پیش آنحضرت آوردند  
آنحضرت نخوردند و بار دیگر چون روز حرام خیر فراغ شدند زنی جنوه گوشت بر که در آن نهاده بود پیش حضرت  
آورد و آنحضرت از وی یک لقمه گرفته و در دهان نهاد و فرمود ماری بود و از تیر یک لقمه بخورد و گویند که آن بزرگوار  
کرده بود آن بزرگوار و سخن آمد گفت یا رسول الله تا اکل منی خانی سمومته و آن بزرگوار وقت بر او در آن نگاه داشت تا بخورد  
و نمی بود و اهل تطایر اختلاف است سبب آن این است بعضی از ایشان بگویند که این آیه در شان عبدالمعین سلام  
یا ران افتاد و این آیه نیز که ایشان خوردن گوشت شتر بخورد حرام کرده بودند و بعضی گویند که در شان اهل کتاب  
این آیه نازل شد که ایشان بخور و ساقیه و وصیده بخور و حرام کرده بودند و بعضی میگویند که این آیه در شان بنی نواحه و بنی مضر  
نازل شد چه ایشان و غنای بخورد حرام کرده بودند باز اختلاف کردند و اصل اشیا که بر خطی است اباحت نزد بعضی از اصل  
هر شیء اباحت است و تفکیک دلیل حرمت نیافته شود و حجت گرفته اند بدین آیه وایت یا ایها الذین آمنوا کما وطئتم بائنا من قبلنا  
و بعضی قائل بحجت اصل اشیا اند اما حسن کبر سر می نمایند حلال آنست که ترا بقیامت بخورد و سوال نماید حضرت  
این حجابش فرمودند حلال طیب آن بود که بدینا بی تحت بود و مال بود و بقیامت بی عذاب بود و گویند حلال طیب  
آن بود که مغبیان بر کوفتی و دهند و طیب آن بود که دست بگو و اسی و دیگر حلال است کما قال النبی و ما یریک  
الی الا یریک اما کما یریک مخبرین نیست که میفرماید شما را شیطان یعنی و سکینه بالشیء و الفحشاء و البیِّنات  
و شت گفته اند که سوگن آن نه نیست و فحشاء با علم آشکارا یا سوسیل است بدینا و فحشاء است بعضی و سوا حقیقت  
است که سو و فحشاء متناول اند چه معاصی از صفات و کبار که شیطان و میان بدان میگویند و آن تقوا و  
و میفرماید که بگویند و اقر کنه علی الله بر خدای و تحلیل جنایت و تحریم طبیات اما که تعلمون اینچنینند  
حقیقت است از او که فرضیه هر قدر غلو در اعتقاد است که مشرب ایمان شما است با و رد و اگر کسی گوید که شیطان و بعضی  
اوقات سوا این چیز باین میفرماید چنانچه از نزد کی منقول است که او شیطان بر شما صبر بدار میگوید زیرا که یکبار که  
نماز جمع و قوت شده بود و از آنقدر گریه زاری نموده بود که دیگر رحمت الهی جوش کرده و از اضعاف مضاعف ثواب  
ساز بوقت عنایت کرده و جوشش آن شیطان در برابر او خود بدی را مقصود میداد و گوید ضمن آن بدی جمله  
نیکی هم بدمی برسد مثلا خوف حصول ثواب عظیم در کار می بکار می دیگر که چندان ثواب ندارد و گویند یا نه سزاوار

بجای  
خوردن  
خوردن

ص  
نیز که اگر  
نماز جمع  
بجای  
بجای

چنانچه هر قصه این بزرگ کرد با بجمعه هر چند در و این است و منع از تخم حلال است لیکن از این دو قید مستغنا میشود که در  
 خوردن احتیاط باید کرد تا حلال پاک باشد و چیزیکه حلال نباشد مثل مدام و خون و شربث و شک و سود و غصص  
 یا بطریق رشوت گرفته خوردنش جایز نیست لهذا این مرد و بزرگان عباس هدایت کرده که روزی این اثر نزد خلیفه  
 خوانده می شد سعد بن ابی وقاص در همان حالت عرض کرد که یا رسول الله و عاقلید که حق تعالی مستجاب الدعوات است  
 فرمودند که ای سعد طعام خود احتیاط بسیار کن که حلال پاک باشد تا خود بخود مستجاب الدعوات شوی که بعضی از شما  
 مردان هر چه حرام و حرام خود می اندازد و در کجا و بشماست آن نعمتی چهل و نوبت نمیشود هر بنده که گوشت و از رحمت سود و رشوت  
 بر و نیده باشد آنش و زنج با ولایت و اذنا قیل لکم و چون گویند طریق طریقه که در باب حلال و حرام استجبوا اما  
 انزل الله یرکم کنید آنچه فرو فرستاده خدا یعنی قرآن بجلال و محرم گردید قائلو گویند بقرآن نیکو ویم بکن  
 نفع مما آتینا علیہ اباؤنا بلکه یرمیکند آنچه یا خدیجه را بخیر پیران خود و این سخن نبی اسد عبد الله گفته آید که  
 کان اباؤهم یا متابعت بدران میکنند که چه بودند بدران ایشان که لا یعقلون شکیئا ولا یفتنون  
 که فهم نیکند چیز را از امور دین را در دست نیافتند بود و مثل لکن گفتند و او صفت نپند و نهنگان کافران گشتند  
 الذی یستحق چون صفت کسی است که با بگ میزند چون باغ برای جمع کردن یا گیرانندین مما لا یسمع  
 بجا نویسد نمی شنوند یا بیان حروف و تقطعات که خود هم می شنود و از آن حروف و تقطعات آله عا و نون اعم  
 مگر خواندن و آوازی می سازان فهم نیکند بعضی کافران نیز از بیم گمراهی و پند گویند و خود را از می نمیشوند و حقیقت  
 سخن اول و دینی یا بنده صدمه بگردد که انداختن کلام حق که گاه تا در گفتن سخن درست می گویند و از دیدن راست  
 لا یعقلون پس ایشان هیچ عقل ندارند و معده ماتین گویند جانوران عقل محاش داشته باشند و تفسیر العیال  
 میفرمایند و ایند قیل من فقد حسا فقد عقل و هكذا لا یسمع الوعظ فی آخر الزمان لان اذان الناس سود و عن استماع الحق  
 و اذ بانهم مسدود عن قبوله و نعم ما قال السعد بن فهم سخن چون که دستم به قوت طبع از شکم محوی به نصحت میدان را از  
 بیایه تا بنزد مرد سخن گوی گوی به و درین اثر اشارت است بسو اجتناب بر نه نون از اسلاف بد و از متابعت اهل هوا  
 و بدعت کنی همنده حق و گمراه شده و محبت دنیا و علم خواندن بر تحصیل مال و جاه و ترک نمودن جاده حق و صراط مستقیم  
 پیران شان لایق اقتدا متابعت نیستند بطریق میراث و نعم ما قال السعد بن چون که کثرت الطبیعت بی نهر بود و پیوسته رودگی  
 قدش بخورود به نهرهای اگر دانی گویند هر کس از راه است ابراهیم از نزد خود تفسیر را می آورد و مانند مثل الذین کفروا  
 مثل انکسها که کافر شدند چون مثل ان کسی است که با بگ بر کوفته اند از زمین گیاه خوردن و از آن مخور و اینجار و و نهان









در ورون ایشان نشانی باشد چنانچه در ایشان نیست و لا یطیعهم الله یوم القيمة و سخن محمود  
 خدای ایشان در فرقیست که در ضمن آن نفس و راحی باشد و لا یزکیهم و پاک نگردد ایشان از خجاست  
 اعمال یعنی گناهان ایشان بایشان مشورت نشوند و این روز که پاک گردند موشان از گناهان منقبت کلمه  
 عَدُوِّ ابْنِ الْکَلْبِ و مرایشانرا باشد عذاب و دناک وید و لِقَاتِ الدِّینِ ان گروه انانند که از راه جهالت  
 اَشْتَرُوا الصَّلَاةَ بخریدند بیعت را که محض گمراهیست بِاللَّهْدَى بایمان معرفت این سعادت دنیا  
 وَالْعَلَاکَ بِالْمَغْفِرَةِ و بخزیدند عذاب جاود آرا بفریض ربنا و این سودا آخرت است فَمَا أَصْبَرَهُمْ  
 پس چه چیز ایشانرا سکیبای گردانید یا چسبید اند علی التَّوْبَةِ بر توبه چنان آتش که ابدال ابدین در این  
 باید بود خَالِیَتْ این عذاب را ایشانرا بَانَ اللَّهُ تَوَلَّى الْکُتُبَ بِالْحَقِّ سبب آنست که خدا فرو فرستاد  
 تورات برستی و ایشان حکم انرا پوشیدند و در کتمان بخت محمد کوشیدند تا قرآن فرستاد و ایشانرا بنایت  
 نه نمودند و مخالفت افزودند و اِنَّ الدِّینَ اَخْتَلَفُوا بدستیکه ناخک اختلاف کردند فی الْکُتُبِ در  
 تورات و قرآن و اگر حسن گیرند و همه کتابهای مغتله اختلاف کردند و آن اختلاف آن باشد که بعضی  
 ایمان آورند و بعضی کافر شدند پس این اهل اختلاف لَعْنَةُ شَقَافٍ بَعِیدُ سَرِیْنِهِ در خلاف اعتقاد  
 و راز اند و مضامالت دارند باید آنست که درین آیات عیدیت بنی رک بر آنها که می پوشند دیده دانسته اند و  
 برای غرض فاسدینوی چون علماء سواد و امر عالم و قاضیان و مرتشی از راه محبت دنیا ریاست یا بنعم و خود  
 نوش و پوشاک و سوار و مکان و ظروف و زینت الی غیر ذلک برای خوشامد و تعلق کل حق میگویند حال آنکه  
 کلمه حق گفتن بهتر از جهاد کردن است که در حدیث شریف وارد است ان افضل الجهاد کلمه حق عند سلطان جائز  
 و مدار کتمان حق محبت نیا کمتر از هر بدست از حضرت حسن بنقوست که زبانیه و زخ از بت پرستان بسو  
 عالمان بدشتاب تر برسد ایشان عصب کندی پروردگار ما این چه سبب است که نزد ما با سبقت کند گانند ایشان  
 لیس من یعلم کم لا یعلم پس هر که بخیرد و نیار بدل من پس بدستیکه افتاد و در زبان آشکارا حکایت کنند  
 که سکنند ذوالقرنین بر فو که ذکر کرد که ایشان دنیا را بکلکیه ترک کرده بودند و قبرهای مومنان ایشان پیش  
 دروازه خانه های ایشان بودند و خدا ایشان از دوزخ زمین بود و شب و روز طاعت خدا را مشغول می نمود  
 سکنند ذوالقرنین را ایشان پرسید که چه سبب که در میان شما در و سیم بنیخ ایشان گفتند که در میان کسی طاعت  
 نیست زیرا که کسی از دنیا سیر نمیشود و گردانیم مورد امیش خانه های تا که فراموشی نگین موت را بعد ازین یک مرتبه

گرفته اند و گفتند ای سکنه این سرست از باو شایان که نهایت جنگ کار بود و مال خزینه بسیار جمع کرده بود  
 پس بر و بر و مال گنا مان کرده اوست انیس این سر و بچه آوردند و گفتند این بزرگوار شاه عادل مهربان است  
 از جهان بخت کرده و در بهشت قرار یافت و در جهان دنیا داشت باز دست بر سر سکنه نهاده گفتند که ای سکنه  
 معلوم نیست که این سر تو از کدام این سر و سرست پس سکنه از شنیدن این سخن نهایت راز نمود و گفت اگر تو  
 وزیر من باشی خوب باشد گفت ای بی سکنه گفت چرا گفت زیرا که مردمان را یکب و سلطنت تو از تو دشمن  
 میدند و همه دستار من اند و بیست و شش نعمت ما قال السعد و گوشه قناعت نام پاره و پنبه و در پیش این  
 بهتر ز صد خزینه اهل کتاب بعد از نزول این آیه گفتند که در شقاق و ضلال مستقیم مکه بخدا ایمان داریم و نماز  
 گذاریم و این نیکوی تمام است حق سبحانه تعالی فرمود لَکُمُ الْاِیْمَانُ عَظِیْمٌ که از سائر ابواب خیر است  
 اقتصار باید کرد آن کو تو و جو هر که که نگردد و اندر و میا خور از سائر قبایل مشرق و مغرب چون  
 نصاری و المجر و بطرف مغرب چون یهود و الکفر و لیکن نیکوی یعنی صبا نیکوی هَمَنْ اَمَنَ بِاللّٰهِ  
 انکسر ک ایمان آورد و بخدای یگانه گیتی اونی چون یهود نصاری که عزیز و عیسی را در الوهیت شریک نهادند و  
 الاخر و ایمان آورد و بر قیامت متعلقان هم تعرضت بجهنم و ان ترسانان که دخول بهشت را به خود اختصاص  
 و اَمَلِیْکَ و دیگر فرشتگان همه دست دارند چون یهود که با حیرل و دشمنی و زند و الکتاب ایمان آورده  
 کتابها را و چون اخباری و که اختلاف میکنند و البکین و دیگر گردیده و به پیغمبر ایشان چون اهل کتابین که بعضی ایمان  
 آرند و اَنی الْمَالُ عَلٰی جَبَدٍ و بد مال خود را بر دو حق تعالی بیاورد و دوستی مال با وجود که دوست میدارد و از سائر  
 میگذرد و در راه خلا میدهد و نعم ما قال السعد پریشان کن فرزند خجسته است که فردا کیشش در بهشت به کون است  
 است هر چه هست به که فردا بدندان گزشت است به خدا و الهامی صاحبان قرابت را تمام خیرات باشد و هم  
 صلوات بر او و از طلب عوص و لهذا در حدیث شریف که بهیچ و دیگر محدثین از آن روایت کرده اند که بهترین صفت  
 آنست که صاحب قرابت آدمی که کاشخ باشد یعنی روگردان و بهر بهیچ آورده است که مردم را بخصرت برسیند  
 که با رسول الله انی المال علی جبهه و در زیر که هر کس مال را دوست میدارد و فرمودند و حدیث آنست که آن مال را دوست  
 دمی که در دل تو خیال عمر و اندوخت فقر و درستی خطور کند و دوگانه کنی تا آنکه روح تو بخلق قوم رسد از وقت بگویی  
 که فلان را بقر بر سید فلان از انقدر حال آنکه از وقت مال تو مال نیست مال دیگری شد و این غمی و بد بدان مال نیاید  
 که خود سال اند و اَمَسَّ اَکْثَرُ و محتاجان را که سوال نکنند بقناعت صبر سکون میگردانند بدل حدیث صحیح که

و صحاح و روایست که فرمودند منوال الله مسکین آن را نه پذیرد که بدو از غلامی استند و یک لقمه و دو لقمه از سر خانه وصول  
 کند بلکه مسکین است که بقدر حاجت خود مال می یابد و کسی از حال او خبر ندارد تا با او خیرات برسد بدلیل آنکه درین است  
 سوال کنند کار خدایا که نه مگر فرموده اند پس مسکین درین ایضا باشد و این السبیل و راه گذر باز که در دست سبیل  
 یا بهانه و لهذا این عجایب نظر باین خصوصیت این السبیل بهمان تفسیر فرموده اند چنانچه این ابی حاتم زایش  
 روایت کرده که می گفتند این السبیل هو الضیف الذی تیران السبلین و نیز در حدیث است که من کان یومن بالله  
 و یومر لا یرفع لکم صلیه و غیره اگر هو الضیف لو کان کافرا و الکساکین و بدین مثال بدو ایشان خوانده را خواهد  
 مسلمان باشد خواه کافر و مسلمان ام احمد ابو داود و واقع است بربیت امام حسین که حضرت میفرموده للسائل حق  
 و ان علی فرس و این اشیه نیز سالم بن ابی الحجد روایت کرده که حضرت عیسی فرمودند اند که سائل حق است اگر چه  
 سوار شده بر پیایید و سوار علی کیفره هم باشد و زندی آورده اند که فرمودند رسول خدا سائل خالی گردان اگر چه  
 ستم سوخته نره گوشتند باشد ابو نعیم از ابن عمر فرموده اند که سائل بر و روزه باید دید به حدیث بر آمده و اینها  
 و نسیم قال السعد رحمه الله تعالی نه خواننده بر و یحجران و بشکرانه خواننده از و مران و فی التوقاب و بدین  
 آن مال و در خلاص کردن گردنها خواه نیدان اسیران که مسلمانان باشند و دست گافران خواه نیدگان بکار  
 که برسم کتاب معون طلبند یا نید کار خیر و از او کند و آقا محمد الصلوة و برست دارد و نماز مفروضه را بر وجه کمال  
 زیرا که نماز عبادتی است شامل جمیع اجزاء و اعضا آدمی را از باطن تا ظاهر و چون واجب است که او حق الهی از  
 هر عضو متحقق گشت پس او حق بدنی که هر روز پنج وقت بزمه و واجب بود فایز گشت و آتی التوکل و بدین  
 زکوة مقررده بچند این است مال مذکور شد و بیان اقل صدقات بود و زکوة قدری معین ابرائی که  
 بر آن کامل گذشته باشد بشرطیکه آن مال بحد نصاب باشد حد نصاب پنجاه و نیم توله است از زکوة و هفت نیم توله  
 از زکوة و شاع سوداگری را از هر جنس که باشد بعت نصاب زیرا که زکوة مقررده با بدو و قدر و جنب زکوة  
 این هم حصه ناموشی زراعت که در زمین خراج نباشد پس در تفصیل است طویل که در کتابها مفسر است  
 و الموقوفون یعطونهم و فاکتدگان باشند بعبود خود اذاعا هلا و چون عهد کنند خواه ان عهد با خدا بر بند و  
 نذری بر خود مقرر نمایند یا سوگند بنام و بر کاری نیک بخورند و خواه با خلق عهد بر بند یا امانت کسی بگیری یا بکند  
 نیک کنند که در جمیع این صورتها و فادوایب است امانت فامی باید که در دل مصمم باشد و در حدیث شریف دارد است  
 من عهد الله ثم نقضه الله لا ينظر اليه من عظم الله رسول الله ثم عهدا لبني حنظل ثم القية اليه و نقض الله العهد

قال الله تعالى وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ ووف بعهدهم وفی المثنوی چون رخت او می رخ عهد رخ زایا میباید بجدید عهد  
 فاسیخ بوسیده بود و زشار لطف بریده بود شاخ و برگ نخل گریه سبز بود چون تبه شمع خنجر می شست  
 و زردار و برگ سبز و رخ نیست نه عاقبت بیرون کند صد برگ و سبت وَالصَّابِرِينَ و نصیب او برید است  
 جهه اطهار فضل صبر بر صفات یعنی این فاکندگان بعهده کیبایند فی البأساء و الضر و فاقه و الضراء و در  
 رخ و سختی و در و مرض و حین البائس و در وقت جنگ که هم محط غله و آب هم هجوم دشمنان خوف آنها و هم محنتها  
 بدنی و جزایی و هم تلف اعضا و جرم و نماید و چون کسی درین حالت صبر پیشه گرفت توان داشت که صبر و کامل است  
أُولَئِكَ آن گروه که موصوف بدین صفها اند الَّذِينَ آنانند که تحقیق صدق قرار است گفتند و درین  
 با عهد با تبع حق و أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ و ناطقه ایشانند بر نیه کاران از نه ناسايتها محققان گفته اند  
 کمالات انسانیه اکثر شعب آن مختصر رتبه چهرست صحت اعتقاد و حسن معاشرت و تهذیب نفس و اصلاح عبادت و تصدق  
 حق سبحانه و سایر مومن است و حسن معاشرت مساوات کردن کمال سبب ارباب استحقاق تهذیب نفس فائمه صلوة  
 و دادن ثلوة و فاکردن عهد و صبر مجموع و درین آینه کورست پس این ایه جامع کمالات انسانیه باشد و در مویخ از  
 ابوهریره نقل میکند که عمل بنده الایة فقد تکمل ایمانه باید است که اهل عوبیت گفته اند که نصیب و الصایه  
 بنابر مدح اختصاصت زیرا که ایشان جن صفی را از جملة صفات چند بنده شرف و عظمت میخوانند که ممتاز کنند بر  
 اشعار با تیار مشهور و احوال قیام نمایند و صبر رشادند و معرکه ای جنگ صفی است عهد پس این صفت  
 از سابق امتیاز و ادن ضرر و بود و بنابر این احوال و از احوال سابق تغیر کرده از رفع نصب آوردند و گویا چنین  
 سیر یافتند که ما خاص کنیم صابر از امداد عظیم و کمال نیکی یا ایها الذین آمنوا کتبت علیکم القصاص  
 ای مومنان فرض کرده شد بر شما مانند مساوات نه تعدی مستم فی القتل و در قتل کشندگان یعنی بسبب ایشان  
 و قتل که قتل بعد باشد قبل از اسلام چون میان و قبیله عرب افتاد و بقتل کشیدند از قبیله از قبیله از قبیله  
 از دمی بعوض از دمی مردی کشتند بعد از هجرت چون انصورت بعوض حضرت رسید حکم ربانی نازل شد که  
 و قتال مقاصد باید یعنی مساوات و در تفسیر روح البیان آورده اند که این خطاب یا ایها الذین آمنوا لایهیر الامه  
 مومنان است باین تقدیر که یا ایها الامه فرض علیکم استیفاء القصاص نیز متصل است که این خطاب متوجها  
 بسوئی است پس چنین خواهد شد یا ایها القاتلون کتبت علیکم تسلیم انفسکم عند مطالبة الولی بالقصاص  
 و قتل قاتل فی السبب و قتل قاتل کما فی قوله علیهم السلام ان امرأه دخلت فی بئر و ربطها انی

بسبب بطنها یا یا و حسن الوقت فی قوله القتل الحکم بالکفر هرگز در یار نیست باز و دیگر گوار و علم و شجاعت  
 قصیدت داشته باشد و العبد بالعبد و هر بنده بنده و امام شافعی و امام مالک و امام احمد و امام ابو حنیفه  
 بکشند نظر مفهومی است نزد امام عظیم رحمه الله حکم این آیه باینکه مقتول نفس منسوخ است لیکن اصل او نفس خدایا  
 نمکند و آنکه مقتول بکشتن و زنی بر زنی و امام شافعی و امام مالک و امام احمد و امام ابو حنیفه قتل کر بر کشتن رواست  
 و امام عظیم رحمه الله حدیث المسلمون یکا فادما و هم شک نموده حکم قتل کنندگان عقیق است پس هر که عفو کند  
 او را که قاتل است من اخیته یعنی از قصاص برادر او که مقتول است چیزی را اشاره بآنکه عفو کردن بعضی  
 از دینیت یا عفو کردن بعضی از ورثه یا عفو بعضی از آن خون مستقیم قصاص است فالتابع پس قاتل است بعد از  
 عفو از پی رفتن یا المعروف بیگونی و ان طوع و رغبت است و دادن دین و آگاهی عفو او اگر در جهت  
 آئینه بوارث مقتول یا احسان پس کی و خوش سلوکی بیطلان به نحو ذالک این عفو از قصاص طاعت  
تحقیق من یکم و سبک کردن است تکلیف میسر را بر شما زبرد و کار شما و دشمنی و بخشایش از ویران  
 و تحصیل نفع چنانست بر شریعت بیوان بود بلکه در شریعت اینها عوض خون خون گرفتن مقرر بود و  
 همچنین در شریعت قصاص خون بها گرفتن مقرر بود فمن اعتدلی بعد ذلک پس هر که از حد بگذرد و بعد  
 از آنکه عفو کرده باشد و دین ستاند یعنی قاتل را بکشد یا غیر قاتل را برای قصاص بکشد سزاوارست که عفو کند  
 و بعد از آنکه یکی را کشته دین او را بگیرد بکشد فلک عدل آیه الیکم پس هر که دین او را بکشد و از آنکه  
 ابن جریر روایت کرده که فرمودند انخصرت من هرگز معاف نخواهم کرد کسی که بعد از گرفتن خونها قاتل را بکشد  
 و وارثان قاتل معاف کرده باشند زیرا که خدا استعاضه میفرماید من اعتدی بعد ذلک فعدابا لیم و لکن فمن  
العقاص حیوان و شمار است حکم قصاص و زندگی یعنی کسی قتل کند و بخوف قصاص باز میسر نشود  
 اگر شستن سالم ماند و از قصاص این باشد پس حکم قصاص است بأولی الباب ای صاحبان عقل  
 خالص که در متون می رسید لعلکم تتقون تا باشد شما هر چه بپایز قتل ناحق زیرا که خون ناحق بدترین گناه است  
 و اول آنست برسد شود بنده را روز قیامت خیال بچند برسد شود اول بنده از نماز و روزه و شهادت و غیره  
 باقی مقتول محققا رسیده بیدار باشد و لا کفر تختب او را بجهت و حاجتی میفرماید قبول مقتول را بجهت  
 تعالی نه اقلنی فیقول الله لقاتل تعس نذرت الی النار باید است که معصیت برسد نموده است  
 در میان بنده و در میان خدا چون ناول و طوطی و غیبه و بهتان باو نمیکند نشیند آنکه عیب کرده یا بهتان برسد







خدا گفت شمر میکند گذارد و میان من و تو صلی اصلاح نماید فلان عکیده پس بروح و با و بری نیست  
 ان الله خلق قلوبکم فاستمعوا له و اذعوا له و کثیر منکم اعمی و کثیر منکم سقیم  
 و صیت زنگذرد بدان که برادر صیت نمون است و بنابر احتیاج آدمی بن صیت چنانچه می بخورد و می باشد پس باید  
 درازی عمر خود و متعظیم باشد و اعمال نیک چون او را پیش می آید بجا آورد و آن خوف بملک می باشد و طاعت می افتد و او را بدار  
 نمون مال خود و روحی که اگر بترس متعظو مالی او حاصل نشود و اگر صحت یابد از آن بجا خروج کند و اگر بکسو مطلبی خود چنانچه  
 در حدیث نبوی وارد است ان الله تصدق علیکم ثلث اموالکم فی آخر الامر کم زیادة لکم فی اعمالکم تصنعونها حیث شئتم  
 و صیت کند بفریاد و تن زور زور و هر یک از روز نیم صاع که یقین و سیر و روح این بسیار است همچنین بر آن  
 و تر و زور و زور و سیر و زور گفتم و در تفسیر شیخ آورده اند و من کان علی حجر او کفارة ای شی من الواجبات فلو صیت  
 و اجتهاد و الا فیه بالخیار و علیه العتوی و یوصی برضا و رضامند و بینه حکایت میکند که حضرت امام شافعی رحمه الله علیه  
 بر مرض الموت مبتلی شدند فرمودند که فلان کس را غسل بده پس چون امام صبا از جهان حلت فرمودند و او را آوردند و چون آنکس  
 حاضر شد گفت بسیار بدید که امام پس فرمودند که دید که در آن تذکره بر امام مقتدا و هزار درهمین سست پس هیچ نوقت  
 آن دین را از طرف امام زودات خود او نمود و گفت این بود صیت امام غسبل دادن من از او در حدیث صحیح است که من  
 یوصی لم یؤذن له فی الکلام مع الموتی عوض کرد یا رسول الله یا کلام میکند و صیت فرمودند نعم تیر او و در امام نقل  
 از بعضی از اعلام که ارواح بدو قسم است یا شعیب است یا معذبه اما معذبه مجوس اند مشغول اند از زیارات با هم ملاقات اما  
 شعیب با هم ملاقات و زیارات میکنند و یا میکنند یا بخیری که در دنیا گذر نرفته اند و آنچه میکنند اهل دنیا و می مانند بروح  
 همراه رفیق خود که آن رفیق مثل ارواح است که در دنیا نیز این معینه و همراه است و در این شرح و در او جزا و آدمی همراه آن  
 باشد که او را دوست دارد و درین دار و در این شرح و در او جزا و آدمی همراه آن  
 شود و هر کس محبوب امام بشود ای خود او را کند و تفسیر این آیه یوم یخلف اناس منکم و کثیر منکم نوشته اند که معذبان بر او  
 بر امام همراه امام خود می خوش شوند بلکه خوانده شوند بنام امام خود چون ما حنفی یا شافعی یا مالکی یا حنبلی الغرض اهل عقل باید که  
 صحبت نیکان اختیار کنند و ثبت زود طاعت خدا مشغول باشند و وقت و کمال یاد و در این منازل خود مغرور نشوند  
 زیرا که دنیا فانی است که وکل علیما فان خوف خدا سعاد و بر حق و بر خطه فرین خاطر خود گذارد و نعم فانی الصائب  
 و درین غافلان طولانی که صیت به ایشان کرد است پس که بر تر خانه و درین این اشارت با کثرت است  
 نوشت بر تو اگر آن صیت بهال بر او لیا و صیت بحال پس آنکه آن را از عمر خود و صیت میکنند ثلث مال او لیا

بجانب

بجانب

بجانب

بجانب

بجانب

در وقت حرکت دل را بخینوا و استسک حاضرا ختم بیلد نفس و در آن صفات لطیفه جوایه که قال علیه السلام موتوا قبل ان تموتوا  
و میگردانند دنیا و عقبی را پس ایشان است حدیث منون و الدین جمع در اکلان روح عکس و بدین است که نفس منون است  
که به افشود باز و اوج آنها و اقرین قلب سرزد و باقی مانده از روایت شریعت اندازد شارب ماکل الی غیر ذلک باقیات  
اصاحات اند چون سجد و در سینه دل چاه و علم و ولد که دعا کند بر او یا ایتها الذین آمنوا ای گروه که گردیدید  
ح ح  
مقتضی آنست که در آن نیست بحیث از حیثیه نیست از حیث حدیث منون شهادت از حیث جلیب  
جمع صدا و رضی الله عنه فرموده اند که چه خوب لذتی است درین که در پیشروان رنج و عمارت حسن فرموده اند  
چون شنبوی قول خدا را یا ایها الذین امنوا گوش را با و از دل جان من من متوجه بنویس و او را و تعالی و شیخ ابوالوار  
اجهوری الکی فاضلی بصفیاء و جهاد الله میفرماید که با خوف نیست و وضع شده بر انداز بعید گاهی ماکرده میشود  
بآن قریب و فیکه آن سناده قائم مقام بعید پندیده میشود با حجت عظمت شان آن یعنی سناده چون یاری الله  
و حال آنکه فرمود یک مرتبه از شاه رگ با غیبت و کم فنی سناده و این طایفه کافیه در ده که یا اعم حروف الذاکر آباد  
به القرب البعید السوکت علیکم الصبام فرض کرده شد شمار زوره و شستن رمضان گما کند عکس  
الذین من قبلکم همچنانکه نوشته شد بود بر آنکه پیش از شما بودند از انبیا و اعم از اوم علیه السلام درین تاکید حکم است و  
مرغیب آن تطبیق نیست در آن بر اعماد آن که میگویند که این عبادت خاص شایسته بلکه هیچ است از بعد از  
طاعت از او نبوده و مثال آمده است که البلیه او عمت طاعت و تفسیر و م بیان آورده اند و اطاعت ان النبیه علیه  
الی اصل ایجاب الصوم که اکیه الصوم المکتوبه و بیان قته و کان الصوم اوم یوم بعض صوم عاشوراء علی سوه  
و التنبیه الی قصه التنبیه کلود که اقبال فی الدار اللهم صل محمد علی آل محمد که صلیت علی ابراهیم علی آل ابراهیم  
و که قال علیه السلام انکم سترون کبریا القهر لیه البدر فان بدلت التنبیه الرویه البرویه لا التنبیه الحریه بالمری کعککم  
مفقون باشد که به پیروی شما از معاصی متقی شوید به بر سر صوم که شکننده از زود است آیا و محل و د  
روزه دارد و در ای خیمه و مراد زوره رمضان است که است نه روست با نسبی روز گویند این روز را یا ام کسیر  
و یوم عاشوره که قبل از زوره رمضان فرض بوده من کان منکم من یضایس بر که باشد از شما که مکلف بزوره  
بجای که قوت زوره ندارد یا فرض زوره زیاد متنبوا و علی سقیا یا ربکم سقم بود که در آن قصه را بکرد و چون ا  
کند فیکه کافیه است و در شستن شمار روز که افطار کرده اند من انما اخرار روز که دیگر و علی الذین  
یصلیون و یزکون انما ایشان تو از آنکه زوره دارند فلن یفقدوا و است و آن طعام منسکین خوردن



غفاری نه که فرستاد رسول الله صلی الله علیه و سلم نیست پس چندی که روزه دارد و بگردد از رمضان مگر که نکاح  
 کرده میشود زنی را از حرمین که باشند و خیمه از نور کاو یک از آن حور که است و ده است خدا و قرآن حور و خصوصیات  
 فی الجحیم حور را اندوخته زبیرین خیمه که بر سر یک از آن حور است و حلیه که نباشد از آن حلیه بر رنگ و بوی  
 و داده شود و هفتاد و تحت از یاقوت سرخ و شیشه و بر و آید بر تختی هفتاد و فرس باشد بر سر فرشی نیکه های ارسته باشد  
 و هر روز است و هزار خادمی باشند و نیز فرستاده شود و از هفتاد و هزار خدمتکار باشند با هر خدمتکاری کاسه باشد از زر که  
 در آن جسی باشد از طعام پس با بر هر هفته را لذتی دیگر و نیز دوازده خواهد شد و زوج آن زن را مانند این بر تخت از یاقوت سرخ  
 است بعضی آن روزه که داشته است و دنیا از رمضان سوا آنکه عمل کرده است از نیکوئیها و دیگر و نیز در صحاح سته است  
 مستند است که بهشت شصت باشد از پنج یکدیگر و از هر یک از آن نام است از آن روزه که روزه داران داخل خواهند شد و کم  
 هزار ایشان خواهد بود و خاصیت آن روزه است که هر که از آن روزه در آید شکی از او در شود و ابد الابد و باز نشسته  
 نخواهد شد و در صحیح این خیمه دوست که هر که از آن خواهد در آید و از شربنی خواهند نوشتند خاصیت آن شربت  
 است که تشنگی را با لکلیه و می کند و نیز در صحاح سته برای مستند و دوست که هر که تمام ماه رمضان را با حکم ایما  
 و طلب اجرت و با روزه گیر و گنا مان گذشت و مساف میشود و نیز نام سماعیل و تفسیر و ح البیان و ملا معین  
 و صاحب التبت و غایات سده المنتهی و ده که در نوشته دیدم پس با عظمت که بطول عرض و فرشته ندیده بودم و نیز  
 که ملبدی آن فرشته هزار هزار ساله راه بود و او را هفتاد هزار بر و بر هر یک هفتاد هزار بود و بر هر یک هفتاد هزار بود  
 بود و بر هر یک هفتاد هزار که گیسوی بود و بر هر یک گیسوی هزار هزار لولوی بود و معلق بقدرت الهی و بیخه و درون هر لولوی  
 جوی بود از نور و در آن بحر بود و در آن بحر ماسیان بودند و طول هر یک و صد هزار بود و بر پشت هر یک نوشته  
 الا لا اله الا الله محمد رسول الله این فرشته یک دست بر سر خود نهاده بود و دست دیگر بر پشت خود نهاده و شمع مشغول گشته  
 به باز و تسبیح میگفت از حسن و عرش مجید و لرزه و خطر آب و از جبریل سوال کرد که این فرشته کیست و کار او  
 چیست جبریل گفت این ملاکی است که حق تعالی او را پیش از آدم بدو هزار سال آفریده و قسم ای جبریل منزل ما و ما  
 این فرشته اکنون بجای آمده گفت فرغ از این شربت بر زمین عرش این فرشته انجامی بوده چهار هزار فرسنگی در  
 چهار هزار فرسنگ از آن فرغ از جای قرار این فرشته و محل بودن و بوده از انجا با نجاش آورده اند و تسبیح مشغول  
 گردیده و رسول الله صلی الله علیه و سلم کن حضرت فرمود می سلام کردم از غایت اشتغال سلام من تا جبریل را و او گفت  
 از من گردانید و خطبم من با اقبال خود بکشت او و مرا در بغل گرفت و بوسه بر دهن داد و گفت ای محمد بابت

روایت  
 بیان  
 حاجت  
 باب  
 روایت

بیان  
 بشارت  
 سده

مرکز که حق تعالی است و ترا میاورد زید از بیک ماه مبارک رمضان این بشارت فرستاد که حق تعالی  
ولی او صندوقی در بر صندق برقرار قفل از نور و بیک روزه صندق قفل از نور نهاده از جبرئیل پرسیدم که  
این صندوقها چیست گفت رسول الله و از سوال کن زید پرسیدم گفت رسول الله درین صندوقها  
صامیان است از او از آتش جهنم و سن بطین آن برکت گوایم طوبی یک و لامتک در حدیث است من حافظ  
علی ثلث فهو ولی الله حق و من ضعیف فهو عدو الله حق المصطفی و اصوم و اغسل من ابغیته و در زیاده که  
بهشت مشتاق چنان فرست یک روز و در رمضان دوم تلاوت کند قرآن سوم نگاه دارنده زبان چنان  
دنده طعام بگرستان بدستیکه خداست یا زنده مسلمان وقت افطار آن آنچه قدم نهاد و سیوا و بخی  
که دست گرفت او را و آنچه بدستش آورد و آنچه گویا زنده زبان او و آنچه مدول او خطور کرد از ناشائسته  
و هم حدیث واقع شده که چون برز قیامت خلعت از گور باز و بیرون آید ارشاد شود به رضوان جنت که یا رضوان  
میران درده ایم روزه دار از گورهای ایشان گرفته و نشسته پس استقبال ایشان کند باز و گاه ایشان از بهشت بیرون  
ان رضوان علمان اولادان بسیار بدین طبعها نور پس فراموش شوند از فرعون تر از عدو یک و قطره آب باران و شش  
آسمان و برگهای درختان میوه های کثیره و شتر تبا کند و زود خورشید بپاشد پیش رخ نمایان فرشتگان روزه داران را  
از بهشت محمد و گوید رضوان ایشان که بخورید از سیوا و میاشناسید از بهشت خورونی و شناسید گور آنرا بدل انگیز کردید  
در روز که گذشته یعنی در روز دنیا بود وسط کند روزه و شنید در روز که گرم شش که رمضان این روز که گفتم ماه رمضان  
است نامیدند این ماه به بهشت شهرت آن در رمضان مصدست از رضی یعنی احرق غیر منصرف است بهجت  
تعریف الفنون دان و در تفسیر روح البیان تفسیر امام زانی و غیره آورده اند که روایت کرد اجمعی که گفت ابو عمر  
جواین نیست که نامیدند این ماه بر رمضان زیرا که گرم میشوند و این به شتر از گرمی آن است که گرم میشوند و می پند  
ماه بسبب گرمی باید بهجت رمضان گویند که رمضان گناهان روزه داران را یعنی میبندد گناهان را و همچنین روایت  
از بنی صلی الله علیه سلم باز آنکه دلها می صامان بهر چه بر داند گرمی گر سنگی که در روز روزه داران را میبندد و باز گرمی  
بند و فکر از لغت چنانچه هر یک بگوید بگما و سنگها از گرمی آفتاب خلیل میگوید که تا قدر رمضان رضی است آن باران  
گرمی بارود و سوز خریف و لهذا نامیدند این ماه بر رمضان که در آن حمت خدای بارود میبندد بهشت ایشان را و باز  
میکنند و گاه ایشان را پاک کردنی چنانکه آب باران شود و بگوید از بهشت باران و حجار و حصی گویند که رمضان است از  
از بهشت خداست و روایت کردند حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه از پدران خود رضی الله عنهم زنی صلی الله

علیه وسلم که فرمود علیهم السلام شهر رمضان شهر الله و رویت کرد حضرت انس ابن مالک رضی الله عنه از رسول  
 که فرمود علیهم الصلوة و السلام لا تقولوا رمضان بل الشیء كما نسب الله تعالى القرآن فقال شهر رمضان انما  
 کرده اند زیرا که علم رسیده از آنها به مجموع مضاف مضاف الیه است شهر رمضان ربیعین یعنی ربیع الاول  
 و ربیع الثانی که انی شهر الکشاف للسعد و تصدیر قال ذکر و الشیء موید مضاف الربیعین غیر فالیم یحیو الذانی  
 و مکافیه شجعی آورده است که نام ماه رمضان تورات خطیب و یعنی گنا مان روزه دارد و نجاه محو کرده میشوند در  
 انجیل نام آن طاب بود زیرا که نفس روزه دارد نجاه از گناه پاک میشود و در نور نام بن فرید است زیرا که روزه دارد  
 این ماه را قرب خدا میرشود و در قرآن شریف نام نجاه رمضان است یعنی گناه صاموم و نجاه سوخته میشود و در حدیث  
 شریف وارد است من فرح بدخول رمضان حرم الله تحبده علی الناس و هم در حدیث است اذا کان اول لیلته من  
 رمضان یقول الله تعالی فی الذی یحبنا فنجوه من الذی یطیننا فقتله من الذی یستغفرنا فتغفر له بجرته  
 رمضان است کتاب الحیات عن حفص الکبیر انه قال یقول داود الطائمی غلبنی النوم فی اول لیلته من رمضان  
 فرائت اجمعة فکانی جالس علی شطرنج من روایات و از ائمه جاری اجمعه کان من الشش من نور و جبین فقلت  
 لا اله الا الله محمد رسول الله قلن لا اله الا الله محمد رسول الله یخجل للحدیثین الساجدين شهر رمضان من فوق  
 المجالس و قال صاحبی ان جلا محمدا کان لا یصلی فظنا و اذ دخل رمضان یزین نفسه بالنبات الطیب و یصلی  
 و یقضی ما فاته فقیل لم تفعل فقال هذا شهر التوبة و الرحمة و البرکة عی الله ان تجاوز عنی بغضه فمات فزی فی المنام فقیل  
 له ما فعل العبدک فقال غفر لی ربی بحریة نعیمی رمضان و ما جات شیة ان یسلمان نقل سبکت گفت سلمان فارسی  
 خطبه خواند از رسول الله صلی الله علیه و سلم و پسین روز از ماه شعبان فرمود علیهم السلام امر ما بان تحقیق امر ما  
 کرد و سایه انداخت شمار ما می بزرگ ما می که برکت کرده شده است در و گردانیده شد و او جل روز ماه رمضان  
 فرض و گردانیده است نماز کردن در شب و نقل کسی که نزدیکی جوید بکارهای حق در و بخوبی عمل از یکی یعنی نفلان  
 بچو کسی که بگذارد فرض و در ماهی که خور رمضان است کسی که اذ کند فریضه را و بماند بچو کسی که بگذارد و مقادیر و  
 در ماهی که خور رمضان است آن ماه صبر است از شهوات نفس ثواب صبر بر شست است ماه غمخواری و اگر سنگان است  
 و ماهی است که نباد کرده میشود و روی زرق سلمان برکت داده میشود و می و نیز توسیع زرق و وسوسات که در و  
 مر کرده اند لای صعب زرق فقر و محتاج خواهد شد کسی که روزه کشاید روزه دار باشد سبب فرزند گنا مان  
 و را سبب تادیبات و تادیب باشد و را مانده و قرآن و روزه واجب آنکه کم کرده شود از روزه و چیزی که مستم

ایمان

ایمان  
تغییر یافتن  
در رمضان

حکایت  
حضرت داود  
حالی در خانه  
حکایت

ایمان  
تغییر یافتن  
صوم و روزه  
ماه رمضان

ایمان  
تغییر یافتن  
در وایستادن  
در شب

در وایستادن



نیست همه این صفت که بیایم خبری که روزه بکشایم روزه دار را گفت پیغمبر خدا میدهد خدا استگارین بوش  
 یکسوی روزه کشایند روزه دار را بدی از شیر میخند و یا یک خوراکی بدی از آب یکسکه روزه دار را میگرداند بنوشاند  
 او را خدا استگار از عوض من که عوض کوشش تو شدنی از آب که تشنه نگردد و بعد از وی هرگز نماند و روزه دار را بدیست از چنان  
 در این شب همه نعمتها انجا حاصلست ماه رمضان اول می سبب فاخته رحمت است از جانب حق که بدان سبب  
 و قابل ظهور و انوار و سرگشته از ظلمات گناهان و کثافت معصیت برآیند و بسیار و سبب مغفرت و آمرزش  
 گناهان است و آخر ماه رمضان از شدنی است از آتش و نزع چون طاعت میسر شد و سبب مغفرت گردد و از آتش  
 و نزع از شد و متنی مستعد خول جنت گردید و یکسکه تخفیف که از داده و غلام خود که روزه دارند و تکلیف و مشقت  
 نکنند یا مرز و خداوند تعالی را و از او را و از او را از آتش و نزع و مرست از این عمر که فرمود انحضرت صلی الله علیه  
 که بهشت ارسته میشود برای رمضان از سه سال تا سال آینده پس چنان باشد از روزه رمضان و روزه با وی  
 عرش از بر گهای بهشت نرمان سفید پوست سیم اندام سخت سفید و سیاهی چشم دراز و گان کشاده چشم سبک  
 آن زمان بهشت آید و روکار را بگردان باز از بند کاه خود غلوه را آن که خشک گردد و فرو گیرد و چشمها با بانها و خشک گردد  
 و فرو گیرد و چشمها ایشان بهار و بهت کرد ابو نصر زید را خود با ستاد از محمد بن احمد و از عبد الله بن محمد و از ابو القاسم  
 بن عبد الله بن محمد و از حسن ابراهیم بن روابر ابراهیم بن محمد بن حارث و از سلمه بن ابی ذر و بن محمد و از هشام  
 بن ابی و گفت حدیث خواندم از امام بن مسلم و وی از حسن از صفحاک بن قراحم از ابن عباس و گفت شنیدم از  
 علیه السلام بدستیکه بهشت پاک کرده میشود و ارسته کرده میشود از سالی تا سالی از جهت آمدن رمضان پس هرگاه که  
 باشد اول شب از ماه رمضان می و روزه با وی از بر عرش گفته میشود آن با و امیته که با هم میزند بر گاه و چنان  
 بهشت و حلقه و بهشت پس شنیده میشود از آن چنین که شنیده شنوندگان بهتر از وی ارسته کرده میشود و حور و عین  
 نماند می آیند در میان بلیه با بهشت پس ندانند آیا هست یکسکه پیغام رساننده است بسوخته است پس  
 تزیین کند او را خدا استگار پس گویند رضوان چیست این شب پس جواب میدهد رضوان حوران را بلیک گفت  
 ای بختی خیر و یان این اول شب است از رمضان کشاده اند و در بهشت هر روزه داران را از امت محمد  
 پس میگوید خدا استگار ای رضوان بکشایم بهشت ای مالک بر بند و با و نزع را از صائمین از امت محمد  
 ای جبرئیل فرود ای بر زمین و تجیر کن متروکین با طین راه نیکوکن ایشان را از تجیر با طین ایشان را و در گردان  
 در یا ناکه فساد کند است محمد و در شکر ایشان را فرمود علیه السلام که میگوید خدا استگار در بهشت از ماه رمضان



ایا کسی هست ان سوال گفته که بدیم او را ایا هست توبه بکنده پیش بول کنم توبه او را ایا کسی هست افزونتر  
 خواننده که او نرم و او را یکست که قرض بدیم غنی را که وفا بکنده هست و آن قرض یا بنده که ظلم کرده شده نیست  
 و هم فروغ صلی الله علیه و سلم را آن خدا برست هر روز در رمضان وقت افطار بر سر راه را و او کرده شده از راه  
 که هر یک از آن مستوجب است عذاب را و شجیع و در جمیع از آدمی کند خدا استعاده بر سر راه را از راه  
 و روز که هر یک از ایشان لایق عذاب باشند و را خود از راه رمضان از آدمی کند شما را آنچه که از او کرده است  
 از اول ماه تا آخر آن و چون شب قدر می باشد را شد و میشود جبرئیل که فروغ اسبوی زمین با گردی از فرشتگان  
 پس فروغ می آید جبرئیل با گردی از فرشتگان با وی لوی باشد سبز رنگ پس آمده میکند از راه شجیع و در جمیع  
 باز نیست که بر آگنده نمیکند آنها را اگر در شب قدر پس آگنده می کنند از راه شب قدر و میزد و بمشرق و مغرب  
 و او میکند فرشتگان بدر آمدن در میان این است پس آیند و میان ایشان پس سلام میکند بر هر یک  
 زنده و او نماز گذار و ذکر را و مصافحه میکند با ایشان و آیین میگویند بر دعا ایشان تا آنکه طلوع میکند  
 فجر یا زنده جبرئیل می آید گروه دوستان خدا که بکند پس میگویند ای جبرئیل چه معامله فروغ خدا استعاده  
 حاجت ما و مسلمان از ائمه محمد صلی الله علیه و سلم میگویند که خدا استعاده نظر رحمت فروغ اسبوی ایشان و معاف کرد  
 ایشان را و امر توبه ایشان را اگر چه کس را گفست رسول الله صلی الله علیه و سلم این چپا کس دامن آخر است  
 زان فرمان و الدین و قاطع رحم و کینه دارند و چون شب جانزه می آید آفریده میشوند بعد از آنکه در تمام  
 ماه آفریده شده اند و چون روز فطر باشد بر آگنده میکند خدا استعاده فرشتگان در شهر پس فروغ می آید شجیع  
 زمین و آینه زمینهای کوچه و راه پس ندان میکند با و از آنکه نمی شنوند هر چه که مخلوق گرفت خدا استعاده اگر چه از راه  
 پس میگویند ای امت محمدیرون آید اسبوی رب کریم که میدهد عطای بزرگ و می آفرزد گنایان بزرگ پس  
 چون بر آید اسبوی عید گاه خود میگوید خدا استعاده فرشتگان خود که ای فرشتگان چن چن است شجیع و از راه  
 که عمل خود تمام کردند فرشتگان میگویند باید و او فردا و انجام و کمال منیر باید حق سبحانه تعالی که گواه میکند  
 شما را ای فرشتگان من بر آینه گردانیدم ثواب روزگار ایشان از راه رمضان و قیام ایشان خوشنود می آید  
 و بخشش خویش باز میگوید ای بندگان سوال کنید از من پس سوگند مرا بعت و حلال خود که نخواهد شما و او  
 درین جماعت از برای آخوت خود چیزی نگویید هم شما را و نخواهد از برای خود مگر نظر کنم شما را و گنود  
 به عت خود بر آینه پیشم بر شما فرشتگان شما سوگند مرا بعت خود و فیضیت کنم و خواستارم شما را در میان اصحاب

پس  
 فیضیت

حدود و بر گردید از اینجا در آن حالتی که برگزیده شده اید شما هر که راضی شدید شما از من راضی شدم از شما و هم راضی  
 که فرمود علیه السلام پس خشنود و میشوند و فرشته گان بشارت میدهند بچیزی که داده است خدا سبحانه این است و فرمود  
 افطار میکنند از ماه رمضان روایت کرد ابی نصر از ابی سعید که راضی الله عنه که فرمود رسول علیه السلام ان  
 ابواب الجنة و ابواب السماء تتفتح لاول ليلة من شهر رمضان لا تغلق الى اولى ليلة من شهر رمضان من عباده و الله يصلي في ليلة  
 منها كتب الله لك اية بكل عجة الف و سبع مائة حسنة و بنی الدنيا في الجنة من اوتت حلة و يسعون في الف باب منها  
 يصبر عان من شرب من شرب من ثمره فاد اصام اول يوم من شهر رمضان غفر الله له كل ذنب الى آخر يوم من  
 رمضان كان كضربة الى شهابه كان به كل يوم يصوم به قصر في الجنة له الف باب من فبها استغفر يسعون  
 الف ملك من غفر و الى ابن عباس ان لكل سجدة بعد ما من ايل و منها شجرة في الجنة يسير الى الكعب في  
 طلبها مائة عام لا يقطعها و عن الحسن رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان كان اول  
 ليلة من شهر رمضان نادى اهل الجنة هل غفرتهم فلو ان الجنان فيقول ليبيك سعديك فيقول غفرتني  
 و زينبا للصائين من امته احمد و لا تغفلوا منهم حتى ينقض شهرهم ثم ينادى مالك يا جاران ان الله يا مالک  
 فيقول ليبيك سعديك فيقول غفرت ابواب الجنة من الصائين من امته احمد ثم لا تغفلوا عنهم حتى ينقض شهرهم  
 ثم ينادى جبريل فيقول ليبيك سعديك فيقول انزل الى الارض فقل مروءة الشياطين عن امته حتى لا يصعدوا  
 عليهم صياهم و فطارهم و الله عز وجل في كل يوم من شهر رمضان عند طلوع الصبح عند وقت الافطار عتقا و احقهم من النار  
 صيد و ابار باید است که روزه داشته باشد بر و جانبا که ایشان اکل و شرب نیست بجز تسبیح و تهلل و تکبیر  
 بقوم بنویسم زیرا که روزه دار غوی ایشان گیرد و دیگر آنکه روزه دار نفس است زیرا که طاعت هوا نفس است و مخالفت آن سیر  
 وصول جنت است مطابق با یکدیگر و اما سرخاف مقام رب و بنی النفس عن الهوی فان انجته می رسد و اما کسی که  
 بر تشیده باشد از ایستادن بخصه پروردگار خود و بار و گشته باشد نفس از شهوت پس آنکه بهشت همانست جا او  
 گویند که پس بدند از بعض مشایخ از حقیقت اسلام گفت اسلام کشتن نفس است از شهوت مخالفت آن ترک  
 شهوت است حضرت سقراط میفرماید که نفس من طلب میکند از من ادا نمودن منی صالح چهل سال لیکن از  
 نذاوم گویند شخصی را دیدند که در میان آسمان زمین نشسته است گفته بگو باین امر چه گفت که شرم هوا نفس  
 پس سخن فرمود این هوا را منبر طاعت نفس شهوت پرست است که هر ساعتش قبله و گریست بگذرد و رانفس  
 اماره ندارد اگر نموشندی و خوشی دارد حکایت کنند از ابو عنان که در حدیثی که میگفت که گفت کن تو من

و رایت

بیت

بیت

حکایت

مردیاد من بزرگو و خود بخود ما مذم که دین من ختمی پیدا شد پس آنچه من زیاد العطش العطش آغاز نهاد پس  
 من مرخو را با سان کردم که ناگاه شخصی آمدیم که بر نوشته است دوست خود بخیر از دور گرفته و لکن زنجیر گوزه  
 از باقوت سرج اوخته و با من میگوید یا دوست پس گرفتیم گوزه را و نوشیدیم زان پس یافتیم او را پاکیزه و تر از مشک و  
 شیرین تر از شند پس گفتیم ملا را تو کیستی و حجت که در تیرا خداست گفت من غلام مولی توام گفتیم بچهل رسید یا بر نیت  
 گفت که هشتم میوای فیض برای خوشنودی خداست پس بعضی آن خدا تعالی نشانید مرا بر میوای بار ناپدید  
 از چشم من و میافتم او را و دیگر آنکه روزه صبر کردن است از مضطرب و جراح صبر صامان بحباب است بمطوق آیت  
 کریمه نمایونی الصابرون اجمیم بغیر حساب یعنی خراب نیست تمام نهند شکلی که گفته اند از ایشان بچهل و اندازده و  
 و نیز سبب تجارت ماست بر سطره ترکیه نفس نیز باعث شادی است صائم را و دنیا آهوت با بر مصنون حدیث نبوی  
 للصائم فرحان فرحة عند الافطار و فرحة عند الفاسد و غیر خواب صائم عبادت است نفس آن تسبیح است عمل آن  
 مضاعف کتوله علیه السلام نوم الصائم عبادة و نفسه تسبیح و عمله مضاعف آورده اند که چون ماه رمضان است  
 در جهان میرسد فرمان خدا تعالی بجبرئیل میرسد که ای جبرئیل در بهشت برو و بکند آب لیمو گرفته بخشود جبرئیل  
 برو و عرض کرد یا محمد ماه رمضان رسید در بانی حمت کشاده شدند تو هم بودی گفت بلان خواب ظهور بخوش  
 پیغمبر ارشاد کند که جبرئیل بغیر است خود چگونه شربت ظهور بشوم فرمان از خان در رسید بنوش تا سعادت نصیب  
 پس خورده نواست ترار و گردانم پیغمبر این بشارت شنیده که از آن آب بخورد و دفع بدست جبرئیل میگردید یا  
 جبرئیل چه کنم بغیر است این شربت مرا گوانده می آید نگاه فرمان از منان شود آنچه از قریب بمانده است آنقدر که روزه  
 داران رمضان را که روزه هشتاد و یک ساله و کوه را که ایشان که بلای افطار خود همیا کرده اند بنیاد انوار بسیار  
 حبیب من محمد صلی الله علیه و سلم نصیبان گردانم و هر که آب ظهور زنی گردانید و دنیا و زنج را با  
 چه کار و دیگر آنکه فرمان سید جبرئیل که ندای کن بر هیچ اهل گورستان که بشارت باد و شربت را که ماه رمضان  
 رسید که بر هیچ گوری عذاب نماند و قبرهای هر یک بنور منور گردد و دیگر چون قیامت قائم شود حق تعالی ماه رمضان را  
 بصوت مکنون بر عرش مجید حاضر کند و رمضان سجد و در فرمان سجد و رمضان امروز در سجد و نیت خود  
 ان سجد و بر او و طلب بر سبطی رمضان گوید یا رب تویی سبی که است محمد از قبرهای خود با حق بر نیت و حال  
 خسته بر خاسته اند فرمان به پنهانی ایشان پر شانه فرمان بغیر شکان سجد که بغیر شکان رفته و داران این  
 است محمد بر نیت از گور می خود برخاسته اند ایشان را ظهور نشانند باز رمضان استاده اند خداست که فراید

نیمان  
 آمدن پیام  
 بیا بیا آب ظهور  
 بخور  
 علیه السلام  
 بیا افطار

نیمان  
 شفاعت  
 برای روزه  
 و این روز  
 بنام



مکان  
ظرف  
کلمه

مکان  
ظرف  
عثمان  
امضان

که بسی روزه دارانند که تعویب ایشان در روزه نیست مگر گریستن و تشنگی روزه بیاچ و دیگر چنان امیرالمومنین  
علی رضی الله عنه بجهت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از نماز عید و راحت فرمود میان راه پیوستن گشت بزمین نهاد  
این خبر بطایفه سید فاطمه فرمود که از پدر خود رسول الله یاد دارم که میفرمودند که چون پیوستن شود باید که دست از  
بر سر علی باید نهاد و از پیوستن بخود باید حضرت فاطمه رضی الله عنها در سواری فرموده نزد حضرت علی رضی الله عنه  
تشریف آوردند و عماره محمدی بر سر نهادند و در میان علی با خود آمد پرسیدند که با عیالین پیوستن چه بود و فرمودند چون  
از نماز عید باز گشتیم در دل من گذشت که ای علی روزه دشتی هیچ میدانی که از تو بدید بجا بیاید رسیده و آن ازین بهیت  
پیوستن گشتم خیال کن ای برادر که با کافران چنین از ران ترسایت و ندان پس من تو کجا دیگر براه رضا  
حضرت عثمان بن عفان پیغمبر خدا را بجهت فطریکینانیدن در دعوت نموده بودند تا گاه و در دل عثمان رسید که  
عش محمدی بجهت تعلین تدبیر رسول انقلین بخود شرف و فخر نموده پس عثمان ترانیه تنگواران از فخرم مبارک  
ادا میداد تا آنکه عقب حضرت سید اکبر است گامهای پیغمبر شمار آوردند که از مسجد نبوی تا خانه عثمان غنی سیصد و  
گامهای جناب سالک است شمرده شدند پس همین تقدیر بود که بخدمت حاضر ساختند رسول مقبول فرمودند یا عثمان  
ایشان را چرا جمع نموده و عرض نمود که یا رسول الله بکراست که قدم مبارک تو که در سر من رنجه فرمود بدله هر گامی فرموده  
از تو کنم بعد ازین طعامها گوناگون میشی حضرت برضه چند چون جناب باصحاب زنادل طعام فارغ شدند و عمارتی  
عثمان بن عفان فرمودند که بخدمت سر خود باز آمد پیوستن این سالان دعوت عثمان معانه کردند و در دل گفت که  
ای علی یکدانه عثمان است او یکدانه تو ای او با من تکلف عوت حضرت کرد و در خانه توان بود پس هم نیست که امام  
وامام حسین و فاطمه روزه از لیل افطار نمایند و بن فکر بخانه خود در آمدند که نگاه نظر خانون حنت بر روی علی افتاد  
فرمودند صحبت که خساره مبارک تو از روزه می بینم علی رضی الله عنه لبیاسخ نمکشاد فاطمه رضی الله عنها عثمان را  
گفت جان من فدای تو باد جواب چنانکه گوی باز می گشت بپشت رسول گفت یا علی شاید از جهت معاش از روزه  
ختم نموده فقر خرس را بایستی من است باز علی سخن گفت از حضرت فاطمه رضی الله عنها را طاق نماد و برخاست  
رفتاد و بار گرد و علی بگشت می گفت که اگر بخیر خدای بخیر اسجده روا بود زمان فرمود بر آن سجده کرد و ای اکنون  
یا علی زلف نمادند بگو ترا چه غم است گفت یا فاطمه عثمان پدر شما در خانه طلبیده و بدله هر گام برده اند و کرده  
و انواع انواع نعیم پیش رسول علیه السلام بیاوران کشیدند در خاطر من گذشت که یکدانه عثمان است یکدانه او  
تویی او جندی تکلف نمود در خانه من نان بخیر فرزندان هم نیست فاطمه گفت آه یا علی بخیرای که دولت

دولت فخر و جلال پر کنانی تویم پر و پیغمبر فرمادی با و چندان باریان محبت کسی علی گفت یا فاطمه در خانه خود وقت  
 یک شب نبی بنیم حضرت رسالت با و چندان باریان چگونه طلب شایم حضرت فاطمه گفت علی اگر عثمان پیغمبر را بقتل  
 طلبید من بقتول بر در درگاه خود میطلبم علی چون این سخن از فاطمه شنید از رخ بسجده پیغمبر کرد و خود نزد یک رسول الله  
 السلام حاضر شد و گفت یا رسول الله انقدر که با یاران در خانه اخی عثمان رفته بودید آمد و غذا و چندان زان این فاطمه  
 در خانه من نشرفت از زانی فرمایند ایشاد فرمود یا علی یہ ببال کیو تا منادی کند بیا ران من که هر نظر در فرزند خود را  
 حاضر شوند چون وقت افطار نزدیک آمد علی هر چهار گوشه خانه میدیدند که هیچ گوشه خانه بوی طعام و دوی هم بر نماند  
 نگاه فاطمه گفت وقت افطار رسید اکنون چه خوا ساز کرد گفت یا علی رسول الله صلی الله علیه و سلم را صاحب بیار  
 علی در مسجدی گفت جناب یاران خود در خانه و فخر و تشریف از زانی دارند حضرت رسالت آب همراه اصحاب بر در خانه  
 فاطمه تشریف فرزند حضرت تشریف ایشاد و خود نزد علی اول تو در خانه خود روی باز منی خانه خود انکم علی با هم رسو  
 اول اندر خانه آمدند دیگر فاطمه پیغمبر فرموده بدگاه حدیث کار برای عرض کنید که الهی عثمان خنی گفته بقتول ان جا  
 دعوت پدر من کرده بود من بر انعام لطف گرم تو پیغمبر را خوب بنوم مرا نزد دی پدر و یاران او و نزد وی بسالنه نشسته  
 نفرمانی و من این که علی بر وجهه استاده بود که ناگاه دید که خوابی از آسمان از یکدانه تو در میان بودید بیدار شد  
 و اندرون حجره ان مطهره فرود آمد و قرار گرفت علی این با چو را بود و گفت ای فاطمه از مسجد برو اگر که مطلوب تو رسید  
 فاطمه سر انبجه بر پشت خوانی معانه تو و گفت بعلی نص بر دو سبب حقیقت همه اصحاب بشوین اسوان تا باران  
 و ست شستند و علی اندرون حجره آمده تا خوان را از حجره بیرون آورد و کاز زبلان کلی بیرون آمد که باران بسیار و خوان  
 خور و چگونه باران بر این فغان خوانند گنج فاطمه گفت یا علی تو این معجزه چه زود مشاهده نفرموده که در فغان کرد  
 جلد یاران در نشسته گرفتار شده بودند و فریاد و عطش بخدمت حضرت رسالت ساندند و عرض نمودند که یا رسول الله  
 که درین دایمی میبان چگونه جان بر خواهم کرد که کسی طای آب نظر نمی آید و شران و غیره زبان از دهن بیرون کرده اند  
 پیغمبر فرمود که آب را قلع اندخته بیا رید باران بعد تفضیل یا تدری آب پیش رسول حاضر کردند و رسول صلی  
 الله علیه و سلم پنج گشت است مبارک خود ران قلع نهادند و از قدرت حق آب از گشت حضرت مباری شدن گرفت  
 و همه باران و جلد چهار پایان از شیر گشتند یا علی تو نیز این خوان را ترو با بای من بر و گو که دختر خننه جلد تو سگین  
 که اول است مبارک خود در این خوان نیا که بر گشت مبارک تو خوان چنان سیخ شود که تمام باران حوالی  
 ان شسته طعام نه اول نمایند امیر المومنین علی کرم الله وجهه خوان را در خدمت حضرت سیراب مبارک خننه کرد و ده تا نهار

بیت  
 در وقت فاطمه

بیت  
 در وقت فاطمه  
 زیبات چای  
 خاند فاطمه  
 چای در وقت  
 علی السلام

خاطمه بر سوال مقبول حصن خود و جناب سالت آب اول مست بابرکت خود و خوان اندخت خطاب نمود و خوان  
که بخوان چنان یسح شکر که علیه امان من بکنجند فی الحال انخوان چنان یسح شد که سید امان پیغمبر نیران خوان  
با سالتش نماند نشسته از طعام خوان پیغمبر شدند بعد از این جبرئیل از حکم رب الجلیل در رسید و پامان ایستاد  
نظر فیض اثر حضرت بر جبرئیل افتاد فرمود یا اخی جبرئیل چگونه آمدی گفت یا رسول الله مرده از جناب خداوندی  
و خاطمه در ده ام تامل مبارک تو شاد و شاد و شاد هست که خدا شکر ارشاد میکند که اگر عثمان کا مهای تو شمرده بود و بدله  
بر کاخی برده اند و اگر دانه اعلی و خاطمه ضرورتی اختیار کرده اند که بر افس طایر ایشان فرمان بفرستد و او تمام کاها  
محمد علیه الصلوٰه و السلام شمار آرد ای محمد بعضی بر قدم تو فرمان داده ایم که هفتاد هزار عا و جانی از است تو که مستحق  
عضویت اعلا است و منج آنکه گردانیدم یا اخوانی سده بشارت لمن صلب عن الحوام و افطر علی الحلال کف لسانه و انک  
والا فقر و الغنیة و النبیة و منع نفسه عن القیل و القال و غصص بصره عن المحرات و نفعی قلیه عن الحسد و عدو له و قد انزل  
اللهم و فقنا و جمیع المؤمنین بنیل ملک الشوایب اَلَّذِیْ اُنْزِلَ فِی الْقُرْآنِ اَنْ هَیْ که فرود فرستاده شده است  
قرآن یعنی ابتدا از نزول در آناه بوده یا تمام قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ با سمان دنیا فرود آمده و از استجای  
ایه سوره سوره بروج مصاحح ندگان نازل شده و حکمت تخصیص و زه بدین ماه آنکه گویا خدا میفرماید که درین ماه  
کلمات خدا از و اح شافرتا ویم پس درین ماه از خدا اشباح هساک بر خود لازم گردید و در حدیث آمده که در تزلزل صحیف  
ایه سیم اول لیلۃ من رمضان انزلت التورات لست مضین من رمضان و الانجیل لثلاث عشرة و القرآن لاربع و  
عشرین و القرآن من القرون و هو اجمع لانه جمیع علم الاولین و الاخرین ثم ان جمیع انزل علی الانبیاء علیهم السلام فیه یختص  
ستون سها علی شیت و ثمانون علی الخلیل و عشرة علی موسی من انکبت لاربعه القرآن و التوریه و الانجیل و الزبور  
نقلت فقلت له و صحف التبد علی شیت نزل به ستون و الخلیل نصفها الکمل و عشرة علی الطور و علیه توب  
ایضا و الزبور بر بیست و کتاب واد و انجیل علی عیسی و وقرآن علی خیر المخل و هدی اللئیس یعنی قرآن را  
نازل ساختیم حالیکه راه نمائیده است و ما را و تنبیهات و دلالتی روشن است من الکمال از حلال و حرام القرآن  
و از حد و دو و حکام و سایر شریع دین که جدا کننده است میان حق و باطل و نیجا اندکی از فضائل قرآن بیان کنیم  
و است که بر حق تعالی لایمان که فرمود رسول صلی الله علیه و سلم الصیام و القرآن شیفتان للصیام  
و رب لمن شیت الطعام و الشوایب : نه شفتنی فیه و یقول القرآن منعت باللیل فتشفت فی غلیت شعان و در  
دره العظمین و دره ان حصین فاصل معنی رحمة اله و ده اند که وحی فرمود خدا شکر بسوی تو عطا کردیم است

میان  
بشارت  
سببند  
بدرست  
و فایز

میان  
عزیز  
و در ماه  
رمضان  
میان  
نزدیک  
میان  
عظیم السلام

فضائل  
قرآن



است محمد را و نور تا که ضرر نرسد ایشان را و عظمت پس گفت سوئی یارب آن و نور کدام کدام اندر شاه  
نور رمضان نور قرآن است باز گفت آن و عظمت کدام است فرمود عظمت قبر و عظمت روز قیامت  
و در حدیث شریف آمده من تغزلی مصحفی شهر رمضان من غیر ان یقرأ فان الله تعالی یقصر له اجره  
حاجه کل حاجه یمرن الدنیا و ما فیها سبعین الف مرة فیروز علیه السلام من اراد ان یتکلم مع الله تعالی فلیقرأ  
القرآن به است قرآن جاهای انبیاء و مهابان بچراک انبیاء و بخوانی در قرآن پذیرد انبیا و اولیا و رسل  
و حدیث است که من قرأ القرآن البس الله تعالی یوم القیمه لوالدیه ناجا صوته احسن من صوته الشمس فی الدنیا  
و روایت کرد و ترمذی من قرأ حرفا من کتاب الله تعالی فله حسنة و بحسنة یغفر الله له و قرطبی و فضائل الاذکار و کما  
نقل کرده که فرمود هر که در هر روز دو صد مرتبه از قرآن ناظره بخواند شفاعت کند از صاحب مهفت گورهای میگرداند  
خود و فقیه ابو العیث سمرقندی و تفسیر الغافلین باب فضیلت قرآن آورده اند که روایت کرد خالد بن ابیشر از حضرت  
سید علی از بنی صلی الله علیه و سلم که فرمود علیه السلام هر که بخواند قرآن استاده و رسا عطا کند او را خدا تعالی بدهد هر حرف  
یکصد تنگی و هر که بخواند در نماز نشسته نوشته شود برای وی بدل هر حرف پنجاه تنگی و هر که بخواند قیامت نوشته شود برای او  
بدل هر حرف ده تنگی و هر که بشنود قرآن با سید ثواب نوشته شود برای او بدل هر حرف یک تنگی و هر که شتم کرد و قرآن را  
باشد و او را نزدیک پروردگار او و عانی سنجاب خواه و محب باشد یا سید علی امام شیعه و اتقان گفته اند که هر یک حرف از  
حرف قرآن روح محفوظ است که هر کس از قرآن تفاسیر بخواند که نسیب اندازد و کسی بخواند است که در هر حرف یک  
اعش از ابی صلیح از ابی هریرة را الله عنه از بنی صلی الله علیه و سلم که فرمود رسول الله که در هر روز از او در مومن ستر  
و رجبی را از که تنهایم نیاد و در کند از که رت را از که تنهایم کثرت و هر که آسان کند و فرج کند بر صاحب تنگی و مشقت آسان  
کند خدا است که بر وی و دنیا و آخرت خدا است که در مدد دهنده است ما دام که این بنده در مدد کاری بر او خود است هر کس  
بهد و راه طلب علم سهل کند خدا است که بر وی راه را و نیست قومی که فراموش شوند و رگانی از خانه های خدا که نداشت  
میکنند و از درس میکنند با هم مگر نازل میشود بر ایشان تسکین و وقار می پوشد بر ایشان از رحمت و نورش گمان ذکر ایشان  
با هم میکنند و نعم و مال و دل پروردگار و قرآن و جان مجموع را شفا قرآن و هر چه جوئی از نص قرآن و چه که بود  
گنج طلبا قرآن و ما امام اسمعیل حنفی رحمه الله تعالی در تفسیر روح البیان فرموده اند که فای قرآن نیتا اند  
از بخواند قرآن در هر شب روز نماز فراموش نکند او را و از سینه او در و در آنچه گرداند مومن بر احاطه خود نصیبی از  
قرآن یعنی موافق قدرت خود آنچه بیشتر شود از قرآن و رفاخه خود و در بخواند زیرا که در حدیث شریف وارد است ان

در بیان فضیلت قرآن  
در بیان فضیلت قرآن  
در بیان فضیلت قرآن

ان فی بورت المسلمین الصباح الی العرش یعرفنا مقربوا اعلامکة البسکوات البسج الارضین البسج یعقولون بها  
 یومئذ المؤمنین الی ثل فی القدر ان کما جبار رضی الله عنه است که قلکما اهل ایمان نگاهبان از شیطان است  
 مقام نمکی مسجد که قلعه آمان است از شیطان نفوذ و کمره خداست که قلکما بان است از شیطان نفوذ و قرآن قلعه آمان است  
 از شیطان و چون این تسبیح هر چه شود چگونه مامون محض و طاعت صاحب آن از شر شیطان من لاس و بجان کما  
 فی نهیات این حجر عسقلانی و انه انجله سته است که بشنود قرآن را کما همی ما از دیگران زیرا که بود علیه السلام می شنیدند  
 قرات قرآن از آبی و این سسمو رضی الله تعالی عنه و از انجله سته مرقاطی قرآن است که در هر سال در ماه رمضان در  
 تراویح قرآن بخواند زیرا که فرمود علیه السلام ان الله فرض علیکم الصیام فبیت فیما فیهم صامه قامله یا ناله فی  
 خرج من فوئیه یوم ولدت له و رواه ابن ماجه و البیہقی و روایت کرد ابن ماجه که بود رسول الله صلی الله علیه و سلم که غریب  
 میفرمود در قیام رمضان بخواند که حکم میفرماید بشان درین باب بجزیه و میفرمودند صیام رمضان ایما ناد و  
 غفر له و تقدم من فیه و از جمله سته است قرآن خواندن در تراویح که با جماعت باشد زیرا که روایت کرد ابو داود و ترمذی  
 و نسائی که چون شب است میفرماید از رمضان سید فرام نموده بخیر است اهل عیال خود را و مردمان دیگر را و قیام فرمود  
 با و تراویح جماعت زیرا که گفت عبد الرحمن که بزرگ آدم همراه حضرت عمر ابن الخطاب رضی الله تعالی عنه که شبی که  
 تا کاه دیدم مردمان را که جدا جدا یک بنا بر خود میخواند و یک شخص بنا بر خود میخواند با جماعت گفت حضرت امیر المؤمنین  
 عمر ابن الخطاب رضی الله عنه بدینیکه من اگر فرام کنم این مردمان را یک ماری البته تهاشیده باز قصد این امر کرد  
 و جمع نموده ما را و تراویح حضرت ابی بن کعب رضی الله عنه و فرمود سیدنا علی رضی الله عنه که اختیار نمود عمر ابن الخطاب  
 رضی الله عنه که اختیار نمود عمر ابن الخطاب رضی الله عنه این تراویح را بعد بدینیکه شنیده بودم از رسول صلی الله علیه  
 و سلم و آن این بود که فرمود رسول الله بدینیکه خدا است که اگر دعوش مجید میفایم یا فایده تمام آن حقیقه القدر  
 بناد و آن فرشتهای بی شمارند که شماران جز خدا کسی نمیداند و آن فرشتگان در عبادت خدا چنین مشغول  
 که یک ساعت از آنجا غافل نشوند پس گاه که می آید شبهای رمضان اجازت بخوانند از بر و در کار خود بفرود آمدن بسوی زمین  
 می آیند بر زمین نماز میکنند از بابی آدم پس هر یک یک میگویند ایشان را از امت محمدی است که فرشتگان او را آن یکینخت  
 که بخت نباشد و بعد از آن هرگز پس بعد از شنیدن این حدیث از علی حضرت عمر فرمود که هر گاه که چنین معامله است  
 پس تراویح را بر این پس جمع شد و برای خواندن تراویح و سنت قرار داد و فرمود روایت کرد حضرت علی رضی الله عنه که من  
 بر در آن آدم شب اول از ماه رمضان پیش شنیدم قراته قرآن را در ساجده در تراویح پس قسم نور الله بنبر عمر کما نور الله

بیان  
 قرآن

بیان  
 بابت قرآن

بالقرآن مجیدین مرویست از حضرت عثمان بن عفان رضی اللہ تعالیٰ عنہ و در لفظ دیگر این چنین است که حضرت  
 علی بن ابی طالب سجده کرد آن سجده را روشن بود و بقصد ایستادن و فرمود سار ترویج میگذازد و ندیس این روایتها را بسیار جد و  
 در شتاب و نمودند و نور اللہ عزوجل علی عمر قریه کما نور ساجدنا و نور علیهم سلام من علق فی جوت من موت اللہ تعالیٰ بقید  
 لم تنزل الملائكة لیستغفرون له ویصلی علیهم سبعون الف ملک حتی یطفی ذلک القندیل مرویست از ابی عبد الله  
 سلمی بدرستیکه شنیدنا علی کرم اللہ وجهه طلب فرمود و قاریان قرائت در ماه رمضان حکم فرمود شخصی بخواند سب  
 رکعت بامروان خود بود و علی را که در مسجد بخواند بامروان سب مرویست از ابی نعیم از ابی شیبه بر اسم بن عثمان  
 از حکم از ابی عباس که بدرستیکه بود رسول اللہ که بخواند در رمضان سب رکعت و در روایت مرد این حدیث را  
 میتی و یحییٰ بن یحییٰ خود و عبد بن حمید و بسند خود و گفت این چیز در تخریج احادیث را فنی که آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم  
 خواند بامروان سب رکعت برابر و شب چون شب سوم شد ثمران جمع شدند و آنحضرت تشریف بفرمایند و در  
 باز در روز دیگر خبر بیان فرمودند که نرسیدیم که بسیار این ترویج میباشند و این حدیث متفق علیه است از  
 حدیث عائشه و زیاد و نمود بخاری این کلمه افتوی رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم و الامام علی الک و موطا و مصنف این  
 ابی شیبه سنن البیہقی است که فراموش شد و بامروان سب این رکعت بود و کعب که بخواند بایشان سب رکعت ترویج و نیز  
 کرد و یحییٰ بن غیره با سنا و صحیح از سب این نبرید که گفت کن انقوم فی عهد عمر بخبرین رکعت و التور و در باب و کفایه  
 و عینی مستخلص و غیره از کتب فقه سب است که ان السنته فی شهر رمضان عشرین رکعت بعشر تسلیات بین کل رکعت  
 تسلیه و عند مالک ست و ثلثون رکعت و لما مار و البیہقی با سنا و صحیح انهم کانوا یعومون علی عهد عمر بخبرین رکعت و علی  
 عثمان بن علی رضی اللہ عنہم شنید و البیہقی خبر بیده فی شهر رمضان فصل بهم عشرین رکعت و فی الشان که کذاک صلی بهم  
 بین الحدیث فی ترک الموطا و یوشیه ان کتبت علینا فصار اجماعا و فی سنه رسول الله طریح المسار و وقتها بعد  
 صلوة الحشار الی طلوع الجفر قبل التوبه جماعه و ختم القرآن فیها مرقه بان یقر فی کل رکعت عشر آيات لان عدد رکعات  
 الترویج فی الشهر ست رکعت و عدد آیه القرآن سنه الالفیه و ثانی و لایترک بحتم مرتبه کسمل تقوم فاعلم ان مجموع  
 رکعت فی الترویج سنه موهده لانه ما و طلب علیه الخلفاء و ان لم یواطی البی و سنه خلفاء لازم لانباع و ذلک باثم  
 و لکان سنه و انهم ما رک السنه النبویه فن الکفی علی ثمان رکعات یکون مشیا لمره سنه خلفاء و ان شیئت  
 تریقه علی سبیل القیاس فصل عشر و رکعت فی الترویج ما و طلب علیه الخلفاء و انشدون کل ما و طلب علیه الخلفاء  
 سنه موهده بیج عشر و رکعت فی الترویج سنه موهده ثم نضهما مع ان کل سنه موهده یا تم رکعت بعشره







طعام سکین باید است که هر روزه را شش بار اند بعضی از آن که بر آنست و نه است بعضی دیگر و حیوان و  
بعضی که کهنه است نعم قیل انظر لاداء الصوم نیت: اسلاما و زنا و لاداء قبله کاکت عن مضطرب طریقه  
اطاقه و بلوغ کذا انقضاء اما التقاد عقل فوضه طریقه محیی وقت صیام کذا انقضاء یعنی نیت و زهره رمضان را که  
ان شرط است بر آنکه روز از غروب آفتاب تا قبل از زوال باشد نیت و زهره نفل فدر معین و از مطلق نیت نیت نفل هم  
است مگر از معین با ساقی نیت است و رمضان رمضان و کفار و مطلق فدر معین نیت طریقه است نیز اسلام  
و زما نه رمضان شرط است مثل زماندن از مضطرب اطاقه بلوغ شرط است اما عقل فدر نیت وقت صیام هم  
برای نیت است اگر بی حجب و اگر بی حجب الله بکلمه العیسر و کایوید بکلمه العیسر بخواند و یا شمس و نیخوابد  
بشما و شوری لا جرم ساقی و معین از خصص اظهار و او محمد بن علی ترمذی قدس سره فرمود که العیسر اسم اجماعی است  
جمله العیسر مباحی است که بخواند خدا بر زهره شما و خال جنت نمیخواند اذخال و شیخ علامه فضل قدس سره  
فرموده که در او خدا تعالی آنکه حکم کرده شمار بر زهره بر آسانی طریقه و شمس یا آسانی و دنیا ترقی است  
بهر شگانه روحانی و حصول معرفت و اما سوار و عمر دنیا بقا است بشیرت و حیوانیت انصاف است و اصفاف  
طبیعی و نفسانی و اما بشر از حیث نفع خیر و نعمه و قربت و وصله و روتیه است اما عمر آخرت جنت و عذاب و کلمات و  
انعامات است و تفسیر می فرموده قوله ید العیدکم العیسر یعنی فی اباحه الاقطار فی السفر المرض حتی لا یجتمیع علیکم  
مشقة السفر و الصوم و مشقة المرض الصوم الاشارة ای تبده چون سفر دنیا خدای عزوجل آسان کند تو خود است تا  
و بخیر بر تو و در بخیران جمع گردد و امید زوات حیلیم آید است که در پنجمان هم بر تو و بخیر جمع گردد و این سفر است بخیر  
مؤمنین و بخیر شیخ اجوی فرموده که فسرین را نجا احادیث نبوی باب و سیم هلال ذکر کرده اند این از آنکه فرمود  
پیغمبر ص که روزه دار میانه آنکه بیند هلال را و افطار کند تا آنکه بیند ماه را پس اگر پوشیده شود ماه بر شما و این نیت  
کنند ماه یعنی بشمار بد روزهای اول این روز تمام کنند و کامل گردانند این عدد را و اگر پوشیده شده باشد بر شما  
موجب لذت گفته است که همین است فسرین مالک ابو حنیفه است چه سلف خلف در روایت کرده که آنکه بایست و  
شاید پس روزه دار میانه آنکه بیند ماه را پس اگر پوشیده شود ماه و این بر شما پیشامد که بایست و روز و حضرت بوکر  
مرایت فرمود علیه السلام یک پیشی کنید یکی از شمار رمضان این روز که بگوید و روز دیگر که بگوید و یکی عادت و زهره شب  
که در روز معین مثل و شبیه بختیبه مثلاً روزه بید نیت اتفاقا پیش از رمضان آن روز واقع شد پس آنکه روز و در روز  
و این بخیران بایست فرمود رسول الله ص که هر روز که در روز شک پس تحقیق تا زمانی نموده و انعام یعنی محمد و ابوالقاسم





بجای میگرد و بر زبان نام خدا جاری میکند میگردد و در آن حال را در نوشته که فرم حکم الله چون استاده میشود عا  
 میکند و در آن فرستاد اللهم اعطه الفرائض المرفوعة فی البجته و چون جاسه میبوشند بجاسه عا میکند و او را که اللهم اعطه  
 البجته و چون بار بوشن بر پای میکند و عا میکند و او را پای بوشن او که اللهم ثبت قدسیه علی المصروع و چون و در  
 وضو میبرد و او آن کند و عا میکند بر او که اللهم اعطه الوباء البجته و چون وضو میکند آن آب وضو برای او و عا  
 میکند که اللهم طهره من الذنوب و اعطه الوباء البجته و عا میکند بر او و عا میکند بر او و عا میکند بر او و عا میکند بر او  
 که اللهم نورحه و در شمع قبره و نظر رحمت می اندازد و خدا استعاذ من تنیده و میگردد یک نیده من از جانب حق دعاست و از  
 جانب اجابت است کدانی در ده الو غطین و ترسیه امام عبد الرحمن جمله الله و حکمت ترقر رستی روز و روزه و شفق  
 بر این است و در حومه است که چهار حضرت سالت از نظر روزه می و در پسیدند آنحضرت صلی الله علیه و سلم جواب ایشان  
 ارشاد کردند که چون حضرت او تم و اند گندم خوردند آنرا که در شکم ناسی و در باقی باید بجهت این نسی روزه مقرر فرمود  
 نیز و دست در شمع و عین صوم که چون خدا این در متعال عقل آفریده پس فرمان رسید بعقل حاضر شمر حاضر شد باز  
 حکم شد بر و در وقت باز فرمود من انت من انا عرض نمودت ربی انا عبدک الضعیف فرو خدا استعاذ اعطل ما خلقت  
 خلقا اعونک باز یافید نفس و گفت با و یاتر و من او هیچ جواب ندو باز گفت من انا و من انت گفت انا و انت  
 پس عذاب و اند نفس بنا روزه آمدت صدصال بعد از صد سال از تنش روزه برون آورده و فرمود من انت و انت  
 پس جواب او مثل جواب اولی را ندخت او و در تنش گرسنگی مدت صدصال باز فرمود من انت و من انا پس اقرار نمود  
 و انا عبدک انت الرب پس ابتدا واجب فرو خدا می عرض و جل بر این نفس و روزه را **الطبیحه** رمضان حقه حرق فایده  
 رضون الله المیم مغفرة الله للعاصیین الضامضمان الله لطلعتین الف الف الله للموتکلیل والنون نور الله للصائرن  
 و گفته اند جبریل امان است ماریل استاز و محمد صلی الله علیه و سلم امان است ماریل بین را و رمضان امان است است  
 و روزه سپهرت بروز قیامت از عذاب تقل کرد و فقیه ابی الیث سمرقندی ضعی الله عنه از پدر خود از ابو جعفر از محمد بن  
 از فضل بن عصام بن مسلم بن شیب از فاسم بن حکیم العدی از شمام بن وید از حماد بن سلیمان بن و عدنی  
 از صحاک بن مزاحم از عبد الله بن عباس رضی الله عنهم از نبی صلی الله علیه و سلم که فرمود رسول گدایر استیکر خفت از تشبه  
 از سالی سالی که آمدن ماه رمضان و چون شب اول ماه رمضان بشو می روزه با و می روزه میگویند آن را با  
 نشیمن پس با هم نیز بزرگ و خال جنت او خلعتا مصدرع ایشانند و نشو ازین آواز می شنید دست شند و در خوشتر  
 از و پس ظاهر میشود و عین تا که استاده میشود بر نید ما بهشت را میکند البسی است که بتمام راسته سوختن

بجا می  
 میگرد  
 و بر زبان

نام خدا  
 جاری میکند

میگردد  
 و در آن حال

را در نوشته  
 که فرم حکم

الله چون  
 استاده میشود

عا میکند  
 و او را که

اللهم اعطه  
 البجته و چون

بار بوشن  
 بر پای میکند

و عا میکند  
 و او را پای

که تا ترمیج ما کند خدا تعالی از دوا ترسیگوید از صفوان چیست این شب بیس سیکوید یک یک یا جزات حسان نیست  
 شب اولی از ماه رمضان تا بر شاد و شوارز جانب پروردگار بر صفوان یا صفوان بکشد در ایامی جنت را برای روز و از آن  
 از ترمیج صلی الله علیه و سلم یا مالک بن دکن را می فرستد از روز و زده و از آن آیه محمدنا اخر حدیث مسخر فرماد شاهر الصیاد  
 یدخل فی قلع ابواب الجنان یا فیل فی قلع ابواب الجنان من جنهم فی حدیث احمکه فی قلع ابواب السموات فی قلع  
 دحار بدینج که گفت خانی غیر و غدا الزوال فی صلوته الظاهر من غیر احتمال فی فی لیا لیه نیادی ملک فی من کذا  
 قیسیب الملک در حدیث شریف است که بدینکه مرغی که ملک است که ملکان بر عرش است و قدم و زینت است  
 و در او را و پیرانند که یکی از آن مشرق است و دیگری مغرب یکی از باقوت سرخ و دومی از زرد سبز و آن و رفته اند می کنند  
 شب از ماه رمضان بل من باب فنیاب علیه بل من مستغفر فی غیره بل من طاب طبعه فیستغفر حاجته یا طاب طبعه فیستغفر  
 یا طاب الطیر اقصیهم حدیث آمده که دعا مقبول میشود و رشب عیدین و شب بخت و اول شب از رجب شب قدر و شب حجه  
 و ده یغوث و در ماه رمضان نظم ست لیا ل بحجاب الدار بها لیتا العید لا تنکثر و لیلته نصف شعبان غفره و  
 قدر و جمیع فاستغفره و اولی لیا ل الراجب الدی من الحرم المجتبی الزهره و شهر الصبر یوم کون به موقوف الحج لا تمتر  
 و تفسیر روح البیان چنین فرموده اند و لحکم نشکرون ای انما رخصنا لکم الافطار لکی تشکروا العیال نهم النعمه بالان  
 و تقب و بدن باید است که از آداب و زهد است که نگاه دارد و جوان ظاهر می را و خواطر باطنی را و تمام نشود و تقرب بخدا  
 گزین که حرام خیا نه مقبول است از ابو سلیمان دار اقدس سر که منبر فرمود که در و زده دارم پروردگار و یک شام بلقبه طلال ترویز  
 فضل است محبوب تر از قیام شب و و حرام است بر تناب توحید که در آید و در دل نیده که در شکم او نغمه حرام باشد خصوصاً  
 در وقت و زده پس باید که جناب ناید و زده را از خوردن حرام نیر که زهر است هلاک کننده دین و تعجیل و فطوره و خیره  
 سحر است و بر ما یان ترمیج اندکی عید افطار و ان عید طبعیم است دوم عید الموت که میر با بیان کامل ان عید  
 کمیر است سوم عید تجلی خدا و زخمت ان که الایجاد است روایت کرد ترمیجی و صحیح کرد این را زید بن خالد که بر که کشاید  
 روزه و زده و در او است جواز بخور که ترمیج شود از احوال روز و در چتر می حادین مسئله که امام حافظ بود و افطار می کنند و هر شب  
 از صفات بخواجه و در او چون شب فطر میشد ایشان را پیرش که سید او و بود که شمر و میشد از ابدال و در حدیث است که من  
 اشجع جانیاً او کسا عاراً و اونی سائر اعلا و هم من حوال القیمة انقلب کعبه العبدین المبارک نفقه میکرد و بر نظر  
 و طایبان علم در بر سبیل لکه در هم و هم نقل میکنند ریجی که بر حتمه الله علیه و سید حضرت سفیان ثوری رحمة الله علیه را در  
 گفته در و هم حضرت سفیان عاصم فرمود برای او در سجده و میگفت اللهم ان یجی کفائی اموالدنیا فاکفه امر آخره و یجی

ایمان  
 شب قدر  
 منبر که در آن  
 دعا مقبول  
 میشود

ایمان  
 باب دوازده

ایمان  
 عید زنده

ایمان  
 عید تجلی

نقل  
 از ابن کثیر

نقل  
 از ابن کثیر







زن خود بکثرت نوشته شود برای هر دو تنی در جبهه و جنت چون مجامعت کند نوشته شود شصت و پنج بار و چون غسل کند بیست  
 خدا تعالی بر آن دو زمین مقابل هر سو گهر بن باشد یک یکی و در هر یک از یک دهی می کند کند بر او دو استدان بر چشم  
 و صدیت است که انور خیر عباد الله الف منته حکم الله اکمل و دست خدا در از انرا بکشد خنک و نازک است  
 باشد که خیانت کند با شما خود و ستم و او را بدید و خود به با خیرت و عفو است آن ترا بگویم دل کرده اند اما  
 روز و امانت حق را نگاه و انحراف کتاب علیکم پس سوچ که در شما جنت خصمت او بار کتاب معصرات در  
 شبهای نوزده و عفو اکمل و عفو کرد از شما خیانت را فاکان با شری و هفت پس اکنون بسیار است که بشاید  
 در یالی صیام و اتقوا ما کتب الله لکم و جوید بخون شست خدای شما در لوح محفوظ یعنی فرزندان است  
 که عرض اصلی از بسیار است نوالد و ناسل است جود الله از شهرت یعنی جوید فرزندان بر یکی کرد و همچنین باید را  
 که کجاست که بیت پاک است نام خود را و طلبی یکی فرزندان و نیز بیت صبر کردن فرزندان و نوسه با طاعت او و در بار  
 و در شقت آمدن بر مردن فرزندان زیرا که زیاده پس بیون از انس بن مالک رضی الله عنهم و اب که بدستی که  
 گفت انس که زنی بود از اهل مدینه که او را خواهر عطا ده می گفتند که روزی از ام المومنین حضرت عائشه رضی الله  
 عنه و گفت یا عائشه شوهر من فلان نام است و منور من با و است که هر شب آرایتم خود را خوشبوی نام چنانکه بر  
 نوزده و سه امروز ام که پیوسته شده ام بطرف او و چون کاف او نزد او می آیم هر که رضا شدی خدا و رسول او و  
 ازین میگردد چنانکه کسی از دشمن که میگردد گفت حضرت عائشه پیشین با آنکه پیغمبر آید حوالا میگردد که من  
 نشسته بودم که ناگاه پیغمبر تشریف آوردند و فرمودند که چیست این کوه که می آید او را یا عائشه آن مرد شما حوالا چه چیز بود  
 از و گفت عائشه ملوکند بخدا یا رسول الله چیزی نه خود را هم باز حوالا بقصد خود را پیش حضرت سالت عرض نمود  
 پس فرمود علیهم السلام حوالا برو و بشو و فرموده او و اطاعت او کن حوالا عرض نمود که اطاعت او می کنم مگر یا رسول الله  
 چیست مرا امر او فرمودند نیست هیچ که برشته است از خانه شوهر پیغمبر نهاده است او را بجای که انحال که میخواهد  
 در است کردن خانه شوهر بگردد نوشته شود و مرا و انکونی و دور کرده شود از و گناهی و بلند کرده شود و او را باید برشت  
 و نیست کسی که محل گیرد از شوهر خود بگردد او را از آیه چون تمام شب روزه دارد و روز جنگ کننده در راه خدا  
 و نیست کسی از زن که می آید او را در روزه مگر آنکه باشد او را ثواب هر دو ازادی مانده و بهر یکین خیر از پستان  
 ثواب ازادی نبوده چون از دست افتد ندید از شوهر از می آید او را و از کننده از آسمان که هر آنکه تمام شود کار خود  
 در زمان گذشته اکنون از هر یک کار را در زمان باقی گفت حضرت عائشه که تحقیق داده شد نذر زمان ثواب بسیار

حکایت  
 در غلام

بیان  
 در بیان  
 بیان



در فضیلت غسل کردن بعد از نماز روزانه

ایستادین خبیث اگر چه قرآن پس بخواند بر رسول الله و رسوله علیه السلام نیست هیچ مرد که گرفتار است از خود  
 در آنوقت که آمد در وقت سیکند از اربعی به باشرت سیکند با او نویسند بر او گوئی و اگر دست در گردن او انداخت  
 تو نمک شود و در او ریخته یکی در چرخ آن مدبرین باشد بهتر از دنیا و مافیها و چون غسل میکند نمک در آب سپرد و از آن  
 بنویسد و در آن گوئی و دو در گردن او از ویدی بلند گرداند و در او ریخته که داده میشود بغسل نمودن آن بهتر است از دنیا  
 و مافیها و در سیکند خداست که نمک در غسل او بر فرشتگان میگوید که ببینید چگونه من که نجاست و شب سحر بر  
 غسل از جنابت و گناه باشد و او را که یار و یارم او را و در سبب از عبد الله بن مسعود که شخصی از عبد الله بن مسعود  
 گفت که من آن کرده ام زن را که گمراهیتم که من خوش دارم و مرا بدشمن شود و مرا گفت عبد الله بن مسعود بدشمنی  
 الفت از جنابت خداست محابو از جنابت شیطان و در حدیث شریف آمده ایمان آفر مات و زو جبار من عنها و فت  
 الحیة کما فی دباض الصالحین نصیحت گویند که زن مثل کبوتر است که چون بر او میرسد بی بر جنین  
 مردی زن خود را بیایست از زبور و لباس پس نمکند و ریخته خود مقبوله گفت شخصی گاهی در خانه با شتر خا بد  
 و انانی جواب داد که اگر خدا را بد زن تو و نعم حاصل است و لا ایم باشد زن نیک خواهد بود ولی از زن بد خدا  
 نیاید و بیخبر گفته اند عصمت زن را به تمام جهایل به جلوه حرام است مگر با طلال و نفست که در بنی اسرائیل  
 صامح و بود و در آن زن که منابت و دست سید است و او را پس خدا خود جل و حکم فرستاد که خواهد از من که حاجت خود  
 پس آن مرد صامح بن زن خود گفت که حاجت پس است نیت که که چه کنم زن او گفت که حاجت از بر اسن خواه  
 و دو حاجت بر او پیش آن مرد صامح گفت بگو حاجت تو چیست گفت حاجت من است که تو از مرد و کار خود  
 در خواست کن که خدا شکر را چنین صورتی عطا کند که مثل من در جهان دیگری اخس جل نباشد پس آن مرد  
 حاجت زن از قاضی حاجت در خواست پس خداوند شکر او را چنین حسنی عبات فرمود که از حسن او تا ظلم  
 روشن شد پس در حال از جانی خود در خواست باز در مرون زلف از خانه خود گفت شو را و کجا میری گفت نزد  
 امرا و سلاطین میروم گفت شوهر چنان را و امرا و سلاطین میروم گفت این حسن و جمال خود با چون تو ضائع کرد  
 نمیکم زیرا که مرد و نیز را چون من را حسن و جمال ناید و چون او را نهایت ازین مقصد منع نمود مگر او قبول نکرد و اما که  
 چنین ماجرا یکی از سلاطین رسید پس او سپاهیان خود فرستاد و بجز خود طلب نمود و در تصرف خود  
 آن مرد بچاره متوجه خدای از دست متعال شده عرض نمود که ای برادر و کار من از ان سه حاجت و حاجت نزد  
 باقی مانده پس برگردان او را بصورت یوزنه پس در حال انجیب الدعوات صورت آن مسخ نمود پس آن

در فضیلت غسل کردن بعد از نماز روزانه

در فضیلت غسل کردن بعد از نماز روزانه

ان بادشاه این صورت مسخه او را دید و از ترس خود برانقدر و ترسید و چون آن زن نزد شوهر  
رسید باز شوهر فرمای وی خاک روی کردی بر در و کارا نکندم خود این زن را بصورت اصلی گردان پس باقیست  
جمع بر حاجت او عبت و پیشو ندان زن خلع یافت ندان مرد و بسوی همین اشاره فرمود حضرت ابن عباس  
رضی الله تعالی عنه بقول خود که انی لا اتمین لامراتی نکاتیرین بقوله تعا و لمن مثل الذی علیهن بالمعروف  
و گفت عبد الله بن مسعود که چون در آید و در دست خدا پس بگوید و از آنکه ملازم خود در رکعت از پس تو بگوید اللهم  
لی اهل و بارک لای فی اللهم از قتی هشتم و از قتم منی اللهم اجمع تنبیا اذا وفقت الی خیر چون خدام که جماع کند  
بگوید بسم الله العظیم اللهم اجعل فریته طیبه ان قدرت ان تخرج عن صلبی اللهم خیمتی الشیطان و حبت الشیطان  
ما ز قتمی و چون فارغ شود بگوید بسم الله الحمد لله الذی خلق من الملائکة نساء و صهر و کان ربک قدیرا  
بهمز ردل گوید و اصل درین است که روایت کرد که رب این عباس که فرمود رسول مقبول صل الله  
علیه و سلم که خواهد آمدن خود و بگوید بسم الله العظیم الشیطان ما ز قتمنا اگر مقدر باشد در میان ایشان نذر  
روح نبیر سازد و شیطان برگزید و چون نامرعل ظاهر شود باید که خوراک زن پاک کند از خود و شیشه پاک را بنده نمود  
فرزند بر نیاید و نیک که نباشد شیطان را بر او راه و افضل است که احتیاط خوراک نکند از شکام شیرین و  
بر شیرین از آنکه خات بد و در زن اول و از شیطان بر نیاید و آخرت از آن زن و نوح چنانکه میفرماید تعا و فرات  
یا ایها الذین امنوا قوا انفسکم و اهلکم ما اذا و چون فارغ شود از جماع دور شود از زن بشود و نیز  
با او ستان نجاست وضو کند اگر بار اراوه بازگشتن برین مباد و در وقت غسل کند و نه باند بر جنابت که آن روز  
در وضو کند و وقت جماع و پوشیده دارد بدن خود را از بره که در حدیث است که چون آید یکی از شما با مل خود  
بسی شدم بدن بین رستی که چون نمی پوشد بدن انفرم میدارند و فرشتگان از آنجا بیرون می آید و شیطان  
در آنجا حاضر میشود و وقتیکه میباید است از فرزند و پیشو و از شیطان مشرک چون وقت جماع نام خدایت می چید  
و ذکر خود را بر سوراخ ذکر او و دلی بسکند شیطان برین چنانچه دلی میکند او و متحجب است که پیش از جماع او  
خود بازی کند و نیز اظهار زن یکشد بعد از ازال خود و از زن نیز حاجت خود را تمام نماید پس رستیکه ترک نماز  
ریج رسالی برین است و موجب عداوت و جد است و نیز متحجب است که زن بعد از اغت زبوی نخیزد و یکبار  
قرار گرفتن نقطه اندکی در آنجا خود دیگر و تا اول و پیدا شود ازین سبب است زیرا که در حدیث است تناکحو و تا اسلا  
ن ان مکاتبتکم الامم ولو بالسفط و در غیر هم می مسطرت قوا و خویل و بقوا کتب الله لکم ای بالمباشره و حل

بیان  
ما که در حدیث  
ان و در حدیث  
و بعد از آن  
بیان  
ما که در حدیث  
ان و در حدیث

بیان  
ما که در حدیث  
ان و در حدیث

ما حل الله لكم ولا نعتد ولا غير من الايمان في الحيض الا ما رواه قبل ان تقبض على ارضاكم ملك بينكم ولا ينقض  
 الا ما كتب الله لكم اي قصي المديكم من الولد بملك الباشترت يعني ما شراب من على القصد فان الله يقول انك  
 التوالد قال ابن سينا كذا قوله فان ولد المؤمن انا فني ما ينقض وقال الحسن رحمه الله عليه سمعت ابا عبد الله  
 سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا الرجل كثره ان عايش غالة وان بات نضج له ودر حديث من يبيت  
 دوستي ومحبته اولا ولا يجاني است اذ لم يش اكرام ايمان جواريت برعبطه ووردن ابا انان بركة است ان  
 آتش هم حديث است كه چنان نفعات از حساب نفعه نمودن بر والدين ونفعه فطره و نفعه سجود و نفعه  
 بر عيال خود كذا في تفسير روح البیان وكنوا وانشروا بخود و بيا غنا سید زبهار و نه حتى يتبين  
 تا وقتيكه روشن شود و كنوا انقض الا يرضى در شمار رسته منقذ كه كتاب از روشنائی روز است من الخط  
 الا يرضى ان رسته سياه كه اشارت تبارك است در صحيح آمده كه بعضي از صحاب رسته سفيد و رسته سياه بر  
 بسته بقطرات استغاث می نمودند تا وقتيكه میان بياض و سواد فرق و پاد می تا انگاه كه من انچه ايمان  
 خط ابيض است نازل شد نمهند كه مراد طهر و طهر صبح است آيه حتى يتبين غايه امور گفته مذکور است يعني با شتر  
 و اكل و شرب و بخور و با شتر تا طلوع صبح و لائى است الفصح بر جواز با شتر غسل تا صبح و بر جواز روزه جنب  
 چون با شتر جان نرشد تا طلوع صبح پس در انصوت اغتسال ممكن نيست مگر بعد از صبح مگر البته بماند باشد  
 قبل از شرب بقدركه اوقات غسل ميتوانست كه با شتر در ام است اين مخالف كذا حتى است كذا في تفسير  
 البیان گویند نازل شد اين آيه و نشان حرمه اين اش العنوى بان حرمه مرد بود كه چيزي از خود و در يك روز نماز  
 ستاني كه چيزي بود و مانده گشته شبانگاه و بيا دوماه رمضان بود و زن او طعام بخند كه شتر شده بود و گرم نموده و  
 خواب رفت ايله و بر ايداز كرد و فحش كه بيا ساي چون بيدار شد و رفت خورد و نوسن كذا شده بود و امر خود را  
 روز روزه و دست آمد مسجد رسول عليه السلام رحا ليكه او را نهايت توان روي او منبج وقت رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم فرمود چه شد ترا حرمه پس و ما جاره خود بيان كرد پس اين آيه فرود آمد و نشان بديركت نفعه او  
 و شد اكل و شرب سباح چنانكه با شتر مباح شد و در شبها رمضان حضرت عمر رضی الله عنه و بركت نبوت  
 يقول عز وجل احل لكم ليلة الصيام الرفث الى نسلكم باذنه و هو في الصيام الى الليل پس با شتر  
 روزه تا شب و آن دخول شب است كه حاصل ميشود بخواب آفتاب و اذ اسام اكر دن و زده است و در وقت  
 آمد و اذ قبل الليل و اذ بر النهار و غابت الشمس فطر الصائم يعني داخل شد وقت نماز روزه گویند كه

بجانب  
 رسته سياه  
 روزه و بخور و با شتر  
 روزه

بجانب  
 رسته سياه  
 روزه و بخور و با شتر  
 روزه

میان  
نخل  
وصال

در این آیه ولایتی است بر جوانی است روزه رمضان بر روزی رقی روز وصال اما اول بحسب گفته چون حاکم  
 سیاح فرموده اکل و شرب را تا صبح ظاهر می باشد که تدار روز و بعد از فجر بشوئ پس معنی آیه آنست که پس از آنکه  
 بر روز و تمام کند و از آن شب الغرض شد و در روز و بعد از فجر است روزه محض اساک نیست بلکه روزه اساک  
 نیست پس آیه ثم اتوا الصیام از تنبیه روزه است بعد از طلوع فجر و اما قوم پس بحسب گفته خداوند تعالی اگر دانید  
 شب که غایت روزه و غایت شش قطع است پس لابد بعد غایت روزه افطار باشد و هم نفی وصال باشد  
 بعضی گویند دلیل غایت و حبیب روزه است پس آن شب در یک روز و در یک شب باشد اما بعد از روزه بعد از  
 شب این آیه دلالت دارد و هم مثل این چنین ادا یعنی یا شرب و این کلا و او انتر و او یکرا با حقه و خسته است که اگر  
 پس اکنون این آیه دلالت میکند بر نفی وصال که تا فی تفسیر و در البیان چون گمان شد که حال اعتکاف مثل  
 حال روزه باشد در صورت مباهرت در روز و در شب این فرمود که مباهرت بر معتکف حرام است و شرب  
 و در روز و صبا و کتبائش و هفت و مباهرت میکند زمانه را و آنکه گفتون فی المساکین و حال آنکه شایسته  
 باشد و مسجد و اول اعتکاف آنکه از صورت مباهرت ممنوع است و آنکه و اما مالک رحمه الله علیه همه فتاوی  
 بر معتکف حرام میدانند و فرموده معتقان اعتکاف نگاه داشتن نص است در و اندر امر و نه ای شیخ ابو بکر و  
 رحمه الله علیه فرموده اند که اعتکاف عین نص است و حفظ جوارح و مراعات وقت و این همه شرطهای است که  
 خواهی معتکف توانی بود و نیز می بدو و خام خود را گفت مرا بجای پاک نشاندن می توانی در آنجا آرام  
 نما و هم گفت دل خود را از آسای اله پاک کنی و هر جا که خواهی نماز کنی از آن نظم از آن فرج آید و در و گردان  
 اگر در مسجد و در خوابات به دلی فارغ بیاید پاک را اختیار که تا لذت بیابی و نماز با توگر و در بند مال و جاه باشی  
 گجایابی صفای سیات سیات باید است که اعتکاف در شرع عبادت است از او را نمودن در مسجد بطاعت خدا  
 و تقرب جستن بسوی پروردگار و این اعتکاف از شرایع قدیم است که فرموده خدا تعالی آن که کبرائی للکافیین  
 الحاکمین که فرموده از جانب الله الصمد در حق معتکفان مسجد پس چون ایشان را حاجتی بر من خود افتادی  
 از مسجد برین آمنی و مباهرت زنن خود نمودی غرض خود و در سجده می پس بنی فرمود ازین کار الغرض  
 جماع بر معتکف حرام است اعتکاف را داخل می سازد و فقط مساجد و این آیه دلالت میکند بر جواز اعتکاف  
 در هر مسجد و در هر مکانی که در آن اعتکاف افضل است بر آنکه مکان احتیاج برین آمنی بر نماز جمعه یعنی آنکه در آنجا  
 است و جماعت باشد و در آنجا است بر آنکه در آنجا است از ما و الله و عطف فرموده که معتکف

میان  
اعتکاف  
مقول  
نخل  
وصال

که مختلف باشد شخصی است که او را حاجتی باشد تا در وطن چون ابرار و سلاطین پس آید بدو بازده او و  
برود و میگوید ازین میخواهم گفت آنکه حاجت من حاصل نشود پس بچنین مختلف بری نشیند رخانه خدا  
میگوید بخوابم بر خاست ازین جانا آنکه یا مری مرا در حدیث شریف و است این شیء فی حاجه آنچه گفتم  
اعتکاف عشرين سنة ومن اعتکف يوما جعل الله بينه وبين النار فلاة خادق كل خداف بعد ما بين  
الخافقين بفتح قاف وكسره فامشرق مغربا كونيذ ثلاث حل وود الله آنچه كه گفته شده در باب دعوی  
و منعلقات آن انداز ما است كه خدا است و دین مقرر کرده اند فلا تغتر بأوهانها پس بان نزدیکی کنید  
سبا لغه و شمع مجاوز از ان خود چگونه صورت نبد كذلك همچنانکه تبیین این احكام فرمود و بین الله و میان  
میکنند ایایه نشانیهای خود را از امر و نهی و عود عبد للتائب بر اعقابهم و ان اعمالهم يتحقق شاید  
که بهر سبب نزد و از حد و و الله مگر نزد و التعمی انما لانه ثم بعد انما السبب ثم بعده انما الشهود  
ثم دوع بعده الفضلات فی الحدیث لا یبلغ العبد رتبة المنقین حتی یدع الما باس به حدیث امامیه باین است  
تر آنکه و چشم و دمان و او گوش و اگر عاقل در خلافتش کمون و چه باک آفریدت پیش این باجی و که رنگ است  
نایاک فتن بنجاک به مرد و بر بار گشته ای پسر که حال ناخبر بود در سق و کین عمر ضایع با فسوس و چه نصرت  
غزیر است الوقت سیف جلت الدین بل القطعة والیقین و کلا کما کملوا أموالکم و مخورید مالها شما  
که واقع بکنیکم فرمایان شما یعنی مخورید مال میگیرید یا لباطل بنا شاست چون در و خیانت و خصیت قرار  
و عقود فاسد به مالهای خود را با مشروح صرف کنید چون شرب خمر و زنا و نواحی فتن این را نازل شد در  
حق و و کس که فحاصمه میگردند با هم بر زمین که در آن هر دو شریک بودند و خویش از ان که سوگند و رفع  
خورده زمین شریک خود بگیرد و اندیش رسول الله صلی الله علیه و فرمود رسول مقبول انا انا نبی شریک  
یوحی الی و انتم تخصمون الی و لعل یصلکم الحق بجهة من بعض فاقضی له علی نحو ما سمع فی من قضیت منی  
من حق اخیه فلما افضی له قطعة من ریس ابن رشید هیه و کبریند و هر یک گفت اما حل لصاحبی پس  
فرمود علیه سلام و فرمایند فوضا ثم استها ثم لجل کلوا احد منكما صاحبه و ثلث لو عطف بر فعل یعنی است  
یعنی فرمودند ارب و الفاعل کنید بر یکدیگر الهی الی الحکام بسوگندندگان سنگار یا بعضی از ان مالها بر شریک  
به حکام مدید لکما کملوا ناخورد بجانب ایشان فینقا أموالکم پس از مالها مردمان بالا می  
نظلم و ستم بابو کنند و رفع یا بخواه زور و الله تعلمون و شما میدانید که ستم میکنند و رفع ان میدانید و







اهل معنی بهتر ز صد خرد تیر به قناعت سرافراز دای مرد هوش به سر بر طبع بر نیاید ز دوش به گزارد  
 برز من خست بس به مکن بهر مال زمین بوس کس به کذا فی الساعات بحجیه نفسیه روح البیان و  
 یسئلوک عن الکاهله سوال میکنند از ای محمد از ما سبائی نعمه ما ذین جیل تعلیه صنی السعده که اند  
 اعیان انصار بودند از حضرت رسالت پرسیدند که چیست که جرم قرص ماه گاه بار یک مینماید و بهر دور  
 ایام نور او تمامی میگردد و دیگر باره رویتناقص می دهند حق سبحانه تعالی بعلما علی سید که ایشانرا حکمت نقصان  
 و کمال ماه دانستن بهم نیت جواب فر معرفت فایده آن فرستاد که قل هجی کما یحجدون ان یلاها موفی  
 للتائیس نشانهای هنگام رویتها است بر مردمان فرمود و در آن مدت زمان حدت حل و زمان ضیا  
 و فضال آجال دین و تحقیق شریکها و الحجج و علامات اوقات مذبرای کج که موسم لبدان سید اند و اهل حج ملا  
 و ملا نور قرآن سب اول دوم و سوم ماه را میگویند و ذاین بلیست اضع ایکنه اگر سوال کند کسی از عالمی  
 مسئله از سائل باید که عالم جوابی دهد چنانکه بهتر و احوال باشد بر سوال کننده گوید جوابها دیگر هم باشند چنانکه جواب  
 او و حضرت یوسف و رفیق که رسیده شدند از بغیر غریب که قتال احدیانی اعصر خمر الایه پس حضرت یوسف جواب  
 تعبیر گذارشته متوجه شد باینکه افضل و اوج بود و ان دعوت اسلام بود و گفت لایکما ترزفانه الانا تکما نیا  
 و این جمله اخبار بود تا سخن خود را در دل ایشان بزرگ کند و دعوت کندشان باسلام بحجین سوال کردند  
 از نبی آن کیفیت بمال و جواب او ایشان باینکه اضع و افضل بود و فرمودی قیوت للتائیس و در تفسیر لایکما  
 ثم الشمس حاله واحد و لایها ضیاء للعالم قوام لمصلح الناس القمر تغیر لان الله خلق به ما قلنا من  
 الوقت و ذلک یعرف بهذه الاختلاف و لکن البیان تا نق البیوت من ظلموا لها و نیست  
 انکونی بکنه و آید بخانها از پشتهای آن عهد جاہلیت کسبیکه حج یا عمره احرام گرفته بود و احرام بود از در  
 خانه در آمدن اگر از اهل بدو بود از بام بر آمدی یا بر دیوار سرافچه ساختی و ابل و بر از پس نیمه ها در آمدی  
 و باعقا خود این عمل ایجاب تمام داشته اند و تارک از افانچه از ندی و این حکم همه عیب را شامل بود  
 کمر حسل و ایشان چند قبیل بودند فرسین و خزاعه و بنو عامر و ثقیف و غیر آن ایشانرا سبب صلابت بود  
 و آئین جماعتی روزی در ایام احرام حضرت پیغمبر از روی بشران آمدی متعاقب آن فاعله انصار مسلمان  
 در قدم بیرون نهاد و مهاجر و انصار یکبار او را فاجر گفتند چون حضرت صلی الله علیه وسلم اندو پرسید که این جواب  
 چرا کردی گفت من فدا نموم تو بخواجه عظم صلی الله علیه وسلم فرمودند او را و او را بدیدن کمن غریب

و توفیقش و گفت ای سید عالمیان اگر تو از حسنی من نبر از حسیم که دین من من تو هست آئین من تو  
فی الحال آیت مذکوره نمایان فاعده را بر نام نهاده بدین نه نیست و لکن الذین یؤمنون بالله و لیکن بر سر  
از خشم خدا بر سر و از اعمال زبان جا نیست بر سر کند و اتوا الذین آمنوا و اتوا ایها و بر سر بخاندا و حال  
احرام و غیره از درهای آن و اتقوا الله و تبرید از خدای باس و امر و نوای او بدارید که لعلکم تتقون که  
شمارست کار شود و در تفسیر مذکور آورده اند که لایکون الرجل تقیا حتی یحاسب مع نفسه حاسبه شرکیه حتی یخرج  
من این کتبه و مطهره و بر نیجا باید است که تقوی را سر مرتبه است و مرتبه اول خود را از عذاب جا و عذاب  
نگاه و شستن است این ادنی مرتبه تقوی است که بسبب آوردن شستن نفس و از انواع شرک حاصل میشود و بعد  
معنی اشارت در آیه و الزمهم کلمه التقوی مرتبه دوم خود را از گناهای دور داشتن همین معنی است  
و لو ان اهل القری امنوا و اتقوا و اصطلاح اهل شرع همین مرتبه را تقوی نامند مرتبه سوم آنکه از شرب  
خود را نگاه دارد و از بعضی مباحات که بخیار کتاب گناه میشوند اجتناب نماید و باطن خود را از رسل تعزیر  
حق باز دارد و با کلیه جمیع اعضا و جوارح خود متوجه خالق گردد و این مرتبه تقوی حیضه و ولایت نامند و بعد  
مرتبه شایسته را اتقوا الله حق تقاته و این ابی حاتم از معاذ بن جبل آورده اند که مدار کار با  
بیشتر چهار فرق است اول متقیان دوم شکر گذاران سوم نرسندگان چهارم صحاب البین مدینه است  
تاویل دیگر هم بیان کرده اند و او است که در عهد جاویدت کسیکه بکار حق سفری قصد کرده از خانه برآمد  
و کسی او را به سفر رفتن ایاری کردن مانع آمدی در خانه از دنیا می ناوختی که آنکار حاصل نفی می بود  
این عمل در قبایل عرب بدکار و بدشگون و این عمل را در ایشان بطیره میگفتند با اعتقاد خود این عمل را بدکار  
و نه خود اشتغال پس البی یعنی نیست کموی با نمک نه و آئینه بخانه از دریا و بیا آئینه از پشت های خانه بلکه نیست  
که نرسد از کسی بخیزد و اوکل اختیار نماید و نعم مال الصاب چون فقر و مقام رضا استاده امده است  
خاطرم ز بهار و خزان خوشیش و درین آیه اشارت با نمک هر آئینه برای شستنی سببی دخلی است که رسیدن  
و آمدن بر آن ممکن نیست مگر بواسطه سبب مقل که گفته اند و این نام کل شیئی سببا فانی سببا حاصل کلام  
سبب وصول بحضرت علام الغیوب نیست چیزی مگر تقوی که آن جامع است بهر اعمال ظاهر و باطن و قیام  
باتباع مولفات اجتناب از مخالفات تصفیه ضمائر و مراقبه سر الغرض وصول حق بقدر سلوک و امانت  
حاصل میشود و بر همین مرتبه وصول اشارت در آیه ان اگر که عند العداغاکم و در حدیث نبوی علیکم بغیرتی

در حدیث نبوی  
علیکم بغیرتی

بسیار

شان نزل  
این آیه  
نقال

المدفانه جامع كل خير و قالوا ان سبيل الله الذي نؤمن به و يكفينا ما كنا را كنيد و راه خدای انما كه  
باشما كار را ميكنند و لا تفعلوا و او اراده و رنجدريد يعني ابتدا ميكنيد بقتال تا اول ايشان آواز نهند اين چنانكه  
منصور است ان الله لا يحب المقتلين بد رستي كه خدا دوست نميدارد و ستمكاران را در انسان كه نخست  
با جمعه صحابه بنيت عمره بكنه برفتند صفهاي عرب مشركان بي اديان را از داخل مکه با جمع گشته و در  
حدسيه صلح واقع شدند بكنه سال آنيده هومنان بگريد و مشركان سه روز شهر خالي گشت تا ايشان برفت  
ايراسم طاعت قيام توانستند نمود و سال ديگر كه بنيت عمره فضايل و ن برفتند صحابه را تا ملي دست او كه بساوا  
قريش از سر عهد در گذشت طبع جنگ افكند و او قتال در شهر حرام و يده حرام چگونه بود آيت سابق فرود  
كه اگر جنگ كنند جنگ كنيد بريح رحه الله ميگويند كه اين اول آيتي است كه فرود آمده و حكم قتال بدينه نمرود  
و اين خروج اخضر با جمعي صحابه بكنه را و چهار صد نفر بودند و راه و لقيعه بود و در سال ششم از هجرت و ديگر فرود  
و اقلواهم حيث نفقواهم و كشيده متاع را و راه را كه بايد ايشان را در صلح حرم و با مهاي حرم  
و اخير حرم و بمرن كنند ايشان را از حرم من حيث اخرجوكم از آنجا كه شما را بيزن كرده اند يعني از  
مكه اول بار باز بار دوم بمرن كردند اخضر ايشان را كه ايمان نياوردند از مکه معطيه و روز فتح مکه و اقلواهم  
و شر ك آوردن ايشان اسد من القتل سخت تر است زنا پسنديدگي از كشتن شما ايشان را در حرم  
و وقتي در اصل انداختن ز رست و آتش تا كه پاك شود و از غش بازيام نها و ديگر بمرن حرمه موجب استخوان باشد  
بجهت شتابت اين در اين اصل يعني شفق و نختي كه استخوان را زرايش كرده بان انسان چون بمرن  
كردن از وطن اين جمله و نقتله شد من القتل متعلق است بانه اخير حرم يا متعلق است و اقلواهم و بعض  
حكما گفته اند كه اخراج از وطن سخت تر است از موت و لا تقاتلوا هم عند المسجد الحرام و متاعه  
نكنيد با كافران نزد يك مسجد حرام مراد همه حرم است حتى تقاتلواكم فنيما و فنيما ايشان كار را كنند  
باشما و حرم و خود جنگ حرمت كنند پس اين آيه مخصوص است بمرن ايت و قتلهم حيث نفقواهم فان قاتلواكم  
پس اگر ايشان ابتدا بقتال شما كنند و قاتلواهم پس بگريد ايشان را و باك ملايد كه ايشان حرمت حرام  
بر طرف نها و اندو بوب متاعه كشاده اند كذا يك جزاء الكافرين همچنين است با دشمنان كفار ستمكار  
و كافر محض مثل است اهل الكفر در موضع قمع است بدينه فان اهل الكفر پس اگر از شر ك و متاعه با  
اينند فان الله عفو رحيم رستي كه خدا بخشنده است و در زمان كفر و كذب شده اند

مهربان است که بیکت اسلام ایشانرا بد اسلام سپردند و در تفسیر ما هم اینست باز ایشانرا از کفر و حجب و انزاد  
 رسول و مومنان فان التعلی غفور لمن تاب عن الشکر جیم بعد التقویة بدیت فروماندگانرا بر حمت و رحمت  
 نضره کنانرا بدعت محیب بد و قائلو هم حتی لا تکنون فتنه و با مشرکان قتال کنید تا آن طاعت کنند  
 نباشد یعنی از شرک انزاع و بیکو من الدین الله و باشد بر تش و طاعت مر خدا نمر و شیطان بر و ن  
 بهره نباشد فان استکبر فلا عمل و ان لا علی الظالمین پس اگر مشرکان باز پسندند از کفر نیست  
 ستمکاری یعنی خوای آن اگر بر ستمکاران الله الحرام ماه حرام یعنی ذی القعدة این سال  
 که بجمعه قضا میسرید بالشر الحرام مقابله ماه حرام یعنی ذی القعدة ماضی که شمار منع کردند معنی است  
 که اگر جنگ کنند منتهی رسید که ایشان و رانماه حرام شمارا از مکمل باز داشتند و رجمی بسام و سنگ کردند شما  
 نیز اگر دین ماه قتال کنید بوجوه ایشان و ما را ایشان آید و المعومات قصاص و حرمتنا را است  
 یعنی حرمت شما این ماه را بدیل است از ترک حرمت ایشان انما را فتن اعتمدی علیکم فیس هر که  
 بر شما ظلم کند بابتدای مقاتله و ماه حرام فاعتکدوا علیکم پس شما نیز بر او ستم کنید یعنی با او قتال نمایند  
 این لفظ بر سبیل مشاکلت است و مراد آنکه خبرای ستم بدو رسد چون در آیه فجر ارسیت سیت و اقو الله  
 و بر سید از خدا و بر سیر کاری کنید و اعلمو ان الله مع المتقین و بدانید که خدا با پیر سیر کاران است نصرت  
 و معاونت ابن ابی الدیاد در کتاب التقوی وایت نموده از حضرت حسن بصره که ما ذالت التقوی  
 بالمتقین حتی ترکوا اکثر الملجالی خافه الحرام و نیز از عبدالمدین المبارک آورده که اگر شخصی از صد گناه  
 پیر سیر کند و از یک گناه پیر سیر نکند از متقیان نباشد و نیز از ابن المبارک آورده که حضرت داود و حضرت  
 سلیمان را فرموده که بر تقوی آدمی از ستم خلاص است استدلال تو انکر و اول حسن توکل بر خدا و آنچه پیش از آن  
 دوم بحسن در آنچه او را عنایت فرموده از سوم زهد در آنچه از او فوت شده و نیز از سجد سبزه آورده که  
 شخص پیش حضرت عیسی آمد و گفت یا معلم آنچه در نشان بدو که چه قسم متقی توان شد فرمود که این از خیلی  
 آسان است تمام دل خود محبت خدا بجا آر و بقدر قوت و استطاعت خود بر می او عمل کن و این خبر خود را  
 چنان حمت فرما که بر جان خود رحمت میکنی او گفت ابن جنس کیست فرمودند همه آدم و آنچه را دوست  
 نداری که با تو نکنی با حکم کن اگر ابن کار ما کنی حق تقوی را بجا آری با جمله آنحضرت با صحابه و دین  
 بگوید آمدند و طوف خانه کعبه بجا آوردند و قربانی کردند مگر برین شرط که زیاده از سه روز در مکه فاقست نفرین

علامت  
 تقوی

و در هر خط که بهتر می باشد است آنحضرت سینه زنی کجاست و در کجای خود او زنده بودند که ولیمه بخوانیم که آگاه پیغام ترکان  
 آنحضرت رسید که آنکه میران وید زبر که مدت قیام حضوره شما که سوره یور و بانقضا آورد و آنحضرت مع اصحاب از تکیه میران  
 آمدند و ولیمه خوانیدند ای برادرانید که حق سبحانه تعالی فرمود و بنیدگان حج و بقال در راه او را که نکار آید آنکه دعوی  
 میکند خرج نمودن و قربان نمودن جان را در راه او تعالی و امر فرمود و بدان زکوة تا که ظاهر شود آنکه دعوی میکند  
 به دوستی خدا الغرض خود معیار محبت الهی است زیرا که هر دو می دوست سیدار زدن گئی نیا و جاده و ریاست را  
 پس امتحان کرده شد بجاده و زکوة دادن در راه خدا است و نیست قطعی بر آنها که مدعیان محبت خدا اند زیرا که  
 هر کس دعوی دوستی او میکند و همین سه است از جهاد و لهذا فرمودند تا علی خیر اخصال فی الفتن الشیاعة و  
 السخادة و هاتوا امان کل شیخ سخی و عبد الله بن عمر از پدر خود روایت کرده اند که آنحضرت فرمودند که ای رسول الله  
 ما الا سلام فرمودند طیب الکلام و طعام الطعام و افشار السلام قبل فای المسلمون افضل قال من سلم  
 الناس من سبانه و یده قبل فای الصلوة افضل قال طول القيام قبل فای الصدقة افضل قال جبر من قبل  
 قبل فای الابیان افضل قال الصبر السخامة قبل فای الجهاد افضل قال من عمر جواده و اهر بنی من قبل فای  
 الرقاب افضل قال غلا هاشنا و الجهاد و ان ظاهر و باطن الظاهر مع الکفار و الباطن مع المنقرض  
 الشیطان هذا السبب لان الکافر یجاری به الجاربه او بالصلح او ینزل النفس و المال و بوجه من الوجوه  
 و الشیطان لا یرجع عنک و ان سلب الدین که ذاتی تفسیر و بیان و موقوف منوی سبب مانند اشیا  
 کتیم خضم برین : ماند خضمی نو و بر اندرون : کشتن ابن کار عقل و بنویست : شیطان سخته خود  
 نیست : سهل شیران که صفها بشکند : شیر نیست که خود را بشکند : و شیخ نجم الدین قدس سره تفسیر  
 این آیه فرموده اند که شایسته این آیه که اگر شایسته نفس و قات و او را دشمنان قوت شده باشند پس  
 ندان که آن کینه ماه بمقابله و روزی و ساعه بساعه و وقت بوقت او را باور و قضا کیند فایته را و  
 حق خدا را و حق بنده را زیرا که چون هر اخصاف نفس تو غالب آید باید که علاج آن کیند بغذا چون عیلم  
 مرض نخل نبوت شدت سخادت و علاج مرض غضب به سهل حکم و علاج حرص تبرک نه بر ریاضت و  
 علی هذا القیاس و القواله تریسید از خدا و افراط ستم بر او احترام را که لکت نفس کثرت مجاهدات و علموان  
 مع المتقین یعنی بداند که خدا با برتر کار است بر نصرت معاونت بر جهاد نفس و انفعوا فی سبیل الله  
 بیوت شسته خود عمره قضا کرد و جمعی گفتند که ما توفیه راه نداریم و آنها که دشمن است با جبری نمیدهند







کعب بن عجره را و فیکه مجرم بود خندان را و بوی آورده بودند و چون مردم خط و بده در کاسه سرش آمدند  
حضرت بدان اطلاع یافته فرمودند که سرتراش و گوشت بکیش و درویشان بخوران گفت رسول الله سرتراش  
ندارم حکم صادر شد که فدای من حیایم از روز و بحدیث مقرر شده که سرتراش روزی واره و او وَصَلَّاهُ  
یا صدقه و در وان طعامش مسکین یا بشه هر یک او من گندم او وَلَنُثَبِّتَ يَاقُوبَانِ و آن گوشت بکیش  
فَإِذَا أَكْمَلْتُمْ سَبْعَ نَاسٍ شود از خوف عدو با از من فَمَنْ فُتِنَ بِالْعَمَلِ إِلَى الْحَجِّ پس هر که بر خورید  
حج کند میان حج و عمره سفر واحد بر بقیه تمتع باید دانست که حج و عمره با طریق افراد است که اول حج احرام  
گیرد و شرایط آن بجا آورد و چون حج تمام شد از حرم میرن رفته زمین حل و از آنجا بجهه احرام گیرد و اعمال و بجا آورد  
و نزد امام شافعی امام مالک همه الدین افضل است یا طریق قرآن که در وقت احرام نیت حج و عمره کند و  
گوید لَبَّيْكَ حَجَّ و عمره متا و بر اعمال حج اقتصار کند که عمره و دو منبج است بَنَ مَضُوغِ غَسَلٍ و نزد امام عظیم رحمه الله  
این قسم فاضل تر است یا بوی تمتع که چون در موسم حج بیقات سد و احرام بجهه گیرد و مکه را دیده از اعمال عمره  
فارغ شود و از احرام میرن آید و به محظورات تمتع گردد و آنکه از درون مکه یوم الترویة احرام گیرد و بجهه و مکه را دیده  
از اعمال فارغ شود و امام احمد رحمه الله الدین متم را اختیار فرموده اند و درین آیه میگوید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا حَجَّ  
فَأَسْكَنْتُمْ مِنْ الْهَدْيِ پس اگر دست آنچه بیشتر شود از گاو یا گوسفند یا شتر از قربانی شکر افراشته که توفیق باشد در  
جمع میان حج و عبادت نزد ابو حنیفه رحمه الله قربانی فوج نموده شود و اگر در روز نحر و خورده شود گوشت او شل  
گوشت اضحیه فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد قربانی یعنی بر آن قادر نباشد فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ پس حکم شد  
روز سه روز است پیوسته اگر سه روز وَلَسَبْعَةٍ و روز و شش روز و یک روز اگر سه روز إِذَا  
رَجَعْتُمْ چون باز گردید بوطن خود و بعد از فراغ حج ثَلَاثَ این ایام سه و هفت و هشت كَامَلَةً ده عدو تمام است  
این قدر بر آن تاکید است و زیادتى نهام با تمام آن ذَلِكَ این حکم برای صیام یا تمتع و یا قمران لمن هر کسی است  
که لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ نباشد اهل و یعنی نباشد ساکن که حکم ضرری الْمُحْجِلِ المحرم مجاور مسجد ورام یعنی افاقر  
باشد نمکی اقا قیام شهر حج و عبادت تمتع میتوان شد و اهل حرم و غیر از تمتع حج بجهه احرام میتوان گرفت  
پس ایشان را قرآن و تمتع نباشد و انیقول امام اعظم رحمه الله است وَأَتَقُوا اللَّهَ و ترسای از خدای و هر چه در باب  
حج صادر شده محافظت نمایند وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيلٌ بدانند که خدا سخت عفو است  
بر کسی که حفظ امر و نهی نکند و نعم با قال السعدیه مروی بر آن گندای پس که حال عاجز بود و سفره و میسر از عقیقت



در سفر آخرت و بهترین زادی در آن راه پر پیچ و گاری است آنم قشیری رحمة الله فرموده که تقوی عوام و خواص  
 ار لوث گناه و تقوی خاص اجتناب است بستر از مشاهد ماسوی الله و حقیقت آنست که بی توشه در راه  
 عشق بستر نتوان بردن بی زاد و شوق و طبع محبت طی نتوان کرد و پست زاد و راه داشتن در دست روی زرد  
 آید به راه زنیگونه است بسم الله که دارد و عزم راه و اتقون و تبرید ازین یا اولی الباب انجد افند عقل  
 منقولست از فاشانی که زمان حج برشته است سر زمانه بشاب ماه است یکی زمانه نشو و نما و دوم زمانه وقوف و  
 قرار سوم زمانه کسوت چنانچه ارشاد شدند در وصف کلاک لافاحص و لا بکرمعوان بین ذلک نعم قال الحافظ  
 عشق شباب زندی محبوبه و او است به چون حج شد سماع گوی بیان توان زد و در تفسیر روح البیان آمده  
 فلما رقت اشارة الى قهر القوة الشهوانية و لا فسوق اشارة الى قهر القوة النفسانية التي توجب المحصنة و  
 الحمد و لا جدال اشارة الى قهر القوة الهيمية التي تحمل الانسان على الجدال في كل شئ تعلم ان كان الله محمدا  
 فی هذه الامور الثلاثة لا یجزم قال فلما رقت و لا فسوق و لا جدال فی الحج و از حضرت ابو جعفر صهر باقره وایت میکند  
 که میفرمودند که باید عازم حج خانه کعبه که همراه خود این سه چیز را در اول ترک نمودن نام فضیلت حدار او و هم باره از آن  
 خود را از غضب غصه و اختیار نمودن حکم او و سوم خوش خوی باره بقان پس بر کاین سه حصول در سفر خصوصاً  
 در سفر حج اختیار نمود کامل شد حج او و اگر نه اختیار نمود این عمل را نه کامل شد حج او و نعم قال السعدی بنامقتر  
 بگوی حاجی مردم که از راه کاوستین خلق بازار رسید روز حاجی نویستی شتر است از برای آنگاه که بیچاره خار بخورد  
 بار میفرماید لکین علیکم حجامه ان تکتبوا قضاة من و کتبکم نیست بر شما گناهی و اگر بطلبید و موسم  
 حج روزی از پروردگار خود بواسطه تجارت جمعی از عرب با جزانه که حج آمدندی میگفتند و حج لا حاج یعنی این  
 آینده است بحاصل حق سبحانه تعا فرمود که سود او معاطه ایشان از فیض حج بی بهره نمی سازد و بشرط آنکه  
 مقصد اصلی او حج باشد مگر ترک آن بهتر است بدلیل آیه و اما الله الیعباد الله فخلصین له الدین و اخلاص  
 که سوا عبادت او بطرف دیگر خیال نکند فاذا افضتک من هذه برا تعذیه است و مفعول مخدوف یعنی پیر  
 چون روانه سازید خود را و برگردید من عکوفات از موضعیک که از عرفات گونید حجت آنکه خود او دم انجام حال  
 هر یک متعارف شدند با حجت آنکه جبرئیل یا موزانید حضرت ابراهیم را مناسک حج و درین مکان رسید  
 نمود این مکان و گفت ابراهیم عرفت فرمودند حضرت ابراهیم عرفت یعنی شناختم و در تفسیر روح البیان آمده  
 و حقیقة الافاضة هنا هو اجماع الکثیر فی الذباب المسیر ای چون برگردد یاز مقام عرفات بعد از عقیقه قیام

بیک  
 جبرئیل علیه السلام  
 عرفت

افتاب بکثرت و اثر و جام خالق کو و الله پس باو کنید خدا تعالی را بتبلیل ثوابه و تسبیح و تحمید و ثناء و عار  
 عند المشهور المحرم نزدیک مشعر حرام و آن موضعی است معین میان عوفات و مناک که از فرود لعه  
 میگویند و آن کو و عمو یا و کین او را درین مکان یاد کردنی نیکو گشتا هدا نکھر همچا گفته مارا راه توبه و سبک  
 حج و آن گفته و بدینیکه بودید نما من قبله پیش از عبادت حق یا قبل از بعثت با وی مطب که محمد رسول الله است  
 لمن انصا الین از جمله راه یا و کان یا میان اطاعت الله و فیض و من پس با و گردید خطاب بفرش و خلفای  
 ایشان است که همه عرب و قوف بعرافات بود و ایشان در فرود لعه واقف شدند و بدینصوت نفع کردند  
 بر خلق و تنگ و آهستندی از مساوات و موقفا در تعاضت نیز بر راه و دیگر باز آهستندی حق سبحانه فرمود که باز گردید  
 من حیث افاض الکاش از اینجا که باز میگردند همه مردمان از عوفات نه از فرود لعه و در عهد جاهلیت فریش  
 و قوف میکردند و در فرود لعه و بغیر میگفتند که اهل خدایم و ساکنان حرم و آیم و ما برین نمی آیم از حرم و با مردمان  
 بعرافات قوف میکردند و سارعیان بعرافات و قوف میکردند بر اتباع ماله حضرت بر ایشیم و چون مردمان از عوفات  
 بر میگردد ایشان از فرود لعه میگردند برین حکم فرود آمد که باز گردید از عوفات از اینجا که باز میگردند همه مردمان و  
 استغفر و الله ان الله عفو رحیم و طلب آمرزش کند از خدا تحقیق که جدا آید زنده است گناهات  
 گذشته مستغفر از ما نیست بر آنچه گذارد و در حدیث شریف واقع است که ضلعه مباحات میکند نزد  
 بابل عوفات و بنبر و اید قریشگان بنیدیندگان را که از راه دور و دور آمده اند و انحال که چهره های و موسی  
 سر ایشان غبار آلوده اند کواه میگویم شمارا از شنگان که من از رحمت خویشا از ایام زیدم و تیر در روایت آمده  
 که شیطان ندیده شود و حقیقت خود را بخیر روز عرضه زیرا که در آن روز بر بندگان که بر عوفات ایستاده اند تزلزل  
 رحمت میشود و او از زبده شود و گناهان چنانچه آمده است که گناهانی که نیامز زبده شود و مگر از زبده شود  
 بوقوف عوفات و لهذا در حدیث نبوی وارد که اعظم الناس فینا من وقف بعوفه فظن ان الله لعل لا یغفر له  
 و یکج افضل است از بیت جهاد که در راه خدا کرده باشند و گویند که شتری که بران سوار شده یکبار حج خاکعبه  
 او نموده است برکت داده میشود و چهل پشت او و چون هفت بران حج که در خدا استگان شتر را در باغ  
 جنت چاره دهد و مودید این قول آنکه بفرماند نهانی رحمة الله علیه که رسید بن این خبر که شخصی استخوان شتر را  
 در تنور انداختش او را نه سوخت باز انرا از تنور برین کرده انداخت عرض سبار در تنور انداخت گفته اند  
 بگویت آن شخص این ماه را دیده در جنت ماند ناگاه آوازی از غیب بگوش این رسید که دای بر تو این آواز

میان  
 فضیلت  
 وقوف  
 بعرافات

میان  
 فضیلت  
 شتر  
 و سوار  
 عابدان

استخوان شتر است که در مرتبه نجات کعبه فیه است چگونه سوخته شود باقیش بین ایراد که چون این را قوت محو  
بجای سواری حاج است پس چه قدر بحال طاج باشد باید دانست که فضل خدا بر بندگان قسم است  
اول آنکه متعلق به عاشق انسان است از مال جاه و غذا و پوشاک این فضل مفسر است برزق که در پیوسته  
من فضل الله دوم آنکه متعلق به مصالح اخروی باشد و این هم بر دو گونه است یکی آنکه متعلق به اعمال بدن باشد  
به موافق شرع و متابعت شارع و اجتناب از طریقه شیطان سناخ که میخون فضلا من الله و رضوانا  
دوم آنکه متعلق به اعمال دل میگرداند یعنی باشد که ولولا فضل الله علیکم و رحمته ما کانکم من احدی ابدان قسم سوم  
از آنکه متعلق به نجات باشد و آن هم دو نوع است اول آنکه متعلق به واجب قربت باشد که و لیست المؤمنین با  
لهم من الله فضلا کثیرا ای قریب الیه زیرا که نزدیک او تعالی بزرگتر است از دنیا و آخرت و دوم آنکه متعلق باشد  
به موجب و صله که ذلک فضل الله الیه یؤتی من یشاء و الله ذو فضل العظیم یعنی بزرگی بخشش و صله بزرگتر است  
از هر چیز دیگر هر قدر ازین سه قسم مقامی است را بجا اما آنکه متعلق به مصالح اخروی است آن فضل است  
پس مقام ابتعا آن ترک موجود و بذل مجوس است و آن در ضمن سیر عرفانی است و اما آنکه متعلق به نجات دارد از  
فضل موجب است پس مقام طلب ابتعا آن رفعت و توقیف بعرفات است مراد از عرفات معرفت حدت  
و اما آنکه متعلق بدوستی و یاد دارد و آن فضل رقی است پس مقام طلب ابتعا آن بین از میان محال فوق عرفات  
معرفه است وقت نگردیدن بینین آنکه تقدیم و تأخیر است اگر افاضتم من عرفات پس علیکم جناح الخیر  
احوال اهل سلوک را بدانیته ترک دنیا و تجرد از دوست در وسط قبول و تصرف است و در نهایت معرفه و توحید  
و درین حال تصرف و گردیدن ایشان بخدای و در حد و برای حد باشد نه تصرف و گردیدن ایشان  
برای حفظ نفس بلکه برادرستی وین و رسانیدن خیر بهتری بدیگران است که ازانی التا و ملات النجیه  
و نعم ما قال فی المثنوی کار یا کار اقیاس از خود بگیرد که چه باشد در نوشتن شیر سهره فاذ اقصیتم محو حوز  
حج گزاید و بجای آوردید مناسک که کارهای حج و لوازم آنرا فاذ کروا الله کوکبه فاذ بانکم فسی اوتی بکم  
نما گویند خدا را همچون یاد کردن شما پدران خود را رسم خاکیست آن بود که از شرف عرب بعد از فلاح و مقام  
در پیش حرم بابین مسجد بنا و جبل الرحمت بایستادندی و بر رفت نسب شهرت حساب و اجداد و مقام  
کردندی حکم شد که چنانچه پدر را زیاد میکنند خدا را و اگر بکنید که گرازی نه توفیق خبری سدی کی از نیده خبر  
بغیر می رسد او الله فذکر بلکه فرادان تر و بزرگتر از ان زیرا که او پدر ان شمار بدان منافع و تب

اختصاص داده بود و من گفت پس بگوئید که این دنیا پس از مردمان کسی هست که بگوید  
 ای پروردگار ما را در دنیا فلان چیز و فلان چیز یعنی مطلق محض دنیا بطلند و ما که فی الاخره من  
 خلاق نیست خواننده و بنادران سرای نصیبی بهره اگر داعی کافرت از نعمت ان سرای نصیب  
 افتاده و اگر مومن است چون دیگر مومنان بهره ندارد و گویند که بگوئید که این دنیا حسنه  
 و از مردمان کسی باشد که بگوید ای پروردگار ما عطا کن را درین سرانیکوی یعنی توفیق طاعت یا صحت و  
 کفایت و فی الاخره حسنه و دران سرانیکوی یعنی ثواب رحمت و گفته اند حسنه این جهان قناعت است  
 و در انجهان شفاعت است و دنیا زندگی نیک است یعنی برنیکوی زندگی کردن و مردن بشهادت و  
 آخرت بیرون آمدن از قبر بشارت و گذشتن از بطراط سبله و قناعت اب التار و نگاه دار مار از غبار  
 آتش و فرخ بجهت و متضرع مفضل علی کرم الله وجهه و ده حشیه ان زن صاحب است حسنه انعام خود  
 پسندیده است چو مستور باشد زن شوهر برون دیدار و در دست اشوی نه و غدا ان زن زوجه باشد است  
 زینت شوکت گوی پتقنوی زن بدور سر امره و مگو به پدرین نام است و فرخ او نه زینار از فرین بنهار  
 و قنار بنار غدا اناره اولیات ان گروه دوم که خیر دنیا و آخرت بطلند لهم نصیب کما کسبوا انرا  
 بهره است انرا بجهت عمل کردند و در خواست نمودند از نیکوکارین دنیا و الله سر و غیر الحساب و خدا از و سارا  
 بدون خیر اگر کردار شما که مقدار الحجه شمار بهم خلائق را حساب کنند پس باید که مبادرت نماید مومن بزرگ  
 حه و به کتاب حسانت و ذکر خدا و هر حال چنانچه حضرت امام حسن بصر رحمه الله فرموده اند که باید که بگویند  
 چنانکه باید و بکنند چه پدر خود را زبیر که اول بچه خنیکه بگوید یا آیت یا آیت پس بر هر مسلمان لازم که در  
 وقت بگوید یا رب یا رب و اکثر اوقات دعا بخضرت صلی الله علیه و آله و سلم بگویند و در بنا اتنا فی الدنیا حسنه و  
 فی الاخره حسنه و قنار بنار و انکروا الله و یا و کنید خدا را یعنی بگویند که بعد هر نماز و وقت پنج قنار  
 بری جبر و غیره فی ایام مفضل و ذات در روز شمرده که آن ایام تشریق است و ان سه روز باشد بعد  
 عید و زو نام عظیم حمد بعد از پنج عوفه تا عصر و بعد و بقول صاحبین تا عصر آخره ایام تشریق است  
 است شکر بگوید یا رب یا رب و اما نام شافی رحمه الله بن مسئله موافق صاحبین است و تفسیر کوشی آورده اند  
 و در و است جمع من و است با جمع بود و علامت الله ذکر من و است فلا یقال یوم معدوده و قیاسه ایام  
 ن بجهت شکر است انکه تاملین شد انرا لا ایام معدوده قالوا و وجهه ان جاری محدود است و است

المنصف  
ح

تر کوه دنیا

در عالم آخر

پادشاهان

در دنیا

علی القضا یام و قابل الجمع باجمع مجازا نهی فتنه بختل فی یومین پس هر که شتاب کند و از منابر و در  
 یازدهم و دوازدهم و آنچه بعد از آن و کثافت و برمی جارد و در روز نهم سه روز فَلَاحُ اللَّهُ عَلَیْهِمْ  
 هیچ گناهی نیست بعضی از اعراب را حاجت میقل از آن میگویند و جمعی شایسته حق سبحانه تعالی فرمود که در  
 تعجل خصصت است هیچ گناهی نیست و محصل آنکه حاجیان رشت و موم و سوم از ایام تشریق در منابر  
 کنند و در هر روز بعد از اذان بستان یک سنگ نرینه اگر قدری جبار کنند و بر هر صفت سنگ نرینه بپایاب کنند  
 و اگر بضررت ترک بیوت کند خصصت است وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا اللَّهُ عَلَيْهِ و هر که تاخیر کند و سه شب از منابر باشد  
 پس هیچ عیب نیست مطلقا و در احوال نباشد ملین اتعنی خبر بدار مخوف است ای مکرسی را که بر منبر و بعد از  
 ادای حج تا آخر عمر تقوی را شعار خود سازد و اَتَقْوَى اللَّهَ و نرسید از خدای در بقی عمر و اَعْلَمُوا اَنَّ اللَّهَ  
 حَسْبُهُ و قَدْ و بداند که شما سبوح ذاتی محشور خواهید شد و بجزارات و مکافات خود خواهید رسید  
 گناه بعد از علامت عدم مقبولیت است و علامت حج مبرور مقبول آنکه بعد از ادای حج زاهد باشد و دنیا و را  
 باشد از آخرت چنانکه بر ایمین ادهم حج کرده بودند که چون بعد ادای حج بمانند آمد همه ملک مال و اهل عیال گرا  
 و ملک غربت بادشاهی کرده و گفته اند از ادای حج خاندان عظیم است که عهدی قدیم را که مدور و ریشاق بخدا  
 بسته است بشکنند و چون نفس تو بشکنن عهد تقاضا کند بگو و ارماعا و اعدان بدی احسن شود نعم قال  
 فی المتنوی نقض مثاق و شکست تو بهانه موجب لعنت شود در انتها به چون تر از روی تو کثر بود و دعا  
 است چون بچو تر از روی جزا و بعضی مردمان منقول است که میگفت که چون من از حج کرده آدم تعسر  
 من خوارشی بدی کرد پس ناگاه آوازی شنیدم از گوشه خانه که گوینده میگفت و ابر تو ایام کرده پس  
 حق تعالی مرا نکاه داشت از آن بدی و حکایت میکنند که یک شخص از اترک در مجلس شیخ الاسلام احمد ناسفی  
 جامی قدس سره حاضر میشد و از گردن او نوری میدرخشید بحسب اتفاق بر آن رفت و چون از حج فراموش  
 کرد بحسب ستور در خدمت شیخ حاضر شد دیدند که آن درخشندگی نور از گردن او زایل شد و از شیخ سبب  
 زوال نور پرسیدند فرمودند که قبل از حج صاحب تضرع و عاجزی بود و اکنون مغرور شد حج خود را فرود  
 افکندی خود را از مرتبه خود و دینی بنیم آن نور را و بر جا و جب است که بر سر بگذارد و محارمه و نه خج کند درین راه  
 انحرام ان الهدی قبل الاطیب گویند که حاجی در راه بود بوقت مراجعت اینچه در همراهی آن فرود  
 کردند و برادر و برادر و امویش کرده آمدند باز فرود را برای گرفتن آن بکشد اند و بداند که دستها او در گردن

حاجت

حاجت

حاجت



در گردن چسبیده اند و آن تبریط و رطوبت در گردن افتاده است پس خاک بر او انداخته باز کردند و آمدند  
 بسوی اهل او و پرسیدند از ایشان احوال او گفتند مال رفیق خود گرفته برگم رفته بود یعنی بطور غصب مال  
 گرفته بود و در حدیث خریف وارد است من حج بیت المدین کسب الحلال لم یخط خطوه الا کتب الله  
 بها سبعین حسنة و خط عنه سبعین خطیة و رفع له سبعین درجة کذا فی الخلاصة و از ابی القاسم حکیم نقل  
 میکنند که روزی نزد پادشاه محمد بن محمود و از دیگران قرض گرفته در کار خودی آوردند و بازاران روزی نه ادا  
 میکردند و از ابو یوسف رحمه الله روایت است که فرمودند من است جواب که مباح میگویی و ریشل این مباح  
 ابی القاسم که فی توافقه القادری و من الثانی من یحبک و از مردمان هست آن کسیکه خوش آید ترا  
 و در شکست اندازد و قوله سخن گفتن او و آن غشش بود که بحضرت رسالت آمد و مرد شیرین سخن و نیکو  
 صورت بود حضرت را طراوت روی و حلاوت گفتگوی او خوش آمده مضمون کلماتش این بود که آمده ام  
 تا حلقه بیعت اسلام در گوش را دلت کشم و تماشیه خدمت سیدانام صلوات الله علیه بفروشن مطاوعت بکنم  
 و این سخنان را بسوگند مو که ساخته خدا را بگوای آورد و چون بازگشت از عمارات مدینه در گذشت در رحمت  
 قومی را از تشنه سبوت و چهار پایان مسلمانان را بشمشیر بی کر و حق بجا نهنگ این آیه فرستاد که کسی از مردان  
 اگر هست که نزد عیسی انگذد سخن که او میگردد فی الحقیقة الدنیا در مصالح زندگانی دنیا و کیشهد الله  
 و بگوای می آورد و خدا را علی قافی قلبه بر اینچه که در دل اوست یعنی میگویی که دل اوست یعنی میگویی که  
 دل و زبان یکی است و هتو و حال آنکه اقلد مخصوصا و تنبیه نده ترین دشمنان است ظاهر سخنان شیرین  
 و در دل تلخی عداوت بیسوال کار آمد و نزدیک است زیرا که دوست نمیکند نگردد و دوست دارد و از حیوین  
 و نعم ما قال الشاعره تعصه الاله و انت تظهره فی العری فی الفعالت بربیع به لوکان جبک صا و قال طعنه  
 ان الحبت لمن احب مصعب به قال احاطه بصدق کوسن که خورشید زاید از غشت به که از دروغ سیه رو  
 گشت صبح غشت به و اذ اتوا فی السعی فی الا دین و چون برگرد و از حضرت تو برود و بشتابد و در زمین  
 مدینه بنوره لیفسد فیها ناسا و تبا سی کند و در آن و یهاتک الخ و نا بود که در اندکشت زار را بر  
 و اللستل و هک کند چارپایان را و الله لا یحب الفساد و خدا نمی پسندد معصیت تبا سی کار بر او  
 اذ اقل له و چون گوید مر این منافق را اقی الله قبرس از خدا است اخذته العوة بکیر و او رحمت  
 و جابیت یا لا یحب ان یکاب نه فحشده جهنم پس سنده است و او را در دوزخ و آن نام آتشی است که

که دوزخیان بدان عذاب کتند یا چاه بعید القعر است و روزی و شبش الهما که بود و تراشی است  
از آتش و از این مسعود رضی الله عنهما است از ترر گترین گناه است که گویند بیده را که اتق الله و او جواب گوید  
علیک نفسک یعنی بر توست نفس یعنی خود را نگار مار را چو گوی و گفتند حضرت عمر را اتق الله بدین زبانند  
روی خود بیا جرمی بر زمین و من الناس من کثرت فی نفسه و از مردمان است کسیکه میفرموند نفس  
خود را یعنی جان بنیل میکند زیرا که کلف چون بذل کند جان خود را و طاعت خدا از نماز روز و حج و زکوة  
و جهاد و گویا فروخت جان خود را و بعضی اغتر غایت کرد و او را ثواب و رحمت از منقل خود انتعا که خصائص  
یطلب خوشنود و خدای و آن نیز بن عوام بود و معتادین اسود رضی الله عنهما که از کلمه بدین رفتند و حبیب  
رضی الله عنه را که در جنگ بدست کیان افتاده بود و اگر کشیده بودند و از در فرو گرفته متوجه بدین گشتند و  
هفتاد سوار قریب از عقب ایشان آمده آغار خرب کردند ایشان حبیب از سپه زد و گرفت بر زمین نهاده  
و زمین او را فرو برد و طبع الارض ملقب شد و آن بود و مروان با هفتاد تن اعیان محارب بنمود و کافران در  
حرب ایشان حرف نمیداد و اگر گشتند و گویند که این است نشان حبیب بن سنان و رضی الله عنه است  
که هر چه داشت در کعبه کافران و او را اجازت هجرت بدین یافت رضار خدا و خوشنودی پیغمبر بال دنیا بخیر  
فرمود و بر و صلش ارمی توانی بخیزد که و صلش عزیز است و بیعت بد و گفته اند که در حق امیر المومنین  
جدا علی رضی الله عنه است که در غیاب بر فراش سید مختار صلی الله علیه و سلم تکیه گرفت و باز از فدای آنحضرت  
گروه و الله و کوف با لیکاد و خدا امیران است به نیکان خود که در طلب رضای او جان فدا میکرد  
بیت ای بسا نفس شمس محمد بن مرده و دنیا و زنده بهر دو نعلست که در آن شب حضرت علی بن  
کریم الله وجه جاواری مصطفی می نمودند و جان نیرن خویش فدا آنحضرت میفرمود حضرت جلال احد  
جل علیه و جبریل میکائیل و جی فرمود که من در میان شما عهد مواخات بستم و هر یکی را بیشتر از عمر و گیر ساختم  
که ام کی از شما حیات یا خود را بر حیات فدا می کند هر یک از آن و فرشته مقرب گفتند که اجازت خود را  
دوست میداریم و اختیار زندگی دیگری بر زندگانی خویش نمیکند و می آید که چو امثل علی ابن ابیطالب  
کریم الله وجهی باشد که میان او و محمد عهد مواخات بستم و او جان خود را فدای نفس کران باشد و  
ساخته حیوة محمد را بر حیات خویش اختیار نمود اکنون ازین طایفه خضرار خطبه غزوه و در از نشر اعداء  
نگاه دارید ایشان بفرمان سلطان چون جل علیه ازین سقف نیلگون در بر و آید بعرضه میگزیند





نقد

ع

و بسوی خدای یحیی بخیر ای او باز گردانید و شوق کار بایا آنکه او امر و احکام سلاطین محکام که امر و تبرع عبادت  
میکنند روز قیامت باطل شود و امروز فرمان بجز حق نبوده و الا میروید بید یعنی حکومت و در آن روز سر اعدا  
که حکم کند و میان ایشان دو میان مشیت معاقب پس باید مومن با سعی کند و انقیاد و اطاعت خدا  
تعالی و بکوشد و از شهوات خطیبت شیطان و در حدیث آمده که فرمودند رسول الله علیه السلام که گفت  
خدا سعادتمند کسی را که در شیطان را از خیرت بکشد ایشان ایشان با فرمانی من میکنند و فرمان برادر  
شیطان میکنند کما قال السعدی رحمه الله کجا سر بر این زمین عارف و ننگ به که با او بصلیتم حق بچنگ به نظر  
دوست باور کند و بگوید و دشمن بود و تو بدانی که کمتر نهد و دست بگوید و دشمن بود و سر  
پس از زیر گترین طاعات را ندان شیطان است از تو و دشمن نفس چنانچه نقل کند که شخص چهل سال روزه  
و سخت محب اتفاق حاجتی در پیش آمد و عاقل است از بارگاه او نگاهدار او قبول نشدند و گفت که تو نفس خود را  
که ای اصل شر این عدم قبولیت از شریقت پس و رسید که بوی آن زمان که گو او را که کشتن نفس نوعی  
و دست شریقت از او کشتن روزه چهل سال کما قال السعدی رحمه الله غرضه که خبری بر آید روزه به باز صائم  
الدین نیا نیست و سبب خیر خطاب با خضر است یا هر که اصلاحیت خطابت میگوید پس بکنی الله و اقبل  
بهیودیه را با مومنان بنی اسرائیل را که در زمانه تو میبودند که گفتوا انما هم قاطع و ادهیم بدان و سلاف  
ایشان از من ایة بیکیه از نشانها روشن بچاهما بگو در نشان آنها با سحرات چون عصا و بیهضام و من سلق  
و مثال آن من یثبک الی و هر که تبدیل در ازیم و دیگر و اندر نعمه الله نعمت خداوند که صفت پیغمبر است و مرد  
بعدها ما جاء الله از پس آنکه آمد است بد و جور است فان الله شدیدا العقاب پس بدستی که خدا  
سخت عقوبت است بد و در دنیا بقتل و هراجلار و وطن و در اخوت عیذاب بی منتها گفت این تجدد تبدیل  
نعمت بغیر علم حرم است بعلم سخت ترحم است لهذا خدا این آیه و وعید بر عالمات عمل سخت تر از جلالان حکام  
وین که دیده و دانسته و محکب هم میگویند لکن لکن کفر و اراسته گردانده شد بر آسپاسان بونشگاه  
حق المکروه الله نیکار زندگانی دنیا را نادان فرقیه میشوند و مغرور میگردد و کثیرون من الکنین امنوا  
و خیر میکنند و افسوس میگردانند از آنکه ایمان آورده اند اینای قریش بر قهر اصحاب چون عمار و امثال ایشان  
رضی الله عنهم نیند بزند و میگفتند محمد را بگوید که میگوید باین گدایان کار جهان است میکنم و اساس غلط  
انتراف عرب بنامی بسوم و عادات ایشان در شکم و اگر بگوید حق بودی می یا هستی که سادات عرب

عوب انما قبل قبائل تبع وی بودند حق سبحانه تعالی فرمود وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَلْقُوا أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و در ایشان و گدایان که فقر اختیار کردند و حق تعالی بآلای ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ و روز قیامت یعنی روز قیامت در درجات اعلیٰ علیین از فردوس برین و کافران هر دو ک اسفل سافلین و سجن سجن و الله یوزق من یشاء و فی غیر حساب و خدا روزی میدهد هر که خواهد و در جهان ایندانه بحسب حکمت و مشیت برندگان و برای بعضی مردمان توسیع میشود بطریق استدراج مثل این کافران و فاروق ایشان و بر بعضی بطریق کرامت چون انبیاء و اولاد و سلیمان و ایشان در حدیث شریف وارد است که فرمود يَوْمَ الْقِيَامَةِ وقت علی باب اینجه و آری اکثر اهل المساکین و وقت علی باب اند فرست اکثر اهلها النساء و اذا اهل المسجد مجوسون الا من کان منهم من اهل النار فقد امر به النار نعم قال احاطة فی الزین رباط و در چون صورت رحیل و رواق طاق محدث چهره نیکو چست به بهت نیست بر بخان ضمیر خوشدل باش به که سی است انجام هر کمال که هست به بال هر مرد و از ره که بر چنگاه هوا گرفت زمانی دلی بنکاشت به حکایت میکند که حضرت عیسیٰ به یافت یک کس از یهودی و بی معرفت و سندان همراه گرفته بودند و این ناهای یهودی دادند و فرمودند که این نگاه دارند آن یهودی کی از آن ناهای بخور و من بعد ازین حضرت عیسیٰ آن ناهای خود طلب فرمودند یهودیان پیشش نهاد حضرت عیسیٰ فرمودند آن سوم کجا است گفت همین و نان بودند راندند بود و از حضرت عیسیٰ دپه و می از آنجا راهی شدند و در میان راه از حضرت عیسیٰ عجائبات بسیار دید باز حضرت عیسیٰ قسم اورا دادند تا که جهان خوم اقرار کند او تو را نگردد ناگاه در میان راه ششخت از راه یافتند گفت یهودی این تقسیم کنی فرمود عیسیٰ یک ششست من میگیرم و یک تو بگیر و یک برادر است که نان سوم خورده است و یهودی گفت که من خورده ام حضرت عیسیٰ فرمودند و در باش از من بامن میا زیرا که چنین عجائبات قدرة خدا مشاهده کردی او تو را نگردی اکنون بدیدن بنا او را فرمای غرض عیسیٰ آن ششها را نزد آن یهودی گذاشته راه خود گرفته و ناگاه سه دزد بر سرین رسیدند و یهودی را کشتند و آن ششست گرفته بعد از آن یکی را از میان خود از برادر آوردن طعام فرستادند و چون او از ششیم ایشان غایب شد این بر کشتن او عید بستند و او از برادر ایشان نزد خود در طعام سختی تا که آنها ازین طعام خورده خوانند و در من بر ششست خواهم گرفت بیچن نمره ایشان رسید این هر دو را کشتند بعد از آن این هر دو با ششست طعام خوردند و مرد بعد از آن حضرت عیسیٰ بان مقام گذر کردند و دیدند آن یهودی و سه نفر دیگر مرده افتاده

در حدیث شریف









پیمان  
در حق بنده

و جد مادی و احوال و خالات که بسبب دور قرابت و از بدین هیچ اقربا با والدین در قرابت شرکاءند  
و فرق همین است که والدین با اصاله قریب واقع شده اند و در سلسله وجود است با التبع و لهذا در اصل  
شرکاءند و ازین نفقه در شریعت بعد از رحم تعبیر کرده میشود و در حدیث ثمری<sup>اقتضای</sup> آمده است که اگر چه  
من الرحمن یعنی قرابت شعبه است از شعبه های ظهور اسم حان گوید رحمت الهی و این برده ظهور میکند  
لهذا حق تعالی قرابت را فرموده است من و صدامک و صلته و من قطعک قطعته یعنی هر که با تو سلوک  
نیک کند من با او سلوک نیک کنم و هر که با تو سلوک بد کند من با او سلوک بد کنم و اگتکلی و بی بدیدان  
خود و سال که قادر نباشند بر اکتساب خواه از جنس مردان باشند با زنان و نفیس و عرف شرع طاعت  
با بالغ که پدرش مرده باشد با مستفوض شده خواه مادرش زنده باشد یا نه و اگر مادرش زنده باشد و مستحق نفقه  
میکرد و ویتیم و رجا و نوزادان جوانیست که مادر ندارد و گوید پدر داشته باشد و ویتیم و رجا و ویتیم و ویتیم  
که ثانی و نظیر خود داشته باشد چنانچه گویند و ویتیم و ویتیم را بر بنیامی جمع کرده اند حال آنکه جمع فعل بر فعلی نمی آید  
لیکن چون ویتیم گفته زده است بصورت جمع گفت زوگان جمعش آورند مثل جماعی و حیاطی صاحب  
کشاف گفته است که ویتیم را بر چند صفت است حکم سهامی غالبه داده اند مثل صاحب فارس بر شکل  
انها جمع نموده پس راصل بنام بود و قلب مکانی نمود و یتامی ساختند و حق بنیامی از انجبت مانع  
حق قاری الدین شد که چون شخصی ویتیم گشت بی پدر شد حق تعالی جمیع نیکان را حکم فرمود که با او حکم  
پدری نمایند تا عجز حکمی که بسبب موت پدر و روالا حق شده بود باین قوت حقیقی که او را نهرا بران پدریم رسید  
مبخر گشت پس ویتیم نیز قرابت عمری و از جانب اخوه بن قرابت عمری داشته بود و والمساکین و ویتیم  
و گویان که بسبب عجز مالی و فقر بالفعل حکم یتیم و از نیکو نیکان قوت کسب ندارند و آنها دارند و از جهت  
یتیمان مقدم بر مساکین آمده اند و وَابْنُ الْقَبِيلِ و راه گدیان و مهمان و نفقه و ملازمال که خرج ندارد و  
یا سواری سایه ندارد و گود و وطن ندارد باشد خصوصاً چون همان شود که سوال نریان حال بنمایند و لهذا  
عباس تصدیق خصوصیت این السبیل را همان تفرقه نموده اند و وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه میکنید را بشکونی  
با کسی که لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ پس بدرستی که خدا را بخیر و ناست بران خبر خواهد داد و کتب حکایت  
القتال و فرزند شد بر شما کار از که درون با دشمنان من و تر و محققان قتال بر نفس شیطان است زیرا  
عظیمترین دشمنان اینانند و این قتال را تسامحت مکرر و بداند چه که نفس را خور و نفی و خوش خواهد

و لباس اعلی پوشیدنی خوش نماید و نخواهد که از پنهان گشته روی بنیدگی آرد و در یکی از این نیکوکاران  
حق شمار و پس خلاف نفس برپا کرده است و حال آنکه خلاف نفس بنمایان است از عبادت صد ساله و نعم  
ما قال السعدی مبر طاعت نفس شهوت برست بد که هر ساعتش قید و بگرست بد کند و در نفس اماره خوار  
اگر بستمندی غیر برش دارد و هُوَ كَمَنْ لَمْ يَكُنْ وَانْ قَالْ كَرِهَتْ مَطْبَعُ مَنَارٍ وَشَاقِ هَسْتِ نَفْسٍ  
و این گزشت نظر آن خدا را بود بلکه مصداق طبع بشری نیست که لطف مال و پاک نفس کاره باشد و  
عَصَى أَنْ تَكُونُ هُوَ الْهَيْئَةُ وَشَايَكُنْ مَا كَرِهَتْ وَارِيدُ خَيْرٍ بِاتَّقَرِبُ طَبْعُ خُودٍ وَحَالُ أَنْ تَبْكَ بَشَدُ كَرِهَتْ  
خَيْرٌ لَكُمْ وَحَالُ أَنْ تَبْكَ بَشَدُ خَيْرٌ لَكُمْ وَارِيدُ خَيْرٍ بِاتَّقَرِبُ طَبْعُ خُودٍ وَحَالُ أَنْ تَبْكَ بَشَدُ كَرِهَتْ  
نظر و غیبت و قهر اعدا و اغرای دین و هم بجهت آخرت از تبه شهوات و نعم مغل و درجات عظیم و نعم ما قال  
فِي الْمُنْتَوَى وَخَوَّرَ شَيْئًا شَرَّ بَحَانِ مَنْ يَدْرِكُ مَنْ شَدَّ مِنْ مَرَكْسٍ أَنْ مَنْ يَدْرِكُ مَنْ شَدَّ مِنْ مَرَكْسٍ أَنْ مَنْ يَدْرِكُ مَنْ شَدَّ مِنْ مَرَكْسٍ أَنْ  
آنکه دوست دارد چیز را از روی کسالت طبع که آن مخلف است از جهاد و هُوَ شَرُّ مَا كَرِهَتْ وَانْ قَالْ كَرِهَتْ مَطْبَعُ مَنَارٍ  
هم در دنیا تحمل از غلبه اعدا و هم در آن سرای بچایان از ثواب غرور و بعد از درجه شهوات و اللَّهُ يَكْفُرُ  
خدا میداند مصلحت شما و أَنْتُمْ كَمَا تَعْلَمُونَ و شما انرا نمیدانید و این جهت او کرده میداند تَعْلَمُونَ  
اول عقل را که نفس شیطان را بکشد تا که دفع ضرر و از حرمش هوا و شهوات و بدعت و قرار گیرد و دل انسان را  
عمل موافق کتاب سنت و از حضرت النون مصطفی سره منقول است که تنبیه و برپاوی خلق از  
شش چیز است اول ضعف نیت بعمل آخرت دوم تن برکردن شهوات نفس سوم امیدواران و دل و  
تزوکی مرگ چهارم اختیار نمودن رخصا خلق بر خدا خالق حجیم پیروی او که گذشتن سنت نبی خود  
گرفتن لذات سلاف خود و حجت بر او خود و تم خاک کردن دن ساقب کثرت ایشان یَسْتَكُونُ نَكَاحَ الشَّهْرِ  
مُحَوَّلٌ مِي پسرند از راه حرام قتال فَبِذَلِكَ عَنِ الْأَنْفَالِ صَلَّي الْمَدِينَةِ سَلَامٌ  
دوم از حجت عبد المدین حجت سیر علم تراوه صلی المدینة سلمه و راه جاد الا خیر قبل از جنگ بدر و راه  
بر سر خنده ماه از مقدمه مدینه با جماعتی از صحابه مهاجرین مکتوبی داده فرستادند و فرمودند بر زبانم خدا  
و نه نظر کنی و این مکتوب مگر بعد و روز از سفر چون عید المد بعد از دو روز در مقامی فرود آمدن مکتوب  
دید و خواند که در آن نوشته بود و سلم المد الرحمن الرحیم بالعبد بر و برکت نام خدا بهر اسباب خود آنکه  
برسی برطن نخله در انتهای راه میان ایشان کاروان فریشت که از طاعت نیاندند متذلل و و عمر بر

نیمه شب  
باز  
نصف شب  
سجده  
ح



و اگر ده ملازمان دوزخ اند ایشان در آن آتش دوزخ حاکم و قاضی جاوید اند پس لا بدست مردی است  
 که عمر خود در کارهای نیکوی صرف کند و از کردارهای اشد گناه که موجب ابطال ثواب اعمال باشد بپرهیزد  
 سبب این اوست که یقین است والا چگونه شیطان و شرک را اگر در موجد تحقیق آید و عمل صالح است که خالص  
 بوجه الله باشد و در آن غرض باشد زیرا که عمل صالح تغییر خلوص فایده دهد صاحب خود را و نعم قال حافظ  
 قمر و اگر پیشگاه حقیقت شود پدید آید شرمند و سر که عمل بر مجاز کرد و از بزرگترین نیکوهای تو توحید است  
 زیرا که اصل هر عمل است و لهذا در کفه میزان وزن نکرده شود چنانچه در حدیث شریف وارد است این کل  
 خسته تعلما تو زن یوم القيمة الا شهدا و ان لا اله الا الله فانه لا تو زن فی میزان لانها لو وضعت السوا  
 و الارض و ان السبع و ما بین کان لا اله الا الله ای و نیز در حدیث آمده افضل الاعمال العلم باله و قلیل  
 العمل نفع مع العلم و ان کثیر العمل لا یفیع باجهل و این حاصل نمیشود مگر به تصفیه طبع بصیرت از توحید  
 و انواع ذکر است ذکر حق کن با یک عفو لانا بسوزنی چشمم گر گل ازین کر گل بدو ز شیخ حسن محمدی  
 این سراج نقل میکند از حضرت جید قدس سر که بنفر خود که شیعی در عالم رویا شیطان را بر زمین تن  
 دیدم و گفتم او که شرم نداری از مردم گفت این مرد ما چه نه مردم که با ایشان بازی میکنم چنانکه  
 که در کان بازی می کنند لیکن شرم میکنم از قومی که در جسد شومنی اند و به شما ایشان که خسته اند  
 و ادبای ایشان معیشت اند و نیو محبت خدا چنانکه میگردد که این خواب بیدار شدم و فتم جماعت شب بیدار  
 یافتیم در آن مسجدی نفر را بر سر ما خود برقع انداخته نشسته اند چون حرکتی یافتیم ایشان را  
 از آن سر خود برادران کرده گفت با ما هر چه گفتن بودیم این آید و بسوا اجتهاد ایشان در طاعت خدا و  
 صفای اسرار ایشان از ماسوا و تلکابس همین گروه است زایل سلام خضعتی سبک و بقیه جماعت بدین  
 فاطم این در کردیم و فی سیر و جالبیان که قوله علیه السلام یا ایها المسلمون یا ایها المسلمون یا ایها المسلمون  
 هو ما سنام الحقیقه و صاحب لای تباد و کونه غیبا و ان لا یوجد له نیل قال فی المثنوی یو زانی زمان  
 باز نیده گفت او را یک مسلمان سیدید که چه باشد که تو را با او آوری تا با بی صدیجات و سه وری  
 گفت این ایمان اگر هست ای مرید آنکه در شیخ عالم بپزید مومن ایمان آنکه در بنان به نوبه است  
 حکم برده ایمان به باز ایمان خود گرایان شماست به فی بدان سبسته و نه تنها هست به آنکه حدیث سوی  
 ایمان بود و چون شمارید زن فائز شود به آنکه نامی بنما و غیثش به چو این باز به غار و گفتنی

نفسه را  
 خسته  
 بیک  
 بیک  
 بیک

اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بِرَبِّهِمْ سَيُجْزَوْنَ اَجْرًا كَثِيْرًا ۝۱۰۰ وَ الَّذِيْنَ هُمْ اَوْلٰى اِلَيْهِ فِيْ اَمْرِ دِيْنِهِمْ سَيُوْتُوْنَ ۝۱۰۱  
 کرده اند اوطان خود را و سَاحِدًا و جَاهِدًا کرده اند و فی سَبِيْلِ اللّٰهِ و در راه خدا یعنی عبدالعزیز مجیش  
 و یاران اَوْلٰٓئِكَ يَرْجُوْنَ رَحْمَةً مِّنْ رَّبِّهِمْ ۝۱۰۲ و امید دارند رحمت خدا را و اللّٰهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ۝۱۰۳  
 و خدای امرزنده است مومنان و مجاهدان را و ایشان مهربانست گفت که ابو عمر بیکند محاسب  
 اتفاق بگوئی رسید که در آن اثر دحام مردمان بود و پند که مردمان جوان را از محله بیرون میکنند و در  
 دید و رانجا بخایت گریان ابو عمر از مردمان باجرامی این جوان و از گریه و بقیاری آن زن استفسار نمود  
 گفتند این جوان مفسد است اینجاست این را از محله خود بیرون میکنند که نهایت تنگ آمدیم و این زن که گریه  
 میکند را دوست پس ابو عمر را بر حال آن زن شفقت آمد و گفت آنها را که پس از این زن طلبید میگرفتند  
 که باین مرتبه او را بگیرد و قصود او را سحافت نمایند و اگر باز نبر عادت خود بفساده و کودک شمارا اغیار است  
 هر چه خواهی بداین جوان بکنند آن مردمان بشفاعت ابو عمر آن جوان را گذاشتند و ابو عمر بر راه خود  
 و چون بعد از چند روز باز اتفاق ابو عمر بر رفتن آن طرف شد ناگاه او را گریه آن زن از اندرون خانه  
 بگوش ایشان رسید ایشان در دل خود گفتند که شاید آن جوان یا زبفساده و نمود و بد کرده شد از محله  
 و ما را ویرجدا او میگردد ایشان نزدیک دروازه اتحانه رسید و او را داد و از احوال آن جوان پرساز  
 شد گفت تا و آن جوان که او را اینجا در رحلت نمود چون مرگ او رسید گفت که ای مادر مرگ من خبر نمکنی  
 بیسایگان زیر که آنها را از من اذیتی رسیده است و ایشان بجزازه مانخواستند آمد مگر چون مراد قبر  
 و فن کنی این مهر مرا که در آن بسم الله الرحمن الرحیم نوشته است نزد من نهی و ساعتی بر قبر من توقف کنی و دعا  
 من حضرت گناهان من از خدا خواهی پس من بروصیت او قیام نمودم و چون از سر قبر او باز گشتم شنیدم  
 آواز یک پاره خود که میگوید برو اما در من بدستی که پروردگار خود را بر خود رحیم و مهربان یافتم و نعم باقی  
 بیمانه میدهد باید بمانید که او مهربانست بنده اگر چه گناهان او زیاد و از گرفت و ریای باشند باید دوست  
 بیعت برو و وجهت بیعت خدای و بیعت باطنی بیعت ظاهری منقطع شد یعنی حکم آن بیعت که کافال  
 علیه السلام با حجت بعد الفتح و بیعت باطنی منقطع است از وطن نفس بالی الدین بفتح کعبه و خلاصی  
 آن از زبان شرک و حرص و هوا که حکم آن تا قیامت باقی است همچنین جهاد نیز دو قسم است اصغر  
 و آن جهاد با کافران است و اکبر و آن جهاد با نفس است زیرا که اول بر اصلاح ظاهر است دوم بر

نفس  
 ابو عمر

میان  
 اقسام  
 جهاد

میان  
 اقسام  
 جهاد



اصلاح باطنی و این سخت تر است و نیز اول سبب حصول جنت حجت است و دوم باعث وصول بهشت است  
حق و جمال مطلق است و نیز اول موجب شهادت است و دوم سبب وصول به مرتبه صدقیت است و  
صدیقان نیز بزرگترند از شهیدان کما قال الله اُولَئِكَ رَحِمَ الَّذِي نَحْمَدُ بِرَحْمَةٍ عَظِيمٍ مِنَ الْمُتَعَبِينَ وَ اَلَّذِينَ  
وَالشَّهَادَةُ لَيْسَ بِمَقْدَمٍ فَرَمُوهُ وَ صدیقان از شهیدان پیشتر نیده رسید به صلاح نفس به جواد اکبر که آن بزرگوار  
از کبریا احمر رحم میکند خدا سبحانه را با ایشان ضرر نرساند حکایت است که شخصی نزد شیعی آمد و عرض کرد  
که مرا تعلیم کنی اسم اعظم را شیخ گفت تو اهل بیت این اسم داری گفت اری فرمود برو و بسجود و روزه شهر باز  
خبر دهی مرا از آنچه در انجامی معائنه کنی پس رفت نشست بر دروازه شهر نگاه دید شخصی همیشه بر دروازه  
می آمد که یک لشکری آن شیخ را زد و کوب کرده همه را بظلم گرفته رفت عوض چون این ماجرا بدیدند نجبا  
بازگشت و بخدمت شیخ رسید و از آن قصه آگاه که گفت شیخ اگر تو اسم اعظم را میدانی چه کردی باو گفت برا  
او دعای هلاک کردم می گفت شیخ همین همه فروش مرا اسم اعظم تعلیم کرده است آگاه باش که اسم اعظم هزار  
بست مگر او را که باشد باین صفت از صبر رحمت و شفقت بخلق و نعم ما قال السعدی علیه الرحمه مکن به  
تا توانی دل خلق بریش به و اگر میکنی میکنی بیخ خویش به و نیز کم سخن بهترین چیزهاست در اصلاح نفس  
چنانکه گفته اند نافع تر است اصلاح طبیعت و صفای دل کما قال فی المثنوی طفل جان از شیر شیطانی  
باز کن به بعد از آتش با ملک انباز کن به تا تو ناریک و ملول و تیره به و آنگه با دیو لعین همیشه گفته  
گو نور آفر و کمال به آن بود آورده از کسب حلال به روغنی آید چرخ ماکند به آب خوانش چون  
چراغی را کشند به دست کنواری عَن الْمَكْمُورِ وَالْمَكْمُورِ می پرسند ای محمد از تناول خمر و مباحثه جمعی از  
اکابر صحابه رضی الله عنهم چون عمر بن الخطاب معاذ بن جبل رضی الله عنهما بان حضرت گفتند که  
فتوی ده ما در خمر که زائل کننده عقل است و در قمار بازی که سبب مال است و دران زمان خمر حلال  
بود حق سبحانه فرمود قُلْ فِيمَا اَنْهَى كَيْدُ الْكُفَرِیْنَ هَر دُكْنَه بَرَك است وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَ مَنَفَعَتَا  
مراد میان اُمنافع خمر با نهی بوده باشد چون اشتغال حرات غریبی و مصم طعام باطنی چون تواضع  
مشکبران و سخاوت مسکینان و جرات بیدلان و ایمالی چون سود فروان و بیخ شران و فواید  
نوسه بزه است بر در ایشان چه رسم جاهلیت آن بود که در قمار به مسا کین قیمت میکرد و در خفاقی  
سلک آورده که اسم کبریا در اشتغال بر اینها و منافع للناس در ترک آنها وَ اَمَّا فَهْمُ وَاَوْنَه خیر تمام آید



طیال  
کربانی

آنکه زمین نفعی بکار نگیرد است از نفع آن هر روز بر آن که در شغل به خمر القاب عداوت بعضی از ایشان  
از فکر خدا و نماز است هم زوال عقل است آنکه شارب الخمر بازی میکند بول مبارک چنانچه ذکر کرد این  
ابی الدینا که دیدم یک شارب خمر را که بول میکرد و در دست خود گرفته بشنایه متوضی دست و در خود را  
از آن بول می شوی و میگوید احمد بن محمد بن جعفر الاسلام نور و المار طهر و لیست که روزی خمر  
در خدمت حضرت سال حاضر شد و عرض نمود که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم که حق تعالی شکر بیفزاید  
بر جعفر طیار سبب چهار خصلت که بود او را در زمان جاهلیت و انکوبی که در اسلام آمد هم بر آن خصلت  
پس پرسیدند حضرت از آن خصال از جعفر طیار عرض کردند که یا رسول الله اگر خدا شکر آگاه  
تقریب و می هرگز نه خبر کرد می گفت یا رسول الله نه تناول کردم خمر را گاهی نه زیرا که دیدم او را فریاد  
بتناز پرستی که مردم گاهی نمود و جاهلیت و در اسلام زیرا که دیدم ایشان را که خمر بر سر سائده نفع و نه زنا  
کردم گاهی بسبب غیرت من بلبل خود و نه گاهی در رخ گوی که مردم زیرا که دیدم او را خستین خبر داد  
روایت است از حضرت علی کرم الله وجهه که میفرمودند لو وقعت قطرة فی بیرغبیت فی مکانها منارة  
لم اوزن علیها و لو وقعت فی بحر فم جفت فیت ذی الکلال لم ارجع و نعم ما قال احسین الواعظ الکاشفی  
ترجمان همین گوید که ابو من مخور باد و نه تر ساهی گوید که در جعفر خور حلو ایمنی مانی زنا پاکی بر آفته  
رحمان بهمانی شد و شکریه ایرای گفته تر ساید و است که سر که خمر حلال است اگر چه بعلاج ساخته باشد  
چون انداختن آب گرم یا نمک یا نان و این تحلیل کرده نیست در حدیث آمده خمر خلک خل خمر کم این بود  
بیان خمر و اما فراموش کرد که درین تفسیر مال است و نیز بعضی علما و از این همه جمیع انواع قمار  
از تر و شطرنج و غیره است روایت کردی از مردی گفت که اگر یک بیضه خوری چنین مال خواهی  
ترا و اگر در بیضه خواهی تناول نمود جهان مال بر دهنده است او فرمودند حضرت امیر المومنین جذا علی  
نهاده رحمت این هم قمار کفر ما قال السعدی رحمه الله علیه کمل کشتی و همچنان طفلی به شیخ بودی و همچنان  
شانی به تو بازی نشسته و چپ دست به سر سبز چرخ بر تالی به جانی گریست بر مصیبت پر که که تو  
مواک هنوز تعالی بیاید و نیست که درین آیه انما است با که خمر طاهر می ساخته میشود از اجناس  
پاک و در بیضه غیر همچنان خمر طاهر از اجناس نجس ساخته میشود چون غلظت میشود و طاهر و نجس  
و بشاید و این خمر مذکور است میسوزند و نفوس معقول انسان و درین گناه است که رگ تو

نویس  
طیال  
کربانی

دایره  
فنا

و لهذا فرموده کل مسکرم حرام و از بعضی جهات است که مست میکند قلوب را و احوال را و اوقاف شهر را  
 و اوقات است و در کامهای شادمانی از جانب سنجی صفات پس چون آن خبر بر نفوس ایشان  
 ریخته شود فرمودی نشاندن ثبوت را و مست میکند قلوب را و احوال را و اوقاف شهر را پس همین خبر  
 نفع مع و حاصل است بر امدادمان و نعم ما قال فی المشنوی ما اگر قلاش و اگر دیوانه ایم به مست  
 آن سانی و آن چنانه ایم به مستی بسیار شود و تصور به مست حق ناید بخود تا نفع صورت جوهر چون  
 ریخت ساقی است به بر سر این خاک شد فریه مست به جوش کرد آن خاک از آن جوشیم به  
 جوهر دیگر که پس کوشیم و کیشونک ما ذایقون و می پرسند ترا ایچو چیز نفع کند عروین  
 جویج نوبت اول سوال کرد و جواب رعین مصارف نازل شد و دیگر باره گفت یا رسول الله  
 و انتم صدقه کیه میباید داد و من نمیدانم که چه سهم جواب آید که قل العفو کبیرا و بخت فاضله آمد از نفع  
 عیال و نیز بعضی از علما حکم این آیه بابت زکوة منسوخ شد کذا لیت چنانکه احکام انفاق بیان کرد  
 که ذلک موضوع نصبت زیرا که صفت مصدر محذوف است ای بیان مثل این تبایست و اول  
 حرف خطاب با وجود تعدد مخاطبین بخار قبلیه یا فریق یا قوم است **يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا** لایات بیان  
 میکند و روشن میکند و اندر ابرای شما نشانهای مهر بخودش **كَلِمَةً مِّنْكُمْ** و **فِي الدُّنْيَا وَ**  
**الْآٰخِرَةِ** باشد که شما نظر کنید و کار این سه یعنی دل بردنایند زیرا که دنیا و ما فیها فانی است و آخرت  
 هیچ روی از دست میده زیرا که این باقیست سلمی حمله مفرموده که تفکر در دنیا و آخرت است که  
 بدانند ایشان را که قاطعان راه اند چنانکه در حدیث است **الدنيا حرام علی اهل الآخرة و الآخرة حرام**  
**علی اهل الدنيا** و هجران علی اهل الله سیرت و دنیا و عجب احجاب عاشق است به میل ایشان  
 کی از عاشق لایق است به و درین آیه ترغیب است و تصدق کردن مال راه خدا نمیدانند صدق  
 اگر همه مال خود تصدق کرد و عمر نصف مال بر احوال خود گذشت و نصف بره خدا و او فرمود  
 رسول الله و حق ایشان ماینکه ما بین کلامیکما و شیخ باقاده قدس فرمود بود **بکر عذاب**  
**المعرفة و عمر عذاب الشريعة و عثمان غالب الطريقة و علی غالب الطريقة** یعنی الله عنهم تسعین  
 و خط کاشفی فرموده مایه توفیق کردم کرد آن است به گنج یقین ترک درم کردست به زود و ولایت  
 نیست به زندگی عشق زحمان و دوست به پس سخاوت محروم و آن مال است سخاوت خواص

بذل روح است اینچنین بخوان اندک اندک نیست هست جوانمرد درم صدمه زار به کار جو با جان فدا شد  
 مولیت که حضرت مردمان بر صدقه و اوان در راه خدا ز عینت میدادند و مردمان صدقه میدادند و  
 ابوامام علی بن ابی ترکه حضرت پیغمبری در بین خود میگفت فرمود علی علیه السلام چه میگوئی عرض کردند که تو نم  
 مردمانه خیرات میدهند و من چیزی ندارم که خیرات بکنم من دل خود میگویم و نیز بزبان گویم سبحان الله  
 و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر فرمود علیه السلام گفتن این کلمات افضل اند از اوان یک  
 از زر سرخ مساکین ده تا نده ایم و ذکر لیس در زمان است به یادش اینست و سنج جان و روان  
 ما است و اول کلام میگفت جبرئیل در وقتیکه دید عرش عظیم بود سبحان الله هر که این کلمه را بگوید  
 ثواب جبرئیل را و اول آنکه گفت الحمد لله حضرت آدم بود که بعد از عشتی گفته بودند هر که این را بگوید  
 مستحق رحمت شود و چنانکه آدم را خطاب بر حکم رب یک سید و اول آنکه گفت لا اله الا الله فوج بود  
 که وقت مشاهده طوفان و شدت بلا این کلمه بر زبان اندیس هر که این کلمه را بگوید یا بد خط وافر  
 از ثواب نوح و اول آنکه گفت الحمد لله اکبر حضرت ابراهیم بودند که وقت مشاهده کیش اسمعیل گفته بودند  
 پس هر که این کلمه را در سازد یا فیضی از فیض حضرت ابراهیم علیه السلام: اللهم خیر عبدی حکیم  
 من الذکر بن الرب الرحیم و کیشکونک عن الیتامی و می پرسند چرا محمد از کیفیت معیشت  
 بایشان اسباب نزول آمده که چون نهدید خوردن مال یتیم بانه و لا تظربوا مال الیتیم نازل شد آنها  
 که قلم اسوال ایشان بودند و در آن معاملات تصرف مینمودند جهت بر ایت ذمه خود نوشتند که از  
 قیام محاسن ایشان بر طرف نمود صورت حال بعضی رسد کائنات رسانیدند حق سبحانه فرمود و قل  
 صدکم هم که بگو با صلاح آوردن حال محافظت کردن مال ایشان خیر بهتر است از خوب  
 از ایشان آورده که جمعی طعام ایتام جدا بخشیدند و از جلوس فریش ایشان اجتر از نو فدی و نفع  
 راه محالطت ایشان نشو و ند حق تعالی فرمود و ان من خالطکم اهلکم و اگر با ایشان بیامیزد طعام  
 خود را با طعام ایشان خلط کند فایز آنکه پس ایشان برادر شما اند و درین والله تعالیم مفسد  
 من اهل صلبکم و خدا میداند تبا که مال ایشان را از اصلاح کننده کار ایشان و لو شاء الله لا غشکم  
 و از خوستی خدا بخواهد که از تبا که در رخ افکنیدی و کار بر شما تنگ گرفتی بآنکه محالطت بایشان حرام کرد  
 ان الله عز و جل حکیم و بدستی که خدا سخا غالب است و قادر بر اعانت و ما است در آنچه کرد از ترک عنایت

باید است که محالطت با یقین از اخلاق کرامت و دریم بر ایشان بسیار خواندند و فرمودند که حضرت من مضمیر  
 ید علی راس الیتیم یحما علیک لت لکل شعرة تمر علیها ید حسنة و تیر و حدیث است ثلثه فی ظل عرش الله  
 یوم القیمة امرأة مات عنها زوجها و ترک علیها یتامی صغاراً فخطبت فلم تترج و قالت اقم علی الیتامی حتی یخرجوا  
 یتغنی لهم و یموت یعنی یتیم یا مادر او را و در جل له مال ضح طعماً فاطاب صتیعة و احسن فذاع الیه الیتیم و لم یکن  
 و واصل الرحم یوسعه فی رزقه و بعد له فی اجله و یكون تحت ظل عرشه قال الله لک یا موسی کن للیتیم کالاب  
 الرحیم و کن للارامل کالزوج الشفیق و کن للغریب کالخال الریض و کن لک کدک لکم ما قال الحافظ  
 تیمار غریبان سبب که جمیل است و جانان مگر این فاعده در شعر شما نیست و تیر و حدیث است اما و کافر  
 الیتیم که این فی اخته و اشاره فرمودند بگشت سبانه و و نعم ما قال السعدی رحمه الله جوینی شیخی انگشته  
 پیش و مده بوسه بر و فرزند خویش و اما تا مگر بدید که عرش عظیم و بلز و می چون گریه یدیم و و بر سر کند حق  
 بر سر کردنی از اخلاص مال یتیم و از ظلم و فتن نمودن بران حکایت کنند که چون زستم بن زال بر اسفندیار با وجود  
 کثرت فوج فتح یافت و نهایت زخمی شد و بر بدن اسفندیار چیزی از اسلحه کار نیشکد و زید که بدن اسفندیار چوید  
 ماهی بود چیزی از زده اثر نیشکد و اخلاص زستم با پدر خود زال مشاورت کرد که چه کنم و گفت فحجاب شو و شد  
 مگر آنکه تیر و پر کاله را بسیار می در کار جنگ آری زستم نبرد و پر کاله ساخت و گفت نشسته اسفندیار پس سید آن چشم  
 و غالب آمد بر اسفندیار و سبب این آن بود که اسفندیار و عهد جوانی خود قبیله اشاخی از وخت زده بود و که  
 و چشم یتیم رسیده بود و آن یتیم زرد و آن نهایت گریان شده بود و باز آن یتیم همان شاخ در زمین قام کرد  
 از قدرت قاهر و مطلق آن شاخ وخت کلان شد و باز ازین وخت و وقت جفا اسفندیار زستم  
 نیری ساخت و سبک آن پرتاب نمود آن نیر و چشم او فرو رفت مغلوب آمد کذا فی تفسیر ورم الی بن  
 و درین آیه اشارت است بعضی و آن تحالط و انهم بانکه ایشان را باید که با و روان بخور و زید که بدین  
 او میان نیست که تنها بخور و در حدیث شریف واقع ان من احب الطعام لی الله ما کثرت علیه لایة  
 کذا فی العوارف و تیر و حدیث وارد من اضاف سونفا کما اضاف و من اضاف اثین فکما اضاف  
 ادم و حوا کذا فی الرسالة العلیا بحسین الواعظ و کما کثیر کات و زید نه خواستار شد که زید را  
 زنی کتابی هم از نشر کات است لیکن در کج آوردن او جهنم جائز است تا اند پس یکه زید  
 ماده واقع است و المحضات من الذین انوا الکتاب من فیکلم و سوره ماده و تمام نابت است

بیان فضیلت راضیت بر بیان

و کما کثیر کات

نیکه

ایستجی ازان مشرک چیست حتی مُشْرِكٌ تا وقتیکه ایمان از اندر رسول خدا فرستاده نمی راکه مرد و دلا و بود  
 بیکه فرستاد و قوم مسلمان در مانده راه که ازان جا بودند پنهان از کفار بیرون آن زدند و چون بیکه  
 رسید زن مشرک که عناق که در غایت جمال بود و در جاییت با هم رازی داشته بودند نزد وی آمد و سلسله  
 محبت را تحریک و دوزخ را با نمود و گفت اسلام بیا و تو حاصل شد و موصلت هر چند از محال است  
 عناق گفت پس مرا بجز خواهی شد فرمود که این نیز موقوف است با جازت پیغمبر شیخ بعد از رحلت  
 انصوت بعرض انحضرت رسانید و حکم الهی شد که مشرک از انا ایمان نیارند و در اندر از و لاج و دخل  
 نسا زید و هم مدین اوقات عبد القدین رواجی مدعی الصدعنه کثیرک خود را بجهت نشوز طبا بچه برود  
 اوزده بود او و خواهران بحضرت بنوت پناه آمد و انحضرت بطریق لطف از عبد الله تعریف کثیرک  
 فرمود عبد الله گفت نماز میگذارد و هم روزه میدارد و خدا و رسول را دوست میدارد و اما ستمند  
 و فرمان ابریزد است حضرت سالت فرمود پس او ستمنه باشد با وی نیکوی کن عبد الله او را از کوه  
 و برفی بخیرست جمعی زبان طعن و زد که این واحد کثیرک سیاه خود را در نکاح آورد و حال آنکه خانه زن  
 مشرک که با مال جمال بود بدو میدادند است آمد و کلامه مؤمنه مُشْرِكٌ و هر آنکه کثیرک  
 بهتر است از زن مشرک که از او و کوا عَجَبْتُ و اگر چه شمارا در شگفت اندازد و آن زن بجهت مال جمال  
 و کلامه المُشْرِكِینَ و مدسد زمان مومنان را مردان مشرک حتی مُشْرِكٌ تا وقتیکه ایمان از  
 و کلامه مُؤْمِنٌ و کلامه مُشْرِكٌ و هر آنکه که نیده مومنین بهتر است از مردان مشرک و کلامه الْمُشْرِكِ  
 و اگر چه شمارا در شگفت اندازد و آن مشرک بواسطه صورت با ثروت او لَمَّا آن مشرکین و مشرکات  
يَدْعُوْنَ إِلَى النَّارِ بخوانند بسوی آتش یعنی بکفر که از کباب ان سبب بدین است بدوزخ و الله  
يَدْعُوْنَ إِلَى الْجَنَّةِ و خدا تعالی بخواند بواسطه رسل یا اولیا خدا تعالی بخواند بسوی بهشت  
 و امرزش یعنی حکما که بدان امر زیده شوند و در بهشت سبب یاد نه بقضنا و ارادت او و يَسْتَبِينَ ایمان  
 البتائس و هر یک میسند احکام خود را از ظلال و حرم بکامردمان لَعَلَّاهُمْ قَدْ كَفَرُوا شاید که ایضا  
 پند پذیرند پس مرین که بیخی است از موصلت کفار و ترغیب موصلت مومنان باید که نویسد  
 حسن و جمال دولت مال با زنان مشرکات فریفته شده دین خود را برافانند و لیکن علة بالضم جمعی است  
 کما قال الله تعالی لَا يَكُحُّ لَأَزْوَاجِهِ او مشرک و میل طبیعت پلید بسوی ناپاک است کما قال

قال تعالى الْحَمِشَاتُ لِحَيْثُيْنِ وَالطَّيْبَاتُ لِلطَّيْبَتَيْنِ و نعم ما قبل کند نجس با هم نجس و آنکه نجس  
 با نجس ناپاک بازند و امام کاظمی رحمه الله فرموده جادب هر جنس با هم جنس دانند: جنس نجس با نجس  
 جادو و آن ذلخ یا تلخ یا تلخان یعنی نجس خودی که ذم یا اهل قرین حق شود و طوبات آدیسوی طهینند  
الْحَمِشَاتُ لِلطَّيْبَتَيْنِ است همین و وَكَيْسَتْ لَوْنَاكَ عَيْنُ الْحَيْضِ و می پرسند چرا آنکه از حیض زنان بیرون  
 در حال حیض زنان خود را از ایشان مباحوت کردند می و چشم بر روی ایشان بیندافتندی و خوردن  
 طعام و گفتن کلام با ایشان حرام است و نصاری بر عکس این در آن حال ایشان بطل  
 مواکلت می نمودند بلکه در مباحوت مساجد می افزودند ثابیت بن و حجاج گفت که یا رسول الله  
 ما زنان خود در حال حیض چه سلوک کنیم آیت مَرَّ قُلٌّ هُوَ آذَى كَبُورَى محمد که حیض مکرده می که نصیر  
 آدمی را از آن نفرت باشد فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْحَيْضِ پس و باشد و کیسور ویدانه زنان  
 در حالت حیض ایشان یعنی اعتزال کنید از مجامعت پس آنکه ترک فحاطت مکالمات نماید  
 بجهت پاکیزگی و بگوید وَلَا تَقْرَبُوا هُنَّ و نزدیک نشوید بدیشان یعنی مباحوت نکند حتی بظهور  
 با و قبیله غسل کند بعد از انقطاع دم و این مذهب امام شافعی است و خفص بطهرن بسکون  
 طاهر و ضم با خوانده یعنی و قبیله پاک شوند و دم قطع گردد و این قول امام اعظم رحمه الله است  
 که چون انقطاع دم بعد از گردش اکثر ايام حیض باشد غسل و طه حلال است فَإِذَا انْقَطَعَتْ  
قَاتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَهَلَّ كَرَّهَ اللَّهُ پس چون غسل کنند و پاک شوند پس باید بدیشان از آنجا که تیرا  
 امر کرده یعنی مقامی تفر که آن فرج است لَا حِزْرَ اللَّهُ يَجِبُ التَّوَضُّعُ بدرستی که خداست  
 دارد و توبه بکنند گانه از مناسی وَيَجِبُ التَّوَضُّعُ و دیگر دوست دارد پاکیزه گانه یعنی بر نیز کند گانه  
 از فرج و نجاسات چون مجامعت باطن و آمدن در عجز جانی یا سوچ چون دخول در دبر و استاء کفر  
 حرث کفر زنان شما موضع کشت نازماند بود میگفتند که هرگاه در وقت مباحوت طهر و وجیه که باب  
 او باشد فرزند احوال آید مسلمانان بدان نوع اقدام نموده بودند و حکایت بحباب بنوت با بعضی  
 کردند جواب از حق سبحانه نگاه رسید که زنان شما محل نزع نیست اولاد اند فَإِنَّهُنَّ كَمَا وَشَعَلَهُنَّ  
 بیان کرد کشت ناز خود هر چه گونه که خواهید بطریق ادبار و اقبال استلقا و غیر آن چون کتا و او باشد  
 یعنی مقامی موضع حرث بود و تحمل فرزند بر آنکه در موضع کشت نیست و در حدیث است چون



من امراتی فی دبرها و هو اللواط الصغری و الایمان فی دبر المذکر کبر لواطه و امام صفیر مائت  
 قبل غلاما یشتهه فکانما زنی بانه سبعین مرة و من زعم انه مرة فکانما زنی بسبعین کبرا و من زنی  
 مع البکر مرة فکانما زنی بسبعین ایضا مرة و حکم اللواط التعزیر بحبس السجین حتی یتوب و عند  
 یحیی حد الزنا فیجلد ان لم یکن محضا و یرجم ان کان محضا و قل مؤاکا نفسکم و فرامین و ایدیر  
 نفس خرو یعنی طلب لذت بکنید یا ریش فرستید زنت خایض و ضد حیانت نفس کنید از اجرام  
 و اتقوا الله و تبرسید از خدا و مخالفت امر او و مباهلت نهی او و اعلموا انکم مکافؤة و بدید  
 که شمار سنگانید بدینچه از پیش برستید یا ملاقات کنندگانید اند که می پرستید یعنی او را در حق می بدید  
 خواستید و بدید او را ملاقات عوض نیک گانت بر خدا کما قال و عظموا علی ربکم صفا و کثیرا  
 المؤمنین و فرودگانی ده مومنان از شب روت باید دانست که از فیو این آیه صاف ظاهر و  
 بود باشد که سوای طی فی القبل طی فی الدبر اصلا اجازت نیست چنانکه در افاض اتی را تحریر کرده  
 محمول میکنند بلا اصل است چنانچه در تفسیر فتوای جابر روایت کرد که فرمود رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم بیاید زنان خود را هر چگونه خواهد بشرطیکه صام و احدا باشد و صام کبره صام و صله یعنی  
 ثقب یعنی روزن که مرد ازین فرج است و یحین روایت کرد این عباس که فرمود حضرت سائ  
 که بیاید گشت از خود را هر چگونه خواهد اذ کان ذالک فی الفرج یعنی بشرطیکه در فرج باشد و یحین روایت  
 کرد عبد بن حمید از حسن اخراج کرد امام ابو حنیفه در مستند خود از امام المومنین حصه و امام احمد از حلق بن  
 بربد و ابن عدی از عقیبه بن عامر و نیز روایت کرد ابن کثیر در ترمذی و نسائی و ابن حبان از ابن عباس  
 که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله انی رجل اتی رجلا و امرأة فی دبرها و روایت کرد ابن عساکر از ابو هریره از حضرت  
 که فرمود علیه السلام من اشیأ من الرجال و النساء فی الاوبار فقد كفر و عقیبه بن عامر سگید که فرمود رسول الله  
 صلی الله علیه و آله من اشیأ من الرجال و النساء فی محاشی جمع محشه است و محشه در لغت عرب نیت اخلا و گویند محققان  
 گفته اند و اتقوا الله و اعلموا انکم ملا فوه یعنی ای خاصمان خدا که تصرف میکنید در کشت دنیا و آخرت تبرسید  
 خدا بخدا زیرا که شما ملاقات او نخواهید کرد با حجاب مژده ده مومنان که ایشان از خدای ملاقات نخوا  
 کرد و مشرف بدیدار او خواهند شد و نعم ما قال اکافط جمال زید در نقاب پرده و غبار ده نشان با نظر  
 توانی کرد و لا یحصل الله محضه و گردانید نام خدا بهانه و دست و پایی که بیا نکند و رسو کند از حق و با



عبد الله رواه از شهر خواهر خود بشیر بن نعمان برنجید و باسم اعظم الهی سوگند یاد کرد که با وی سخن  
 و در حق وی نیکویی نکند و او را با خصمان و صلح ندید حق تعالی فرستاد که مگردانید ذکر خدا استگانه  
 انْ تَكُونُوا اِزْ اَکْثَرِ نَکْمُوکُمُی کُنْید با قریا و احبا و متفقوا و از آنکه بی پرند از مروت و با باران سکالیت  
 کُنْید و تَصْلَحُوا و از آنکه اصلاح کُنْید بیکن الثانیین سیان مردمان و الله سَمِیعٌ عَلِیمٌ و خدا  
 شنو است بسوگند و انما فی الضمیر سوگند خورنده عبد الله رواه بعد از استماع ابن آبه از شهر  
 گفته بود در گذشته با بشیر در مقام مرحمت مشقت مدونتم ما قال فی المثنوی از پی ان گفت  
 خود را حق بصیرت که بود دید ویت هر دم ندید از پی ان گفت خود را حق سمیع بنامه ندیدی لب  
 گفتا شنیع از پی ان گفت خود را حق علیم بنامید نشی فساد از زمین که کایا اخذ الله عذره  
 شمار خدای یعنی عتاب کند یا للعن فی ایما نکره بیبوه که واقع شود و سوگند را در شما لغو قبول  
 امام اعظم رحمه الله است که کسی هر چه قسم یاد کند بجا خطا کند راست میگوید و خلاف آن ظاهر شود  
 و امام شافعی رحمه الله تعالی را و اند که بی اختیار خود و نیان کسی گذرد و تعجیل یا بطر یون عادت  
 که لا والله و بلا والله و ویرا و ان قصد سوگند نباشد و بر هر تقدیر در عین لغو کفارت نیست  
 و خدای بران مواخذه کند و لکن بوجوه کثیرا کسبت قلوبکم و لیکن مواخذه میکند شمارا با آنچه  
 عزم کند و لهامی شما بعد سوگند خورید و حاش شود که کفارة باید داد و بیان کفارة و سوره مائده  
 بیاید انشا الله تعالی و الله عقیق و خدا استگار زنده است نیده را که بین لغو کثیر حکیم و در انرا  
 و سوگند عمد و عقوبت تعجیل نماید با وجود اقرار بر حلیت و وصف علم بر آدمی ظاهر است پس علم  
 از نیک حضال نیده است و در حدیث شریف وارد است که مرسلمان بسبب علم میاید بر ریه ضام  
 قائم را و نعم ما قال الکاشغری علم با علم حال را و بود و علم بی علم خاک کوی بود و بر و بار می جویند  
 خرد است چه هر که احلم نیست زیوریت بل لکن بن یون من قسائهم مرانرا که سوگند خورند  
 از زنان خود و در شدن باز ایستادن را و بر جاهلیت چون کسی بزین سبل نبود و و جبر و داشتی  
 که چون او را گنبدار و دیگر می بخوابد سوگند خور می که چند سال با وی نزدیکی نکند و او را در ان مدت پان  
 و گشته بگذاشتی و آن بیچاره مدت مادی نبویه بوده از که خدا یا سو خدا استگار از ان پسندید و حکم  
 فرمود که برای ملاحظه احوال انانکه چنین سوگند خورند و بعضی از جمعه آنها را انتظار بیرون چهار ماه

حَافِظٌ مِثْلُ آبٍ اگر باز آید یعنی سوگند خوردندگان بسوی زوجه یا جرم نماید و میبایست گفت  
 قَاتِلُ اللَّهِ عَفْوٌ یَسْ بَرَسْتی که خدا شگانه زنده است نمیکند سوگند را در بصوت کحیم  
 مهربان است که مباح کرد مخالفت سوگند را کلمات مقرر فرمود حکم شرع نیست که اگر مولی در اثنا  
 چهار ماه با زن ترویج کند اگر قادر بود بوطی و اگر عاجز بود بوعده ثابت است بر وجه کفاره سوگند  
 و اگر مدت بمرکب و بیعذر و قاربت نکند نزد یکا امام اعظم رحمه الله بطلاق این واقع شود و قول  
 امام شافعی رحمه الله است که زن را رسد که مطالبه کردن که باز آتی و بوطی کنی و یا طلاق ده و  
 حاکم شرع بود که مولی را بر رجوع یا طلاق فرماید و اگر امتناع کند حاکم زن را از و طلاق تواند داد  
 اِنْ عَوَّضُوا الطَّلَاقَ قَاتِلُ اللَّهِ کَمَنْ تَعَصَّى عَلَیْهِمْ و اگر قصد کند طلاق را پس خدا تعالی شنود و  
 مولی و اتنده است عزم مولی اشاره و تحقیق این و آیه است که بنده را معلوم شود که خدا ضائع کند  
 حق کسی از زندگان خود و در فتنه شایسته عجبیه آن آنکه مدت تعلیق روح با چنین است که قال  
 علیه السلام ان احدکم یجمع خلقه اثنی عشر سیدار و قمر بر سیدار و ده خلقت او را فی بطن امه و شکم او  
 یعنی در رحم او که تبدیل و کرکلی و اراده خدائی است اربعین یوماً چهل روز و حضرت ابن مسعود فرمود  
 که چون نطفه در رحم می افتد و خدا شگانه بگوید که چه کند از آن نیده را منتشر میکند از او تمام زن  
 از آن بچه که زیر زانین و بر کمر می رسد و قرار میکند در چهل شب از بعد از چهل روز خون را می آورد و  
 پس پس است شمع نمودن ماده خلقت بعد از آن عطفه میشود و آن ماده خون عظیم است چهل روز  
 با نطفه که آن ماده بیشتر است که نطفه شود پس چهل روز باز نطفه حکم شود که بر او سکوا و بر سید و آن  
 پس پس و در آن روح را و این قول ابن مسعود و لالت میکند بر آنکه تصور بر چهل روز پس چهل روز  
 باز نطفه شود و نطفه یوشن چار کلمه آن کلمه است رزق و اجل و شقی و سعید و محققان گفته  
 که که در آن سکو که او را در این میان برسد از طلال نفس نفرت طبع پس لازم است بر سالک که از وجود  
 بلکه در آن جهت عالی حاصل کردن او را انتظار رجوع تا چهار ماه کند پس اگر باز آید و رجوع نمایند  
 بسوی سید و فی طلب عاینه حق صحبت امر زن خواهد از آنچه از و صادر شده بود و سید و آن  
 از او تبار و دیگر پس این تشریح از خود این مگر عارفان خدا و اگر قصد طلاق کند بعد از آن که رجوع  
 ماه آن منکوحه موجد را و باز آمد بسوی جوامع مترو که خود پس الله شغوف است محال ایشان و آقا



معنی فاعل است اِنْ اَرَادُوا اگر خواهند شوهران بدان رجعت اصلاح آوردن  
 زنانه ضرر و آزار رسانیدن بدیشان و انباشت سلام زمانه اطلاق رجعی میدادند و چون  
 که عدت بسرید رجعت میکرد و زنانه با خود گرفته باز اطلاق میدادند و عوض ایشان فساد بود  
 اصلاح و هتک و مردان را بر مردان از حقوق مثل الَّذِي عَلَيْهِمْ مانند آن حقوق که مردان را بر زنان  
بِالْمَخْذُوفِ بخوبی معیشت حاصل نترست حق مرد بر زن نیست که فرمان او بر او ماموس شوند و گاه  
 و قدم از او بر عفت و صیانت بزن نهند و حق زن بر مرد نیست که با او زندگانی بوجه احسن بر او بگذراند  
 از علم و دین بکار آید بومی آموزند و لِلرِّجَالِ عَلَيْهِمْ و در دست مردان زنان نمیدهند و خود  
 عقل و دین و آنکه مهر ایشانست نفقه از ایشان بامیراث که بعضی زنان بپذیرند و با اطلاق و رجعت  
 که سرشت اعتبار آن بدست رجال است زن هیچ نوع از این امور اختیار ندارد و آنکه زن را در  
 نقل داشتن جائز نیست بغير اذن شوهر خود و از خانه بیرون رفتن بدست گمراؤن شوهر خود و حضرت  
 ابی هريرة روایت کرده اند که حضرت که میفرمودند لو كنت امرأة ان لي سجدة لا خديعة لمرث المرأة ان  
 تسجد لزوجها لما اعظم الله من حقها قال تسجد الرجال قوا آمون على النساء بما فضل الله  
 بعضهم على بعض و بما اتفقوا من موالحهم و الله عز وجل يحكيهم و خدامي غيري است غالب میگردد و از  
 و فضل میدهد بر زنان آن است و حکمت حکم میکند بر بندگان و در حقایق بخندد کسب که فضل مرد  
 بر زنان با استعداد نبوت و کمال ولایت است و در حدیث آمده که بسیار از مردان بجالسیدند و از  
 زنان در وقت کامل شدند آسیدند و از اسم و مریم بنت عمران رضی الله عنها باید دانست که مقاصد  
 زوجیه تمام نمیشود مگر با اصلاح هر واحد از زوجین و مراعات هر یک بخواهد و در حدیث آمده چهار  
 المرأة حسن التعليل و ترو حديث شريف واقع است ایما امرأة ماتت و زوجها راض عنها و دخل بکبتها  
 كما في رياض الصالحين و نیز از حقوق زن ترین است بمعرفه که قال ابن عباس رضي الله عنهما  
 ترین لامرانی که ترین لغو است لَا تَحْزَنَنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِمْ بالمعروف گفته اند که مثال زن  
 که برتر است که چون بدو مال روید میبرد و بچنین زن از زیور و لباس بسیار است او نیز خانه فراموش  
 و نعمه قال سعد بن حمزة لعله دلاولم شد زن نیک خواهد بود ولی از زن بد خدا یا پناه و نعمه فایز  
 عصمت زن است و در میان بد علوه و در میان بد نال حکایت کنند که شش زن خود را بعبادت خود

میان  
 حق و غیر

میان  
 نفی و اثبات

میان  
 زن و شوهر  
 کلام  
 فانی

دوست میداشت آن مرد و بر بنی اسرائیل بود خداست که بسوی نبی ان زمانه وحی فرستاد که او را گویند که  
از مائمه حاجت خود را بخواه آن مرد برین خود گفت که حاجتها بسیار وارم چه حاجت خواهیم گفت  
یک حاجت براسن بخواه و دو حاجت بر او خود گفت تو چه خواهی گفت بنحو ایهم که من حسن جمال  
کیتای زمانه شوم که مثل من بجز در دنیا یافتن نشود پس آن مرد حاجت زن خود از خدای قاضی بخواه  
اها حاجات را خواست خداست که او را چنان حسنی داد که تمام خانه از فیاض حسن روح روشن شد و خواست که برین  
روم دشوهر از بر او این آواز خانه مانع آمد و زن با بنود و گفت من در خانه تو نخواهم ماند زیرا که تو لایق خیر  
حسن جمال من نیستی اکنون من لایق شما مان شدم تا آنکه بعضی از سلاطین از مابجه این زن  
آگاه شدند و او را بیک از دشوهرها گرفته بر دشوهرها و ازین سبب که او بد سلوکی زن بجایست که او را خواست از  
بر و روکار خود که باری باقی ماند تر و تو دو حاجت من پس یک حاجت بخواهم که این زن را بصورت  
بوزنه کن خداست که او نوقت صوت او نسخ کرد و شکل بوزنه و آن بادشاه او را از نزد خود اخراج نمود و تر  
شوهرش فرستاد و باز دشوهر او دعا کرد که یا الهی باین را بصورت اصلی گردان محصل کلام آنکه هر حاجت او  
را بجان رفت فلاح یافت آن مرد و نه آثر آن که دانی تفسیر و مالبیان الطلاق شرعی که در  
رجعت باشد مگر آن دو بار است بعد طلاق در زمان جاهلیت مقرر نبود اگر فضا زن را ده طلاق  
واقع شدی مرد را حق رجعت بود و بسیاری بودی که زن را طلاق میدادند و مرد را یک نقصان  
رجوع نموده و بگرمایه را میگردد و زنی زنی بخیرست حضرت عائشه آمد از بدخوی شوهر که پوست  
او را طلاق میداد و برای اضرار رجعت میکرد و بنالید و حکایت آن شکایت بمسامع علیه بنویسید  
ایت نازل شد که طلاق رجعی دو بار است و بعد از دو طلاق فاما مساک لم یعرف و فاما خود که رجعت  
بر رجعت بقصد اصلاح و حسن ثمرت او کسب میباید بحسنان یا را کردن ببنیکوی یعنی نگذاشتن تا عت  
نگذرد و بعد از آن اگر خواند نکاح تازه کند و اگر دیگر بار طلاق دهد بنیت کبری حاصل آید تا این زن  
نکاح شوهری دیگر نرسد بر آن مرد حلال نشود و کما یحیل اکثر و حلال نیست نماز ای مردمان آنکه  
ما ایتمه اهل آنکه فراموشید از آنچه داده اند زنان خود را شنیدیم چیزی نابت نصاری باعنی بحساب هم  
خود جملة بنت عبدالله بن ابی سلوک داده بودند از وجدک طلبیده بسبب شرف روان سیاه  
زنگ بود بجان کاین خود را باز خرید و آیت نازل شد و اینها چند چیزی طلبیده آثر زن در زمان طلاق

اَلَا اِنْجَافٌ اِلَّا بِقِيَامٍ حُدِّدَ اللهُ لَكُمْ اَنْتُمْ كَمَا تَنْتَهِمُ عَنْهُ وَتَنْتَهِمُ عَنْهُ اَنْتُمْ كَمَا تَنْتَهِمُ عَنْهُ  
 الهی را در صحبت معاشرت قوله الا ان نجافا استثنا مخرج است ان نجاف مضموب الحلال است بنا بر  
 مفسولست از استثنا عام که مخدوف است باین تقدیر و لا یجیل لکم ان تاخذوا سبب من لا سبب  
 شما را سبب عین عدم اقامه حدود الله فان خفتم منکم اگر و نشنید ای حکام که او را خدو و عطا بد  
 شماست ان کایقضا کما مردوزن انماست نمیتواند کرد و حد و حد الله حکما می خدا را در امر معاشرت  
 ان مردوزن فلا جنانح علیکم ایس هیچ در و وبال نیست مردوزن فیما اقبلت بیه و ریح  
 خداوند و بان خود را باز خرد و چنانچه زن ثابت کرد و در تفسیر روح البیان مذکور است عموم قوله تعالی  
 فیما فندت به بشیر بخوار الخالعة علی قدر المقصود من الزوج و علی الازید و الاقل علیه جهو الفقهاء  
 ان ظاهر الاثباته لا یباح الخلع الا عند الغضب الخوف و جهو المجتهدین علی جواز فی حالة الخوف و  
 فی غیره حالة الخوف فلا بد چندان یجیل قوله الا ان نجافا استثنا منقطعاً کما فی قوله تعا و اما کان  
 لمومن ان یقتل مومن الا خطاء الا ان قتل خطاء فدیة مسلمة الی ایه قال البیوخی و یجوز الخلع  
 غیر حال التثبوت غیره بکبره لما قبله من قطع الموصلة باسبب قال رسول الله من الغضل  
 الی الله الطلاق تلک امین احکام که مذکور شد از طلاق و وجبت و خلع حد و الله اما ان  
 خدا است که بر اصحاب نیکوگان مقرر کرد فلا یتخاک و هکایس از ان در مکرر دید نجافست و کدر  
 یتخاک حد و الله و هر که در گذر از اندامهای خدا تا تلک ایس انکروه معتدیان هم انظر الله  
 ایشانند سنگاران ریض خود بدان ابر او که چون پاک شد از مواضع خلل و موصوف شد بصحبه و  
 حقه پس باید که شوی او از ان زن بحسن معاشرت نزد کی کند و از بد خلقی او سیر کند و او بد و بداد  
 انحضرت که بودند انحضرت از زوج خود با خلق و نرمی گفتا رد و بجوی ایشان در هر حال و هر که صبر  
 بر یکجو ایشان شمرده خواهد شد از جهاد کنندگان در راه خدا حکایت است که شخصی عابد بر وجه خود دست  
 خوش خوئی و یک سلوکی گذران نمود و بعد از موت زوجه او مردمان او را برای تنزیح از زن  
 دیگر گفتند او را بنمود و گفت تجرید بهتر است باز روزی گفت که دیدیم در خواب که در و از برای اسما بنا گذاشت  
 و مردمان از اسما نرول میکنند و در هوا سیر میکنند یکی از میان ایشان کسبومن دید گفت پس باین نمود  
 گفتند ای پس من ازین سخنان ایشان بغایت ترسیدم و زبکی از ایشان پرسیدم که غم که ام است

بیان  
 غلط

تلک  
 عابد







علم ایشان بخلاف کبر می شفاعت غلطی سرفراز ساخت اهل بركات گفته اند که حضرت آدم را از آشتی  
 نامهای مخلوقات سجود ملائکه گردانید و آشتی نامهای پروردگار و صفات او بجه صد خلد رسانید و  
 حضرت را علم فرا بصیحت حضرت مومنون ساخت آینه محمد را علم حقیقت و شریعت و طریقت اگر بصیحت  
 انبیاء رساند چه بعید و لکن مع الذین انعم الله علیهم من النبیین حضرت یوسف را و آشتی تا و ایل  
 خواب از زندان و دنیا نجات بخشید اگر مفسران این است بآوایل کتاب الله از زندان شبهاست  
 و از زندان آخرت نجات بخشید چه عجب گفته اند که فضیلت علم این بس است که شکار سنگ معام حلال است  
 محض بیکت تعلیم با آنکه نجس الاصل است مگر چه ضعیف حق تعالی باین مرتبه بیکت یک نکته علمی از قدرت  
 پسند فرمود که آن نکته از زبان در کلام منقول خود نقل نمود و تمام سوره را مضامین آن سوره چیست  
 و سوره النحل نام نهاد و آن نکته این است که لشکریان انبیاء دیده داشته بر وجه ضعیف ظلم نمیکند چنانچه  
 از زبان او نقل فرمود که لا یحطونکم سلیمان و جنوده و هم لا یثبوتون فی نفس صحبت انبیاء را باید دانست  
 که صحبت سرفراز ایشان که لشکریان از امیر مشیود و القدر و تنویر باطن و رفع ظلم تاثیر نمایان که دیده داشته  
 بر وجه ضعیف هم تمکنند و ابر حال انسان که مصاحبان غیر تبه پیغمبر را عالم و ماصب حقوق  
 خاندان پیغمبر خود گمان میکنند با بجه علم را چنان نشانی داد که فرمود که قیام احکام خداست با بجه  
 عالمان اند که میداند که این احکام از جانب خداوند و اذ اطلقتم <sup>للساء</sup> و چون طلاق دینداران  
 قَبْلَکُمْ اَجَلُکُمْ پس برسد تیر و یک مدت یعنی انقضای عدت خود تا مَسْکُوتِ هُنَّ بِمَجْعُودِ پس  
 و حجت کنید بر ایشان و نگاه دارید ایشان بطریق اصلاح نه بطریق اضمار و او ازین حسن سعادت  
 است اَوْ سَرَّوْهُنَّ بِمَجْعُودِ پس یار کنید ایشان را بیکو فی تا عدت ایشان منقضی گردد و مالک  
 نفس خود شوند ثابت بن بسیار عز زن خود را طلاق داد و سه روز مانده بود تا عدت بسرید و با او حجت  
 کردند و باز طلاق داد و همچنین زن ماه سه بار طلاق داد و سه رجعت نمود و بی سببانه ازین ایستادگی کرد  
 و فرمود وَاَلَمْ نَسْکُوهُنَّ وَاَبْزَنْدَارِید ایشان را و حجت کنید خدا را از روی رنج رسانیدن به  
 لِنَعْتَذِرَ وَاَتَا سَمَّ کُنْید بر ایشان بد از روی مدت عدت و مَکْنُ یَعْقِلُ ذَٰلِکَ و هر که چنین کند  
 بمسلمانی رساند فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ پس بیدار کردست بر نفس خود و او را در معرض غضب است  
 آورد و آزار رساننده بزنان نزد صاحب شرم ملعون است در اخلاق رکنه آورد که راست است

هر که خواستندی که دعای بد کند گفتندی بد کردار و دل آزار با و چه کسی که آزار پیشه بود و در  
 بدایت زانند مثنوی گویند خواه مردم نباشد بدیش و نورز و کسی بد که نیکافرش بد شر انگیز هم  
 شر شود چه گویند که تا خانه کمتر رود و لا تحزن و آیت الله هود و بگیرد حکمهای خدا را انقبوس  
 یعنی احوال میکند از آن و نهاده و نماید در عمل بدان این آیه در شان جماعتی است که از کجاست و  
 طلاق راست میگفتند و میگفتند که باز می میگرددیم و نعم ما قال الحکیم خداوند است که راست  
 حجت است صفت شکستن کوفه فاذا کذوا نعمت الله و یاد کنید نعمتهای خدا را که قابض میگردد و اندر  
 حکایتی بر شما خصوصاً در باب شکست چه در شرح امم سابقه هیچکس از این که در رتبه کجاست جان نبرد  
 که غیر از او اینجا چهار حود در عقد و احد جا نیست آنرا از العید از طلاق جان نبرد و اینجا روست  
 و او ای که زن مطلقه زنده بودی و در احلال بود و تروج بر آن دیگر خودی و درین نوعیت  
 حلال است و ما انزل علیکم معطوف است بر نعمت الله یعنی و گردید که این انجیز را که بر شما فرستاده  
 من الکتاب و القرآن و الحکمة و احکام و حدود آن یا از قرآن و سننه خیر انما یعطکم بها حال است  
 از ضمیر علی که در انزل مستتر است یعنی یاد کنید نعمتهای خدا را و آنچه که بر شما فرستاده است از انحال  
 که نرسیده خدای شمار غیر آن و منع میکند از اضرار و تخاذل و غیر آن و فرمود باید که گیر و اندر گوش  
 در نوشتند پند و یار و اتقوا الله و بترسید از خدای در مخالفت احکام و اعلموا ان الله یکره  
 علیکم و بدانید که خدا هیچ چیز از اعمال شما یا مصالح روزگار شما و انست که درین  
 آیه اشارت است بآنکه آزار و اضرار از اسلام و از آثار ایمان نیست و نه از شعار مسلمانان است کما  
 قال علیه السلام المؤمن من امنه الناس و غیره و المؤمن من لم المسلمون من سانه و دیده که متضرر  
 از این است که با جمیع مخلوق و اما بر آن جوان خصوصیتی است بسبب امر او به جمیع معاشرت  
 از این است که با ایشان و هر که آزار و اضرار برستم و اعدای ایشان نمودن است حتم کرد  
 و در این است که در روز جزا خواهد و کورسیها ظالم مظلوم و دیگر مظلوم و غیره خواهد و  
 و هر چه است کسی کرد گوید که بر جان خودستم و چون کسی نیکوئی رسانید گوید که بر جان خود  
 استیون و این شکر که بر جان او رسیده بغیر از این که ان طله حقیقتاً بر نفس او است و بر دیگری و نه  
 و خود و این است که از نسک و ان سانه فلما و نعم ما قال السعدی رحمه الله من توافر

دل خلق ریش: و اگر سبکی میکنی رخ خویش: و لا تتخذوا آيات الله هزوا و لا تمسوا آيات الله هزوا و لا تمسوا آيات الله هزوا  
یعنی بتلاوت ظاهر الفاظ قرآن بلا تدبر و معانی و تفهیم اشاره و اسرار و حقایق و تنویر بانوار و انعطاف عظم  
و حکم آن گویند که و اعظم مثل شایم است زیرا که واقع میشود بر زنده نه واقع میشود بر مرده پس هر که دل در  
باشد بخود و بالله من ذلک تاثیر نمی پذیرد و عظم و اعظم و بصیحت ماصح چنانچه در حدیث شریف وارد است اتم  
اليوم علی بنیة من یکلم یعنی بر اینانیکه بیان کرده شد بر شاطریق شما تا و فیکنه غلبه کند و شما و چیز از مسکرات که  
آن نشه عیش و نشه جمل است روایت است که در سفر خرم دایه حضرت امام حسن کبیر گم شده بود و امام از بی طلبی  
آن میرفتند که ناگاه از کودکی پیوستند و آن کودک دایه را نشان داد و چون آن دایه در دست او آمد گفت  
آن کودک الشیخ چه بخوری: و چه می پوشی فرمود آن جوینخو روم و صوفی پیوستم تا که شنوات نفس بهیرو گفت که  
هر چه خواهی بخور و هر چه خواهی بپوشی گویا حال باشد گفت امام رح اگر تو کودک جوینخو دایه از تو چیزی حاصل میکردم آن  
کودک بخنده آمد و گفت ترا غافل می بینم زیرا که ترا آگاه نمودم از دنیا تو از قبول کردی و آیت را آگاه گفتم از  
دین از کلام من نفرت خواهی کرد بر و بجای خود و نیست بر آنچه کعبه نعم ما قال السعدی مر باید که کیر و اندر  
و نوشته است پذیرد و پور و اذ اطلقتم النساء فبلغن احوالهن و چون خواهید که طلاق دهید زن را  
پس برسد بابتار مدت یعنی عدت ایشان تمام شود و فلا تعضلوا هن پس منع کنید ایشان را و باز در آید  
ان یکنهن اذ و یصلن ان که نکاح در کنید شوهر آن پیشینه خود را مخاطب بدین بنی عموم خلق اند یعنی باید که  
این عضل مطلق در میان شما وجود نگذارد و اند که معقل پس باید که خواهر خود را بعد از عده داده بود و  
عید آمده ویر طلاق داده هنوز عدت تمام نشده پشیمان شد و خواست که رجوع کند معقل نگذشت گفت  
که خواهر خود را بنمودم و تو را که وی باز آمده که رجوع کنی بخدا که او هرگز نتواند و تو بد و زسی حق است  
این آیه فرستاد که مانع میشود زن را از رجوع باز و اذ انراضوا بکمهم یا لمعروف و انراضوا  
و نهد میان یکدیگر بنگار حلال و مهر جاز و قبول حسن جاشرت و شادمان عادل و در تفسیر روح البیان  
آورده و المعروف بالعرفه الشرح و شتمن المروة و فیه شعاب المنع من التزوج بغير کف و رجاء و انراضوا  
پس من باب العضل العضل المنع و بحسب التضييق ذلک ان بنی عضل که دریم من کما یکنه  
هر که باشد از شما که بر وجه حلاص یؤمن بالله و الیوم الاخر کبر و بخدای و بدین سخر که و پس  
بهر روز هست ذلک که این بندگ گفت شما باینکه من از او آگاهی که از بزرگتر است و شما

حکایت  
و اعظم عظم

نیت  
سبع

چیز و چین مر که بر او دیده اند و شناخته پس رجوع ایشان با هم است از نکاح با کسی که نامیده و نامیده  
 باشد و اطلاق و پاکیزه تر از آنکه حرام ندانند و مجوز نمایند و الله یعلم و خدا میداند که زن و مرد و فرزند  
 یکدیگر اند و آنکه نکاح نکند و شما میدانید بر و علم باینکه پوشیده نیست که پنهان و پیداست و شکیست  
 پس باید بدید که بگذارد و خواهش خود را و اطاعت او نکند و در هر دو یکی نصیحت نصیحت فداست که  
 قال الامام الغزالی قدس سره العالی النصیحت سهل و المشکل قبولها تری که نصیحت در مذاق اهل معرفت است  
 چه سناهی و دلها می ایشان محبوب مرغوب است پس غلط و پند نفع میرساند و من حقیقی که فرموده خدا تعالی  
 صفت آن انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و ابن مسعود فرموده السعید من عظم  
 بنیره و مثاکم فی استماعکم ما قبل ان رجلا اصطاد طیور فقال له انما یجنی فای فائدة لک بن فلی و اعلم انک  
 حکم متفکک کلما انا ولی الامرک الفائدة المعلومة بالمظنونة والثابتة لا تصدق الشئ المستحيل والثابتة لا  
 یدک الی ما تم تله فلما خلاه و طار قال ان فی حوصلتی جوهرة کبيرة لو سخرتها لفرت ثلثین نو منه و الطیر تبعه  
 عنه فقال یا احق ما اسرع نصیحت احکم ترک الفائدة المظنونة حیث خلقتی والان تعددک الی ما تم تل و  
 صدقتی فی المستحيل فان فی حوصلتی لاسع الاحیة و جبین تکلیف تحیل فیها بحیوة الکبيرة فکذا انتم فی  
 استماعکم و نعم ما قال السعدی بگوئی آنچه دانی سخن سودمند و گویا بپایند که فردا پیشه خان برآورد  
 خردش که اینج چو احن کند دم گویش فی اللهم جعلنا من المتعطلین بهو غلطک و الاولیاء  
 و مادران یعنی زنانیکه که مفارقت افتاده باشند میان ایشان و شوهران و طفل شیر خواره در میان بود  
 خواه قبل از طلاق متولد شده باشد خواه بعد از آن حکم است که ایشان میرضعن او که دهقن حولین  
 کما یملکن شیر و نند فرزندان خود را و دو سال تمام همین آزاد آن یتیم الوضاعة مر آنس که خواهد آنکه تمام  
 کند شیر او و فرزندان خود را و نیجا باید دانست که مدت رضاع نزد امام اعظم رحمه الله و دو نیم سال است و نزد  
 صاحبین دو سال فقط بلیل همین آیه و امام ابو حنیفه میفرماید که این ایت محمول است بر مدت استحقاق اجرت  
 زیرا که باجماع مدّة رضاع در استحقاق اجرت ضاع بر پدر و دو سال است و بجماع جبر کرده شود بر پدر و باجماع  
 قال تعالی فان اراد انضال عن تراضی الایة و اگر رضاع بعد اتمام دو سال موجب حرمت بود هیچ فائده و اثر  
 عن تراضی منها و نشاء و بر حاصل نشدی پس ضاعت که از حرمت ثابت شود ان رضاعت است که  
 درین نیم ماه باشد نزد امام اعظم رحمه الله و حرمت ثابت نشود بر رضاعت بعد گذشتن نیم ماه و نزد صاحبین

نصیحت  
 و اعلم انک

الحکام  
 رضاع

حرمت مرد و سال ثابت است و بعد و سال ثابت نیست نیز در شباضی همین است و علی المولود لکما و پدر  
 که فرزند بر او زاده اند و ان پدر است و علی المولود له فرمود و علی الوالد نفقه شود تا که معلوم باشد که اولاد بر  
 پدر نیست زیرا که زوجی زاید گیرای شوهر خود و از جهت فرزندان منسوب پدران خود میشوند و بنابر  
 نقلت که چون مامون بن رشید از عابد بن هشام بن علی طلب خلافت کرد گفت عابد که تو خلافت بخوان  
 و حال آنکه تو ابن اُمّت یعنی کنیز زاده پس چگونه خلافت بتو است آید گفت مامون که حضرت اسمعیل فرزند  
 جابر بودند و آن کنیز بود و حضرت اسحق فرزند حره بودند پس من که پدید آمدن خدا است چنانکه از پشت حضرت جابر  
 بهترین اولاد آدم را که آن بنی خاتم انبیا و رسل است صلی الله علیه و سلم گفت لا تدرین یعنی من این کیوان  
 ام من الروم او سواد و عجا و فائنا امهات الناس اوجیه و مستودعات و لا تبارا بایه مگونه نه اراصل عود  
 بویست و همین دو و من چه مستغنی و خوشبخت در دژ قشون روزی این شیر نندگان یعنی خورشید ایشان به  
 و کسوت قشون و پوشش ایشان با المعروف بطریق انصاف اعتدال که کلف کسوت کسوت  
 و شمعها مفعول و م کلف است زیرا که کلف متعد به و مفعول میشود یعنی تکلیف کرده و پنج یافته  
 نشود پنج نفسی مگر آنرا که گنجایش و توانائی آن دارد که انصاف و اولاد باید که پنج نرساید پنج مادری بولکها  
 بفرزند شیر خواره خود که او را از خود جدا کند و به پدر دید یا باید که پنج رسانیده نشود و مادریب فرزند یعنی او را  
 برضاع اکراه نکند و اگر قبول کند که کسوت نفقه بگیرد و کما مولود کما و باید که ضرر نرساند مولود یعنی پدر  
 بولکها بفرزند خود که او را در وقت شیر خوارگی از مادر بستاند و باید که ضرر رسانیده نشود و بواسطه فرزند یعنی او را  
 زیاده از خویش و پیش طلبد و علی الوالد و بر وارث مولود بود که چون مولود له متوفی شود یا بر  
 صبی که اگر فرضا صبی بیبر و وارث شود و لازم است مثل خالات مانند که بر مولود له بود از نفقه و کسوت  
 عدم اضرار و اجر رضاعت نفقه محارم ترومایان همین آیه واجب است فان اداد فضا الا پس اگر خوند  
 پدر و مادر جدا کردن فرزند از پستان یعنی باز کردن از شیر قبل از تمام خولین عنک و از این مهنما از روی  
 خوشنود هر دو یعنی والدین و کشا و در مشا و درت کردن با یکدیگر در باب رضاع و فطام و کما جئناهم علیهم  
 پس هیچ و بانیست بر ایشان از جهت و ان اذ قیتم و اگر خواهد پدر و ان و کسانیکه با رضاع محنا جیدان  
 شست و وضو و آنکه دایه گیر و بجهت نیز از این او که اگر برای اولاد خود خواند مادر مانعی باشد از شیر دادن و  
 فلا جتماع علیک کفر پس بر شما هیچ گناهی نیست در دایه گرفتن و همین آیه دلیل است واضح بر آنکه پدر را بر سر





زیر که حساب تاریخ نزدیک عیان بر حسب است بنا بر آنکه شب اول از روز است روز تاج اوست حکمت  
 در اندازده مدت موت چهار ماه ده روز است که بچا اگر ندکست غالباً حرکت میکند در سه ماه و اگر حرکت  
 حرکت میکند چهار ماه پس اعتبار کرده شد بجا است هر دو مدت و نیز زیاده کرده شدند و روز بر ابرامی  
 استظهار علم و نصیب بسبب این ده روز بغیر از عمر زن زیرا که گاهی حرکت را تندر ضعیف میباشد  
 و مخصوص نغش و قاذ ابلقن پس چون برسند زنان شوهر مرده بپایان مدت خویش نکاح  
 بخانه علیکم پس بچهره و دوا بی نیست بر حکما است مسلمانان یا ای ورته و اولیا از واج با احکام  
 فیما قلن فی انفسهن در آنچه زنان کنند و نصیهای خویش از شوهر کردن باز نیست گرفتن که آن و ایام  
 مدت بر زن حرام بود یا مخرجی بی نیکویی یعنی بی وقت شهر حرام و نصیحه ایجاب قبول است و حضور شوهر  
 عدول و الله بما تعملون و خدا آنچه شما میکنید میداند و زنان بختی و دانا است و مطیع چون در آن  
 که کار تیر امید غم مخور که خدای آن بتورساند و ای ما چون میداند که گناه تو میداند ترک نصیحت کن از خدا  
 بر نماند و ما عی هر که دست آنکه در هر وقت حق تعالی بجال او بنیاست به همه کرده و این باشد  
 خیر همه گفتار هاشم که در است به رحمت هر که عاصی شود با مر خدا بیخ و او ایکنند قهر خدا و بیجا بیاور  
 که مراد از ترصی ر بنیام امتناع است از نکاح و بگری امتناع بیرون آمدن از مکانی که در آن شوهرش  
 مرده است هم امتناع از زینت گرفتن است اما امتناع از بیرون از خانه واجب است اگر بی ضرورت حاجت  
 و اما ترک زینت نیز واجب است بدلیل آنکه روایت کرده حضرت عائشه و حضرت حفصه فرمودند ان حضرت  
 لایکل لامرأة تو من بالله و الیوم الاخران بخدا علی میت فوق ثلاث لبال الا علی زوجهای اربعه شهر  
 و عشره و باین نیست واجب شده حد و زیر که چون حرام شد بر او نکاح و دوم ددت مدت پس تبرک  
 زینت هم امر فرموده که مشا بر زنان شوهر نشود و نیز اظهار تاسف و بخی باشد بر فقدان نعمه نکاح که  
 که سبب احتکاف آن بود از نفقه و سکون و غیره و یک پس تعزیه بر میت سه روز است و زائد از آن به  
 حرام است و در کتاب مراجع مذکور است وقت التعزیه بین حبس موت الی ثلثه و کبره بعد از دو کتاب  
 انوار آورده التعزیه سنه و بجلوس لها فی موضع معین کرده و بعد از آنکه ایام تقریر یا و کبره بعد و دو کتاب  
 غایب است تعزیه احضار نموده ایام و تعزیه الغائب یوم واحد و فوفها کبره مرجع این عبارت نیست  
 که تعزیه بر میت ناسه روز جاریست زائد از سه روز مذکور است بلکه تفسیر روح البیان حرام گفته است

حکمت  
 راست مدت  
 بچهار ماه و ده روز

سجده

در این کتاب





بان  
علامت  
مبتقان

اَنْ يَقْعُوْنَ كَمَا كُنْتُمْ عَقُوْكُمْ اَنْ تَمْنُوْنَ اَنْ تَمْنُوْنَ اَنْ تَمْنُوْنَ اَنْ تَمْنُوْنَ  
 بَيْنَهُ عَقْلًا اَمْ لَيْسَ بِالْعَقْلِ اَنْ تَمْنُوْنَ اَنْ تَمْنُوْنَ اَنْ تَمْنُوْنَ اَنْ تَمْنُوْنَ  
 رحمة الله و این وقت که زن بگریه رسیده باشد و او را ولی بود و امام اعظم رحمه الله فرموده است  
 را و درین کس شوهر است که در گذار و یعنی تفضل کند و تمام مهر بدو و بگوید من قول است ایکنه بگوید  
 و اَنْ تَمْنُوْنَ اَنْ تَمْنُوْنَ اَنْ تَمْنُوْنَ اَنْ تَمْنُوْنَ اَنْ تَمْنُوْنَ اَنْ تَمْنُوْنَ اَنْ تَمْنُوْنَ اَنْ تَمْنُوْنَ  
 بیداری و در اینجا باید دانست که از علامات و شراط متقیان که در احادیث صحیحه و آثار صحابه و تابعین  
 وارد شده و غیر از آن مذکور کنیم تا فی الجمله معنی تقوی و متقین در فیهن جاگیرد و این اهل حاتم از معاذ بن  
 جبل روایت میکنند که مردم را در روز قیامت از یک میدان فراخ حبس خواهند کرد و با آنکه یک ستاد  
 ندارند بخود و متقیان که استند بشعبان این ندارند متقیان خواهند برخاست و در سایه پیر و درگاه و  
 بوحی متصل مقام تجلی الهی خواهند شد که آن یک لحظه از ایشان محبت مسو نخواهد شد مردم پرسیدند  
 که متقیان کدام قریبه باشند معاذ بن جبل گفت که آنها کسانی باشند که از انواع شرک بت پستی خود  
 نگاه داشتند و عبادت خود را خالص بر خدا کردند و امام احمد بن محمدی و دیگر محدثین از عطیه سحری که صحابی  
 است وایت کرده اند که آنحضرت میفرمودند نیده این درجه نیست که از متقیان شمار کرده شود و آنکه  
 بگذارد و ترک کند چیزهای کیس خطه شهر در آن نیست بسبب ترس از وقوع در عوام و رور از ابوهریره  
 شخصی معنی تقوی پرسید ابوهریره فرمود که گاهی در راه بر از خار رفته آن شخص گفت اری پس گفت  
 چه بعمل آورده گفت جایکه خار می دیدم از آن کناره می شدم و راه خود می گزیدم ابوهریره گفت همین است  
 حقیقت تقوی چون در مفردات ابن عربین قسم احتیاط بکار بر منتهی شوی و در تاویلات تجمیمه فرموده اند  
 المتقون هم الذین اوفوا بعهده الله من بعد بیثاقه و وصلوا ما امر الله به ان یوصل من ما سورات  
 الشریع ظاهر و باطنا و نعم ما قال السعده تراکنه چشم و دهان و او گوش و اگر عاقلی در غلافش کوثر  
 چو پاک افریدت بهش باش و پاک پیک تنگ است پاک رفتن بجاک پیرو زبیر باریکی ای بسره که حال  
 مایه بود و در سفره کن عرصایع با فصوص حسن و به که فرصت غیر است الوقت سیف و کائنات فضل  
 بینکنه و فراموش کنید یا ترک گیر یا تفضل را در میان یکدیگر یعنی مرواند نشیند که این زن بعضی  
 مجبوس بوده و زوصال من محروم و مایوس شده او را بهر مسنی نشاند و اگر دایم وزن نیز نشاند

که این مرد من نرسیده و از موصیلت من بهره مند گشته اولی آنکه از هیچ گیرم و در تفسیر روح البیان  
 مذکور است المعنی لا تسرو الفضل و الا فضل فیما بینکم با عطاء الرجل تمام الصلح و ترک المراءه تعقیب  
 جمیعاً علی الاحسان و الا فضال و قوله بینکم منصوب لما قبله و کسی نیک بیند بهر دو سر آنکه یکی  
 رساند خلق خدا **ان الله بما تعملون بصر** کسی که خدای با آنچه میکنید از جود و فضل بصیرت بینا  
 که ضائع نخواهد کرد اعمال شمار از تفضل و احسان و جواز دارد ای شما از جود و احسان خود را و بپیر  
 باید که نگذارید احکام او را از او امر و نوا که قال فی المنشوری از پی آن گفت خود را حق سمیع و با بیند  
 لب ز گفتار شنید از پی آن گفت خود را حق بصیر که بود و دید و ثبت هر دو مندرج ز بی آن گفت خود  
 حق علیم و نماند شی فساد و نوزیم **بیت** هر چه دانستی در دو جهان نیست از علم شاملش پیدان  
 و در تفسیر روح البیان آمده و البصر فی حدیث عیارت عن الوصف الذی یکنش کما انوت البصر  
 و یخط الذی للعبد من البصر ان یعلم انه خلق لرب یظهر الایات و العجایب لملکوت السموات  
 فلا یكون نظره الا عبرة و یؤید که از حضرت پرسیدند که اگر کسی است مثل تو فرمود که هرگز نظر بهر باشد  
 خاصه سنی او فکر باشد و کلام او ذکر باشد پس آنکس همچون من است محققان گفته اند که دین آیات  
 اشارت است بآنکه مفارقت اهل و عیال بر مصلحت وینوی گناه نیست پس چگونه گناه باشد اگر عیال  
 کنی از ایشان بر مصلحت یعنی بلکه ماوریم مفارقت ایشان بر زیارت بت است پس چگونه باشد بر  
 زیارت الله پس از زیارت بت الله مفارقت اهل و عیال و اطان و زیارت الله مفارقت  
 ارواح و ابدان پس بگذارد نفس خود را و بیا گوید و همه را ترک کن که قل الله ثم بهم فی خوضهم  
 و متعوا هم اشارت است بآنکه اهل ارادت مال را تقسم کنند در میان اقرباء و جبار خود و برقر حق خدا مانند  
 میراث زبیر که مرد طلب حق و جدا شد از ایشان و ان یقفوا اشارت است بوصول حق تقوی و ان  
 ترک ملوی الله است و لا تشوا افضل ینبیکم و در بنجام در دنیا است زیرا که در این مبحث اجماع  
 بر روز قیامت از فضل او است که **احل الله** المقامه من فضل ان الله بما تعملون بصیرت بینا  
 فضل و تقدان آن بنا است اللهم اجعلنا من استعد للقائک و تمیت النوال و حاله حافطوا  
 می فرست کنید علی الصلوات بر نمازهای فرایقه و مراد از صلوات نماز پنجگانه است بر روز قیامت  
 و عددان ثابت شد از آیات بگر از قرآن و از احادیث متواتره و نماز وسطی و این آیت است که

و

بکین  
 در روز قیامت

که در میان دو عدد مساوی باشد و کمتر از این پنج آنکه دو نماز یعنی فجر و ظهر اول است مغرب و عشا  
بجاست و در میان این هر دو عدد و بنا بر صلوٰات وسطی است وَالصَّلَاةُ الْوُسْطَىٰ و خصوصاً نماز وسطی  
یعنی ششم از محاقط پنج خصوصیت نبیت صلوٰة وسطی رعایت کند و نماز وسطی بقول انس ابن مالک  
و معاوی بن جبل و ابوالاسود و جابر رضی اللہ عنہم نماز باید است زیرا که باین شب بیاض چهار است و این  
میان نماز بللی و نمازی است یا نه هر طرف او نمازی است که در او قصر واجب است و بقول عمر و زید بن  
اسامة نیز بعضی از اصحاب بگرد رضی اللہ عنہم نماز وسطی نماز پیشین است بجهت آنکه او را در وسط النهار  
میکنند اندر یاد در وسط صلوٰة چهاریم است و بر وایت دیگر از فاروق و عتقی و عائشه و ام سلمه و حفصه  
و ابن مسعود و دیگر از اکابر رضی اللہ عنہم اجمعین نماز دیگر است و در همین باب حدیث صحیح واقع شد و در  
حزب اخرا ب که فرمود علیہ السلام شغلونا عن الصلوٰة الوسطیة العصر و بجهت آن که در نماز و نمود  
که دو نماز روز یکجا است که یکی قصر است و دیگری نه و در نماز شب نیز یکجا است و یکی قصر و دیگری نه و در نماز  
نماز شام و نماز خفتن است که یکی قصر است و دیگری نه و در نماز از ابن عباس رفته نماز وسطی نماز شام  
زیر آنکه او میانه است در مقدار رکعات چه اکثر رکعات زعفریه چهارند و اقل او دو و باین اقل اکثر است  
رکعات اند و آن نماز شام است یا باین دو نماز تخاف و دو نماز چهاریم است و جامع آنی آنست که نماز قصر  
نماز وسطی است زیرا که در میان نماز چهاریم واقع شده است اقتلاح و اخذ تمام عبادات لیلیدیشا یا  
باین دو نماز است که قصر را بدان نه نیست باید دانست که صلوٰة الوسطی یعنی متوسط است و او  
شبی بهتر و افضل می باشد و آن صلوٰة عصر است که باین دو صلوٰة شب و دو صلوٰة روز است نیز بللی  
حدیث که واقع شد و در نماز اخرا ب شغلونا عن الصلوٰة الوسطیة العصر طایفه من القوم یومنون بیه و یومنون  
و فضیلت آن بجهت کثرت اشتغال مردمان در اوقات بخارات و کثرت الشیائست بهم در وقت اجتماع  
علاکه شب تا که روز است در حدیث شریف است من قامة الصلوٰة العصر فکانا قرا الله و مالک و غیر حدیث  
یوم الاخر ب حججی است قوی بر آنکه فاعل است لصلوٰة وسطی بخیر از عصر بهم را که گوید که نماز وسطی بهتر است  
که بهم نیست خدا تعالی او را برای تحریص خلق بر محافظت آن مثل ساعتی اجابت روز جمعه و اگر گوئی بخیر  
که روایت کرد حضرت ام المومنین عائشه رضی اللہ عنہا از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم که فرمودت محافظت  
على الصلوة الوسطیة والصلاة العصر و لکن میگوید که نماز وسطی غیر از عصر است که بهم

گویم محفل است که باشد وسطی لعب آن عصر اسم آن بیس بعد از رکعت و گفته نام او فرمود و وقتش در  
 امر میکند که بیای ایستبد لله برای خدای قانتین و رعای که فرمان بر دارانید یعنی نمازگزارانندگان و  
 گفته اند که مراد از قوت سکوت است نماز زیر که زمین از قیام میفرمود که هر کس رکعت رحمد رسول الله  
 در نماز با هر گرسن میگفت چون حکم قوتی بعد قانتین نزل شد ساکت شدند قانتین خفتم پس اگر  
 بنرسید از دشمن مجاهد یا از سبب ضار یا حشرت بود به قوتی که ایستاده نماز کنید و حالت نفس اگر وقت  
 ممکن نباشد قبول امام اعظم رحمه الله و تر و امام شافعی رحمه الله در وقت مستی خوف نماز توان گذار خواه  
 امکان و قوت باشد خواه نباشد او را کبائا یا سوار و نماز گزارید و جنگ بهر نوع که پیشتر شود و رقیبه  
 یا پشت بدان فاذا اقمتم پس چون این شوید از خوف فاذا کووالله نماز گذارید بانفاق اکثر  
 علما انجام دادند و ذکر نماز است و گویند شکر است یعنی چون این شوید شکر گویند خدا را کما علمم کثر  
 اینجا که در آموزانید شمار از ادب نماز با شکر الله شکره کما لم تکنوا لتعلمون آنچه بودید شما که نرا دانید  
 و مرا و بشکریست که باشد که نماز بروی آنکه آموزانید او را خدا شکر و شکر گویند او را چنین شکری که تمام  
 تعلیم او باشد و شمار آنچه بودید شما که نرا دانید از شرایع و احکام آن که آنرا بجهل کفینة اقامه نماز می دانست  
 خوف و امن را بنمایانید و نیست که نماز شبایه ضیافت است که میافیه و نه است و در اندامی برانیدگاه  
 خود در هر روز پنج بار بنماز در ضیافت فرا هم از انواع انواع طعام بیانشند هر طعامی را لذت  
 دیگر و رنگ و بوی دیگر پس همچنین در این نماز را کائنات افعال مختلفه اند و هر فعل را از نماز لذت  
 و کفیه و نوب است و رویت از تعب احبار رح که فرمود خدا شکر است و در وقت مناجات او  
 که ایوستی چهار رکعت ظهر که او خواهد نمود احمد من الله او بدسم ایشان را بعوض رکعت اول مغفرت  
 و بر رکعت دوم گران بار کنم تپه نموی ایشان و بر رکعت سوم مقرر فرماید بایشان ملائکه که تسبیح کنند  
 و از پیش خوانند بر ایشان تا آنکه نه ماند فرشته در آسمان و نه در زمین مگر آنکه استغفار خود نمایند  
 از گناه هر که استغفار کند ملائکه او را عذاب نکنم هرگز و در رکعت چهارم بکشایم بر ایشان و در آسمان  
 آسمان و بپند بگو ایشان جو رعین ایوستی چهار رکعت عصر بخواند احمد من الله و هر چه بخواند  
 حاجتی که در هم بایشان محموم نسازم ایوستی سه رکعت مغرب بخواند احمد من الله او بکشایم ایشان  
 در وانه های آسمان ایوستی چهار رکعت نماز بخواند احمد من الله او بهتر است مرا بشا از از دنیا و

باید  
 در وقت نماز

باید  
 در وقت نماز

باید  
 در وقت نماز

باید  
 در وقت نماز



و با آنها و بیرون خواهند رفت از دنیا پاک و صاف از گناه چنانچه امر و زراوه است ایشان را و ایشان  
و هم باید دانست که رخصت و جانزینیت هر کسی را که او را از اذان بشنود که جماعت ترک کند زیرا که جماعت  
شنیده سوگنده است که عاقبت تا کید کرده شده است تا آنکه اگر کسی از جمله جماعت ترک نماید و از  
قتال بر ایشان مسلح زیرا که جماعت از شعار اسلام است اگر ترک نمود یکی از ایشان بغير عذر  
تعدیر بر او حجاب آید و گوای او قبول نیست و گناه کار شود و همسایگان و امام و مؤمن و مجامع  
مؤمن از او کذا فی روح البیان و در عقیده القنادی مسطور است هر که بیاید مسجد جامع سیب کثرت  
جماعت و نماز پس را در مسجد محله افضل و اولی است خواه قلیل باشند در آن نمازبان خواه کثیر زیرا که  
هر آن مسجد را بر او حق است که معارض او نخواهد شد کثرت جماعت و نه زیادتی تقوی و علم غیر او و باید که  
مبادرت کند بصفت اول بمقابل امام زیرا که در حدیث شریف آمده است که فرمود علیه السلام کتب  
لله فی حلف الامام بخیراته ثلثه صلوة و للذی فی الجنب الایمن خمس و سبعون صلوة و للذی فی  
جنب الایسر خمسون صلوة و للذی فی سائر الصفوف خمس و عشرون صلوة کذا فی الفیه و بر  
گرونیهای مردان نزد برادر سید بصفت اول و فرجه در میان نگذارد و برادر بر پسته مقابل و مجامع  
گرونها و شانهای یکدیگر و صفایست که فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم رتوا صفوفکم و قاربوا  
بینا فان ربنا یحکم و حادوا بالاعناق فوالذی نفسی بیده انی لاری الشیطان یدخل من خلل  
الصف کانه الخذف الخلل الخرف کلام در ادای نماز بر حضور و توجه تمام است بیت محراب که  
اگر قبله امن نمود یکی بر فلک بزند ملایک نماز من و فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم یا اباهریره  
ایک بالصلوة فان الید الیک بالزرق من حیث لا یحسب شمس الا فی الصلوة الخیر و افضل  
اجتمع فی ثلاث بیلار قاب الله تخضع و اول فریق فی شریعة و ثلثه و آخرها یقی اذ الدین یرفعه من  
قام للتکبیر لافته رحمة و کان کعبه باب مؤلاه یقرع و کان لرب العرش حین صلاته فی نجیاً فیا طهر الله  
حین یخشی که افی شجر اربعین النور و الشیخ احمد العقیلی رحمه الله علیه و گویند که در شهر نیشابور را هنگامی  
که پسته نماز با جماعت بنحواندی اتفاقاً عازم سفر شهر دیگر شد و چون نزدیک آن شهر رسید اتفاقاً  
انجا بسبب صحافه راه بر آرد و آن سگادشته بودند و ده نفر در آن گرفتار کرده بودند که ملاک بودند  
از میان بگرفت جماعتان بخوف جان از شاه امکان ابن اینک غریب الوطن را گرفته در سلک

دروان آورده پیش پادشاه برودند پادشاه بسبب شهرت ایشان بجمع نفیض حال ایشان کرد و  
 همه را نزدان فرستاد چون وقت نماز رسید آن استنکر بیچاره بقید افتاده تمیم کرده و نماز شستول شد و  
 بدعا برداشت و گفت خداوند تو علی تو بصیر تو سحر تو ندی تو نصیری این مظلوم را بی جماعت از من  
 چون مناجات بقاضی الحاجات آغاز نهاد و آگاه پادشاه از سخت خود افتاد و لاجول کنان از خواب بیدار  
 و باز برخست آرامید باز افتاد باز برخست خوابید باز از سخت بترسیدین افتاد و در دل خود گفت شاید کسی  
 مانع در زندان گرفتار آمده باشد و این صدمه که بمن رسید چه اوست در حال عادی نیز ندان خانه نشین  
 بلکه نفیض که شاید کسی در آن مظلومی باشد آنقدر ستاده فریاد کرد که کسی مظلوم بگناه در زندان گرفتار  
 آن استنکر جواب داد که آن مظلوم مسمم او را فی الفور پیش پادشاه حاضر آورد و پادشاه صاحب ملک بمباه از  
 احوال آن نفیض فرمود استنکر سرگذشت خود بحضور پادشاه عرض نمود پادشاه از استماع احوال او متعجب  
 او را از قید ره کرد و الغرض برکت جماعت اینست که استنکر برکت خواندن نماز جماعت از قید نفیض یافت  
 باز آن پادشاه با استنکر گفت که اگر ترا دشوار و حاجتی پیش آید در بابا و گوی و مرا یاد کنی گفت ترا چو یاد کنم  
 او را یاد کنم که ترا سه بار از تخت بر زمین انداخت امام رافعی در شرح حسن اکو رده اند که نماز صبح آدم  
 خوانده اند نماز ظهر را و ده نماز عصر بپایان و نماز مغرب یعقوب بن ماعشایونس علیه السلام خوانده اند و در  
 همه نمازهای اینها علیه السلام جمع فرمود خدا محبوب و در عیب خود و برائت او بجهت غلظت شان حضرت  
 رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم حکایت میکنند که شیخ ابوالعباس رحمه الله در  
 جوالقی میگرد و ولید بن جوالقی مشهور گردید و منیر و خت بنسبه که خود را بی رافرا موش ساخت چون  
 وقت نماز آمد بخواندن نماز مشغول شد که را نشان نماز در دل او ظهور کرد که خود را فلان جوالقی که کلام  
 بود چون سلام نماز داد و گفت به نشا که خود کرد و نماز بخاطر من آمد که فلان جوالقی بدست کدام فرد ختم شاگرد  
 گفت یا استاد انت فی اداره الصلوة او فی تحصیل الحوائج پس اثر کرد این سخن شاگرد در دل شیخ پس چون  
 جوالقی و گذشت دنیا و مشغول شد بر بایست نماز که رسید بان مرتب که رسیده مردان سبعی پنج بجای  
 رسیده اند تو بی تنگبار سی از نفس پروریده روایت است از حضرت بن عباس رضی الله تعالی عنهما  
 که خبر الایام یوم الحجة و غیر الشهر رمضان و خبر الاعمال الصلوة بحسن و وقتها اندانی بنیت  
 ابن حجر و الذین یقوتون منکم و اماک و وفات کتدرنما یعنی قریب المرک شوند و بدین آواز

حاج

و بگذرانند زمان را بر سر عوب چنان بود که زنان شوهر مرده یک سال به مدت سید شدند و جامه های کهنه پوشیده  
 قاعده ترین و تجمل فرو میگذاشتند اگر از اهل بدو بودند می دیه بخت خانه با ولیای شوهر بسر بر می زدند و اولیا  
 زن و همسان منزل جهت او خانه بنا کردند و اگر از اهل دیه بودند می از پلاس خانه جدا گانه برای ایشان  
 مرتب ساختند و یک سال از خانه بیرون نیامدند و نفقه از اولیای شوهر گرفتند و وقتی که از  
 خانه مقرر به دیه آمدند نفقه ساقط شدی چون حضرت رسالت بدینه آمد مروی طایفی در گذشت  
 و از زنی و پسری و مادری و پدری بماند آنحضرت تر که او را بولد و والدین مست کرد و زن را نصیب  
 تعیین نفرمود اما حکم کرد که یک سال از تر که شوهر نفقه بدو رساند در آن محل این آیت نازل شد و حکم  
 فرو آمد که چون جمعی از شما بمیره و زنان ایشان باز مانند وصیتت قرض کرده شد و صبیتی و حصص  
 منصب خوانده معنی است که وصیت کرد خدا و وصیت کردی که از او بچهارم برای زنان ایشان  
 و متاعاً متعه و اذن نفقه و کسوت مسکن از تر که شوهر از اهل الحول تا به یک سال عیال و خواج  
 بدل است مال است از شما عیال بی بیرون کردن وی از مسکن مقرر اما اگر خود بیرون روند قبل از  
 انقضای سال ایشان از نفقه نباشد فان خو جن پس اگر بیرون آیند بعد از گذشتن سال از تر که  
 شوهر آن بان اختیار خود و فلا جبار علیکم پس هیچ گناهی نیست بر شما ای اولیای شوهر برای حاکمان  
 امان دین فيما قتلن فی انفسهن من معذوف در آنچه ایشان کتد در نفسها خود و از زینت و طلب  
 شوهر از آن چیزیکه بروفق شرع باشد و الله عز و جل حکم و خدا غالب است انتقام کشد از هر که سخت  
 ابروی کند صواب کار است در آنچه حکم فرماید و این حکم بهر آن زن که ربعی در وقت نبودن اول و یا بیشتر  
 باشد از تر که بوجو و اول و مسوخ است عدت یکسال یا چهار ماه و ده روز مسوخ شد چنانکه گذشت و مسکون  
 نیز ساقط شد بقول امام اعظم رحمه الله علیه و لما طلقا و مریزان طلاق داده شده را که مس کرده  
 متاع یا لمعذوف متعه است که بدان ریخورد و از شوهر بطریق نیکو و توسط و نه غلو و نه تقصیر حقانند و در  
 گردانیده است خدا این شوهر را گردانیدنی علی المتیقین بر مریه گاران مرد و متقیانند از شرک یعنی  
 همه مسلمانان کذا لک چنانکه این احکام بیان کرد و از طلاق و عدت می بیند الله لکم ایام و روز  
 میگردد و اندک برای شما احکام خود را در آنچه بدان محتاجید از معاش و معا و لکم تعقون شاید  
 شما عقول خود را و قبول آن و تفکر در آن کار فرماید که قالی فی المنشوی بکشتی بی انگه آمد مرد و شر

که زباده کفر نیاید و حدیثی که عقل است ماقبل از امان به لنگه در یوز که کن از عاقلان به و درین ایام اشار  
 که زن طلاق داده شده چون قبلی شدند و فراق و جدا از شوهر آن خود المدعی کار برای تسکین آن  
 ایشان امر فرمود بدین معنی ایشان را یعنی اشاره بآنکه مرید صادق چون قبلی شود در طلب  
 بفرار و خیزان و خروج از مال و جاه دنیا و ترک اوطان و مکان و نقل شود در بلا و محنت  
 خواص بنندگان به طلب فوائد پس خدا شکر با احسان و که مرید خود و لهای ایشان را استماع معروف که  
 بدان برخیزد و از شوم و همچنین بیان میکند که شما آیات الطاف خود شاید که در عقل شما آید سبب  
 الطاف و کمالات و صفات او پس آنکه آدمی تطهیر دنیا کند ملکیت غیرت پذیرد از منافع آن تا آنکه مرید  
 به طلب خود و آن وصال بحق است حکایت کند که حضرت شفیق لمی تاسه روز گریه نماند  
 و طعامی سیاق نشد مشغول بعبادت بود و بنیات توان شدند و دست بدعا برداشتند و گفتند  
 ای پروردگار مرا سیر میکنی درین بین شخصی دیدند که استاده است سگویی یا شیخ سلام علیکم یا همراه من  
 پس شفیق همراه او رفتند و در خانه او رسیدند دیدند که گوناگون از طعام نهاده است قریب خوان تا که  
 طعام غلامان و کنیزگان نشسته اند پس شفیق از آن خورد و استاده شد گفت آنکس که همراه او رفتند بود  
 که کجا میرود گفت به مسجد گفت چه نام دار گفت شفیق گفت ای شفیق این خانه و غلام و کنیزک از دست  
 و من نیز غلام توام زیرا که غلام پدر توام و پدر تو مرد اکنون آنچه در خانه است بر آشت گفت شفیق اگر تو  
 غلام من هستی ترا آزاد نمودم بر اخدای و اگر این گفت همه تو بخندم و من بخورم ازین مال چنانچه که مانع  
 عبادت خدا شود و نعم ماقال السعدی رحمه الله تعلق حجاب است بجا صلی چه بودند با گسلی و اصلی  
 نقلست که روزی نزد حضرت سلیمان شرب بستی آوردند و گفتند اگر این شرب را بنوشی مرگ خواهی  
 چشید پس حضرت سلیمان از سگی پرسیدند که این شرب بستی را بنوشم یا نه گفت نه نوشی گفت چه گفت  
 این را بنوشی طول عمر خود در قید خانه دنیا خواهی ماند و موت عورت بهتر است از عیشی که در قید خانه گذرد  
 به همه حال اسیری که زبندی بر بدست بهتر است و آن را سیر که گرفتار آید به حضرت سلیمان فرمود اگر  
 نیکو گوئی و آن شرب در دریا انداختند از آن روز آب آن دریا شیرین شد و شکر تر و درین دنیا فایده  
 را حل و یاد و رفاه الموت لا شک تا زل و آن امرأة قد عاش سبعین حجة و لم یزد و للمعاد و بجا  
 و دنیاک غل غل فانه المحصل بعد ما یعلم فان الظل لا بد زائل و اگر انداختی مغرور غافل و گاهی از

و درین ایام  
 حکایت  
 شفیق لمی

از تنگدستی حسنه ریش نه چو دستر اوضه حال اینست بدنام کی بحق پروازی افزویش بالهم  
 اخفاء من الموانع و در تفسیر زاهدی فرموده اند ذکر می الایة الاولى حقاً علی المحسنین الموقرین  
 زیرا که متعبدان آیه واجب بود که هر سستی نبود و بدین آیه حقاً علی المتقین گفت زیرا که مطلقاً مطلق  
 یاد کرد و هر که مطلقاً بر مهر بود مستعده واجب نبود و لکن مروت بود و مستحب فلینذا ذکر المتقین لانه انما یحیط  
 المنفعة نظراً من کان متقیاً که قال ابن عباس السائل متقیان ان کنت متقیاً اکثر کتوباً یا نذیرة  
 ای مبتدیه یا نذیرة و بنظر تعجب نگاه کرده و امام واحدی میگوید که معنی روتیه و پنجاب معنی روتیه است  
 و آن معنی علم است و علماً گفته اند که در هر کتابی که از قرآن مجید لفظ التم واقع است حال آنکه عیدیه  
 او را پیغمبر مراد از علم است در تفسیر تیسیر آورده اند و تحقیقه اعظم ذکاب و در کوششی مذکور است معنی آن  
 وجوب است زیرا که بهره استغفار چون بر نفی یا بر استغفار می آید معنی تقریر و ایجاب کند پس معنی استغفار  
 بدستی که در پیشی إِلَى الْكَذِبِ حُجُوجُكُمْ و یا در هر سبوی انانکه بیرون رفتند از تنگدستی و سرایای خود  
وَهُمْ أَوْفَوْا صحیح گفت است ایشان هزاران بودند امام سید رحمة الله گوید که در قریه واوران اثر  
 حوالی واسط طاحون پدید آمد بعضی بیرون رفتند و اکثر سبلاست نذیر و بر ایستادند و اغلب بودند  
 سال و دیگر که طاحون معاوت کرد و همه اهل ده که شست نه بر بودند با چهل هزار بیک بار از ده بیرون رفتند  
حَتَّى الْمَكُونِ از جهت احترام کردن از موت و چنان بیرون رفتند تا وادی میان دو کوه فرو آمدند فقال  
كَلِمَةً پس گفت مر ایشان را که مُوتُوا بمیرید همه یکبار مردند و در محال آورده که حق سبحانه  
 و فرشته فرستاد یکی از اعلی و دیگری از اسفل ان را کرد که بمیرید همه یکبار مردند با چهار پایش  
 خود مردم از اطراف و جواب بدفن ایشان آمده عاجز گشتند اخلاص و یاری در گرد ایشان کشیدند و  
 از بنجا و گرد گشتند بمیرایشان بگشت از ایشان خبر سخنان مانند كَلِمَةً أَحْيَا كَلِمَةً پس زنده گردانید  
 ایشان را اینصورت بر آن وجه بود که روزی خرقیل بن یوزیر که ثالث خلفای سوسنی بود بر آن صبح  
 گذر افتاد آن تو دای استخوان مشاهده نمود و گفت الهی چنانچه از سبب بر ایشان نموده نظر  
 رحمت بر ایشان افکن از حق سبحانه خطاب رسید که فلان کلمه بگوئی تا من ایشان را زنده گردانم و این  
 وعده خرقیل از جهت بود که انبیا لمض باشند بکلمت موت انبیا قوم موت عقوبت بودند موت اجل موت  
 ایشان چنان بود چون مرگ هفتادین که با سوسنی بودند و بطور رفته بودند که سوخت نشان اخلاص

خدا ای خدوجل و باز بدعای موسی زندا شدند و نظیری قصه حضرت خیرست که در صورت و  
 اختلاف است فاما کما استعجم فی بطنه و در عدد این قوم اختلاف است و در کثرت که شنید  
 هزار بودند و بعد از خدوجل شدند و متابع وی شدند و با کافران حوب کردند و بهر وجهی که است برادر  
 از وی عطف و تنبیهت بریاران مصطفی علیه السلام و رضی الله عنهم و ترغیب نمودند و ترغیب نمودند  
 که بعضی از یاران سستی میکردند و از کافران می ترسیدند و از خانه بیرون آمدند و برگشتند  
 از بیم مرگ خدا ای خدوجل این آیت وحی کرد که قومی در بنی اسرائیل چنین کردند که شما میکنید از  
 سرگ بر سریدند و برگشتند و همه بر فتنه شایعند و اگر از حوب برگزید از مرگ بر بید و در تنبیه و در  
 البیان است خدوجل و کان لبقال له این العجز لان امکانت عجزا و فسات العدا لولد بعد ما کانت  
 و عفتت قوسیه الله بها و قال احسن بود و الکفل سی خدوجل و الکفل لانه کفل سبعین نبیا و انجام  
 من اسفل انتهی ان الله لکن و فضل علی الناس بدری که خدا استحقا هزاره خداوند فضل و رحمت  
 بر مردمان و لکن اکثر الناس لا یفکروا و لکن بسیاری از مردمان سپاس و از نمیکند  
 خصوصاً بنی اسرائیل که چنین معجزهای دیدند فرمان حق را گردن نهاده و شما ای مسلمانان عجب  
 گیرید و قالوا خطاب است مرا این امت را و معطوف است بر مقدار تقدیر است پس اطاعت  
 کنید و کارزار کنید فی سبیل الله در راه خدا بر اشکارا کردن بین خدا و اعلموا ان الله  
 مکرم و بدانید که خدای شنواست قول مخالفان جهاد که با عدا از اسپندیده متک می نمایند علیهم  
 و انا است بضمائر ایشان پس ثابت شد باین ایه فضیلت قوله و ندوبونی قرار کرد در حدیث است  
 الفار من الطاحون کا انهار من الزحف و این حدیث دلالت میکند بر جرم خروج از مکان طاحون  
 و در حدیث صحیح مسلم و دیگر صحاح سه و آورده که آنحضرت فرمودند که طاحون رجعت بقیه عداست  
 که پیشینیان بان معذب شده اند پس چون واقع شد در شهری و ملکی و مشاگردان شهر و ملک باشند  
 از آن شهر و ملک فرار کنید و اگر نشنوید که در شهری یا ملکی واقع شده پس در آن شهر و ملک بمان  
 نشوید زیرا که در صورت اول فرار از فضایی است و مخالفت توکل و تسلیم است و در صورت ثانی بمان  
 بر عذاب الهی اقدام عقیبت است نیز در حدیث صحیح وارد شده که هرگاه که با هر جا افتد و مردم بخانه  
 کنند و صبر نمایند و از خدا استعا برای صبر خود متوقع اجواب شدند متک ایضا از پیر مرتبه شهیدان رسانم

کتاب  
 تاریخ  
 طایفه  
 طایفه  
 طایفه

گوسلاست مذکور و چنانکه ظاهر بر میان اشکالی رو میسرند که قرار از غلط و دیگر بیلیات بلا شبهه در شریعت  
جائز است چنانچه مشهور است که انفرادی لایطاق من بین المسلمین و با طاعون که اشکالیات است  
چرا قرار از بین بلا در شریعت ممنوع و هشتم اند جواب آنکه این را دو جهت است اول آنکه در صورت با طاعون  
اکثر اهل شهر خصوصاً قارب و عشار و اصدقار و سعاف بیار می باشند اگر مردم را حکم جواز قرار میسر نموند  
این بیاینها بیار داری که میکرد و همه خوف جان خود که خیلی بشیرین است که خفته میسر نموند و بیار ان بی اهل می نموند  
بعضی خرج عظیم می کشیدند پس در انوقت خدمت بیار ان بشکستن خاطر آنها و خاطر عاقلان و شکلیه از  
که طاقت گرفته مطلق ندارند حکم جهاد پیدا کرد و صبر در ان مکان مثل صبر نصف قتال موجب اجر و ثواب  
گردید بخلاف بیلیات دیگر از قتل و خوف و شمن که این مانع از قرار در اینجا متحقق نیست بلکه فقیران و بیاینها  
در انوقت از همه پیش قدم میباشند در قرار و با مستغنی میباشند از آنکه مال ندارند تا کسی بنال آنها گیرد و دوم  
آنکه طاعون و وبا از آنرا روح خبیثه خیابان است که یکبارگی سراسر ایاز مسلمانان بنی آدم و غیر مسلمین  
منتشر شده این نوع اذیت میرساند پس اگر تحقیق از مقابله ایشان و قتل ترسیدن از آنها است  
و صبر استقامت موجب ثواب آنها پس با خجست تیر حکم جهاد و صبر قتال پیدا کرد و در حدیث نیز اشاره  
واقع شد باینکه چنانکه فرموده اند در حق طاعون که خانه را رجزه اعدا کنم من اجن عوض آدمی را باید که  
راضی بقضا نامد کما قال السعدی رحمه الله قضا کشتی آنجا که خواهد ریخت و اگر تا حد اجامه بر تن رود  
در آبی که پیدا نباشد کناره غرضش تا ورنه باید بکار و نیز در حدیث آمد که اخذ لا ینفع من القار و اما  
تقدیر حلقی را تفهیمید صدقه و خیرات کما قال علیه السلام الصدقة والصلوة نعمان الدیار و تزیید ان  
فی العمر و بعض محققان میگویند که مقدرات بر دو گونه اند یکی آنکه در ان تغییر و تبدل راه نمید و آن  
چهار چیز است عمر و تزویج و اجل و سعادت یا شقاوت و دوم آنکه دعا بصله رحم و دیگر از نیکوئیها در آن  
اثر کنند و ظهور آن در شما پیدا کنند مگر این حصول ظهور اثر آن عام و غیره بجهت آنست که همین  
طریق مضرب بود چنانکه نقلت که گروهی از خواریین حضرت عیسی و نیز حضرت عیسی میبود بود و مذکور  
که در وقت فرمودند حضرت عیسی که ببارید جناباره این شخص را وقت ظهور انوقت جازه او حاضر نماید و حضرت  
عیسی درین منظر بود و مذکور در بین این حضرت جبرئیل ترویل فرمودند حضرت عیسی بجزیرت فرمودند و ما  
خبر داده بودیم برگ آن و او نیز گفت جبرئیل که آری خبر داده بودم مگر او سنان خیرات دلو و سبب آن



نجات یافت از مرگ لهذا فرمود علیه السلام و صله رحمی عمر را زیاده میکند یعنی در تقدیر همین نوشته بود  
 که اگر صدقه بخواد و او عمر او زیاده کرده و یا ثواب زیاده از عمر خود بخواد یافت مثلاً عمر او سی ساله بود و درین مدت  
 عمر نیکو بها کرد و ثواب یافت بسبب این نیکو بها چنانکه شصت سال نده ماند و کوه بها بجا آورد اللهم اجعلنا  
 من الذین یغفرون لجنابک و یسئلون منی استغفایه مبتدا است فی اشاره است بسکون او ام فیه  
 و خبر میدهد است الکی فی صفت بابل اندوست یعنی کس است که بخویش بیت یغفر عن الله و ام بد  
 خدائر یعنی نندگان در ماندگان اورا که و ام خوانند و خود را مصدیر یغرض است بمعنی اقرض کقولیه  
 تعالی انبتکم من الارض نباتا و ام و احسننا لیکو یعنی در و ام دادن تعبیل کنیاست نهید با طالب  
 عوض نباشد و بحیرت صحیح نماند که ثواب قرص دادن از صدقه زیاده است برین تقدیر متصفا  
 محذوف باشد ای یغرض عباد الله و اصح است که انجا حذف متصفا و استعاره نیست مراد از قرص صدقه  
 تشبیه کرده صدقه را فی سبیل الله در لزوم جزا بوام که بی شبهه اعطاء عوض را ن لازم است و قرص  
 برین تقدیر است که خالص بر خدا و یا از مال حلال بصدق کننده قرص نه زمین دولت الله و فی  
 ناکه صد دولت بینی پیش روید اندکی زمین شرب کم کن بهر خویش و تا که عوض کوفری یا بی پیش  
 و گویند قرص حجاب به نفس است از انواع قرص حسن گفتن کلمه سبحان الله الحمد لله و لا اله الا الله  
 امام اعظم رحمه الله استفهام را حل بر تنی میکنند یعنی آیا کسی هست که قرص نه خدائر اقبضا عینه  
 منصوب است باضمار ان یا بنابر جواب استفهام پس خدا مضاعف گرداند و زیاده بر زیاده سازد  
 اجرا قرص را که از برای او اضعافا جمع ضعف و حال است از برای که در مضاعفه است کثرت  
 ضعفها بسیار هم گذشت تا اضعاف کثیره را بیرون از غیر شمار تقویت و گویند یک حسن مقصد  
 و امام بهی میگوید که تصعیفات فضیلت از جانب خدا است که نمیدانند اور بخیر خدا فی نعم قال لست  
 علیه الریة نکو کاری از مردم نیک را که یکی را بده منوب شد با کرم کن که فردا که دیوان نهند  
 منازل به قدر احسان دهند و تفسیر ایدی آورده اند که نظم بابت اول فرمود با کافران حوب کن  
 و رب با کافران نفقه بده و القرص القطع و منه المقرض و المقرض بحسان لاین بر علی مستحق  
 و لا یوفی بسببه کیا قال لکنهم لا یتبعون ما انفقوا منا و لا و قال بن عباس المقرض بحسان  
 بسته و بصغره و یجعل و نه التطف فی الامر بالاعطه چون ابن کثیر نازل شد بهی و رتبعه غنم کرد

فضیلت  
 قرص

خدای چیرمی بخار و کذا از اقرصن سبطیه چون مومنان بوعده حق و اقی بودند در معاظله این قفس  
 میادرت نمودند اول ابو الاحجاج انصاری رزم پیش آمد و گفت یا رسول الله خدا این قرص را  
 چو سبطیه آنحضرت فرمود که میخواهد که تا شمارا بوسطه آن بپوشد و ابو الاحجاج گفت یا رسول الله  
 مراد شماست آنهاست بهترین آن خاستان خدینام دارد و اگر از اقرصن خدا هم شما حاضر  
 بهشت من میشود پسید عالم فرمودند که من من میشودم که حق بجهت ده چند آن در رباصن خیابن نواز  
 دارد و گفت اسید لشیر طمکه فرزندان من ما را ایشان بامن باشد پس دست مبارک رسول بگرفت  
 و خدیه را در راه حق سجاده صدقه و دوفی احوال بدرخواست آنها آردا و فرزندان از تر آگفته با ام الاحجاج  
 این حدیقه را صدقه دادیم لشیر طمکه و بهشت ده چند آن بستانیم و تو و کودکان تو با من باشند  
 ام الاحجاج گفت خوش شود است بلدک الله ملک فیما اشتریت و حضرت سالت درباره او فرمود  
 که کم من خوف و راح و از فی الخیرة لابی الاحجاج و الله یقبض من و خدا فرامیگیرد و تنگ میکند و در  
 بر بعضی بعلم و حکمت خود و صلاح حال ایشان در است و یکسقط و کشاده میگردد و زرق را  
 بر جمعی ندید و مست خود که مصلحت منتعت ایشان در است و الیکه و بسوی او کجا یعنی بیادند  
 تو حججوت باز گردیده خواهید شد از خیر و شر بعضی سخاوت بهشت با بید بعضی نخل و مرغ و درخت  
 قاصص با سبط محققان را سخنانست ربحه احتیاق گفته که فرامیگیرد و از اغیار نادانند که ستاننده  
 اوست مست بر فقرانه نهند و سبط میگردد بر فقرانه از از حق بیند و مست افیا نکشند قاصص او  
 نادیده شود اغیار جوئی ز بند با سبط اوست تا بصیر بصیرت فقرانه جز و شنایده که کند کار چنین فرمود  
 که کمی را قبض از زندان خود که قرار گردانده و کمی را بسط از خودی را بمانده و خود متوجیه سازد بر طریقت  
 قدس سره گفته که الهی هرگاه بخود نگرم گویم از من نرا کفایت و چون نگویم گویم از من نرا کفایت  
 را با سعی گاھی بخود و در نگرم بپست شوم یا گاھی که بدو گم کنم مست شوم یا در هر نیم از حالت  
 باد دارد چیرن شده ام فدا دهم مست شوم کذا فی الحسینی و امام حجه الاسلام غزالی قدس  
 سره شرح آنها حسن میفرماید قاصص گفته فرامیگیرد و راح را از ابدان و با سبط گفته تشنه میکند و از  
 در ابدان و در رساله قشیری مذکور است که قبض و بسط بر موافق تره نمینده است از حالت خوف  
 و قبض بر امارن بشنا خوف و ترس میکند بسط بر امارن بشنا بر جاد میکند است و بهر تقدیر

این آیه مشتعل گردید و عید است نقطه است که جامع حق از تو نگردان و گدایان با هم شسته بودند و تو  
از آنها گفت که خدا سزاوارد که از ما وام طلبید و گدایان گفت بگو در چه مایه گرفتار هستی زیرا که  
قرض از بزرگ اطلب فرمود و گاهی وام گرفته میشود و بصر در دست آید و دست نباشد و از تو  
قرض نخواستند مگر بزرگ دوست زمینی که وفات یافت رسول الله در حالیکه چاه بسیار کم آنحضرت نزد  
یهودی بعوض جو که بود و در بین که کدام وام گرفت و بزرگ که وام گرفت زیرا که آن جو فقط بزرگ وقت  
عیال خود گرفته بود و بزرگ خود تا که بغیر از او مشغول بچنین شئون و در حدیث شریف وارد است  
بقول الله تعالی یوم القيمة ابن آدم است طعمشک فام طعمه قال رب کیف اطعمک و انت رب العزة  
فاما استطعمک عبد فلان فام طعمه اما علمت انک لو اطعمته لو حیدت ذالک عذک و مرضت فام طعمه  
این بنا بر شققت نقطه است بحال یاران و گدایان و این را محققان تخریفات رحمانه میگویند  
و نعم ما قال فی المنشوی روخوان زاینده زیبا شود و روی احسان از گدایان پیدا شود پس این  
حق درو اضحیٰ به مانگ کم تر آن محمد میر گدایه چون گدایان به دست مان به دم بود و بزرگ و آئینه  
زیان به اللهم متعنا بما اہبت قلوب اولیاءک و اجعلنا من الذین قضا علیهم علی الاستطلاع  
انوار لقائک اکثره آیا ندیدی یعنی ندانستی و علم تو غنی نشد از الذین قضا علیهم علی الاستطلاع  
رای من برای تبعیض است از ملائمتی است و ائیل کسی حال آنکه از برخی اولاد یعقوب من برای  
ابتدا است متعلق است آنچه متعلق شد بان جا را اول بعد موسی بعد از وفات موسی از قافله  
چون گفتند این بزرگان لینبی لکم مرغبیر بزرگ بود ایشان را و ان بقول اصح اسموسیل بود که صیر  
سجانه لغا و را بعد السبع یعنی اسرائیل فرستاده گوند آن نبی یوشع بن نون بوده یا شمعون  
بن صغیر بهر تقدیر گفتند پیغمبر خود را که حکم خدای ابعت کتار بکبر اند بزرگ یعنی تعیین از میان  
ملک با د شاهی تا با عانت او نقاتل و کارزار کنیم بچشم است بنا بر جواب فی سبیل الله در راه خدا  
جاوید قوم او و ایشان عاقله بودند از بقیه قوم عاد که همواره شمشیر بر سر دست و شرک می ورزیدند و پس  
اسرائیل خصوصیت داشتند و بنی اسرائیل بدیشان ماند بودند و میان ایشان ملکی و قوامی نداشت  
سبب آن از پیغمبر خود استند ما ملکی و حاکمی کردند که بدو و جواد تو تا کرد و قال گفت این پیغمبر  
عسیکم مریج شاید از شما از کتب علیکم القتال ان لا تقاوتوا چون فرمود این

کلاز که درین باوشتان انکه شما مقادله کنید فَاَوْفُوا و ما گفتند چیست مابتدست برای استقامت  
 انکاری است لذا خبر است از او چه بران وارو که اَلَا تَقَاتِلُ اَعْتَابُ انکینم فی سبیل الله مرده  
 خدا و قد اخبرنا من دیا ریکانو ابنا ثنا حال انکه هر آینه بیرون کرده اند ما را از مواضع و مساکرت  
 و سپهران با یعنی ما را محو ساخته اند از ایشان در حقیقت که جالوت از انبای ملوک زمانه ایشان چنان  
 و جلیل تر اسیر گرفته بود و جدان کرده را از منازل ایشان بیرون کرده و بدان سبب ایشان در شب  
 حوب مبالغه داشتند و گویند که چون حضرت موسی و هارون بافتند یوشع در بنی اسرائیل با حکام توریت  
 حکم میفرمود و چون یوشع وفات یافتند یحیی کاتب ایشان را با حکام توریت بحمل میفرمودند چون ایشان  
 نیز دنیا را پدر و دکر و در بنی اسرائیل نهایت فساد پیدا شد پس حضرت ایاس و ربیان ایشان به جو  
 شدند ایشان توریت را تعلیم میفرمودند باز بعد از حضرت ایاس یسع پیغمبر آمدند و بعد از وفات یسع  
 و ربیان ایشان خلاف جور و ستم شایع شد خدا تعالی باو شاه جالوت قوم او را بر ایشان مسلط فرمود  
 بعد یک بسیاری از اولاد ایشان اسیر کردند و بسیاری از اولاد ایشان را کشتند تا انکه نگذاشتند از بنی اسرائیل  
 نفسی مگر یک نفر را گذاشته بودند و او پسر زانید که نام او شموئیل بود تا انکه او کلان شد و در بیت  
 المقدس توریت خواند و شیخی از علماء ایشان آن پسر را بفرزندی خود گرفت چون این پسر بحد بلوغ  
 رسید قریب پدر خود خفته بود که جبرئیل از حکم رب اکیلیل سید و این پسر بشایه او از شیخ مذاکره کرد که یا شموئیل  
 پس این پسر تیربار و مضطرب شده شناده شد گفت ای پدر مرا بخوانی گفت ای پسر بجای خود آرام کن  
 پس آن پسر بجای خود و خواب افت باز در دوم یحیی واقع شد و در بار سوم جبرئیل بر او ظاهر شد و گفت  
 برو سکو قوم خود و برسان رسالت خدا خود و دعوت کن ایشان را که اسیر وین زیر که ترا پیغمبری داده اند  
 و چون شموئیل و ربیان ایشان دعوت آغاز نهاد ایشان الحاکم کردند و گفتند اگر تو پیغمبر حق هستی نماز  
 که باو شاهی و حاکمی در میان بیاور رسد که بود او بهما دو اینم کرد و فلکنا کیت علیهم السلام القتال پس  
 آن هنگام که نوشته شد بر ایشان کارزاری با عدوین فَوَلَّوْا برگشتند و از فرمان بر و برگشتند اَلَا  
قُلْنَا لَهُمْ مگر اندکی از ایشان سه صد و سی و سه تن بودند و الله علیهم و خدای دانا است اِنَّ الظَّالِمِينَ  
 پیغمبران که از جهاد خلف فرزند و نعم با قال الحافظ خور بود که حکم بجهاد بیهوده بیان نه ناسیه رو  
 شود هر که در غیبت باشد و ازین آیه مستفاد شد که خواص از نیکوگان را ایشان اندک بودند که و غلبه

و قلیل عیسای الشکور و این قلت خواص تر نه باشد لیکن چیر غریزه قلیل بهتر باشد از چیری قلیل و  
 خوار کما قال السعد خاک مشرق شنیدم که گفتند: به چهل سال کاسه عینی صدبرگور کنند و رنجدارند  
 لا حرم قیمتش همی بینی: و در تفسیر اید می مذکور است که بعضی از قصه همی گویند تفسیر آن به معلوم نر کرده  
 بدانکه ابراهیم را پسری بود اسمعیل نام عرب از نسل وی بود و همچنین بنود از نسل وی مگر مصطفی خاتم  
 انبیا و پسری دیگر بود نام وی اسحاق و اسحاق پسری بود نام وی یعقوب و یعقوب دوازده پسر بود  
 و بنی اسرائیل همه از نسل این دوازده پسر بودند و ازین پسیران یکی رلاوی نام بود بنوه در خاندان  
 بود و دیگر پسری بود نام ملک در خاندان و بود و اغلب بنی اسرائیل بنی دیگر بود و ملک دیگر و سبانه  
 و قتال بدست ملک بود و ملک بفرمان بودی آنچه فرمان رب بود بنی ملک رسانیدی ملک بقوت  
 رسانیدی تا بوقتی بود بنی اسرائیل که چون بحرب در آمدند تابوت ایش را آوردند می روقت طفره و  
 بنی اسرائیل را بود و سپاه دشمن نهیمت شدند تا روزگار آمد خلاف و متعکبا در میان این قوم بنی اسرائیل  
 بسیار شد و ملک گردن از فرمان بنی باز بر داشتند و بر اسرائیل تسلط نام جی بوت بود و این طاعت هم تخریج  
 قومی بود چنانکه او را صد نهار سوار داشتند و مغض و تنها سجد طل بود و مقصد نهار سوار میار در  
 بیاید بجز بنی اسرائیل چون اسرائیل بان بحرب پیش رفتند قنابوت پیش را آوردند شیومی اختلاف  
 معاصی که آشکارا کرده بودند از نصرت و طفره و هم مانند تابوتی سلاح موسی اطاعت است  
 چون طاعت بود و سلاح نبود کار بر آمد چون سلاح بود و طاعت نبود عاقبت بر مخدولی نبود و طاعت  
 و بال شود و جالوت ایشان را شکست و سر از انکشت و زنان و دختران و مالهای ایشان غارت کرد  
 و خانها و سرهای ایشان بخصی برگرفتند و تابوت را بغارت بردند ایشان از بنی خود هستند مملکی و  
 حاکمی کردند که بدو او با آنها جهاد کنیم شموئیل پیغمبر را کرد و خداوند تعالی اجابت کرد و عصا فرستاد و گفت  
 اشموئیل را هر که باین عصا را بر آید بادشاهی این قوم را سر او است تا روزی مکه بود و نام طالوت و  
 اناسی طالوت لوطه از فرزندان این بامین برابر و سفت بعضی گفتند چرند بود و بعضی گفتند  
 سقا بود و خری گم کرده بود و طلب خورشید کرده بود بدخاندان شموئیل پیغمبر اندشت ملک بود و سفت بخند  
 بیا ناخنانه بنی در ایتیم هم و راز یارت کنیم هم او را بدعا و صیت کنیم ما بر که دعا می فرستاد باز به دست  
 گفت اصبت با غلام سوی اشموئیل پیغمبر آمدند اشموئیل مردی را بدعا و راز با او بدعا و راز با او بدعا

راست و تمام میاید و رازی بدان محل بود که در از زمین مردمان بنی اسرائیل از سینه وی بزرگدانشمندی  
 مرنی اسرائیل را گفت اینک ملک شما خداوند شما را اورا ملکی داد و بر شما عجب آمد بنی اسرائیل را گفتند  
 چه شکر ملکی بود که وی از سبط ملوک نیست یعنی از خاندان ملوک نیست دی از فرزندان ابن یاسین  
 و در سبط ابن یاسین نه ملک بودند نه بنی و دیگر که مال نبود که بسپاه دهد بدین و در چنین طعن کردن ایشان شمشیر  
 گفت خدا شما را در برابر شما ملکی برگزید مال ندارد و باری قوه دارد و علم حرب دارد و گفتند بنی را یا چه بکنی  
 بر ما گفت هست و او آنکه نابوت را که سکنه شما بود بشما باز آورد خداوند تعالی بسیار کی وی بشما باز  
 نشاندند و گفتند اگر این بود ما او را گردن ویم و مطیع و فرمان بردار باشیم و جالوت آن نابوت را  
 که از ایشان غضب کرده بود و بر سر کعبه سفین آنرا آنگاه بود و بروایت دیگر که نابوت بر سر کعبه سنان  
 چون شمشیر مر قوم را این وعده بداد هر روز در آمد می بکلیسا تا آنکه نوسار دیدند و عقوبت پیدا  
 آمد میان ایشان هر که خفته چهار پاهایا میدندی و شکمش را بر زمین می دیگر و زانو را مرده یافتندی از  
 بسیار شد و میان ایشان گفتند ما را این عقوبت نشیومی آن غضب نابوت است که هرگز در عالم  
 مثل این عقوبت کسی را نبوده است گفتند بنی یسید که هر روز بکلیسا نوسار میشوند بجای  
 ندیرشان بران قرار گرفت که نابوت را بگردونی بر زمین و گرد و زهر انجا دی بر بند و وجوب زنند تا  
 سوی بنی اسرائیل رانند و یک روایت است که فرشته او را از هوا بر داشت در میان اسرائیل نهاد  
 و یک روایت است که فرشته آن کاو را رانده تا به بنی اسرائیل رسید و بر او این عباس آنگاه نابوت  
 بعد وفات شموار بنی اسرائیل بنیو عصبیان ایشان خدا شکار داشت و هرگاه که ایشان از پیغمبر خود  
 آیتی و علامتی بر ملک طاوت طلبیدند فرمود بنی ایشان که نشانی ملک او است که یار و نژد شما از  
 جانب آسمان نابوت سکنه را و فرشتگان آن نابوت را نگاه میدهند پس آورد آن نابوت را و جمع ایشان  
 میدیدند تا آنکه فرمود آن نابوت نزد طاوت و این نابوت را یک روایت است که رازی و یک روایت  
 چهل گز بود و پنجاه و دو گز و بر سرش شش گز و راز و دو گز و پنجاه بود از وجوب شمشاد و زانو و ده کرده و  
 در وی عصبان و عصبان و روت و انگشتری سلیمان و یک فیض تر انگین که باقی مانده بود از تر انگین  
 که از آسمان باریده بود بر کوز رن بنی اسرائیل در صا ص الواح چون اتفاق کردند بکل طاوت صیفا  
 سیزده تن بحسب جالوت یافتند و دو پیغمبر از جمله سیصد نبیره من بودند و نه وحی نیامده بود و در پیغمبر

درا  
نابوت  
سکنه

و در تفسیر حسینی مذکور است چون اشموئیل بر ایشان حجت گرفت و ایشان بر سبیل حجت جواب دادند  
از حق سبحانه تعالی استند عذر نمودند که مگر از برای آن قوم تعیین فرماید حق سبحانه عصاره و طهر  
بر از روغن بود و ستاد و فرمود که هر که بمنزل خود آید و این روغن بر طرف غلیان نماید و این عصا  
با قدوی برابر آید با و شاهی را نرسد و است اشموئیل این خبر بقوم رسانید و هر یک از اعظم بنی اسرائیل  
بخانه وی آمد و شدند آغاز نهادند و هر یک از کد ام روغن بجوش نیامد و عصا را با قامت ایشان نگاه  
نمود تا روزی مردی که سقا یا دباغ که تناول نام داشت و بواسطه طول قامت او را طلوت نامیدند  
بخانه اشموئیل آمد فی الحال مهن القدس آغاز غلیان کرد و عصا با قامت او برابر آمد و قال لَهُمْ  
و گفت مبینی اسرائیل را پیغمبر ایشان إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ بَدْرَسِي که خدا استعانت تحقیق بر کجاست  
برای شما طلوت عزیز منصرف است بجهت تعریف محبت آن ملک که حال است از و یعنی اطاعت  
طلوت را کنید در انحال که او را پادشاهی فرمان فرمائی است قَالُوا أَكُنْتُمْ زُرُونِي استعجاب و  
استعجاب چنانکه گفته بودند و فرشتگان اتجمل فیما من تصبدها أَتَى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ چگونه باشد  
از کجاست مر طلوت را پادشاهی حکایت نماید و سخن أَحْنَى بِالْمُلْكِ و ما سر دادیم پادشاهی  
از سبط یهو و ایم وَمَنْ از و که از سبط این زمین است و آن سبط نه مملکت من نبوت و با وجود کند  
از سبط او مملکت نیست مگر سفاست وَمَا كُنْتُ سَعَةً مِنْ أَمْكَالٍ و او را عطا نموده اند بسیار کم  
و فراخی از مال دنیا یعنی اگر نسبت و نسب کار است برای بالستی که صاحب خزان و خزان بود  
ما مجبر بشکر و تهنیه بباب جنگ تو هستی قَالَ گفت پیغمبر جواب ایشان إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ  
عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ كَسْبَةً بدستی که خدا برگزید او را بر شما و فرزندی داد او را کثادت و بسیار فی العلم  
و در پیش و پیغمبر و دیگر پیغمبر و او را در جسم مرده اند که طلوت مردمانیده و با جمال بود و نیک و در  
از ازل زمانه خود بلندتر نبود و وَاللَّهُ يُوْنِي و خدا که مالک الملک علی ال اطلاق است میدد مملکت  
من مِنْ شَاءَ ملک خود را هر که میخواهد و میداند که او را صلاحیت مملکت و است بَدِي ملک و  
ملکستان اوست پس به راه بخش نیز بجای پس وَإِلَهُ وَأَسْعَى و خدا به بسیار فضل است و  
و او را نام اخبر القبط اقتدار هر که خواهد عَلَيْكُمْ و ما است استعناق کسی که او را برگزید و در بدست  
آمده که چون اسرائیل طلوت را نظر مختار میدادند و خود را بهتر از و دانستند یعنی خبر نریدند این خدا را



بر ایشان بادشاه کرد و ایشان را محکوم رحمت او نمود نعم با فال السعد کجی قطعه باران ز ابری چکیده بیخ نشد  
 چوپناقی و یادیدید که جای که دریاست گنیمیم که او هست خطا که من نیستیم چه خود را بچشم حقارت بید  
 صد و کنایش بجان برورید بهر شش سجار سلند کار که شد لولوی نامور شامواره بلند می آردان بافت  
 کوریش درستی کوفت نامست شده و از بلاغات مختصر می آنکه که کم بخت زمین انجینین این لابعاین  
 و الفرض المخرج من بیننا و اللین یعنی این حدوث بسیار است که پیدا میشود در میان زن مرد که هر وقت  
 و پدید باشد فرزندی نیک پاکیزه که مردمان چیز و اندکی از حب نقصان باو نسبت کنند و این هیچ نیست  
 زیرا که بیشتر بر این اید از میان و بخش که آن سرگین خوانست و می بینی شیر لطیف لطیف که لذت باند از و بار  
 فسیحان الله ما عظم قدره و لطف حکمته لمن تامل و تفکر باری و دیگر چنانچه بنی السریل اب ایشان بود گفتند  
 اما لایحه طحاوت حجتی و علامتی باید و قال لهم و گفت و ایشان را بچشم ایشان را تا اینکه معلوم است  
 نشانه بادشاه طحاوت آن تا اینکه التا یوت است که یا ایشان تابوت سکنه و آن صندوق بود و  
 همه انبیاء و ارجع قوش بود و قید سکنه در آن سکنه است و آن سکنه از نو بر و کارشما یعنی چیز که سکنه  
 شما بدان باشد و گفته اند که سکنه جاوید بود و بقدر گریه و چشم داشت چون مشعل افروخته که سلی قوت بدین او بود  
 و از مرتضی علی کرم الله وجهه منقول است که روی او شمار و انسان بود و دو بال داشت بوقت زلزله تابوت  
 برین آمدی مانند باجحت می زلزله بر نشان حمل کردی ایشان را استغرق خشتا ایند اسیب بنی السریل پیش صف  
 لشکر بود و با و بقیه دو گریه درین تابوت باقی چیز است مما ترون الهموسی و الهمسون آنچه گفته شده  
 یعنی هر دو هم ال شخصی گویند که در وقت نفس نمی ماند بوجای آن الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 می نفس در حدیث آمده که او نیست میار من فرایه لک داود و ملو نفس او گشت آنچه از موسی بارون ران تابوت  
 مانده و تعلیم شود و عظامه راون پاره برنجین و رتبه ایشان مبارک زمره الواعی خاتم سلیمان آن تابوت اعظم  
 از بنی اسرائیل گرفته بولایت خود و مرده بودند و در هر موضع که دستند آفتی بابل انوضع رسید آخر جو از مرده و غن گزیده  
 حق سبحان فرشته کار فرموده تا او را برداشتند زمره شومیل آورد و حق سبحان فرمود که شکله شکله بزرگند  
 آن تابوت و ایشان را اندان فدای الله بدستی که در رسیدن تابوت ایشان را دیده شکله شکله چینی است یا بر صدق  
 قوس غیره و ایشان است از کتب و مینون اگر سینه باور و ازندگان و این آیه اشارت بآنکه آن ملک  
 زنده که خطره بد تابوت قلب در آن سکنه باشد از جانب در و کار که آن طمانیت یا بان و نفس

و کرم  
 تابوت  
 سکنه

بوقی  
 در آن  
 تابوت  
 سکنه

و این سجد است بقیه حاکم ال مولی ال لرون عصاره ذکر کلام الله العلی است همین است کلمه التقوی  
 و همین است حقیقه که چو درین فراتر کند حله و در صفا و روح نفس فرور و عین صفا و ذکر خدا و توحید است  
 که گاه بدشته او را خدا تعالی در و نختنجان جمال خود که قال علیه السلام قلب المؤمن من اصبعین  
 اصابع احسن پس بصیقه جلال خود الهام میکند مجرور و بصیقه جمال و اگر ام خود الهام میکند تقوی از یک کف فایده  
 بخور و تقویها و در آن تا بوی بعضی از تورات نهاده بود و در این تا بوی قلوب این ائمه محمدیه جمیع مرتب است  
 محفوظ نهاده و در آن تا بوی صومئای اینها منعوش بودند و درین تا بوی نیست بخورهای که قال یسعه از صفی  
 سحای و لکن یسعی قلب عبد المؤمن بهیچ حاصل شد طاووس روح انسانی را تا بوی قلب بایست ملک  
 خلافت تخت سلطنت را و وسط نشد بر سپاه صفات نفسانی پس عجب شوند بنده و بنابر مکاره ملک بخت ننداز  
 و آید بسوی قتل حالت نفس را به این حاصل نشود مگر بفضل و کرم خود او با خدایت مستک بحقیقه بیت  
 ر و از طریقت مشاهده کلام کمالی خواهی بیابان و هر که خواهد فرونی و سیکینه خود پس باید که حاصل کند معرفت را  
 زیرا که معرفت الهیه موجب تسکین قلب است فرو و بوی زید قدس سرور و که بر سید شد از معرفت ان و مویک او  
 قرینه افند و جعلوا عتقه ایها اولیة ای غیر و احادیث عیسی علیه کذا که او را و در آن لایقانه علی جنوبی است  
 اخراجت منها کل صفة روتیه قیل لابی زیدیم حیدت نده معرفت فقال بیطن جانج بدن عار و نعم قال سعد بن  
 رحمه الله با نده خور را و اگر بوی چنین عجب که آدمی با حسی ننداردن و پیران گهی که بر عید باشند نصرت می هم  
 احفظنا من الموانع فی طریق الوصول لیک این این است سر سبیل بعد از رسیدن تا بوی حکم و یسفا و نشند  
 و بتیقه متاع جالوت نموند و نهان و هر در کجا جالوت روان شدند و موافقت گیر بود و گفتند اقصی تملک لوف  
 پس آن هنگام که میران مد طاووس بفرمان شمو سبیل از شهر املیا به بخون بمان لشکرهای ساخته قاتل گفت تا بوی  
 با علام شمو سبیل با الهام که با ابقوم الله مکتبکم و یسیر سیکه خدای از بنده شما است و بن سوا است  
 به جوی از آب کسان اردن و فلسطین ظاهر شود تا مطیع عاصی ایشان نمایند که هر که جنگ نخواهد کرد و بگریز و زین شکست  
 آن جنگ آرد و خون خویش بازی میکند و روز سیدان بگریز و بخون شکست می فتر شرب منه فلیکن منی بگریز  
 بیاشا ما زین جوی پس نیست از من یعنی بر ندید من و منم که بطلعه و هر که پیشند بیاشا مد آب اطعم  
 در لغت بمعنی شرب آمده که فی قوله لعل جاح فیا طعموا می شربوا فایده معنی بپن سستی که او را نیست  
 یعنی بر ندید من باشد و هر که آب نخورد و کلام من اعطوف غنقه بیدار اگر نمکس بر دارد و کفی آب پست

این سجد است بقیه حاکم ال مولی ال لرون عصاره ذکر کلام الله العلی است همین است کلمه التقوی  
 و همین است حقیقه که چو درین فراتر کند حله و در صفا و روح نفس فرور و عین صفا و ذکر خدا و توحید است  
 که گاه بدشته او را خدا تعالی در و نختنجان جمال خود که قال علیه السلام قلب المؤمن من اصبعین  
 اصابع احسن پس بصیقه جلال خود الهام میکند مجرور و بصیقه جمال و اگر ام خود الهام میکند تقوی از یک کف فایده  
 بخور و تقویها و در آن تا بوی بعضی از تورات نهاده بود و در این تا بوی قلوب این ائمه محمدیه جمیع مرتب است  
 محفوظ نهاده و در آن تا بوی صومئای اینها منعوش بودند و درین تا بوی نیست بخورهای که قال یسعه از صفی  
 سحای و لکن یسعی قلب عبد المؤمن بهیچ حاصل شد طاووس روح انسانی را تا بوی قلب بایست ملک  
 خلافت تخت سلطنت را و وسط نشد بر سپاه صفات نفسانی پس عجب شوند بنده و بنابر مکاره ملک بخت ننداز  
 و آید بسوی قتل حالت نفس را به این حاصل نشود مگر بفضل و کرم خود او با خدایت مستک بحقیقه بیت  
 ر و از طریقت مشاهده کلام کمالی خواهی بیابان و هر که خواهد فرونی و سیکینه خود پس باید که حاصل کند معرفت را  
 زیرا که معرفت الهیه موجب تسکین قلب است فرو و بوی زید قدس سرور و که بر سید شد از معرفت ان و مویک او  
 قرینه افند و جعلوا عتقه ایها اولیة ای غیر و احادیث عیسی علیه کذا که او را و در آن لایقانه علی جنوبی است  
 اخراجت منها کل صفة روتیه قیل لابی زیدیم حیدت نده معرفت فقال بیطن جانج بدن عار و نعم قال سعد بن  
 رحمه الله با نده خور را و اگر بوی چنین عجب که آدمی با حسی ننداردن و پیران گهی که بر عید باشند نصرت می هم  
 احفظنا من الموانع فی طریق الوصول لیک این این است سر سبیل بعد از رسیدن تا بوی حکم و یسفا و نشند  
 و بتیقه متاع جالوت نموند و نهان و هر در کجا جالوت روان شدند و موافقت گیر بود و گفتند اقصی تملک لوف  
 پس آن هنگام که میران مد طاووس بفرمان شمو سبیل از شهر املیا به بخون بمان لشکرهای ساخته قاتل گفت تا بوی  
 با علام شمو سبیل با الهام که با ابقوم الله مکتبکم و یسیر سیکه خدای از بنده شما است و بن سوا است  
 به جوی از آب کسان اردن و فلسطین ظاهر شود تا مطیع عاصی ایشان نمایند که هر که جنگ نخواهد کرد و بگریز و زین شکست  
 آن جنگ آرد و خون خویش بازی میکند و روز سیدان بگریز و بخون شکست می فتر شرب منه فلیکن منی بگریز  
 بیاشا ما زین جوی پس نیست از من یعنی بر ندید من و منم که بطلعه و هر که پیشند بیاشا مد آب اطعم  
 در لغت بمعنی شرب آمده که فی قوله لعل جاح فیا طعموا می شربوا فایده معنی بپن سستی که او را نیست  
 یعنی بر ندید من باشد و هر که آب نخورد و کلام من اعطوف غنقه بیدار اگر نمکس بر دارد و کفی آب پست

پیش

مثنوی

بیت

آورده اند که حق سبحانه و تعالی خود جوئی آب را از ایشان پدید آورده چون لشکریان هوا بطش غالب آمد  
 بدان جو رسیدند قشربو آمدند پس با شایسته اندازان خود زیاده از خود را اَلَا قَلِيلًا لِّمَن مَّكُنَّا مگر اندکی از ایشان  
 که بصد سینه تن بودند بعد اهل بدر و یک کف آب اختصار کردند پس از آن غوغا برپا شد و هم میسر با  
 ایشان خادمان ایشان هم چهار پایان ایشان از قبیله آب غوغا برپا شد و پس این معجزه بود و بر آب غوغا  
 زما چنانکه سیراب فرمود خدا تا آنکه خلقت بسیار از آبی اندک در زمان انحضرت زما کثیر زیاده از خود بیاشایند  
 بسیار ایشان سبزه شدند و تشنگی بر تیره طلبه کرد که هر چند پیشتر خوردند تشنه تر شدند و بر کناری جو مانده با لشکر دشمن  
 ملاقات کردند پس ساخت طاووس موافق و مخالف نه بی حکم شرع آب خوردن خطاست و اگر چون بقوت  
 بر بری رود است و سلیحه الله فرموده که اهل معرفت و صفت این قصه مثل از یاد دنیا و دین فهم کرده اند و چون  
 که قوم طاووس سالکانند که توبه بخانه لشکر طاووس رفتن میباشند و آن جو آب را متاع دنیا است مگر که آن  
 بسیار از زیاده از آنچه ضرورت است میل تا بعلت استسقای حرص گرفتار شده هر چند بیشتر بدست از لشکر  
 بجمع آن افزودن گشته اطمینان باشد مثنوی کَا شَيْءٍ مِّنْ حَرِيصَانِ يَرْتَدُّ فِي مَعْدِنِ فَانْحِرَ يَرْتَدُّ  
 که بر تیره می بخورند و در کوزه چند گنج قیمت بگرفته و چنین کس بر لب نه دنیا مانده از لذت غرور با لشکر هوا  
 محروم و بهره است هر که از جوئی نیاید غرقه فانی شد یعنی بمقداری از نورش که از آن چاره نیست خوردند  
 و چون بجان زدند او را نصیب خود نمودند و گریه و اینده از روی مصیبتی سازه و عیبت قناعت تو نگردد و در  
 خبر کن حوصص جهان که در قَطْعَةِ انْقِصَاتِ تو گم کرد آن یک دور او هیچ نعمت نیست و گنج طبع خیار  
 انقراض است و هر که این نیست حکمت نیست و فلانجا جاذبه پس اشکام که از جوئی عیب کرده گذشت هکوی طاووس  
وَالَّذِينَ آمَنُوا و آن کسانیکه ایمان آورده بودند و قول در الصدقین نموده و آن اندکی بودند و معجزه میگذاشتند  
 با او قَالُوا كَفَنُوا که گمان که خلاف کرده چنانچه نموده بودند كَطَافَةِ كُنَا الْيَوْمَ بِجَاوُونَ و بخودیم بستار  
 ملاقات توانائی از مزج با لوت و لشکر ای و قولی است که در لشکر او شصت و شصت و یک کس از جوئی گذشت از آن جهان  
 انقضای شد و وقت تن ترسان و زوال شده گفتند ملاقات حرب طاووس قَالَ الَّذِي يَرْطَلُونَ گفتند آنکه  
 سینه یا سَنَدُكُمْ و قَالَ اللَّهُ آنکه ایشان ملاقات میکنند و بعضی بنیده جوار و چون خدا را ایشان با لشکر  
 بودند سینه تیره تن که گشتند كَمْ مِّنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ بسیار گزیده اندک از مومنان عَلَبَتْ فِتْنَةُ تَمَالُكٍ شد اند  
 و به گشته بسیار از اهل کفر و عدوان بِقِتَّةِ سَمِ الْجَاهِلِيَّةِ و کثرت با فَاذِلَّ اللَّهُ چون نصرت کرد

و مددکاری خدا می و الله مع الصبر کونین و خدا می با صبر کنندگان است تباید و قوت چون نفع المانع بود  
 و مخالفان بر طرف نهر مانند طالوت آن گروه اند که در مقابل لشکر جالوت صف بکشید ان لشکر قبول حساب  
 تبصیر هزار سوار جبار و خنجره از تیغ زن تیره وار بودند و صیت چو شیران آن دل الماس جنگی و چو گرگان بدگوشت  
 و جالوت بخود نیز غول عظیم الجثه و شد بد الشوکه بود و در تغیر نام خداوند مذکور است که سلطه جالوت هزار طل آن بود و در  
 حمله خود که بر سر نهاده و بر سینه سطل بوده و در تغیر نام سهیل جفی اقدی مذکور است که آن جوان با آن متاع و زینت  
 هر یک آن بیار مد و زیاده و آن میل غایب نیز نمایانده از دولت تو که موجب قریب خدمت محروم ماند و در  
 حدیث آمده که آنحضرت بطریق وصیت ابومرثیه فرمودند که علیک یا اباهریره بطریق اقوامه اذ افتزع  
 الناس لم یفرعوا و اذ اطلب الناس الامان من اننا لم یخافوا قال ابومرثیه من یارسول الله قال  
 قوم من امتی فی اخر الزمان یحشرون یوم القیمه یحشرون الانبیاء اذ انظر الیهم الناس یظنونهم انبیاء ماریون  
 من حالهم حتی اعرفهم فاقول انتی انتی فیعرف الخلق انهم لیسوا انبیاء فیمرون مثل الیرق و الیرق یخشی  
 ابصار اهل الحجج من انوارهم فقلت یارسول الله من یشمل علیهم تعالی الحق بهم فقال یا اباهریره ركب القوم  
 طریقا صعبا اثر و اجمع بعد شمسهم الله و العبری بعد ما کسبهم الله و العطش بعد ما روهم الله و السد و کواذک  
 رجاء و عند الله مکره کواذک حال مخافته حسابیه محبوب الدنیا با دینهم و لم یشغلوا شیئا منها حجت الملائکه و الانبیاء  
 من طاعتهم لربهم طوبی لهم و موت ان المذبح منی و ینهم شمس کی رسول الله شوق الیهم ثم قال رسول الله اذا  
 اراد الله باهل الارض غذا فانظر الیهم صرف العذاب عنهم فعلیک یا اباهریره بطریقهم قال الشیخ العطار قدس سره  
 و راه تو مرد و انداز خویش نهان مانده بی جسم جبت گشته بی نام نشان مانده بی تن شان بشریت هم  
 و نشان حقیقت هم بی هم دل شده و هم جان نه این و نه آن مانده بی علیم معلولات الله و برکاته و حجت  
 اللهم جعلنا من الداحین بهمین آیین و کما یؤذونهم و انهم کما هم که مومنان ظاهر شدند و وصف  
 قال رست که در دنیا جالوت و جیو و ده از برای جالوت لشکر می او قاتل و کینا گشتند مومنان  
 ای پروردگار ما قاتل علیک صلیا فرود نیز بر انشکیبا فی استعاره ست از انکار و کما بعضی بسیار  
 افاضه کن و ثبتت اقدامنا و کما دار بماند خود قدمهای ما و رعب و انصرنا علی نعوم الکافرین  
 و یاری ده ما را بر گروهی که در دنیا کما یؤذونهم و کینا گشتند و در کینا گشتند مومنان کافران با ذی  
 با عانت و توفیق خدا و قتل و اود جالوت و کینا گشتند و اودین ایشا جالوت را سنگ نهان که

که بر خود وی زد و خود در پیشش ایستاد و پیشانی اش که او را در گذشتند و طالوت سطر کرده بود  
که دختر خود را بکشند به باوت و بداد و در بادشاهی شریک گردانند پس دختر خود بداد داد و او نصیحت از محاکمات  
آبادی گوشت با خرماء نکست باور سید و قضیه را بدی مذکور است که چون داود و یحیی سید سینه در تن در راه  
امیرفت سنگی با وی و سخن آمد که ای داود و یحیی در کعبه سنگ بزنم که نکست بعد از من فلان پادشاه را  
و من نیز این کار کنم و او را و بر داشت و در قوسه انداخت باز سنگی دیگر را آواز داد که ای داود و یحیی در کعبه  
سنگی موسی لم یس او را نیز بر داشت و در قوسه انداخت باز سنگی دیگر را آواز داد و او را و یحیی  
زیر که جالوت را از من خواهی کشت این سنگ را نیز بر داشته و در قوسه انداخت این هر سه سنگ با هم یکی سنگ  
آن روز که هر دو سپاه و بار وی شدند جالوت بمبارت میران آمد با سینه در هر دو جنگی و طالوت با سینه  
سینه در تن و مبارزه میان خلق معروف کسی را زهره پیش او رفتن خود را و او قصد پیش رفتن و کرد و طالوت  
او گفت با او تو طاقت و قوه وی ندار می گفت من قوه وی دارم و نیز شتی زیاده دارم گفت اگر گفت  
یلوئی یا از موده که تا از موده ام گفت چه از موده گفت من زهره بودم که گرگ قصد روزه من کرد  
گرگ را بگریتم و شیر را بگریتم و ختم طالوت گفت مگر آن گرگ بخجیری بود و ترسیده گفت باری دیگر کرده گفت  
گو گفت چون شیر روزه من آمدی و هانش را بگریتمی بد و بنه بدید می گفت اکنون این کار را هوش است  
که از شیر لا و تره قوی تر کسی نیست او سلاح جنگ پوشیده و فلان گرفته و آن سنگ را برداشته و نیز  
جالوت رفت جالوت گفتش بحرب من آمده گفت باری گفت بجهت من بحرب خوا کرد گفت جنگ جالوت  
گفت جنگ با سنان کند و او گفت بل انت الا کلب من الکلاب گفت جالوت ای جوان برو مرا  
بزن و رحم می آید که تر القتل رسام گفت او و بلکه من تر اقل خواهم کرد آگاه سنگ نصیحت از رها و و تعوت  
تمام پیداخت با وی و در خود را از سه جالوت برد و دو سنگ بر پیشانی وی آمد و بقایا من رفت و سنگ  
بسته شتاخته نمی بر است رفت یکی چپ یکی پیش زده و می افکند چند آنکه سپاه بهریت شدند و در قتل و نماند  
همه ایستند و مال غنیمت گرفتند و جالوت برده را پیش طالوت آورد و دو طالوت دختر خود را بوی داد لیکن بداد  
ملک فاخته و در میان ایشان سخن گفت اما آنکه طالوت قصد کشتن داود کرد و دختر طالوت خبر یافت و داود را نیز  
و او سخن را و تجربه کرد و مشک پر آب بجا خواب خود بنهاد و خود را بشی غایب کرد قتال با بدو طالوت را و او شمشیر و دست  
ملک و او درت مشک بدید آب رفت او را از جای حرکت بکوه در آمد بعبادت مشغول شد و طالوت بر این فعل شتاخت

مهمان  
نک  
داود جالوت





و فتح کردی خدا کافران قاجار از اسبستان نیکان هر کس که بخواهد زمین طلبت کفر و فجور و سناغ و باطل کشی  
ولیکن خدا سناغ می کند کافر را چون قاجار ابله و حدیث آمده که این الله لی دفع بالمسلم الصالح عن باطل  
بیت سخن میراند البلاء رقم قرار و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض ما دانت السنت فی دفع ظالم فی  
باطنی اما دفع ظاهر بجهار نبی است بر غیرین باو شایان حکما که من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و غلات  
پس باو شایان نبی بر خاص عالم ظاهر باطن است و باو شایان بر ظاهر خلقت است بر باطن ایشان  
چنانکه گویند سخن ملوک ابدانهم لا ملوک الا دیانهم و باو شایان حکما بر خود است از هر عوالم و باو شایان و اعطای  
و ناصحان بر باطن عالم است و اما دفع باطنی باو شایان عقل است که دفع میکند از فرمان بدیهار و عیقل  
و موجب التزام باو شایان ظاهر و لکن الله ذو فضل علی العالمین و لیکن خدا و فضل رحمت است  
بر عالمیان و دنیا و آخرت اما در دنیا پس بدایت طریق رشد صلاح اما در آخرت بجات و درجات نجات فلاح  
سجده فصل رحمت او بر عالمیان است که در دفع دور مکی زوافات بلاها از بعض از نیکوکان خود میوه طهر و سبزه جود  
انبیاء و اولیاء و هر کس که در ایشان کند از اهل یقین ثلاث این قصه که در و معجزات و نصحات از باو شایان  
طالوت رسیدن نبوت هر نبی ظالمان قتل جالوت بود آیات الله نشانها قدرت خداوند است تملکوها  
علیکم میخاتم آبر بر تو یعنی جبریل بر تو خواند بفرمان من با شجاعتی حال است از رفعت ملوک او در حال اخذ ان  
ستور بر سبی بر که مطابق واقع است اهل کتاب از اسلام سبازند بر کبر و کتابها ایشان مکتوب است و انک مکرم  
المؤسلین و بدینیکه تو هر یک از جمله فرشتگان و کافری بر همه خلائق بر تبلیغ رسالت باو ابرار او امر احکام و ابرار  
رو است بقول کافران که می گفتند است ملوک الا ای احد مرسل شود و هر کس از تو حل کنیم و صف ترا بجل که سبزه  
هر سوز شریعت از تو روشن طریقت هم برین شد به حقیقت خود معین شد و هر سبزه سلطای پیمانه نام تو فصل  
که در کاین راه به روشن چو اینهمانی سکندری همه است از کائنات و ان مخافات نمان به نام او حصن حصین و کز او در  
الامان و یابی الله سلام علیک یا انا الفوز و الصلاح لیک و سلام آدم جوامع و به بعضی دل خراب نموده و یسوز  
جا و احترام مرا یک علیک از تو صد سلام مرا در از من تو حکم کن به کبرین مگر بنم کن به لب بجهان بی شفاعت از  
شکر در گناه و طاعت من به یاسید نام رود و صلاه تو در زبان است سه سال صبیع شام به نزدیک تو چه عجزه فرستم  
زود به در دست همین صلوة است سلام به ذالعبید الخیر المذکیق قدائی به ایک و هو یق الاذاری فی حجر  
بر جو بند خیر غفران و الله به مع الرضا و خلول احسنه و احلک

میران  
ابو شایان  
و باو شایان  
حکما باو شایان  
و باو شایان  
و غلات



تِلْكَ الرُّسُلُ اِنْ يَنْغِيْرُ اِنْ وَرَثَاتُكَ اِنْ كَدَرِيْنَ سُوْدَةً كُوْرَشْدَنْ فَضْلًا اَنْزَوْنِي  
 وَاَدِيْمَ بَعْضُهُمْ بَرَحِيْ اِذَا اِيْثَانِ رَابِعُهُ نَصَائِيْمُ فَنَصَائِلُ عَلِيٍّ بَعْضِيْ دِيْكَرُهُمْ مِنْ سَيِّدِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 اَزِيْنَ يَنْغِيْرُ اِنْ كَسِيْ بُوْدَ كِهْ خَدَاوِيْ نَحْنُ كَفْتُ بِيُوْطَهْ چُوْنِ اَوْدُمُ وَمُوْسَى وَمُحَمَّدٌ صَلَّيْ السَّلَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 مَعْرَاجُ كِهْ فَرَمُوْدَ فَاوَعِيْ اِلَى عَجِيْبِهِ مَا اَوَعِيْ وَدَرْتُمْ بَعْضُهُمْ دَرِجَتُهُ وَبَرَدَتْ بَرَحِيْ رَا اِذَا اِيْثَانِ بِيَا بِيَا  
 بِلَنْدِ وَتَفَاوُتِ اَنْبِيَاءِ اَز اِيْنَ حَيْثُ هَسْتُ كِهْ بَعْضِيْ اَز اِيْثَانِ سَبْعُوْثُ بَعْرِقَةُ اَز اَدِيْمَانِ بُوْدَنْدَ وَبَعْضِيْ  
 يَا كَثَرِ اِيْثَانِ يَا تَمَامُ زَمَرَةُ اِيْثَانِ يَا مُجْمُوْعُ جَنِّ وَاِنْسِ چُوْنِ يَنْغِيْرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنِيْزُ گِرُوْمِيْ رَا دَرِجَتُهُ  
 يَنْغِيْرِيْ دَاوَنْدَ وَجَمْعِيْ رَا دَرِ بِيَا رِيْ وَنِيْزُ بَعْضِيْ اَز مَفْسِرِيْنَ مَرَا دَرِ اَزْزَمَةُ بَعْضُهُمْ حَضَرْتُ اَوْدِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 اَنْدَ كِهْ حَقُّ تَعَالَى اَوْدَرِ رَتْبَهُ عَالِيَهُ كَرَامَتُ فَرَمُوْدَهْ كِهْ دَرِ رَفْعَتُهُ مَكَانًا عَلِيًّا وَصَاحِبُ كِتَابِ اَوْرُوْدَهْ كِهْ  
 اَسْتُ كِهْ اَنْ بَعْضِيْ يَنْغِيْرُ اَسْتُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِهْ مَفْضِلُ اَنْدَرِ اَنْبِيَاءِ وَبِفَضَائِلِ بِيَا اِنْ وَخَصَائِيْمُ اِيْثَانِ  
 كِهْ اَز مَطَاوِيْ اَيَاتِ وَاحِدُوْثِ مَفْهُومُ مِيْگِرُ دُوْ مَشْهُوْمِيْ هَمِهْ اَنْبِيَاءُ دَرِ پَنَاهِ تُوَانْدَ اِيْ مَقِيْمُ دَرِ بَاگَاوِ  
 تُوَانْدَ اِيْ تَقَهْرِ مِيْزِيْ هَمِهْ اَخْتَرَانْدَ اِيْ تُوَسْلُطَانِ مُلْكِيْ هَمِهْ چَا كَرَانْدَ اِيْ دُوْرُ حَدِيْثِ شَرِيْفِ اَمْدَهْ كِهْ فَرَمُوْدَ  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ فَضِيْلَتِ دَاوَدَهْ شَدَهْ اَمُ بَر اَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ شَيْشُ حَزِيْنِيْ اَنْكِهْ دَاوَدَهْ شَدَمُ جَمْعُ اَكْثَرُ دُوْدُمُ  
 اَنْصَرْتُ فَوْتُهُ دَاوَدَهْ شَدَمُ بَر عِبَسُ سُوْمُ حَلَالُ كَرُوْدَهْ شَدَ بَر اِيْ مَنِ مَالِ غَنَائِمُ چِيَا اَمُ گِرُوْدَانِيْدَهْ شَدَ بَر اِيْ  
 مَنِ هَمِهْ رُوْزِيْنَ مَسْجِدِ دِيْ پَاكُ وَنَخِيْمُ سَبْعُوْثُ شَدَمُ بِيَا فَوْضَلُ شَيْشُ شَمْ خَمُ تَمُوْدَهْ شَدَ مَنِ هَمِهْ اَنْبِيَاءِ  
 دُوْرُ تَا وِيْلَاتِ نَجِيْدَهْ كُوْرِيْسْتُ كِهْ فَضِيْلَتِ هَر كَسِ بَر وَفَوْقِ رُوْشَنِ نُوْرِ اَسْتُ نِيْزُ اَكِهْ بِلَنْدِيْ مَرْتَبِ  
 بَر وَفَوْقِ قَدْرِ رَفْعَتِ اِسْتَعْدَادِ هَر كَسِ هَسْتُ كَمَا قَالِ تَعَالَى وَالَّذِيْنَ اُوْتُوْهُمُ دَرَجَاتٍ بَسْ عِلْمُ ضَوْئِيْ اَسْتُ  
 اَز نُوْرِ وَحْدَانِيَّةِ بَسْ هَر قَدْرِ عِلْمُ زَايِدُ اَسْتُ مَرْتَبُهُ عَالِمُ نِيْزُ اَيْدُ اَسْتُ چَا كِهْ هَمِيْنَ اَشَارَةُ تِيْكَنْدَ قَوْلِ مُخْبِرِ  
 صَاوِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِهْ فَرَمُوْدَنَدَ كِهْ دَر شَبِّ مَحَلِّجِ دِيْدِمُ اَوْدُمُ رَا دَر آسْمَانِ دِيْوَانِ حُجِّيْ وَعِيْشِيْ رَا دَر آسْمَانِ  
 دِيْوِسْفِ رَا دَر آسْمَانِ سُوْمُ وَادِيْشِ رَا دَر اَتْمَانِ چِيَا مَ وَاَبَرْدِيْشِ رَا دَر اَتْمَانِ نَخِيْمُ مُوْسَى دَر اَتْمَانِ شَيْشُ اَمُ اَمُ  
 رَا دَر اَتْمَانِ هَفْتَمُ دَعُوْرُ فَرَمُوْدَنَدَ يَنْغِيْرُ اَعْلَى اَعْلَى عَلَيْهِمُ السَّلَامُ تَابَسْرَهْ وَزِيْجَا اَلْقَابِ تُوَسْلِيْنَ  
 اَوْدَانِيْ بَسْ اِيْنَ رَفْعَتِ وَبِلَنْدِيْ پَايَةُ اَخْفَرْتُ صَلَّيْ السَّلَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَقْدَارُ قُوَّةِ نُوْرِ اَوْدَهْ كِهْ رَتْبَهُ بِلَنْدِيْ اَسْتُ  
 هَمِهْ اَنْبِيَاءُ اَيْقَنْدَ دُوْمُ مَرْتَبِ هَر نَبِيْ مَقْدَارُ غَلْبَةِ نُوْرِ تَوْحِيْدِ هَسْتُ بَر اَشْخَاةِ وَجُوْدِ بَعْضُهُمْ فَوْقِ اَبْنَسِ بَسْ  
 چُوْنِ غَالِبُ شَدَ نُوْرُ وَحْدَانِيَّتِ بَر ظِلَّتِ اِنْسَانِيَّةِ يَنْغِيْرُ اَمُ بَسْ مَصْنَعُ شَدَ وَتَسْلَاشِيْ خُصْمَتِ دُوْ اَوْدَهْ

وَأَمَّا بَعْضُهُمْ فَمِنْكُمْ  
 أَكْثَرُ اِيْثَانِ  
 يَنْغِيْرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 وَنِيْزُ بَعْضِيْ اَز  
 مَفْسِرِيْنَ مَرَا  
 دَرِ اَزْزَمَةُ  
 بَعْضُهُمْ حَضَرْتُ  
 اَوْدِيْنَ عَلَيْهِ  
 السَّلَامُ



حضرت قرانی است که چون خلعت بزرگ کلان کبسی ملازم از ملازمان شاهی غایت می شود و آن  
لابد محتاج از دیگران نزد بادشاه و در صورتی آید و پنجم آنکه معجزه قرآن از جنس حروف و هواس  
و اینها اعراض غیر باقیه اند و معجزات دیگر انبیا و از جنس امور باقیه اند اما با وجود معجزات دیگر انبیا از  
امور باقیه معجزه پیغمبر اصلی الله علیه و سلم خدای تعالی باقی داشته است تا آخر الدهر و معجزات تمام  
انبیا همه فانی و منقضی شدند ششم آنکه دین محمدی فضل الادیان است پس صاحب آن فضل اینهمه  
پیغمبران باشد زیرا که فرمود خدای تعالی اسلام را ناسخ الادیان و ناسخ باید که فضل باشد از  
منسوخ بدلیل قول علیه السلام من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الى يوم القيمة و نیز  
چون این دین اسلام فضل و اکثر باشد از روی ثواب پس موجب آمد که منفع این دین فضل باشد  
از دهقان ادیان دیگر پس لازم شد فضیلت حضرت رسا بر همه انبیا مقیم آنکه امت محمدیه فضل الالام  
است زیرا که فرمود این امت را خیر الالام که گفتیم خیر ائمة آخر حجت للناس پس صاحب این امت  
بضرورت فضل باشند بهجت آنکه این امت حاصل نمود این فضیلت میر که متابعت محمد کفیل این  
گفتیم همچون الله فاستبقونی بحیثکم الله و فضیلت تابع منقضی فضیلت متبوع است ششم آنست که  
که حضرت ما خاتم النبیین اند و این خاتمت حضرت دلالت میکند بر فضیلت ذات ما بر کائنات علیه  
و اسلام بر جمیع انبیا و زیرا که نسخ فاضل بمفصول در معقول جایز و رد نیست بنهم بزرگی بعضی  
از انبیا بر بعضی بحد وجه حاصل است اولی بکثرت معجزات که دلالت میکند بر صدق ایشان هم  
موجب تشریف ایشانند و این همه معجزات حاصل بودند به پیغمبر و این هم باید داشت که بعضی  
معجزات حضرت رسالت متعلق بقدرت بودند چون سیر گردانیدن انبوه کثیر از طعام قلیل و  
سیراب گردانیدن انبیا اندک و برخی از ان متعلق بعلوم بودند چون خبر دادن از غیوب و نصیب  
قرآن و بعضی از ان متعلق بذات حضرت بودند چون بودن او علیه السلام شرف انبیا شرف عز  
و بعضی متعلق بشجاعت و خلق و علم و وقار و عظمت و سخاوت بودند که کتب حدیث ناطق اند بفضیل  
این ابواب و هفتم آنکه قول علیه السلام آدم و من تحت لوائه یوم القيمة شاهد است بر فضیلت آنحضرت  
علیه السلام بر همه انبیا و از آدم تا عیسی علیهم السلام و هم فرمود انما یدولاه آدم و لا فتی و هم فرمود  
لا یضل الجنة احد من النبیین حتی ادخلها و لا یضلها احد من الالام حتی یدخلها و هم فرمود انما

که فرمود: انا اول الناس خروجا اذا البعثوا وانا خلیسهم ذوا فدا وانا مشرکهم اذا الیسوا واولهم  
 بیدار وانا کرم ولد ادم علی ربی ولا فخر و مردیت از این عباس<sup>ص</sup> که گفت روگردان نشسته  
 باهم فکر انبیا میکردند پیشیند رسول الله صلی الله علیه وسلم کلام ایشان که کسی از راه تعجب گفت  
 که گرفت خدای تعالی ابراهیم را خلیل خود و دیگران از آن گفت که عجیب کلام موسی است که خدا با او کلام  
 کرده و دیگر گفت که عیسی کلمه الله و روح الله است و گفت دیگر ادم صحنی اوست که برگزیده خدا پس  
 در آنوقت برآمد رسول الله و فرمود: هر آینه شنیدم کلام شما را و حجت شما را بشکای ابراهیم خلیل الله است  
 و او همچنین است و عیسی روح الله است و او همچنین است و ادم صحنی الله است و او همچنین است و من  
 حبیب ام و فخر نیکم و من حامل نوار الحمد ام بر روز قیامت و من اول از همه شفاعت کننده ام  
 و اول از همه شفاعت من بر روز قیامت قبول خواهد شد و نه فخر میکنم و من اول جیانه خلق  
 جنت ام که داده شود در جنت پس من پس داخل خواهم شد در آن همراه من فقراء و مومنین باشند  
 و نه فخر میکنم و من بزرگتر از اولین و آخرین ام و نه فخر میکنم یازدهم بهی رایت کرد و در فضائل  
 صحابه رضی الله تعالی عنهم که معاینه فرمود حضرت رسالت علی را از آن در و گفت: هذا سید المرسلین  
 گفت عایشه رضی الله عنها انت سید العرب فرمود انما سید العالمین و هو سید العرب و دوازدهم روایت کرد  
 محمد بن حکیم ترمذی رحمه الله علیه در کتاب نوار در حضرت ابوهریره رضی الله عنه که فرمود علیه السلام  
 و السلام ان الله تعالی اتخذ ابراهیم خلیلا و موسی نبیا و اتخذ فی حبیباً ثم قال تعالی و غفر لی و جلالی لا  
 شرین حبیبی علی خلیل و نجیبی سیزدهم در صحیحین است بر روایت امام بن مبنی از حضرت ابوهریره که  
 فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل من و مثل انبیا را باقیین همچو مردی که بنا کرد خانه را و در آن  
 نهایت بسیار است از همه خوبیها و کوسههای مگر جای یک خشت در یک جانب باقی گذاشت و بر آن  
 از راه تعجب همه خوبیهای آن خانه میدیدند و خوش میشدند احسن ترتیب آن مگر چون بجای می  
 رسیدند که حاجت یک خشت میداشت گفتند که اگر در اینجا یک خشت چسبان شود البته این مکان  
 دل چسب روح افزای شود و بنا بر این همه خوبیهای کمال رسد پس فرمود رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم کنت انا نبی الله یعنی منم آن خشت که بنای قصر من انبیا علیه السلام را تمام کمال  
 رسانیدم چنانکه بر نبی خدای تعالی در قرآن بنام او یاد فرمود که یا ادم اسکن کن و یا آدم اسکن کن و یا آدم اسکن کن

اولی

دوازدهم

یازدهم

پانزدهم



دیگر دامت او خیر الامم شد و نبی او خاتم النبیین دامت او خاتم الامم شد زیرا که دروازه نبوت بعد از او  
 شد بنی بعد از او نبوت همچنین بعد از این امت دیگر نبی نخواهد شد همین بنی و همین امت و همین دین و بعد از  
 همین قرآن تا قیامت خواهند ماند و فضیلت حضرت رسالت آب علیّه الصلوة و السلام بر همه انبیاء  
 علیهم السلام در کتب دلائل النبوت باید طلبید که بجهت بطول و طوالت فضیلت آنحضرت بر جمیع انبیاء از آیات  
 و احادیث تحریر نموده اند **ع** بهر او خاتم شده است او که بخود به مثل منی بودنی خواهند بود  
 چونکه در صنعت بردستادوست به تو بگوئی ختم صنعت بردی است به مقصد آنکه چون فضیلت  
 بنی ما بر همه انبیاء از دلائل مذکوره ثابت شد پس اکنون اگر کسی ماثل حضرت جناب ختم الانبیاء صلی  
 علیه السلام را عقیده دارد و حقیقت او را بشکارت آیه خاتم النبیین است منکر احادیث صحیحہ مذکوره است و اما آنچه  
 که در حدیث ابن عباس آمده است فی کل ارض ادم کادکم فوج کونکم و ابراهیم کابرا و اسمعیل و عیسی کنیکم  
 و بنی کنیکم گفت بیعتی این حدیث شاذ است و دریدایه است که آن ابن عباس اخذده من الاسرئیل  
 یعنی ابن عباس ابن را گرفت از قادیل بنی اسرائیل و ابن کثیر که امام معتبر در فن حدیث است  
 میگوید که این حدیث در مثال این تا آنکه نه آن صحیح نباشد بمصوم مرد و دست بر قائل در غیر معتبر  
 محصل کلام آنکه عقیده دشمن از این حدیث که در طبقه زمین یک یک خاتم است سراسر غلط و مخالف است  
 از عقیده اهل سنت و جماعت و مخالف نص قطعی است که در کتب رسول الله و خاتم النبیین زیرا که این  
 حدیث مذکور مخالف نص قطعی مسطور است و بآنکه تصحیح این کسی از آیه حدیث نکرده است پس همچنین  
 حدیث موقوف غیر صحیح است متن مخالف نص قطعی غیر مال و غیر مخصوص بالا جماع احادیث صحاح مرویه  
 بخاری و غیر هم چگو صحیح و معتبر باشد و بعد علم بالصواب و انبیا علیهم السلام بن مریم المبینات  
 و دادیم عیسی پسر مریم را معجزاتی روشن و هویدا چون ابرامی نکه و ابرص و حیاء موقی و آیدناه  
 بوجه القدس و قوت دادیم او را روح قدس که جبرئیل است و دادیم او را روحی آورده یا نیز و مانند  
 او را بموضعه نبیرئیل علیه السلام **وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا قُتِلَ الَّذِينَ** و اگر خواستی خدای تعالی خلاف  
 نکرد می آید من کبدیهم از پس انبیاء بودند غیر تعبید ما کما انهم البیتات از پس آنکه آمد بر ایشان  
 نشانهای روشن بر نبوت پیغمبر ایشان و لیکن احذکفوا و لیکن خلاف کردند فهمیم که امر  
 پس از این نشان کسی بود که بر وی یعنی بایان خود ثابت شده ملازم زین پیغمبر خودش بودیم

عقیده  
اشعاع  
نقل  
محرران

من گفتند و از ایشان کسی بود که کافر شده از دین پیغمبر عواصن نموده طریق حق را فرو گذاشت  
 تعریف میبود و مضاری است که از بعد موسی و عیسی علیهما السلام از راه رست نخوف شدند و گوشه  
 الله ما اَقْنَعْتُمْ اِذَا خَوَّسْتُمْ خِطَافَ كَرْدَمِي وَخَالَفْتُمْ كَلِمَةَ اِقْتِصَالِ اِيْرَاو كَرْدَمِي وَذِكْرُ سَبَبِ  
 داراوه سبب چه وقوع قتال سبب خلاف است و تکرار از برای تاکید است و لكن الله يفعل ما يريد  
 و لكن خدای میکند آنچه می خواهد یعنی در خذلان و ضلالت و عصمت و هدایت و تخصیص موعود عیسی  
 بلکه جهت است که معجزات ایشان ابر و اقوی اند به نسبت دیگر انبیاء و هم امته ایشان و این  
 زمان موجود اند بجلالت اتم دیگر انبیاء و نیز مقصود به تخصیص عیسی ابن مریم باتباع و بیانات تنبیه است  
 بر قبح مخالفت میبود و از اینجا که انکار کردند نبوت عیسی با وجود ظاهر شدن آیات نبیات بردست  
 و در اینجا باید دانست که اهل حجاز کلمه قدس مشغله میخواندند و بنی نمیمد و در تفسیر این چنان احوال  
 بیان کرده اند یکی آنکه مراد از قدس خدای تعالی است و از روح جبرئیل است و هفالت جهت  
 تشریف است و معنی آنست که مدوکر دم او را در اول امر بجزئیل که فتوحا فیه من روح خدا و در وسط امر  
 بهجت آنکه جبرئیل تعلیم کرد او را و نگذاشت از اعداء و در آخر امر در آنوقت که میبود اوده قتل او  
 نمودند مدوکر او را بجزئیل علیه السلام که برداشت او را بر آسمان و اما آنکه دلالت میکند بر آنکه جبرئیل  
 علیه السلام روح القدس است این آیه است قل نزلت روح القدس و تمیم آنکه منقول است از حضرت  
 ابن عباس رضا که روح القدس آن اتم است که زنده میکرد و حضرت عیسی بان مردد را سویم قول  
 ابوسلم است که میگوید که روح القدس آن روح طاهر است که میدهد خدای تعالی در وی و ممتاز است  
 او را بسبب آن از غیر او از مخلوقات که از اجلج لفظه مردونک بوجود می آیند و هم باید دانست  
 که تعلق آیه و گوشه آنکه ما قتل الذین من بعدهم من بعد ما جاءتهم البلیات با قیل است به قول  
 از پس آنکه آمد ایشان به نشانهای روشن بر نبوت پیغمبر ایشان و واضح شد نزد ایشان راه حق  
 و بر این باز مختلف شدند قومهای ایشان پس از ایشان کسی ایمان آورد و نشانهای  
 و سبب همین خلاف با هم جنگ جدان و کشت و خون کردند و بین آیه سبب از این  
 حوادث بقصای و قد را و اما است ایاها الذین امنوا فحقوا بالحق و انزلوا من السماء  
 اید لفظه و میداران چیز که شما عطا کردیم یعنی زکوة به این تفسیر است

تخصیص  
لفظ خبر  
کبی

رویه

سبب



از آنکه باید شما روزیکه از مهول و مهیت آن لا بیع قیه و لا خفله خرید و فروخت نباشد در آن  
 کسی خود را از عذاب باز خرد و دوستی بود تا کسی کسی حمایت کند و لا شفاعه و نه در دوستی بوقت  
 مهول عذاب و لا آخر من هم الظالمون و ناگرمیدگان ایشانند تمسک این که منع کند حق خدا را از  
 مستحق یا عالم اند و وضع عبادت و غیر موشش زکوة اگر ندی از زرت زدا و دی و دی  
 که گفت کاخرالد و الکی و در تفسیر روح البیان فرموده اند که حله و دوستی کسی بر روز قیامت نفع  
 نه بخشد مگر دوستی و محبت با بن مستقیان بلبل آیه الا حلة یؤتیهم بعضهم بعضا عدا الا المستقیمین یعنی  
 دوستان بر مصیبت در دنیا بر روز قیامت بعضی ایشان با بعضی دشمن باشند مگر پنهانکاران که با هم  
 دوستی دارند بر ای خدا بر حاکم خدا و شفاعه منفیه روز قیامت است که شفاعت مستقل باشد و شفاعت  
 و شفاعت بظا اذن زیرا که در ثبوت شفاعه بعامه مومنین دلائل بسیار دارد و انکافرون یعنی  
 انکار کون الزکوة است و این لفظ بر سه تعلیل و تهدید آمده است چنانکه فرمود در آخر آیه چه وزن  
 کفر مکان من لم یحج و نیز بجهت ایدان بآنکه ترک زکوة از صفات کفایت است کما قال تعالی قول  
 یشرکین الذین لا یؤتون الزکوة و هم بالآخرت هم انکافرون یعنی دلیل و سخت عذاب است هر  
 پنهانکاران را که نمیدهند زکوة و ایشان با آخرت نامتقند و از عطا برین یا منقول است که میگفت الله  
 الذی قال و انکافرون هم الظالمون و لم یقبل لظالمون هم انکافرون باز ذکر کرده اند در این  
 آیه چند وجه یکی را آنکه چون فرمود خدا می عذر و مل و لا حله و لا شفاعه از این نفی حله و شفاعه  
 علی الاطلاق و در هم می آید باز در پس این فرمود و انکافرون هم الظالمون تا که دلاله کند بر آنکه  
 این نفی مختص با کافران است و بر این تقدیر شد این آیه دلیل بر ثبوت شفاعه و بحق فاق  
 و یم آنکه کافران در آیند بدوزخ و از خلاصی آن عاجز شوند زیرا که او تکلیف ایشان تمام نکرده است  
 بدادن این عذاب بلکه ایشان نگهسانند که ستم کردند بر جانهای خود که اختیار کردند کفر و حق را  
 تا آنکه شدند مستحق این عذاب و شاید این آیه و وجدوا ما عملوا اظحرا و لا یظلم ربکم احد  
 یعنی باینجا بجهت کردند در پیش خود و در کتاب خود و ستم کردند بر در کار تو بر کسی به نقصان حسنه یا نیک  
 سیه سویم آنکه کافران ایشانند ظالمان که گذشتند تقدیم خیرات بر روز احتیاج خود و شمالی  
 حاجران در این اختیار دینی پیروی ایشان نکنند بلکه پیش بفرسید بلای جانهای خود بخندند

افعال  
 و لا یظلم  
 و لا شفاعه  
 الخ اول

دوم

سوم

که گردانید و از بروز قیامت خدیه بر جا نهائی خود از عذاب خدا چهارم آنکه کافران ایشان را لما جاهدوا  
خود بوضع عبادت در غیر محض به نیت توقع شفاعت از آنها که به طاعت شفاعت ایشان دارند نزد پروردگار  
زیرا اگر ایشان میگفتند تبار خود را هؤلاء شفعاء و ما عند الله و نیز میگفتند تعبد لهم الا بقیر یونانی استند  
پس هر که پرستش نمود جاد و امید داشت از وی شفاعت نزد خدا پس تحقیق قسم کرد او بر جان خود که  
امید داشت از خیر آنکه نه جایز است امید و آن بنجم آنکه مراد در این آیه او ظلم ترک اتفاق است بلکه  
و معنی آیه است و انکافرون انما کون الانفاق فی سبیل الله و اما مسلمان ضرر و قلیل و کثیر از آن  
لفقه خواهد داد و ششم و انکافرون هم الظالمون لے کمالان و ظلم که کمال رسیدند و مرتبه ظلم خاک  
گویند العلماء هم التکلمون لے هم الظالمون فی العلم یعنی ایشان کامل هستند و علم پس بحجت در اینجا سزاوار  
الغرض لازم است مسالک که باز دارد نفس خود را از بخل هوای و پیروی کند بطریق هدای که رسد به غیم  
مقیم و بر سر نیز کند از ظلم و پاک کند نفس خود را با اتفاق ال در راه خدا از اوصاف مذموم چون بخل و غیر این  
اوصاف باز میدارند از عروج سالک تا همان معرفت و علو وصال پس اهل طریقه همین گروه است که محفوظند  
نقش غیر از صفحات قلب خود پاک کردند جا نهائی خود را از اوصاف بد و نهم ما قال مولانا جلال الدین  
الردمی قدس سره آن یکی بخوی کبشتی داشت و در کبشتیان بناد آن خود پرست و گفت  
هیچ از نحو خواندی گفت لای گفت نیم عمر تو شد در فناء و دل شکست گشت کشتیان ز تاب و یکم  
آن دم کرد خامش از جواب و با کشتی را بگردانی فلند و گفت کشتیان بآن نحوی بلند به پنجانی  
آشنا کردن بگو و گفت نه لے خوش جواب خوب رو و گفت کل عمرت لے نحوی فاست و نگر  
کشتی غرق این گردا به است و محوی باید نه نحو اینجا بدان و اگر تو نحوی بخاطر و آب ان و آب و یاد و  
بر سر نهاده و در بود زنده دریا کی برسد و چون ببردی تو از اوصاف بشر و بحر سراسر است بند برفق سر و کافان  
محتاج غیب و روح البیان الله خدا سزاوار پرستش است باید داشت که دین هم ذات فایده  
نهاده اند که در غیر او نیست اول آنکه هر لفظی که از آن حرفی دور کرده شود و فخل و متغیر میشود و بخل و فخل هم  
که اگر تو از این الف و در گنی همه ماند که فرمود الله فی السموات و فی الارض یعنی مر خدا ایرست آنچه در  
آسمان و زمین است و اگر لام اول را دروغ نمانی که باقی ماند که که ملک السموات و الارض این است و است  
آسمانها و زمین و اگر لام دوم را حذف کنی با باقی خواهد ماند و آن ضمیر است که راجع بسوئی خدا است که

که تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ بِهِ تَكْلِمُ خَدَائِعُهَا تَأْثِيرِي هُتْ بَلِغْ خُصُوصًا دَرْ لَفْظِ الْعَدِشِيرِ أَزْ هَلْ سَمَاتِ  
 حکایت کند که چون مولانا علاء الدین کبیر را بگفت یا الله بر شوقی چنین حالتی و علاء الدینی مسامعان را  
 حاصل شدی که از میان بی رقص کنان در گریه و نزاری افتادندی تا آنکه مردمان گمان می بردند که ایشان  
 از انجالت لبت اصلی باز نخوانده اند و نیز حکایت میکنند که چون سلطان زبان انتقال از انجیلان و خود  
 یک جماعتی سعادندان بر قتل وزیر آن اتفاق نمودند وزیر از اندیشه جان خود گریخته بجائۀ شیخ و قاضی  
 در قسطنطنیه آمد و پناه بدروازه شیخ خواست شیخ مذکور او را بجائۀ خود بجای داد و دشمنان او را پس او  
 آمد بهر مکان شیخ هجوم آوردند شیخ از دروازه خود برآمد و یکبار نعره یا الله از دل کشید همه مردمان  
 از هیبت نام الله درو برآوردند و نیز این خوشه چنین علم تأثیر ذکر این اسم از حضرت شیخی و جدی  
 او تادی مولی الحاج محمد قاسم دهلوی قدس سره بار آورده ای بر او بین که هرگاه که چنین بگوید  
 ذکر او تکل میگرداند آثار عجیبه از آن ظاهر میشوند مایان که بعضیه ذکر آن میکنند هیچ تأثیری بظهور نمی  
 ریزد که ایشان گفتنهای خود را از اوصاف ذمیمه پاک کرده بودند و خلاق خود را نیکو کرده بودند و نیست  
 در میان آن قابلیت نفس تزکیه آن و عداوت از این است که الفیض من الله و نعم ما قال الحافظ  
 فیض روح القدس را باز مد فرماید و دیگران هم بکنند آنچه میگوید باید داشت لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ  
 جمله خبر میداست و حکم جلالت است معنی است هیچ معبودی نیست در وجود و مخلوق را مگر او که ستم  
 عبادت است و گویند که تسبیح تعجب است اینست که با هو با ستم موهوب من لا اله الا هو دین هم باید  
 داشت که مر توحید را سه درجه اند اولی توحید بت بیان لا اله الا الله است و دوم توحید متوسطان دان  
 لا اله الا انت است و سوم توحید دامن دان لا اله الا انت است که تیان بمقام قاضی کلی رسیده اند  
 و این شیخ در خوشی سوره حمد نوشته اند که گفته بودند است به تمام مقربان و ذکر لا اله الا الله  
 افضل است از ذکر اسم الله و از ذکر سوره که ما الله الله جامع است میان نفی و اثبات و تعظیم  
 ا. قال رومی قدس سره **س** بگوید لا داشت تیرگی عدم بی دار و الا فروغ نور قدم که هر چه لا بگوید  
 سحر و جادو نیست که بگوید شود و چون کند طاب کثرت نمی و بدال نظام وحدت حق که آن را  
 نقش شده که به وین به در وحدت قدمت و تانازی حجاب کثرت دور و نه آفتاب  
 و مدت خورشید ویم کن آفتاب تابان است و از حجاب توانز تو پنهان است به آفرین آفرین از حجاب

نکات  
 در بیان  
 توحید  
 حکایت  
 از

بجایان  
 از  
 بیان  
 در



از مکان خود و هر آینه اگر زایل شوند نگاه ننوازند و شتاب ایشان را هیچ یک بعد از فرمان خدا و ضحاک میگوید  
 اقیوم الدائم الوجود الذی یتمتع علیه التبعیر و بعض میگویند اقیوم الذی لای یام بالسر یا نیه و این قول بعد  
 از فهم است زیرا که مکرار لازم می آید از آیه لا تأخذ سینه ولا کفکم لے فرو گیرد و رانه مقدمه خواب است و  
 و غیر آن که نفاس گویند و نه خواب که مبطل ادراک حواس ظاهر است و گویند که نه ثقل و گرانی است از  
 نفاس و قنوریت که عارض میشود و مزاج را قبل از خواب و در حد نوم و دخل نیست و نفاس مقدم نوم را  
 گویند و نوم حالتی است که عارض میشود و حیوان را از هر تخای اعصاب و مانع از رطوبات انجیره که  
 میکند چنانکه بسبب آن حواس ظاهری با کلیه ساکن میشوند و این جمله لغوی تشبیه است و تاکید بر  
 حی قیوم زیرا که بر که عارض شد نفاس و نوم پس اوموف الحیات شد که قاصر باشد و حفظ و تدبیر  
 است که عارض نمیشود و از آنچه که عارض میشود مخلوق را از سهو و غفلة و طلال و ضرت در نگاهداشت  
 آن که وی قائم است ب حفظ و نگاه و شتاب آن و عارض نمیشود و از اعراض تعب که بسبب آن محتاج شود  
 با سترحه پس سترحت کند نوم زیرا که نوم اخوالوت است و موت ضد حیات است و اولی حقیقت  
 است که او را لاحق نشود و ضد حیات پس چنانکه او موضوع است بفضا همچنان منته است از جمیع صفات  
 نقصان مردیت که روزی حضرت موسی از پروردگار خود پرسیدند که لے پروردگار آیا تو خواب کنی  
 یا نه پس حی کرد به موسی که بیدار باش سه روز و نه خواب کنی و آن و بگیرد دست خود و قار و زده  
 و پس حضرت موسی بچشم خدا و قار و زده گرفتند که ناگاه خواب بر او عا آمد آن هر دو قار و زده از دست  
 افتادند و بکستند باز حی فرمود بسوی او ای محکم اسموت و الارض بقدرنی فلو اخذنی نوم او فنا  
 از آنکه انی الکشاف و در حدیث شریف آمده که آن الله لایام و لایسجی لان نیام گفت ابن ماکان  
 بیان استیانه و قوع نوم است از زیرا که نوم عجز است و هد لغا منته است از عجز و بویزید بطای قد  
 یفر ما یندم لفتح لی شی الا بعد ان جلت الدیالی آیا ما و نعم قال سعدی رحمه الله سرانگه  
 یا لاین نه نه شو مند که خوش بقر آور در کند و نقاست که در میان دوشاگردان یک سنا و هلاقی  
 فنا و در باب فضیلت خواب و بیداری که یکی از آن قائل بود بفضیلت خواب چه در زمانه خواب  
 نه منشیات باز میماند و دیگری بیداری زیرا که در آن خدا را می شناسد تا آنکه هر دو پیش استادند  
 در ملک موسی خود مع دلیل پیش او باین نمودند گفت استاد هر که قائل بفضیلت بیداری است ملورا

بیان اول  
 اولی  
 از آنکه

فصل دوم  
 بیان

حیات بهتر است و هر که قایل بفضیلت خواب است مراد خواب بهتر باشد نفی آن شخص غلامی را خبر  
 چون وقت خواب آمد با وی گفت فروش را برای خواب من درست کن او گفت ای مولای من یا ترنیز  
 است مولای من یا نه گفت آری هست گفت آیا او خواب میکند یا نه گفت نه باز انعام نیک فرجام  
 که ای آقای من مرا حیا نمی آید از مولای خود که تو خواب کنی و مالک تو بیدار باشد این چه بی ادبی  
 است بمولای خود شعر که حضرت بلال در وقت سحر میخواندند **يَا ذَا الَّذِي يَشْرِقُ فِي نَوْمِي بِمَا نَوْمُ**  
**عَبْدِي رِيَّةً كَانِيَامُ بِذَلِكَ نَقُولُ اَنْتَ مَرْبُّهُ بِشَيْءٍ تَقِلُّ لِقَلْبِ الْعَبِيدِ اَلَمْ تَكُنْ فِي السَّمَوَاتِ مَرُورًا**  
 و آخر در سمانهاست از مبدعات علویة و مافی الارضین و آنچه در زمین است از کائنات سفیه  
 مَنْ ذَا الَّذِي كَيْتَ اَنْ كَسَلُ كَيْتُفَعَّحٌ در خوست کند از انبیا و ملائکه و غیر ایشان عید  
 نزدیک او روز قیامت کسی الا باذنه مگر بستوری او که اجازت شفاعت دهد در اینجا باید دانست  
 که لفظ من مبتدع است و ذاجزا و الذی صفت او یا بدل از دست و باز اگر لفظ من بر هتفه نام معنی نفی باشد  
 پس در این دو وجه بیرون می آید یکی آنکه متعلق به شفع باشد و یا مجذوف در موضع حال از آن معنی که در شفع  
 است و یا برای محض است پس در این وقت معنی چنین باشد که نیست کسی که شفاعت کند نزدیک خدا  
 و کسی احوال مگر در محال که مافوق شود ثفاعت یا معنی آنست که نیست کسی که شفاعت کند نزد او یا مرتکب  
 مگر بحکم او و در تفسیر مفاصح مذکور است که من بر استهفام لکن نفی است یعنی نه شفاعت کند نزد او کسی الا با  
 او زیرا که مشرکین عربی پنداشتند که بتان مابرا مانزد خدا شفاعت خواهند کرد چنانکه خبر میدهند نمی توان  
 با آنکه ایشان میگفتند ما نَعْبُدُكَ بَلْ لَّا يَفْقَرُ بِنُورِ اَللّٰهِ اَلَّذِي اَتَدْرُفُنِي وَهُوَ لَا يَشْفَعُ اَوْ نَاعْبُدُكَ بِسَبْحِ اَنَامِ  
 او لکن که این مشرکان نخواهند یافت این مطلوب خود را و نیز در جای دیگر فرمود و لَعَبْدُكَ مِنْ اَعْبَادِ  
 اَللّٰهِ يَفْقَرُ اَللّٰهُمَّ بَلْ لَّا يَفْقَرُ بَلْ لَّا يَفْقَرُ بَلْ لَّا يَفْقَرُ بَلْ لَّا يَفْقَرُ بَلْ لَّا يَفْقَرُ بَلْ لَّا يَفْقَرُ بَلْ لَّا يَفْقَرُ  
 ساخت او را خدای تعالی بقل خود الا باذن و مثاب این آیه **يَوْمَ يَقُومُ السَّرُّورُ وَهَلْ كُنْتَ تَارْتَجِمُ**  
**اَلْاَمِنْ اَوْنَ لَكَ اَلْحَرَمُ وَتَقَالَ صَوَّابًا** یعنی روزیکه بایستد دوشبه که موکل اواح است و از ترس تو  
 نیز صف زده سخن بگویند حاضران محشر مگر آن شخص که دستوری داده باشد او را خدا گفته باشد نیست  
 و درست یعنی کلمه اسلام و در او ویلات تجمیه آورده اند که این هستند ارجح بونی محمد مصطفی صلی  
 علیه و سلم است که خداوند جل و ذره وعده فرموده است مراد اتمام محمودان شفاعت است پس معنی

در حدیث

در حدیث





چهارم تعلیم ما بین ایدیم بعد فقنا و آجال ایشان و ما خلفهم آنچه که بود پیش از پیدایش ایشان و پنجم  
 آنکه میدانند آنچه که از نیک و بد کردند و آنچه که خواهند کرد و بعد از این مقصود آنکه او قیام عالم و داناتا  
 باحوال شافع و مشغوع با آنچه که متعلق باستحقاق ثواب و عقاب است و لا یحیطون و فرمودند  
 و فریدگار را بختی من بختی از چیزهای از معلومات او الا بما استکما مگر بدانچه او خواهد که بداند  
 محیط شود و در این کلمه و قول بیان کرده اند یکی آنکه ایشان میدانند چیزی را مگر از معلومات  
 او مگر با آنچه او متعلق خواهد که ایشان را تعلیم کند چنانکه حکایت میکند از ایشان که قاتلوا العلم لنا  
 الا ما علمنا و دوم آنکه ایشان میدانند غیب مگر با کلامه نمودن بعضی انبیاء را بر بعضی از غیب کلمات  
 و اندکها قلنا یظهر علی غیبهم احد الامین الرضی من رسول کذا فی تفسیر الرزینی و در تواتر روایات  
 نجمله فرموده اند که تعلیم ما بین ایدیم یعنی میداند محمد علیه السلام آنچه که پیش ایشان است از امور  
 اولیات قبل ایجاد خلق کقوله علیه السلام اول ما خلق الله نوری و ما خلفهم و میدانند آنچه که از پیش ایشان است  
 از احوال قیامت و فرغ خلایق و غضب بطلبت عذابها و کلمات ایشان یعنی نفسی و حواله  
 نمودن خلق یکی بدگری از انبیاء تا آنکه بمقرار و مضطر شده رجوع خواهند کرد به نبی علیه السلام  
 بجهت خصاص او و بشافعه و لا یحیطون بشی من علمه احتمال دارد که از باگنیه باشد به محمد صلی الله علیه و آله  
 یعنی آن شایسته است بر احوال ایشان که میدانند آنچه که پیش ایشان است از امور و معادلات و قصص  
 ایشان و میدانند آنچه که از پس ایشان است از امور آخرت و احوال مل بهشت و دوزخ و ایشان را  
 میدانند چیزی را از معلومات او علیه الصلوة و السلام مگر بدانچه که خواهد که بداند و در ایشان را  
 استحقاق و در رساله رحمانیه فی بیان کلمه العرفانیه آورده اند که علم اولیا و بنسبت علم انبیاء بشافعه  
 از بهشت دریا و علم انبیاء بنسبت علم پیغمبر یا محمد علیه السلام بهین منابهت مذکوره است و علم پیغمبر بنسبت  
 علم حق سبحانه و تعالی منزه و مشابهت است و صفا قیسه بر این میگنید و بگویند من رسول الله  
 لیتمن و عرفا من الجبر و عرفا من الذم و عرفا من لدیه عند حد و من نقطه العلم من  
 شفا و بحکم حاصل است که علوم کائنات اگر چه بسیار است و در بنسبت علم خدای عزوجل و نیز در نقطه  
 و شکله است و مشربان بحر روحانیه محمد علیه السلام است پس بر مبنی رسول و ولی میسرند بقدر غایت  
 و استعداد خود و نیست کسی که تجاوز کند از این سبقت بر و بر او کذا فی تفسیر روح البیان و سوره

چهارم  
 پنجم  
 تعلیم  
 ما بین  
 ایدیم  
 بعد  
 فقنا  
 و آجال  
 ایشان  
 و ما  
 خلفهم  
 آنچه  
 که  
 بود  
 پیش  
 از  
 پیدایش  
 ایشان  
 و پنجم  
 آنکه  
 میدانند  
 آنچه  
 که  
 از  
 نیک  
 و  
 بد  
 کردند  
 و  
 آنچه  
 که  
 خواهند  
 کرد  
 و  
 بعد  
 از  
 این  
 مقصود  
 آنکه  
 او  
 قیام  
 عالم  
 و  
 داناتا  
 باحوال  
 شافع  
 و  
 مشغوع  
 با  
 آنچه  
 که  
 متعلق  
 باستحقاق  
 ثواب  
 و  
 عقاب  
 است  
 و  
 لا  
 یحیطون  
 و  
 فرمودند  
 و  
 فریدگار  
 را  
 بختی  
 من  
 بختی  
 از  
 چیزهای  
 از  
 معلومات  
 او  
 الا  
 بما  
 استکما  
 مگر  
 بدانچه  
 او  
 خواهد  
 که  
 بداند  
 محیط  
 شود  
 و  
 در  
 این  
 کلمه  
 و  
 قول  
 بیان  
 کرده  
 اند  
 یکی  
 آنکه  
 ایشان  
 میدانند  
 چیزی  
 را  
 مگر  
 از  
 معلومات  
 او  
 مگر  
 با  
 آنچه  
 او  
 متعلق  
 خواهد  
 که  
 ایشان  
 را  
 تعلیم  
 کند  
 چنانکه  
 حکایت  
 میکند  
 از  
 ایشان  
 که  
 قاتلوا  
 العلم  
 لنا  
 الا  
 ما  
 علمنا  
 و  
 دوم  
 آنکه  
 ایشان  
 میدانند  
 غیب  
 مگر  
 با  
 کلامه  
 نمودن  
 بعضی  
 انبیاء  
 را  
 بر  
 بعضی  
 از  
 غیب  
 کلمات  
 و  
 اندکها  
 قلنا  
 یظهر  
 علی  
 غیبهم  
 احد  
 الامین  
 الرضی  
 من  
 رسول  
 کذا  
 فی  
 تفسیر  
 الرزینی  
 و  
 در  
 تواتر  
 روایات  
 نجمله  
 فرموده  
 اند  
 که  
 تعلیم  
 ما  
 بین  
 ایدیم  
 یعنی  
 میداند  
 محمد  
 علیه  
 السلام  
 آنچه  
 که  
 پیش  
 ایشان  
 است  
 از  
 امور  
 اولیات  
 قبل  
 ایجاد  
 خلق  
 کقوله  
 علیه  
 السلام  
 اول  
 ما  
 خلق  
 الله  
 نوری  
 و  
 ما  
 خلفهم  
 و  
 میدانند  
 آنچه  
 که  
 از  
 پیش  
 ایشان  
 است  
 از  
 احوال  
 قیامت  
 و  
 فرغ  
 خلایق  
 و  
 غضب  
 بطلبت  
 عذابها  
 و  
 کلمات  
 ایشان  
 یعنی  
 نفسی  
 و  
 حواله  
 نمودن  
 خلق  
 یکی  
 بدگری  
 از  
 انبیاء  
 تا  
 آنکه  
 بمقرار  
 و  
 مضطر  
 شده  
 رجوع  
 خواهند  
 کرد  
 به  
 نبی  
 علیه  
 السلام  
 بجهت  
 خصاص  
 او  
 و  
 بشافعه  
 و  
 لا  
 یحیطون  
 بشی  
 من  
 علمه  
 احتمال  
 دارد  
 که  
 از  
 باگنیه  
 باشد  
 به  
 محمد  
 صلی  
 الله  
 علیه  
 و  
 آله  
 یعنی  
 آن  
 شایسته  
 است  
 بر  
 احوال  
 ایشان  
 که  
 میدانند  
 آنچه  
 که  
 پیش  
 ایشان  
 است  
 از  
 امور  
 و  
 معادلات  
 و  
 قصص  
 ایشان  
 و  
 میدانند  
 آنچه  
 که  
 از  
 پس  
 ایشان  
 است  
 از  
 امور  
 آخرت  
 و  
 احوال  
 مل  
 بهشت  
 و  
 دوزخ  
 و  
 ایشان  
 را  
 میدانند  
 چیزی  
 را  
 از  
 معلومات  
 او  
 علیه  
 الصلوة  
 و  
 السلام  
 مگر  
 بدانچه  
 که  
 خواهد  
 که  
 بداند  
 و  
 در  
 ایشان  
 را  
 استحقاق  
 و  
 در  
 رساله  
 رحمانیه  
 فی  
 بیان  
 کلمه  
 العرفانیه  
 آورده  
 اند  
 که  
 علم  
 اولیا  
 و  
 بنسبت  
 علم  
 انبیاء  
 بشافعه  
 از  
 بهشت  
 دریا  
 و  
 علم  
 انبیاء  
 بنسبت  
 علم  
 پیغمبر  
 یا  
 محمد  
 علیه  
 السلام  
 بهین  
 منابهت  
 مذکوره  
 است  
 و  
 علم  
 پیغمبر  
 بنسبت  
 علم  
 حق  
 سبحانه  
 و  
 تعالی  
 منزه  
 و  
 مشابهت  
 است  
 و  
 صفا  
 قیسه  
 بر  
 این  
 میگنید  
 و  
 بگویند  
 من  
 رسول  
 الله  
 لیتمن  
 و  
 عرفا  
 من  
 الجبر  
 و  
 عرفا  
 من  
 الذم  
 و  
 عرفا  
 من  
 لدیه  
 عند  
 حد  
 و  
 من  
 نقطه  
 العلم  
 من  
 شفا  
 و  
 بحکم  
 حاصل  
 است  
 که  
 علوم  
 کائنات  
 اگر  
 چه  
 بسیار  
 است  
 و  
 در  
 بنسبت  
 علم  
 خدای  
 عزوجل  
 و  
 نیز  
 در  
 نقطه  
 و  
 شکله  
 است  
 و  
 مشربان  
 بحر  
 روحانیه  
 محمد  
 علیه  
 السلام  
 است  
 پس  
 بر  
 مبنی  
 رسول  
 و  
 ولی  
 میسرند  
 بقدر  
 غایت  
 و  
 استعداد  
 خود  
 و  
 نیست  
 کسی  
 که  
 تجاوز  
 کند  
 از  
 این  
 سبقت  
 بر  
 و  
 بر  
 او  
 کذا  
 فی  
 تفسیر  
 روح  
 البیان  
 و  
 سوره

ناریه است کنجانش یافت کس سید مکرسی او که زیر عرش وزیر آسمانهاست با قرار گرفته است  
 علم او انشعاق است همه آسمانها را او پنجه در پشت و الاخر حق و تمام زمین را او پنجه بر پشت او را  
 و قیام میکند باد و در محاوره عرب میگویند و سه فلان اشی میوه سعه در آنوقت که نه برادر او را  
 و قیام میکند او و نیز میگویند لایسک نه یعنی ترا خطا بر پشت این نیست که او را برداری و مثلاً این قول پیغمبر است  
 یوکان موسی حیالما وسعه الا اتباعی یعنی بحجز اتباع منی را کنجانش بر پشت دیگری ندارد و کرسی در پشت  
 از او گویند که مرکب و مرتب باشد بعضی از چیزه بر بعضی و کرسی ابوال دابعد و اب را گویند که طے فدیگی بر  
 دیگری و گویند که است الدار چون خانه کبشرت بول و پشک آلوده باشد و هم میگویند که کرسی اشی چون خبری  
 مرکب میشود و کرسی که معروف و مشهور است او را بجهت آن کرسی گویند که آن مرکب و مرتب میشود از چیزها  
 که یکی بر دیگری نهاده میشود و در تفسیر این آیه چهار قول بیان کرده اند اول آنکه کرسی جسم کلان است که  
 قرار سیده و کنجانش یافت اند و او آسمانها در زمین باز خلاف کردند بعضی از آن گویند که کرسی نفس عرش است  
 بر نیز که تخت گاهی موصوف بعرش و گاهی موصوف بکرسی میشود زیرا که مقصود از هر یک جلوس است  
 و بر هر دو می نشینند و بعضی گویند که کرسی غیر از عرش است باز در این هم خلاف است کسی گوید که کرسی زیر  
 و بالای آسمان هفتم است و گنگی ید که کرسی زیر زمین است و همین است قول سیدی و قول دوم آنکه مراد از  
 کرسی غلبه قدره و ملک است چنانکه می گویند که خدائی را سر و قدرت و غلبه ایجاد خلایق و نیز اعوای اصل  
 هر چیز را کرسی میگویند و بادشاه را هم کرسی گویند زیرا که بادشاه بر آن می نشیند گویا نام نهادند بادشاه را  
 بنام مکان او قول سوم آنکه مراد از کرسی علم است زیرا که علم وضع عالم است و عالم بمنزله کرسی است گویا  
 که نام نهادند صفتی را بنام مکان آن بطریق مجاز و نیز علم چیز نیست معتمد و کرسی هم جای تکیه و اعتماد  
 و به همین جهت میگویند که سماء کرسی و ستون دین اند چنانکه میگویند ایشان را اوتاد الارض قول چهارم  
 آنکه گفتار است و آن اینست که مقصود از این کلام محض تشبیل و تصویر عظمت اوست نه که در حقیقت  
 کرسی است با جمله خداوند تعالی خطاب فرمود به بندگان خود به تعریف ذات و صفات خود بر وفق حق  
 ایشان که تعریف مرا و بادشاهان خود میکردند چنانکه کعبه را بیت خود فرمود که مردمان از دور و کار بزرگ  
 زیارت آورفته طواف او میکنند به مثابه آنکه مردمان گرد اگر محل و دیوان خاص بادشاه به تعجب نقش و نگار  
 او می بینند و میکردند و فرمود حج را سود را دست خود در گردانید او را مقام بوسه به مثابه بوسیدن دست



شدند و از خصه دوم عقل داد و سوم حیا و از چهارم معرفت آفریده شد بعضی گویند اول چیزی که آفریده شد عقل  
 عظیم بود و تدریجاً بعضی لوح و تدریجاً بعضی کرسی وسیع بود و گاهی بعضی <sup>د</sup> <sup>ک</sup> و او را در پنج تنگند  
 و بعد از آن نباید حفظ نما نگاشت آسمان و زمین و هوای علی العظیم و راست بر تراز عدل و ملامت و بزرگوار  
 از اندیشه فهم باید نیست که این آیه بزرگترین از آیات قرآن است که در حدیث شریف دارد است که این  
 آیه را زبانی است که بآن تسبیح و تهنیت پس پروردگار خود میکند نزدیک عرش و خواص فضایل این آیه در آنجا  
 بی شمار اند اما بعضی از آن تمییز ذکر میکنم از آن جمله در حدیث بنوی و جامع که هر که بعد از نماز فرضیه بخواند  
 آیه الکرسی یکبار خدا تعالی جان او را بدست قدرت خود قبض کند و ثواب چنان باشد که در راه او تعالی  
 با کافران جنگ ده شهید شود و هر که در وقت بیرون آمدن از خانه بخواند صدقه بدهد و هزار فرشته امر  
 فرمایند بر کس امرش خواست از خدا ای بیگ قاری این آیه شریفه و هر که بوقت در آمدن خانه بخواند  
 عینی شود و اگر در وقت عشا بخواند خدا تعالی او را و همسایگان او را از بلا نگاه دارد و در تقان فرموده که  
 آیه الکرسی آیتی است که شامل و محیط است بر تمام الهی که نه شامل است اینچنین آیتی دیگر از قرآن  
 زیرا که درین آیه شریف هفده مقام اند که در بعضی مقام از آن اهم است ظاهر است و در بعضی متکثر است  
 مقامات اینست الله هو الله القیوم و ضمیر لا تأخذه و ضمیر که و ضمیر عنده و ضمیر باقیه و ضمیر علیم  
 و ضمیر علمه و ضمیر یومئذ و ضمیر کریم و ضمیر یو دة و ضمیر ما و هو العلی اعظم و کفایت میکند سیاده و شرف  
 این آیه را فرمودن رسول علیه السلام بحضرت علی رضی الله عنه که یا علی سید البشر اوم سید العرب محمد  
 و لا تخف و سید القوس سلمان و سید الروم صهیب سید الحبشه بلال و سید الجبال الطور و سید الایام الجمعة  
 و سید الکلام القرآن و سید القرآن البقرة و سید البقرة آینه الکرسی در روایت کرد علی رضی الله عنه از پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه و سلم که فرمود علی السلام هر که بخواند آیه الکرسی در خانه خودی روز در آنجا داخل شیطان نشود  
 در داخل سحر ساحر نشود تا چهل روز را علی تعلیم کنی این را بابل و خیال خود همسایگان خود را علی  
 نازل نشد کسی آیه بزرگتر از شرف از این آیه و نیز فرمود امیر المومنین رضی الله عنه که شنیدم از نبی صلی الله  
 علیه و سلم که بر منبر نشسته میفرمودند هر که بخواند آیه الکرسی بعد از نماز فرضیه منع کند او را چیزی از  
 در آمدن بهشت مگر مرگ همچنین کند کسی بر قرائت این مگر آنکه صدیق و عابد باشد در روایت کرد این  
 از ابن عبد الله و سیدنا علی این ابیطالب که فرمود علی السلام که چون خدا تعالی را بدهد فرمود و بفرستادن این آیه

بسم  
عقل  
آیه الکرسی  
بسم  
بسم  
آیه الکرسی  
که بر آن نام  
الکرسی  
عقل

و سوره فاتحه و آیه شهادت لاله الا اله الا الله و آیه قل اللهم انک المکنت فی المکانت الیه کفیته عرض معلی  
 و عرض نمود که ای پروردگار یا میفرمایی را در زمین بطرف ما فرمان بفرمان ارشاد شده سوگند مرا  
 یغیرت و جلال خود که بخواند شمارا کنی بندگان من بعد ادا می هر نماز مگر گردانم جای او و بهشت  
 و قرار دهم او را بحضرت قدس نظر رحمت اندازم کجاست او در هر روز بهشت و بار و در آنم مراد او در هر روز  
 بهشت و حاجت که کسرت از این مغفرت است و نیز در حدیث است که هر که بخواند آیه الکرسی و خوانی هر روز  
 بقره را در وقت مصیبت خود نجات دهد او را خدا می آید از آن مصیبت و هم در حدیث است که این  
 آیه شریفه است که هر که خواهد که خانه خود را پر کند از کموتها باید که بخواند آیه الکرسی را بکثرت و به  
 بخواند این را بعد از وضوء بلند کند خدا را و اچهل وجه و پیدا کند بدله هر حرف از آن فرشته را که  
 آفرینش می خواهد بر یک قاری می نازد و قیامت و هم در حدیث آمده که هر که بخواند این آیه کریمه را به  
 خواب میکشاید بر کوه و از بار رحمت خود تا نغمه میدهد او را خدا بعضی هر سوی تن او شهری از خود و اگر  
 بمیرد در این شب که دین آیه الکرسی خوانده بمیرد شهید و هم در حدیث آمده که هر که بخواند آیه الکرسی را  
 چهل بار در وقت غروب آفتاب بنویسد خدا تیغی بکشد او ثواب چهل حج و از جابر بن عبد الله روایت است  
 که هر که بخواند این را بوقت بر آمدن از خانه مقرر کند خدای تعالی بر یک طاعت او هفتاد هزار فرشته و اگر بمیرد قبل  
 از در آمدن از خانه خودی دهد او را حق سبحانه ثواب هفتاد شهیدان در وایت که حضرت ابو هریره روایت  
 که فرمود علیه السلام هر که بوقت بریدن آمدن او خانه بخواند آیه الکرسی میفرماید الله تعالی بیوی او  
 هفتاد هزار فرشته که آفرینش میخوانند بر او تا در آمدن خانه خود و هر که بوقت در آمدن خانه بخواند  
 و در کند خدای عزوجل از فقر و آواره اند که دمی فرمود خدا تیغی بمحوشی که هر که بخواند آیه الکرسی  
 بعد هر نماز و مداومت کند بر خواندن او میدهم او را ثواب شاکران و صدقیان باز حضرت موسی غنی  
 کرد یا الهی که ام کسین و اوت این آیه مداومت کند فرمودند مداومت کند بر خواندن او مگر آنکه تنبیه  
 با صدیق باشد و نیز از فضائل این آیه شریفه است که هر که بخواند این را یکصد مرتبه یا یکصد  
 حروف این آیه است مگر بر پشت خود خسپیده بخواند الله تعالی قوی او را کند و امام بخواند این آیه  
 و تفسیر خود آورده اند که چون نازل شد آیه الکرسی فرد آمد به هر آیتی از آن نیست و هزار فرشته  
 که امام رحمه الله را از آیت کلمه گرفته باشد و نیز در حدیث آمده که هر که بخواند آیه الکرسی را یکصد

و دیده میشوند هفت آسمان و یازدهم میشود تا آنکه نظر کند خدا بسوی او و شمس و کواکب بونی رحمت الله نقل کرد  
 از سلمان فارسی که فرمود علیه السلام هر که میخواهد آیتة الکرسی را ببیند و آنکه بر تختی موت و  
 میگذرند و فرشتگان در خانه که در آن آیتة الکرسی باشد مگر در آنجا نشینان خیره میشوند و در  
 خانه که در آن قل هو الله احد باشد مگر در آنجا فرشتگان و نیست خانه که در آن آخر سوره حشر باشد  
 مگر فرشتگان بر آن فرود افتند و از حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه منقول است که هر که بخواند آیتة الکرسی یکبار  
 و در کند الله تعالی از دوزخ و مرگ و آفات را که سهل تر از آن عذاب است **حکایت** می کند که شخصی  
 محافتی را که گوسفندان خود بر شبایة الکرسی بخواند بحسب اتفاق یک شب آن کی خوانده بود که خواب  
 بر او غلبه آمد بعد از آن بیدار شد و بقیة آن خواند و چون بوقت فجر در روم گوسفندان رفت دید در آنجا  
 شخصی پرسید از احوال او گفت که بر شب باراده دزدی گوسفندان می آدم مگر حصار می یافتیم چون  
 شب آدم در دیواری طاقت دیدیم پس از آن طاقت در آدم و گوسفند گرفته و خاتم برین روم  
 چون بتمام در پیچیدیم یافتیم او را مسدود و در این حکایت منقوله نکست که میگوید که من  
 از دزدان بنایت میرسیدم تا آنکه فرمود مرا حضرت علی رضی الله عنه بخواندن آیتة قل ادعوا الله  
 او ادعوا الرحمن تا آخر سوره پس بخواندم او را باز نشی فراموش نمودم او را و خشم چون قدری از شب گذشته  
 بود بیدار شدم پس خواندم او را چون بوقت فجر برخاستم دیدم که دزدان در خانه من بسته اند از دزدان  
 همه در دانی میر که این آیتة از دزدی بدست من تو به نمودند و امام نجم الدین نسفی رحمه الله آورده اند که  
 گفت جبرئیل مجید صلی الله علیه و سلم که بدستی که عفت از جن ترا کرد و فریب بد تو را از خود دفع کن  
 بخواندن آیتة الکرسی و پنجم حدیث آمده که هر که بخواند آیتة الکرسی یکبار و دو میکند خدای تعالی نام او را  
 از دیوان اشعار و هر که بخواند و بار نوشته میشود نام او در دیوان صلحاء و هر که بخواند تسبیح را مرشش بخواند  
 برای او فرشتگان و هر که بخواند چهار بار بنیافتد و غایبند کرد و هر که بخواند سحر بار نوشته میشود نام او  
 دیوان ابرار و هر که شش بار بخواند ماسیان دریا بر آید و تنهار میکنند و از شر شیطان در امان ماند  
 هر که خواند هفت بار بند کرده شوند بر او هفت دروازه دوزخ و هر که بخواند هشت بار هشت دروازه  
 هشت بار و یکسانند و هر که بخواند نه بار کفایت کند هیچ مورد دنیا و آخرت را و هر که بخواند ده بار نظر فرما  
 حق تعالی بطرف او گفت قزوینی هر که سفر کند و دوزخ را از دشمن و غیره ترسد مبادا که سوره لایلاف

حکایت  
 در فضیلت  
 آیتة الکرسی

مؤلف در فضیلت  
 آیتة الکرسی  
 از کلام  
 ادعوا الله  
 و ادعوا  
 الرحمن

بیان  
 فضیلت  
 آیتة الکرسی

و این آیه الکرسی خواند بفرمانه شود زیرا که این آمان است از هر بدی که در آن می گذاردی و نیز به اینجاست در حدیث آمده  
 ان عظم آیه فی القرآن آیه الکرسی من قرأها بعث الله ملکاً یحفظ من حسنة و یحواسن سبابة الی العرش تنک  
 الساعة یعنی عظمت آیه الکرسی بیست عظمت مقتضای اوست زیرا که شرافت هر شیئی بشفرف و بوقت مقتضای  
 و متعلقات او میشود آیه الکرسی مقتضی توحید است در پنج کلمه و سوره خلاصه پانزده کلمه لهذا فرمود علیکم السلام  
 که بزرگترین آیه در قرآن آیه الکرسی است و محمد بن ابی کعب نقل میکند از پدر خود که او میگفت که نزد من بزرگ  
 بود که در آن میوه و سبزیهای نهاده و همیشه حفاظت می نمودم و همیشه در آن نقصان میدیدم آخر کار شبی خواب  
 کردم و در خوابی آن غایت سعی نمودم پس ناگاه دیدم مائیه را مشایخ نوجوان پس از سلام کرد بر من  
 جواب سلام او گفتم باز گفتم او را که تو از جن هستی یا از انس گفت من از جنیان هستم گفتم دست بده مرا پس  
 او دست خود در دست داد و ایضا منم دست او مشایخ است گفتم موی او مشایخ موی من گفتم خنجر من غلطه  
 جن است گفت او دهنی مرا گفتم چرا در جبرن من نقصان میکنی گفت مرا خبر رسید که تو مردی حساب  
 صدقه هستی که صدقه را دوست میداری پس دوست داشتم این را که از طعام تو نصیبی بر من پس  
 گفتم او را که کدام چیز است که مرا نجات دهد از نجات آیه الکرسی هر که او را در وقت صبح بخواند تا شام  
 از میان خلاصی یافت و هر که در وقت شب بخواند نجات یابد از میان تا صبح پس در وقت صبح بخواند  
 حضرت رسالت حاضر شده از ماجرا خود ناگاه نمود فرمود منی علیه السلام صدق انجیث غفلت که محض  
 زیر درختی نشسته بودی که ناگاه از آن درخت او از حرکت شنید پس گفت چیست این حرکت نهی جوابی شنید  
 ناچار آیه الکرسی خواندن شروع نمود پس فرمود آمد نزد او شیطان پس گفت آن شیطان که بجای است  
 او را بچه چیز داکنم گفت باخیز که فرود آوری مرا از درخت یعنی آیه الکرسی آورده اند که روزی  
 زید بن ثابت بدیواری رسید و از آن دیواری آوازی شنید گفت این چه آوازی است که از دیوار می آید  
 جواب آمد که من از بنی جانم که رسید بر میان قطعی سخت پس میخوانم که حصه خود از سواد شما بگیرم گفت  
 شما بخورید میوه را گفت میخوریم گفت زید بن ثابت آیا آگاه کنی مرا از این چیزی که پناه و پناهی را از شما  
 گفت نجات دهنده از میان آیه الکرسی است با جمله آیه الکرسی بزرگتر است که طهر و نضرت میدهد بر جن  
 و بر تحقیق آیه ایست که تا نیر عظیم دارد بدفع شیطان از نفس انسان و از هر صدمه و از  
 اهل شهوات و طرب و از آداب سماع مکاره و از اهل مظالم و غضب و نخوانده شود بر ایشان بصدق



کما فی آثار المرحان فی حکام الجان **ع** دل پروردگار و اقران و جان بجز روح را خالقان و هر چه جوئی  
 مرض قرآن جو که بود گنج علما قرآن و حکایت کنند که یکبار بر امام محمد فخری طاری شد پس آمدند روزی  
 نزد قضاعی فرمودند اگر دسی مرا شترتی یا موزم ترا دوستد از خفه گفت قضاعی مرید که تو هیچ حاجتی نیستی  
 سبب چیست در گرانمایه چه دهنده عوام و حافظا گوهر یکدانه و جز بخواص و باز سبب اتفاق آن  
 قضاعی سوخته خور که اگر ندیم دختر خود را در جبین آنچه جمیع در دنیا هست پس بر زن من سه طلاق است  
 پس جوع نمود بعد از آن زبان پس فتوی دادند بخت او پذیر که دادن جمیع مافی الدنیا ممکن نیست  
 بانه آمد نزد امام محمد و پرسید از این مسئله امام فرمود که چون از تو خسته بودم از شربت بود در دل من  
 که یا موزم ترا این مسأله و یکی مسئله دیگر و اکنون این مسئله ترا نخواهم گفت مگر بعد از گرفتن هزار دنیا  
 بجهت تعظیم شان این مسئله پس حاضر نمود هزار دینار و خدمت امام پس فرمود امام با اگر بدی در جبین دختر  
 خود مصحفی شخری تو بری در سوگند خود یعنی سوگند تو تمام شد باز علماء آن زمان از وجه این مسئله از امام  
 پرسیدند گفت که خدای تعالی فرمود در کلام خود **وَلَا تَطْطَبْ لَأَيِّسٍ** لَأَيِّسٍ لَأَيِّسٍ لَأَيِّسٍ پس همه علماء از آن  
 این فتوی را قبول فرمودند علم درست نیک با قیمت و چهل در دلیت سخت بیدریان و مگر باید که  
 انسان از صدق دل بخواند زیرا که صدق عجیبی است عده که صادق و درست گوارا سرزد میکند و  
 کاذب دروغ گوی را یا راه روی میسازد یا مینی به صبح صادق و کاذب که چگونه از پس اول انقاص  
 روشن است و نه از پس دوم و نفی مال فی المثنوی **ع** است تسبیح بخار آب و گل و مرغ جنت  
 شد نفع صدق دل و هر چه بطریق صدق باشد بیانی در آن تاثیر را و آنچه بطریق قال باشد  
 نیایی در آن هیچ اثری را و به همین جهت همه بینی بسیاری را از مردمان محروم و اگر چه دعوی هم  
 اعظم میکنند که آنی تفسیر روح البیان باز باید دهنست که ذکر و علم بر دو تابع مذکور و معلوم خود میسازد  
 پس هرگاه که مذکور و معلوم اشرف و بزرگتر میباشد پس ذکر و علم نیز اشرف و بزرگتر باشد بمقتضای  
 اشرف اندکورات و لمعلومات ذات حق بجا نه است بلکه از آن هم برتر است که گوئیم که آن اشرف  
 از غیر است زیرا که این کلام مقتضی نوعی از محانت و شکاک است و او تعالی مقدس است از محانت  
 مساوی خود الغرض همین جهت هر کلامی که شامل باشد بر نفوت جلال او در صفات کبریا می او  
 نه در نهایت جلالت و بزرگی پس هرگاه که این آیه شامل شد بر توحید و جلالت و بزرگی

الاجرم این آیه در شرف باطنی خایات و المانع نبات رسید و علی هذا گوئیم بر ذکر و کلام و زبان و مکان  
که شامل شد بر لغوت و صفات رسول خدای جل ذکره که خاتم الانبیاء و بشری عیسی و دعوت ابراهیم  
علیه السلام اند پس این شانین ذکر و کلام و زبان و مکان بلکه ذکر و سامع و می با و اباطلسی و باطنی  
در نهایت عظمت و شان و شرف و کرم است اللهم آیت مفتی تقوا یا ذکر که انت خیر من زکبیا امین کلا اگر اکا  
فی الدین بیهم اگر ایه نیست و قبول کردن دین اسلام بعد از اسلام عرب یعنی هیچ اگر ایه نیست  
از یهود و نصاری و مجوس و صابان به بر آوردن اسلام بشرط قبول جزیه گفته اند حکم این آیه باینست  
منوخ است او تمام قبائل عرب جز دین اسلام قبول نه بود اما با دیگران قتال باید کرد تا مسلمان شوند  
یا جزیه قبول کنند ابو بصیر انصاری و دو مفسر قائل است تا حکم ترسائی از شام بمید آمد و ایشان ام  
مضام نمودند بوجه فنون و فسانه مغرور گشته دین ترسائی اختیار کردند و همراه او متوجه شام شدند و اینها  
از حضرت رسالت و ستوری خست تا برود و ایشان را با کراهت به شام باز آورد این آیت نازل شد که اگر  
نکنند کسی که بدین متدین شده است قد تقبلن انکم و انکم لکنتم من الی بدستیک روشن شده است راه است از  
گمراهی میخیزد کفر از ایمان و حق انبیا صلوات الله علیهم متبرک است که میگویند پس هر که کافر گردد یعنی نگردد  
یا الکاغوث یا بنجر که میرسد جز خدای خواه شیطان و خواه بتان و خواه کهنه و ساحران و یقیناً بالله و یقیناً  
آورد خدای فضل است که این رستیکه چنانکه زندی العروة الوثقی بدست آویزی محکم که قرآن است  
با اتباع سنت و یاد و قوف نزدیک امر دینی که سلوک طریق پیغمبر است هم سلی قدس روح گوید عوده مفتی  
توفیق است در بدایت و ساعات و در نهایت و در حقایق و در خجسته آورده است که آن مرحوم با توفیق حاصل است  
و مرخصان و مرید غایت به محبت خص خاص را به جز بات ربوبیت که ایشان از حدیثات و جود خانی  
گردانند و با نور طلاق و احببوا لوجود باقی رساند و در مقامات حضرت خواجہ بہاء الحق و الدین اشہر نقشبند  
قدس اللہ بجاتیق کلامه مذکور است که درین طریق طاعت ماسوی حق است کفر بوی و ایمان بحق و  
هر قدمی شرط لازم سالک است و پیغمبر فرمود اللہ الہوی عند اللہ العین من جمیع الیہ بدترین فعلی  
که در زمین میسر است ہوائی که ایشان است اَوَّلَیَّتِیْنِ اَتَّخَذَ اللہُ ہُوَادَ اَیْمَانِیْنِی الْمُحَمَّدَ اَمْرَکَ اَمْرَ  
خود را به خدا گرفته است آن بیچاره می پذیرد که او بنده خداست پسیت خواجہ پنہا را که دارد و خدا  
حاصل خواجہ بجز پذیر نیست و نعم ما قال فی مثنوی تا ہوا آید ہوا است ایمان تا نہ نیست

کمین هوا بنظر قفل آن دروازه نیست و هر که خود را از هوا خود باز کرد و گوش خود را نشانی راز کرده  
 عوده الوثقی است این ترک هوا بجز شید این نفاق چا را بر سما باید در مردم هوا و از روست و چون هوا  
 بگذشت پیغامی هست و با هوا و از روست کم باشد دست و که گفتگ از سبل اعدا دست و تحت مل معوض  
 پاک از هوا و برومی الرحمن علی العرش استولی و در حدیث آمده که نفس عبد الله هم و نفس عبد الیز و جبه  
 در هلاکت بنده ز روست و بنده زن و فرزند بر آینه هر که بنده چیر می باشد از پشته و لغم با حال  
 بر چیز که اندر دو جهان بنده آتی و آنت ترا در دو جهان منوسن معبود پس بضرورت از همه چیز با  
 می باید برید و بحق سبحانه بیاید پیوست این است سرفقه است که بالعودة الوثقی و این عوده است  
 لا انفضا کره لک ایچ نهقامی و انفضا نیست مرا زنا و الله سمیع و خدا شنو است قول کسی  
 که رسول بعروه و ثقی بود که کلمه لا اله الا الله است یا قرآن با جاع است علیهم السلام داناست نیست  
 خالص است که بدان عوده و در تفسیر روح البیان مذکور است که کفر را قسم است کفر نعمه کفر و عده  
 کفر طاعت و از فردا نشان نیز به قسم اند که طاعت میمنه صراط شمس طاعت کمال لها و فریق اول  
 در دست ملائکه مقررین اند و دیگر فریق دوم در دست شیطان میتمر و اند و در فریق سوم  
 دست خدای متعال است و دست قدره خدای یزنا لای دست همه است که دیگر و اند از اینجا که  
 میخواهد در میان تجلیات عالیات و علوم و معیار الهیات پس ایمان فریق اول بنده است بطریق  
 شریعت و بیان است نه طاعت و اما فریق دوم که ایمان ایشان طاعت است و کفر خدای است  
 در روزم جاوید خواهند ماند و اما فریق سوم بنابر آن که مخصوص است در قرآن قطیعه البیوت است  
 و از غیر نفس و تجلیات الهیات و تقادیر فریق دوم و سعات فریق اول قطعی نیست بلکه محتمل است  
 است و دوم آخری الله و لی الذین امنوا خدای دوست انکاست که بوی گریه و دیده اند یا مستولی  
 کار ایشان است در راه نمودن بطریق تقسیم بخیر وجه من الظلمتین بیرون می آرد ایشان را از  
 تاریکی تاریک و ضلالت الی النور بوی روشنائی ایمان و هدایت باز نکست معرفت یا  
 از شک یقین یا از ظلمت نفس بنور دل یا از مفات بشریت باطلاق ربوبیت و الذین کفرو و انکاست  
 حق را بر پوشیده نه یعنی ایهودیان یا مبرقدان را صحران است که عام گردید جمیع کفار و کفار و کفار و کفار  
 در دستان ایشان طاعت اند بهر در کعب بن شرف و جی ابن خطب و شال ایشان و بت پرتان



زیرا که مجاور نبود برای آنکه خدای ملکوتی از شدت و مجاهدت گفته که چهار کس یا شاه و تضرع تمام دنیا  
 نذر و از آن مسلمان و دو کافر از اسلام حضرت سلیمان و ذوالقرنین اما کافران نمرود و بخت نصر و اعدای  
 بزرگ که میگویند آنوقت را که گفت ابراهیم و جواب سخن او که کَرِیْمُ الَّذِیْ پیر و دگوار من نیست که از  
 قدرت یحیی زنده میگردد و از عدم بوجود می آید و کَسِیْمُ الَّذِیْ و میمیراند و از منزل بقا با دیده  
 ناسیه بر دو قال گفت نمرود اَنَا اَحْیِیْ قَامِیْتُ مِنْ زَنْدِیْ و میمیرانم پس زنده و حبس بقبل اگر شست  
 بسیار زنده گانی قطع کرده بود و طلبیده و آزاد کرد و گفت اینک مرده را زنده کردم و دیگری ای سگینه و طلبیده  
 بقبل رسانید و گفت اینک زنده را بپرانیدم عقا ر آن تضرع و غمی این بود مگر حیا لغو است و امانت بقبل  
 دیند نیست که حیا و امانت خلق حیات و موت است و احیاء و آن جز حضرت قادر بخار گنا باشد اینست  
 و چنان مجلس خود قبس میگردد و لاجرم ابراهیم بحجت روشن تر تعال نمود و قال اِنِّیْ اَبْرَاهِیْمُ و گفت ابراهیم  
 قَاتِلَ اللّٰهِ یَا اَبْنٰی بِاللّٰسِیْسِ بَرَسِیْکَ خَدَّیْ مِنْ اَرَوْ اَفَا بَرِیْ رُفُوعِیْنَ الْمَشْرِقِ اَزْ اَفْکِیْکَ مَحَلِّ طُلُوعِ  
 اوست قَاتِلَ بَهَامِنَ الْمَشْرِقِ پس تو بیا را از اجایی که محل غروب است قَهْمِیْتُ اَلَّذِیْ  
 پس سهوت گردانیده شد آنست که گفت کافر بود یعنی نمرود و حجت او منقطع گشت و در سلسله حکم  
 مذکور است حکمت فی طلوع شمس قریب لقیاتة من مغربیان ابراهیم قال للمخروان اسد یاتی با شمس  
 من المشرق فمات یاما من المغرب قَهْمِیْتُ الَّذِیْ کفروان السحرة و النجیة عن آخرهم یگردون ذلک لانه غیر  
 کاین فی طلوعها الحق یو اما من المغرب یری المنکرین قدرته و ان شمس ملک دن شاه و طلوعها من المشرق  
 و المغرب و اللّٰه کَیْفِیْلِیْ و خدای راه نماید بطریق احتیاج القوم الظالمین کرده و همکاران را  
 و تفسیر امام سنجلی آمده و بحقیق الله لا اله الا هو طریق لجنبته فی الآخرة من کفر با تبتدنی الدنیا ربنا است  
 که چون نمرود حضرت ابراهیم را در آتش انداخت سلطان کرد خدای تعالی بر قوم او پش را تا که خود گوشت  
 ایشان و نوشید خون را و نه باقی گوشت مگر آنخوان ایشان را و فرستاد خدای تعالی پشه را که در آمد و در  
 سوراخ بینی آن لعین و قرا گرفت آن پشه در شجره او بعد از چهار صد سال و میزد بر سر آن نمیی چو  
 و بائی پوش تا آنکه مدتی چهار صد سال درین عذاب گرفتار ماند چنانکه چهار صد سال بادشاهی نموده بود و نمیی  
 احوال الشیخ المطار قدس شوی او صمی که تیر اندخته به پشه کارش کفایت ساخته به پس اهل دین را  
 باید که مغرور نشود با آن مثال مگر رجوع کند بعبودیت ملک المتعال و در تفسیر امام سنجلی کتب است که گوشت

حکمت در طلوع  
 قاتل بیهوش  
 از برادر  
 قاتل  
 و کافر

صخره عظیمه و عیدها سطر قدیه فرحت شو من الدنیا دلیل علی بعدک من السعد و سکونک الی مافی یدک دلیل  
 علی قله نقشب با تشدد و جوعک الی اناس فی حال اللذنه دلیل علی انک لم تعرفت لسانهنتی و لغم ما قال  
 سعدی شنیدم که جمشید فرخ سرشت به بر شسته برنگی نوشت به برین چشمه چون با بسی هم زنده به برفتند  
 چون چشم بر چشم زنده به گزینیم عالم بر روی و زور و دلیکن بنزدیم با خود بگور و برفتند و هر کس در دست  
 نمانده بجز نام نیکو زشت به اللهم جعل هذا العبد المحکیم الضعیف من جملة العیمن من الذین طال عمرهم حسن  
 عملهم و تصرا لهم و کل عقلم و کالکفری این سخن مرتب بابت اولی است ایانیدی قصه حاجه ابراهیم  
 یانیدی مثل آن کسی که عَلَى قَرْيَةٍ بگذشت بر روی دان گذر ز غریزین شرخا بود و دویست و ده  
 اهل بیت المقدس بود و قریشتق از قری است بمعنی جمع و هجی خَاوِيَةً عَلَىٰ اعْرُوشِهِا و آن افتاده  
 بود بر بقعهای خود معنی اذل عقها سا قط شده بود پس یوار باران افتاده و این نهایت خرابی است  
 و شهر نهنت که گذر زنده برین دیم خراب غم بود که توریت حفظ داشت و از کار بجای بود بخت نصر باقی  
 که شش نکه نشان داشت بعد از خرابی بیت المقدس بنی اسرائیل را بس کرده نمود و گریه را بقتل رسانید  
 و گریه ای در نام گذشت و گریه ای اسیر گرفته که در آن یک لکبه غلام بودند که در میان اوشان منقسم شدند  
 و هر یک از شاه را چهار چهار غلام در حصه آمدند و حضرت غریزین از ایشان بودند و چون حق سبحانه و تعالی  
 او را از قید کفار خلاصی ارزائی فرمود و غریز توجبه به بیت المقدس نموده بر قریه که سایه آرام بود و  
 بدره عنک بر دو فرسخی از ایلیا بود رسید پس ضعی ویران دیداد درختان او میوه دار بودند قدری  
 انجیر بخشیه و مقداری انگور باز کرد و در سایه دیواری قرار گرفته انجیری چند بخورد و باقی در سله نهاد و انگور  
 را میفشرد و پاره بیانامید و بقیه در خیک بر سخت و دراز گونی که داشت پیش خود به بست و تکیه بر دیوار  
 کرده بران ده ویران نیگرمیت چون آن ده را بنایت خراب دید قال أَنَا لِحُجَّتِ هَذِهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ  
 گفت غریز چگونه و چه زنده گردان این ده را خدای تعالی یعنی چگونه آباد سازد و بعد از خرابی  
 یا اهل او را به چه کیفیت زنده گرداند بعد از مردن ایشان و این نه بطریق متباد و بود بلکه طلب اعلیٰ کیفیت  
 احیا می نمود فَاَمَّا كَذَلِكَ بن میر اندر خدای در وقت این تامل تَفَكَّرَ مِرَالَةً صد سال از  
 نیز بر دفتر گفت پس زنده گردانید او را بهمان شکل صورت که بوده آورده اند که مقتضای  
 او را و طعام او را و شراب او را از نظر خلق پوچشاند چون بقا و سال از مرگ او بر آید بخت نصر ملک شد

به پیشه کرد و دروغ اودنیده بود و نجات و ادحق سبحانه قوم بنی اسرائیل را حق جل علاه نوک فاریا بگنجیت آمد  
 بیت المقدس در قتی سال بحال عکات اول باز آورد این ده عین انچه پیشتر بود ابا دان تر شد پس حضرت  
 عزیر را زنده گردانید گفته اند او را هنگام چاشتگاه بمیرانید دوران روز که زنده شد هنوز آفتاب غروب  
 نکرده بود پس شش بجکم خدای تعالی در قتی که عزیر زنده گردانیده شد چشم میالید قال که گفت عزیر  
 را این حاجت وقت است که درنگ کردی قال که گفت یوا که بعضی بگویم گفت عزیر درنگ کردم اینجا بودم  
 و چون بگریست که هنوز آفتاب بود گفت یا باره از روز قال که گفت آن فرشته بخواست که  
 تو کمان برده بلکه درنگ کردی این جامه که عاک صد سال و درین صد سال مرده بودی عزیرم  
 با خود آمد و درنگ داشت او صانع آن وضع را بر نهج دیگر یافت تعجب او میفرود و دیگر باره باو گفت  
 فانظر لی طعامک پس نیک نگاه کن بسوی طعام خود یعنی انجیر که سه نهاده بودی و  
 و نگر آریک و بگر بشرب خود یعنی شیر که نگور که در خیک نخیده بودی که بپسند که هیچ تغیر  
 نکرده ان عصیر و جمله منفیه حال واقع شد بغیر و ان طعام و شرب زیرا که مضایع سنی چون حال آن  
 میشود با تزیهت که باو آید یا بغیر و انظر لی حمارک و درنگ بسوی دراز گوش خود که  
 استخوانها مانده و باقی اجزا و متفرقه انکه خطاب رسید که ترا بعد از مرگ زنده کردیم تا آثار قدرت  
 او در نفس تو ظاهر گردد و انظر لی عظامک و دیگر تا گردانیم ترا آیه للناس نشانه و عبرت از برای  
 مردمان که در حشر اجناسند و انظر لی العظامک و نگاه کن بسوی استخوانهای تمار خود تا ببینی  
 که بقدرت من قدرت کیف انشرها چگونه او را حرکت میدهم بعضی را بالائی بعضی مرتب میانیم  
 و این جمله حال است از طعام و ماس و ان نظرت باین تقدیر انظر لی العظام حیة یا که بدل  
 از عظام است به تقدیر حذف مضایف یعنی نظر کن بسوی حال استخوانها چگونه بعضی را بر بعضی  
 مرتب میکنم که نکسوها بایست پوشانیم مر آن استخوانها را که کما گوشتی عزیر و استخوان  
 غمريت ندای شنید که لے پوست زای گوشت و اجزای متفرقه جمع شود بقدرت کماله بایست  
 همه اجزای مجتمع شده با بصورت او سمت تسویه یافت و جان حبه او در آمده فی الحال است  
 و لغوه زدن گرفت فلما تبین له پس آن هنگام که روشن شد مر عزیر را آثار قدرت الهی  
 در حیا و موتی معاینه قال اعلمه گفت من میدانم حالا بعبان چنانچه دهنه بودم قبل از این



بآل باین إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ آنکه خدا بر همه چیز ارجح و اداست توانست  
 در تبادل امام حسن بصری رحمه الله مراد اعظم استخوانها حضرت عزیر است و الف لام بدل از هاء  
 است یعنی نظر کن بسوی استخوانها خویش که چسبیده و بیده شده اند و اول پنج نیز که خدای تعالی  
 بیا فرید هر دو چشم در سر او نهاد بود که بدان می نگریت بسوی استخوانهای خویش پس آید هر یک استخوان  
 پیکان خود تا آنکه پوشانیده شد گوشت عزیز و حمار و بخیر و عصیر در هر یکی تنیده نمودنش انگاه بوی خطاب  
 کرد که به بین استخوان بوسیده را چگونه بار دیگر بویایم و بگوشت بشنوائم اول چشم در استخوان خرنه را باز  
 هر چه مغز بود در استخوان بیا فرید باز استخوان بینی استوار کرد باز رگ را بیا فرید و خون در رگ آن  
 کرد باز گوشت را بر رگ افرید تا رگ را استوار کند باز پوست را بر گوشت اندر کشید تا بچشم  
 بینده نیکو نماید باز موسی بر پوست بیا فرید تا چیز اول بوی رسد و پوست سگماند باز جهان  
 بوی در آورد چون خریخت بیابانی بگرد و غریب خداوند را سجده کرد پس برگاه که ظاهر شد گفت  
 احیا و موتی قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر کذا فی تفسیر امام نایب پس عزیر هم چون بمیان قوم  
 خود آمد مردمان او را شناختند تا آنکه آوردند او را پیکانی که در آن پیرزن کور چشم نشسته بود و آن  
 پیرزن زمانه غریب یافته بود گفت عزیز این خانه عزیزت گفت اری غریب کجاست که گم شد از من  
 از مدت چنین و جهان و نهایت گریه نمود گفت عزیز که من غریبم گفت سبحان الله کجا عزیزت گفت  
 خداوند تعالی مرا مدت صد سال میرانیده باز زنده نمود گفت عزیز متعجب از دعوات بود تو اگر عزیز  
 هستی دعا کن بر من که من بینا چشم شوم تا که ترا به بیم و بشناسم پس عزیزانه پروردگار خود  
 دعا نمود دوست خود بر چشمها و او مالید هر دو چشم او بینا شد و عزیز بدست خود او را گرفت و گفتا  
 استاد شو بحکم خدا پس تاده شد چنانکه چیزی صنف و ناتوانی در خود ندشت در شناخت عزیز  
 و گفت تحقیق تو غریب هستی درفت در محله بنی اسرائیل در مجلسی که در آن پسر عزیز که بعمر یکصد و هشتاد  
 ساله بود بلکه اولاد و نیز پر شده بودند گفت آن پیرزن بیند این است عزیز که نزد شما آمده  
 مردمان به پیرزن نسبت بدو کردند پیرزن گفت به بیند که من از مداد و بینا و توانا شدم  
 چون مردمان این ماجرا و شنیدند پیش او آمدند و گفتند که در میان پرده نشانه غریبایی بود بشا به ما و تو  
 پس جابجا از پشت او بر پشت نظر کردند دیدند که بچنین آن سیاهی موجود است و بخت نظر بر پشت

چهل هزار قاریان توریت را کشته بود در آنوقت یک نسخه توریت در ایشان مانده بود و نیزه کسلی فلف توریت مانده بود و حضرت عزیر توریت بر زبان پیش ایشان خواندند شخصی از ایشان گفت که پدر من را جد من حکایت میکرد که در زمانه بخت نصر توریت را بسبب خف او در میان دوختان انگوری در زمین من کرده اند اگر مرا ده هزار ساینه پراستند از اینجا بیرون گرفته بیاورم مردان در اینجا رفتند و بعد شخص بسیار نسخه توریت یافتند و پیش حضرت عزیر آوردند و عزیر توریت که باو میداشت حفظ میخواند و ایشان در میان توریت می دیدند تا آنکه کم و بیش یکی یک حرف نیافتند از آنوقت گفتند معاذ الله که عزیر سپرد داشت و درین قصه نیست بلکه هر که بر رعایت آداب عاوا از خدای درخوست جلد تر بد رجحان است میرسد و چون رعایت آداب عاوا ترک نیاید در اجابت شفقت و درنگ یابد زیرا که چون حضرت ابراهیم در جناب خداوندی عرض نمود که ربنا ازنی کیف تجی الموتی و شروع کرد و عاوا شناسا پروردگار خود و باز سوال کرد و اجابا و مولی خدا گفتا و در آنالیش کرد و عزیر او را از پند و اندرزها و باغور ظهور کرد و حضرت عزیر گفت ائی یحیی بنده الله بعد از تو بتا پس ظهور نمود این احیا و موتی و ذات او که بعد گذشتن صمدال بر موت او زنده فرمود و نعم مال سعادت رحمة الله تعالی باین سخن مفت ناساخته و شاید بریدن نیندخته و وقال له متونی گفت ترا گرفته بودم و در بود صدمه عرض شکر گوید این سخن شیرست در پستان جان و بی کشته خوش می گرد و در آن و واذ قال و یا دکن ای محمد آنوقت را که گفت ابراھیم رَبِّ اَرِنِیْ اَبراهیم لے پروردگار من بنمای من که بقدرت کا به کیف تجی الموت چگونه زنده میگردانی مردگان را سوال از برای شهو و کیفیت احیا فرمودند آنکه در اصل احیا و اورا شده بود قال او لکن تفرقت گفت خدای آیا تو ایمان نیاورده ای که من مرده را زنده میکنم متفهام معنی ایجاب است یعنی تو ایمان داری بقدرت من بر حیا و امانت و یا مرده گفتی رَبِّی الَّذِیْ یَحْیِیْ وَمِیْتُ قَالَ بَلٰی گفت ابراهیم آری ایمان آورده ام کمال قدرت نیز گردیده ام وَلٰكِنْ لِّیَ ظَنٌّ فَلِیْ وَلٰكِنْ اِیْنِیْ سَوَالِیْ كَرَمِیْ تا بیاورد و ساکن شود من بجایند چگونگی این در فتوحات کمی نیکو است که احیا متنوع میباشد چنانچه در وجود خلق که بعضی بکلمه کن موجود شدند و برخی را بیدین ایجا کرده و جمعی ابتدا بوجود آورده و طاعت را بوسیله قات دیگر موجود ساخته و چون ابراهیم متوجه وجود خلق ویده بوده دهنده احیا خلقت بعد از موت و سجود را گیر است و نیز متنوع میتواند بود و درخوست نمود که من بنمای که احیا بکدام

شرح میکنی تا چون مرا علم بدین حاصل شود دل من از آن احساس پذیرد آورده اند که المبین لب آب  
 دریا میگذاشت نظرش بر مرداری افتاد که مرغان هوا و جانوران دریا و ذلک صحرا هر یک آن پاره  
 پاره می ربودند المبین با خود گفت خوش نام حیل یا منم جمعی کوه نظران بکساران گران طبع را  
 خرب میتوان داد که از این اجزای متفرقه را از خصل طیور و جو فرب سباع و بهنگاهندگان با یک  
 چگونه جمع تواند کرد حق سبحانه و تعالی فرمود خلیل که یکبار فلان دریا شو که دشمن من دام گریز  
 و سرشته زرقی بدست آورده میخواهد که جمعی را بقید پریشانی و آرد خلیل باید و المبین تشریر و  
 ریشه خود را افکار و خلیل فرمود که چه محل تیرست همان کس که این اجزا را از کتم عدم بقضا  
 صحرا وجود آورده بود قادر است که دیگر باره از زادی تفرقه به ساحت جمعیت رساند منم  
 کوزه گر که کوزه را بشکند و چون بخوابد باز قائم میکند و آنکه داند کوزه کردن از سخت و چه عجب  
 اگر ساز و شکسته دست به پس این رژیم زبان سوال بکشد که الهی بن نامی که چگونه زنده میکنی تا این  
 نامی باغی ملزم گردد و دل من با الزام او همینان باید قال گفت خدای اگر مشاهده اینحال  
 داری فخذ الی بعدة من الطیر پس فراگیر چهار عدد از مرغان که بر تو خر و خر و خر و خر و خر و  
 غیر آن نیز گفته اند قضی هکس کس جمع کن ایشان را الیک بسوی خود یعنی بردست گیر و در  
 انکال و هیات ایشان نیکو تامل کن و وقایع رسته هر یک بنظر دقیق باز بین تا بعد از زنده شدن  
 بر تو شبیه نگردد و یا مجتمع ساز ابدان ایشان را با یکدیگر بعد از آنکه پاره پاره کرده باشی و اینان  
 بدست خوگانه دارند لَتَجْعَلَ لَکُم مِّنْ کُلِّ شَیْءٍ جُزْءًا پس وضع کن بر هر کوی نمک باشد که جزوی از اینها  
 بر و توانی بنهاد و بنه گفته اند مهفت گوه بودند با چهار چه شصت اینها بر جمیع جبال متعذر است  
 از قبیل ایراد عام است و ایراد خاص محض سخن گفت که بر هر کوی که نزدیکتر باشد و توانی بنهاد  
 منهنک زین مرغان متفرق شده بکلیه گیر مِنَ کُلِّ شَیْءٍ جُزْءًا پاره لَتَجْعَلَ لَکُم مِّنْ کُلِّ شَیْءٍ جُزْءًا پس بخوان این دعا  
 را بناهای ایشان تا اجابت نمود بِأَنَّکَ سَعِیًّا بیا یز بسوی تو می شناسند شافی و اعلم  
أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ و بدان از روی یقین آنکه خداست و عاجز نیست از آنچه تو طلبی  
 محکم کار است در هر چه میآهتد ابراهیم مرغان زخم کرد و اجزای و باطن و کوم و دانه و ساق  
 و عصب و عظام و توایم و آنچه ایشان را پاره پاره کرده با یکدیگر میآمیخت و گویند در اودن بگفت

بیان  
 در  
 این  
 باب  
 در  
 بیان  
 این  
 باب

تندی

در  
 بیان  
 این  
 باب

تا تاملی تمام یافتند و منقسم ساخته هر چهار بر هفت پاره کوه نهاد و سرگایان را بردست گرفته  
 آواز داد که ای کبوتر اے طاووس و کا زراغ و ای خردس نجاب سترای خودی تا بید بفرمان خدا  
 عذوبل اجزای هر یک دیگر متصل شده و با یکدیگر ملتئم گشته ابدان ایشان درست شده و بسوی  
 سرگای خود بر زمین دویدن گرفت و حکمت درو دیدن آن بود که این صورت بالغ است در حجت دور  
 تر از شبهت چه تو هم از آن میشد که مرغان پرند و نه آن مرغانند یا نجال پیرسد که شاید با ایشان  
 درست نشده باشد و دیگر آنکه ادراک با صره هر کیفیت مرغی در وقت دویدن بیشتر است از ادراک  
 آن در وقت بریدن پس آن پنهان پیش پائی ابراهیم میدویدند و از آنجا پرواز نموده بسوی سرگای  
 خود که در دست وی بود متصل میشدند و در تفسیر روح البیان مذکور است که گفت امام قشیری رحمه  
 علیک ابراهیم باین دل خود را پس ارشاد شد که این جانوران را بسمل کن و در پرند یا هر چهار  
 چهار معانی اند که آنها در نفس آدمی موجود اند در طاووس زینت است و در زراغ امید و در ازبست  
 و در خردس شهوة است و در بطاحصل است پس محصل کلام آنکه تا وقتیکه بسمل نکنی نفس خود را  
 بجا ده زنده نخواهد شد دل تو بنشاید فی المنزوی **ح** حرص بطیکاست این پنجاه است  
 حرص شهوت بار و منصب از دماست **ح** حرص بط از شهوت حلقه و فوج **ح** در ریاست بت  
 چند نیست درج **ح** صد خورنده کجند اندر که در خوان **ح** در ریاست دو گنج در جهان **ح** کاغذ  
 نقره زراغ سیاه **ح** و یا باشد بدن را عمر خواه **ح** همچو المیس از خدا و پاک فرد **ح** تا قیامت عمر  
 در خوست کرد **ح** عمر و مرگ این هر دو با حق خوش بود **ح** بی خدا بی حیات نش بود **ح** عمر خوش در  
 جان پروردست **ح** عمر زراغ از هر سرگین خوردست و در انداز آورده که هر که خواهد که نفس خود را  
 به حیات ابدی زنده گرداند باید که قوی بدنی را به تمیز ریاضت بسمل ساخته **بعضی** با **بعضی** باین  
 آصورت ایشان شکره شفا و فرمان او شوند و ایشان را بدیعه شرع و عقل خوانند تا بطریق است  
 شتاب کنند باز آیند محققان گفته اند که در درج هیو را بعد از شارت چنین بود که کبوتر را  
 پیوسته با مردم مستانست پس یکیش او را در شتره الفت از خلق سب و خردس را که سوار دل  
 شهوة است فوج کن و خود را از بند شهوت باز و مان و تلخ را که منبع حرص است بقل از وصف  
 حرص و از بکند و طاووس را که مجمع زینت است سر بر آبر و دیده همت را از آرایش دنیا فرزند

که تیغ مجاهده این چهار صفت مذموم را ببرد و حیات ابدی و زندگی سرمدی یابد و گویند چهار صفت  
از طبایع ارکان اربعه آدمی پدید آمد و نیز آنها به تیغ نفی لغت لازم است اول صفت کبر که منتهی نش  
است و دوم داعیه شهوت که شمره هوا است سیوم تکاپوی حرص که عادت آب است چهارم تیره گی ها که  
که صفت خاک است و حکیم شامی روح اندر و صفت بدینگی اشارتی فرموده مشغولی چهار رخ است چار طهر  
باین جمله را بر دین بزن گردان پس بایان عقل و عشق و دلیل پزنده کن هر چهار را چو غلغل  
و در تا ویلات بخیله آورده که طهور اربعه صفات در لجانانی اند که متولد میشود انداز اربعه عناصر که خاک  
و آب آتش و هوا است پس متولد میشوند به از دواج هر عنصر دیگری و دو صفات پس از دواج آب و خاک  
حرص و نخل پدید میشوند و این هر دو با هم پیوستگی میدارند زیرا که هر جا که حرص باشد نخل ضرور از آنجا  
موجود باشد و از دواج آتش با هوا غضب شهوت پدید میشود و این شهوت و تیره گی که دیگر جدا میشوند  
و به هر یک این صفات شهوت است که بان آرام می یابند چون هوا و آرم و نیز متولد میشوند از این  
صفات صفتهای دیگر پس حرص که زوج او حسد است و نخل که شهوت و او حسد است و غضب که صفت او  
تکبر است و در شهوت را شهوتی معین نیست بلکه مثل مشوقه است در میان جمیع صفتهای که به هر صفت  
تعلق میدارد و هر صفت با و میل می نماید پس این صفتهای هفت گانه در دوازده صفت در کات  
دوازده اند چه از این دوازده نام و دان بدو نفع دخل میشود که هفت دوازده میدارد که لعل آب  
نهیم جزو مقوم یعنی از خلایق پس بر هر یک از این صفاتی از این صفات هفت گانه در آید  
بدون نفع از جهان در دوازده الفرض حکم شد بخیل به زیم نمودن این صفتهای مذموم و دانها طهور  
اربعه اند طاهوس نخل زیرا که اگر مال دولت دنیا در نظر نخل شکفتی و آراستگی نیاردی شل آراستگی  
طاهوس گوناگون گاهی نخل و مساک نگریدی و زناخ حرص و دان حرص زیادتی طلب طاهوس است  
شهوت خرد و غضب شمر شهوت و چون ابراهیم این صفات منسوبه را به کار و صدق سهل نمود  
نه باقی ماند بر او و درمی از در می که در آید از ان بدو نفع پس چون او را آتش انداختند آن آتش  
سرد و سست شد و در تفسیر امام زاهد رحمه الله که است که از این عباس صفاک منقول است که سبب این  
باجا و موتی آن بود که روزی میگذاشت بر لب آبی دیدند که شخصی کینهی در آب است و نمیبوی  
از آب ما هسان آب از نمیبوی که اندون آب است از وی میکند میزند وی را بودند و جان نوزان هوا و نخل

صحرای از نمیه دیگر که بیرون از آب است میکنند و میخورند و گرد عالم پراکنده می شدند گفت  
 رَبِّ ارْزُقْنِي كَيْفَ تَجْعَلُ الْمُؤْتَىٰ فَرَسًا وَخَدَّائِي تَعَالَىٰ تو ایان نداری بر قدرت زنده نمودن من و ده  
 گفت ابراهیم بی من ایان دارم گفت پس چرا خواهی وی خود را تراست ابراهیم عرض کرد آرام  
 دل میخواهم پس عجب آن که ام آرام دل است که ابراهیم را بنود و آرام دل شرط دوستی ایان است  
 و ابراهیم همیشه مومن بود و این که ام آرام است که ابراهیم را نه بود و ابراهیم بی آرام دل مومن  
 بود بداند آرام دل بر دوست است از طریق دلیل و نشان و اخبار کفایت و لدنی ظاهر  
 قال تَعَالَىٰ اَلَمْ يَكُنْ نَفْثَةُ بَنِي بَنِي الْاَيَةِ قَانِ مَن كَانَ قَادِرًا عَلٰى اَحْيَا ذِكَاكَ هُوَ نَفِثَةٌ  
 كَا حَيَا اَلْاَرْضِ الْمَيِّتَةِ بِالْاَنْبَاتِ كَمَا قَالَ تَعَالَىٰ فَاحْيَا بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا و آرام دل این بطریق نشان  
 و عیان چون بنی بچشم سر دل بیارند و ابراهیم را آرامی که بطریق دلیل و نشان باشد حاصل بود  
 و این شرط ایان است و لکن آرام دل از جهت عیان نه بود و یا آرام دل از طریق دلیل خاطر  
 و وسوسه و بارام دل از طریق مشاهده و عیان و خاطر و وسوسه نماید فلذا قال صلی الله علیه و سلم پس  
 انجر کالمعانیة ابراهیم گفت من به یقین میدانم که تو مرده را زنده کنی ولیکن بخاطر آید که چگونه  
 بود بنمای تا چنانکه بدل میدانم بچشم سزیم تا پیش و وسوسه خاطر را راه نماند آرام خاطر خواست  
 نه آرام عطا کرد دل همه مومنان خود محکم با عطا دارمیده است انگاه فرمان آمدش که این چه  
 مرغان را ذبح کن و چون ابراهیم ذبح کرد باز زنده شدند فرمود پروردگار و عظم الله غیره  
 حکیم عبد الله بن عباس گوید که امیدوارترین آیات از قرآن این آیت است که خلیل رب  
 ما وجود این شرف و کرم است خاطر وی از وسوسه خالی نماند و با بچنین خاطر وسوسه و اربابان  
 اندشت و این دلیلست که مومن با صنف وی از وسوسه خاطر و کفر گناه استلانیاید و اربابان نباید تا قبول کنند  
 مَثَلُ الَّذِيْنَ مَنَعُوْهُ نَقْعَةً كَرْدُوْنَ اَنْ كَسَانِيْكَ بِلَئِيْهِ غُضُوْا و داعیه غرض و داعیه غرض و داعیه غرض  
 میکند و صرف نمایند اَمْ اَلِهَمَّ و اموال خود را فِی سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدا و حجب مثل  
 زکوة و نفل و همه ابواب البر را در خداست و بهر تقدیر مثل نفعه کردن این منفعتان تحت حجب  
 همچو مثل حیات در زمین پاک بکارند و آن دانه آنندست بر و اند یعنی بیرون می کنند  
 و هست و نبات بومی چه بطریق مجاز است سَبَّحَ سُبْحًا بَلْ هَفْتُ خَوْفَهُ اَنْ يُّنَجَّهَ كَمْ هَفْتُ

افقام دل

ع

از اصل او منسوب گردید و در شعبه خوشه بود و فی کل شب تا صبح بخیر بخوابد و هر خوشه صدانه که از کی مفصل حاصل  
 آمده باشد چنانکه مثنی در جوار کمان و خورد در زمین پاک لایق و الله تعالی بخیر و خدا را زاده میکند می  
 گردانند این مفصل هزار و بیشتر لمن لیسا عسرا هر که خواهد از آن متقن بحسب و خلاص و الله تعالی  
 علیه و خدا بسیار بخشنایند است که یکبار مفصل و زاده میدهد و ناهت بنفقه کنندگان و عزایم  
 دینت ایشان غرض از این تیش بقصیر ضعیف است و ترغیب مقصد قان که چون نظر بکنند  
 که یکبار مفصل است پیوسته مقصدات شتغال نمایند مشغولی آنکه ثبات بخودت میدهد و دان  
 یکی مقصدت میدهد و دانه بانباری شیطان مکاره تا یکی مقصدت آید بیا دانا است به  
 نیت منفق و بمقدار اتفاق و بکیفیه حصول از آن و متصدق مشایخه زارع است در آنوقت در کار  
 خود مشیار باشد و تخم نیز جید باشد و زمین هم خوب است باشد زرع آن بسیار بود همچنین اگر  
 متصدق صالح باشد و مال او پاکیزه حلال بود و هم در بنای مساجد و مدارس  
 و همان سرکار غیر از این امید که حاصل شود ثواب و اجر بسیار و در فی الحدیث که گفت ابو بکر  
 رضی الله عنه فرمود علیه السلام من تصدق بعدل تمرة من کسب طیب لا یقبل الله الا الطیب فان الله  
 یقبلها مینه ثم یربها لصاحبها لیربها لکم فله یعنی بچه که شیراز و باز کرده اند حتی تمون مثل  
 و هم در حدیث است که صدقه دفع میکند از جهل خود فان دنیا و آخرت اوفتنه قیه و عذاب قیامت  
 را و تم در حدیث است که سخاوة و خفی است که بیخ آن در جنت است و شاخهای آن آویخته اند  
 در دنیا پس هر که آویخت بآن میرسد او را در بهشت و بخل و خفی است که بیخ آن در دوزخ است  
 و شاخهای او آویخته اند در دنیا پس هر که بآن آویخت خود را میرساند و ابوی دوزخ است خورنده  
 که غیر برآید ز دست و به از صایم الدهر دنیا پرست و باید دانست که لفظ صدقه را چهار حرف است  
 و از هر حرف اشارتی دیگر است از صا و صد مراد است یعنی صدقه و دفع میکند از دست خود و مرادات دنیا  
 و دین را و از آن دلیل است چه صدقه دلالت میکند و راه دنیا میدهد و خود را ابوی جنت و از آنجا  
 اقرب مراد است که خدا خود را بقرب خدا میرساند و از ابایت مراد است و در حدیث است که سخی  
 گفته بر زن بیوه و مسکین مثل حجاب فی سبیل الله است و در صفحه چهل و نه از کتاب رد المحتار  
 در الحاق نقل کرده از حضرت امام همام ابو حنیفه رحمه الله علیه علی تصدیق که فرمودند ما موهب

مشغولی  
 در آنوقت

در آنوقت



که صدقه فضل است هیچ نفلی چون حج کرد و شقت آن دهنست بر جمع فرمود از این قول و لغت ناما  
 اسعدی فی ائتمان حکایت یکی از بزرگان اهل تیز به حکایت کند زابن عبدالعزیز که بزرگ  
 گین در بگشتی و فرومانده از قیامت شتری و به شب گفتی آن جرم گیتی فروزه و قری بود  
 و شنائی چو روزی قضا را در آید یکی خشک سال و که شد بر سیاهی مردم ملال و چو مردم آرام قدرت  
 ندید و خود اسوده بودن مردت ندید و چو بیند کسی ز هر دو کام خلق به کمیش بگذرد آب شیرین بخلق و  
 بفرمود بغیر خندش بسیم و که رحم آمدش بر فقیر و متیم و یک هفته تقدش بتاراج داد و بدریش  
 سکین محتاج داد و فاندروی ملامت کنان و که دیگر بترست نیاید چنان و شنیدم که میگفت  
 یاران و مع و فرمود دیدش بیار من چو شمع و که زشت است پیرایه بر شهر یار و دل شهری از آن  
 نگار و مرا شاید انشتری بی گین و شاید دل خلق اندوه گین و خشک که اسایش مردوزن و  
 گزیند و اسایش خویش و بگردد ز غبت هر مردان و بشادی خویش از غم دیگران و دهم باید  
 و است که ثواب هر عمل موقوف بر نیت عامل است بدلیل حدیث که انما الاعمال بالنیات و کل  
 امر او مانوی پس اگر گوئی حدیث و نیت المؤمن خیر من عمله چه معنی دارد و گویم هر دو این حدیث است که  
 ای المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه از حضرت صلی الله علیه و سلم و عده ثواب یک کندین  
 چاه شنیده نیت کرد بکندین چاه پس یک کافری پیشی کرده چاه را کندید فرمود علیه السلام که نیت  
 المؤمن یعنی عثمان خیر من عمله یعنی از عمل آن کافر که مجرب دست از نیت ریزد که چون کسی خیری  
 بغیر نیت خیر کار آن ابر باشد و به نیت فضل باشد پس باید که هر کس در کار نیک نیت نوجا  
 کند که نیت راس الاعمال است و هر که بکشد بر خود در دوازده نیک بکشد خدا بر او صدقه و در توفیق  
 و هر که بکشد بر خود یک در دوازده بدی می کشاید بر او صدقه و در دوازده نیک حسن نیت  
 و در دوازده بدی از بد نیتی است و چون آدمی نیک نیست می کند ثواب مرتب شود بر آن اگر چه انکار  
 بواقع نیامد باشد چنانچه در سند ابی ایلی مذکور است که فرمود علیه السلام بر ذریاست امر شود و  
 بفرستگان حفظه که بنویسد بر آبنده من چنین و چنان از اجر و ثواب گویند و فرستگان س  
 پروردگار من یاد نمیداریم این اجر را از وی و نه در اعمال نامه او موجود است ارشاد شود و بنده من  
 نیست این اعمال کرده بود و نخواست که دوبار در که یکی از آن عابد بود و دیگری مسر عابد بود و

طایفه  
 پادشاه  
 پادشاه

دکتر  
 لونی

نقل  
 از

ملاقات شیطان در دل میداشت که ناگاه روزی شیطان بر او ظاهر شد و گفت اما که در دنیا عمر تو  
 بر باد رفت در حصر نفس از شهوات و لذت دنیا و حال آنکه چهل سال از عمر تو گذشته و چهل سال هنوز  
 باقی مانده پس بگذر نفس خود را در شهوات نفس عاید از اتحاح این کلام از شیطان بدینجام در دل خود  
 گفت که بروم نزد برادر خود و موقتاً تو نامیم و عیش مطرب لذت نفس ثابت سالی بعهده نمایم شده  
 از گناه خود دست سال در عیادت خدا مشغول شوم پس باین نیت از بام فردا آمد و دیگر برادری که  
 بنسب بود چون بیدار شد و دید خود را بجا تابه که قول دهنده بجا نمانده است در دل او آمد که این  
 عمر من در حرم و عیایان بر باد رفت و برادر من لذت عطا عذابی برادر و پس آن بخت خواهد رفت  
 و من بدو نزد پس حال تو به از گناهان خود نمود و نیت کرد که باقی عمر در طاعت خدا با برادر بگذراند  
 و از اینجا برخاسته بر نیت عطا کرده بالا رفتن کرد پس آن مسرف بر نیت فسق و فجور از بام فری  
 م آمد و عابد بر نیت عطا از پائین بالا میرفت که ناگاه پائی او بلغرید و بیقتا دیر برادر خود و هر دو  
 غلطان بیچان بر زمین افتادند و از این صدمه جان بر دو از بدن طیران نمود و قصه حشر عابد  
 بر نیت معصیت و حشر مسرف بر نیت تو به خواهد شد و نیز نقل میکنند که بر روز قیامت بنده اوزه  
 شود که همراه او کتوتیهائی باشند مثل کوه با پسندای آید که هر کس را که بر فلان حق باشد باید حشر  
 خود بگیرد پس بیایند مردمان حق خواه و بگیرند کتوتی هائی او را تا آنکه مانند هیچ کتوتی نزد او پس آفت  
 بنده در حیرت ماند پس خطاب رسد که لے بنده من نزد من خزانه تو نهاده است که کسی را بر آن گاه  
 نیست بجز من گوید یا رب آن که ام خزانه است فرمان خود آن نیت خیر است که کرده بود و نوشته ام  
 و بر آن نزد خود نهاده و صنف و نیز آورده اند که بر روز قیامت چون اعلان نامه در دست است بنده دهند  
 بیند و لایح و صدقه و خیرات و تقربات که این بنده او را در دنیا کاهای کرده بود گوید یا الهی این  
 احسان من از من نیست زیرا که هیچ کاری از این کار آنکه دهم ارشاد شود این کتاب از تو است پس این  
 اعمال هم از تو مانند زیرا که در عمر خود در دنیا نیست این همه کرده بودی گو که ترا قدرت بر ادای اینها حاصل  
 نشد و من می شناسم از صدق نیت تو و دادم تو ثواب آن کردار اگر نیت آن کرده بودی و گفته اند  
 که نیت محسن با نجامی میرسد که اعمال و آنجا که توانست رسید زیرا که مومن نیت میکند اگر عمر من بجز سال  
 باشد در آن عبادت خدا بجا آورم پس نیت بجز سال میرسد و محال نمیرسد و نیز گفته اند که بعضی عمار

بیان  
از تفسیر اتفاق

از تفسیر  
تفاوت

در غیریت حاصل نشود چون نماز که جایز نیست بغیریت و بعضی اعمال محتاج به نیت نیست  
قوات قرآن و افکار و باید که بدانند اتفاق برت است یکی اتفاق عوام که آن بال است پس اگر این  
جنت است و دوم اتفاق خاص آن صلاح حال است بترکیب نفس و تصفیه قلب و جبرایشان در آن روز  
دیدار خداست پس باید که مومن ترکیب نفس و تصفیه قلب نماید و جبال با اتفاق در راه خدا آید  
بغیر جنت و دیدار خدا و بر سر کند از بخل تا که نشود نزد خدای تعالی اندر زیانکاران که ذاتی محاسن سینه علی  
اربعین انوید الذین یحققون اموالهم فی سبیل الله کما نیکه نفقه می کنند مالها خود را در راه خدا  
در جبار و دیار سیر خیرات لَا یَتَّبِعُونَ مِمَّا فُتِنُوا مِمَّا بهر آن مالی در می آید چیزی را که نفقه کرده اند  
نستی یعنی نستی کسی نهند در صدقه دادن وَلَا اَذَى و دیگر از بی در دنیا و در صدقه خود را از آن  
یعنی فقیر در دوش از نر بخاندن فَوَلَّوْا وَفَعَلُوا که گوید که من ترا دادم تو شکر را نکردی یا گوید یا کجایم  
ترا یا گوید ترا حیایم آید یا همیشه ای با خدا سوال میکنی یا گوید بعد از آن ترا دور کند از یا گوید که چرا  
بار بار این امید می دهی لَئِنْ تَوَلَّوْا لَنُكَرِّهَنَّكَ که گدائی وی آئینه زرداری است  
لَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ مریشان رست مزد صدقه ایشان نزد پروردگار ایشان و اگر خوش  
علیهم و ترسی نیست مریشان را وَاُولَئِكَ یُحِبُّونَ و نیتند ایشان که اندوه گین شوند  
از فوت ثواب آنچه پس خود گذشتند از امور دنیا و ایت میکنند که روزی حضرت امام حسین  
چیزی از خورانی درخواست فرمود و حضرت علی چیزی نزد خود نداشت ناچار گریه فاطمه رضی الله  
بها را رقتند و آن را بخشید و هم بفرستند که ناگاه در دوشی سوال کردند آن در هم بود و اندر باز داشتند  
از شخصی اتفاق ملاقات افتاد و گفت که یا علی این ماده شتر که نزد من است سیف و شمشیر اگر تو در خرید کنی  
علی را گفت قیمتی ندارم بخرم گفت من پس سیف و شمشیر فرمود مضافه ندارد پس علی را همان شتر را ده  
با این سیف خرید نمود که در این زمین شخصی دیگر رسید و گفت ای علی این شتر را ده میفروشی گفت آری پس  
حضرت علی را بدست او بقیمت نقد فروخت آن مشتری آن شتر را ده را گرفته از نظر علی پنهان  
شد باز علی خواست که قیمت آن بآن بایع که از وی بر نیه خرید کرده بود بدیم او را هم نیافتنده و در  
ناچار حیران بودند که در دل او اتفاق شد که لے علی چرا این چنین فکر نمایی بر و بخدمت رسول بر جا و این  
که خواهم که حاصل آنکه حضرت امیر المومنین از اینجا بخدمت حضرت رستا حاضر شدند و این همه گذشت

رو برک او و عزم و فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم لعن علی بن سائل رضوان جنت بود و با کج او شتر  
 میکا تیل بود و مشتری او بر نقد جبر تیل بود و دائل شد آیه الذین یتقیون أموالهم الایة و بعضی از  
 تفاسیر گویند که این آیه و آیه اقبل این فرد آمد در شان عثمان و عبدالرحمن یعنی الله عنهما اما عثمان  
 در غزوه تبوک سامان لشکر غازیان هزار شتر هزار دینار کرد و رسول علیه السلام هر دو دست خود بر  
 دعا حق او پیش خدا برداشت و فرمود در صیت عنه فاض عنه و عبدالرحمن بن عوف هم چهار هزار شتر  
 از هشت هزار دینار خود نزد حضرت آورد و گفت یا رسول الله نزد من هشت هزار دینار بودند چهار  
 هزار انان بر اهل عیال خود انتم و چهار پروردگار خود را قرص دادم فرمود رسول باریک الله ملک  
 فیما هست فیما عیلت پس بنی حلال عثمان و عبدالرحمن به که تصدق کردند ز زخیر راه خدا و ذل  
 خیال من و دایمی نیامد و گویند که من مشایخ اتفاق است دادی مشایخ بر یا که او را خیر صادق بشیر است  
 تعبیر فرموده اند که ان اخوف ما اخاف علیکم الشکر الا صغر قلوبا رسول الله و ما بشکر الا صغر قال  
 ابیاریه گفت پیغمبر یک صاحب را وصل الیکم لم یصل یا فنی به از برای پاره این خونبار آید اندر هر تار  
 اینها کمین تا تم را میامیزد خدا با ناز و مبالغین و اهل ریا و در حدیث شریف دارد است که چون خدا متعالی  
 بر روز قیامت حکم کند این بندگان پس اول کسی که آورده شود بر صاحب فقط قرآن باشد و مقتول می باشد  
 و مرد می کشد المال باشد پس فرمان از این مردان بقاری قرآن رسد که ای قاری آیا ترا تعلیم نموده  
 بودم آن که فرد فرستاده بودم بر پیغمبر خود گوید آری یا رب باز فرماید پس چه عمل نمودی بر آن که خوانده بودی  
 گوید میخواندم او را شب روز باز میخواندم و خطاب با عتاب شود که دروغ می گویی و فرشتگان هم گویند دروغ  
 می گویی باز فرمان رسد از خدا بلکه نیست تو این بود که گویند مرا فلان قاری کلان است باز آورده شود صاحب  
 پس بگوید خدای تعالی آیا ترا و مال کشا و گوی که نداده بودم گوید یا رب آری باز فرماید چه کردی آن مال را گوید  
 صلح کردم بجای آوردم و خیرات نمودم گوید خدا دروغ می گویی و فرشتگان هم گویند دروغ می گویی باز فرمان  
 شود بلکه مراد تو این بود که مرا گویند فلان سخن و جواد است باز آورده شود آنکه گفته بود در راه خدا پس بگوید  
 یا خدا که در چه چیز گشته شدی گوید یا رب حکم کردی تو مرا بجای پس جنگ نمودم در راه تو آنکه گفته شد  
 پس گویند خدا و فرشتگان دروغ می گویی بلکه مراد تو آن بود از قتال که مرا گویند فلان به نهایت تنگ عجب  
 است باز فرمود علیه السلام و انک اثلاثه اول خلق الله تعالی بهم النار و بعضی گویند در منت و از اجبی

بیان  
 در  
 این  
 باب

نیست بلکه دبال است و بهیچ گوید در نیتوت نه ثواب است نه عذاب بعضی گویند مراد از صدقه باشد که  
 اشخاص نیست و بر دکن همت است و نعم با قال الکاشفی رحمه الله هر چه میدی بده دست منه و در آنچه  
 پشیمان شوی آن هم مده و آنچه که بدی چو دهنده خداست و دست سپرده نهان خطاست و گفت  
 سجده چو انعام کردی بشو خود پرست و کم من سرورم دیگران زیر دست و چو سببی در عبادت نهان  
 خداوند از شکر نعمت گذارد که چشم تو دارنده مردم بسی و نه تو چشم داری بدست کسی و در مشنوی آمده  
 و حق ازین دولت انداز قرضه و تا که صد دولت به بینی پیش رو و اندکی زین شرب کم کن بهر خوش  
 تا که حوض کوثری یابی پیش و باید دهنست که مردمان بر سه طبقات اند اول اقویا که هر چه دهند خرج  
 کردند ایشان صدقیانند چون ابو بکر و دوم متوسطان که چیزی برآورد و دهند و چیزی خرج نمودند سوم  
 ضعیفان و آن است که هر چه کردند بر ادای زکوة واجب الله لهم اجلسا من التجر دین عن غیرک و اتعافیه  
 بکمال عن سوک قول متصرف سخن نیکو و وعده جمیل مرد درویش و معصیه و در گذشتن از دشمنی سخن سائل  
 یعنی عفو کردن از ابلحاج و ابرام سختی بهتر است مرسل را دفع من صدقه از ان صدقه که نسبت  
 بر سائل یجبها آذگه از بی در آید از رنجی و آزار می از سرزنش و غیره و الله خیر من یأثر  
 از صدقه آنها که مشرب نقضات خود را بخیر و خاشاک منت و آزار کند ساز و حکیم بر دبار است بغیل  
 و عقوبت نشان و مودی و در حدیث آمده لا یلکم الله یوم القیمة ولا یظیر الیهیم ولا ینزله الیهیم و الله یلکم الله  
 آن کسانیکه بر خیرت نیست دهند و آزار رسانند خدا را بر ایشان هر روز قیامت نظر کند و نه سخن کند و نه پاک گرداند  
 ایشان را و در ایشان را عذابی است در دهنده و نیز در حدیث شریف واقع است اذا سألکم سائل فلا  
 تقطعوا علیه حتی یفرغ عن سآله و ردوا باللیلین و الفیق بیدل میسر او بر جمیل خانه یا تیکم من لیس  
 و لا جان فیظیر کیف ضیعکم فیا خولکم الله تعالی فی المنوی فی رومی خوابان را زینده زیبا شود و رومی چنان  
 از که بیدار شود و پس ازین فرمود حق در الضحی و بانگ کم زن لے محمد برگردا چون که آئینه  
 جود است بان و دم بود بر آینه زیان و در تفسیر امام جمیل حنفی مذکور است ان یصدقه لا یختم  
 فی المال بل تجری فی کل سعة و فاکلمه الطیبة و نه حاجة الحسنة و الا عانة فی حاجة و احصایا  
 مرضی تشیع جازة و تطیب قلب کم کل صدقه و گر خیر کنی مراد یابی و در هر دو جهان  
 مشایب یابی و حسان کن و بهتر نوشته خویش و زادی بفرست نوین از پیش و نقلت ایشان

بیان  
 معانی  
 شرح  
 امان  
 اول  
 دوم  
 سوم

نقل  
 بادشاه

را بادی در شکم بند شد بعدیکه قریب لگ شد و در آن حال خطر را میگفت هر که مرا ازین طاراکند او را مکن  
 عطا کنم و آواز ده بجایائی بگوشش هر کس اهل آن شهر رسیده بود تا آنکه شخصی از اهل آمدند و آمدند نزد  
 پادشاه و مالیه دست خود بر شکم دی پس گاه بیرون آمد از شکم او با کتی به نهایت بوی بد و گریه میشد  
 و در حال پادشاه تندرست شد و گفت بان بزرگ لے شیخ نبشین تخت سلطنت من گفت بزرگ  
 مرا حاجتی چنین سلطنت دنیا نیست که قیمت او بادی ناپاک گنده باشد مگر مان البته تو عبرت بگیر  
 ازین چنان چیزیکه بران مغرور و مانان بودی این است قیمت او در رویت حسن آمده که فرمود  
 آنحضرت من شکم من یریدان ینسب الله عنی یمجله بصیل الله من رغب فی الدنیا و طال امل  
 فیها عنی الله قلبه علی قدر ذلک من زهد فی الدنیا و تصراکه عطا الله لعلی علما بغير تعلم و یدی بغير ید  
 الا انه سیکون بعد کم قوم لا یتقیم لهم الملک الا بالقتل و التجر و لا ینتی الا بالفخر و التجلج للامجنه الا  
 باتباع الهوی الا فمن ادرک ذلک الزمان منکم فصره للفقر و هو یقدر علی ان یتوکل و صبر علی البغضاء و هو  
 یقدر علی المحبه و صبر علی الذل هو یقدر علی الغر لا یرید ذلک الا وجهه لعلی عطا الله لعلی ثواب  
 صدقیا و فی المثنوی صدق کایت بشنود مد پویش حرص ۛ در نیاید نکته در گوش حرص ۛ بند بگل شهر  
 آزاد می پس ۛ چند باشی بند سیم و بند زری که بریزی بجزر او کوزه ۛ چند گنجه مست یک دوزه ۛ  
 کوزه چشم حریصان پرشد ۛ تصدق قانع نشد پرورش ۛ **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الَّذِي آمَنُوا لَكُنْ**  
**أَصْدَقَ إِلَٰهٍ إِلَٰهَ الْمَرْبِ** که ده گردیدگان باطل مکنید و تباها سازید مزد صدقهائی خود نیست نه  
 بر رویش چه مال ازان حق است و تو اگر خد حال آن بیش نیست و منت صفا مال است نه حال  
 را در سخته انا بر آورده مشغومی بار فقر افکنی از کین ۛ بار منت منهنش برگردن ۛ چون  
 عطا بخش خدا آمد و بس ۛ به که دانا نه منت کس ۛ در کم حلیه گری پیش ۛ ۛ وجود راه گذری  
 بیش نه ۛ پس متصدق باید که بشکرا نه آنکه مظهر اثر خیر واقع شده منت دارنده باشد نه منت نه  
**وَالَّذِي** و دیگر نیست مکنید صدقهها و خود را بنید یعنی رنج رسانیدن بدردنیان نه  
 بزبان که او را سرزنش مکنید بفعل که روی ترش کرده جبین جبین افکنید چه اگر و بیش  
 نباشد تو اگر مظهر صفت جو و در کم نتواند شد بیت لے تو اگر بجزارت مگر سوی گدای که گوی  
 آئیند زرداری است ۛ حق سبحانه درین آیت جهت تکمیل صدقه مومنان میفرماید که نفقه خود را بخت

و از ارباب ملایک و کائنات محلی کافی نصیب بجهت آنکه صفت واقع شده است از مصدر  
 محذوف یعنی باطل مکنند همچون ابطال آن کسی از طریق حق منحرف و بسبب تفاق متبسم شده  
 بیفقی ماله نفقه مکنند مال خود را بر بقاء الناس و بر سر نمودن مردمان تا که مردمان  
 گویند که آن کریم است و کایومر یالله و الکیومر بحقیقت نیکو و بخدای و بر وزین اگر بخدای  
 گرویده بودی صدقه برای وی می دیدی دیگران و اگر تقیامت یقین شوی بر سر معاینه مجازات است  
 نه بر سر مرآت فمکنه پس نمودار صدقه این منقش مرآت کشتل صنفول چون نمودار سنگی است  
 خاره همواره عکیده نژاد که بر آن سنگ خاک خاک است فاصدا به و ایل پس بر آن سنگ  
 رسید باران بزرگ قطره که سیل از وز و دوسیا خیزد و نژاد که پس پشت آن خاک از نشأت بگذشت  
 صمد سنگ بقی و پاک از گرد و خاک صفوان مثل منافق است و خاک بر آن سنگ نمودار نقیضاتی  
 او که بر باد کرده چون قطره باران عدل از سحاب جناب بانی ریزان گردد و آثاران نفقات محو شده  
 سنگی بجا میل بماند و تمام حال اهل یا همین حال دارد و بسبب ترا از آتش نشان برقی چه آید که از خود  
 شمع چه آید که لا یقدر سر و دقا در نباشد این نفقه مکنندگان مرآت علی الشیء کسبوا ثواب غیر  
 از آنچه تصدق کرده باشند بر او الله لا یهدی و خدای راه نماید یعنی عزم هدایت در دل نیکنند  
 القوم الکفرین کرده ناگرددگان ترا درین آیه تعزیز است بآنکه ریا و منت هزار رسانیدن  
 بدویش از خصایص قناریست و مومن باید که حذر کنند از آنها و بعضی علما گفته اند مثل آن کس که طاعت  
 بر یاد و سمع میکند مثل آن کس است که در حقیقت نیکو نیاید انداخته در بازار میرود و مردمان گمان میکنند  
 این کس پر کیست و حال آنکه در چیزی منفعتی نیست بجز گمان مردمان و از بجهت اهل سلف که  
 نه کردند در اخلاص و خیرات و صدقات بحدیکه فقیر نابینا را تلاش بنمودند و میدادند و در دامن فقیر خفته  
 نه بستند و در ره گذر فقیران می انداختند تا که متصدق را کسی ندانند باین حیله نفس خمر از ریا خدای حقیقت  
 کما فی کثرتی گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فصل آنکه لم یصل بایستی از بر سر چاره این خوفها به انداختن  
 بر نمازی اهدا به کین نمازم را میا میسر است خدای با نماز ضالین و اهل ریا و آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 ریا را شرک محض فرموده اند نیز فرمود که در روز قیامت اهل ریا را نشاء و شوی که بر ریا اعمال خود را نزد  
 آنگاه بر سر نمودن ایشان این اعمال بجا آورده بودند در دنیا و بهر سبب که آبا چیزی می یا بنیاد ایشان

باین نیست ریا

ب)

باین نیست ریا



اجر و عوض آن کردار که خود نیز در حدیث شریف<sup>۱</sup> قیام کرده است که در روز قیامت قاری قرآن شریف  
 و متقوی فی سبیل الله دولت مند تر و پروردگار خود حاضر خواهند آمد و خدا می<sup>۲</sup> تعالی بقراری قرآن  
 خطاب نماید که ای قاری قرآن چگونه معامله کردی بقرآن گوید یارب شب روز برای خوشنودی تو  
 میخواندم حق سبحانه فرماید که دروغ گفتی و فرشتگان نیز گویند دروغ میگوئی خدا می<sup>۳</sup> تعالی فرماید بلکه قرآن  
 باین برادره خوانده بودی که مردمان گوید که فلان کس قاری قرآن است باز خطاب سند صاحب  
 مال که این مال کجا صرف نمودی عرض کند ای پروردگار بر عذابا و خلیان تصدق میکردم  
 خدا می<sup>۴</sup> تعالی و فرشتگان گویند دروغ گفتی بلکه باین قصد خیر است و صدقات نمودی که میان مردمان  
 مشهور شوم که فلان کس کریم و جواد است باز خطاب متوجه شود بنده کشته شده در راه انداخته است متقول که کدام عامل  
 کشته شده بودی گوید ای رب جهاد در راه تو کردم تا آنکه کشته شدم پس حق سبحانه و تعالی گویند تو نیز دروغ  
 گفتی و فرماید خدا می<sup>۵</sup> تعالی غرض بل که باین برادره جنگ کرده بودی که مردمان گویند خدا کس جری و بیگانه  
 باز فرمود رسول الله که این کس پیش از همه خلائق آتش در روز جزا بر ذریعست بچون آید و انجم قال  
 السعدی رحمه الله تعالی<sup>۶</sup> طریقت همین است که اهل یقین و کمو کار بودند و تقصیر همین و بر کس را نترسد  
 سهولت و سخت و گرش با خدا توانی فروخت و پیمان بگر آستان زگوهری و که همچون صد سحر خود  
 در بری و در آوازه خواهی و عظیم فاش و برون حله کن که درون حشو باش و اگر مشک خالص ناری  
 گویی و اگر هست خود فاش گردد بوی و چه زمار مغ و میا چه دلچ و که در پوشی از بهر سپند از خلعت و  
 و نیز درین آیت اشارت است که منت و احسان نهادن برگردان و آزار رسانیدن با نهان  
 ابطال احوال نیست و علا و عرض از حق زیرا که اگر صدقه بخواهد دادی منت برگردان نهادی بلکه احسان  
 او بر خود میدادستی زیرا که آن گدای بیکب نیدن است بحق و لهذا فرمود علی علیه السلام لا تقهر  
 لک لا غنیاء معنی نیست که اگر فقرانه بودی نه یافتند تو اگر ان وسیله ای بخدا و بعضی علماء نقل کرده اند  
 این حدیث که الید علیا و غیر من الید علیا بلکه دست بالا آنست فقر است دست زیرین است تو اگر منت  
 ز میدادستی بخلی از دنیا و دیگر چیزی بلند که ثواب اجرا دست الغرض بر عمل بخواهد نباشد و بر طمع بین  
 یا دنیا باشد فائده در آن و منت کار اهل الله نیست که قال فی المثنوی سه عاشقان شاد و افق و نه دست  
 دست مزد و جود خدمت هم دوست و غیر معشوق آرمایشی بود و عشق تو دهم و سودا می بود

عشق آن شعله است که چون بر فروخت به هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت به تیغ لاله قتل غیر حق برانده  
 و نگر زان پس که بعد لایحه ماند به اندالاله باقی جمله رفت به ناله دانه اش لایع عشق شکرست سوز و زهر  
 عاشقی که عشق نیرزدان خورد قوت به صمد بدل پیش نیرزد تره توت به عاشق آنم که هر آن آن  
 عقل و جان در امر یک فرمان اوست به پس عشق الهی و حب نهانی چون بدل آدمی غافل گشت می  
 رگ شکر که را زلال دل و دلا و دقت و جان و دلت با جرت مردان عذاران و نیر و نیراک که بیهوش است  
 که مو لا من کریم است قطع میکند از دل خود خیال اجرت را و اجرت آن میرسد از جانب کریم تبار  
 و کمال که قال الحافظ تو بندگی چو گدایان بشر طرزد و کن به که دوست خود روش بند پروری  
 و اند به اللهم قطع رجا و عبدک الضعیف عبد الحکیم مع جمیع المومنین و المؤمنات عن غیرک و اجعلنا  
 الذین لا یطلبون منک الا ذلک و مکتل الذین و شل نفقه آنکه با عفا و اخلاص به یفوقون  
 آمنوا که حیر و ن میکند الهائی خود را و بدو نشان میدهند ابتغاء مَرْضَاتِ اللَّهِ  
 به طبع شودی خدا و تَشْدِيدِ تَنَزُّلات و یقین صادر شده مِنْ أَنْفُسِهِمْ  
 از لغتها می ایشان یافتن صدقه و تفسیر امام مهمل حق رحمة الله مذکور است که حرف من بر  
 تبعیق است زیرا که مال شفیق روح است پس هر که خرج کرد مال خود را بر آغوشنوی خدا با اظفار  
 آئینه ثابت شد بر بعضی و هر که خرج نمود مال و جان را در راه او تَلَا آئینه ثابت شد  
 خرج نمود نامش خود را که جاو فی الهنوی دادن نان مرغی را لایق است به دادن جان  
 خود سخائی عاشق است به جان و دهی چون بر حق جان دهند به نان دهی چون بر حق  
 آئینه دهند آن فوت بخش هر شے علت است به پاکبازی خارج از هر ملت است به درستی  
 مال هر کس مال اوست به در طریقت ملک تا مملوک اوست به و جابر است که تثبیت درین آیه  
 بمعنی گردانیدن شی صاق و محقق باشد یعنی نفقه میکند با آنها خود را بجهت آنکه بتدبیر اسلام  
 مرا ایشان را حاصل است از اصل لغتها می ایشان و به تحقیق و یقین یافتن جزا و ان از پروردگار  
 خود زیرا که اتفاق مال علامتی است بآنکه هلام او از اصل جان و اخلاص اوست پس من و  
 من بر آئینه غایت باشد کافی قوله تَلَا حَسَدُ مَنْ عَنِ انْفُسِهِمْ کَمَثَلِ جَنَّةٍ مَانِدِ سِوَه  
 و جستانی است که در قلم شود بر بوی به مونس بلند که تابش آفتاب زود تر بروی رسد و ریح لوقه

بر بیشتر رزق و بایز دیگر و از آفت سحر شدن در آب دور تر و این باغ و چمن زمینی اصلها  
 و اصل برسد بوی باران بزرگ قطره فانتک اکله ضعیفان پس بداد و بر آورد سوره  
 خور و در برابر یعنی یک سال چند ابرو ده که زمینها و دیگر بدو سال دهند فان لکن نصیبها  
 قابل حل پس اگر زسد بران باغ باران عظیم قطرات پس بدو رسد باران ضعیف و آن نیز او را  
 کافی است یعنی اثر باران را ضایع نمیکند و یکم پیش حصول میدهند و مقصود از این مثل حصول خیر  
 بخلصان است که آنچه برضای خدای تعالی کند از دیاوش نیکو خالی نیست خواه آن صدقه  
 اندک باشد خواه بسیار و الله یما تعالون خداست بدین شما میکند از روی خلاص و ریا  
 بصیرت بنیاست و مناسب هر یک که جزا خواهد داد بیت همینست پندت اگر بشنوی  
 که گریه کار می من در روی در و بیت که حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از حضرت اکه فرمود  
 علیه السلام که چون صدقه از دست متصدق میروند می آید پیش از رسیدن بدست گدا سخن میکند  
 پنج کلمه اول آنکه میگوید بودم اندک کنون کردی تو را بسیار بودم خور و تر و اکنون کردی بزرگتر  
 و بودم دشمن تو اکنون مرا دوست نمودی و بودم خانی کنون کردی مرا باقی و بودم محروم کنون  
 شدم حارس یعنی نگاه بان مرا و از کمول شامی منقولست که چون بنده مومن صدقه میکند  
 دو فرسخ خدا میکند پروردگار خود که سله پروردگار من حکم فرمائی مرا که سجده شکر بکند تو بجا آرم زیرا که  
 از او نمودی یکی را از امت تهنیت از عذاب من چه شرم میدارم از محمد که عذاب و هم کسی از امت او  
 و مراحت و فرمان بری تو ضرورت لطیفه حروف لفظ صدقه چهار انداز هر حرف اشارت آ  
 صا و اشارت بعد یعنی صدقه صد و باز دار و از صفا خود مکرویات دین و نیا را و ادا اشارت  
 دلیل که صفا خور و ادا راه نمائی میکند بوی جنت و اما قاف اشارت بآنکه متصدق را بقریب  
 میرساند و آما اشارت به هدایت خدا و نعم با قبل زبان پیش کرد دست ساقی و بی در جام برار  
 و کند نهری از سریند این کلاه و دستار به جدی بکن و دلی بدست آرد بکین سر به سال با کلاه دین  
 روی همیشه همچو نه نیست پس هر که ادا مال بکین خرج کند در راه خدای لایزال و میسر میدهد و قطع  
 کند کما جانی فی الحديث من قطع رجاءه تجاؤ الله قطع الدعاء و فاست که عالمی چنان این حدیث شنید  
 نهایت زاری و بقراری نمود و آمد بخجست یک مرد صاحب ناکه استغاث کند از وضعی این حدیث را چ

۱۰

نکته

۱۰

نزد او رسیدید که آن موصاح از دست خود نان بگسید پس سلام کرد و جواب سلام داد و مگر موافق  
عادت قدیم بر یک تعظیم آن عالم که تازه میشد هشته نشد و چون آن گنان بخورد و سیر شد تازه  
شد و تعظیم بجای آورد و عذر خواست و گفت بعلب ل قول بنی صلی الله علیه و سلم که من قطع جاز من  
التجاء والیه قطع الله بجاهه و این گنان من جاز خوردن نان میشد هشته نشدم بر یک تعظیم تو که  
رجاء و این گنان من بریده نشود و چون آن عالم این کلام شنید زاده تر در حیرت افتاد و هفت از کرد  
و در تعجب آنکه از کرم و قوه ولایت او اللهم هذا لیک ایوذا احدکم تیشل میگیرست بر یک صدقه  
ریاضه مایه که آیا دوست میدارد و یکی از شما همزه انکار است یعنی دوست ندارد آن تکون  
لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ جَنَّاتٍ اَعْنَابُ لَهَا بَابٌ مَّرْوٍ رَ بَوسْتَانِی از درختان خرما و انگور با باغی مثل برشهای که  
حکیم است تحتها الا نهض میروند و از زیر درختان او جوی آب است فَمِنْهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ  
و جنت باغ است در آن بوستانها از همه میوهها نهض میروند و خرما و انگور و تخمها بخت تفصیل در کثرت  
ایشان است و جنت است و فیها حال است و من کل الثمرات مبتدا و الی صفت مبتدا و است که تمام  
تمام مبتدا است یعنی در جنت باغ است در آن بوستانها از قریب همه میوهها و اَصَابَةُ الْکَلْبِ و کلب  
فراریدند و ندان این باغ را پیرایه و بزرگ سالی و گاه دُرّ سیکه و مراورست درین بریا  
فرزندان ضعیف آخور در آن و ناتوان و محبت پدر فرزندان همه ازین بوستانها است  
فَاَصَابَهَا اَعْصَارٌ پس برین بوستان رسید باد گرم و گویند گردبادی فَبَدَا نَارٌ  
در آن باد آتش و همچنین باد شین را باد مسموم گویند فَاَحْكُوْا قَتْلَیْسُ بُوخْتِ آن باغ بوسط مجسم  
و جنت باغ متحیر و مسموم فرماید این مثل عمل منافق است مراعی که مسموم ال الهی باغ حال این  
را که بدان امید داری دارند بوزند و ایشان مجبور و محروم بمانند مشغولی از کار که بایند  
مزدی بران و مالی که بنید نفی در آن زابر یا برقی افزوده به همه گشت اعمال شان سوخته  
كَذَلِكَ همچنین میانی که در باب صدقه و جهاد کرده شده یا بیان حضرت ابراهیم حضرت  
غزیر و غیره فَاَلَمْ یَكُنْ اَللّٰهُ لَکُمْ اَکْبَرُ بایان میکند خدا را بزرگتر شما را نهائی الطاف  
و همان خود را در تحقیق توحید و تصدیق دین لَعَلَّکُمْ تَهْتَكُوْنَهَا بیک شما در آن تهنه نماید و در  
اسادت دیگر را با آنها شرک سازید و امام قشیری رحمه الله علیه میفرماید که منافق فی سبیل الله را



فراوان  
جلی که تانده

و در دهم مومن نیک اخلاق با مردمان سیزدهم مومن نفع میرساند ب دیگران چهاردهم قاری قرآن  
پانزدهم شب بیدار فرموند و چند اندر فیضان تو گفت ده اند فرموند کدام کدام گفت باو شد  
و غنی شکر و تا بر خاق و شارب الخمر و کینه دل و صبر و ریاء و سود خوار و خوردن مال نسیم و مانع از کار  
و آنکه از روی او در او در حدیث است ما منکم من احدا لایسکله العلیل سینه و بین اند تر جان  
سجای و لایحجه غیظ این من فلا یری الا اقدم و میطر اشام منه فلا یری الا ما قدم من علمه و  
و میطر من یدیه فلا یری الا ان ارتقا و وجهه فاقوا الله و لولش ثمره و گفته اند بهترین از خلائق  
انسان آنست که تسلیم و رضا بجای بماند و بهترین اخلاق آدمی با خلق آنکه عفو و بخشش  
با مردمان اختیار کند و نعم ما قال السعدی رحمه الله و شادمان ماند و نیک جزای عمل کند و نام نیک  
گرم باوی دارد و نهم و تحت به پده که توان اند که نیکوت به مکن نیکه بر ملک جاویدم به که پیش  
از پیش از تو بوست و بعد از تو هم به بسم الله الرحمن الرحیم به الحمد لله الذی امر المؤمنین بالانفاق  
اینکه بی نفوسهم عن سفاه الاطلاق به و صلوة و سلام علی المخلوق باخلاق موالده به ینا آخر الذی  
جاء باشفاعة لمن یهواه و علی آله و صحابه من اشر الله علی ما سواه به و وثق فی الاجر انفاق به به الزکاة  
عطای به و بعد فان العبد الضعیف الاشیع محمد عبد الحکیم به بن الحاج مولی محمد عبد الرحیم الناصح الدلوی  
الحنفی به او صلها الله الی غایة لتمام الحبی به یقول لما التبت بالنعم و الوطیة بهتت فی باب الوطیة  
فكنت التفت من التفاسیر حتی انتهیت من سورة البقرة الی هنا من آیات الانفاق امون نهت  
الملك الخلاق و من الله تدان یجعل به تفسیر تاما و تفرح ان یحله مستفعا به و ذکر الیوم المعاد و  
الرسول و المرویات فی الذین امنوا و انفقوا من کل کسبهم سرور و مودمان نفقة کتب و  
خدای از پاکیزه و برگزیده ای آنچه کسب میکنی تجارت و عیش عین حلال یا بید که کن تا تو اثر  
حق شفقوا ما تحبون و غیر کرد حسابش ف طیار اربابو که گفت من طیبات ما کسبتم من جیاد  
کسبوا تم و ما اخرجناکم من کل کسب و از آنچه بیرون آوردیم بکشتا از زمین چون حساب شجار  
شمره عینی می انصار بوقت رسیدن خزا آنچه رسیده هرگز بیده تر بودی چنان از کید گیر سجد رسول  
در گوشه نهادی تا فقر او مهاجرین تناول نموندی روزی یکی از مال داران دنیا دوست  
صلح خزانان متاع که بهم نیز نیدی باشکار ارباب و در میان خزانانی نیکو نیت و کمال

خبیث خود را بان تمام پاکیزه بخت شش ازین نعمت الهی کرد و فرمود که از طیب مال صدقه بگیری  
 وَلَا تَكْمُلُوا الْخَبِيثَ وَقَصِدْ كُنْ بِخَيْرِ مَا فِي تَابِهِ وَنَاوُشْ كَرِهُاتِ مَمْتِ هَذِهِ فَتَمْلُكْ بِمَقْصُودِ  
 که مقدم است برای تخصیص ضمیر راجع بسوی خبیث است و جمله حال است از فاعل تمیید از انچه می  
 که نفقه کنید و کَسَتْهُ رَا حِنْ دِهَ حَالِ از او و متفقون است و حال آنکه نیستند شما فراگیرند چنان  
 چیز را اگر شما دهند و حقوق شما اگر آن تَعْنِيَنَّوْا فَمِنْكُمْ اگر چه چشم فرو خوابانید در خزان و ساله  
 و مسامحه کنید وَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ وَدَانِيَهُ که خدا عینی سببه نیانست از کسی که تصدق کند  
 مال خبیث حکایت استمانید است از آنکه صدقه از مال پاکیزه دهد بان سلسله برادر مثال  
 مستصحب چون نازع است قوتیکه در کار خود پوشش یا باشد و تخم بر جید و نیکو باشد و زمین هم  
 خوب باشد از موضع هم بسیار خوب بود و همچنین اگر تصدق صاحب مال پاکیزه در جای نیک  
 شود ثواب بسیار آید که دَانِ تَكْمُلُ تَعْنِيَنَّوْا عِفَا وَيُؤْتِ مِنْ كُنْهَةِ اجْرٍ عَظِيمًا نیز چون آدمی  
 خرج نمود در راه خدا از انچه نیک دوست دارد و اعطا خواهد داد و از انچه نیک دوست ترست  
 تر و خدا می شمارد که بَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانِ و این دلالتی دارد بر نفع و جوار کسب  
 و بهترین از وجه معاش تجارت و زراعت است که فرمود رسول خدا إِنَّ طَيْبَ مَا أَكَلْتَ أَرْتَحِلُ  
مِنْ كَبِيرَةٍ إِنَّ دَلَّةَ مَنِ كَبِهَ بِحَسَنِ طَيْبِ الصَّدَقَاتِ از کثرت است سبب بقضای بزرگ  
 کردن زنجیر نباشد چو قیراط از دست رنج و نیز در حدیث آمده ما من مسلم بغیر من غرسا و نزل  
 زرعا فیاکل منه انسان او طیرا و بهیمة الا کانت له صدقة و مراد است که روزی آنحضرت چه  
 را برای دادن صدقات رغبت میفرمودند و مردمان صدقه میکردند و آن را ابوامامه با  
 نیز نشسته بود و لبهای خود را حرکت می داد و فرمود رسول الله که تو لبهای خود را می جنبانی  
 چه میگوی در دهن خود عوض کردی که یا رسول الله مردمان تو آنرا را می بیم که خیرات میدهند  
 و من مردی غریبم چینی ندارم که صدقه بهم پس من در دل خود میگویم سبحان الله و الحمد لله  
 و لا اله الا الله و الله کبر فرمود صلی الله علیه وسلم این کلمات بهترست مرترا از صدق نمودن یا  
 ماز از خاص سکنیان پس باید که صاحب عقل در شب روز در راه کار الهی مشغول ماند و دست  
 کند بر فقر و غریبا با خلاص یقین و هر وقت و حین که هست جوایز میماند و بهیشت



مقالات پیوده طبل تهیت به نقلت که روزی لشکر در مجلسی عالم نشسته بود و کسی از  
و این مجلس نایده گفت سوگند خدای که امروز را در بادشاهی خود نمی شمارم گفتند چه گفت  
زیرا که بنی یایم که در سلطنت مگر به جبار و ای تحاجان و اعانت عاجزان و نفرت نیکان  
و حضرت سری قطعی قدس آمده سره در اوصاف صوفیان که غذای ایشان رضامندی  
خدیبه و خواب ایشان عرض احوال خود است بخدای و تنهایی ایشان از صحبت بادشاهان  
بندی مرتبه ایشان است پس صوفی وقتی که خرج نمیکند مال و روح خود را در طلب به خدا پس  
بصاحب نیاست و دنیا مانع است از وصول بخدا پس لازم گیر بر خود انبار و کمال مفاد را  
الشیطان و دوسر کش یعنی الییس و تفسیر گیر گویند که یکی از شیاطین است و بفسن را به است  
یعنی که الفقر و عده میکند شمار فقر و هتاج را یعنی میرساند در وقت اتفاق از درویشی و محتاجی به  
و یا هر که را الفحشاء و میفرماید شمار این بخل و هساک منع صدقات و میگوید عده که در ویش شود  
و الله یعذبکم و عده میدهد شمار بر صدقه دامن متعففه که امرزشی از گناهان  
شمار از عقوبت مکنه که این عده از جانب خدای است و فضل و افزونی روزی مکانات  
بخیر دنیا و دین گنیز شیطان است و الله و اسم و خدا بسیار فضل است بر منفقان علیهم  
و اما بتحقیق ایشان مرعیت و فضل و مغفرت را یونانی الحکمة میدهند خدا حکمت اتفاق  
یا مدعوی قرآن من کیشاء هر که را میخواهد تا داند که چه ویکه بیاید و او با دوستی که میان انسانی  
رحمانی و دوسه شیطانی تمیز نماید از وعید شیطانی نه ترسد و بوعده رحمانی مستظهر باشد بن موصول  
مفعول اول یونانی است و دوم مقدم کرده شد بر این جهت عنایت بان و من یونانی الحکمة و هر که را  
حکمت دادند از علم عمل فقد اوتی خیر الکثیر پس بدین شیکه دادند او را بنگوی بسیار امام ابو بللیث  
رحمه الله فرمود که حق سبحانه مال متاع دنیا را اندک خوانده که قل متاع الدنیا فانی و دوش را  
بکثرت خیر موصوف ساخته که فقد اوتی خیر اکثر پس عالم باید که اهل دنیا را ملازمت نکند ملاغ  
خدمت ایشان بر حین احوال خود نکند که او را خبر کش داده اند و انما متاع فانی در کلام بر تفسیر  
علی کریم الله وجه و در دست که شعر رضینا فیتمت انجبار فینا و فی علم و لا عدا و مال و فان لما لا  
تنی عن قریب و ان اعلم باقی لا یزال و سمیت علم را بدین تقارون زرویم و شدیکی فخر



میدانند و فراموش نمیکند و مَا لِلظَّالِمِ و نیست مرتکبان را که نفقه بپاکنند از حرام صدقه کنند  
 باند و معصیت کنند یا ندای که در طاعت کرده اند بفرمانند من انصدا از یاری دهندگان و نیست  
 که عذاب ایشان باز دارند ان تَبَدُّ وَالصَّلَاتُ اگر شکاکین صدقه بخواهند بوقت ادا کردن قناعتی  
 پیش یکو چیزی است آنچه دیگر از رغبت افتد و برخیزان حجت نم شود و قلوب بیگانهان یا انسانی  
 یا اهل حق میل کند و این حکم در صدقه فرضی است اما در صدقه نقل اختیاریست و ان تحفظوا و اگر بخواهند  
 در صدقات خود را و تَوَقُّوا الْفَقْرَ و بپندارند در ایشان مخفیست و خویش را بکم پس آن  
 اختیاریست مثلاً اگر آن صدقه از آفت بیاورد و در میانم و در پیش نیز از نذات آن دوری بکری  
 محفوظ میباشد بعضی از علما حکم اختار عام داشته اند در فیض و توافل چه صحابه و در زمان حضرت  
 رست پناه علیه السلام در خفا مبالغه عظیمه ششدهم در نفقه فرض و هم در صدقه تطوع جمعی  
 نیست که خفا متعلق به توفل است و در فیض اظهار اولی است تا مسکنه ترک نکرده کسی نبرد و دیگر  
 دلیل مساعت است یا مرقع سبب غبت تو اگر آن دیگر میشود و ادای نکرده ادا و تطوع بهر حال خفا  
 اولی شد و از این عباس فرمودست که صدقه سر و تطوع فضیلت است از علانیه بیفتا مرتبه در صدقه  
 آمده که صدقه السری غصبت ب و از کمال کرم الهی است که در صدقه فرمود که خفا کنید شمار بهتر را  
 و نیز در حدیث است که صدقه دادن باز دار شخصی را از موت بدیعنی باریان رزق و از تلخی جان کن  
 امین باشد و نیز فرمودند علیه السلام صدقه پنهان دادن خشم خدای تعالی را فرو نشاند و صدقه بکار  
 سبب است از تش دوزخ و نیز فرمودند بهر سستی و سستی که صدقه دادن بر آئینه دفع کند نهاد و دفع  
 بدیهه را و نیز فرمودند صلعم صدقه دهید اگر چه پاره خرما باشد و اگر چیزی نیابید بگوئید بدویش خود  
 نیکو و نیز فرموده شرم مدارید بدانند آنکه که محروم کردن از آن اندک ترست و نیز از شاد و خوش  
 هر که برخوانند با آن گرم زند و شنگان با آن گرم نند او را روز قیامت و نیز در حدیث آمده که کما یز  
 حور بیست شستی خرما یا پاره آن است که بدویش بدی هم در حدیث شریف آمده که کم نمیشود  
 مال از صدقه دادن و صدقه چیزی عجیب است به این لفظ فرمود و فرمود صدقه دادن بلا را باز  
 دارد و زیاده کند عمر را و نیز فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بهفت نفر در روز قیامت زیر سایه عرش  
 باشند و آن بادشاه عادل و دوم جوان عابد سوم مردی که دل او متعلق بسجده باشد و چهارم مردی

پایان  
 بیان  
 در صدقه  
 و تطوع



واصل نموده و غیره یوسف الیکم توفیه مروان میکند بر کسی شما یعنی جبرئیل آن تمامی شما میرا  
 و آنکه کمالی و شماستم دیده نشود یعنی از ثواب اعمال شما بستم چیزی کم نمیکند و تفسیر زیادی  
 آورده اند که قوله تعالی لیس علیک ما هم یزل فی اعدائک ابی بکر الصدیق و قدمت اهلها  
 الدینیه یهدایا و می شکره فعالیت سار لابل بدینک لاندخلین بیتی حتی استاذن رسول الله  
 ابی بنی فزله لیس علیک تمیم و نظم است که بابل سلام مسلمانان کمتر بودند صدقهها بفقرا و اهل  
 کتاب میدادند چون مسلمانان بسیار شدند و آیه تثبیت و صدقه میداد که و تثبیتا منکم شهرتم انما  
 لکنتم پیش صدقه با ایشان ندیم بودند و هم خدا عزوجل این آیه وحی کرد پس علیک هم این  
 قول سعید بن جبیر است و نام نهاد مال را بخیر زیرا که مال محبوب آدمی است و عرب میگویند هر چیز  
 محبوب مرغوب یا بخیر للفقر و الدین احص و این صدقه و نفقه شما بر کسی درویشان است  
 آنکه باز داشته شده اند فی سبیل الله راه خدا یعنی در حق خدا اید و چرا که کسی صدقه بخیر میدهند  
 بواسطه شغل بغير با دوام طاعت و نیکوئی فی الارض میر کردن در روی زمین بر تجارت طلب  
 رزق و انیان درویشان مهاجر بودند قریب چهار صد تن چون عماریه سر دلال و این مستور  
 و مثال ایشان که در مدینه مقدسه منزلی نداشتند که شب آنجا میسرند مسکن ایشان شب صدقه  
 مسجد مغیره بود و بر روز ملازم حضرت بودند می نداشتند باقیات بر کسی انداختند و نه سوال طلب  
 روزی میسر و ختم و شب قرآن شریف میخواندند و میرفتند در هر غزوه و ازین عباس و منقول است  
 که روز آنحضرت بر صحاب صفه توقف فرمودند و ملاحظه فرمودند حاجی ایشان و کوشش ایشان و  
 عیادت خدای پس از آن فرمودند که البشر و ایا احباب بصفه من لحقی المدین متی علی لمنت  
 و می انتم علیه اصنیا با فیه خانه من رفقای یکسهم هم الجاهل ممن ارند ایشان را اند و ان بخیر  
 از حال ایشان احسب ان ایشان تو ان ان من التعفف سبب باز یتادون ایشان  
 از سوال استعفا از خلق تعر فرم تو می شناسی ایشان از الاحمد سبب مهم بشان و علا  
 ایشان که صفه اللون است و تراری بدن و جمیدگی پشت بسیاری اشک لا کیست لور الناس  
 سوال نکنند از مردمان و چیزی نخواهند از ایشان ان الحاکم ان از روی الحاج و ابرام و بنیرت  
 نیز چه ایشان موصوف اند به تعفف که ترک سوال است و ترک سوال بحیث مرحمت و تعفف

میگردند که ناگاه مردم رسوال نکند و او در تنگاری بازماند باطلخ من ربنا سائل و در حدیث  
 شریف آمده ان الله يحب المحسن المتقن یعنی سائل الهی السائل المحسن و نیز فرمودت حضرت که دوست  
 میدارد خدا می تواند ویشی مومن را که بر سر کشته باشد با عیال نیز فرمود و خوشبختی و پاکیزگی  
 در دنیایان و ضعیفان است و مَا تَفْقَهُوا مِنْ خَيْرٍ وَ خَيْرُ نَفَقَةٍ كُنْتُمْ اِذَا كُنْتُمْ اَعْرَابًا  
 صدقه و غیر ایشان از ستمخان فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ پس بدینیکه خدا می بداند که دانا هست میدانند  
 بکنه می بیند و از بر سر کشته می بیند و تَفْقَهُوا أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَفِي الْعِلْمِ  
 میکنند در راه حق بر سر کشته می بیند و تَفْقَهُوا أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَفِي الْعِلْمِ  
 اوقات است با عطا کجده قات در سبب تزل و غیره آورده که مقتضی به چهارم دشت یکی  
 بظاهر صدق کرد و یکی در سر کی بطلانی و یکی بر روزگاری حق تعالی این آیت و تا حضرت  
 راست از مقتضی پرسیدند که تمام برین دشت که بدین نوع صدق نمودی جواب داد که طریق صدقه را  
 بیرون ازین چهار صورت ندیدم جمیع از التزام نمودم بمنای آنکه یکی ازینها شرف قبول یافته  
 بموقع رضا رسد و صاحب کشف آورده که صدیق به چهل هزار دنیا صدقه داده و هزار درم در  
 سروده هزار در ظاهر و ده هزار در شبنم هزار در روز حق سبحانه در این آیت صدقات صدیق  
 بسود و فکاهتم پس مرایشان است که بدین چهار نوع صدقه دهند اَجْرُهُمْ مِنْ صَدَقَاتِ  
 ایشان و عندکیم نزد پروردگار ایشان که ان بیست باقی و نمت جاودانی و گفته اند که مراد است  
 که ایشان را در مقام عنایت فرود آرد و فی مقدم صدق عندکیم مقدار و کثرت و کثرت و کثرت باشد  
 ایشان را و نه ایشان اندوه گین شوند و در تفسیر زامی مذکور است فی الایة دلیل علی ان المقبول بصیر رضا  
 و انکان قلیلا الا تری ان اسمی الامار بعباده الا انما قال الذین یفوقون اموالهم و هذا کما قال الله تعالی  
 و اما تقدیر اولیایکم من خیر تجدد عند الله به خیر اما قد تم و عظم اجرا اما اطمینان و بیانی فی الایة دلیل ان  
 صدقه است فضل من العلامیة لانه بد صدقه است سر غم صدقه العلامیة فقال سر او علانیة و هذا کما قال  
 تعالی یا توک جلا و علی کل ضام قدیم الراجل علی الارب فکان الراجل فضل من الارب بدان که  
 برادر نفقه کردن بر همچنین مردمان که هتیار نمودند فقر را یعنی بر سر محبت خدا و اقتدا بمنه و سیرت  
 حرفی است بزرگتر زیرا که فرمود علی علیه السلام فی حرفان انفقوا بمجاد و ایشان سخن تراند و نبیند



چون گفته میکنند در کار خود که بهتر و فضیلت شد از مال یا جاه یا خدمت نفس یا عزاز و اکرام یا از ادا و عمل تا آنکه  
 سلام دامن بر این بزرگان برای تعظیم و بزرگی ایشان نه بر سره تخفای و اذلال پس صلواتی بر شما باد  
 پس غشی بر حال آنها که دنیا را گذشتند بخوشی و اختیار نمودند خدا را و هر که من کان بعد کان العبد  
 و گفته اند که حسن خوبی شمس چیز دشمنش چرب است علم و عدل و سخاوت و توبه و صبر و حیا علم و عمل عدل  
 و ربا و شاه و سخاوت و توبه و در جوانان و صبر و فقر و حیا و در زنان علم بلا عمل چون خانه بلا سقف و  
 بادشاه بلا عدل چون چاه بنیر آب و غنی بغیر سخاوت چون ابر بغیر باریان و جوان بلا توبه چون درخت بی میوه  
 و فقیر بغیر صبر چون قندیل بی روشنی و عورت بی حیا معام بے نکاح است پس غنی را سزاوارست که از  
 ابر غنی خود و بار دیگر بکتهای دین و دنیا آسب بکشد و زندگی شود و در و دهم و اگر کرده اند فقر و احتیاج فاک  
 الله لا یضیع الخیر <sup>الکثیر</sup> پس دیده ای که بخشد و خورده نه جهان از پی خوشنیت گردیده <sup>الذین یحسبون</sup>  
<sup>الکثیر</sup> آنا که میخورند مال ربو یعنی مسأله میکنند و زیاده می تانند و با آنرا گویند که زیاده ای دلی و کسب  
 باشد که زیاده ای خالی از عوض باشد نزدیک امام ابو صفیحه رحمه الله و این ربو را در شیاه و سه جاری میشود  
 و آن شیاه این است زینت و فقر و گندم و جو و شر و نمک و نوشن الف و در ربو اشیاست بلکه در صل از ربو  
 بر ربو است و زیاده کرده شد الف بجهت مشابهت آن بر او جمع <sup>لا یفوق</sup> و قولش بر نخیله از قبر بانی خود  
 بر سه بیت و نشور <sup>لا کما یقولون</sup> <sup>الذی یحیطه الشیطان</sup> که ربو را بجهت بر سه نیزه است کسی که بر بند بگیند  
 او را دیو یار مانع و در او از خون صلح و در و جنون است و زعم عرب آن بود که چون جنی مس آدمی نماید  
 عقل او را محطط و مانع او را محطط میسازد حق سبحانه تعالی سخنی را که بر وجهی که متعارف ایشان بود اجرامیکند  
 و تخفیر کلام نهست که خورندگان ربو را و ز قیامت بشکل محامین باشند و اهل عرصه ایشان را بان نشان  
 بشناسند <sup>لاک این عذاب ایشان را بیا آنهم</sup> <sup>قالوا</sup> پس نسبت که ایشان گفتند <sup>ایما البیعه</sup>  
 مثل الربو اجزا این نیست که بیج همچون رباهت کفار که درم بدو درم بیج میگردند و میگویند  
 ربو نیست بیج است میان بیج و ربو افرقی می کردند و <sup>الحل الله البیعه</sup> و حال آنکه حق سبحانه  
 بیج را حلال کرده است و حرّم الربو <sup>و حرام ساخته ربو را</sup> <sup>فمن جاءه</sup> <sup>عظمی</sup> پس هر که  
 بیاید بدو یعنی بوی سبندی <sup>من الله</sup> از پروردگار او که نبی کرده است از ربو افاقتی پس این  
 بیت از آن <sup>فله</sup> <sup>ما سلف</sup> پس مراد است آنچه گرفته است قبل از تحریم و آنرا از و نتوان گرفت یا ربو

بنا  
فنی  
لن  
بنا

بنا  
من  
لن  
بنا



آنچه گذشت یعنی گناہان گذشته او مغفور شد و آمدن <sup>و</sup> إلى الله و کار او مفوض است  
 بخدا یعنی هم او در زمان آینده و البته بحفظ عصمت حق است که توفیق رفیق او  
 سازد تا مرتکبان کبیره نگرند و و من عاد و هر که باز گردد بحلال ربو ا پس از آنکه از حقیقت  
 حرام گردانید فأولئك پس نگرده مستحلان و ناشنودگان امر و نهی أصحاب النبل  
 ملازمان و فرخ اند ثم فيها خلدون ایشان در آن جا وید خواهند بود زیرا که حلال است  
 زبوا کفر است و کفر موجب غلوه باشد در دوزخ يحيى الله الربو کم و کاست میگردانند  
 خدای مال ربوار یعنی هر چند فراوان باشد عاقبت آن بر نقصان و خسران میگردانند  
 فرمود که هر چه از آن مال صدقه دهد یا راه خدای و غزوه و نفقه کند پذیرفته نشود و این کمال  
 نقصان است و يبرئ الصدقات و افزونی گرداند خدا صدقه بار یعنی هر چند کم باشد  
 بسیار خواهد بود و در حدیث شریف است که ان الصدقة و بر سهال کمایر به احد کم جهره  
 و نیز فرمود علیه السلام انقصت زكوة من مال قط والله الحب كل كفا انتم و خداست  
 دوست نیدارد و بر ناسپار که محل بود بزره کاری که سر کتاب بود ان الذين آمنوا يحقن آنکه  
 ایمان آوردند بامر و نهی درینجا باید دانست که ایمان در عرف شرح عبارت از تصدیق است یعنی گردیدن بامر  
 کردن آنچه بالیقین معلوم است از دین محمد زیرا که ایمان را در قرآن جای کار دل فرموده است که قلوب مطمئن  
بالایمان و جای میفرماید و کتب فی قلوبهم الایمان و جای میفرماید قلوبكم و ظاهر است که کار دل  
 همین یعنی تصدیق پس نیز ایمان را مقرون بعمل صالح فرموده چنانچه درین آیه میفرماید و عملوا الصالحات  
 و در عمل آوردند و امر را موجب فرمان و کار را می نیکو کردند و مقرون بمعاییز خسته چنانچه در آیه و عملوا الصالحات  
من المؤمنين اقتضا دارد آیه و الذين آمنوا بما جازوا پس معلوم شد که عقلها بیک و عملوا الصالحات  
 اعمال را و اقرار محض بی تصدیق اندک فرموده در همین سوره و من الناس من يقول آمنا بما جازوا  
 الاخر و بهم مومنین پس معلوم شد که اقرار محض حکایت ایمان که حکایت یا محلی عنه مطابق قدا و نهاده است  
 و زور می نیست محلی عنه نیست مگر تصدیق و تحقیق المقام است که چنانچه هر چیز است و خود وجود است و خود  
 عین وجود و نه وجود لفظی همچنان ایمان را نیز ازین سر خود وجود محقق است و قاعده مقر است و خود عینی  
 اصل است و باقی وجود و تابع او اند پس جو عینی ایمان است که در دل حاصل میشود و سبب فوجوب بندگی

تصحیح کجانی

و همین نور است که در آیه مثل نوره مشکوٰۃ فیها مصباح تیشل آن مذکور فرموده در آیه بعد ولی لذین استنوا  
 بنحیجهم من الظلمات الی النور سبب آن بیان نموده و این نور مانند سایر انوار محسوسه قابل قوه و ضعف هستند  
 و انتفاص آن چنانچه در آیه اذ تلیت علیهم آیاتنا و یگر آیات بسیار اند که بآن اشاره فرموده اند  
 و طریق زیادش آنست که هر گاه حجابی مرتفع میشود آن نور زیادت می پذیرد و ایمان قوت میگیرد و تا آنکه  
 باوج کمال خود رسد و آن نور منبسط و فراخ شده جمیع قومی و مختار را احاطه کند پس اول تشریح صدر حاصل  
 گردد و بر حقایق بسیار مطلع می شود و عیوب الخیوب برادر که او متجلی می شوند و هر چیز را در موضع خود  
 بشناسد و صدق انبیاء را در آنچه اخبار فرموده اند اجمالاً و تفصیلاً مدانی گردد و بقدر نور باز بقدر  
 التشریح صدر داعیه دلی منبعث شود بآنکه موافق امر الهی بجا آورد و از هر مخطوط شرعی اجتناب  
 و درین حالت انوار اخلاق فاضله و ملکات حمیده و اعمال صالحة متبکر که با انوار معرفت منقسم گشته  
 و یکپاشده طرفه چرخ افغانی در شبستان ظلمات طبیعت بهیمیه و شهبویه روشن سازند چنانچه بهین معنی  
 در آیات فرقانی اشاره واقع شده است جای فرموده اند نور هم یسعی بین ایدیم و با یایم و جای  
 فرموده اند نور علی نور یهدی لهد نور من یشاء و وجود ذمه ایمان و مرتبه دارد اول ملاحظه  
 اجمالی که آن معارف متجلیه و آن عیوب منکشفه بوجه کلی که مفاد کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله است  
 و این ملاحظه التصدیق اجمالی و گردیدن و باور کردن نامیده اند و دوم ملاحظه تفصیلی بر هر فرد  
 از افراد عیوب متجلیه و حقایق منکشفه یا ربطی که فیما بین دارد و این ملاحظه التصدیق تفصیلی است  
 و وجود لفظ ایمان در اصطلاح شارح نام شهادتین است و بس ظاهر است که وجود لفظ هر چه  
 بدون تحقق حقیقت آن چیز اصلاً فایده نمی کند و الا نشانه را نام آب گرفتن سیراب میگرد و اگر نشانه  
 نام نان گرفتن تسک می بخشید مگر آنکه بغیر مانی الضمیر چون بدون واسطه نطق و تلفظ در عالم شهادت  
 امکان ندارد تا آنکه بلفظ کلمه شهادت از خلای عظیم داده اند در حکم بایان شخصی و فرموده اند امرت ان  
 اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فاذا قالوا لا اعصموا منی و اما الهم الا بحکمها و حسابهم علی الله  
 و از همین تحقیق معلوم شد زیادت کیفیت ایمان و نقصان قوه و ضعف آن و نیز وضوح گشت که آنچه در حقیقت  
 صحیح وارد است که لا ینزلی الی فی زمین فی دهر مومن و احیاء من الایمان و لا یومن احدکم حتی  
 یامن جاره بر چینه همه محمول بر کمال ایمان است در وجود عینی خود و کاینکه نفی زیادت

ایمان بین انوار است

خطایان

و نقصان کرده اند و ادیان مرتبه اول است از وجودی پس نزاعی و خلا فی غیث گذافی تفسیر العزیز  
 و اقاموا الصلوة و یا دعا استند نماز باید داشت که نماز گذاردن چیزیت و برپا داشتن نماز چیزی دیگر  
 است و در قرآن مجید جایجا در مقام صلح و تاکید گذاردن نماز را ذکر نفرموده اند بلکه اقامت نماز را  
 نموده و اقامت و رفت ما خود از قیام است یعنی راست استاده کردن و حضرت ابن عباس فرموده  
 اقامه الصلوة تمام الركوع و السجود و التلاوة و الخشوع و الاقبال علیها فیها وقتا و ده رگفته است  
 اقامه الصلوة المحاظه علیها و علی مواقیبها و وضعها و رکوعها و سجودها و تکبیر تحریمه بارفع یدین  
 اشاره میکند بآنکه من از هر دو عالم دست برداشتم و ایستادن و دلالت می کند بر استقامت درین  
 راه و تواتر ت فاتحه که متضمن ثنای ربانی است و زبان ترجمان دل است بر آنکه دل من بالکلیه  
 بسوی او مایل شد و درین سوره الفاظ خطاب مثل ایاک نعبد و ایاک نستعین و تخصیص عبادت  
 و استعانت دلالت میکند بر آنکه بسبب کمال توجیه و میل رتبه مشا بده و مخاطبه یافتیم و در عبادت و استعانت  
 که این دو شغل مستوجب اوقات بنی آدم اند از اعتبار احوال کلی نمودم و سوال هدایت و قرار از  
 اهل غصب و عدالت می کند بر آنکه حب بغض و میل و نفرت من بهمیه تابع آنجناب شد باز رکوع  
 دلالت می کند که بسبب مشا بده عظمت او پشت من ختم شده باز قومه دلالت می کند بر آنکه درین  
 آنکس استقامت و ورزیدیم باز سجود که کمال تذلل است بعد از انکسار بر کمال تقرب دلالت دارد  
 زیرا که تقریبی که در مقدر شریعت همین قدر است که شرف اجزای خود را تقدیر است کند که  
 اصل خاکی خود برسد و سجده دوم دلالت میکند بر دفع تکبر حصول قرب و مقود شدن و میکند بحصول  
 اغوار و اکرام از آن جناب که قبول مجر فرموده پروا نگی نشستن و او ند و سدم دلالت میکند  
 بر رجوع ازین سفر باطنی و ائوال الزکوة و بدو ند زکوة را تا که بدادن زکوة بوضع شہوت خود را پاک  
 نمایند چنانچه در حدیث شریف وارد است که الزکوة طهور الایمان یعنی هر که زکوة بدایمان او آتش  
 و شک و نفاق پاک شود و نیز در حدیث آمده که ایمان قبول کند خدا میعالم از کسی مدین باز و نماز قبول  
 کند خدا تعالی مگر بر زکوة پس ایمان نیست مگر کسی که زکوة دادن نباشد او ازین فرموده علیه السلام  
 حصا کثیره ما لها خود را بر زکوة دادن و پاک نشود مال در خشکی در ترسے مگر با کند نشود مال  
 زکوة را و فرمود علیه السلام ایمان نیست مگر کسی که نماز نگذارد و نماز نیست مگر کسی که زکوة

بجز این  
 نیست

بجز این  
 نیست

مذید در حدیث آمده که هر که بر او واجب شد زکوة و نذر و پس او لعنت کرده شده است  
 و کسی که لعنت کرده شده او در تش دوزخ باشد و هر که زکوة باز دارد باز گیر خداست و هر  
 کس که داشت مال از وی و کسی که باشد نزد وی مال و زکوة نذر بشارت دهند مرا در هر روز نذر  
 فرستگان باشی دوزخ و در مختار مذکور است که ذکر زکوة بانماز در کلام الهی بهشت است و در  
 دلیل است کمال اتصال میان این هر دو و فرض شد زکوة در سال و دم قبل از قضیه روزه  
 رمضان و در حدیث شریف آمده که فرمود علیه السلام هر که زکوة مال بدید عطا کند او را خدا عطا کند  
 بعضی و لغتی یعنی مقدار شصت حد و جو شهره در بهشت و در هر شهری هفتاد و قصر باشد و در هر قصر  
 هفتاد خانه باشد و در هر خانه هفتاد تخت باشد و بر هر تختی هفتاد و فرض باشد و سطرپی بر فرش هفتاد  
 گز باشد و بر آن حد عین نشسته باشد و نعم باقال فی المثنوی است و الله را صد و درختستان عوص  
 حبه را ایت حد کان عوص فی کان الله دادن آن حبه است بد تا که کان الله که آید بدست  
 الله و زود و فروشن و بخر فی قطره ده بحر بر گهر بحر بد ده زکوة ردی خوبسای خوب بود شرح  
 جان شرح شرح باز گو بد امی زکات کیست را سپاس بد وی صلوات هم زکات را شبان  
 ابر بر ناید پی منع زکات بد و ز زنا افتد و با اندر جهات بد آن دم دادن سخن را لایق است  
 دادن جان خود سخای عاشق است بد نان دهی بهر خدا نانت دهند جان دهی از بهر حق جان است  
 لهم اجرهم حدیث آمده که هر که مرا یا زراست مزد ایشان نزد پروردگار ایشان روز قیامت و کاخوف  
 حکیم و ایشان را ترسی نباشد بر آنچه پیش فرستاده اند و کاخوف که بخون و ایشان اند و کلین  
 برای آنکه از عصب گذشته اند و در تفسیر روح البیان گفته اند که مثال بخورنده سود و حجت حرص نیا آنکه سر  
 مریض جوع و کلب مبتدی باشد که گاهی میسوزد تا آنکه شکم او نفخ کند و گران باشد و بحدی که چون است  
 میشود بسبب نقل شکم بخور مصر و می افتد پس همچنین حال سود خوران بروز قیامت خواهد شد است  
 توان بخت فرو برد استخوان درست بد ولی شکم بدر و چون بگیرد اندر ناف بد و در حدیث آمده که ان الزبائنه  
 و سبعون بابا و نانا کاتیان الرجل امة و هر که وام و اد کسی الشطر آنکه زیاده خواهد گرفت بر آن پس  
 آن سود است چه حدیث آمده که قرض بر منصفه فهو با حکایت کند که کسی از حضرت امام ابوحنیفه رحمه الله  
 کینه دارد به سبب عسرت قرض گرفت و بوقت ادای آن در هم سفید بخت امام همام آورد

بروز قیامت

نیک

لطیفه در حدیث  
امام همام رحمه الله



آدمی جان خود را نکند و از آنچه او را ضرر میکند در آخرت خواه آن ضرر کننده اعتقاد بد باشد یا خلق  
 یا عمل بد و معرفت مفرات آخرت از اعتقادات و اخلاق و اعمال بدون این اصل محکم لازم الاتباع  
 متصور نیست و از ابن المبارک رضی الله عنه آورده اند که حضرت داود و حضرت سلیمان ص را فرموده که بر تقوی  
 مرد ب سه علامت است لال باید کرد اول حسن توکل شی بر خدا در آنچه پیش آید دوم حسن رضا در آنچه  
 او را غایت فرموده اند سیکوم بحسن زهد در آنچه از وفوت شده و نیز از سعید مقبری آورده که شخصی پیش  
 حضرت عیسی آمد و گفت یا معلم النجر مرا نشان بده که چه قسم متقی توان شد فرمود مذ که این امر خیلی آسان  
 است بنام دل خود محبت خدا بجا آر و بقدر قوت و استطاعت خود بر او عمل کن و ابن حبش خود را  
 چنان رحمت فرما که بر جان خود رحمت خود کنی او گفت که ابن حبش من کسیت فرمودند همه بی  
 اند و آنچه را دوست نداری که با تو کنند بجا بیا پس کمن اگر اینکار را کنی حق تقوی بجا آرے  
 و از هم بن منجاب آورده که کان تقوی آنت که زبان تو همیشه از ذکر خدا تر باشد کمافی المشفق  
 سه اذکر و الله شاه مادستور داد + اندر آتش دید و مارانور داد + گفت که چه پاکم از ذکر شما +  
 نیست لائق مر مر تصویر با ذکر جهانی خیال ناقص است + وصف شانه از آنها خالص است  
 ذکر حق پاکست چون پاکی رسید + رخت بر بند و برون آید پلید + میگریزد ضد مانده از بند  
 شب گریزد چون برافروزد صیا + چون در آید نام پاک اندر دمان + فی پلیدی ماند و نه  
 دمان + و سلمی رحمه الله فرموده مراد از ذکر ذکر است چه دوام ذکر بدل بود و بزبان محکم  
 نیست و در لطائف قیصرے در تفسیر آیه اذکر و الله ذکر کثیر آورده امر ذکر کثیر اشارت  
 بوقر محبت حق تعالی یعنی او را زیاد دوست داری چه مقرر است که من احب شیئا اکثر  
 ذکره یعنی نشان دوستی ذکر فراوان دوست است چه دوستی نگزارد که زبان او از ذکر دوست  
 یاد او از فکر و خیالش خالی ماند و نیز از قاده آورده که چون حق تعالی بهشت اید فرمود  
 ارشاد کرد که خیری بگو بهشت کعت طوبی المتقین و از مالک بن دینار آورده که تمام قیامت شادی  
 کتختانی متقیان است و ابن ابی حاتم از مجاز بن جبلی آورده که مدار کار و بار بهشت بر چهار فرقه است اول  
 متقیان بعد از آنکه گذران بعد از آن ترشد گاه بعد از آن صحاب العین و ابن ابی شیبہ و ابو نعیم در حله الاولیا  
 از میمون مهران روایت کرده اند که شخصی بدرجه متقیان نرسید تا آنکه با نفس خود هر روز سجده نماید مانند

که با شریک خود میکند تا بداند که خوردن من از کجاست و پوشاک من از کجاست و پوشیدن من از کجاست  
از حلال یا حرام و ذکر و اما آنچه مِنْ الرِّبَا دوست دارید و ترکی نمائید از آنچه مانده است از ربوا این گفتیم  
مؤمنین اگر هستید شما باور دارندگان مرحومت ربوا را بنی عمر و ثقیف و بنی مغیره و محرومی بر ربوا با یکدیگر معامله  
داشتند حضرت رسالت روز فقه مکة بحرمت ربوا فتوی دادند و بنی عمرو و شبرط آنکه ربوای ایشان بزرگواران  
نمایت باشد و ربوا دیگران از ایشان ساقط شود صبح کردند و بوقت طلب ربوا از بنی مغیره کار برایشان  
بخت گرفتند و ایشان فریاد آورده گفتند ما چه بد بخت کسانیم که ربوا را از همه مردمان وضع کرده اند و ما  
بدان با اگر قریب پس قصه خود را بر عرض عتاب بن هبید که حاکم مکة بود رسانیدند و او صورت حال ما بدو  
ایشان بخیاب نبوت مآب نوشت این آیه نازل شد که دست از ربوا بردارید فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا لَإِنَّ اللَّهَ  
و بقیه ربوا را ترک نمائید فَإِذْ نُوهِیَ عَنْ أَنْ یُکَیِّدَ بَیِّنَاتِهِ و او مانده بشید یُحْجِزُ بَیِّنَاتِ اللَّهِ وَ یُحْجِزُ  
از خدا و رسول و حصص فاذا نواخواند از اذن که بمنی علم است یعنی اگر ترک ربوا نکنید آگاه بشید و بدینکه علم  
آید بحرب خدا که آتش است و بحرب رسول که شمشیر است وَإِنْ تَلَبَّثُوا و اگر تو بمانید از گرفتن ربوا فلکم  
زُؤُفٌ آموالکم پس مر شمار است سرمایه ای موال شما لَا تَطْلُبُونَ نه شما ظلم کنید بر یون و زیاده  
از اس المال طلبید وَلَا تَطْلُبُوا و نه بر شما ظلم کنند و از سرمایه چیزه بجا بند بعد از نزول این آیه  
بنی عمر و گفتند با طاعت حرب خدا و رسول نیت و از سود گذشته بسر مایه رخصی شدند و بنو مغیره از غایت  
سنگدستی تا اوراق شمار مهلت خواستند و بنی عمر و در تحصیل آن تعجیل نموده از اهلان تاجیل ابا میکروند و بنی  
آیه آمد وَإِنْ كَانَ دُؤُوسُهُ و اگر واقع باشد غنیم خداوند دشواری و مفاسد یعنی غنیم تند است و مفاسد  
فَظَرُّهُ پس حکم آن مهلت دادن است إِلَى مَلْسِرَةٍ تا وقت توائلد می و آسانی وَإِنْ تَصَدَّقُوا  
خَیْرًا لَّكُمْ و اگر صدقه دهید بقرصن و از مفلس بهتر است مر شمار از راه ثواب إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ از او  
شما که آنچه خدا تعالی میفرماید متضمن صلاح دو جهانی و متکفل انجام جاودانی است در حدیث شریف است  
که فرمود رسول اکرم فخر بنی آدم که رحم آید بر حال کسی که از امیری بفقیری رسید و دووم کسی که  
از عزیز می بخواری در آمده سوم بر عالمی که اتفاقاً رفقا بر او جبال برید و سردید و  
چنانچه مولوی معنوی باین مضمون اشاره میفرماید که گفتیم چنانچه که رسد آید بر + حال  
من کان غنیاً فافقه + و الذی کان عزیزاً فاحقر + و الضعیف عذب ذین لم یسبوا



تصحیح  
چکیده

باین فضیلت  
قرض

گفت مغبیر که باین سه گروه رحم آرید از شهرند از زکوه + آنکه اول بعد از خیر می بخوار شد + و آن  
تو نگریم که بی دینار شد + و آن سوم آن عالمی اندر جهان + مبتلا گرد میان جاهلان + و آنکه از  
عنوت بخواری آمدن + همچو قطع عضو باشد از بدن + منقولست که راجع بصری رحمه الله علیها  
باری بصحرا گشته را دید که از آتش تشنگی خیل بر خود مسطید بل از غلبه تشنگی زبان از دمان  
فرشته بود و دست از انجیات جان شسته لاجرم معانده این حال صنعت ذوالجلال آن شکسته بال  
جامه از تن درید و من بعد خود را در خود ندید و محزون و آران گسلید را بنوختی میخواست و دقیقه از  
دقائق و دنواری فرو نگذاشت حتی که رسن از موسی سر و دواز چادر کرده آب از چاه بر آورد و آن  
بی آب اخیله سپرد پس چون حال محزون با گسلی انجیان بوقلمون باشد که مشهور و معروفست  
اگر حال خدا مفتون با گسل باری و اگر گون شود و بچندان دنواری پیش آید چه افزون چنانچه مولا  
برین دلالت خیل موزون مع عشق مولی کی کم از لیل بود + کوئی گشتن بهر او اولی بود و خیر  
با خلق بهر ایزد + تا بیایی راحت جان خود + و در حدیث شریف آمده که هر که مهلت دهد مذیون  
تنگدست رنجات دهد او را خدا امتحان از سختیهای روز قیامت هر روز ثواب صدقه یا بدلقصد در دادن  
قرض حسنه فضیلت بسیارست چنانکه مرویت که امام باهلی رضا در خواب دید که بر دروازه بهشت نشسته  
است که بعضی قرض حسنه هر ده نیکی باید و بعضی صدقه ده نیکی باید زیر که صدقه گاهی در دست تو  
می افتد و صاحب قرض نرسد نزد تو نگر در وقتی که محتاج باشد و هم در حدیث است که سه نفر با ایمان در روز  
قیامت در آیند در بهشت از هر دری که خواهند از بهشت و حور عین یا بنده چندان که خواهند کی آنکه غفوب  
از قاتل دوم آنکه عقب هر نماز فریضه یا زده بار سوره اخلاص بخواند سوم آنکه قرض دهد قرض خواه را و  
کرد حضرت ابو بکر صدیق رضا یا رسول الله اگر یکی ازین سه کار بجا آورد و فرمود حضرت اگر یکی بعمل آورد  
همچنین جزا یابد باید دانست که قرض گرفتن در این سه حالت اول در حالت ضعف و ناتوانی که نمی  
در راه خدا دویم در تکفین مرد که ببرد محتاج و فقیر سوم در نیکی که میطلبه بآن نگاهداشت جان  
از افتادن در بلا و فتنه بدکاره جائزست که قرض بگیرد به توکل خدای امید است  
که خداوند تعالی بکشد بر او در واره حساب کثایش که بآن ادای  
دین کند و فرمود علی السلام که هر که قرض بگیرد به نیت ادای

آن مقرر میکند خدای تعالی بر سر او فرشتگان را که نگاه بانی او میکنند و دعاء میکنند برای او تا آنکه مدیون قرض خود  
 او ای نماید و لهذا اهل سلف قرض میگرفتند بغیر حوائج و هر قدر که ممکن باشد شتابی کند و ادای دین اگر چه قبل وقت  
 وعده باشد و فرمود علیه الصلاة والسلام که گفت حیرت اهل الشهادة تکفر کلشی الا الدین یا محمد ثانی پس باید که  
 آدمی دین را ادا کند و تبر سزا و بانی نیت بد که در روز قیامت خواهد یافت و این بیان اینهاست که فرض خدا  
 بجای آنست که او ادای فرض برایشان سهل است و اما نافرمان و تارک فرض خدا هیچ غم ندارد از ادای  
 فرض چه غم دارد بدین و فرض سه و ایش مده الکه بی غار است و در خود و هوش ز فاقه باز است و کوفتن  
 خدا نمی گذارد و از قرض تو نیز غم ندارد و گفته اند که کلام کان در ایت و انکان ذو عشره بمعنی ظهور و  
 و قوع است لیس اگر ظاهر شد یا وضع شد تنگدستی مدیون پس حکم آن مهلت دادن است تا وقت توانگی  
 و حضرت ابن عباس رضی الله عنهما فرمودند که خوانند یعنی اگر مدیون حسب قیاس باشد فطره پس حکم آن مهلت  
 دادن است و قاری جواب شرط است و مرقع است بمصر گو یا میفرماید قلہ نظرة یا علیکم نظرة یعنی  
 مهلت دادن و در قرأت شاده فاطرة خوانده اند پس این ازها امصاد است کقوله تعالی کیش یو قیعتها  
 کاذبة و یمن ان یقعل بها فاقرة و میسرة بفتح سین صم آن آمده چون مقبره و مفعلة است از سر  
 چون مرجمه و ممکنه و عطاء گفته میسر بکسر است و ما را چه بگوئی عسرة است و این آیه را میگوید  
 معسر نه را چه ایشان میگویند که سود خور کار است و خارج از ایمان است و جایده باشد در تن و در  
 پس رو فرمود الله تعالی قول ایشان را و گفت یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربوا  
 نام نهاد ایشان را مومنین با وجود آنکه حوزدن ربوا از محش الکبائر است کذا فی تفسیر امام زاهد علیه الرحمة  
 و اتقوا ایوما بترسید از عذاب و زیکه همه نمایا و منصوب بطرف است بر این تقدیر که و اتقوا عذاب الله  
 یوما مفعول به باشد چون آیه تکلیف شقوق ان کفرتم ای کیف تتقون هذا الیوم الذی هذا صفة مع  
 باشد ترجیعوا فی غیر بصیغه مجهول از رجم معنی باز گردیده شوید در آن روز الی الله بحساب خدا  
 یا جزائی که مقرر کرده است از ثواب عقاب لقرتونی پس تمام داده شود کل نفسی صلیت نفس  
 جزائی آنچه عمل کرده باشد از نیک بد و هم کایظلمون و ایشان یعنی باز گردیدگان بوسی تم کثرت  
 نشوند به نقصان ثواب و زیادتی عذاب و آن حال است از کل نفس درینجا بیدار است که در  
 بسوی خدا بد و معنی میان کرده اند اول آنکه مرآت ان راسته حال اند بر تریب یکی در شک و ماور که در آن

حال نه مالک نفع و نه ضرر خودست بلکه در آن حال بجز خدا کسی متصرف نیست و دویم بعد از بیرون آمدن  
 از شکم مادر که در آن حال والدین تکلیف با صلاح احوال او میباشند بعد از آن متصرف میشود بعضی این  
 و بعضی در حکم ظاهر و سوم حالت موت است که در آنوقت کسی متصرف نباشد بجز ذات خدا اگر از دیگر  
 ادا و کسب او در آنوقت و دعای و صدقه میرسد گویند که بعد از خروج دنیا رجوع نمود به حالتی که بود پیش از دخول  
 دنیا و شکم مادر پس همین است معنی رجوع الی الله معنی دویم آنکه مراد از رجوع رجوع است بلکه خداست که  
 هدایت کرده است بر ایشان از عذاب غیاب بر آنکه مراد بیرون از رجوع بخدا آنکه متعلق باشد بیکان جهت  
 جایز نباشد چه صفت خدا لا امکان است و عقید بیکان جهت نیست باز فرمودم توفی کل نفس بما کسبت  
 درین دو سکه بیرون می آیند اول آنکه هر مکلف را رجوع بسوی خدا ضرور است تا که برسد یا و جبراً عمل او که  
 فَمَنْ يَعْمَلْ شُعْطًا وَ شَرًّا يَنْزِلْ فِي سَعِيرٍ ثَمَّ يَأْتِيهِ مِنَ الْمَوْءِدِ لَهُ فَاكْبَدُ ثُمَّ يُخْرَجُ مِنَ النَّارِ لِيُؤْتَىٰ لَئِنْ  
 لَمْ يَدَعْهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي نَيْكٍ بِبَيْتِهِمْ جَزَاءِ آتَمًا وَ بَرَّكَ كَرْدَةً بَانَدُ بَنَدُ بَنَدُ بَنَدُ بَنَدُ بَنَدُ بَنَدُ  
 رَهْمَانِ كَمْ شُعْطًا خَيْرٌ مِنْ خُرْدٍ فَمَنْ فِي صَحْرَةٍ أَوْ فِي تَشْوِيَةٍ أَوْ فِي الْأَرْضِ بَاتَ بِهَا نَدَّ لَمْ  
 بدستیکه حضرت بدو کدام چیزی اگر باشد در صغر بودن یکدانه خود یعنی از سپندان خورد پس  
 باشد آن چه در جوف سنگ یا در آسمانها یا در زمین آرد آنرا خدا است و نیز آیه و تَفْصِيحٌ بَرَاءَتِ  
 لَقَدْ يَكُونُ الْقِيَمَةُ فَلَا تَقْلُمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَ لَكَانَ شُعْطًا خَيْرٌ مِنْ خُرْدٍ أَلَيْسَ بَهَا وَ لَقَدْ يَكُونُ بِنَا حَارِثِينَ  
 و بنهم تر از دانی عمل را بر چیزی است پس تمام دیده نشود و فتنی چیزی را از حق خود و اگر باشد  
 عمل هم سنگ نماند از سپندان یا بیاریم کم تر از تر از دانی و پسند داریم انصار کننده را و آیه تا کسبت  
 و وجه بیان کرده اند اول آنکه درین آیه حذف است بقدری جزاء تا کسبت و دوم آنکه مکتب آن  
 کما ربهمین جز است زیرا که هر چه تجارت ازال حاصل کند او را در لغت مال مکتب بینه پس معنی  
 است توفی کل نفس کتبها و این تاویل از فهمنا فمفعل است بلکه دوم فرقه و عید بته از این آیه  
 متک گزیده اند بخلاف به فناء و محاب ما از این آیه متک میگینز بعد م خلود تا نیز که جواز  
 بیان و در لاج ثواب یا با و خواهد رسید و این ثواب نباشد مگر بجات از نار و دخول بهشت و ابو  
 عمر تر جوعون بفتح ما خواند و جمهور بضم آن خوانند و باید دانست که رجوع لازمی است و جمع متعدی از  
 من عا است که این آیه آخری است از آیات قرآن که نازل شد بنمیز زیرا که چون حضرت رسالت

از چکمه ناهن شد نازل شد آیه که ای شیفرنگ آخرا بآیه الیوم کلمت لکم و نیکم و تممت علیکم بعضی  
 در وقت توقف پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بآیه و انشأوا یوماً تراجعون فیہ الی اللہ نازل شد گفت جبرئیل  
 یا محمد بنہ این آیه را بر سر او صد و هشتاد و آیه از سوره بقره و بعد نزول این آیه رسول اللہ صلی  
 علیہ وسلم شتا و یک روز زنده ماند و گویند بشت و یک روز یا هفت یا ساحت آورد و ماند که رسول اللہ  
 متولد شد بر روز دوشنبه و مبعوث شد بر روز دوشنبه و داخل شد بر بدین در روز دوشنبه و قات  
 یافت بر روز دوشنبه و روزه میگذشت بر روز دوشنبه و فتح نمود که بر روز دوشنبه و بیجا ماند  
 هر روز روز و مردمان برای عیادت علیہ السلام می آمد و آخری کلام حضرت بود صلوة  
 و مالک است یا لکم صلوة فانما لکمال الیہ راجعون و در حدیث شریف آمده است من صلیت فلیک  
 مصیبتی فانها عظم الهناء و فرمود من کان فرطاً من ہمتی او خداوند جہا الجنة تبارک و تعالی  
 من کان نہ فرطاً من امتک قال من کان نہ فرطاً من ہمتی یا موفقتہ قال من لم یکن نہ فرطاً من  
 امتک قال انما فرطاً من ہمتی ان یصابوا بئسلی قال قائل و ما آرسنک انک حجتہ لعمامین پس از آنکه  
 حضرت رحمت است در حدیث آمده چون خواهد خدای بامتہ جمعی قیامت کند بی آن اقبال  
 و میگردد اند اورا سلف و فرط قرآن آمده را و بعضی انصار رنیدہ بودند بر فرق رسول علیہ السلام  
 الصبر حسن فی المؤمن کلما فی الا علیک فانه مذموم و در حدیث صحیحین آمده کہ فرمود علیہ السلام  
 کہ جبرئیل ہمیشہ در ہر سال از من و در قرآن یکبار کرد ہمال و بار کرد و منی پیغم اورا اگر آنگاہ  
 اجل من و بود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کرد عیادت می نشست در عترہ آخر از رمضان و دیگر  
 او در آن سال کہ وفات یافتند بشت و روز بکاف نشستند و اکثر ذکر و تقصارت فرمودند بر آن  
 پیغمبر نبوت شد صلی اللہ علیہ وسلم احد مثل صلوة علی ہمت والہر ادانہ علیہ السلام و بعضی  
 بعد از صلوة ہمت کا مودع ملاحیا و اما مودع و در حدیث بن مسعود رضی اللہ عنہ کہ فرمود و نہ بدیدم  
 زندگی من بہتر است مرثا را و موت من بہتر است مرثا را و عرض کرد من نہ بدیدم مرثا را  
 پس اگر نیک باشد خدا کہم بران و اگر اید باشد آمرزش خواہم مرثا را و مورد ثناء جویند انکہ  
 قیامت و بدستی کہ قسم بخدا البتہ پیغمبر بوی جویند و مال نہ کنن تا دہم را این مقادیر ثمرتہ  
 من و اوہ شدم کلید امتی خزانین زمین پس در این حدیث اشارت است بکنہ و مہمت و در بیان

و خزانین بعد از او و فرمود بدستی که ترسم بر شما از دنیا که رغبت نمایم در دنیا پس شسته شود بخاک  
 هلاک شدند آنکه قبل از شما بودند و فرمود بنحرو ز قیل از وفات خود که بدستی که بنده هست که اختیار  
 داد و اراضای شما در میان آنکه بدیدلورانه زینت نیاد و در میان آنکه نزد دست و آخرت پس اختیار نمود  
 بنده آنچه که نزد دست از نعمت آخرت پس ابوبکر این کلام نهایت اندوگین شدند و بگریستند و گفت  
 رسول خدا پدران و مادران ما بر تو قربان ابو سعید گفت پس در تجلی اخت را که ابوبکر رضو ما گفتند به میزند بسو  
 این پیرمرد که رسول الله خبر میدید که بنده را خدای تعالی محیر ساخته است و او را که بدیدلورانش نیاد و در میان  
 آنکه نزد خداست و این میگردد و میگوید خدای ما بر تو پدران و مادران من گفت ابو سعید رسول الله محیر اند  
 و ابوبکر عالم تر از ما است بکلام بنی پس گریست بر فراق او پس فرمود علیه السلام که بدستی که بزرگتر  
 و کلان تر از مردمان با حسان بر من در محنت خود به مال خود ابوبکر است و اگر میگردد فتم از اهل زمین غلیل  
 علیه السلام میگردد فتم ابوبکر را خلیل خود و لیکن برادری اسلام جامع است در میان من و در میان ایشان و در  
 روایتی است دوستی او در اسلام افضل از کثرت به ثواب از غیر او و نه باقی ماند در سجده و آنچه مگر در پیچ  
 ابوبکر بجهت اکر ام او و تنبیه او بر آنکه بعد من خلیفه باشد روایت کرد و آنچه در تاریخ را بخاری و مسلم در فضایل  
 و چون آنحضرت خطبه فرمود در حجة الوداع فرمود مردمان را بیا موزید از من مناسک خود شایسته ملاقات  
 کنم شمار بعد این سال و دایع میکرد مردمان را پس چون آنحضرت رجوع فرمود از حجة الوداع بجا  
 مدینه طیبه شبی جمعه نمود مردمان را نزد خیم عذیر یعنی نزد حوضی که واقع است امین که و مدینه بیه روز  
 راه از حجة و خطبه خواند بر ایشان مشتق بر حمد و ثناء و وعظ و پند کما فی مسلم و فرمود ای مردمان جز این نیست  
 که من یک بشریم مثل شما ایست که بیا بدین رسول پروردگار من یعنی ملکوت پس قبول کنم او را  
 یعنی میرم از رغبت و ما نیدم مردمان را بتسک قرآن و وصیت فرمود محبت الهیت خود و حافظ  
 ابن حجب بن عبد الرحمن چنین میگوید که ابتدا مرض علیه السلام در آخر ماه صفر بروز دوشنبه پیشینه  
 یا چهارشنبه بود و در شهر مدینه مرض علیه السلام سیزده روز بود و گویند چهارده روز و یازده روز و روز  
 یازده روز بود و ابتدا مرض علیه السلام در خانه سیمونه یا زینب بنت جحش یعنی جیم و حایا در خانه ریحان  
 و اما ابتدا مرض خفیفه در خانه عائشه بود اما قول اول مستند است که از انبیاء و اهل معشر نیمه و سیره علیها  
 نمی در بیت عائشه آمده که فرمود علیه السلام مرا از و آج خود که من جاندارم که بگردم در خانه های شما

بیان  
 هم  
 غایب

بیان  
 اهل  
 بیروت

پس اگر خواهید اجازت دهید مرا و آنکه قیام کنم در خانه عائشه روایت کرد این را احمد و نیز در روایتی است  
 از عائشه که میگفت علیه السلام این اما خدا این اما خدا و در روایتی بن ابی شیبه این اکون خدا اگر  
 فرمود و یا یعنی من فرا کجا باشم پس دریافت کردند از و ای که آنحضرت عائشه را میخواهند پس خبر  
 کردند جمیع از و ای که یا رسول الله هرگز نیند بخشیدیم ایام خود را مرخت خود عائشه را چون روز نوبت من  
 آمد از من دادند علیه السلام را و همه از و ای جمع شدند در خانه من و آمدند علیه السلام در خانه عائشه و در روز  
 دوشنبه و وفات فرمود و روز دوشنبه دوم پس اختصاص یافت عائشه به هفت روز و نیز از عائشه روایت  
 مرویست که آمدند رسول الله از بقیع و در سراورد و بود و گفتم در راه پس نشاء فرمود بل انما و ما ساء بان  
 گفت چه زبان رسالت اگر میری از پیش من پس من ترا و گفتم ترا و نماز کنیم بر تو و دفن کنیم  
 ترا و گفت عائشه قسم بخدا اگر چنین کنی هرگز نیند در خانه من عروسه بیاپی پس رسول الله قسم کرد با و  
 نمودند و که در آن وفات یافت روایت کرد این را نسای و محمد و در موهب مطهره که بفاخر حضرت  
 رسالت را تپت و بیفایت نه تا دیاف مرض او به تب تا آنکه نشسته در تخت بگریه میگریست و بگویند غم  
 دفع خدا بر وزن منبر که طرفی است مثل شست و غسل فرمودند در آن — و می انداختند بر تنی آب نهند  
 مشک باز برون آمدند بوی مردمان و نماز خواندند ایشان و خطبه فرمود بر ایشان و این آخری مجلس  
 علیه السلام بود پیش پنج روز از وفات او و گفت حافظ بر این تقدیر آن روز روز خپش نه بود که در آن  
 روز خفت مرض یافت و تشریف برون آوردند و به همین جهت خوشی کردند صحابه و خوشی  
 میکردند خلفت تا اعلان و میفرستیدند و تحفه های بروج نبی صلی الله علیه و سلم و حکمت و در این عدد  
 است که عدد سبوعه خاصیتی دارد پس عظیم دفع هم و سحر و فرمود علیه السلام که این وقت سریه رگ این  
 از ان سم که خورده بودم بخیر و این جهت گمان کردند که امر بعزل از هفت شکست و همان است  
 بود که اثر آن در لعاب دهن او بود و گفت حافظ که بدرستی که ثابت شد حدیث که فرمود علیه السلام  
 هر که صبح کرد و هفت تمر عجمه نه ضرر رساند و در این روز سم و نه سحر و روایت شافعی است در قنودت  
 فاتحه بر اهل مصائب هفت بار در مسلم است هر که بصدقه بپوشد یا شد باید که بگوید یا غفر الله له یا غفر الله له  
 من شرا بعد و احاد سبع مراتب یعنی هفت بار و در شافعی فرموده اند که بگوید نزد من یعنی که در  
 زبیده باشد ان شاء الله العظیم رب العرش العظیم ان یتفیک هفت بار غفر الله له من شرا

شفا دهد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم کلمی پوشیده بود و گرمی تب بدست آن میرسد که میباشست  
 دست خود را بر آن کلمی پس گفتند یا رسول الله! چنین شدت تب است فرمود که ما گروه پیغمبرانیم  
 چنین شدیم بیانشه بلایان و عذاب میشود بر ما اجز نیست کسی از مسلمانان که میرسد و این پنج دانه بتی از  
 خلیه ن خایم و پیش آن مگرد و کند خدای تعالی بسبب آن گنا مان اورا جپا پنجه می ریزد و خست بر گما خود را  
 تا آنکه برود بر زمین و نباشد بر او گناهی رسیده است که در این بخاری مسلم و بود نزد یک معصوم بضم عین و کون  
 لام فخر موصوفه کاشه بزرگ از چوبک پراز آب بود پس اندخت به پشتهای خود را و آن آب می مالید پشتهای  
 خود را بر سر مبارک خود و میگفت لا اله الا الله الموت سكرات و فرمود حضرت عائشه رضی الله عنها که نعمت  
 خدا بر ما نیست که جمیع کرد خدا لعاب من در لعاب علیه السلام وقت وفات او زیرا که در آمد نزد من عبد الله بن  
 بن ابی بکر که در سبب او مسوکه بود بنزد آنحضرت که زنده بن نشسته بود پس دیدم اورا که میدیدند بسوکه  
 سوکه پس من هشتم که حضرت دوست میدادند سوکه ای پس عرض کردم سوکه از دیگریم بر آن  
 تو پیشتر فرمود بر مبارک خود پس سوکه خانیدم و نرم کردم اورا و دادم حضرت را و خوب  
 طریق سوکه کرد باز دادم پس همه نمودند خدای آب دهن او و آب دهن من در آخر روز او را دنیا  
 و اول روز او را آخرت و در زندامام احمد روایت کرد از عائشه رضی الله عنها که فرمود علیه السلام که آسان شد  
 بر من سختی موت زیرا که دیدم چک است عائشه را در خبثه یعنی رسول الله دست میباشست عالت  
 را نهایت دوست تا آنکه صبری فرمود بر فراق او پس صورت او نمود آنحضرت را در خبثه تا که آسان شود  
 بر او وفات از زیرا که عیش خوش می آید یا جماع دوستان و گویند که بود نزد علیه السلام در مرض  
 او هفت و دینار و حکم میفرمود به تصدق آن باز به پوشی طاری میشد بر او باز مشغول می شوند  
 در بیماری او باز حکم فرمود با حضار آن پس نهاد در دست او و فرمود که چه گمان محمد به پروردگار  
 خود باشد که ملاقات کند از خدا و نزد او این دنیا و دنی با نند باز کل تصدق فرمود بنابر رغبت و اجر  
 و اعراض از دنیا نقل کرد بخیریت و بهیمنی بدین اسمی برادر که چون سید المرسلین و حبیب البنا لیل المغفول  
 تقدم من ذنبه و اما آخر این چنین عرض از دنیا باشد پس چه حال آنکه ملاقات نماید از خدا و بر ذرات  
 مسلمانان و حقوق آنها و اموال محرمه باشد چه گمان است به پروردگار او که بر سبزی کند از چنین کردار  
 نماند رسته در اضی بنی کند دشمنان خود را و او را آنکه چون مرض رسول الله صلی الله علیه و سلم شدت گرفت



ارشاد کرد با بیکر که است کند با مردان عرض کرد عاشر بنو یاسر را بیک مردی رقیق القلب است چون شاد  
 شود و دقلم تونه خواهد شنید مردان از جهت گریه و رقت قلبی بس حکم کن بجزم که نماز بخواند با مردان  
 فرمود حکم کنید با بیکر که نماز گذارد با مردان باز گفت عایشه شش مقاله اول و فرمود علیه السلام انکم  
 صواحبات یوسف و نقل نمود و سیاه که صدیق نماز کرد با مردان هفده نماز ذکر نمود و خاکهای در کتاب  
 فخر المیزان و حافظ در کتاب الفتوح که انصار چون مرض رسول الله را در تنی یافتند بقیار گرداگرد مسجد  
 میکردند پس آمدند حضرت عباس و از بقیاری و گریه و زاری ایشان آگاه نمودند باز فضل بن عباس  
 آمدند باز علی ابن ابیطالب آمدند همچنین از گریه انصار خبر دادند و پس رسول الله تکیه زده بر علی و فضل  
 برخاستند و عباس پیش پیش او میرفت و بنی بر سر خود عصا به بسته بر فتنه آنکه داخل مسجد شدند  
 پایه زیرین از میز شستند و مردان گرد آمدند باز بعد حمد و ثناء خدا ای تو را فرمودند که ای مردان  
 خبر شما بمن رسید که شما از مرگ منی خود میترسید آیا میدانید که کسی بخیر از پیغمبران همیشه نده است که  
 من همیشه زنده مانم در میان شما و در این اشاره بود به تائید ایشان و تذکیر مر ایشان را بآیه و  
 جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ اٰمَلًا لِّمَنْ رَاٰهُمُ مَرَدُّیْ ۚ و پیش از تو ای محمد با بندگی در دنیا و آیه و  
 مُحَمَّدٌ وَاَلَا رَسُوْلٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ یعنی نبوت محمد گریه من تحقیق گذشته اند پیش  
 از محمد رسولان و نیز آیه اِنَّكَ مِیْتٌ وَاَنْتُمْ حَیُّوْنَ برستی که تو میرنده و ایشان هم میرنده آگاه  
 باشید که من هرگز ملاقات خواهم کرد به پروردگار خود و شما نیز ملاقات خواهید نمود و وصیت  
 فرمود هر چه وصیت کردی بود و ذکر کرد و احدی از عبد الله بن مسعود را که رسول الله خبر فرمود موت  
 خود قبل از یکماه و چون فراق عید اسلام نزدیک رسید به نمودن ایان را و خانه حضرت عایشه را  
 و فرمودنده دارد و شما سلامتی و رحم کند بر شما و درست و درست دارد و شما را و رزق و به شما را و  
 نماید بر شما و بلند کند درجه شما در میان بندگان و جای دهد شما را زیر سایه عرش و وصیت میکند شما را  
 بآنکه از خدا و میترسید شما را که من شما را بیم کند که خبر دار ببندهای بخوبی بدهد و پاک و بزرگ  
 امر و فضل تو ای و بظلم بستم به بندگان از زیرا که فرمود اولی مراد شما را که پاک اند و از خبر و بظلم  
 لَقَدْ یُنِیْ لَایْرِیْ وَاَنْیَ عَلَوَانِی الْاَرْضِ یعنی یعنی و فنا و بجمع معاصی و بزرگ تباعثت روحان  
 خلفا و راشدین و بنی خلفه ای که دین جمع الله و القاتبه ای که المؤمنین مرز به بندگان از بنی

بعلم طاعت خدا و رسول او و فرمود خدا تعالی اَلَيْسَ فِي جَنَّتِهِمْ مَشْوًى لِلْمُتَكَبِّرِينَ عَنْ الْاِيْمَانِ كَقَتْدَا يَرْسُولِ اللّٰهِ  
 در اصل تو چند مدت هست گفت قریب است فراق از دنیا در فتن بیوتی خدا و جنه المادی گفتم بایر  
 که در غسل ایشان فرمود مردان اهل بیت من گفتم بایر رسول الله در کدام جا به کفن و بهمی ترا گفت درین جا که  
 بر من است و اگر خواهید در جابه فید صری یا جلد بینی گفتم بایر رسول الله بر جابه تو کدام کس نماز خوانده بود  
 چون شما غسل میداد کفن میداد پس نهید مرا بر سریر من که نیست بر کناره قبر من باز بیرون بروید  
 از من ساحتی پس بدستی که اول کسی که بر من نماز خواند جبرئیل باشد باز میکائیل بعد از آن ایزد  
 باز ملک الموت همراه او شکر فرشتگان باشد باز در آید بر من فوج فوج پس نماز گذارید بر من و بایک  
 شروع کند نماز بر من مردان اهل بیت من باز زنان اهل بیت باز شاهمه و برسانید سلام از من آنها  
 که نمای باشند از صحاب من و پیروین من از امر و زما بر و قیامت گفتم بایر رسول الله کدام کس غسل  
 کند شمار او قبر فرمود اهل من فرشتگان گذاروا البطانی فی کتاب الدعاء و گفت عایشه رضه که چون  
 شدت گرفت بیاری او و نزد یک یداصل او و سر حضرت بر فخذ من بود غسل آمد و او را و چون از آن  
 افتاده حاصل شد سر خود بلند کرد و نظر خود به سقف خانه کرد و فرمود اللهم اجلبنی فی الرقیق الاعلی و در  
 روایت بخاری آمده که میگفت اللهم غفر لی و ارحمینی و اخصنی بالرقیق الاعلی و در روایتی که میگفت  
 اللهم فی الرقیق الاعلی و در روایتی که میگفت اسأل الله الرقیق الاعلی لا سجد مع جبرئیل میکائیل و ایزد  
 و در روایتی که گفت مع الرقیق الاعلی مع الذین اعظم الله علیهم من البنین و الصدیدین و الشهداء و الصالحین  
 و حسن و نیک و فقا و گفت ابن اثیر مراد از رقیق انبیاء و اعدای قضا یا پشت باشد و در روایتی از  
 بخاری از حدیث انس بن مالک آمده که سلمان آن در نماز فجر بودند بر روز دوشنبه و ابوبکر امام ایشان  
 بود که رسول الله پشت پرده حجره عایشه را و نظر فرمود بسوی ایشان و ایشان در نماز بودند و قسم  
 علیه السلام پس ابوبکر خوست که بر پاشنه پاشی خود پس منصف برسد و گمان کرد که رسول میخواهد که بر  
 آید و است کند و بنایت فرحت مردمان خستند که از نماز بیرون آیند پس اشاره فرمود به دست بیا  
 خود که نماز خود تمام کند باز داخل شدند در حجره و پرده بینداختند و نیز در حدیث آمده که سه روز رسول  
 علیه السلام بیرون نیامدند و بابتدا آن در آنوقت که حضرت بیرون آمدند و نماز خواند بایان  
 و چون ظاهر شد بر ایمان روی علیه السلام پس چنان خوش منظر یافتیم که گاهی باین حسن و خوبی نید

بودیم و در روایتی که روی رسول الله علیه السلام مثل در وقت قرآن بنظر می آمد و از امام جعفر صادق بن محمد  
 یا قزلباشی بر خود محمد بن علی بن حسین مرویست که چون باقی ماند از مجلس رسول الله صده روز نازل شد جبرئیل  
 و گفت یا محمد خطه تمام نزد تو فرستاده است بنا بر کارم و تعظیم تو که آن شخص بذات تو هست میگوید  
 که چگونه خود را سنجی در این وقت گفت یا جبرئیل محیا بم خود را غمزه و در کرب می یابم این آمد در  
 روز دوم و گفت مثل مقاله اول روزی که آمد در روز سوم و در روایتی آمده که بر روز سوم آمد جبرئیل  
 از ملک الموت بود و همراه ایشان فرشته دیگر بود که مکان او در هر دو است که گاهی نه صعود و گاهی  
 آسمان و نه گاهی آمد بسوی زمین و آنهم چنانست که موکل است بر نهادن هر فرشته هر فرشته موکل بود  
 بر نهادن هر رسل اول از ایشان جبرئیل عرض کرد مثل عرض مذکور باز اذن خواست در روز سوم  
 ملک الموت جبرئیل نزد علی علیه السلام و گفت جبرئیل یا محمد این ملک الموت حاضرست اذن از تو خوا  
 هیش از تو از کسی اذن نخواسته است و بعد تو اذن نخواهد کسی فرمود اذن دهید او را پس چنان  
 شد ملک الموت و گفت اسلام علیک ایها البقی و رحمة الله وبرکاته و گفت پروردگار تو بتو سلام میگوید  
 و ستاذه شد و بر تو حضرت و گفت یا رسول الله خدای عوجل مرا فرستاده است و مرا با حق تو حکم کرده  
 که هر که تو بفرا مید آن کار کنم اگر ارشاد کنی روم تو قبض کنم و اگر فرمان کنی تبرک آن ترک کنم و گفت جبرئیل  
 یا محمد خدای تعالی تقاضا تو هست فرمود یا ملک الموت هر چه حکم خدا بتو صادرست آن کن زیرا که از  
 اختیار کردم تقاضا و او پس قبض کرد و رسول الله ص و انا الیه اجعون بکذا فی الموابت کتب  
 اهل تذکره آمده که رسول مقبول علیه السلام عرض فرمود موافق وصیت حضرت تهنیت و تکفین و تدفین  
 کرد و نقل از قسم است که او میگوید که آخر کسی که روی مبارک حضرت دید در قبر من بودم نظر کردم  
 در قبر که با خود می جنبانید گوش پیشین و آن مبارکی می شستم میگفت رب اتممتی امتی و رب اتممتی  
 در ذکر امت به زبان شامتی گو تا قیامت به وفا طمعه نه را بر کسی می پستی خود و نامرادی و زین  
 خوش میگرست و در محاطه حضرت امثال این ابیات نشا میکردند **هـ** خواجه زبیر شکسته  
 دلان چه دیده که زار میده جانمی و کار میده پشت ختم قدر تو الیایه خدا به از من ذی سایه بر ستم  
 لشده به و از عید زید انصاری منقول است که چون جمال محمدی در پرده ستواری شرفت  
 خداوند امر چشم بهائی بین بهیبت دیدار صبیح بنحو ستم کنون که دیدار او در حجاب تر مغبنتی

شد چشم روشن چه کنم الهی چشم مارستان فی الحال چشم انصاف دولت نابینا شد شکر بر تن که بر کوه  
 نشد خاک بزار تن بدو کور بهتر و چشمی که جلال تو نه بیند میدان که مقین که کور بهتر و قاطع  
 در صحن زیارت قرآن حضرت قبضه خاک از قبر آنسرور بر دشت و بسوسید و بسوسید و درختان  
 خود نهاده گریه غار کرده این بیت گفت ما ذاعلی من شتم تر بته احمد ان لا یستقیم مدی الزمان  
 غوا لیا صبت علی مصائب لوانها صبت علی الایام صرن لیا لیا اذ انشد شوقی زرت  
 قبرک باکیا انوم و دشتکوا اما لک تجاوب ایا ساکن لغیر و علمتک البکا و ذکرک لسانی جمیع  
 المصائب فان کنت عنی فی التراب متعبا فانکنت عن قلب النحرین یغارب و تنبیه  
 عزیزیدان که چون حبیب دروگار بعد از انقضای مدت اجل بیک طرفه تعیین ملائکه بهشت ندادند تا روح  
 پر فتوح بدرجات بهشت باغ رضوان بفنون رحمت و غفران رسانیدند با وجود آن در حالت شمع  
 از همه کرب حق و تغییر لون و عرق جبین از آن حضرت مشاهده میگشت نادانی که وقتی منصب  
 نبویه و رفقه موت و سکر است و انیشود و احوال شوریده حالان بے بصاعت و مرجع و مال گشت  
 و آدمی شفاعت آکبیا انجامان لے نفس ضیبت تو بدینا چنانچه در شده که سخن دین و ملت نمی کجند  
 و حال چنان فریفته گشت که حدیث مال فرموش کرده موکلان لوح محفوظ نامت از جریده زندگ  
 پاک می کنند و تو نگذره گوشک ایوان با فلک میرسانی مستوفیان و فائز از رزاق بزم است قلم محو در  
 می کشند و تو القاب انساب و منور سحاب زیاده میگردانی دست بدست که قافله حیات در گذر  
 و قفل فنا بر دروازه بقا میزنند تو اسے گل منقوش لاف بقای میزنی که قال فنا از مصحف  
 برآمده احوال مرگ پدید که اصل است و کیفیت فرزند که فرج است عبرت خود گردان راه نجات  
 زادی حاصل کن سوال حساب بر نرخ راجوایی هتیا ساز و مبرس از عذاب آنروز که باز گشت  
 تو بسوی عذابی در آن خواهد بود و به تمام و کمال باید هر دے هر چه کبیه هست در این دنیا  
 از نیک به ستم کرده نخواهد شد کسی از نقصان ثواب و زیادتی عذاب بکا قال حق سبحان و جل  
 ذکره و انفقوا انما ترجعون فیہ الی المدغم توفی کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون غافل نشین  
 که از تو غافل نیستند غافل نشین که از تو عذر نه پذیرند و اسے ل ترا که گفت بدینا و از  
 دین جان نازنین خود اندر حصار گیر چاک مقام نیست جهان دل بردمنه خود را مسافری کن









از خدای تعالی که عینی پروردگار و در امانت خیانت کند و لا تکلموا بالشهاد و ننوید گواهی  
 که پشیدانان گناهان کبائر است و ممکن یکبتهها و هر که بپوشد گواهی را فانه انقلب  
 پس بدستی که بزه مند و گناهگار است دل او در امانت اثم بقلب - تنبیه تمام است بر وعید  
 مراکم شهادت را چه جراتیم قلبیه سخت تر و غلیظ تر است از امان متعلقه عضای ظاهره زیرا که  
 قلب اس عصاره ظاهره است چه اگر قلب است شد همه بدن درست شد دل گرفتار پذیر شد  
 همه بدن مفید خواهد شد و نیز دل اصل است و بیان تر حجاب است و از حضرت ابن عباس  
 اکبر الکبار الاشراک بالقیه لقوله تعالی فقد حرم الله علیه البکته و شهادة الزور و کتمان الشهادة  
 والله بما تعملون علیکم و صلی الله علیه و آله با آنچه می کنید از گناهان شهادت و کتمان آن داناست جز به  
 آن بشما خواهد داد و کتمان شهادت و شهادت زور از آن کردار است که صاحب خود را بدو نمیکند  
 زیرا که کتمان شهادت و شهادت زور از علامات مسخ قلب است که فرمود او تعالی فانه اثم قلبه  
 روایت کرد حضرت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه از حضرت صلی الله علیه و سلم که فرمود حضرت  
 رسالت سبعة نفر تحول و وجههم عن القبلة فی القبر قبل من هم بارسول الله قال شارب الخمر  
 و بائع البشر و شارب الزور و اکل الربوا و النایجة و المحکر و تارک الجماعة یعنی فرمود حضرت خاتم المرسلین  
 محبوب با عالمین که هفت نفر اند که روی ایشان از قبله در گور برگردد گفتند یا رسول الله اینها  
 کیانند فرمودند خورنده شراب که ام سحبات و ام الفوحش است دوم فروشنده که فرمودند حضرت  
 هر که فروخت آدمی آنرا انداخت خود را در آتش و دوزخ سوخت خورنده سود که داخل الله البیوع و  
 حرم الربوا و نیزه لانا کلوا الربوا و فرمود حضرت و خطبه یا ایها الناس اجتنوا الربوا فان الله  
 حرم علیکم و نیز فرمود علیه السلام دوست منیدار و سود را مگر اهل دوزخ و عاقب الوالدین و انفس  
 الزکوة و اکل الربوا و فرمود علیه السلام من اکل الربوا فله ان را اللطی و چه نام زن نوحه گر  
 که حدیث آمده از من امراة صابت لهما صیبه فی زوجها و اولد لها فاحت الا فاحت فی قبرها  
 ابواب النیران بخارج منها الحیات و القفار و الدین و تخم محکر یعنی با دارنده غله که در حدیث  
 است الاحکام اکبر الکبایر و نیز در حدیث آمده که من حکم طعاما لرعین یوما فلیتجره الی النار و نیز  
 در حدیث است من اکتسب ثمنه بربا لم یقبل الله ثمنه و نیز فرمود من اکتسب ثمنه بربا لم یقبل الله ثمنه

فکما یبانی  
 مدینه  
 ایشان  
 در حدیث  
 در حدیث



و ما انزلوه مبداءهم و از توت بغفل نمی آریم و حق سبحانه میفرماید که یا سبکیم به احد اگر مارا بدان بگیرد و کار  
 دشوار شود و سبکچین عهد بر وی نگیرد عالم علیه السلام فرمود که مگر شما همان میگویید که بینی را بر نیل  
 افتد و سبغاً و عقیماً لاجرم چندین بلیات بر گفتار ایشان متعرض شد بگوئید سخا و لطفا و لها و صحاب  
 از کلام سید جبار لطیفان تمام با فیه گفته سخا قوله و لطفا امره برکت این گفتار کار دشوار  
 ایشان روی یاسانه حضرت حق سبحانه در شامی این امت و سبکساری ایشان این آیه  
 و ستاد امنی الوکسول گردید و عطا و کرد رسول یعنی محمد علیه السلام بجا آنکه آن بدین  
 چیز که فرستاده شد امت با و الیه من رجع از نزد پروردگار او که آن آیات قرآن است حکما  
 دین و حقوق شرع و نیست این از باب التفاتی شیطان و از قسم سحر و کلمات و شجره  
 و آمن و جنت و مومنان نیز از بهت او بدان منزل گردیدند اما ایمان رسول علیه  
 تحمل و تبلیغ رساله بود و ایمان ایشان با قرار و تصدیق پس بهجت مکرم مومنان جمع  
 گرد میان پیغمبر و ایشان در فکر و فرمود که همه ایشان از بنی و متابعان او آمن بالله  
 گردیده اند بخدا یعنی بوجود ازلی ابدی و سادات حسنی و صفات جلال افعال حکام و مملکت  
 و غیر شنگان او که مقرران حضرت کبریا اندند نبات و می و منوع میگوید که ملائکه نبات و می  
 رسل اند از حق سبحانه بنیاد و وسیع و وحی اندر نیل و کسب و مبتاهای منزله وی که همه  
 حق است و سخنان اوست غیر مخلوق و در کسب و بفرستادگان که همه پاک معصوم اند و بزرگوار  
 و وحی گذارنده و خواننده براه حق اند که تفریق میگویند بنی و مومنان که با جدا نمی کنیم  
 در ایمان بکنی احد میان هیچ متون از رسولان او بلکه همه بیان می آریم  
 بجهت ظهور و نصای که از روی حد بعضی را منکر اند و کما الواسعاً و طاعتاً گفته مومنان  
 قول خدا را و فرمان بردیم او را پس بطریق التفات از حقیقت غیب و ده بالفتح و الکتابه  
 هر چیز خطاب بر آمده گفته عطف کذا کذا میطلبم امرش ترا می پروردگار و الیک  
 المصداق و بیوی است باز گشت همه باید و هست اگر آن قول که در سبب ل مذکور شد  
 اعتبار کند این آیه را مدنی باید گفت و اتفاق اهل حدیث بر آنست که این آیه و تالی آن کلام  
 و بلا و سطر در شب معراج بان حضرت نازل شد چنانکه در صحیح مسلم بر روایت ابن مسعود رضی

داردست که حضرت را در شب معراج سحر چهر عطا نموده اند غار زانی بی چنگانه و خاتم سوره بقره گمان بکافران  
 یعنی کبار پیام رزمند کسی را که شرک نیاورد بخدای و دنیا بیج آورده که چون رسول مبعوج رفت و بساط  
 کوفین بقدیم مهت طی نموده بمنزل قریب رسید **س** سوی عالمی شد که عالم نامند و زنده در میان سایه  
 هم نماند برون آمد از پرده بود خویش به گم کرد بی پرده مقصود خویش به بوقتی که در مقام ادا دینی مسلمان  
 و کلام الهی در مقابله حیات حضرت رسالت پناهی واقع شد و از مرتبه علم یقین بدرجه عین یقین  
 عترتی نمود و ایمان غیبی شهودی گشت حق سبحانه پیغمبر خود را تائید فرمود **اَمِنْ الرَّسُولِ يَا اَنْتَ**  
**اَلْاَكْبَرُ** من چه چنانچه خواجه عالم صلوات الیه سلام نماید بانی که در محوی برانگیزد مرا این شربت کرم است بی شکر  
 است گوارنده نیست حق تعالی فرمود **وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ اَمِنْ** الایه و در معراج آورده اند که چون حق تعالی  
 بایان رسول خود گواهی داد آن حضرت است رانیز در ایمان با خود شرک کرده گفت **وَالْمُؤْمِنُونَ اَهْتَفَا**  
 بود که شحات خبر برستی نتوان بود و شهادت ادا حق تعالی خبر قبول هیچ وجهی دیگر نبود و رایتی آنکه حضرت  
 حق تعالی سوال فرمود که **اَمِنْ الرَّسُولِ** یعنی ایمان آورد رسول گفتتم آری من دیگر ایمان آورده ام  
**وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ اَمِنْ** تا اینجا که **اَلْاَكْبَرُ** المصیر خطاب آمد که غفرت کانت لک است و هست ترا ایمان شد  
 و کلمه اینجا هست که صدق رسول الله علیه السلام هرگز کذب مبدل نکرد و مقبول حق تعالی مردود نشود  
 و بعضی دیگر گفته اند که در قول خداوندست سبحانه و تعالی چنانچه گواهی داد بر ایمان پیغمبر خویش  
 همچنین گواهی داد بر ایمان امت وی بدلیل عطف و المؤمنون بر رسول و حکم معطوف حکم معطوف  
 علیه باشد فیما یجب یمتنع همین دلیل پسندیده است که چنانچه ایمان رسول را زوال نیست ایمان  
 مومنان را نیز زوال نیست و نخواهد بود و الحمد لله و اشارت دیگر در میناب است که چون خداوند  
 هر کسی را گوید دیگر سرزد که ستوده خویش را باز کنوش نکند و چون از کسی شکر کرد و روا نباشد که دیگر  
 کند باز گفت کل من بعد بین سخن ایشان از شرک بیزار کرد و باز گفت و ملائکه مدین کلمه مومنان از  
 کافران که ملائکه را نبات اصدی گفتند متماز گردانید بعد از آن گفت و کتبه و رساله تا این را **اِنْ جِئْتُمْ**  
 در ایمان نمیزند که ایشان به بعضی انبیاء گرییده اند و بعضی نه و بعضی کتب ایمان آورده اند  
 نه آنگاه فرمود لا تقفون بین اعدائهم بین رسوله این شکر است که حق تعالی از همه نهمه بیکد که ایمان میگویند  
 میان انبیاء جدایی ننشکیم یعنی همه ایمان آیم و هیچ کدام را در فرغ نداریم بعد از آن گفت **وَقَالُوا سُبْحٰنَ**

وَاغْنَا يَفْعَلْ شَعْنُو دِيم قَوْل تَرَاوَا حَتَّى كَرَدِيم امَر تَرَا يَشْتَدِيم گوبوشهای خود و تلاطم کردیم بلکه خوشتر  
 بودیم که شنیدیم که بلطف کرم خود بر آتش گفتی و ما بتو با وجود آن تن خویش آغوش نموده بعبودیت  
 تو عترف نمودیم یعنی هر چند بنشینیم ستایش تو را لیکن پایی خود از حد بندگی بر دین نهمیم بدین  
 ستودن غره نشویم باز گفت غفرانک بنا مصدر است لای غفر غفرانک تفضل میکن که از بندگی  
 اطا تخواست تا شکر کند و بعد از آن که معصیت کرد مذکوره و شکایت نمود چون از نصیحت آمرزش  
 خفته اند ایشان را بان ستود و استغفار ایشان بخش کتاب اظهار فرمود و گنایان ایشان مخفی  
 نیست اگر اطا خواستی تا شکر گفتی چون در اطا تقصیر بودی بنده دولت شکر گذاری حق جل  
 یافتمی و اگر بمعصیت مگرددی هم تساری بحال بنمودی با تو این لطف پیش بر تو داد لا کند بر کمال  
 دوستی و شفقت بنسبت باین است که آنکه بقول اے بنده من از تو همین بپندم که تو خود را  
 محتاج من دانی و آن گوی که چون گفته که اِنَّ اللَّهَ فَتَقَرُّوْا وَرَحْمَةً اَعْنِيَا اَشَان خود را تو آنکه  
 لغت فیرشان گردانیم که در ضربت غلیم اَكْذَلُهُ و اَلْسَكْنَةُ لے لازم گشت بر ایشان خوار می چارگی  
 تو بفقیری خود را و کردی و بدرگاه ما گدا می آوردی غفرانک زینا ما ترا باو شاه ممالک جنت گردانیم  
 و اِذَا رَأَيْتَ ثُمَّ رَأَيْتَ نَعِيْمًا وَاَمَّا كَبِيرًا لے چون نگاه کنی آنجا بنی خردان نعمت و بادشاهی بزرگ  
 بعد از آن فرمود وَاَلَيْكَ اَلْمُضَيَّرُ یعنی باز گشت بابت ما را در اینجا باید دانست که در اینجا مسئله  
 که متعلق این آیه است بیان میکنیم مسئله اول در بیان کیفیت نظم و ربط است و آن بحد و جهت است  
 آنکه چون حق تعالی در آیه مقدمه کمال ملک و علم و قدرت خود بیان فرمود که بندگان و اشیاء و اموات دانی  
 الا تَرْضَى الْاِيَهُ که موجب کمال صفه ربوبیت است باز بیان نمود و تقبلا و اطا و خضوع و سوسان  
 بخود و این کمال عبودیت است پس متنی که ظاهر شد بر کمال ربوبیت و ظاهر گردید از اطا  
 کمال عبودیت پس امید داریم از غایت فضل و احسان او که اشکارا کند در حق ما بر ذوق قیامت  
 کمال غایت و رحمت و احسان خود اَللّهُمَّ حَقِّقْ هَذَا لَمْ وَجْهٌ دَوِّمَ اَنَّهُ چُون فرمود و اَللّهُمَّ  
 تَبَدَّلْ اَمَانِي اَنْفُسِكُمْ الْاِيَهُ ظاهر شد که چیزی از ظاهر و باطن پوشیده و آشکارا از بار او مخفی نیست باز فکر  
 فرمود آن کلام که شعر بر مدح و ثناء است گویا میفرماید اے بنده من اگر چه من و اما ترا من زوال  
 تو پس اشکارا میکنیم از احوال تو و نه بیان میکنم از احوال مگر آنچه در آن مدح و ثناء تو باشد تا بدانی

مسأله اول  
 در بیان کمال ربوبیت  
 و کمال عبودیت

در مدح

که چنانچه من کالم در ملک علم و قدرت خود نیز کالم در جود و رحمة خود در اظهار احسان و در تشریفات  
 و جبر سویم آنکه شروع فرمود ضایعاً <sup>۱</sup> و اول سوره بروج متقیان که هُدًی لِلشَّاقِّينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ  
 بِالْغَيْبِ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَنَزَقُوا مِنْهُمْ يَتَّقُونَ و بهم تمام کرد سوره بجم آنها که مدح شان در  
 اول سوره کرده بود و آن است محمد علیه السلام است و فرمود در مدح شان و لم یؤمنوا کلّ ائمن بالله  
 الخ و همین است مراد بقول <sup>۲</sup> و اول سوره بقره الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ اِيْخَا كُفْتُ قَالُوا سَمِعْنَا  
 وَطَعْنَا وَهَمِينُ مراد است در اول سوره از ایه یقینون الصلوة و نماز قنا هم یقیقون و گفت در اینجا  
 غفرانک رَبَّنَا و اَلَيْكَ الْمُنِيرُ و همین مراد است در اول سوره از ایه وَاَلَا خَرَقَهُمْ يَوْقُونَ بَارِئ  
 بیا ن فرمود در اینجا کیفیت تصرع و زاری ایشان بپروردگار خود در قول ایشان رَبَّنَا لَا تَاْخُذْ  
 اِلَيْهِ اُخْرَسُوْهُ و همین است مراد از ایه از اول سوره بقره اُولَئِكَ عَلِمْتُمْ مِنْهُمْ و اُولَئِكَ  
 و الْمُتَّقُونَ پس بین ربط اول سوره با خر سوره که چگونه حاصل شد سلسله دویم آنکه و هَمِينُ این  
 چهار بیت از ضروریات ایمان اند اول ایمان آوردن بجدایق و نیزه که تا وقتی که ثابت نشود  
 بر سه عالم صانع و قادر و بر مقدورات و عالمی همه معلومات و معنی از همه حاجات حاصل  
 نشود معرفت صدق انبیا پس معلوم شد که معرفت خدا اهل است و به همین جهت مقدم  
 فرمود و <sup>۳</sup> این مرتبه را بر مرتبه ثلثه مذکوره در ایه مرتبه دویم آنکه حق سبحانه تعالی وحی فرمود  
 بجمیع انبیا و علیهم السلام بواسطه ملائکه که میراث ملکوتی بالروح من امره علی من یشاء من عباده  
 یعنی در فرستادن فرشتگان را بوحی از فرمان خود بر هر که خواهد از بندگان خود و نیزه که  
 کَانَ لِيْشِرٍ اِنْ كُنْتُ مِّنْهُ لَادْحِيًّا و مِنْ وَّرَآءِ حِجَابٍ اُوْرِيْلُ رَسُوْلًا فَيُوحِيْ بِاٰذْنٍ يَّوْنٰى اَسْمَاءُ  
 لای ممکن نیست با هیچ آدمی که سخن گوید خدا با او مگر با نارت یعنی در خواب دیدن یا با بهام  
 یا از پس پرده که آواز شنود و کسی نه بنید چاکه شنید موسی یا بفرستد فرشته را که بصورت آدمی  
 متشکل شده سخن گوید پس نازل کند بحکم خدا آنچه خدا خواهد است و فرمود در حق نبی خزان  
 فَاِنَّهُ يُرْسِلُكَ عَلَى قَلْبِكَ و نیز فرمود نزل به الروح الامین علی قلبک نیز گفت در حق صبیحه  
 عَمَلُهُ شَدِيدُ الْقُوَى یعنی آموخته است او را فرشته بسیار با قوه یعنی جبرئیل پس چون  
 ثابت شد وحی خدا تعالی با نبیا بر سه بواسطه ملائکه و ملائکه و هبط شد در میان خدا و انبیا و هبط

بجای

در این  
 در این  
 در این

ذکر ملائکه فرمود در مرتبه دوم و پنجمین سر فرمود او تعالی در آیه شریفه **لَقَدْ آتَيْنَاكَ الْكِتَابَ بِالْحُكْمِ**  
 و اولی القلم قاطباً بالقسط یعنی گواهی داد خدا بحق یا حکم کرد یا اعلام نمود یا بیان فرمود و ملائکه است  
 خدا بحق که از روی تحقیق بیع مجبور و مجزای پرستش نیست مگر او نیز فرشتگان بهین  
 وجه گواهی دادند و خداوند علم در حالیکه هر یک از علما و قاضیان بعد از اداب شهادت مرتبه  
 سویم کتب است و آن وحی است که میرسد از جانب خدا بملایکه که میرسانند آنرا بابینا و که مشاب  
 مستفاد شدن ماه از نور آفتاب است پس فرشته مشاب ماه است و وحی مشاب ضیاء ماه است  
 پس چنانکه ذات ماه مقدم است در رتبه بر ستار خود همچنین ذرات فرشته مقدم است بر حصول  
 آن وحی که تعبیر کرده اند از آن بکتب پس بهین جهت تاخر شد کتب در رتبه از ملائکه مرتبه چهارم  
 پیغمبر است و ایشان آنستند که حاصل میکنند التواریخ از ملائکه پس تاخر شد انداز  
 کتب لهذا اگر دانند ذکر رسل را در مرتبه چهارم مثله سویم قوله غفر انک باید دانست که طلب  
 غمغفرت مقرون بدوام است یکی اصناف مغفرت بوسی خدا درم از عقبی رتبه فرمود  
 و این هر دو قید تضمن بحد فواید است یکی آنکه بنده میگوید که ای پروردگار با تو کامل هستی  
 در صفت مغفرت که **وَ اَنْتَ غَافِرُ الذَّنْبِ وَ اَنْتَ غَفُورٌ رَحِيمٌ** غفور الو دود و اَنْتَ الْغَفَّارُ  
 وَ اَنْتَ تَغْفِرُ وَ اَنْتَ الْکَرِيمُ و این کان غفار یعنی غفارت تو از نیوت نیست بلکه غفارت تو از  
 قدیم است که بود قبل از این غفار الذنوب پس گویا این غفارت تو مشاب کسب حرق است و ترا  
 پس در اینجا کلمه غفر انک طلب ان کامل است و کمال غفران حاصل نخواهد شد مگر در آنوقت  
 که بفضل و رحمت خود قلم غفوتش بر صفحه گنایان ما و بدل کنی گنایان ما را به نیکوئیها که فایده  
 تبدیل شدن سیئاتهم خاتمه لای پس اگر ده که بدل میکند خدای تعالی گنایان ایشان را به  
 نیکوئیها و سویم آنکه در حدیث صحیح آمده است که مرشد اثر ایکصد جز است از رحمت پس بجز از آن  
 بر فرشتگان و جن و انس و جمیع حیوانات است که بسبب آن در میان خود رحم کنند بر  
 یکدیگر و نوزده جز از آن ذخیره کرده اند بر هر روز قیامت پس امیکه مراد از کلمه غفر انک همان  
 مغفرت کبری باشد که با بنده میگوید که یا الله اگر چه گناه من بزرگ است مگر مغفرت تو از  
 گناه من بزرگتر و کلان تر است و سویم آنکه میگوید بنده که اثر بر صفت از صفات جلال و

این تلمیح

در پیچیدگی

ساده بود

فایده جلال

فایده دوم

فایده اول





وقع وضررتن بتواجم است فی من بعد از آن فرمود لَا تُولُوا خَدَّيْكَمَا رو در کار ما گیر مارا بقوت این آستینا اگر فرود  
 کردیم و عمل نیکو از ما فوت شد أَوْ أَخْطَا نَا یا خطا کردیم بجهت قصد مرتکبنا می شدیم خطا  
 آمد که خطا و سهواً از جهت تو برداشتم و بر این نیز زیاده کردم که آنچه از ایشان با کراه صادر  
 شود آن را نیز در گذارم تا از آن جزا در رسول علیه السلام که ان الله تجاوز عن امتی لخطا  
 و لغیان و ما تکرهوا علیه بعد از آن گفت كَيْفَ كُنْتُمْ لَنَا وَكَمْ كُنْتُمْ عَلَيْنَا آفرید کار ما و بار کن بر ما  
إِصْلًا بار گران گماحتانده که چنانکه بار کردی آن چیز گران را عَلَيْكَ الْإِنِّ  
صِرَ قَبْلِنَا بر آنکه پیشتر ما بودند یعنی یهود و نصاری که تکلیف شاقه بر این  
 واقع شده بود و شریعت را چون شریعت ایشان دشوار گردان جواب آمد که دفع عنهم  
 صریح در بعضی روایات وارد شده که مار گران که در شریعت ما تقدم واقع گشته بود یک یک  
 بتفصیل ذکر فرموده و حق تعالی از آن تجاوز می نمود یکی از آن جمله این جمله بود که نشان  
 پیشین چون گناه کردند می بامداد برخاستند می بعضی را بر و خاد و بعضی را بر پیشانی می زدند  
 بودی که دوش چنین کردی کفارت تو خود را کشتن است یا آتش سوختن و دیگر آنکه چون جان  
 ایشان بخس شد می بریدن آن واجب بودی و بشتن پاک نگشتی و دیگر آنکه بر کز شام  
 مادر و پدر و آدمی واجب القتل گشتی و هر که گواهی دروغ داد می کشتن اعدا بود می دیگر  
 آنکه ایشان را نماز جایز نبود می گرد و مساجد ایشان و دیگر تیمم صلا درین ایشان مجوز نبود  
 و دیگر آنکه در ایام صوم بعد از نماز خفتن میباشرت با اهل خود جایز نبود می و دیگر آنکه  
 و طهار نیز جایز نبود ایشان را بعد از نماز خفتن تا بنماز شام روز دیگر و دیگر آنکه بفراموشی  
 اگر کسی در ایام صوم تناول کردی صوم او باطل نمی شدی از حق تعالی این و مثال این و غیره  
 نمود حق تعالی کرم فرمود بعد از آن گفت كَيْفَ كُنْتُمْ لَنَا وَكَمْ كُنْتُمْ عَلَيْنَا خداوند ما  
 و تمجیل کن بر آن چیزی که نیست طاقت ما را با آنکه حدیث نفس است و دوسوه و دو جامعتی  
 از مفسرین بر آنست که این آیه مدنی است و مانع آیه محاسبه است و بعضی گویند که آیه  
 محمی است مراد از این ایتلافی شیطان است بود هر غلبه شهوت نفس با شایسته او بود

بیان  
 در بیان  
 بیان

بر چند بنده از حق مشغول گردانند و از فرمان برداری باز گردانند و گفته اند لا طاقه لنا لغزین قدم است از  
 صراط مستقیم که فریق اول سنت و جهالت و در ساج لهجوه آورده اند که بزرگان چنین گفته اند که این کار را  
 با رقیبه محبت است همه با ما و دشمنها طاقت دارد و لا طاقه قطیعه ندارد و ما بیشتر و عارفان این بودند  
 که یارب فراق تکم دیگر بر چه خواهی کن سبب بد اخذ ای که جزوی و گریز ای نیست بلکه از فراق  
 بهتر در جهان بمانی نیست به جواب آمد لا یکلف الله نفسا الا وسعها یعنی شمار طاقت فراق نیست  
 انما انچه بیرون طاقت شماست پیش نبرم بعد از آن گفت و اخف عثکا و عفو کن و در گذار این  
 خطا را و فراموشیها و هر چه کار ما ناشایسته در گاه تو بود جواب داد که و لعینوا عن لسیات تامی میا  
 بجمع باید کرد تا دانی که هیچ گاه از تحت عفو و بیرون نیست باز گفت و اخف عثکا و بیا مزرگانان را  
 یعنی چون عفو کردی سویش تا پرده دریده نشود و غیر از تو کسی بر قبایح اعمال اهل عامی نباشد جواب  
 داد ان الله یغفر الذنوب جمیعاً بدستی که خدای آمرز دانا گناه کاران همه بعد از آن گفت و اخف عثکا  
 و بخشش بر اقبول طاعت با ما یعنی چنانچه گناهان در گذار ای و بپوشیدی آنرا سبب رحمت گردان  
 نه مستلزم نعم و رحمت و گاه با المؤمنین رزقا و رحمت بومنان هر بان اگر اکنون بر رحمت تو رحمت  
 ملاکت از رحمت تو بر آمدی و مگر کان درین آیه بجهت آن آورد تا بدانی که تا بود بر این رحمت رحیم بود  
 محمد و حامی تو را بر رحمت آورد بلکه رحمت بود که ترا بدعا آورده که محمد عنایت ما از شفقت تو بیشتر  
 شفقت تو و قتی است و عنایت ما ازلی قتی تو این تھا ضا کرد و بهی که ازلی ما چه تھا ضا کند محمد  
 انگاه که تو بنودی من ایشان را بودم اکنون که تو هستی چرا ایشان را نباسم تو را ایشان را ازانی که  
 من ترا ایشان را دادم و من ایشان را از نهیم که تو را بدیشان دادی ترا ایشان با یافتند ما  
 نبوکسی از ما یافتند و در چندی شفقت است ما را که هم با یافتند بهی که چگونه باشد باز گفت  
 انک انت هو لکنا و لینا و ما غطنا و ما صرنا تو کار ساز و نگهبان داری دهنده مایه جواب آمد فایک  
 بان الله مولى الذین آمنوا و اولئک افرین کما مولى لهم این عقوبت کا فزان بلبست که خدا کا  
 ساز و نگهبانان است بلبست که کا فزان هیچ کار ساز نیست ایشان را باز گفت فایضرن عک  
 القوم الکفرین پس باری بده ما را و مظهر گردان برگزیده کا فزان جواب آمد که در حضرت دوستان  
 حاجت بطلب نیست بلکه بر کرم و حبیب است حضرت ایشان اهل اشاره در این دعا نصیحه بود و نبوه

لطیفه

لطیفه

لطیفه

و آن نیت که آنحضرت در دعای خود اختصاص نمود و نگفت و غفر لی و از جنی و تیرنه گفت غفر کنیم  
 و آنچه هم ما ذکر ایشان بر سبیل غیث داد کردی بلکه خوشی را با ایشان بیا سجت بلکه اگر بجای ایشان  
 نیم اما به شفقت با ایشان و اگر ایشان درین مقام با من نیستند اما من از روی لطف به نهایت  
 با ایشان هر کرم که با من کنی ایشان با منند و هر احسان که با ایشان نمایی من با ایشان پس چنین  
 روانداری از ایشان نیز باز دار و هر دولت و سعادت که بمن کرم نمایی ایشان نیز از آن برخوردار  
 گردان **س** زهی پیشوای فرزادگان و پذیرنده عذرا و فادگان و گزین کرده هر دو عالم توئی  
 چو تو گر کسی باشد آنهم توئی و توئی قفل گنجینه ها را کلید و درمی نیک بد کرده بر ابدید و هر چه از  
 تحت پرده خفته و توانا و همه ساخته و زبر دلی خاک را از خویش و فرو داده و از جویان خویش و  
 چو هر دلی ما فرو آمدی و سزای هزاران درو آمدی و درو و دروان برون از حدش و پیاپی  
 روان با تو امر قدس و لطیفه جلیله در کمال امیدواری درین دعا آگشته نقل است که در این سوالات  
 از بر است پنج چیز طلب نمود عفو و مغفرت و رحمت و ولایت و نصرت عفو عیوب و مغفرت  
 و نوبت رحمت بر معاصی خطایا و ولایت در اسلام و سایر عطایا و نقره بر اعدا و و هر یکی را جوابی بطور  
 مراد آن حضرت بر آمد چنانچه همین شد بعد از آن آنحضرت سر مبارک پیش آنگذارد خطاب حق در رسید  
 که ای محمد رفیق را سگ سر بردار چرا سر فرو داند چنان گفت خداوند ادرین امر متفکر ام که من بچه عمل  
 مستحق این همه کرم است شدم که اینهمه لطف و کرم باندازه اعمال من نیست حق تعالی فرمود دانی غفلت  
 تو که با فضل لا بلکه فای آنچه با تو پیش بردم از محض فضل منت بکافات عمل تو چنانچه شایسته  
 با تو این معامله نمودم خدا باست تو در عرصات قیامت همین عمل خواهی کرد **س**  
 اے کرمی که در سر کس وجود و دست جود و کرم بکشد و ماگدا و تو با و شاه همه و  
 جرم نجاشی و عذر خواه همه و با جفا کار تو و فاداری و همه میوب تو خریداری و با جفا نیکان  
 جرم اندیش و جزو فادکرم نبردی پیش و رحم فرما که از تو کین نسزد و تو خدای دیگر از این  
 نسزد و بر صنیعتان قوی تسم کند و برگد شاه جز کرم کند و تو که ارا بجو فرمائی بر که بر حال  
 با نبش ای و امام کاشفی در تعمیر خود آورده که چون معاذ ابن جبل رضی الله تعالی عنه بر  
 سوره اختم فرمودی آمین گفتی و در خبر است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم این

دعا اور شبِ مطہر میگفت ملائکہ امین سے کہندو حق سبحانہ و تعالیٰ اجابت میفرمود و در  
 حدیث شریف است انزل اللہ بیتین من کنوز الجنة کتبہما الحسن بیدہ قبل  
 ان یخلق الخلق بالفی عام من شراہا بعد العشاء الاخرۃ اجزائہا عن قیام اللیل  
 و نہر مود علیہ السلام کہ ہر کہ خواند دو آیتہ اندہ سورہ بقرہ کفایت کند  
 اور از قیام شب با کفایت کند احساب روز قیامت و نیز فرمود علیہ السلام  
 کہ سورہ بقرہ فقط طے شہر قرآن است پس بیا موزید اور کہ آموشن آن  
 برکتہ است و ترک آن حسرت است و منقول است از باب الاسلم و لم یی کہ گفتم معاف  
 ابن حبیل رحمہ کہ خبر دار کن مرا از ان قصہ شیطان کہ اورا گرفتہ بودے گفت  
 معاف رحمہ کہ رسول اللہ مرا بہ نگہبانی صدقہ مسلمانان مقرر فرمود و من حبس  
 خمارا در غرفہ نہاد و دوران نقصانے یا نفتم پس خبر دادم پختہ را ازین  
 ماجرا پس نہر مود شیطان از ان میگید و باز من اندرون آن آمدہ نزدیک  
 دروازہ او نشستم کہ ناگاہ تاریکی سخت دیدم و آن تاریکی دروازہ اورا بپوشید باز  
 میان آن صورتے دیدم کہ از درے آید و خرامینخورد پس من از جای خود جست  
 نمودہ اورا اگر نفتم و گفتم یا عدو لہد او گفت بگذار مرا کہ من عیال دارم و فقیرم از جن  
 و این قریہ قبل از بغت صاحب ثمانا بود چون ان مبعوث شد بیرون کرد و ارا از این  
 قریہ پس بگذار مرا باز نیائیم بوی تو پس من اورا گدہ شتم و آمد جبرئیل و خبر داد  
 اورا ۴۰ از این ماجرا من پس نماز کردہ و فرمود من جبہ کروی قیدی خود را گفتم  
 گدہ شتم فرمود باز خواہ آمد برو گفت باز اندرون ان غرفہ آمد و در را بند نمود  
 کہ ناگاہ آمد و خوردن خرا شروع نمود باز من معاملہ اول با او کردم گفت بگذار بنہ  
 ہرگز نخواہم آمد گفتم اول بار نیز چنین گفتہ رفتہ بودے گفت باز نخواہم آمد و این  
 آیتہ اخر بقرہ ہر کہ بخواند از ثمانہ تواند در آید از مادر ثمانہ اورا این شب کہ خواندہ شد  
 در آن خانہ از سورہ بقرہ اخصہ الکلام فی تفسیر خوانیم البقرہ و الحمد للہ  
 رب العالمین و صلے اللہ علی سیدنا محمد و آلہ و صحبہ سلم

بابت  
 فضیلت  
 خیر پیغمبر  
 صلی اللہ علیہ وسلم



و هشتاد و نه آیت از اول این سوره نازل شد و چون نزاع ترسایا شماره در الوهیت عیسی و تارده در نبوة محمد  
 واقع شد لاجرم بادل سوره ذکر الوهیت حق و حیات و قیومیت او نازل شد بعد از آن در بیان نبوت  
 فرمود و گویند ایشان شخصت سوار بودند که از آنها چهارده نفر از شهرت قوم بودند سه نفر از ایشان گفتند  
 ایشان بودند یکی از این میر و منافقان مشهوره ایشان بودند نام او هدیسم بود و دوم از ایشان وزیر ایشان  
 بودند نام او ابرهم بود و سوم ایشان عالم کلان بودند نام او ابو جابر بن علقمه بود که در اثنا راه به برادر خود  
 که مستحق کربن علقمه بود گفت که سوگند بخدا می دهم برادر محمد صلی الله علیه و سلم پیغمبر است که ما این آقا  
 بعثت اوست می شنیدیم که زبیر را در گفت باز چرا ما این را از متابعت او باز داریم و حال آنکه تو می دانی که آن  
 پیغمبری بجهت است گفت بجهت طعم مال و تذکره بادشاهان ایشان ما را میدادند و تعظیم من میکردند اگر سن  
 ایان با او آوردمی همه مال زرا از من میگرفتند پس محبت سلام همو وقت در دل کز جای گرفت  
 تا آنکه رسیدند به نینیه مقدسه و دخل شدند در مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد از نماز عصر و استاده  
 برای نماز صبح مشرق و بعد از خواندن نماز خود این هر سه نفر آنحضرت رسالت مآب سخن آغاز نهادند  
 گاهی می گفتند عیسی خداست چه زنده میکرد مردگان را و تندرست میکرد بیماران را و جز امید او و غنی  
 و پیدا میکرد و از گل چون شکل جانور پرنده و میدید و ان پس زنده شده در پرواز می آید و گاهی میگفتند  
 عیسی پس خداست زیرا که ایله پدر متولد شده و گاهی میگفتند که عیسی ثالث ثلاثه است بدلیل قول  
 حق تعالی قُلْنَا وَ قُلْنَا اگر یکی بودی هر گز نمیدیدیم و فعلت قلت پس سوال فرمود که شما خود میدانید  
 که فرزند شاه پدر خود میباشد گفتند آری باز را شاکر و که شما اعتراف میکنید که پروردگار را و شما زنده  
 و قایم است و فاء بر او و انیت و میدانید که عیسی خواهد مرد و میدانید که خدا می تواند حافظ و راقب  
 و مالک غلایق است و بر او چیزی از آسمان و زمین و ما فیها پوشیده نیست پس حضرت عیسی برآز  
 این چیزها مذکوره قادر است گفتند و فرمود که اعتراف میکنید که پروردگار را در رحم مادر هر گز  
 که می خواهد تصویر می کشد و پروردگار را از اکل و شرب حدت منزله و مقدس است و خود میگوید  
 که عیسی اکل و شرب حدت میداشت و میدانید که حل گرفت مریم عیسی چنانکه حل میگرفتند  
 دیگر و زانید او را چنانکه می زاید زن بچه خود را در حق سبحانه ازین همه مقدس منزله است ایشان  
 شده برخاستند و هشتاد و نه آیت از اول این سوره نازل شده که ذاتی تفسیر روح البیان نقل



فرو فرستاد و خدا می عظیمت الکتاب یا الحق بر تو قرآن را پرستی و اخبار و درستی و در ولایات  
 از جمله خبر توحید و وعده و وعیدت حصصاً و در حالیکه موافقت است این کتاب با کتابی  
 یکسانه مران کتابهای را که پیش از وی بوده و آن موافقت در توحید و نبوت و معاد و اصول  
 دین است و انزل التوراة و الانجیل اهم اول عبرانی دهم دوم سربانی است و من قبل  
 له فرو فرستاد و توریت و انجیل را پیش از قرآن همدی لکن اهل علمه انزال است یعنی  
 فرو فرستاد این هر دو کتاب را جمله یکبار بجهت راه نمایی مرتبی ارسال را به طریق حق و در این  
 دو کتاب نفی معبودیت ماسوی السند کورست و بدین نفی بطلان قول یهود و نصاری در توحید نبوت  
 بعزیر و عیسی علیهما السلام میگویند ثابت میشود و درین آیه لف بدون نشر است بجهت عدم  
 التباس زیرا که راه نمایی توریت بر مردمان در زمان حضرت موسی بود و راه نمایی انجیل در زمان  
 حضرت عیسی مشهور و معروف است پس یاد و یادآور و انزل الفرقان و فرو فرستاده  
 کتابهای دیگر را که جداکننده است میان حق و باطل در تفسیر کیهان آورده که فرقان معجزاتی است  
 که متعارف انزال کتب بوده دعوی صاق و کاذب بدان متمیز میشود و یا مراد قرآن است بلکه  
 ذکر آن بجهت تعظیم شأن و طهارت فضیلت است و وجه تشبیهش بفرقان دو چیز است اول  
 آنکه قرآن تفرقه میکند در میان حق و باطل دوم آنکه در نزول متفرق آمده در بست و رسال  
 از آغاز تا انجام رسیده و از انجمله است نام قرآن ذکر می و تذکره و ذکر خبا که در آیه لت ذکر  
 للمتقین و آیه و ذکر فی فانی الذکر می تنفع المؤمنین و آیه و الذل لک و لعلک و معنی تذکر  
 و ذکر می و ذکر یاد و یادین است یعنی این قرآن بندگان را احکام الهی یاد میدهد و بجهت  
 گفته اند که ذکر یعنی شرف و فخر است و از انجمله است تنزیل در آیه و لانه کثیر من رب العالمین و این  
 انجمله است حسن الحدیث یعنی بهترین سخنان در آیه اعد منزل حسن الحدیث و از انجمله است  
 موعظه یعنی بند در آیه یا ایها الناس قد جاءکم موعظه من ربکم و از انجمله است حکم و حکمت و حکیم  
 و حکم در آیه و کذا لک انزلناه حکماً عربیاً و در آیه حکمت بالغة و در آیه لیس و القرآن حکیم و در آیه  
 رب حکمت آیه و در آیه نام قرآن شفا و رحمت است که ذکر من القرآن ما هو شفاء و  
 رحمة للمؤمنین و از انجمله است هدایتی و هدایتی در آیه هدی للمتقین و در آیه ان هذا القرآن هدایتی

فکر  
 احکام قرآن  
 در آیه  
 ذکر من القرآن  
 ما هو شفاء و  
 رحمة للمؤمنین

لایق بی انوتم و از انجمله است صراط مستقیم در آیه و آن هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ و از انجمله است حمل آیه در آیه  
 وَ عَصَمُوا مِنْكُمْ جَمِيعًا یعنی قرآن رن خدمت مانند کند ی که از ابلا ی کوشک بلند ی بیا و نیز  
 تا هر که خواهد بدست گرفته بالا بر آید و ترقی حاصل گردد و از انجمله است روح در آیه وَ كَذَلِكَ اَوْحَيْنَا  
 اِلَيْكَ رُوحًا مِنْ اَمْرِنَا زیرا که قرآن حلیت ارواح است چنانچه روح حلیت ابدان است پس آن  
 بمنزله روح روح شد و از انجمله قصص حق در آیه اِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ زیرا که هر که قصه بیان  
 می کند غالباً لغو و باطل نیز در آن آمیزش می کند سو این کلام که غیر از حق چیزی دیگر در آن نیست  
 و از انجمله بیان و تبیان و بدین در آیه هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَ تَبْيَانٌ لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ و  
 از انجمله بصایر است یعنی حجت های روشن در آیه هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ و از انجمله قیل و فصل در آیه  
 اِنَّهُ يَقُولُ فَصِلْ و از انجمله نجوم است در آیه فَلَا تَسْمَعُوا لِهَوَايَا نَجْوَمٍ و از انجمله است شافی زیرا که در  
 قصص اخبار و معدود و غیره انکار فرموده اند در آیه ثَمَانِي تَقْطِيعُ مِنْهُ جُلُودَ الَّذِينَ يَخْتُونُ رَبِّهِمْ و از انجمله  
 مشابه است زیرا که هر آیه او مشابهت و در در آیه دیگر در فصاحت و بلاغت و اعجاز و لطافت و  
 و از انجمله است بران در آیه قَدْ جَاءَكُمْ بِرَّانٌ مِنْ رَبِّكُمْ و از انجمله است بشیر و نذیر در آیه قَدْ جَاءَكُمْ  
 بِقُرْآنٍ مُبِينٍ و از انجمله است قیام در آیه اول سوره که هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ و از انجمله است مهین در  
 سوره مائده در آیه مَصِيدٌ قَالِ يَا بَنِي إِدْرِيسَ مِنَ الْكِتَابِ مَبِينًا عَلَيْهِ و از انجمله است نور در آیه قَدْ جَاءَكُمْ  
 الْقُرْآنُ الَّذِي اَنْزَلَ مِنْهُ و از انجمله است حق و حق البصیرین در آیه يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْقُرْآنُ مِنْ رَبِّكُمْ  
 و در آیه اِنَّهُ الْحَقُّ البصیرین و از انجمله است عزیز در آیه اِنَّهُ عَزِيزٌ غَنِيٌّ و از انجمله است کریم در آیه اِنَّهُ  
 الْقَرِیْمُ و از انجمله است عظیم در آیه وَلَقَدْ اَتَيْنَكَ سُبْحَانِی وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ و از انجمله است  
 مبدک در آیه اَنْزَلْنَاهُ اِلَيْكَ مُبَارَكٌ و از انجمله است نعمت موافق تفسیر ابن عباس است نعمت در آیه  
 وَاِذَا نَسَّيْتَ رَبَّكَ فَقَدْ اَتَيْنَكَ الْقُرْآنَ تَقْرِیرًا و از انجمله است نور و بدیه که مراد از قرآن بیان  
 قرآن مجید است و آن وحی غیر متلو است زیرا که وحی بر دو نوع است یکی وحی متلو که جواز صلوات بر  
 متعلق است و دوم وحی غیر متلو است که عمل بان واجب است و تلاوت آن از نماز باطل است  
 اعداد رکعات نماز و ادای خمس و باب زکوة و از انجمله است سوره بقره و از انجمله است  
 مکرر مذکر نشانه های قدرت الهی یا آیات قرآنی یا بیا که هر یک از آنها در هر یک از این سوره ها

لَهُمْ عَذَابٌ مُّشْتَدِدٌّ اِنَّ اِيَّانَ سِتْ عَذَابِيْ سَخْتٌ بَعِيْثٌ وَرَزِيْنٌ اِيَّانَ اَبَانَ اِيَّانَ  
 وَاللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَخَدَايَ غَالِبٌ وَفَاوِزٌ عَذَابِ كَفَاوِزٌ وَفَانِيْقَاوِزٌ عَذَابِ عَذَابِ  
 وَغَضَبِ اِيَّانِ اِنَّ اللّٰهَ كَذِيْكَفٍ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِيْ الرَّحْمٰنِ كَاَلَيْسَ لَكَ بِسَيِّئَةٍ عَذَابِيْ پُوْشِيْدَه  
 مَنِ مَانِدُ بَرُوْجِيْرِيْ اَزْ كَاَنْتَا نَزْدَرِيْنِ وَنَزْدَرِيْمَانِ بَلَكِهْ عِلْمِ اِلٰهِيْ مُحِيْطٌ بِجَمِيْعِ مَعْلُوْمَاتِ وَمَوْجُوْدَاتِ  
 وَعِلْمِ عِيْسِيْ بِجَنِيْ اَزْ مَغِيْبَاتِ حَاصِلِ بُوْدِه وَآنْ نِيْزِ تَعْلِيْمِ حَقِّ بُوْشِ اَنْجَمَانِ عِلْمِ نَاقِصِ تَمَلُّ  
 سَتُوَانِ شَدِّ بَرُوْشِيْ اَوْ هَسُوَانِ اَنْ خَدَايَ كِهْ عِلْمِ اَوْ مُحِيْطٌ بِهَمِهْ مَوْجُوْدَاتِ اَلَّذِيْ يَصُوْرُ كِهْ  
 اَنِّ كَسْتِ اَكِهْ تَصْوِيْرِ مِيْكَنِيْذِ شَمَارِ اَوْ تَصْوِيْرِ گِرْدَانِيْذِ چَرِيْطِ بَصُوْتِ وَصُوْتِ هَيْتِهْ حَاصِلِهْ اَكِهْ  
 وَرَوْقِ تَالِيْفِ وَتَرْكِيبِ مِيَّانِ اِيْزِ اَحَاصِلِ مِيْشُوْدِ وَصَلِّ اَنِّ اَرْضَارِهْ بَصُوْتِ هَيْتِ بَعْنِيْ اَمَلِ اَنِّ  
 بِجَرِيْ نِيْزِ اَكِهْ صُوْتِ اَمَلِ مِيْشُوْدِ كَمَلِ اَوْ وِطْرِ فِيْ اَلْاَكْحَارِ دَرِ رَحْمَتِ اَدْرَانِ شَمَارِ اَحَامِ جَمِيْعِ حَقِّ  
 مَشَقِّ اَزْ رَحْمَتِ چَرِ اَشْرَاكِ دَرِ رَحْمِ سَبْحَتِ وَمَجْدَتِ اَمْدَانِ اَمِيْدِهْ شَدِّ اَنِّ عَضُوْرِ رَحْمِ كِيْفَتِ  
 كِيْشَاوِ بَرِ هَرِ فَوْجِ كِهْ مِيْخَاوِدِ وَرَا نَزْدِ كَوْتَا هِ وَذَكَرِ تَهِيْ سِيَّاهِ وَفِيْدِ نَاقِصِ كَامِلِ مَزْنَتِ نِيْزِ  
 سَعِيْدِ شَعْنِ وَقَدْرَةِ عِيْسِيْ بَرِ نِيْوَجهْ حَاصِلِ بَنُوْدِ بَلَكِهْ اَوْ خُوْدِ رَحْمِ اَدْرِ تَصْوِيْرِ يَافِيْتِهْ وَمَصُوْرِ مَصُوْرِ  
 خُوْدِ مَتَوَانِذِ بُوْدِ نِيْزِ اَكِهْ مَصُوْرِ مَخْلُوْقِ هَيْتِ وَمَخْلُوْقِ تَحَلُّجِ بَخَالِقِ خُوْدِ بَا شَدِّ وَتَحَاجِيْ خَدَايَ نَزْدِ اَمِيْدِ  
 وَخَالِقِ خَلْقِ حَظِ اَسْتِ كَاَلِلهِ اَلْاَكْهَوُ كَرِيْمِ هَيْتِ بِرِجِيْتِ تَقْدِيْرِ وَحَدَانِيْتِ هَيْتِ عَلِيْ رَحْمِ نَفِ  
 مَضَارِيْ كِهْ نِيَّالْتِ مَشَقِّ قَاوِلِ اِنْدَا الْعَزِيْزُ اَلْحَكِيْمُ غَالِبِ بِيْ هَمَاوِ بِيْ مَانِدِ اَمَّا حَكْمِ كَارُوْدِ  
 حَدِيْثِ هَيْتِ كِهْ وَقْتِيْ كِهْ نَظْفِهْ اَزْ اَشْتِ پَدْرِ رَحْمِ اَدْرِ بِيْفِيْتِ خَدَايَ تَوَالِيْ اَوْ اَدْرِ رَحْمِ فَرَا هِمِ مِيْكَنِيْذِ اَمِيْدِ  
 چِهْلَرِ وَتَا بَزْدِرَانِ مَدْتِ خُوْنِ بَسْتِهْ عِلْفِهْ مِيْشُوْدِ بَا زِ دَرِ هَمَانِ مَدْتِ مَضْعَهْ مِيْشُوْدِ بَا زِ فَرْشِهْ بِحَكْمِ  
 خَدَا چَا رَجِيْرِيْ مِيْ نُوِيْدِ رَزَقِ وَعَمَلِ وَاجِلِ وَنِيْكَتِ بَدُوْدِ رَحْمَتِ هَيْتِ كِهْ بِنْدِهْ بَعْلِ عَمَلِ اَجَلِ جَنَّتِ  
 بَا يَنْ مَرْتَبِهْ مِيْرَسِدِ كِهْ مِيَّانِ اِيْنِ بِنْدِهْ وَمِيَّانِ جَنَّتِ فَرْقِ كِيْزِدِهْ بَا شَدِّ اَبْسِ سَبْقَتِ مِيْكَنِيْذِ بَرِ اَوْ نُوْشِهْ اَوْ  
 اَبْسِ عَمَلِ مِيْكَنِيْذِ مَثَلِ عَمَلِ اَوْ نُوْشِهْ اَبْسِ دَرِ اَمِيْدِ دَرِ نَجِ سَبَابِ وَبِنْدِهْ عَمَلِ مِيْكَنِيْذِ مَثَلِ عَمَلِ دُوْزَخِيَّانِ  
 تَا اَنَكِهْ مَنِ مَانِدِ مِيَّانِ بِنْدِهْ وَدُوْزَخِ مَكْرِ فَرْقِ كِيْزِدِهْ اَبْسِ سَبْقَتِ مِيْكَنِيْذِ بَرِ اَوْ نُوْشِهْ اَوْ اَبْسِ عَمَلِ مِيْكَنِيْذِ  
 عَمَلِ اَصْحَابِ جَنَّتِ وَدَخَلِ مِيْشُوْدِ دَرِ جَنَّتِ وَهَمِ دَرِ حَدِيْثِ اَمْدِهْ كِهْ دَرِ اَمِيْدِ فَرْشِهْ بَعْدِ اَزْ قَرَارِ كَرِ فَرْقِ  
 اَنَظْفِهْ دَرِ رَحْمِ اَدْرِ چِهْلَرِ اَصْحَابِ اَبْسِ چِيْزِ نَبْتِ مِيْگُوِيْدِ اَبْسِ نِيْكَتِ اَبْسِ مِيْگُوِيْدِ اَبْسِ نُوِيْدِ اَوْ اَبَا سَمْعِهْ حَكْمِ حَقِّ اَوْ

صادر شدہ بجا باز میگید ارب مرد با یانل پس می توید اور انچه حکم صادر شدہ بجا که مردانہ بانن  
 می نویسد جل و رزق و عمل باز می بچید میخیزد اور که از کوم و میش نخواهد شد باین محیفه را حکم اود  
 می اندازد و گردن او که وَكَلْنَا النَّسَاۤءَ ..... الزَّهْنَاهُ طَارِفًا عَنِ عَقْلِکُمْ ہر آدمی موسن و کافر  
 را لازم کردہ ایم اور اذائل عل اود گردن او که بچہ عمل کند از خیر و شر و قاضی گوید و اذانت کرے  
 تو یا انچیر بار اجمعت ظاہر نمودن بر فرشتہ و نہ قضای او سابق است بر این نوشت پس باید  
 یہ عاقل سستی رواند ارد و در بجا آدمی اعمال در حال وضایع کند ایم فرصت خود را  
 خبر داری از استخوان قفس کہ جان تو مرغیت ناش نفس ہر چور مرغ از قفس رفت و بکستید  
 دگر کہ مگر دوسری تو صید بکنہ دار فرصت کہ عالم دمی است ہر آدمی پیش مانہ از عالمی است ہر آدمی  
 اشارتے بیان کردہ اند و آن آہست کہ چنانکہ خدای تعالی تصور میازد و شکم مادر بصورت آن  
 از لطفہ پدر بتدبیر زنیات پہچان چون مے افتد از نبت ولایت مے کامل لطفہ ارادت رحم  
 دل مرید صادق کہ آن متفاد میشود پیر طریقت خود را یہ تصرفات ولایت پیر خود کہ آن مشابہ فرشتہ  
 رحام است و نگاہ میدارد و حال ظاہری و باطنی خود را بر فوق ارشاد شیخ خود می گزیند خلوت  
 و عزالت را تا کہ صادر نشود از و حرکت نامناسب کہ تسلیم سقوط لطفہ باند دمی نشیند بدو جسک شیخ  
 و بتدبیر او پس خدای تعالی تصرف میکند در ولایت شیخ کہ مویست بتامید حق مبرور بر چہل ہذا  
 کہ در عرف ما اورا چلہ مے گویند مے گرداند درین چلہ حالی بجالی مقامی بقامی تا آنکہ میرسد چلہ  
 اعلیٰ بمقام قدس در ریاض انس چون رسد بمقام اول باز در چلہ دوم کہ مے نشیند بامید ترقی تا  
 آنکہ چنین بحال میرسد در رحم قلب ید باز میگردد اندازد اخلیفہ خود در زمین و چون بامقام  
 میرسد مستحق میشود بدیدن روح کہ آن مخصوص است بانبیاء و اولیاء و آن روح مخصوص روح قدس  
 کہ متولی القادس است چنانکہ میفرماید در آیتہ یٰلَیْقِیْ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِہٖ عَلٰی مَنْ یَّشَآءُ مِنْ عِبَادِہٖ  
 مے اندازد روح از امر خود بر ہر کہ خواهد از بندگان خود و نیز فرمود کتب فی مخلوقہم لایہ  
 اے نوشت در ولہاء ایشان ایمان را و نیز آیتہ وَاَیَّدْہُمْ بِرُوحِنَا وَبِرُوحِہٖ مِنْ فَاۡدِہٖ عَظِیۡمَہٗ  
 و نعمتہ جمیعہ فرو دما روح از علی علیین بافضل ہا فلین چنانکہ میفرماید فَاۡیَّدْہُمْ بِرُوحِنَا وَبِرُوحِہٖ مِنْ فَاۡدِہٖ عَظِیۡمَہٗ  
 جَمِیۡعًا فَاَیَّ اَیَّتِہِمْ مِّنۡہِیْ ہُدِیۡ فَمِنْ تَتَّبِعِ ہٰۤؤُلَآءِ فَلَاحُوفٌ عَلَیْہِمْ وَلَا تَہْمٌ لَّہُمْ بِمَنْزِلِہِمْ اُتُوۡا

شما از پشت پرده پس اگر بایده شمار از من بپایستی بار سال رسل پس از کسانیکه از پی رود و بدیت  
 را پس نسبت ترسی بر ایشان و نه ایشان اندوه کین باشد و چون میدهند در آن روح پس  
 زمانه خود پس سجده میکنند و را ملائکه بطلبست او و زمین فاحفظ تقهیم ان الله تعالی  
 کذا فی اننا وایات تجسمه شیخ امام نجم الدین کبری فاضل الله تعالی علی هذا العبد الاثم محمد عبیدیم  
 ابی الفجر وارشید وعلی کل من لم یلمین حساب معارفه وحققت این هو الذی اقول علیک الذی  
 است آنکه فرو فرستاد بر تو قرآن مبین بعضی ازین کتاب آیات فحکمت نشانها  
 روشن است و اینها فی مفصل که در لفظ و معنی آن هیچ نکال نباشد هتک آن آیات  
 حکما اهل الکتاب پس در معظم قرآن است و احسن و آیههای دیگر منشأ نکات اندوه  
 بایکدیگر در ظاهر و ادراک معانی آن بی تاویلست نمیدهند بعضی بر آنند که محکم است که محتمل کیست برایش  
 نباشد و مشابه آنکه احتمال وجود دارد و شیخ ابو مشهور مرتب بری رحمه الله فرموده که عقل بیان محکم میداند  
 و در مشابه بے مد و نقل و نقل کردن نمیتواند و گفته اند مشابه جرد و قطع اند که بیورد و تضاری از  
 روی حساب جبل بدان بر مدت دولت اسلام تدال میکردند و چون هر سوره از مقطعات غیر مکرر  
 در حساب تفاوت بسیار میداشت چنانچه در آن نهاد و یک است و لمص صد شصت یک و صد  
 و سی یک است و المرد و صد و نهاد و یک و آنچه طلب میکردند برایشان مشبه میشد گفتند باید بن  
 نداریم حق سبحانه فرمود که فاکما الذین پس اما ان کسانیکه از خبت تقید و تعصب فقلوا  
 من کفر و در آیه ایشان کجی دنیا هی است یا شک در سخن الهی فیکتفون ما کتبه فی حق  
 شما نیند آن چیزی را که لفظ او مشابه و معنی او شکل است و عرض میکنند از محکات من الله تعالی  
 الفتنه از کتاب بر طلب آن فتنه که شرک است با کذب قرآن یا تبیین جهال چنانچه غیر  
 میگفتند این حسابها مختلف بران شبیه است و غرض آن بود که جا بلان قوم خود را در آن اندازند  
 و ابتغاءنا و اولیاء و دیگر اتباع مشایهات میکنند بجهت طلب و دل آن برون مدعی شما  
 خود و ما لعلکم تا و اولیاء الله و میداند تا و دل آنچه مشابه است مگر خدای که از او فرستاد  
 امام سجادی رحمه الله فرموده که بدین ابل سنت و جماعت اینجا وقف لازم است یعنی بر اهل  
 وقف باید که تمام سخنان علم که بعد ازین مذکورند در سنتن تا دین حق نکرند چه تحقیقت خبر حق باشد

در این  
 کتاب  
 مذکور  
 است

تعالیٰ تاویل آن عالم نیست امام مجتبیٰ حقیق افندی جمله فرمود که لفظی محتمل یک معنی بیش نباشد یا  
 محتمل چند معنی باشد اولی قسم را نفس میزد چون آیه **وَإِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ** و قل هو الله احد و لا  
 الهکم الا هو احد و لم یکن له کفو الا احد اما قسم دوم آنکه دلالت او بر دلالت خود مساوی باشد یا نباشد  
 پس اول را مجمل گویند چون آیه **ثَلَاثَةٌ قُرْءَانًا وَدَوَامًا وَرَبِّهِ** راجع ظاهر گویند چون آیه **وَلَا تَنْکُرُوا**  
**بِالنَّبِیِّ اَبَاؤُكُمْ مِنْ اِلٰهٍ** و نسبت آن به مرجع مؤول گویند چون آیه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ فَمَا كَانَ مِنْ**  
**بَعْضِ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** هر دو متشابه اند چون آیه **فَاَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَحَسْبُ الْعَذَابِ** و همچنین  
**خَلَقْنَا وَخَلَقْنَا النَّارَ وَنَارَ الْاَنسَارِ** و **وَجَاءُ رَبَّكَ وَالْاَنسَارُ** یا **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ فَمَا كَانَ مِنْ**  
**بَعْضِ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** و نظایران باز خدا می آید که در این قرآن حکم الهی جمیع قرآن را در آیه  
**اَلْكِتَابِ اُنْزِلَتْ** آیه معنی است که کل قرآن بی شک شبه حق است و محفوظ است از عتراض  
 و نسخ و گردانید کل قرآن را متشابه در آیه **كُنَّا بَنَاتًا** بهمانشانی معنی است که بعضی قرآن متشابه بعضی  
 و صحت معنی و جزا که نظم و حقیقه مدلول و گردانیدن بعضی قرآن محکم و بعضی متشابه در این سوره دیگر گردانید  
 کل حکم بهجت آنکه در متشابهات و از انباشت و تیسریت میان حق و مصلحت ثابت بر حق تبارک  
 در آن چون ابتدا بنی اسرائیل نه در پیروی پیغمبر بر حق خود و نیز نظر کردن در متشابهات و متابذات و دلیل صواب  
 برای اینها حق موافق عظیم و نیل درجات و ظهور فضیلت عالم بر جا بل است بعضی از مفسرین متشابهات  
 گردانید و مذنبانیه و در آیه **عَلَيْهَا ثَلَاثَةُ عَشْرَةَ اُسْمَاءً** و **وَقَدْ قَامَ دُنْيَا وَبَقِيَ قِيَامُ** و **وَرَزَقَهُ**  
**رُكْعَاتٍ ثَلَاثًا** و **وَالْاَسْحُوْنَ فِي الْعِلْمِ** و ثابت بدان در علم و دانش که مومنان اهل کتاب چون  
 عبد الله بن سلام صحابان یار که او را در علم روحی بود و روایت کرد پس بن مالک و ابوالدرداء و ابوالول  
 اما بهی روى گفتند یا رسول الله که سرخ در علم کدام است فرمود من صدق حدیثه و بر عینه و طبعه  
 و در ثبوت مقام قلبه و از ابن عمر رضی الله عنه روایت که الرسخ من صفاته عتاده و صدق کل صلیه  
 علیه و در او که در آیه **وَاَلَّذِينَ آمَنُوا وَتَلَقَوْا رِجْسًا مِنْ بَنِي اِسْرٰٓءِیْلَ** و در او که  
 که این را و بجهت ابتدا است لهذا با سز نیست رسخ فی العلم را که خواص کند تاویل متشابهات  
 زیرا که اهل سلف در کتب تاویل متشابهات نشاندند و نیز فرمود حق سبحانه **فَاَمَّا الَّذِيْنَ فِي قُلُوبِهِمْ**  
**رِیْبٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ** و بعضی گویند که این در بسیار عطف است زیرا که فرمود خداوند جل و علا









التوراة و التاج سمیت الحبریة ذنبا لانهما تملو لیس شیخ عقابها فاعلمها و الله سبحانه و تعالی و صدقنا  
 عقوبت است بر کافران آیات و انبیاء قل لک الذین کفرُوا بکما یحیی من کفان را که فرستند و یهود  
 ثنات که در دوزخ واقعند و درایت از این عباس که چون یهود و نه غلبه حضرت بر شرکان در روز  
 معاینه کردند و قرار نمودند که هر آینه این پیغمبر برانست که خبر داد ملائک موسی و لغت او در تورات است  
 و عزم سلام کردند طایفه از ایشان گفتند بتجلیل شما سید ما آنکه به بنیم معامله دیگر را بود و در میان ایشان  
 و در میان آنحضرت عهد و پیمان نامد فی معین و ایشان عهد را شکستند و انده که کعب بن الاشتر  
 با شصت سواران بجانب مکه مسطرد و اتفاق نمودند بر قتال حضرت صلی الله علیه و سلم پس این آیه  
 فیه و آمد سبک غلبه و زد و داشت که مغلوب میشود و دریا حضرت مومنان بر شما و کفریست و میر  
 خدای تعالی و عده خود را بقتل بنی قریظیه و اجلاء وطن بنی النضیر و فتح خیبر و مقرر نمودن جزیه ایشان  
 و تحشر و نون الی حکم جمع کرده شوید و عقبی بسوی دوزخ و بکسر لکما و بداء امگای است  
 پس خطاب بانکار قریش میفرمایند قد کان لکم آیه جواب هم مخدوف است ای سگن بخدا  
 بدستیکه بر شما اعلامتی و ثانی درستای یهود مغرور و فانی بال اولاد خود بر نبوت محمد فی فشتین  
 التقتا و رقصه آن و گروه که هم رو گویم دیدار شدند و در حربه بدر فتنه خبر متبادر و مخدوف است  
 ای یک گروه از آن بر دو گروه ثقات فی سبیل الله را میکنند و راه خدا که لشکر پیغمبر بودند بصد  
 سینه تن و همتا و هفت تن مهاجرین و دویست کسی شوش تن انصار و آخری کافره و گروهی دیگر  
 ناگروه بخدا و رسول او که لشکر ابو جهل بودند و پنجاه تن یک و ستم میدیدند سلمان ایشان  
 را یعنی لشکر کفار را و جماعت صفت فتنه آخر است صدیکم را و العنک و برابر خود دیدنی نه کار اگر چه  
 ایشان سه برابر مومنان بودند گویند صد و پنجاه تن بودند مردان جنگی و سه هزاران عتبه بن ربیع  
 بن عبد شمس بود ایشان ابوسفیان و ابو جهل نیز بود و در میان ایشان کیصد سب بودند و هفت صد  
 شتر بودند و سلاح بیشمار بودند و از سعد بن اوس مردیست که شش کان شخصی را از اهل اسلام در قید  
 گرفتند و پرسیدند که شما چند نفر ایان بودید گفت سه صد و پنجاه نفر بودند گفتند که ما شما میدیدیم شش  
 صد و بیست و چند بودند خدا نشان آنحضرت در مهاجرین حضرت علی ابن ابیطالب بود و صد تن  
 انصار سعد بن عباد و خزرجی بود و بودند در لشکر حضرت نوشت و دو سب یک سب مقدار این عدد

اسپ مرین این مرد شش وز صد و هشت شمشیر و جمیع شهیدان در آن روز که بدرجه شهادت رسیدند و آدم  
 بودند شش آدمی از مهاجرین و هشت از انصار اما خدا تعالی و صد کرده بود که یک از مومنان را بر او حق  
 از کافر غالب دانیم مایه صابریه یکتا با متین درین محل کفار را دو برابر ایشان بدیشان نمودند تا  
 بوعده الهی منتظر شده رو برب آمد و بر زمین غلبه کند و علامت مذکور آن بود که اندک بسیار  
 غالب آمدند و اخبار آمده است که در میدان حرب مومنان را اندک چشم کافران در آوردند تا  
 بزرگ جنگ و لیر شدند و در انشای حرب مومنان را صغف لشکر ایشان بدیشان نمود و از خوف  
 مغلوب و منکوب شدند و برین تقدیر فاعل بزبون کافران باشند ضمیر جمع مومنان و بعد از حیرت  
 بنوت این بود **وَاللّٰهُ یُوَدِّعُ الذِّیْ یُفْضِلُ** خدا می دوست دارد کسی که دوست دارد خود هر کرا خواهد آن کافی  
 ذلالت بر ستیکه و تقیل کشید و کشید قلیل کعبه اگر عورت چون جلالت بلو است بر آینه عتباری  
 و تاملی است **وَالْوَلِیُّ لَا یُضَارُّ** مراد وندی می نامد و میانی دل است که بصیرت گویند پس ال  
 بصیرت مغرور نشوند بر کثرت اموال او و عبرت بگیرند بآیات بدان که اخی که هر که گرفتار شد به کفر  
 مغلوب است بحکم ازلی بقاوت بعد از آن مغلوب هر که و نفس و شیطان است پس غلبه بوی نفس  
 میرساند انسان را با فضل اسافلین طبیعت که زندگانی میکنند در آن و باز خواهد مرد بر جهان که زنده بود  
 بر آن و محذور خواهند بر جهان که بر آن مرده است و تشر و دوزخ و بد آرا مکه است آرا مکه و دوزخ  
 و دوزخ است یکی آتش خدا و هم آتش دوزخ و اما آتش دوزخ آن آتش شهوت است که می سوزاند جلالت  
 که **كُلَّمَا نَضِیْتُ جُلُودَهُمْ بَدَأُوا تَحْتَهُ جُلُودًا غَیْرًا لَّیْسَ لَهُمْ الْعَذَابُ اِلَّا اَنَّهُمْ كَانُوا عَزِیْزًا حَكِیْمًا** و اما آتش خدا  
 آن آتش حرست جدای است از خدای جل و علا که در آن معذب میشوند و لایا محجوبین از خدا تعالی که  
**اِنَّ اللّٰهَ الْمَوْقُوَّةَ اِلَیْهِ تَطْلُعُ عَلَی الْاَفْقِدَةِ** و نجات نمی یابد از آتش دوزخ مگر آنکه اصل بصیرت باشد و برگشت  
 سوختن جلالت نسبت به خستن دل مانند نسیم حیات و سموم حیات پس با بدست از ترغیب نفس زیر آتش  
 سنجایت است از عذاب فرقه و بعضی گفته اند صورت نجات از نفسنجایت است بختی است بختی پس چون خیر  
 نخواهد که بنده خود را بداند و گنجینه که می طلبد از خدای تعالی بدینکه به لشکر انوار خود چون غلبه میکند بر خست  
 قایم میشود و بر او انوار که دور میکند از عظمت را و قطع میکند از نور و عظمت و معتد را و برقی نماید  
 هوئی محال و نه شهوت و طلاق و میانه مقال پس نورشگر دل است چنانکه خست شر نیست و در

به نور حقیقتهاست که حاصل میشوند از عانی سها و صفات و مراد بطلیمه آن معانی است که حاصل میشوند از  
 هوئی حواید رویت که این الملوک اذا دخلوا قبرهم افندوا یعنی بعد از وفات و تغییر میاز و حال صهی اوراد  
 همچنین چون وارد میشوند و ارادت ربانیه بر دلها که بر از صفات رویت اند بیرون میکنند از دلها که جمیع صفات  
 رویت را و در اصل میکنند در آن جمیع خلاق زکیت را و این دولت حاصل میشود برک دنیا و عقبی پس چگونه خواهد  
 شد آن دلها با نوار که مخلوط اند با خیار از حبل و اولاد و منی ترسد از رب العالی و نفست که در نوبی  
 کلاه پوش بندمت ابی علی و فاق به آمد گفت از بعضی اصحاب آن که بجهت قیمت خریدی کلاه را گفت  
 خریدم این را بدینا با طلب نمود این را از با آخرت پس نفر و ختم این را ایو یکد و راق میگویند و چه  
 خوشنودی است مقرر را در دنیا و آخرت پرسیدند از او حقیقت این کلام گفت که منیو این را  
 در این دنیا از خراج و میطلبید از و خدا میخواست در آخرت حساب **ع** قناعت سرفراز دای مرد  
 سر بر طعم بر نیاید ز دوش پیکر ازاده بر زمین خست پس با من بهر مالی زمین بوس کس با حفظا میدو  
 ایام بحقایق التوحید **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** زینت داده شده یعنی استه شده است به مشرکان محبت  
 الشمس سوائ و دستی آرزویها نفس را و شتیا است و زینت و هنده حق تعالی بود که خالق افعال  
 و داعی است بدلیل زینا لهم اعمالهم زینت دادیم بر ایشان که دارا ایشان را و ترنیم بجهت  
 بندگان است و گفته اند ترنیم شیطان است که می آید در چشم ایشان حسن خوبی این شتیهات که  
 و ترنیم لهم لشیطان اعمالهم و زینت داد و ترنیم را شیطان که دارای ایشان را و ترنیم بجهت  
 بندگان است

در این کلام  
 از بعضی اصحاب  
 آن که بجهت قیمت  
 خریدی کلاه را  
 گفت

**مَنْ التَّسْبِيحُ** از زمان که  
 بدترین دام شیطان ایشانند و التَّسْبِيحُ و بسم الله که محبوب طایع و الدین اند و الشَّيْبَانِ جمع میکند  
 حلال حرام را و نیز بَشَائِشِ بَانِ می ماند از محافظه حد و دواست و گفته اند اولاد و نا فتنه  
 عا خافوا نادان ما تو اخرنونا و اَلْهَذَا طَيْرٌ الْمُقْطَرُ و قنار با که اگر در دنیا و دهنده مِنَ الدَّهْرِ الْفُضْطَرِ  
 بیان است به قنار که از روی قنار رشت متقال زینت یا نهشت هزار متقال فقره بیک  
 پوست گاوی از دنیا و درم یا صد هزار دنیا را بیهوده و هزار دو صد متقال یا هزار دنیا را با صد من  
 صدر طیل صد متقال و صد درم با دین نفس و نا میده شد زینت به جهت زیناب و فتن آن فقره

در این کلام  
 از بعضی اصحاب  
 آن که بجهت قیمت  
 خریدی کلاه را  
 گفت

بنصفه چهره متعین و تفریق او و الخلیل المستوصف و دیگر پان ملکا در دوان نشان است که نهاده  
 ظاهر میگردد چون مطلق یهین و غره مجمل و مثال آن و گویند سوره ای بسته با فریب با ابلق که  
 میل عرب بدان بیشتر بود و الا لغام و دیگر چهار یا این از شتر و گا و گو سپند و انحرش  
 و گشت راز زمینها بر سر و گویند بر یک این خیر یا استخوان و فتنه است بر آد میان وزن و  
 فرزند فتنه است بر سر هر کس نزد سیم بر تاجران و سپان بر بادشاهان و میران و چهار پا  
 فتنه است بر باد و نشینان و حرث و گشت فتنه است بر گشتکاران ذَلِكَ این خبر را  
 که در نظر کفار رسیده گشته است مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا چیز است که بر خرداری یا بندگان و دنیا  
 دنیا هم دنیا را در جا و دیگر فرمود بر خرداری قلیل قَلِيلٌ مَّتَاعُ الدُّنْيَا قلیل یعنی بر خرداری دنیا  
 اندک است و فانی و موجب هلاکت اهل دنیا است نقل کنند که حضرت عیسی <sup>ع</sup> آن گرفته همراه بود  
 در سفر فتنه و آن نان به یهودی پسر و مند و فرمودند که این نان نزد خود بجا فتنه دار آن یهودی بگفت  
 یک نان از آن بخور و بعد از آن عیسی <sup>ع</sup> آن بر سر نان از و طلب نمودی و آن پیش عیسی <sup>ع</sup> نهاد و فرمود  
 نان سیم کجاست گفت بهین دوان بودند غرض هر دو را خود گرفتند و در بین راه حضرت عیسی <sup>ع</sup> او را  
 سوگند دادند تا اقرار کنند بنان سیم پس او قمار نه نمود و رسیدند به دو بقاعی که در اینجا خشت نهاده بودند  
 گفت یهو قیتم کن این با فرمود علی السلام یکا از آن حصه من است و یک بر تو و یک بر آن کس که نان سیم  
 خورده است گفت یهو من خورده ام فرمود عیسی <sup>ع</sup> در نشانی از من زیرا که تو آیات قدرت خدا را نه  
 نمودی و سوگند هم ترا دادم اقرار نکردی اکنون بدینا اقرار میبایستی پس گذشتند آن سر خشت را نزد  
 یهودی و خود را بخاراه گرفتند ناگاه آمدند نزد یهودی <sup>ع</sup> نفر و زدن دوی رگشته و آن خشت را  
 گرفته باز یکی را از میان خود بر آردن طعام بشهر فرستادند چون او غایب شد از آن مرد و آن  
 او آمد که نیم طعام کرده هر دو را خوار نموناه که هر دو بپسند و من سر خشت بگیرم و این بر دو اتفاق افتاد  
 بر مثل وی که چون او را اینجا بیاوردی را یک نیم حصه او بگیریم پس و کسم از شهر خرید و در طعام میخوردند  
 نزد ایشان و این هر دو را رگشته و خود هر دو اطمینان تمام گشتند و خوردن نان آغاز کردند  
 و مرد بعد از آن حضرت عیسی <sup>ع</sup> بر ایشان گذشتند و خوردن نان آغاز کردند و مرد بعد از این خشت  
 عیسی <sup>ع</sup> بر ایشان گذشتند و دیدند که آن یهودی و این سر رگشته اتفاق دادند و حیرت آمدند و به جبهه







در روز قیامت از نیکوئی گران باشد و قدم ایشان از تقویدن بپهل طردان بود و یاسوی سوگند بعت  
 و جلال من که صایان را عطا اگر هست کنم که چندی ای ایشان روشن گرد و تا بمرتب که بعضی از ایشان  
 بگریزند از حسرت که چاه نامی عمر خود را بصیام گذرانیده یاسوی سوگند بعت من حال آنکه من عزیزم که عیسی  
 دنیا نفس خود را گزند و اندوختگی صبر کند مگر پاید ثواب و طلب ضامی من مگر آنکه مرا و اعطاء هم  
 پیش از رسول دازوی رهی شوم کمال رضا همه با آدی مضروب دایم یاسوی سوگند بحق من هر که در شان  
 گذارد و مردم در خواب باشند و مرا دوی از نماز مغفرت کن و در صفا من باشد بدستی که شرم دارم کن نیت  
 را عذاب کنم و اگر چنانکه آن اوبغان بهمان رسیده باشد و بر و بجز و سهل صیل بگیرد و باشد گفت یاسوی  
 میخواید که در قیامت تشنگی بخوابی گفت آری فرمود از برای مومنین و مومنان استغفار کن گفت خداوند  
 چگونه استغفار کنم فرمود در هر روزی است و پنج بار بگوئی استغفر الله لی و الوالدی و الجلیج المومنین  
 المومنات و المومنین و المومنین و المومنین و المومنین و المومنین و المومنین و المومنین و المومنین و المومنین  
 که فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم من لم یزق ولداً بکثیر الاستغفار و الصدقة ففعل فو له له ثقت  
 ذکر حقیقتان گویند که اهل تقوی صابرانند در کشیدن باور ریاضت و صادقانه در تپانج متابع اوقات  
 و قانانند و رسول الی الله و میر فی الله و متفق صفات و ذوات خود اندازوی محبت و مستغفران  
 و نوب قلوب که آن توجه است بغیر حق تعالی گناه آمد شود و یاسوی الله از این نوع گناه متغفر است  
 در اینجا باید دانست که آوردن و او در میان صفات مذکوره و دلیل است و منم بر آنکه هر صفت متعلق است  
 و صبر باز و دین نفس است از محظوظات شرعی گویند که صبر بر نوع است صبر بر طاعات و صبر بر معصیت  
 و صبر بر کمالات و در حدیث شریف آمده هر که صبر کند بر مصائب مرا و اکیضه صبر باشد که باین بردن  
 مثل من بهمان زمین باشد و هر که صبر کند بر معصیت پس او انصاف و صبر باشد و باین هر دو در هر جوان  
 باین ایمان و زمین باشد حکایت کنند از جمعی رحله الله که گفتند که جوانی خوب صورت بفرست که آنگاه  
 در آن صحرا شیفته جمال آن جوان شده ملازم و شدر روزی وی را گفت که لے جوان آیا چیزی از بخر  
 و غل سبد گفت میدلم گفت گویا من بشوم و حال آن جوان این شعر را کرده و خواند که دلست  
 من ایستاده و کس نیستی و لا اله الا انت سبحانک انی کنت فی الضلال  
 و لا اله الا انت سبحانک انی کنت فی الضلال و لا اله الا انت سبحانک انی کنت فی الضلال  
 و لا اله الا انت سبحانک انی کنت فی الضلال و لا اله الا انت سبحانک انی کنت فی الضلال

بیان  
 علم  
 فصل  
 حکایت  
 جوانی



با و همه مرغان زمین و پرندگان خود با هم میزنند و از آبی خود بنده می کنند و چون فراغ می کنند همان قرار می کنند و همان  
 زمین باز چون آواز می کند آن مرغ همان آواز می کند و مرغان زمین و جواب او و تسبیح خدای تعالی می دهند  
 غرض آدمی را باید که فکر کند بلکه چون تسبیح و تحمید و عمل اهل بهمان زمین بلکه حیوانات و نباتات با هم  
 که و این من شایسته آنستیم بجزه پس خدا را درست بدانان که اوقات خود مصرف دارد و بزرگوار است که آنرا مخصوص  
 در وقت سحر خلوت بیت ذکر حق کن با انگ غولان را بوزیر چشم ز کس را ازین کس بدوز  
 و امام قشیری رح میگوید که الصابرین علی المرشد و الصادقین فیما عاهد و عهد و اتقانین بالاتباع  
 فی محبة الله تعالی و المنفقین فی سبیل الله و المستغفرین من مافعلوا و الرویة تقصیر هم باید دانست که خدای  
 جل و ایزد درین آیه هفت چیز از اشتباهات انسان ذکر فرموده اول زمان را زیرا که الله از بانیان  
 و تینین بن شتر است که خلق کلم من لکم من انفسکم از نو اجا لیکن الله و کل بینکم مؤذرة و رخصه و نیز غرض  
 نه بد میسر میشود و مکر در این زمان از شهوة و دیم محبت پس زیرا که محبت پس بیشتر می باشد از محبت مختار  
 لهذا خاص فرمود و او را در ذکر و وجبتش با ایشان ظاهر است و در اینجا محبت زن و فرزند و دل انسان  
 محبت است که اگر این محبت در میان ایشان نباشد توالت و مسائل معطل اند بلکه سبب انفس می شود این  
 محبت گویا حالت عزیز است و بهین جهت این محبت بزرگ جمیع حیوانات حاصل است سویم و چهارم تودا  
 که اگر از زودیم محبوب تر است یا آدمی زیرا که این برود و دوست ترا ندانند شاید دیگر پس مالک ایشان  
 گویا مالک کل شایسته و صفة ملک قدرة اوست بران و قدرة صفة کمال است محبوب بالذات است  
 پس چون زودیم و مطه شد به حصول این کمال که محبوب بالذات است و بجز که میسر نشود و محبوب مگر بواسطه  
 او لا جرم شدندان و دو محبوب پنجم و ششم و هفتم سپان علت دارد چهار پالان و کانت ناز را ازین  
 است که فقیر میجوید مردمان از این شایسته و دفع می بردارند از این چیز را با نازشاد کرد و کانت  
 الحیوة الدنیا و الله عند حسن المآب بالصبر العالی فی حبه و آخرت بهتر و دانی است از زینت دنیا و  
 مطعم و مشرب و ملجأ و مغریش و نظرات نزد پروردگار ایشان با جمله جنت شمس است جمیع مصلحتها کما قال  
 تعالی فیها ما تشتهی الاعنفس و لذات العین و انعم فیها خالده و نلے و بیست باشد آنچه که خواهش کند  
 انفس لذت گیرد و از دیدن او چشمهای شما اینجا جادوان باشد باز فرمود و الذین یقولون الایة یعنی متیقنان  
 که بزرگ ایشان است نزد پروردگار ایشان بوسانهای بیست آنانند که میگویند چنین و چنان و او صا

بیل

بیل  
ازین اهل بهین  
نفس

بیل

بیل

بیل  
و کانت ناز را ازین

ایشان صبر کردن است و ادای و جهات و منتهای و ترک مخطورات و بلیات و اوقات بلکه خوش بود و در دل  
از خدا می گفت که اَللّٰهُمَّ مَصْبِيَّةً قَالُوا اَمَّا نَسْتَدْنَا اِلَيْهِ لَعْنَتُكَ عَلٰى مَنْ جُنَّ بِرِسَالَتِهِ ایشان را  
و شجاری و زحمتی گویند اما از آن خداوندیم ما بسوی حق باز گردانیم و راستانند و قول فرمود  
و موافقت کنندگان بر عبادت و نفقه کنندگان در سائر وجه و سبقتفاری کنندگان در اسباب و  
صابرین محمد صلی الله علیه و سلم اند و صائین ابو بکر و قانتین عمر و متفقین عثمان و مستغفرین  
علی رضی الله عنهم سَمِعْتُ اَللّٰهَ گوای واد خدا که بحق با حکم کرد یا اعلام نمود یا بیان فرمود  
اِنَّهٗ كَاِلٰهٍ اَحَدٌ هُوَ آنکه اوست خدای بحق که از روی تحقیق هیچ معبودی سزاوارترش  
نیست مگر او و رده مذکور چون این آیه فرود آمد و مردان چهار شام نزد آنحضرت آمدند و گفتند  
یا پیغمبر که تو محمد هستی گفت آری گفتند تو احمد هستی گفت منم محمد عهد گفتند خبر ده مرا از بزرگترین  
که در قرآن مذکور است پس جزا داد ایشان را خدای بحجت قطیقه و ابن عباس فرمودند که بیان فرماید  
خدای تعالی اراده را قبل از جام بجا ببرد از سال و گوای واد بفس خود قبل خلق مخلوقات است  
که بود بذات خود و بود در آنوقت زمین و آسمان و در یک و فرمودند اِنَّهٗ لَا يَمِيتُ وَ يَحْيِي  
جلوه گاه وحدت تو به شهید گواه بر وحدت تو وَ اَلَمْ يَكُنْ لَكَ و نیز فرشتگان بهین وجه کوای  
و ادبیت آنکه شایده نمودند از عظمت قَدْرَةِ اَوَّلٰىهَا وَ اَوَّلٰىهَا عَلَيْهِ و خداوندان علم که مومن  
اهل کتاب اند یا پیغمبر مهابرین و انصار یا علمادین است یا انبیا و مومنان آنکه گوای میبندند تحمید  
او و اقرار کردند بان اعتراف و صحیح فَاَشْكُرُكُمْ در حالتی که هر یک از علما و تائیم مذکر لَقَدْ خَلَقْنَا  
و ادای شهاده آورده اند بدترین قوم است که بعد قائم منی ما مذمیان مردان و بدترین قوم  
است قتل میکنند آنها را که حکم میکنند بعد میان مردان پس از که بدید بر خود عدل و انصاف و بپای  
کنند از جور و ظلم مستعد شوید بعد با د امر حق و نواهی آن و نرسید از کسی بجز خداست و اد حق  
زیرا که نیست بر تو مگر ابلاغ حکم حق منتهی ه گرچه دانی نشنوند بگوئی به چه دانی این نیست  
نمود باشد که خیره سر بینی بد و با پستی او قیام اندر بندید دست بر بست نیز نزنند که دریغ نایند و بدست  
و انتم واد معبود و پستی از مکر و قیام بعد گاهی از مردان ساقط میشود و نقت در پستی و بدست  
با شکر خود میرفت که ناگاه هم واد گفت پس از خدا می گفت چو این آواز بگوشتان رسیده نزدان

از سبب خود بیک تعظیم نام خدا و نیز از کبارست آنکه گویند کسی ترس از خدا و قائم شود بعلل او و در جواب  
گویند خود را درست کن تو را نصیحت میکنی یا معنی آنست که گواهی داد خدا بوجدانیت خود و ادایم بود  
بعلل یعنی حاکم برستی و رستمت از رزاق و آجال و ثواب و عقاب بآنکه حکم کرد بنده را و بآنکه بنی کرد  
او را از شما بعلل خود و برابری کرد در میان شان بدقم ظلم از ایشان و گویند شهادت حق قائم  
نمودن و دلائل است بر توحید و شهادت ملائکه اقرار بوجدانیت است و گواهی علی ایان آوردن  
بدان است و احتجاج گرفتن بران باید دهنت فضیلت علما و شرف ایشان از اقران شهادت ایشان  
بشهادت حق تعالی ظاهر و هویدا است فرمود علیه السلام این مسود خدایا که نشستن تو در حلقه علم  
ببخیر آنکه قلم در دست خود گیری یا حرنی نویسی بهتر است مرثی از آزادی هزار برده و دیدن تو  
بسوی روی عالمی بهتر است مرثی از دادن هزار سپ در راه خدا و سلام گفتن تو بر عالمی بهتر است  
مرثی از عبادت هزار سال در حدیث ابو درضی اسعد بن دفع است که حاضر شدن مجلس علم فضل است خواندن  
هزار رکعت و از عبادت هزار جایزه از خواندن هزار جازه گفته ای رسول الله و هر که قرآن بخواند فرمود آیا قرآن  
خائنه می دهد مگر بعلم و فقه ما قال فی المثنوی **خاتم ملک سلیمان است علم بی جایه صورت و نبات علم**  
به و هم در حدیث است که دیدن روی پدر عبادت است و دیدن کعبه عظمه عبادت است و نظر انداختن در قرآن  
عبادت است و نظر کردن در کجای عالم عبادت است و هم در حدیث است هر که خواهد که ببیند آزار و خدایا  
و آتش بس ببیند بطرف متعلنان پس سوگند بان فت که جان محمد در قبضه قدرت است و نبوت  
از متعلمی که آمد و رفت میکند بدروازۀ عالم مکرر نویسد خدای تعالی مرا و را به هر قدم عبادت کیل  
و بناجی کند زیرا که او بعون هر قدم شهره در جنت و گویند اهل بهشت چهار قسم اند بجهان و اینها  
و مومنان و باذن علما و توحید خدا که لا اله الا هو یعنی شناختن وحدانیت او از دلائل عقلیه و غیره  
مراد او بود و علم در آیه شهادت لا اله الا هو الایه و در شان همین علما و گویند خدا تعالی در آیه  
یَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَرَجَاتٍ وَهِيَ طَوَائِفُ أَرْبَعَةٍ . باشد در جنت  
عدن وقت دیدار خدای و ایشان باشند در آنوقت بر چهار مقام گروهی از ایشان صحاب  
متابری باشند و آن رسولان و انبیاء باشند و گروهی دویم از اولیاء باشند که ایشان وارث  
انبیاء اند قولاً و فعلاً و عملاً و حالاً و ایشان صحاب سریر و عرش اند و طائفة سویم عالم با خدا

بطریق نظر و برهان عقلی و اثبات صحاب کرام اند و طبقه چهارم مومنان که مقلدانند و در جمیع  
 بعلماء و ائیان در محضر مقدم باشند بر صحاب نظر کنندانی روح البیان و هم در حدیث شریف  
 واقع است که یک عالم خفیه سخت تربت بر شیطان از هزار عابد و هزار متقی و هم در حدیث است که هر که  
 تعلیق در یکسے کذب بنیت آموختن علم میاورد و خدا می آید او را از آنکه قدم بر زمین نهد و نیز در حدیث  
 است گرامی دارد علماء را که ایشان نزد پروردگار خود کم اند و از آنکه در امانت ایشان افتند خصوصاً ایشان  
 ائمه اربعه که واقع فی بذل انان از لاندربیان و نیز در حدیث است هر که روی عالم را ببیند و شاد شود  
 پیدای کشف شده که آموزش بخوابد پس آن تا روز قیامت و نیز فرمود علیه السلام هر که عالمی را  
 گرامی دارد پس بدستی که او را اگر کسی دشته باشد و هر که مرا گرامی داشته باشد پس گرامی داشته  
 باشد خدا می و هر که گرامی دشت خدا پس بجای او دوشیت باشد پس چه حال آن فی اوبان که در  
 شان ائمه علماء و خصوصاً امام عظیم علیه الرحمة و الغفران بدنیانی میکند و در روضات قبام غلام  
 و زیات و خوارینوند که فی لهما سازند و بحسین و نیز در حدیث است هر که از علم بکتاب یا میوزد و بیا  
 کار کند یا نکند بهتر است از گذاردن هزار رکعت از فضل و هر که زیارت عالمی برد و گوید یا زاریت کرد  
 و هر که بجای مصاحف کند گوید یا به من مصافح کرد هر که نزدیک بنشیند گوید یا با من نشسته و هر که با من  
 در دنیا خداست و او را بر روز قیامت در بهشت با من نشاند **و** آدم خاک کی ز حق آموخت علم  
 تا به فتم آسمان فروخت علم بنام موس ملک در شکست و کوری نکس در حق در شکست و قطره ان  
 یک گوهر فدا و کان بدیاد و اگر دین مانند و چند صوت آخرای صوت پرست و جهان میست از  
 صوت نرت و گریه صوت آدمی انان بدی و حمد و بوجل خود کیان بدی و و لهد علم گانه  
**و** **اَللّٰهُمَّ** مکرار بجهت تاکید است و مزید است تمام بمعرفه او که توحید است **اَلْعَزِيزُ** قوی است  
 و غالب یعنی متع است از آنکه لاحق شود بد و توحید موحدی و وصف و صفی مگر بر وصف  
 همه ماموران و بظهار کلمه توحید و فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس علی بل لا اله الا الله  
 و حشۀ عند الموت و لا فی قبورهم و لا فی منشرهم کافی با بل لا اله الا الله بقصون الترابین  
 و هم بقولون الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن پس چیست بر مومن شد از آری حصول  
 نعمت توحید و گردانیدن او که از اهل اسلام زامت محمد علیه الصلاۀ و السلام دانه گفته اند که

که با پاسی بر پشت خدا ایمان و توحید از علامتها بدانجامی است و ملائکین علیه الرحمة در عجاوین و  
 انصاره شریفه در کلمه توحید بیان نموده اند و آن اینست که در پیش توحید از عصا موسی عزیز است  
 و در وجه تفصیل کلمه توحید بزرگان بچند وجه ایراد فرموده اند از جز آن وجه ده وجه بیان میگردد  
 وجه اول آنکه بعضا از شیعیان حضرت موسی رسیده بود و کلمه توحید از خستگان بتور رسیده شهادت داده اند لا اله  
 الا هو العزیز حکیم وجه دوم آنکه چنانکه فرعون از عصا موسی ترسیده حضرت موسی نیز از عصا  
 خود ترسیده تا خطاب آمد که خذها و لا تخف و از کلمه توحید میگریختند و میگفتند بلکه امید همه در دنیا  
 بوسی قوت و ثواب است و یا یصلکم الیکم و چه یوم آنکه عصا موسی ستون و متغیر میشد و یغیر میشد یا نیز شکر اله  
 و توحید هرگز متغیر و مبدل نیگردد و ثبت شد الذین آمنوا بالقول الثابت وجه چهارم آنکه عصا  
 موسی عالی در میان مردم موجود نیست و عرصه اجرام علمی و اجسام غلی را نور توحید توتیف  
 نموده است که الله نور السموات و الارض و چه پنجم عصا موسی شامی بود از درخت بریده و توحید  
 نور درخت است که بیجا در دل و نسل او فوق العرش رسیده کثیفة طیبیة مهلهله ناریة و در  
 فی السما و وجه ششم عصا موسی همین درخت معجزة می نمود پس و کلمه توحید بر جا حال نماید اگر چه  
 کافرها و ساله باشد که معجزة خود خواهد نمود من قال لا اله الا الله دخل الجنة و چه هفتم عصا  
 موسی در آن روز نیست از بهیست چندین هزار کس در دینی بکشت و در عقوبت لعذاب مبتلا گردانید  
 و کلمه توحید صد هزاره را در دینی کشتن بر مایند اذ اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله  
 عقوبتی از عذاب بر مایند لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی و چه هشتم عصا  
 موسی در حیات نفع رسانید و چون از دار فانی بدار باقی رحله فرمود عصا در دنیا بگذشت  
 و وی بمنزله قدس نخر امید و کلمه توحید را و قایم است که برگز از بنده جدا نیست و نفع او در دنیا  
 و آخرت از بنده منقطع نه سخن اولیا و کم فی الحیوة الله نیا و فی الاخرة و چه نهم عصا موسی از ده  
 گز قدسین است در حجم مقدار می نبود الا ما الله و کلمه توحید را قد و قائمی است که زمین  
 و آسمان و عرش و فرش ملک ملک غیبی شهرات را فرو گرفته بلکه شهباء است که  
 به لا اله الا الله هو هویت است محاسن است بزم عنایت است قال علیه السلام ما قال  
 عجب لا اله الا الله الا صحت لایر ده حجاب فاذا وصلت الی الله لا نظری فی قالمها و حتی

و این  
 تفصیل  
 در توحید  
 از عجاوین  
 و انصاره  
 شریفه  
 در کلمه  
 توحید  
 بیان  
 نموده  
 اند و آن  
 اینست  
 که در  
 پیش  
 توحید  
 از عصا  
 موسی  
 عزیز  
 است  
 و در  
 وجه  
 تفصیل  
 کلمه  
 توحید  
 بزرگان  
 بچند  
 وجه  
 ایراد  
 فرموده  
 اند  
 از جز  
 آن  
 وجه  
 ده  
 وجه  
 بیان  
 میگردد  
 وجه  
 اول  
 آنکه  
 بعضا  
 از  
 شیعیان  
 حضرت  
 موسی  
 رسیده  
 بود  
 و کلمه  
 توحید  
 از  
 خستگان  
 بتور  
 رسیده  
 شهادت  
 داده  
 اند  
 لا اله  
 الا هو  
 العزیز  
 حکیم  
 وجه  
 دوم  
 آنکه  
 چنانکه  
 فرعون  
 از عصا  
 موسی  
 ترسیده  
 حضرت  
 موسی  
 نیز  
 از عصا  
 خود  
 ترسیده  
 تا  
 خطاب  
 آمد  
 که  
 خذها  
 و لا تخف  
 و از  
 کلمه  
 توحید  
 میگریختند  
 و میگفتند  
 بلکه  
 امید  
 همه  
 در دنیا  
 بوسی  
 قوت  
 و ثواب  
 است  
 و یا  
 یصلکم  
 الیکم  
 و چه  
 یوم  
 آنکه  
 عصا  
 موسی  
 ستون  
 و متغیر  
 میشد  
 و یغیر  
 میشد  
 یا نیز  
 شکر  
 اله  
 و توحید  
 هرگز  
 متغیر  
 و مبدل  
 نیگردد  
 و ثبت  
 شد  
 الذین  
 آمنوا  
 بالقول  
 الثابت  
 وجه  
 چهارم  
 آنکه  
 عصا  
 موسی  
 عالی  
 در میان  
 مردم  
 موجود  
 نیست  
 و عرصه  
 اجرام  
 علمی  
 و اجسام  
 غلی  
 را نور  
 توحید  
 توتیف  
 نموده  
 است  
 که  
 الله  
 نور  
 السموات  
 و الارض  
 و چه  
 پنجم  
 عصا  
 موسی  
 شامی  
 بود  
 از درخت  
 بریده  
 و توحید  
 نور  
 درخت  
 است  
 که  
 بیجا  
 در دل  
 و نسل  
 او فوق  
 العرش  
 رسیده  
 کثیفة  
 طیبیة  
 مهلهله  
 ناریة  
 و در  
 فی  
 السما  
 و وجه  
 ششم  
 عصا  
 موسی  
 همین  
 درخت  
 معجزة  
 می نمود  
 پس  
 و کلمه  
 توحید  
 بر جا  
 حال  
 نماید  
 اگر چه  
 کافرها  
 و ساله  
 باشد  
 که  
 معجزة  
 خود  
 خواهد  
 نمود  
 من  
 قال  
 لا اله  
 الا الله  
 دخل  
 الجنة  
 و چه  
 هفتم  
 عصا  
 موسی  
 در آن  
 روز  
 نیست  
 از بهیست  
 چندین  
 هزار  
 کس  
 در دینی  
 بکشت  
 و در عقوبت  
 لعذاب  
 مبتلا  
 گردانید  
 و کلمه  
 توحید  
 صد  
 هزاره  
 را در دینی  
 کشتن  
 بر مایند  
 اذ اقاتل  
 الناس  
 حتی  
 یقولوا  
 لا اله  
 الا الله  
 عقوبتی  
 از عذاب  
 بر مایند  
 لا اله  
 الا الله  
 حصنی  
 و من  
 دخل  
 حصنی  
 امن  
 من عذابی  
 و چه  
 هشتم  
 عصا  
 موسی  
 در حیات  
 نفع  
 رسانید  
 و چون  
 از دار  
 فانی  
 بدار باقی  
 رحله  
 فرمود  
 عصا  
 در دنیا  
 بگذشت  
 و وی  
 بمنزله  
 قدس  
 نخر  
 امید  
 و کلمه  
 توحید  
 را و قایم  
 است  
 که  
 برگز  
 از بنده  
 جدا  
 نیست  
 و نفع  
 او در دنیا  
 و آخرت  
 از بنده  
 منقطع  
 نه  
 سخن  
 اولیا  
 و کم  
 فی الحیوة  
 الله  
 نیا  
 و فی  
 الاخرة  
 و چه  
 نهم  
 عصا  
 موسی  
 از ده  
 گز  
 قدسین  
 است  
 در حجم  
 مقدار  
 می نبود  
 الا ما  
 الله  
 و کلمه  
 توحید  
 را قد  
 و قائمی  
 است  
 که  
 زمین  
 و آسمان  
 و عرش  
 و فرش  
 ملک  
 ملک  
 غیبی  
 شهرات  
 را فرو  
 گرفته  
 بلکه  
 شهباء  
 است  
 که  
 به لا  
 اله  
 الا الله  
 هو هو  
 یت  
 است  
 محاسن  
 است  
 بزم  
 عنایت  
 است  
 قال  
 علیه  
 السلام  
 ما قال  
 عجب  
 لا اله  
 الا الله  
 الا صحت  
 لایر ده  
 حجاب  
 فاذا  
 وصلت  
 الی الله  
 لا نظری  
 فی قالمها  
 و حتی



علی الله تعالی ان لا یفر الی موصلا برحمته وجه دهم محل عصا است و اما کلمه یحیی که با موسی محل  
توحید دل مومن است اولیک کتب فی قلوبهم الا یان و دست از عالم خاک دل از عالم پاک است  
نظر خلق و این مبدء نظر حق است — ان الله تعالی لا یفر الی صورکم و لا الی عالمکم کن

نظر الی قلوبکم و ینا کلمه لطیفه شریفه حق تعالی عصا موسی را در قران چهار جا بچنانام ابو فرموده اول  
عصا و ان الکن عصاک زبیر که موسی بود و دوم حیه فاذا هی حیه زبیر که مرده بود و زنده  
گشت سیوم ثعبان فاذا هی ثعبان زبیر که سحر ساحران یکدم و کشید چهارم جان  
آهنز کانه جان زبیر که سریم بود ایدر رویش در کلمه توحید نیز این چهار معنی نهیست  
تکامی اهل سلام است و عصا موسی کلمه جمیعاً حیه است لمرده رانده میگردد و او من  
کأن میتاً فاحیناه ثعبان است که سحر سحره تسل راه را یکدم نابود میکند و قولو لا سجدوا  
لصیوم کلمه اعمالکم جان است یعنی سریم سیرت بطرفه العینی از نزدیده و بجناب حق تعالی مستجاب  
میگردد و اولیه لصیوم الکلمه الطیب کلمه عصا موسی چهار جا در قران بچنانام مذکور شد هفت  
نبار رخوار ساحران را نابود کرد و کلمه توحید در قران قریب بدو بیت جایی بچهل نام مذکور  
اگر گمان نهفتا دساله بنده را نابود گرداند از کرم خداوندی عجیب غریب نباشد و عصا ک  
از شعیب موسی بس که نگهانی گوشتن در بیابان رسیده تا از شربلغ و گرگان که در  
کهن اغنام باشند از موسی و راعی او باز دارد و حضرت خداست که را در بیابان بدین دین  
و علف زار زین الناس حب الشبهات الایه راعی خود و مراعات مراعی خویش بر توای  
فرموده که عبات از عشاء و جرح است فرستاده و بعلم قدیم مبداء که گرگانی نیاطین  
در کمین هلاک رعایا تواند لایب از یرای دفع و سواس بوسوس فی صده و ران مسعصای  
عروه و نفی است بر انعام نموده و ان کلمه توحید است لا اله الا الله محمد رسول الله و در خبر است  
چون مومن در بهشت داخل شود و میزد نهفتا و هزار بوتان در بر بوتان نهفتا و هزار  
باشند و بر هر درخت نهفتا و هزار برگ باشند و بر هر لاله باشد و بر هر لاله باشد و بر هر  
غفور مکتوب باشد و پنهانی هر ورق از مشرق به مغرب باشد و در دانه که بیغمیه هدم  
وحیه کلهی آرزوی میبشت و میگفت اللهم ارق حیه العجبی و سید سبغی ان نهیست

و سلام می فرستادند ای صاحب بنوعمر علیه السلام بعد از نماز صبح که با محمد خدای تعالی بخیر و سلام میرساند و میگوید که چه  
 در وقت بتومی آید و بود در دل صاحب چیزی از جانب چه از زمان جا ملیه او چون شنیدند این احوال چه  
 ناپسند و شسته جای دادن او را در میان خود پس هر گاه که رسول الله کمر بست طبعیت صاحب غن  
 و نه از جانب چه در این بین و چه در سجده کرده ساد شد بنوعمر و چا خود از پشت خود گرفته بر زمین  
 رو برته و چه بگسترانید پس چه چون کرم رسول الله مشاهده نمود در گریه افتاد و چادر حضرت بر پشت  
 پوشید و بر سر و چشم نهاد و گفت یا رسول الله تعلیم کن مرا اسلام را پس فرمود بگو لا اله الا الله محمد رسول الله  
 گفت و چه کلمه را دیگر است فرمود علیه السلام این چه گریه است گفت من بیرون از حد شمار کبار سرگرم  
 بگویم برورد گا خود که کفار گنایان ما چه باشند اگر حکم فرماید بکشتن جان خود را بکشم و اگر گوید که از جمیع  
 مال خود بیرون آیم بیرون شوم فرمود علیه السلام آن گنایان تو صحبت گفت من مردی کم از ملک  
 عرب عیب میداشتم چه خود و خزان را که او را شوهر آن باشد لهذا کستم بدست خود نهاد و دختر را پس  
 از شنیدن این اجزا بنوعمر خد او حیرت آمد تا آنکه رسید نزد او و جبرئیل و گفت یا محمد خدای میگوید که  
 و چه را سوگند مرا بفرست و جلال خود چون گفتی کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله بیاوریدیم مرترا کفر نصبت  
 سال را و گنایان شصت ساله پس چگونه نیاموزم کشتن تو نهاد و دختر را پس چون این بنار شسته  
 بگریستند رسول و صحاب او و فرمود علیه السلام یارب چون آمرزیدی مرد چه را کشتن و خزان بکشتن  
 لا اله الا الله پس چگونه نیاموزی مومنان را بشهادت کثیره بقول صاق و بعضی خالص و بنعم قال  
 فی المثنوی اذکر الله کارها و باش نیست : ارجی بر یکا هر تلاش نیست و قال السدی حمد الله  
 بحشر خطاب تهر کند : انبیا چه چا کند است : پرده از روی لطف کو بردار و کاشقیان را امید  
 مغفرت آورده اند که روزی برابر ایم تو یک پدر برقت دید که بدین پی ترشیده و پیش خود نهاد و با  
 شفقت بخشاد و گفت ای پدر آنچه صنوع توان شد او را بخدای هیچ عقل رسد از خواست یا برابر ایم  
 دفع کند گفت اگر این تان برالت تو و وصیت خدا تو گوای دهن من تباریان آدم را بر ایم  
 دست بدعای برشت یکبار تباران بر زبان فصیح و بیان عظیم گفتند که لا اله الا الله ابراهیم خلیل الله  
 از چون این معجزه بدید همه تباران با بر ایم بخشد ابراهیم بخانه درآمد و تبری بروشت تا بر تباران  
 فرود آمد جبرئیل فی الحال را آمد و دست تبری گرفت و گفت ای خلیل الله این تباران







که ای پیغمبر حق کدام گستاخ در روز قیامت که بر سخت تر عذاب خواهد شد فرمود علیه السلام که گستاخ من  
 را ببرد و اگر مبعوث و نبی از منکر میگردد بعد از این آیه خواند فَكُشِّرْهُمْ لَعْدًا ای پیغمبر پس خبر ده این را  
 بعد از این که معنی و عید و این را بجای می نشارت أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ آن گروه قاطعان یا سلف و هم  
 ایشان آمانند که بے ثوابه نبه حَصِّلَتْ أَعْمالُهم و تبا ه گشت و نیست عملها ایشان که میگفتند ما  
 پذیرنده احکام تو ریت ایم و بر رعیت موسی علیکم السلام الَّذِينَ كَانُوا مِنْكُمْ در این سر که کس را و این تانند و آخره  
 و در آن سر که ثواب بر آن مرتب نمیشود و وَمَا كُنْهُمْ بِمُتَّبِعِينَ و نیست در ایشان را یاری دهندگان  
 در قیامت که عذاب ایشان دفع کند پس این آیه اشارت برست آنکه قتل میکنند آمرن بعد  
 و نا بین عن المنکر را و آنرا که عدل و نجات میکنند و با آنکه قتل میکنند عادلان و منصفان را پس باید که  
 انسان عدل مضاف پیشه گیرد و داد و ظلم و جور بر سر نگیرد و از امر معصیت و همتی از منکر باز نماند و ترسد  
 جز خدا از غیر او زیرا که نیست بر انسان مگر رسانیدن پیغام حق که وَأَنذَرْنَاكَ النَّارَ اگر چنان  
 که نشود بگویی به هر چه می دانی از بیعت و بند و زود باشد که خیر و سر نبی به بد و آفت و فتنه  
 دست برست می زند که درین چندین حدیث هشتمند و ساقط نمیشود و معروف و نبی از منکر  
 وقت مگر قطع نه دهد و عطف و بند در آخر زمان زیرا که در زمانه آخری مردان سخت نماند و در زمانه  
 و نبوی مستغرق شوند نفقات که از رون ریند با جمیعت شکر خود میرفت که میروی را گفت با من  
 اتق الله چون مارون آواز او شنید هموقت از سپ خود فرو داد و جمیع لشکر نیز به تعظیم نام و تعالی  
 اسباب گذشته بر زمین تاشه شدند و از اکر کبا برست که میروی گوید به برادر خود که ترسی از خدا و او را  
 گویند نفس خود را درست کن ایام را میگوئی که ترس از خدا و من الله اعطه و التوفیق الی سواک  
 باید داشت که دین سوره و قیتون اثبت بین و غیر حق ارشاد شده و لفظ حق را منکر شده و در سوره  
 بقره بقره الحق فرموده و حق را معنی بلام آورده اند بجهت آنکه حق معلوم نزد جمیع اهل کتاب  
 موجب نقل است یکی از این سچ چیز است را تدو یا قتل ناحق با تا بعد از جهان پس اینجا که  
 حق را معروف آورده اند اشاره شد بهمان حق معلوم در این سوره که منکر آورده اند غرض از  
 که هیچ حق نبود نه این حق معلوم و نه حق دیگر بجم ایشان و وجه فرق در افاده تخصیص سوره بقره  
 و افاده تعمیم حدیث سوره است که سوق کلام در اینجا است و تفصیح افعال بنی اسرائیل است

عبدالله بن عباس

خاصه که ایشان اهل کتاب بودند از ایشان گشتن پیغمبران بغیر حق معلوم نجات قیمتهای  
این سوره که کلام خاص بفرقه بنی اسرائیل نیست بلکه بطریق عموم قاعده کلیه را شامل میشود و  
و تحقیق بحقی معلوم درین سوره وجهی ندارد و در حدیث شریف که از امام جابن مسعود روایت  
کرده دارد شده که سخت ترین مردمان از روی عذاب کسی است که او را پیغمبر گشته باشد با او پیغمبر  
گشته باشد یا پیشوای گروهی گشته باشد که بسبب غوای او مردم بسیار را گمراهی افتاده باشد چنانکه  
در این زمان از لایحه میان یهودی و مسیحی آید که مردمان بایشان گمراه شدند و برخاقت ایشان  
عمل میکنند از جمله حلاله که از نص و کتابت که فلاحت که زمین بعد از سختی تنگی زد و جا غیره و تقاضای  
حرام نوشته اند چنانچه در ساله اردو در پیوست و همچنین در رساله تحفه المومنین نکاح بعد حقیقی خود  
نوشته است یا تصویر کننده جاندار پس در حق ایشان ایاب غضب است تمام جمیع شده بود که کفر  
میکردند و هم قتل که بعد از کفر که الکبا برست بعمل می آوردند و از انواع قتل آنچه شتم و شمشیر است  
خیزا میکردند یعنی قتل پیغمبران که دفع بدایت مانده است از جانب خدا و قتل انما از روی حقانیت  
امر میفرمودند بعد از وی الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى الَّذِينَ آمَنُوا اُولَئِكَ صِغَارُ الْمَكِيَّةِ اَيَّامِي مَكِّي سُبْحِي اَنَّا كَذَّبُوهُ  
شده اند بهره را از توریت یعنی اندک چیزی را دانسته اند از آن یک يَكْفُرُونَ بِالْكِتَابِ الله خوانند  
میشوند بسوی توریت لِيَكْفُرُوا بِمَا فِيهِمْ ما حکم کند در میان ایشان در قسمه یهود و غیره است  
که حکم جمیع را منکر شدند و در سوره مائده مذکور خواهد شد اِنَّ اللَّهَ لَعَلَّ وَ كَوْنُهُ كَذِبِي تَخْفَرُ  
جمله یهود را با سلام دعوت کرد و لغات بن اوفی گفت ای محمد من با تو در حضور بنی دین من حاضر  
میکشم فرمود صحیفه از توریت که شمل برفت و صفت منت بیارید و درین حکم را حکم را زیاده  
ازین باموده آیات توریت را حاضر نکرد و حق تعالی فرمود که ایشان را بتوریت بخوانید و همی است  
فرود آمد این آیه در حکم جمیع و حق زن و مرد که دشمنی بودند و فاجران بودند یعنی زنا کرده  
و آورده بودند بحضور پیغمبر را میبرد حضرت از جمیع و حضرت بر و حکم جمیع فرمودند گفتند بر این  
رجم نیست و حال آنکه بود در کتاب ایشان رجیم پس از آنکه حضرت را در میان ما نموده است  
است و طلب فرمود توریت را و ایشان را و در آن حکم جمیع را فرمودند این سوره را که بخوانند  
را چون رسید بآیه هم دست نهان آن را داده شد و بر پشت او نوشتند لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ



رسول الله برمودان لخص لمحضته افادنيا وقامت عليه المينة رجا وان كانت المودة جلي تر بص حتى تقنع  
 باقي بطنها وامر فرمود رسول الله بان هر دو برجم پس آن هر دو در جم کرده شدند پس از نجات هر دو  
 غضبند و اسلام را گذاشته کفر در زند حق سجاده تکان آید فرستاد و شریعتی فرمودند بر  
 روی میگردانند گروهی از ایشان که روستا بودند و هه معر صلو کنوئان گریزه و  
 کنندگان از حق ذالک این اعراض از حکم قدرت را نایابانهم قالوا بسبب نیت که این  
 میگوئی تمسک التمسک الایمان ما معدود است بر گنزد با ایش و فرخ مگر روزی چند شمرده که هفت است میل  
 که آن مدت ایام پریش گوساله است و عمرهم و ذلهم ماکانوا لایقوا و فریاد ایشان از کیش ایشان  
 از چیزی که هستند که بیافتند به تخیل عقوبت و شفاعت با ایش ایشان را این عباس بن  
 فرموده اند که یهود گمان میکردند این را جهت آنکه ایشان در توبت دیده بودند که این هر دو کنار  
 جهنم است چهل سال است تا آنکه رند بنحیره قوم پس میگفتند که خراب نیست که ایمان مغرب نمائیم  
 نهایت آنکه بسیم بدست نرقوم فکیف اذا جمعتهم پس چگونه باشد حال ایشان آن هنگام که جمع  
 کنیم ایشان را کیوچه که از پس حساب زیکه هیچ شک نیست در وقوع آن و وقت کل  
 نفس ماکسیت و هم کانظروا و داده شود هر نفسی تمام خرابی آنچه که است ایشان تمهید  
 نشود نقصان حاشا و زیاده سیات برضای تلک جزا دهد کسی بروفق کسب از خیر و شر اگر چه  
 برنگزاید باشد اهل ایمان را جزا دهد بر وفق ایمان او و کار بار و بر وفق کفر و الغرض اهل و اتش را باید که  
 از حدای تلک قطع نماید اگر گمانان لوزیاده از کف دریا باشد زیرا که خدا به جل و علاز و یکگان  
 بنده است روایت است که چون روز قیامت اهل بهشت بهشت روند و در خیابان بدون خاگاه نشینند  
 آوازی در آید بر چون آواز عجز و گمان از اندرون دوزخ که گویند میگفت باخان بامنان یا  
 فرید بجلال الاکرام پس فریادی رسد از صحرای جبرئیل که ای جبرئیل بیرون کن از دوزخ این بنده را که  
 مراد میکند پس جبرئیل او را از دوزخ بیرون آورد همچون کچ که بوتر که گوشت و پوست او را داده و  
 آنگاه کند او را و بر کف خداوند تلک او را نشاء و او را که ای بنده من یا میداری فلان و فلان گناه  
 خود که در فلان و فلان سال او در روز کرده بود بنده گوید چه پروردگار من یا دارم پس حکم شود جبرئیل  
 که این بنده را بدون برید باز چون جبرئیل او را همراه خود گرفته رود حکم خود که باید این بنده را بخت

پس بار آورده بجنوب پروردگار عرض کند یارب براینکه گناه کردم مگر امید از ذلت تو قطع نکردم و تو این  
 محاسبه نمودی مگر من امید از رحمت تو قطع نکردم و در دوزخ انداختی امید از تو قطع نکردم باز از دوزخ بیرون  
 آوردی امید تو قطع ننمودم باز فرستی بدوزخ امید از تو نبریدم پس ای غرضی فرماید سوگند بغیرت  
 و جلال من آبرئینه می باشم نزد یک گمان بنده خود و البته یقین نمود بنده من در امید از من دخل کند نیز  
 ما را در بهشت **ع** خدایا بغیرت که غوارم مکن به بدل بزه شر ما را مکن به در حدیث آمده و حشمت  
 نباشد بوقت مرگ بر صاحبان لاله الا بعد محمد رسول الله و نه در گوشتها ایشان را و نه در حشر ایشان کرد  
 باشد و من که پروردگار ایشانم چون ایشان از گوناگونی خود بیرون آیند خاک از سرگای ایشان را فرستادم  
 و ایشان گویند الحمد لله الذی اودعنا الحرن پس حبیبت بر بنده که حمد کند یا آنچه هدایت کرد  
 و کرد این از اهل اسلام و لهذا گویند که از شانهای بدتجانی است که شکر کند بنده به دولت ایمان  
 توحید و توبه کند برگزگان خود بلکه اصرار کند بر جرم عقاد و امام غزالی رحمه الله در منهاج العابدین  
 اند که مقدمات توبه سه چیز اند یکی آنکه گناهان خود را بنایت قبیح یاد کند و دوم آنکه عذاب خدا را بداند  
 سیوم آنکه ضعف و ناتوانی و قله حیل خود یاد کند زیرا که بر دست شدت گرمی و نموری آفتاب نیلارد  
 چگونه شدت حرارت آتش دوزخ را بردارد و نفوذ بالهد من سخط و عذاب **ع** مرا می نیاید چون صفوان  
 گزیت به ز شرم گنایان ز طعنه زلالت چو کنگر گفت لقمان که ای پسر من به از سالها بر خشت بر سینه پند  
 بامداد آن در کعبه بیت به از سود و سرمایه دادن ز دست به عمر بن عوف رضی الله عنه روایت کرده غرض  
 از آن حضرت خندق میکردند سنگی سخت پیدا آمد صحابه از شکستن آن عاجز شدند و رجوع به پیغمبر علی  
 نمودند و آن حضرت بدان موضع آمد کلمه متین بیت مبارک گرفت و بقوت روحانل تبانیه  
 جان ضریقی فرو داد و در که از آن سنگ سخت قدر شکست و برق از میان آید و شجاعت کرد  
 آن آتش کو بهک مدینه روشن گشت و بعد از این رسید و کنگر با ابوان که می بنظر جانوران و نه نوبت  
 بفرمان حضرت مطهر که از آن بر خشت و نوری در شان شد که بر زنی آن عات صفوان آن نوبت  
 نوبت سیوم لامعه ظهور نمود که قصور قیصر در دم بنظر آمد صحابه رضی الله عنهم بهیر فیه فیه فیه فیه  
 پناه جلی الله و سلم فرمود که زود باشد که امه من بر مدین طفر یافته کوشه های جبهه بشارت را از آن نوبت  
 اهل اسلام با طرب روم و طعن طیفه برده و شق رائت شرقیه من سایه بین و دولت ریند حق بن نبینه

سومان بتمج و سرورنده مسم شکر الهی بتقدیم رسانید و منافقان طمع خوریت و ستمز انگند و زبان طعن  
 که عجب کاری که این مرد از بیم کارزار از مشرکان عجب خندق میکند و بجزر و آواره لشکر دشمن پاکر و از قدر  
 عنی دهند و بایان خود را بگفتن روم و فارس من و عده میدهم حق سبحانه این آیه فرستاد که قُلِ اللَّهُمَّ بِنُورِ  
کِبَارِضِکَ اِمَّا لَکَ الْمُلْکُ خداوند بادشاهی و تصرف لَوْ لَیْتَ الْمُلْکَ عطا میکنی بادشاهی من  
کَشَا هر که را می خواهی و کنز عُ الْمُلْکَ و میان ملک مِمَّنْ کَشَا از هر که میخواهی یعنی  
 از مفسران بگویند که مراد همین بادشاهی ظاهر است که حق سبحانه زام جهان داری بقبضه اقتدار هر که میخواهد  
 سبار و صفای شهر یاری از کف اختیار هر که میخواهد بیرون می آرد و مفتاح اختیار بدست اختیار اوست  
 از هر که خست بسته و آنرا که خست داد و گفته اند در ملک نبوة و رسالت است که از نبی اسرائیل بسته و  
 به بنی اسماعیل داد و ابایاله که و حوالی آن که کفار قریش را از آن محروم ساخته بملا زمان عیبه علیه نبوت  
 حواله فرمود یا مکنتم و فارس و من که از ارباب متراجم نموده بین امت از نانی دشت و نرد و محققان  
 ملک توفیق است که هر که اعطاکر و عزیز و جهان شد و از هر که باز گرفت محض دل و سوا گشت امام محمد  
 فرمود که این ملک قبول لهاست و دلها در قبضه قدرت خداوندی یکپاست هر که امة بول قلوب سازد  
 او را بظلمات غایت بنوازد و هر که از دلها و درویشان بیدار و بشعلهای نیران کینت و ذلت نماید  
و نَعَزُّ مِّنْ کَشَا و از چند می سازی هر که را خواهی بایان و معرفت چون پیغمبران و سالیان  
و کَزَلْ مِّنْ کَشَا و خوار ببقیاد سگزدانی هر که را خواهی بکفر و کثرت چون ابوجهل  
 و پیران وی بامداد غت این امت است باستلا بر عوب و عجم دولت اهل فارس و روم و غیر ایشان  
 از کفار غت این سومان را بکفر بر پیود و نصاری و ذلت ایشان بقبول جزیه ایقن و جلا و گفته اند  
 غت بشرف قناعت است و ذلت بخت حرص چه استغناء قناعت فقیران را بصدق حقیقت بر صدر  
 مکن رساند و تکاپوی حرص تو اگر آن را در صف تعالی انگند در تقییر بصایر آورد که سلطان محمود  
 غوثی در وقت غایت سوماته بزیارت امام مرقی بنوی قدس سره که قطب قوت بود  
 از سر شد البدرهای قاتمه نمود و صف تعالی انبیا داد تا به ترغیر من نشا وند من نشا ونگه  
 از هر که در وقت غایت سوماته بزیارت امام مرقی بنوی قدس سره که قطب قوت بود  
 از سر شد البدرهای قاتمه نمود و صف تعالی انبیا داد تا به ترغیر من نشا وند من نشا ونگه

بیان  
 سلطان  
 محمود  
 غوثی  
 در وقت  
 غایت  
 سوماته  
 بزیارت  
 امام  
 مرقی  
 بنوی  
 قدس  
 سره

آرد و در وصف تعال باز دارد و مرا با این گفتم که و پستی برین ملک قناعت نجشید و در صدر آزاد می دم سه  
 آنکه بقناعت آتش نشاند و از فیض لغزش نشاند و آنکه در حرص از پیچیده قهوتزل من نشاند  
 و نزد محققان عزت نهیوها و کف عطا است و دولت بجا حرام از نهت بیک لک الحاکم است  
 است یعنی بید قدرت تو تحصیل همه نیکوهای از عطا و ملک هر از مومنان و اگر چه سر هم مثل ترم هم ملک  
 و از لال بدست قدرت است **سبیت** اگر عز و جاهت اگر ذل قید به من از حق شناسم نه از عز و جاه  
 و اما تخصیص خبر بمقتضای این مقام است چه از سب نزول آیه معلوم شد که این کلام مبنی بر اشاره به  
 ایمان است و وعده ایشان بقدر اقالیم و کثرت غنائم است یا گفتا نمود با جده بصدیق چه از وضعی یک  
 مفهوم شود چنانچه در آیه سبیل تقییم الحرام را رعایت و ابست و خطاب چنانچه فرمود و ابستم و اذام منیت  
 فهو یثیقن بلکه در حقیقت اگر غور نماید شریک خاص جهان نیست بلکه آن امر است نسبتی کما قال فی المثنوی به  
 به نسبت با این راهم بیان به پس مطلق نباشد در جهان به زمره آن مار را با نباتات به تیشش  
 و دیگران این معات به و دیگر آنکه خیر وجودی است و شر عدمی و وجود با عدم آمیزش ندارد لهذا فرمود  
 علیه السلام در دعاء که الخیر کله بیک من شریک لیس لیک چنانچه سخن جدا نقد بخصوص سلف حضرت خاتم الانبیا  
 این سر اشاره میکند به بین شاخارایخ الملیح به شاخارایخ شمشین از غ به دشت چشم سرش چو دینه و سر  
 روشنی کحل به بصره چون بخار ه جهان پر دخت به برید و نیک کدیر غنخت به کاپر نیک خصائص قدما  
 و چنانچه بد از نقائص عدم است به گفت الخیر کله بیک به لکن لشر لا یعود الیک به **س** بقضاء الله و بقدر  
 الخیر ما یخیر منی من الامور و کل ما یوجد من غیر البشر فانه یخلقه خیر و شر و کف عبه و ما قد جاره  
 و هو الذی یحلیه مختاراً به اذک علی کل شیء قدیر به برسی تو بر همه چیز از عطا و شتر احواء از و از لال  
 توانائی به تو علی کل شیء فی القادر به آرد و شب روز یعنی در وقت نزول بقسطه انعام به شتوتی را  
 حصول آفتاب انتداب صنیعی از اجزای شب بیکه می در اجزای روز از آفتاب روزی که در اول صبح انهم  
 ایام شده بود در نزول سلطان ایام سال میشود و تو علی انبیا القیوم در روزی روز را در شب خیر  
 در باری نه از اجزای روز که یکیتی و اجزای شب بدان زیاد می می شبی که در شب بزمه می بین  
 بود و آخرش طول لای می شود و تو علی کل شیء در بیرون من منی نه در چنان می باشد  
 به ایست ایام ده کن نقطه است یا خرج سبکی مرغ را از سینه درخت را از و تو علی کل شیء

من الحی ویردن آری مرده را چون نقطه و سفید دانه از زنده که آن حیوانات مرغ و درخت است  
 و گفته اند خشت را از طیب بیرون می آری یا طیب از خشت یا کافر از نمون چون کنعان از  
 نوح علیه السلام و موسی از کافر چون ابیسه علیه السلام از آذر و یا جابل از عالم و عالم را از جابل  
 مرد تقصیر و هم لایان مذکور است که آمد در حدیث طویل که فرمود علیه السلام در آن که دیدم در شب مردی را  
 از دست من که آمد نزدیک او ملک الموت بر قبض روح او پس آمد بر الدین نزدیک او و دفع کرد از او  
 و دیدم هرگز از دست من که فراخ شد بر آواز عذاب گوی پس آمد نزدیک او و ضو او و در آنجا او را  
 از عذاب دیدم هرگز از دست من که در حشت از دست او را نیا طین پس آمد نزدیک او و ذکر خدا پس  
 خلاصی گردانید او را از نیا ن دیدم هرگز از دست من که در حیرت و وحشت انداخته اند او را ملک عذاب  
 پس آمد نزد او نماز او را بنیاد او از دستهای ایشان و دیدم هرگز از دست من که زبان از دهن بیرون  
 انداخته است بدست تنگی چون نزد حوص می آید او را از باز دارند پس آمد نزد او روزه رمضان  
 و سیراب گردانید او را از آب و دیدم هرگز از دست من که پیغمبر از آنکه حلقه زده شسته اند و چون اسیرند  
 و غول آن حلقه میکند او را میرانند پس آمد نزد او غسل او از جنابت و گرفت دست او و نایند او را  
 و بر چلوئی من و دیدم هرگز از دست من که پیش پس او را و چپ او با لگاو و زیر او غلته است و می  
 در آن حیران است پس آمد نزد او حج و عمره او و در آنجا او را از آن غلته و دخل نمودند او را و نور دیدم  
 هرگز از دست من که سخن میگویی با مومنان و مومنان سخن نمیکند با او پس آمد نزد او صلوات رحمی گفت  
 ای گروه مومنان سخن گوئید با او سخن کرد با او و دیدم هرگز از دست من که دهن میکند از خود شتر از آن  
 و دوزخ را پس آمد نزد او صدقه او و شد حجاب و پرده میان او میان آتش و سایه انداخت بر سر او و دیدم هرگز  
 از دست من که گرفتند او را از بانه دوزخ از هر جانب پس آمد نزد او امر با مومنان و دینی از نکر و نایند او را  
 و دستهای او نشان دخل نمود او را با ملک رحمت و دیدم هرگز از دست من که قاقوه است بر زانوی خود  
 و میان او و میان خدا حجابی است و آنچه پس آمد نزد او خوش اخلاقی او و گرفت دست او و دخل نمود  
 بقرین او و دیدم هرگز از دست من که آمد صحیفه او از جانب چپ پس آمد نزد او خوف او از خدا و گرفت صحیفه او  
 و داد در دست است او و دیدم هرگز از دست من که بکست میزان او جمال نیک پس آمد فرط او و دهنها  
 شد در ترافوی پس گران بارش میزان او و دیدم هرگز از دست من که آسوده است بر کناره و دوزخ بر

آمدند و او ترس و وحشت و اضطراب و نجات داد و از ان در وقت ازل مقام دیم مرد را از دست خود که انداختند و او را در آتش پس آمدند و او پیش آنکه جاری شده بودند از خوف خدا و برین آمدند و او را از آتش دیم مرد را از دست من که سنا هت بر صراط دمی از زند قهجا او پس آن حسن ظن او بخدا تعالیٰ پس اگر گرفت از لغزش و گذشت از بلائی آن دیم مرد را از دست من بر صراط که گاهے افتد از صراط و گاهے آویخته شود در آن پس آمدند و او در دوا که غم از برین و گرفت است او و قائم کرد و او را بر پل صراط و گذر ایندازان و دیم مرد را از دست من که رسید بدواز جنت پس منکرده شد و از او او را پس آمدند و او شهادت ان لا اله الا الله پس بخداوند و از کما بهشت و داخل نمود در آن در حدیث شریف آمده است من قال لا اله الا الله فخلصا و دخل الجنة گفتند یا رسول الله خلاص آن چیت فرمود که بر سر تیودن از محارم خدا پس معلوم از این که خلاص اگر چه از فضل صفت اما موقوف و منوط بر اعمال صالحه است پس قرآن و حدیث نے پروا کند از چیزے چون عمل بد باشد و اما آنکه گویند که چون اصل نیک باشد بیعت ہم نیک پس این باعتبار غالب است زیرا که از عادت خلاص است که بخرج آتی من لیت و بخرج لیت بر بیرون سے آری زندہ را از مردہ و بیرون سے آری مردہ را از زندہ چون کعبان از بیخ و ابلیس را اندازد و لا رزق من شئنا و یغیر حساب و روزی میدی از خزانه رحمت و بعد ہر کار اخلاسی بی شمار یعنی بر تہ کہ خلق عدد و مقدار ان ندانند باید دہنت کہ لفظ حاب قرآن مجید سے وجہ مذکور است یکے بمعنی عقب ثبوت کہ و تدرزق من شئنا و یغیر حساب دویم بمعنی عدد و شمار کہ انما یوفی القاص بوزن انجریم بغیر حساب سویم بمعنی مطالبہ کہ فاعلم ان او انک بغیر حساب روایت کہ حضرت علی رضی عنہ از پیغمبر کہ فرمود علیہ السلام بدستے کہ سورہ فاتحہ و آیتہ الکرسی و دو آیتہ انزال تہ ان شہدہ ان لا اله الا ہوا لانیہ و آیتہ قل اللہم مالک الملکات بغیر حساب و در بیان ان بیان نہی تھا حجاب و وقت فرود آمدن خود بسوی زمین از پروردگار خود عرض نمود کہ یارب از بسوقی بر برنا فرمان برداران خود میفرسی فرمود سوگند کہ بخواند شمار کسی از من بعد نہ مانندی تہ جائی در بہشت و نظر کم بسوی او در ہر روز ہفتاد بار و ہفتاد مرتبہ اور و اس از مذہب انسانی منہ است و از شر دشمنان اور انکا ہارم اور داند کہ فرمود انکا کہ من پروردگار را بدین دہانت نہ مانندی

بسم الله الرحمن الرحيم

بادشاهان در دست قدرت اند پس اگر بندگان اعطاء کنند میگردانم بر ایشان رحمت و اگر نافرمانی من کنند  
میگردانم بر ایشان عذاب و خیر است که روزی حضرت موسی به پروردگار خود عرض نمود که یارب در میان  
و ما در میان پرچم علامه غضب و خشم تو هست فرمود ای موسی چون مستطعم بر بندگان خود اختیار و عالمان  
و دانشیان پس همین علامت رسالت است و اگر اشرار و ظالمان مستطعم همین علامت غضب است ابرائیم  
گفتند روزی حجاج بن یوسف را که چرا مثل عمر رضی الله عنه می کنی و حال آنکه تو زمانه خلافت و ایلای قی در  
و عدل ایضا و او را دیدی گفت شما در زهد و تقوی مثل حضرت ابوذر رضی الله عنه باشید من نیز  
معا به عمر و در عدل نهضت با شما بجای آوریم و در این جزا نداشت با آنکه دایان بحسب اعمال عایا و احوال  
ایشان ازین یک یک باشند پس هر مسلمان لازم بلکه الزام است تضرع بخدا و بگوید یا تو به و تو بخدا و تو  
خویش و تو بگویم و تو بگویم و تو بگویم و تو بگویم و تو بگویم و تو بگویم و تو بگویم و تو بگویم و تو بگویم  
یعنی بگویم در پستان و نقصان در کشت کار و درختان و غرات و در کتب پیشیه های در آن شهر که حکم  
آن ظالم باشد بسبب عظم و بد اخلاقی او و امر بالعکس باشد چون عدل اختیار کند و فرمود علیه السلام  
که باید وقتی برآمده من که باشد امراء ایشان بر عظم و علماء ایشان بر طمع و عابدان ایشان بر با  
و عارفان ایشان بر زینت دنیا است و این همه دین زمان موجود و از بهترین اخلاق امرا و اول  
و نهضت و بر وز قیامت اول باز پرس از امراء به همین عدل باشد و در خیر است اول بحسب  
به الامراء العدل حق تعالی در قرآن بعدل امر فرموده است که ان یامر بالعدل والاحسان عدل  
بر احسان مقدم فرموده و در حدیث است عادلان بر روز قیامت بر میزهای نور باشند و هم در حدیث  
است عدل یک ساعت بهتر است از عبادت شصت ساله که شب بقیام و روز بقیام گذرانیده باشد  
و هم در حدیث است هر یک از شما بنزد شهبان است و هر یک از شما بر سیده خواهد شد از معامله  
رعیت خود و بادشاه دالی کل است او را پرسش از عایای کل باشد و هم در حدیث است که ملک  
به کفر می ماند و بظلم نمی آید بلکه ایمن است عدل حرف دارد عین و دال و لام عین چشم باید باز  
را که بر رعیت چشم دارد و مراد از دال ره نمانی رعیت است اصلاح ایشان بر بادشاه ایشان  
و لام زره را گویند یعنی زره آمان بدن باشد از هر چه خشم بچنان بادشاه بر رعیت خود مثل زره  
که نگذارند تا که الراعی بعباد الله المحامی بعباد الله درست آید و فرمود علیه السلام دوست ترین و

بیان  
علامت  
تقریر  
مقدمه  
اشاره  
بیان  
توضیح  
حاکم عالم

بیان  
توضیح  
حاکم عالم



و نزدیکترین از خلق نزد خدا تعالی امام عالی مقام است و دشمن ترین و دورترین از خلق نزدیک خدا تعالی  
 امام جابر است و هم فرموده سگند بدان خدا که لغش محمد بید قدرت اوست که هر روز امام عادل را بن  
 عمل بر دارند که اعمال تمام عباد او باشند و هر نماز امام عادل به نهاد هزار نماز بر دارند و پیغمبر ام فخر  
 و مباحات میفرمودند بلکه متولد شدنم در وقت بادشاه دادگر که اذاول است و من الملک العادل  
 و هم در حدیث است که عدل تر از منی خداست و زمین هر که بکشد عدل دست زد به جنت رسید  
 و هر که بکشد ظلم بگل زد و بدو نرسید و امام عالی مقام است از یاران بزرگ قطره دهم در حدیث است  
 مر خدا یزرا خانه است از مر و اید سید که در آن خانه راه افتاد هزار در اند و در آن خانه کسی نیاید مگر آنکه سبزه  
 و اید صلیق و یا امام عالی مقام دهم در حدیث است هر که آفتاب دنا نمود او آفتاب نمود خدا یزرا و خدا یزرا  
 در قرآن مجید عدل نزدیک تر به تقوی فرموده است که و لا یجیرکم شتان قوم علی ان لا تعدوا  
 اعداؤا قرب لل تقوی چون مومنان بر اهل مکه قادر شدند و هستند که کافران را مقام نمایند و  
 شد اگر شما با بنی قوم کافر منافق عدل نکنید و در مکافات ایشان نه کنید و آن شما را هیچ چیزی نباشد  
 تا ما با ایشان عدل کنید که آن بر بهیز گاری نزدیک تر است آورده مذکور که حضرت عمر خطاب رضی الله  
 عنه در محکم عدل نشسته بود و گفتند صحت با امیر المومنین فرمود ای یاران من نوشیران که چه کار کرد  
 اما با خلق به ارمن زندگانی کرد گویند کوشکی بنا کرده بود روزی بالائی دی بار داده بود و در آن  
 گفت ای بادشاه عال با این گنج وافر این چنین کوشکی است نمی نماید گفت رست گوی ملک  
 جنبان نه زالی بود از ملک او بدست من نفروخت و من نقدی نمودن بروی رواندم و حق  
 سبحان در قرآن عدل را به میزان تعبیر فرموده که الله الذی انزل الکتاب بالحق و المیزان و هم  
 فرمود ان الله یحب المتقین ای عادلین و فرمود علیه السلام چون والی ابداد کند بنیت  
 عدل حق تعالی او را بیاورد پیش از آنکه رست بنشیند و والی باید که ذره قاعده نباشد  
 یکم آنکه هر چه بر سر جان خود و اندازد و دیگران هم رواند او دهد و اندک رسول علیه السلام  
 رفت بر و رای نهشته بودند و باران در آفتاب بودند جبریل مدد سید و گفت تو رسایی بنی شعیبی  
 و ایملان در آفتاب آنحضرت در حال در آفتاب با یاران نشست و دیم آنکه مستغنی از حق نیست  
 و بفرماید و برسد اگر چه در نماز نفل باشد زیرا که رسول علیه السلام را اگر کسی حاجت نه است

و از اوقات نماز قصر نمودی سوگند که در تنوع از خود در نوشتن و لباس بر خود نخی بگویند که سلیمان  
 علیه السلام با چندی ملک در یک وقت که در میادین و چهار هزار گاو و چهل هزار گوسفند و  
 شتر هزار شتر بار آورد و بستاند و بار بر پنج خر می شد و پرندگان آن مقدار سبیل میشدند که هر روز هزار  
 شتر بار بر پرندگان میروان و بختی نندی و غوزان جوابی که با فقیران تناول نمودی و میفرمودی که  
 با مسکینان میخورم چهارم بر عیت و شتی نگذرد و حق و زمری کار کند زیرا که فرمود علیه السلام هر دالی که  
 عیت رفیق کند حق تعالی در قیامت با وی رفیق کند پنجم حکم شریعت موطا دارد که در حدود و قصایل  
 رجوع بکتاب الله و سنت رسول الله و جماع نامه نماید ششم خوان نمودی کسی برخلاف شریعت بخورد  
 و قریش بعید و امیر و فقیر را بکسان میداد امیر المؤمنین عمر رضایه بنی که پس و خال خود را چگونه کشت  
 و سلطان محمود پادشاه خود را گشت به ششم آنکه صحبت با علما و دین کند و از علما و حریفان  
 زیرا که فرمود علیه السلام صحبت او کنی که در صحبت او نتواند نیامد شود و بعضی شیرین گرد ششم قناعت در  
 زیرا که تا وقت که قناعت از اختیار کند دست از ظلم کوتاه نشود و ششم علما و وفاداران و کاداران  
 خود را از ظلم دفع کن و خود را از تکبر دور دارد که از سبب تکبر بدو نرسد و خدا عفو و رحمت داد علیه السلام  
 را امر بعدل و حق فرموده که یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق  
 الایه یعنی ای داود ما که دایمیم ترا خلیفه در زمین پس حکم کن میان مردمان بحق که نام من است  
 و من حق را و دست میدارم و از ناحق بیزارم ای داود اول ازان چیزه که از وایان بزم  
 در روز قیامت از حق باشد ای داود بندگان من بتو امانت اند از نه از امانت خیانت نکنی  
 ای داود بندگان مرا بنظر شفقت بنی و در هیچ کسی بندگان من ناحق نکنی که چنان نشود  
 که در قیامت و دانی نقاست که در زمان حضرت داود زالی آرد اس که در به طرف خانه خود  
 می آمد و مسله بادی تند آمد و آرد او بهر دال ازین حال میگرفت که ناگاه سلیمان بدو رسید  
 و گفت که چرا زاری می کنی گفت من زنی بیوه و ناتوانم از مزدوری خود قدری غله خریدم  
 آنرا کرده به طرف خانه میرفتم بادی تند چنان در زید که تمام آرد من غریب بود سلیمان  
 و آن زمان خود را مال به و گفت نزد پدر من برو و ما چرا خود به بعض خدمت رسان غرض  
 آن مجوز به پیش داری و ای سلیمان آن محمود عرض نمود حضرت داود و بشیر از آرد او آن رعایت

فرمود آن زن مویه تشنه وار گرفته بیرون آمد سلیمان را گفت چه کردی گفت آرد عصفایم فرمود بهما  
 آرد خود دانیستی ابو یکر گفت بزرگوار خود طلب کن زال باز گشت داود علیه السلام فرمود این سخن تو نیست  
 گفت سلیمان علیه السلام مرا گفت که این چنین بگو حضرت داود سلیمان را طلب فرمود و گفت ای جان پدر  
 او چگونه پیدا شود گفت تو پیغمبر زانی و این زن بد عوی آرد آمده است و او را با نصا آرد او از باد  
 فرمود چگونه از باد ما هم گفت بجز اعرض کن داود علیه السلام جات آتماز نمود و گفت باد شما را تو خوب  
 میدانی آنچه سلیمان میگویی در حال آن باد در خدمت داود حاضر آمد داود گفت ای بابو چرا آرد این  
 زن بر باد نمودی گفت بحکم موکل خود داود علیه السلام به سلیمان نظر کرد سلیمان گفت موکل او را  
 کن داود به باز دعا کرد موکل باو حاضر شد داود بوی گفت آرد این زال چرا بودی و با ابراهیم فرمود  
 گفت بحکم جبرئیل باز داود و بجای سلیمان دید گفت دعا از خدا کن تا جبرئیل حاضر شود باز  
 جبرئیل بحکم خدا جلیس حاضر شد فرمود ای جبرئیل چرا آرد زال بر باد دادی گفت بحکم جبرئیل  
 باز اسرافیل بدرخواست داود دستور سابق حاضر شد و گفت مرا عزرائیل امر کرده بود باز عزرائیل  
 بروفتی اول حاضر شده گفت مرا حکم پروردگار چنین صادر شده بود داود را سلیمان نظر کرد و گفت  
 نور دیده من که نول چه کنم کار یا پروردگار ای سلیمان گفت عزت عزت حکیم است این امر از حق  
 خالی نباشد از خدا سوال کن تا بجواب مشرف شوی حضرت داود سه سجده نهاد و گفت سله  
 داننده غیب میدانی که سلیمان در درگاه تو چه عرض نماید فرمان از این زمان رسید ای داود  
 کشتی در دریای فلان غرق میشد مردمان کشتی از خدا دعا میکردند و زاری می نمودند و نذر کردند که  
 اگر از این طوفان دریا خلاصی یابیم جذبی مال در راه خدا بیاوریم تا ما را زین  
 زال گرفته و برده در سلوک آن کشتی شکسته بپند تا کشتی سکا بماند رسای داود و فلان روز و فلان  
 وقت اهل آن کشتی بسلامت معال منذورند نزد تو خواهند رسید آن مال تمام باین زال بدی  
 عینه شود سله داود اندک ستانیم و بسیار میدهم انقض بچنان آن مال مردمان کشتی بخیر است  
 حضرت داود علیه السلام رسانیدند داود علی نبینا علیه الصلوة و السلام آن مال منذور بدان  
 سیوه نمانوان که آرد او باور بوده بود و عطا فرمودند فرمان بجهت پروردگار بفرستند و بیا  
 که سله و سنگان من به بید بسوی بند من داود علیه السلام که او زمین نمیدارد و بیا

در روزگار من  
 در روزگار من  
 در روزگار من



او بقلب علی قلب ذلیل حین یلقاه و چون کسی در سفر حج و غیره اتفاق صحبت فجار افتد باید که سریعیت  
 آن ترک عادت کند و لیکن از دل از وزیر شود شاید که فاسق سیر که کرامت قلب ناب شود نقل که ما می  
 یکی رفیق دیگر سفر رفتند و درین راه یک پیر فاسق که سر و سر دیگر وزیر و صحبت ایشان ملازم می  
 و ایشان چیزی با او نمیگفتند و نه نظر بسوی او میکردند و چون وقت مفارقت ایشان در راه رسید  
 گفت آن پیر فاسق که عجب میدارم از شما که چندان طرب میکردم و شما گاهی بطرب من میروید  
 گفت ما را مغرور دار که من حاتم و این یقین پس آن پیر فاسق نام ایشان شنید و همو وقت که  
 نمود و آلات طرب خود پدیدخت و شاگردان شد و ملازم خدمت ایشان می ماند گفت شتوق بجام که  
 دیدی انجام صبر را نه آنکه بر در دعوی نشیند از خلقی که عارفست که از راه سنگ بر خیزد و لا یوی  
 در آن راه که قطع کند مولات کفار را بلکه صیاب کند از خوشیان فجار و فاسق که قایل چون بنده  
 خویش را دینت و تقوی به قطع رحم بهتر از موت قریبی که قال تلک جاد بدک علی ان تشرک  
 بی الیس لک به علم فلما تطعمها یغنی ببن ختن ایشان مرزاه نقاد و همیشه مرز که قطع کند از  
 ایشان و اگر چه قریبی تو باشند به هزار خویش که بیگانه از خدا باشد و فدای یک تن بیگانه کاشا باشد  
 یون حر متصو است بود و کج کل نفس ما عجلت من غیره از روزی که باید که کسی ز عمل  
 کند گان آنچه کرده باشد از بدی نیکی لے دوست و ارد آن نفس روزی که ببیند صواب عمل  
 خود از نیکی بدی و ما عجلت من سقو آنکه باشد میان او و میان ان عمل بداند و می  
 یعنی نخواهد که مطلقا عمل خود را ببیند و لیکن لا کفر الله نفسه و خدا میفرماید خدا نما از غضب  
 از خود در فتوحات آورده که خدا شمار می ترساند آنکه در دلت او فکر کند بدین تا که دفع من است  
 میکند میان ذات خود و ذات خلق قطع چه نسبت در برابر عین خورشید چه دعوی خاک با عالم باشد  
 والله سرور بالعباد خداست به نسبت به بندگان خود که مبالغه میکند در تحذیر ایشان بدقت  
 رحمة الله فرمود که این آیه بر سه بتدیان است و آیه محمد و کرم الله نفسه بر سه عافان و نمان می بیند  
 و تسهیل اندویشان صحاب تحریف و تمویل اندیشای پیرانند پس و اندر القصد و قیاس پس بدین  
 باهمال اولیا مغرور نشود بلکه مسعفه شود بر سه روز حساب جزا و فرجی از است و حد و لیب و تکریم  
 توانست بر فعل نیک و زبر که چون نفس تن بداند قیاس قییم شیب بدین حد و است

حاضر شود هر عمل بنده بصورت و شکل از نیکی نیک از بدی بد کما فیل به خیالی کار کند در دل و طعن بد روز  
 محشر صورتی خواهد بد آن به سیرتی کا نذر وجودت غالبست به هم بران تصویر حشرت واجبست به پس از  
 دلش و بینش را باید که نفس خود را از خلق ذمیمه پاک کند و دل خود را از ثلوث تعلق دنیا دور را  
 و سعی کند و تحصیل رضیات خدا را که دارگشایسته و گفتارهای حق تا که یابد و او را از نزد پروردگار  
 روز جزا و در حدیث شریف آمده یحشر انسان یوم القيمة اجمع ما کانوا قط و ظمأنا ما کانوا قط و اعز  
 ما کانوا قط و اهنب ما کانوا قط فمن اعظم الله طعمه و من سقى الله سقاها و من كسا الله كساها و من عمل  
 كفاها و حضرت رسالت اب داغ میگرد که یا جان یا منان یا ذوالجلال و الا کریم یا عدینی و من خطیئ  
 کما بعدت بین المشرق و المغرب و نفی من الخطایا کما نفی الثوب الابيض من الدنس معنی بنی با  
 و شمع و البر و سبحان الله و بحمد الله العظیم و اتوب الیه و روزی پنجم خرداد ۱۳۱۱ با صبحا فرمودند که  
 لا تجزوا بالنفسکم و بکثرة اعمالکم و بقله ذنوبکم و لا تجزوا بامرئ حتی تعلموا یم یحکم له و فرموده فاما الاعمال  
 بخواتیمها و لو ان احدکم جاء یوم القيمة لعل سبعین نبیا لمتی الزایده لاهول بالقدم علیه یوم القيمة  
 و در تفسیر کبیر مذکور است که در عامل قوله کما یوم چند وجه بیان کرده اند اول آنکه گفت این انبازی  
 یوم متعلق به مصیبت یعنی بسوی خدا که بازگشت آن خواهد شد در آن روز باید هر کسی از عمل کند که  
 آنچه کرده باشد و دوم آنکه در آن عاملست و هر عملی کل شئی قدیر لیه قادر و تواناست در آن روزی  
 که باید هر نفس کرده خود را حاضر گردانیده و تخصیص آن روز بجهت عظمت شان اوست که قولی که  
 یوم الدین سیوم آنکه در این عامل است آیه و یجدکم الله قدس ایس و عذر میفرماید خدا شما را از  
 خود در آن روز چهارم آنکه عامل در آن تو هست چنانکه مذکور شد پنجم آنکه منصوب بمصیبت است به تقدیر  
 او که ای یاد کن امروز را که باید هر نفس کرده خود را حاضر و موجود و دوا و در و ما عملت من سوء نزد  
 ابو مسلم صفهانی بر سه عطف است ایسیا بد آنچه کرده است از خبر بد آنچه کرده است از شر و تو و تو  
 ان منینا و منیه الله البعد صفت سوخت یا حال است یعنی و آنچه کرده است انسان بدی که دوست  
 آن نفس آنکه باشد میان او و میان آن عمل اندازه و دریا باید آن عمل بد را حاضر را در آن حال که دوست  
 آنکه باشد میان او و میان آن عمل بد اندازه و در و اما معنی غایت است چون آیه یا لیت بینی و بیک البشر  
 فی نفس القرین و در آیه و یهد سلف بالیا و چه وجه گفته اند اول آنکه خدای مهربانست به بندگان که تخمیر

دعا  
 عزت  
 علیه السلام  
 بیان  
 در حدیث  
 بیان  
 در حدیث  
 بیان  
 در حدیث  
 بیان  
 در حدیث







يُطِيعُ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَتَّعْنَا الْغَنَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ آتِيَةٌ مِّنْ رَبِّكَ فَمَنْ خَفَا مِرَارًا فَهُوَ كَافِرٌ  
 باشند در روز قیامت کسانی که انعام کرده است خدا متغایرانان از غیر اینان و صدیقان و شهیدان و عیال  
 و چنانکه و انانچاعت غنشینان زیرا که هر که امر در کسی دوست دارد و فریاد او خواهد بود که امر مع حاجب  
 بیت همچو بلبل دوستی گل را گزیند تا شوی باخزن گل غنشین و فراغ چون مردار باشد بمقتضی و بار او  
 خواهد بود پس و نیز آیه و مَنِ اطِيعَ الرَّسُولَ فَقَدْ اطِيعَ اللَّهَ بِرَبِّكَ فَمَنْ خَفَا مِرَارًا فَهُوَ كَافِرٌ  
 باشد خداوند نیز آیه سپارده ششم از رکوع دوازدهم سوره مائده و مَنِ اطِيعَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا  
 و هر که دوست دارد خدا را و رسول او را و مومنان را بر دوستی که لشکر خدای ایشان غالیان و نیز آیه سپارده  
 هفتم در رکوع دوم و اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا لَآيَةَ وَفَرَّانَ بَرِيدِ خَدَايَا وَفَرَّانَ بَرِيدِ  
 را در پنجم امر و نهی میکند و حذر کنید از مخالف فرمان خدا و رسول و نیز آیه سپارده ششم در رکوع اول  
 سوره انفال و اطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّ كَيْفَ تَمُوتُونَ وَفَرَّانَ بَرِيدِ خَدَايَا وَفَرَّانَ بَرِيدِ  
 رکوع دوم آیه و مَنِ اطِيعَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاطِيعَ الرَّسُولِ فَهُوَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ عَلَىٰ عِلَّةٍ مِّنْ رَبِّكَ  
 و نیز در رکوع سوم آیه و اطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا كُفْرًا بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّكُمْ عَلَىٰ عِلَّةٍ  
 و نیز آیه سپارده ششم از رکوع دوم و اطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَتَّبِعُوا هَوَايَاكُمْ فَإِنْ طَرَفَ لَكُمْ  
 و خلاف کنید نیز آیه سوره توبه از رکوع دوازدهم و اطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَأَطِيعُوا أَمْرًا  
 فرمان میسرند خدایا و رسول را در جمله مورد کرده زود باشد که رحمت که خدای ایشان در آیه با  
 هر دهم در رکوع ششم آیه و مَنِ اطِيعَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاطِيعَ الرَّسُولِ فَهُوَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ عَلَىٰ عِلَّةٍ  
 فرمان بر خدا و رسول او را و بر سر خدا و بر سر و دشمن او پس آن کرده ایشانند و از ایشان  
 و نیز آیه و مَنِ اطِيعَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاطِيعَ الرَّسُولِ فَهُوَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ عَلَىٰ عِلَّةٍ مِّنْ رَبِّكَ  
 اَقِمْوُا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ يَهْتَدُونَ و بپا دارید و نماز را و بپا دارید زکوة را و اطاعت  
 رسول شاید که شما رحمت کرده شوید و نیز در سپارده ششم دوم آیه و اطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ  
 و رسول او را و نیز آیه و مَنِ اطِيعَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا و هر که فرمان بر خدا و رسول  
 پس بدستیکه بر مراد خود فیروزی یا بد فیروزی بزرگ و آن لغات یا بشت و نیز آیه و اطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ  
 از رکوع دوم از سوره فتح فرموده و مَنِ اطِيعَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا و هر که فرمان بر خدا و رسول

در آرد خدائی اورا در پشت که میر و ندازد بر ساکن بهشتیان جو یہ آہر کہ لعنہ کن ازا خدا و رسول اور  
 عذاب کنے اور خدائی عذابہ در ذاک در سپارہ بست ششم و سوه مجاہد کہ گفتہ و اطیعوا اللہ و رسولہ و اللہ  
 خیر مما تعلمون و فرمان برید خدایا اور رسول اورا در ہمہ حال خدای داناست با پنچہ شامیکند و نیز  
 سورہ تغابن و اطیعوا اللہ و اطیعوا الرسول و فرمان برید خدایا اورا عطا کیند رسول اورا علی ہذا کیا کر  
 الغرض این ہمہ آیات دلالت میکند بر شرافت و عظمت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم زیرا کہ جایگاه متابعت  
 حبیبی متابعت خود گردانید و خدا رسول خود را قرن عا خود گردانید و مخالفان حکم بنی خود را عید  
 فرمود بعد ازین پنج نیز کہ اطاعت موجب صل سعادتی و دشواری است و بنی شرف اطاعت  
 را در احوال گاہ صحاب کہف چون متابعت ایشان کرد در طاعتہ خدا سختی دخول جنت شدست  
 بایان یار گشت ہم سطرطہ خاندان بنو تم گم شدہ گاہ صحاب کہف روزی چندہ بنی مردم گرفت  
 و مردم شدہ پس ہر گاہ کہ گاہ متابعت ینگان یان مرتبہ رسید پس چہ گمان است باہنا کہ متابعت  
 خدای و رسول او نمودند و از حاتم ہم منقول است کہ ہر کہ دعوی میکند را بغیر سہ آن کذاب است  
 ہر کہ دعوی جنت کند بغیر اتفاق مال آن کذاب است و ہر کہ دعوی محبت خدا میکند بغیر از ہمز  
 نمودن از محارم خدائی آن کذاب است و ہر کہ دعوی محبت منہی خود میکند بغیر محبت فقر او آن  
 کذاب است و در تفسیر روح البیان مذکور است ہر کہ اعتقاد رسول کرد پس سید بدرجات بلند تر نزد  
 خدائی است از بعض صحاب کہ گفت دیدم شبی در خواب کہ گویا قیامت باشد و مردان  
 در حساب اند و گرد ہی بجنت میرند و گرد ہی بدوزخ گوید کہ من رسیدم بدروازہ جنت و گفتم یا ہا  
 جنت بچہ عمل یافتید جنت را گفتند بطاعتہ الرحمن و مخالفہ شیطان باز آمدم بر دروازہ دوزخ و گفتم یا ہا  
 تازہ بچہ عمل رسیدید بدوزخ گفتند بطاعتہ شیطان و مخالفہ الرحمن کجا سر بر آوریم از این عار و ننگ  
 نہ کہ باو بصلح ہم و باحق بیجگ بد نظر دوست نادر کند سوئی توبہ جو در گردن من بود و توبہ در حدیث است  
 کل امتی یدخلون الجنة الا من ابی قبل من الیہ قال من اعاننی دخل الجنة ومن عصانی فقد ابی  
 پس سے را باید کہ اطاعت خدا و رسول کند و متابعت اولیا اللہ را نیز بر خود لازم گیرد زیرا کہ مرا بنیاد و  
 حی الہی ہے آید و اولیا و الہام ربانی است و متابعت ایشان خالی از متابعت رسول نیست و نیز  
 علیہ السلام المراد مع من جیب پس ہر کہ دوست دارد دنیا و صدیقان و شہیدان و صالحین باشد یا ایشان

برین

بل

نقل  
عائشہ  
صحیح

نقل





فَأَنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ اے سائرین یعنی خدا دوست میدارد آنکسان که می پوشند  
خدا را زیرا که اولیای پیغمبر خود را باطنی نعمت امر فرمود که وَاَنَا بِعَهْدِكُمْ سَيِّدٌ فَحَدِّثْ یعنی بخت پروردگار  
خود حدیث کن که حدیث تنعم شکر منعم است و نعمت چیز است محبوب و منعم در اعلیای قات مشکو  
ح بانه حق سبحا جیدین فرمود که از نعمت من سخن گوی که خلق محتاج چون ذکر منعم میشوند و بدو میل  
دارند و دوست دارد پس بجهت حدیث بخت من نعمت من خلق را دوست من کن و دوست من است  
که تا بخت تو کند هر که تا بخت تو کند او را من دوست میدارم و گناهان او را بیا مرزم که قُلْ اِنَّكُمْ  
تَجْتَوْنَ اللَّهَ فَاسْتَعِزُّوْا بِاللَّهِ وَبِعَهْدِ اللَّهِ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ قُلْ طَاعَةُ اللَّهِ وَالطَّاعَةُ لِلرَّسُولِ  
فَأَنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ اِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ بَدَنِيكَ خَلْقِي بَرَكْتُ لَكَ  
را که بدست پرست بتعلیم امام و سجده ملائکه و ابوت انبیاء و صفیاء و هکای حجیت و بفسر قسیت و  
بدکار و دحانیه و کمالات جہانیه وَتَقْوَىٰ حَقًّا و برگزیدنیج را بطول عمر و تربیت حنیف و تنعم  
شرعیة متقدمه استیجاب و عارض حق کافران و مومنان و گردانیدن وزیة اوبافی وَاَلِ اِبْرٰهٖمَ وَاَلِ اِسْمٰعٖلَ  
را دان حضرت اسمعیل و اسحاق و دیگر پیغمبران اولاد ایشان از نسله پیغمبر صلی الله علیه و سلم اند نفس ابراهیم بخدا  
از آتش نمرود و امامت آدمیا و بنای خانه کعبه وَاَلِ عِمْرٰنَ وَاَلِ عِیْسٰی و مادر او و میمنت  
عمران بن مامان بن العاد بن ابی هو بن رب بابل بن سالیان بن یوحنا بن اوشابن و موزین  
بشک ابن خارقابن بونام بن عزیز بن بوزان بن ساقطابن ایثابن راجع بن سلیمان بن داود  
علیهما السلام ابن ایثابن عوبل بن سلمون بن باعربن ممشون بن عمیا و ابن ثام بن حضرم بن فارص  
بن یهود بن یعقوب و گویند آل عمران موسی و هارون پسران عمران بن بصهر بن فاهت بن لادی  
بن یعقوب علیهما السلام اند و میان این هر دو عمران است بکثر از دهرت صدال گذشته عَمَّا الْعَالَمِیْنَ  
بر عالمیان زان ایشان ذریته بدل است از اکین در رفیع و آل معنی تشار و تفریق است و آل کثر  
و جن را در می گویند زیرا که پرانده فرمود ایشان را در زمین یا بجهت آنکه بیرون کردند تا نسل آدم را از  
او چون ذکر جمع زده است دان خورد تر موجه را گویند بَعْضُهُمْ بِأَمْرِ بَعْضٍ در موضع نصبت یعنی مجتنب  
برگزیده فرزندان این پیغمبر را برخی از ایشان از برخی زیاده شد مراد اولاد پسیده اند از ابائی برگزیده  
وَاللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیْمٌ مشهورست مرقوال باطله بود که گفته سخن انشاء الله و اهاب و ما من خیر انشاء





خدمت مسجد از جا روی کشی و پیره برداری و قذیل فروختنی میکرد و چون بالغ شدی اورا اختیار بخوا  
 خوشی بر همان صفت میبوی و خواستی بغل خود مشغول شدی فلما وضعها کبیر آن هنگام که بنها  
 بار خود را خمیر عالم بجهت یا ندیره قال گفت خن بر سیل اعتذار و تحسرت الی وضعها کبیر  
 پروردگار من بدستیکه من نهادم آن بار الله حال است اضحیر متصل کح در صفتهاست یعنی زانیدم  
 فرزند داده <sup>و الله اعلم بما صنعت</sup> و خدای داناست با پنجه بار نهادم حصص صنعت خواهد یعنی خدای  
 داناست بود با پنجه وضع کرد و تقرأت یک این جمله مقوله قول حضرت و تقرأت حصص ستافقه من قول الله  
 تعالی و کس الکر و گفت خن که نیست فرزند که من طلب کردم بیک خدمت کینه کاند نشی همچون  
 فرزند داده که من داده و آئی بهیته و بدستیکه من نهادم اورا من لیکر و معنی این لفظ زبان این  
 است است یعنی کسر خدای با عابد و خادمه خلاست و نام نهان خن دختر خود را دلالت میکند  
 بر آنکه عمران قبل ولادت مریم ذات یافته زیرا که حق و تولیت نام نهاد فرزند به پدرست نه مادر قافی  
 یحییذ هاریک و ذکر یسما من الشیطان الحنم و بدستیکه من در پناه می آورم اورا بحضرت تو  
 خن ذات اورا از سوسه دیوسر کش رانده شده و یا از مس او از برکت دعای خن مریم عیسی مس  
 شیطان محفوظ و محروس ماند و در حدیث آمده که هیچ مولودی نباشد الا که شیطان او را مس کند و در  
 ولادت تا آن فرزند فریاد بر کشد از مس شیطان الامیم و پس او که از نیصورت محروس بود و فقیده  
 لهما بقبول حسن پس فرزند مریم را بیکان پسر پروردگار او به پذیرفتن نیکو جهت خدمت خان  
 و آمدن توها و بر او ایستاد و ایستاد و نیا کا حسن نشو و نما و نیکو پیغمبر و نبش نیت  
 به صلاح عصمت و سداد و معرفت و بود در آن زمان چهار هزار و شش مریم مکرشته را زیافت  
 از ایشان شل شتهار مریم و درین آیه تنبیه است بلکه باید بنده را که نفس خود را مقصر و اندر عمل  
 بجهت اخلاص و اخلاص رزق الله و ایا کم طریقت جهنت کامل یقین نکو کار بود و  
 و تفسیر من و در تفسیر روح البیان فرموده فعلی اساکان یجتهد فی الطاعات بالاخلاص لا غیر  
 با عبادت الله تعالی غایه الغایات فی روضات الجنات چه زربان خاک سیر و کند که باشد که  
 روزی می زر کند یعنی کمیایا گرام بسیار زیر خاک میکند یعنی خرج میکند بجهت تحصیل زنا که  
 نش شود زنا به چیزی خریدن که است به چه خواهی خریدن باز وصل دوست آورده اند که چون حضرت



اگر توبه صحیح است که زنان نبی نمی شوند دلیل آیه و اما ارسلنا من قبلك لایزالناکم فی الدنیا و فی الآخرة  
 منافی شهادت و دعوت است و نیز زنان ناقصات عقل و دین اند و پیغمبر عاقل تر و کامل تر از اهل زمان  
 خود میباشد و آنچه در خبر است از رجوع من البیئات ام موسی و ام عیسی و امهات فرعون و حوا و زوجه آدم از جهات  
 احادیث و مخالف قرآن است و عمل کرده کسی بر این خبر مگر ابوالحسن اشعری و او کانت نبیاً قطعی  
 و لا عبد و شخص ذوق فعال یعنی خدا را گمانا نباشد چون سحر و کذب بکذا فی کتب العقاید از الله  
 یرزق من لیساً و غیر حسابه است که خدا روزی میدهد هر که را میخواهد و میسر از جهت کثرت  
 یا غیر تحقق مرزوق و در تفسیر تارخیه فرموده که گفت مریم انما مشغولة بعبادة و من صار مصروفاً علی باب  
 بالعبادة فهو رزق غیر تکلف و مشقة كما قال الامام من یستغنی الله یجعله تجراً و رزقه من حیث لا یحسب و در تفسیر  
 امام مهمل رحمه الله آورده که درین آیه دلیلست بر منع بر جواز کرم است اولیا و الله قدس سراسم و در جاز  
 که روزی حضرت فاطمه رضی الله عنها دنان و اندکی گوشت بخته در خدمت آنحضرت در خوان نهاد  
 و خوان پوش جهان اندخته آوردند آنحضرت خوان پوش را از آن طبق برخواستند و دیدند که آنخوان از آن  
 و گوشت پرست حضرت فاطمه ازین ماجرا در جرت آمدند و دستند که این از جانب خداست  
 فرمودند حضرت رسالت ای فاطمه انی لک هذا عرض کرد فاطمه همون عند الله ان الله یرزق من  
 یشاء و یغیر حیاه فرمودند علیه السلام الحمد لله الی جعلک شبیهة لیسیدة بنی اسرائیل باذن بر آنخوان و ایم  
 شد علی حسن و حسین و فاطمه و جمیع اهل بیت با رسول الله و خوردند از آن طعام و سیر شدند و طعام باقی  
 ماند اما آنکه تقیم فرمود فاطمه را آنرا بر همه پاهای خود و سهیل بن عبد الله گفته که از بزرگترین کرامات  
 آنکه بدل کنی خلق بد از خلاق خود یعنی نیک خلق بشی شیخ ابوالعباس حمزة الله میفرماید که این  
 نشان نیست که سید آدمی رفیق را بلکه نشان او است که به هیچ پا و صاف نفس خود را و گوشت که روزی  
 آنحضرت ابی یزید بطحانی گفتند که فلان کس بر سر آب میرود فرمود که ماهی از عجیب است گفتند  
 فلان شخص هو آورد گفت پرند از آن عجیب است گفتند فلان آدمی در یک روز بکه برود و آید  
 گفت این از عجیب تر است که در یک لحظه همه زمین را بر یکند و حال آنکه رانده خداست پس سیر حقیقی  
 و طی کند و نیار از خود را که بر سید آخره را نزدیک تر بسوی خود از خود نیز که طی زمین از بلاد و بلاد  
 میگردانند و میگردانند و در چند روز طی دنیا میگردانند و ترا بواحد چهار نعلت از عنوان و طی که گفت

از این  
 حضرت فاطمه  
 بن ابی طالب  
 حضرت شیخ

در این  
 و در این

کشتی من شکست من باز و خود بر یک تخته نشسته اندیم و دین من و خری متولد شد و زن من فریاد می‌پوشد  
 آغاز نهاد و چون سر خود را بالا کردم دیدم که شخص در هوا نشسته است و در دست خود زنجیر زند که در آن کوزه از آب قوت  
 او نیخته است میدارد و بمن میگویی یا بنوش آید یا پس فتم آن کوزه را و نوشیدم او را و یا فتم او را با کوزه تر  
 از مسک و شترین تراز شهید گفتم مرا و اسانت بر حکم الله گفت که من غلام مولای تو ام گفتم چگونه رسیدی  
 باین شان و منتر که گفت گذشتم هوای را برضای خدا پس سحر و فرمان پذیر کرد من هوا را باز از چشم من  
 پدید شد حکایت کند که حضرت سفیان ثوری در سفر حج اتفاقی افتاد با پیر مردی که گاه درنده  
 پیداشد گفت سفیان که منم بی که درنده می آید گفت من ترس گرفت هر دو گوش او را و حرکت داد و  
 و گردن نهاد گفت سفیان این چه شهرت است گفت که اگر خوف شهرت نه بودی برای نه زاده خود را بر پشت  
 این تا آنکه رسید بکمر همراه سفیان به سه تو هم گردن از حکم داد و هیچ که گردن به چید حکم تو هیچ به است  
 چون دوست دارد و ترا که در دست دشمن گذارد ترا به خدا لالت در آنوقت که زکر یا شمر تازه دروغ  
 هنگام طمعش افتاد و با وجود کبر سن بوجد و فرزندش پس در میان محراب دعا گزید که سرایه بخواند که یا پروردگار  
 خود را قال رَبِّ هَبْ لِي مِنْ ذُرِّيَّتِي لَدُنْكَ ذَكَرْتُكَ فَقَدْ نَسِيتُ لِي بِرُؤُوسِ الْمَلَائِكَةِ لَمْ يَكُنْ مِنْ جَنَّتِ  
 اهل از آلائش گناه یعنی فرزند نیک بابرکت استغنی اِنَّكَ سَمِعْتَ الدُّعَاءَ بدستیکه تو از کرم شنونده در  
 یعنی اجابت کننده می کنای تو هم سمع من حمد فَكَذَّبَهُ الْمَلَكُ پس نکرده اند و نشناخت  
 و گویند همین جبرئیل بوده و جهت تعظیم او را بطریق جمع یاد کرده و وَهُوَ كَانَتْ حالت از منقول  
 مذا امی حال آنکه زکریا را ایاده بود فِي الْحَيَاةِ ناز میگذارد در سجده و محراب مریم یاد بخوان  
 که وَتُحْمِلُهُ معنی نادره است ای بدستی که خدای تعالی را ندیده بدست را بفرزند می کند اما  
 بجای است و معنی بجای آنست که نام پدر او در زنده باشد یا دین پدید بوزنکی یافت باجم دور به رتبه شده  
 یا مردان بوعط و پندار زندگی میاقت مُصَلِّيًا لَتَكُنَّ این فرزند باور کنند و باشد و ایات ازین  
 بعیسی که او کلمه است یعنی عیسی کلمه است این گفته شد که بی پدر تولد شد و بطور کن پیداشد و از سیدی متوالی  
 که روزی مادر عیسی گفت آیا خبر داری از محل من گفت مریم من نیز حاضر ام گفت مادر عیسی که  
 فرزند می که در شکم من است سجده میکند فرزند می را که در شکم تو است پس مهیت است تو ای مادر عیسی که  
 و حضرت عیسی انجیلش ماه از حضرت عیسی بزرگتر بود و کشته شد عیسی قبل از عوبه عیسی بسا و سید

معطوف بر صفت است ای مہتری بحکم و علم و تقوی کہ شہ الطہیات ارستہ و صحیحگو و اہدایت دہ زنجان  
یا خود را باز دارندہ از لہو لعب و لکھیامتن الصالحین و پیغمبری نازل شدہ از اساتیدہ حالان یعنی زکریا  
و ایامی او صلاح آن باشد کہ حقوق خالق و خلائق بروہی ادا کند کہ باید و شاید چون ذکر بلکہ بچنین فرزند  
بنابر است و او فقہا قال رب انی نیکون علامہ گفت اے پروردگار من از کجا باہر ایسرے و قد بلغنی الکبر و سیک  
فرارسیدہ است مرا بیری و بزرگ سالی گویند در آنوقت عمر زکریا نو و نہ سال بود و عمر زن وی نو و نہ سال  
بود و امر آنی عاقبت و زن من یعنی ایسا ع او خواہر مادریم بودہ تا زائیدہ است آیا مارا جان بیا  
یا در ہمین پیری فرزند میدہی قال گفت خداے یا جبرئیل گفت بفرمان خدا کن انک تمجنیز  
بر ہمین حال کہ ہستہ از پیبری اللہ یفعل ما یشاء کند مبتدا و فعل خبر از است و کار در موضع نصب است  
بجہت آنکہ کاف وصل لغت مصدر مخدوہ است ای خدای میکند آنچه میخواہد بروفق عات و خلاف آن کہ  
مثل ان کار عجیب ہم بدیم کہ فرزند پیدا میکند از شیخ فانی و از عجز عاقر قال رب انی اجعل لی  
گفت زکریا اے پروردگار من ظاہر گردان برستے من نشاندہ کہ مرا داخل انیان بولہ خبر دار کند

قال انک انک التائس گفت جبرئیل کہ خدای میگوند کہ نشاندہ حدوث و لا توہنت کہ سخن نگوی یعنی  
قادر نباشی سخن گفتن با مردمان ثلاثہ آیام شبانہ روزان کہ من امر آنکہ انک کہ چشم  
بسر راست یا بر زمین نویسم و قیصر کردہ شد در بکلام بچیت آنکہ حاصل میشود از زمرہ کہ حاصل میشود  
یہ کلام و ایند جا تر شدہ اند شہنا متصل از و آذ کر زکریا و یاد کن پروردگار خود را درین آیام  
بطریق شکر گفتہ کہ بسیار بر حصول تفصل و انعام او است و یا اعطیت تسبیح گوی اورا در شبانہ نگاہ یعنی از روزان  
تا غروب و اکابر و بایداد یعنی از طلوع فجر تا وقت شام و باقی قصہ زکریا در سورہیم خواہد آمد انشاء اللہ  
در تفسیر روح البیان در آیت و آذ کر زکریا کہ کثیر او قتل بیان کردہ اند کی آنکہ ارشاد شد بجزرت زکریا بہ نگاہ شہادت  
زبان خود از امور دنیا بگردانیدہ انرا ذکر و تسبیح زبان وی حیدہ بود و شد این از ہجرات باہرہ دوم آنکہ مراد از  
ذکر قلبی است زیرا کہ آنہا کہ مستغرق اند در بحر معرفت خدا عات انیان در تبدل ہوا غیبتہ ذکر باقی بہت بحدت  
دل از نور ذکر خدای تعالی بر میشود و زنان او ساکت میشود و ذکر قلبی باقی میانہ و از اینجا گفتہ اند معنی فہم  
کل لسانہ پس حضرت زکریا را امور شد تا کی سکوت زبان و ہم با شخصار و ذکر معرفتہ در موطیہ این ہر  
باید داشت و ذکر لسانی بہ نسبتہ ذکر قلبی تنزل بہت رہنما کہ چون حضرت عیسی با جلی مرتب ذکر رسیدند

تفصیل ذکر



گوئی و دوزخ معین گردانیدم گفت چون من این دریا من خود تمام کردم که دوک بخندید و داشت نمود گفت  
 مادر خود را به سیم که آتش خلاصی یافت اسحر شد بر لب جام خوردن شغول شد شیخ ابو الریح میگو که در صحت  
 بنز نبوی در باب ثواب کلمه بگفت که دوکی معلوم شد و صحت کشف آن کودک بجز نبوی علیه السلام از نیجا  
 که مردمان در عرب عجم بر روز سوم که او را در عرف عریان یوم قرایتہ گویند جمع شده کلمه لا اله الا الله بخوانند  
 و نیز سبزه خاکی میکنند و هر کس آن حق قدرت خود طعام روح میت می بخند چنانچه در تنبیه النافلین  
 ابو الیث حمه الله در کتاب روضه الراحین امام عبداللہ قاضی آورده اند که صالح مری قصد مسجد جامع  
 کرد تا نماز صبح آنجا گذارد و برگزینان بگذشت و ساعتی پہلوی خویش بر گوردی انہا بخفت و در خواب  
 دید که مردگان از گور بر می آیند و طوطی حلقه نشسته حدیث میکنند و در آن میاجائی دیدم غناک بجای  
 ریناک که در گوشه نشسته است ساعتی بر نیاید که طبع ما دیدم که می آیند و ستار باران کشیده اند و مرد  
 طبقی از آن خود می ستد و در گور خود میسر دہمہ قند و آن جوان باندوی را بیچ طبق نماز عشا کہفت  
 کہ گور خود فرو رود و صالح او را گفت کہ یا عبداللہ صحت کہ ترا غناک می بینم و این چه بود کہ دیدم گفت دیدم  
 این طبق بار الغم آری گفت این کردار و لطیفی زندگانی است کہ مردگان خویش را می کنند چون زینت  
 مردگان فاتحه و در میکنند شب بینه آن ہار از ویک ایشان آرند و من مردی غمخیزم کہ مادرم بعد از  
 وفات من شوہر کرد و در افراش سادہ برگزیدہ مرا یاد کند بجز قہ و نہ بلغمہ کبست از من سزاوارتر بغم صالح  
 نشان مکان مادر او از و پر سیدہ بشہر آمد و با وی ملاقات نمود و قصہ پسروی از وی بگفت و چون آن  
 زن این قصہ شنید ناز را بگریست و کہنار درم بصالح وادنا کہ بر فرزندم صدقہ کند صالح آن ہزار درم  
 را در میان ہفتہ صدقہ کرد و چون شب بینه دیگر آمد باز در آن گورستان آمد و همچنان خواب رفت باز  
 همچنان معاملہ دید و در آن میان جوانی را دید نشان و لباس سفید پوشیدہ نزدیک وی آمد و گفت با صالح  
 ترا جزیہ نیکہ بدی بچہ با من کردی ہدیہ من رسید گفتم شمار دگان روز دینہ را نمی شناید گفت کہ  
 من شناسم و مرغان اندر پہلوی من نشاند و میگویند سلام بادا روز نیک یعنی جمعہ و خبر است ہر کہ در روز  
 فرسید بر من روز جمعہ جل بار خدا گناہان او را چہل سال پاک سازد و نیز فرمود کہ ہر کہ بر من ہر روز خدا  
 در و گوید حق تعالی صدقہ دیر ارفع گرداند از آن حاجت ہفتاد و در آخرت و سنی در دنیا باشد از نیجا  
 قیاس کن کہ فائدہ ذکر چہ قدر است باید کہ در ہر حال در ہر وقت در ہر روز و صبح چہ شام چہ در ہر بچہ





اهل کمال از مردان بسیارند و از زنان سوای این چهار زن در کمال رسیده اند و معنی کمال بر تقوی است  
 خصال است و نبوة سر و ارسل بر آن نیست زیرا که بنا و نبوة بر ظهور دعوت است و بر استارت است  
 و حق ایشان نبوة کمال ندارد بلکه کمال و حق ایشان صدیقیه است که آن قرابت نبوة است و صدیق است  
 که در جمیع احوال افعال خود صادق باشد با جمیع بعضی از زنان کلمات عافیت و ضلالت بتمام حال اند  
 و همچنین زنان در حقیقت مردان اند چنانچه سوال کرده شد عافی از ابل گفت در بعون نفس گفته بود که گفتی  
 در بعون رسیده گفت زیرا که در ایشان زنان هم اند قال بعضهم و لو كان الله كمن ذكرناه لفضلت لئلا  
 علمي الرجال في خلافتنا لئلا نعلم من عيب في ذلك لئلا نعلم من عيب في ذلك لئلا نعلم من عيب في ذلك  
 شیخ ابی عبد الله بن خنیف رحمه الله است پس ایشان ابو عبد الله بر امی و یا فتن بر کات شریف و عشره خیره  
 از رمضان المبارک پیدا می شود و بالا بام خانه نماز تمام شب می خواند و والد ایشان در خانه متوجه بسوی خدا  
 بود که ناگاه در شبی از عشره خیره رمضان شریف انوار شب قدر بر ایشان ظاهر شد ایشان آواز دادند  
 پس خود بخود سجده می نمودن و من پس از آن بام منزل بنمود و دید انوار شب قدر را و فدا و بر پا خود  
 و میگفت و نسیم رتبه والده خود را ندیده و فیکه مشاهده کردم با چرا بر این بود حال والده ایشان پس بین  
 اے برادر چگونه ارشاد کرد پس خود را چگونه فائق بودند بر سپهر خود در فضل و شرف با وجود کثرت ضیعت  
 و اجتهاد محمد پس ظاهر شد که برخی از زنان فضل از مردان اند و این فضیلت بسبب ایل ایشان بخا  
 قدس است و فیس این وصول مگر بحسن استعداد و هدایت خاص از جانب پروردگار سعدنا الله و ابکم و اولادکم  
 با الله من اساتذتنا لای فی فیهم من هی من اهل تقوی در حدیث شریف است که صفای من اهل  
 از انوار ربانی در زمان علیه السلام نبودند بسبب تان زمان بلکه پیدا شد بعد آن قوم معجم ساطع  
 میسر این انسان قومی است که دست ایشان چاک باشد کافا با بقره یضون به اناس یعنی زنان  
 این میسرند و زنان را بطوعت کننده بر در و از انانی عالمان چون سگان که میسرند مردان را از ان  
 از انرا بگذرون و در نام دین و دنیا یعنی نصف موم زمان است که گلیات امی صابا اس و حقیقت عیالت  
 یعنی برهنه اند و باطن از لباس تقوی ایضا لباس در ظاهر و حقیقت برهنه اند چون زنان این زمان  
 که نه پوشند با در لیب و گمش و کتی چهار گشت و از اریزده و هفده کلی که تمام بدن از ان ظاهر میشود  
 و حواله لا قوه الا بالله العلی اعظم میباید لای لباسی مردان بفضاد مایلات امی بسوی مردان از ان

طاهر  
 از انرا بگذرون و در نام دین و دنیا یعنی نصف موم زمان است که گلیات امی صابا اس و حقیقت عیالت

که ستمه نجات یعنی سرایان بسجین و مو با کلاه و کلاه شب که کوبان شتر باشد که المانم یعنی علاء کوبان کابل  
 بکشت بیله یغلن النجته ولا یجدن ریجا وان ریجا لیو جد من سیر کذا و کذا لے و رانته خواهد شد باز در حال  
 سار و محققان گفته اند که علامته زن صاحب هست که از خدای تبارک و تعالی برادران عقیقه باشد یعنی پارسا باشد و عقیقه  
 آن بعد از ادا فریضهها فرمان برداری شوهر یا عقیقه آن است و اگر پارسا باشد و خوش آن  
 لکه در نکستی و دشمنی کمن زن خوب خوش طبع گنجت مبارک زن نشت ناساز کار و لغم اقال الهی  
 چه نغز آمد این یک سخن زن و دوش که سرگشته بود نماز دوست زن بیکمی گفت کس زن بدباد و در گفت  
 زن در جهان خود بدباد زن تو کس لے دوست هر نو بهار به که تقویم باین نیاید بکار و در حدیث است  
 که سگ روه در دوزخ همچون زندگانی و نیا هفت بار باشد بکسی زن آن فریه گوشت و لاغر و اسودن و دم  
 زنان پوشیده از لباس برهنه از شر موم عالمان و اسودن و جلا در امور آخرت و اذی قال الله تعالی  
 ان کذا قال الملائکة و منصوبت بعامل لصب یعنی دیگر یاد کن آنرا که گفتند فرشتگان و صاحب است که خبر  
 گفت یما یمر الله لیکتبه لیکتبه مینه لے مریم بدستیکه خدای شمرده میدهد ترا بیکبار از دوزخ است  
 عیسی است او را کلام از آن گفت که بکلمه کن حاصل شد بی پدر و اگر چه هر مخلوقی از بنی آدم بود باین کلمه آفریده  
 شده است اما آن متعجب که والد باشد و مفقود است و حق عیسی لاجرم مناصد و ثواب بکلمه کلم اتم تواند  
 بود پس گردانیده شد عیسی باین اعتبار نفس کلمه استقمه المسیح عیسی ابن مریم نام آن کلمه سمع لقب است  
 و عیسی اسم و تقدیر لقب بر اسم وجه تعظیم است چنانچه گوئیم نام پیغمبر مصطفی محمد است مسیح بعبری اشیا باشد  
 یعنی مبارک و در تفسیر تیسیر است الملقب اذ عرف صار کالاسم و چنینجا حال است از کلمه و تقصیر  
 حال از نکره جایز است بجهت بودن آن موصوفه فی الدنیا و شناس نام قدر در دنیا بقا یا نبوت  
 یا محافظت یا مخلوق شدن بی پدر یا بیغ آسمان یا بصورت دین محمدی در آخر الزمان و بیروی آن بجز  
 حنفی یا یقتل جبال و آله احسن که در آخرت نشانت با علو درجه و برکت و من المقرین و از آن  
 گردانیده شد گان است بکرمیت خدا بر نعم آسمان و صبحه ملائکه در آن و یک کلمه الدنیا کلمه کن بگوید این  
 فرزند بامردمان در حالت طفولیت در کنار تو که بجای مهد باشد او را در زمان صغر اسمن که نشانیته کهوار  
 و گفت و سخن گوید این فرزند بامردمان در وقتیکه کهنان شد و کلام او در مهد معجزه بود و در کوه است  
 از مجاهد منقول است که چون مریم در تنهایی می نشست حضرت عیسی الهه خود سخن میگفت و چون

در کتب معتبره  
 در کتب معتبره  
 در کتب معتبره  
 در کتب معتبره  
 در کتب معتبره

مشغول بجاری دیگر با سخنی کیسی میکردیم آواز تسبیح عیسی شکم خود می شنید و سخن گوئی آن بانیان لیلیت  
 بر حدوث اصوات و حروف مرادیت که چون حضرت عیسی بعمر نسی سال رسید ما مشور برالت به بنی اسرائیل  
 تاسی سال صحت خلق می فرمود و ادعی رسید بانیان بعمر نسی سال و دعوت نمودند سه سال و چند ماه باز  
 آسمان رفتند و زانکه هولت از سه سال تا چهل سال است و ما بر قول آنکه میگوید که اول من کهولت چهل  
 سال است معلوم میشود که حضرت عیسی در زمان شباب باسمان رفتند و سخن گفت با مردمان در زمان  
 کهولت مگر بعد از نزول از آسمان زمانه آخری زیرا که در آنوقت سخن گویند با مردمان و بقول سازند و حال  
 و من الصلحی پی و از انبیا شایسته است قاکت رکت گفت مریم از رو استقامت با بطریق استقامت  
 که لے پروردگار من آنی کیون <sup>لکما</sup> از کجا در چه وجه باشد مرا فرزندی و کلمه تمسکینی کنش و حال آنکه  
 مرا سن نکرده است هیچ بشری و این خارج است از عادت که لے شوهر از زنی فرزند آید قال کذلک  
 یخلف ما کینا <sup>لکما</sup> گفت جبرئیل بر همین حال که تو هستی بی ماس بشری خدا که آفرید که  
 میخواست ابرار اقله امسرا چون خدا حکم کند کاریر اقامت یقول که که پس جز این نیست  
 که گوید مر آن چیز را که معلوم است که <sup>لکما</sup> کوئی بیاش پس بیا شد گفته اند لفظ جبار است  
 اکنون شبیه انیکون اویستی هست کردن خلق بر دشوار نیست چنانچه قادر است بر خلق شبیه با باب  
 مواد همچنان قدرت دارد و بر آفریدن شبیه بی بدون ماده است آنکه از وی پدید گشت سبب  
 نه سبب یمنی چه عجب به قدرتی را که عجز نیست در آن به است از این فتح کار با آسان به حضرت  
 ابن عباس م منقول است که مریم در محرابی نشسته بود و اندرون پرده که تاگاه جبرئیل بشکل انسان  
 بیاس پسید ظاهر شد گفت مریم ایان را دیده احوذ بالرحمن ان کنش <sup>لکما</sup> یقیناً باز حضرت جبرئیل  
 گریبان مریم پدید آمد آنکه رسید بر فطح ان بر جم مریم و بار بر دارند بحضرت عیسی و گویند که حضرت عیسی  
 در شکم مادر خود تویت را میخواند و مادران آواز خواندن آن می شنید و چون پیدایش و بن تمیز رسید  
 نه اختیار نمود که صوف می پوشید و سنگ بیا لیلین می نهاد و قد می نزد خود میداشت که از آن آیه  
 پوشید نیز و صوف و از آن می کرد و در وید و مر که آب از دست می نوشید گفت در دل خود که این شخص از  
 من زاهد تر است و از خجرت قح را در زری زیر سایه خیمه عجزی اساده شد تا که از تو زنی آفتاب محفوظ  
 گزنا که آن عجز را خیمه بریان آمد و عیسی را از اینجا برانداخت و ایان هتاده میخندید و میگفت که ای

ن

بیان  
 از حضرت  
 جبرئیل  
 علیه السلام  
 در بیان  
 مریم  
 زهرا

خدای تو را در اینجا ندان منید همی بلکه مرا تا ده و نود و اندک بر سر من غنیمتهای دنیا را و شصت و پنج و چون باستان  
 مرده شد یافت نزد خود سوزنی که بان جاشه خود میدوخت پس حکمت خدا مقتضی بان شد که عیسی را در میان  
 چهارم جاد و درین اشارت با نکه سالک باید که خود را از بسواله دور دارد و بتجدد اختیار نماید در علائق و علون  
 دنیا تا که سیر کند ببلاد علمی و برسد بتمام قایم سین اودانی و فطرت که روزی حضرت موسی انا جابر و درگار  
 میکرد و میفرمود اللهم ارني اوليا و یک پس می فرمود خدا تعالی بگوئی حضرت موسی که انبوتی  
 بعلما که بر دیده و غار ان کوه فته در فلان گوشه آن غار نظر کن تا که بنی ولی و این حضرت موسی با بر  
 پروردگار خود را بفار کوه فت دید که مردی مرده افتاده است و زیر سر او خشت نهاده و بر سر نگاه او خرجه  
 افتاده است گفت موسی یا الهی من از تو سوال کرده بودم که مرا ولی خود بنمای تو این را نمودی ارشاد  
 شد همین مرد است می من و سوگند مرا بغیرت و جلال خود در پیشت این را نیارم تا آنکه ازین خشت خرجه  
 حساب گیرم که از کجا یافتی این پروردگار عرض حال او لیا و الله فتجا بغیر و ترک دنیا و برضات  
 صبر باشد شهنشای زیر کان به است حلوا آرزوی کو دکان به هر که صبر آورد و گردون بر روزه هر که حلوا خورد  
 او پس تر روزه و عیالیه الکلب و بیاموز و خدا او را کتابها فرو فرستاده پیش از آن چون حضرت  
 و ابراهیم علیهما السلام و خیر آن با کنایه و خط بقلم با الهام وحی و بود حضرت عیسی خوش خط ترین مردان  
 زمانه خود و الحکم و علم حلال حرام که حکمت شرعی است یا علوم عقلیه شرعی و تهذیب اخلاق  
 و التوراة و الانجیل و تعلیم دهند و را تورات و انجیل تخصیص آن از کتب منزله بهجت تفضیل است  
 و الله و الی بنی انکسیر لک و گرداندا و فرود فرستاده بحی بسوی فرزندان یعقوب بود یوسف اول از انبیا  
 بنی اسرائیل و اخرا ایشان حضرت عیسی علیهما السلام پس سخن گوید عیسی با ایشان الی قد جئتکم بآیات  
 من ربکم و بآنکه من تحقیق آنکه م نبیا بعلاستی از نزدیک پروردگار شما و بعلامت گوای که  
 درم از ایت جنس است نه فرود نیکنج آیه ذکر میکند الی اخلقکم بالست از قد جئتکم لے  
 برستیکه من میانم و تصویر میکنم بر شما من الطلین از کل کعبه الطیر انما نکل مرغی قالوا  
 ضمیر راجع بسوی کاف است ای پرستم نفس خود را در ان شی داخل بکل مرغ از کل ساخته فیکون کل  
 پس میگردد ان کل مصور مرغی زنده پرواز کننده یا ذن الله یا مرنمای با بنیت او گویند که  
 حضرت عیسی دعوت دین آغاز کردند و خستند از دین خلقت خفاش حضرت عیسی گل را گردانید

نصف  
 کلام است

رویک  
 حکایت

بسیار است از این  
 کلام



که می بینم تو گفت یا روح الله چون شنیدم آواز تو گمان کردم که قیامت رسیده از بهر قیامت سو  
 سرین سپید شد عیسی از کیفیت نزع روح پرسیدند گفت یا روح الله منی او هنوز از گلو می مشق فیه  
 است و چهار هزار سال از موت او گذشته بود کذا فی تفسیر روح البیان و علی پنجم و استغفر الله  
 فاکلوز و صلاته جزوه خبر میدهم شما را با پنجه شما میخورد و پنجه خبره میکنید و در خانه های شما مشهور است که  
 در کمیت باکو دکان گفتی که آبا و امهات شما فلان معام خورده اند و بر شما طنان چیز نهاده اند و ایشان  
 بخانه آمدندی و کیفیت ماکولات و منخرات باز گفتندی آبا و امهات ایشان را گفتندی که باین ساح  
 یازمی مکنید تا آنکه همه کدکان را و خانه باز دهند و از دست عیسی مانع آمدند پس حضرت عیسی این  
 طلب نمود گفتند در این خانه کدکان کتب نیستند گفت عیسی پس کدام است درین خانه گفتند خرم  
 هستند گفت عیسی همچنین با پیشگاه همه کدکا و کاهانند ان فی ذلک بدستیکه درین پنجه  
 معجزه کایه لکهر بر آئینه علامتی است بر شما و اولالتی بر صدق دعاسن ان کنتم مؤمنین اگر  
 هستید شما با در داندگان که این معجزه است یا ایمان آورندگان که من بنحیرم و مصدق  
 بدستیکه من آمده ام شما باور دارند و اما این یک است پنجه را که پیش از من بوده من التو  
 از تورات که آن کتاب موسی علیه السلام است و من تقریر کننده نبیهاست آم و کحل لکم و دیگر  
 به آن آمده ام تا حلال کنم بر شما بعضی الذی برخی از انها که در شریعت موسی خرم علیکم حرام  
 کرده اند بود بر شما چون شحوم غنم و بقر و لحوم سگ و ابل و بعضی مرغان و امیان و عظیم روزینه  
 بر دارم و حیث کلمه یائیه من ربکم و آمده ام شما به نشانی از پروردگار شما را و معجزات و دلائل  
 است و لیرا دیت بلفظ واحد تبینه است بر آنکه در ولات حکم یک آیه دارند فالتقوا الله پس رسید  
 از خدای در مخالفت امین و اطیعوا و مرا فرمان برید و قبول دعوت حق ان الله ساری  
 و سرتکم فاعبدوا و تحقیق که خدای پروردگار من اویدگار و شمار است پس میرسد او را  
 هذا صراط مستقیم نیست راه است رساننده بمنزل مقصود و در تفسیر روح البیان آورده  
 هکذا لایان الله و رسوله و الطاعة صراط مستقیم طریق سوچی بودی صاحب  
 درینجا باید داشت که در اتباع شریعت پس بزرگ چنانکه خطاب فرمود و بحسب خوفه فهدا هم اقیده  
 و طاعة رسول و اتباع آن از لوازم تقوی است نمی بینی در قول خدا بطریق حکایت از حضرت



نسخه در خطی در کتاب است

در این کتاب

فَأَقْصَى الْوَعْدِ وَأَطِيعُونَ پس انسان با تابع نبی میسر می شود و صراط مستقیم زیرا که بقامت میسر می شود و اول امر و نعم  
 ما قال الرومی جمله سلاها باید که اندر آفتاب و لعل بل بدنگ خاشاکی و تاب و خداوند صبل ذکره و اول مورد از  
 قرآن مجید که سوره حمد است بندگان خود را تعلیم فرمود که در او قافیه هر نه از صراط مستقیم از من بطلبید باید تا بقدر  
 و استقیم و مود حضرت امیر المومنین سیدنا علی کرم الله وجهه صراط استقیم کتاب الله عزوجل و چنین در روایت از  
 حضرت ابن مسعود و ابوالعالمیه میفرماید صراط استقیم هر طریق رسول الله ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و چون شنید  
 این قول را حضرت امام حسن بصری هم فرمودند که ابوالعالمیه است میگوید که ذاتی الزامی و در تفسیر بحر المولاج  
 مذکور است که صراط مستقیم عبارت از دین اسلام یا شریعت یا غیره را بطریق سنت و جماعت که برین طریق پیغمبر  
 علیه السلام باین او بودند و فرمودند جابر و ابن عباس رضی الله عنهما که صراط مستقیم اسلام است در روایت است  
 از حضرت محمد بن حنفیه رضی الله عنه که صراط مستقیم دین خدا است که مقبول نیست نزد او بجز همین دین  
 تفسیر عربی صراط مستقیم بنی آخر الزمان است و نه از ربعه که تمام مقام پیغمبر اند و اولی آنست که محمول کرده و در این  
 آیه بر عموم کما حقته فی تفسیر الفاتحه السماء الفاتحه الحکم قلنا احسن علیه پس آن هنگام دریا عیسیٰ منتهی  
 الکفر از بود و کلمه که در کتاب و بر کفر ایشان و آن جماع بود در شادارت بر قتل وی چون عیسیٰ نماز دعوت  
 از ده جوان بقصد می بر خاستند عیسیٰ فرمود از دلا شام پنج مضر و درین باسی نیل جماعتی صیادان که با همی  
 میگذشتند عیسیٰ علیه السلام بایشان گفت بیاید تا بهتر ازین صیادی پیش گیریم گفتند آن کدام است فرمود که بیا  
 تا دم توجه درجه توحید بکنیم اگر چه اینها کافر و کافر میکنند بانشکارا لاشیاء کما میکنند در عالم آورده که عیسیٰ گفته بیا  
 تا مردمان را صید کنیم گفتند تو کیستی گفت منم عیسیٰ بن مریم عبد الله و رسول الله ان بوی ایمان آورده بعد از ان  
 قال انظر الی الله گفت عیسیٰ که اینها از شما یاران مددگار من در کار خداست و اقیه حضرت الهی در  
 قال الحواریون گفته حواریون یعنی این جماعت صیادان و گویند حواریون گارزان رنگ بزل و ساه را و گار  
 بودند و معنی حواری خاصه و برگزیده ایشان است و اصحاب در جواب عیسیٰ فرمود که انظر الی الله ما یدان خلک  
 یعنی نصرت کند گان دینی و پیغمبری فرمودند ای نگار من تنصرو الله فیض کرم و نه فیض من بنصره  
 و رسول الله بگوید ای شما که و انظر الی الله ما یدان خلک و عیسیٰ گوارش بآنکه اگر درین نهاد  
 دین خدا را پس بخار و در نزد من است و در کار ایمان آورده ایم ما انزلت با نچه فرستاده  
 انجیل با الله رساله و در بر روی کرده فرستاده یعنی عیسیٰ قال انظر الی الله ما یدان خلک و انظر الی الله ما یدان خلک

کرم هم در جریده چنان قدیم یا آنها که گواهند ترا بوحالت و انبیای ترا بتصدیق و گفته اند کتابت بمعنی  
 جمع است و مراد از شاهدین است بزرگوارید خدا علی السلام است و معنی دعا حواریان این بود که خدا هر  
 میان ما و حق محمد که بر بکرت آنحضرت از همه امتان کمال اند و فضل و حکم سخن الا آخر ذلک اننا یقون هکذا  
 افزوده و شک اول لفظی است ختم پیغمبران مرسل و حلالی بسین و ملح اول و پیشوای است صدر اسلامین  
 بناس است بدو المؤمنین است از پیغمبران او و خیرتر است از همه محبوب تر و و مگر کفر و دیگر کردند  
 انما اینکه عیسی از ایشان احساس کفر کرده بود بران وجه که جمعی را برانگیختند که هر جا که عیسی را بیندیشید  
 واضح است که با نوع حمل عیسی را بپست آوردند و زنانه محسوس ساخته شب همد شب با سر شتند و علی الصباح جمیع گشت  
 بهتر خود را که بنوع نام شیت بدرون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون آورد حق سبحان الله و آن شب عیسی را با سما  
 بر دو پونتا نیل و ارباس نور و قطع نمود از لذت طعام شراب پرواز نمود با فرشتگان و شد حضرت عیسی  
 انسه ملکی سعادتی ارضی و همین که پیود او را نخانه درآمد عیسی را ندید و حق سبحان الله شب عیسی بر دنگند چون  
 بیرون آمد و خواست که بگوید عیسی را بجا نیست در و او نخواستند و هر چند که گفت من فلان کسم و دستخانه کرد و با  
 ترسید و از وارش در او نخواستند تیر بران کردند و گویند که روی من شب را روی عیسی شده بود چون او را کشتند و  
 بغور تمام دیدند گفتند روی او چون روی عیسی است و بدن او همچون یار است اگر این عیسی است پس کجای  
 یار ما و اگر این یار است پس کجاست عیسی چون بردار کشیدند پیود را آمدیم باز نمی که بر می کرده بود حضرت  
 عیسی او را بدعا خود از علت جنون و میگرفتند بران مصلوب پس فرود آمد عیسی و گفت آن هر دو را  
 بر که گریه میکنند گفتند بر تو گفت خداوند که ما را با سما بر دو هیچ مکرمی من نرسید و این مصلوب را شب  
 افکند ایشان را سنگین نموده باز با سما رفت چون هفت روز گذشتند باز حضرت عیسی با بر و دعا  
 به کو بی فرود آمدند که آنکه بر سر حضرت عیسی بغایت گریه نموده بود چون عیسی بران کوه رسید که در آن  
 نوز شد و همه حواریان نزد عیسی جمع شدند پس ایشان را برای تبلیغ حکام جدا جدا با طر ف و آب تهر ف  
 ساخت باز با سما برد او را خدای تعالی انست که خدای تعالی فرمود که انیا که مکرر دند و مکرر آید  
 جز به مکرر ایشان رسانید تا یار خود را بخوابی تمام گشتند و الله جبر الکریمین و نه بیکه بهتر است  
 کتبه کانت اهل کمر اذ قال الله لعیسی انی متوفیک یا دکن الوقت را که گفت خدای تعالی می عیسی سید  
 من فرا گیرند توام از دنیا و ارفعک الی و بر دارنده توام بسوی من و عیسی بفرموده خود و مکرر گشت

نفس

نفس

نفس

میگردانید و گفت که ای پادشاه کشته و تجات دهنده توام از قصد و مکر آن کسانیکه کافر شدند و تو گویند که در زمان  
 دجال فرود آیند از آسمان و منهدم کند صلیب و قتل کند خنجر بر او جزیه دهند و باند در زمان عیسی ملیح  
 اند سلام و قتل کند و دجال را و بعد از قتل دجال نکاح کند بزنی از قبیله عرب اولاد پیدا شود و او را و بعد از آن  
 پس سال از وقت نزول ازین دنیا رحلت کند و اهل اسلام بر جنازه آن نماز خوانند زیرا که حضرت عیسی از  
 خدای تعالی درخواست کرده بودند که پس پروردگار مرا از ممتحنین گردان الله تعالی دعا  
 او را قبول فرمود و در آخرت که نزول کند حضرت عیسی در زمان دجال بعین که در جهان گشت نماید و خط  
 کشید واقع شود و خلافت بسبب بر ایشان شود و همه مومنان در مکه معظمه و مدینه منوره جمع شوند و آن لعین  
 به همه روی زمین سوخته مکه معظمه و مدینه طیبه برسد و چون آن لعین قصد مکه مکرمه کند حضرت عیسی از آسمان  
 بکه نزول فرماید و نماز صبح عجا با جماعتی بسیار مومنان او فرماید بعد از آن با جماعتی از مومنان پیش  
 و دجال قصد فرماید و منادی شود که آگاه باشید که حضرت عیسی از آسمان فرود آمد پس چون خبر نزول  
 عیسی بدجال برسد گدخته شود همچو گدخته میشود نکت آب همراه آن لعین هتاد و هزار یهود باشند پس  
 قتل کند او را عیسی و فرار گیرند یهود و تبعات آن پس قتل کنند ایشان را مومنان تا آنکه بعضی از یهود و  
 بعضی مومنانی پوشیده شوند خوف اهل اسلام و مومنان مذاکند که با محمدی در اینجا اند و اینجا  
 باز نزد فرمود خدای تعالی صحاب کرام را چون بیرون آیند از غار خود ایشان مقدمه محبتش عیسی شدند  
 تا آنکه نجاتی ماند در روز زمین کشته مکر آنکه اسلام قبول کند یا ذمی باشد مطیع الاسلام و همین است معنی  
 آیه هو الذی ارسل رسوله باهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کلّه و لیکره المشرکون و همه روایتین  
 بعد از آنکه شود و ظلم رقیع شود و خلافت بطاعت را غلب شود به همین اشاره فرموده اند آنحضرت صلی  
 علیه و سلم بقول خود شمس است که مظهر لایدری اوله الفعالم اخره که اراده فرمود باین وقت نزول عیسی کذا فی  
 تنقیح الزاهدی و کما علی الدین الذی یعون و گرداننده آن کسانیم که متابعت تو کردند فی مومنان از دست  
 فوق الذین کفروا بالاکانکه کافر شدند و یوسف بود و این فوق بدان بود که نصاری غلبه کردند بر یهود  
 تحت و بران در اثبات رسالت عیسی یا غلبت بر اینان بشمشیر بوسه معاونت قیصره پیوسته ترایا  
 برجهولان غلب خواهند بود و لیکن میفرماید که پس بسوی من است باز گشت همه شما یعنی عیسی و متابعا  
 و منکران او فاحکم بینه پس حکم کنم برستی میان شما فاما انکم فیه تحت لفظک و انخیر که شما

در کتب خلاصه یهود موسی را صدیق میکنند و عیسی محمد علیه الصلوة والسلام منکر اند و نضای عیسی موسی  
 صدیق میکنند و محمد نیکر و دواش لث ثلثه قائل میشوند و مومنان میگویند الله تعالی یک است و موسی و عیسی  
 محمد علیه الصلوة والسلام فرستادگان اویند بحق پس جناب تعالی فرمود که نسبت این طوائف حکم کنم فلما  
 الذین کفر برس انما که کار نمند یعنی یهود و نصاری فاعل بهم عذابا شديدا پس عذاب کفر ایشان را  
 عذاب سخت فی الدنیا و دین بر سه بقی و سبی لزوم جزیه و خاری ویرسانیدن ارض و مصائب را که  
 این شمای از عقوبات است در حق کار فرما و مشروبات است در حق مومن و الاخر که در آن بر سه بان  
 عقوبات و علود در دوزخ و ما هم من ان احیی فی کرمیت مرین کار فرما از ازاران و نصرت دهندگان در سفر  
 عذاب ایشان و اما الذین آمنوا ما سئلوا انما انیکه ایمان آوردند یعنی مهت محمد علیه الصلوة والسلام و کملوا الصلوات  
 و عمل صالح کردند فیو فهم پس با تمام بدیم ایشان را و حصص یوفیمم خواند یعنی خدا بهر ما جوهره فرما  
 ایشان در دنیا بینجامی و دعبی بدست کامی و الله لا یحب الظالمین و خدا دے دست میدارد بهر کار  
 ذلک این کلام که مذکور شد در قصص انبیای نزلوا کحکمتکیم و انما نزل بر تو محمد و هدا و تواتر بذات  
 خود با وجود آنکه تانی جبریل است بطریق ان افضل بسجید است و در این تعظیم لمیع و تشریف عظیم است  
 مر جبریل را من الانیة و ان از عداوت نبوت و دلائل سالت است و الله لا یحب الکفیر و از یاد کردن محکم است  
 از طریق خلل لغرض زل یعنی قرآن آورده اند که در این آیه اشارت بسالک که باز دارد نفس خود را از حق  
 و هو و طریق مستقیم را ضیاء کند و فکر کند و غیاریات ذکر محکم بلکه بر بدیع مقیم و بر سیر کند از ظلم نیز که خدا  
 میفرماید و الله لا یحب الظالمین یعنی آنها که ستم میکنند بر جانهای خود و الله تعالی عمر و طلب غیر از خدای  
 خلاف طریقت بود که ولایت تا کند از خدا بر خدا پس اهل طریقت آمانند که محو سازند غیر را از صفی  
 قلب پاک میکنند نفوس خود را از اوصاف قبیح زیرا که آنها مانع اند از عروج با سمان معرقة و علو وصال کما قال  
 الرومی رحمه الله ان یکی نحوی بکشتی در شست به رو بکشتیان نهاد آن خود پرست به گفت هیچ از نحو  
 خواندی گفت لا به گفت نیم عمر تو شد در قاف دل شکسته گشت کشتیان زتاب به لیک آن دم کرد  
 خاشع جواب به باد کشتی را بگردانی فکند به گفت کشتیان بان نحوی بلند به هیچ دانی آتش کوزن بگو  
 گفت نه لے خوش جواب خوب روا به گفت کل عمرت لے نحوی فاهت به زیرا که کشتی غرق این  
 گرداهاست به محو باید نه خوانجا بدان به اگر تو نحوی به خطر در آب نه آب دریا مرده را بر سر نهند به

چند  
 خجسته  
 در

و بود زنده ز دریا کی رسیده چون ببردی تو ز او صاحب نشو. بجز هرات هند بر فرق سره اِنَّ مَثَلَ عِيسٰی  
بِنَفْتِ عِيسٰی نشان غریب هٰذَا كَذٰلِكَ نزدیک خدا تعالی یعنی در علم و قدرت او که انانی بے بدرجاء  
 کمال آدم چون صفت آدم و شما تصدیق میکنید که او بی پدر و مادر مخلوق شد و حال آنکه او را این سه  
 نیگویند پس تحقیق شخصی که از مادر بی پدر و وجود اید چگونه او را بر سر خدا میخوانید و گفته اند همانست  
 است در بعضی اوصاف پس عیسی مثل آدم است در احد الطرفین که عدم اب است یا در آنکه موجودیت خارج  
 عادت مستمره و امام قشیری قدس سره میفرماید که تخصیص کرد پدر و مادر بقیه روحانیان از مرد و مرصدا  
 و بحقیقت بوجه همانست ظهور مرد و غیرت بحض قدرت بر وجه خرق عادت پس بیان ایجاب آدم میکند  
خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ بیا فرید خدای تعالی قال بی را از خاک لَقَدْ قَالُوا لَهُ كُفٌّ پس گفت و آن  
 مصور مستوی را که بحکم من بیا بش زنده روح فَكَوْنُكُم پس بود تنبیه میفرماید که خاک را گفتم آدم تا  
 و یاد گفتم عیسی باشد روایت کرده اند که بعد از بیان قصه عیسی نصاری بحران در سجد مدینه منوره بعد  
 عصر لباس خوب سید و نماز خواندند لبوی قبله خود و گفتند لع محمد تو چه عیسی را دشنام میدی نام  
 بندگی بر دین پی خواج عالم فرمود که عیاذ بالله که نام عبد الله مر عیسی را دشنام باشد و بنده نیست و تساده  
 خدای و کلمه ایت القا کرده شده به قبول عذر اینان آتش غضب افروخت و گفت هیچ آفریده دیده باشد  
 از انسان که بی پدر مخلوق گردد این آیت را فرستاد اِنَّ مَثَلَ عِيسٰی عِنْدَ اللّٰهِ كَمَثَلِ اٰدَمَ و تشبیه را در  
 را باغب که آن آدم است که بی پدر و مادر و با قدرت خود مخلوق ساخت اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ این خبر را در  
 گفته شد درست و هست است و بیغی است رسیده مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو به تو نه قول نصاحتی میگفت  
 که آن پسر خداست فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُنْكَرِ پس بیا بش از خشک آرنده گان مراد تاکید است بر زیادتی تقییر  
 و ثبات بران و جماعت که ظاهر خطاب متوجه حضرت پیغمبر است اما مقصود و خطاب امت آنحضرت است  
 ای مومنان شما بیا شنید ان جماعت که شاکرند در آنکه مثل عیسی چون مثل آدم است و در گمان می افتید  
 چون نصای که در علمت سخن و تخمین مانده اند و لمعه نور این تمثیل مشاهده نمودند مِثْرَ نَهْرٍ از زمین  
 نخواهند دید بندگان گمان محسوس مانند بدینسان گشته ظاهر آفتابی به پیش دیده ایشان حجابی بیچ  
 بیند چشم نابینا زور خیزد چه داند دیوه سر جام همیشه فَإِنْ جَاءَكَ پس هر که خصومت کند با تو و قاتل نماید  
فَإِنْ جَاءَكَ و راب عیسی مِنْ عِبَادِ مَا جَاءَكَ پس از آنکه آمد تو از زمین عیسی که رسول و بنده است

این  
 نشان  
 قول این  
 آیه

و

فَقُلْ لَكُمْ اِپس بگویشان را بیا میداند از بهر سیاحت ندانم انبأ خدا و انباء که بخوانیم بپران ما  
 بپران شما را و شهادت که زنان و زنان شمارا و انفسکم و انفسکم نمودن و زیکان ما و نزدیکیان  
 شمارا که بپران پس چه کنیم و دفع اعدای طلبت کنیم بیکدیگر فنجعل لکم الله پس یکیم لغت  
 عذرا که بپران در وضع گویند یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب چون این آیت نازل شد حضرت رسالت  
 علیه السلام و فد بخبر از اطلبیده گفت هر چند در تحت می اقرائیم شما در عباد و مناعت می افزایید اکنون  
 بیا مید تا بیا بپاست شغل خویم اصا ق از کاذب محض از سطل محض از دود و نضای بدین صورت راضی  
 زمان و مکان مقرر ساختند و روز دیگر حضرت رسالت پناه حسین را بر پیشانی دست حسن را گرفته و چو  
 نه برادر را عقبه علی مرتضی کرم الله وجهه را همراه بعد از آن روان شدند و خواج عالم ایشان را نمود که چون در دعا  
 کنیم شما آئین گوید از آنجا ترسایان بعد از ملاقات فراوان از مباحله پشیمان شده صلح کار خود در صلح دیدند  
 و با اینهمه در برابر پیغمبر مصطفی بر کشیدند چون منبر ایشان ابوجهان حضرت سید عالم را اهل بیت بدیدند  
 بر کشید و گفت ای یایان از مباحله این بزرگواران پسر پسرید بخدا که من رویه ایشان را می بینم که اگر  
 از خدا در خواهند که بهر از موضع خود زائل گردند و مقیم میدانم که اگر بایشان مباحله کشید یکت سبزه  
 زمین زنده نماند پس صلح کردند بر آنکه هر سال دو هزار حله بدو نوبت بدهند هزار حله در ماه صفر و هزار حله در ماه  
 و سنی زنده پندیده تسلیم مسلمانان نمایند پس برین منوال صلح نامه نوشته بمنازل خود باز گشتند و حضرت  
 پیغمبر فرمود که اگر وفد بخوان با من مباحله کردند خدا می آید ایشان را مسخ گردانیده آتش بر ایشان فرو  
 ریختی و جمله اهل بخوان تا عصافیر در قفهای منازل ایشان هلاک شدند می آید ایشان بدستیکه این  
 قصه ها که مذکور شد هو القصاص الحقی بر کشیدند آتشت خیر است در دست و ما من الله و نیست  
 مجبور و سوای پرستش الا الله مگر آنکه که تحقیق وجود است او را ثابت است و ان الله و به تحقیق که  
 خدای تعالی هو القصاص الحقی است غالب قومی و محکم کارکنان تو که اگر برگردند ترسایان در و  
 از مباحله بر نمند فان الله پس بدستیکه خدای تعالی علم بالمتین است بفا و نباه کاران منوع  
 مظهر بجا مضمربیه است بر آنکه حقیقت فدا عرض است از طریق توحید بیت هر که برین راه  
 راه بجا نمرد و هر که ازین رخ بتافت روحی را نمی بیند بدان که برادر در مباحله انبیا و علم السلام است  
 بزرگ و مجتهد در دعا و ادب و تائیریت عظیم گوید که روزی شیخ کمال الدین خجندی قدس سره علیه السلام





در همین نصاری گفتند تا آن که گشتند بجزایر رسیدند و گفتند این ابراهیم کان بنمود یا و نصاری گفتند  
 همان نصاری که درین بین آنحضرت علیه السلام در سجده آمدند و فرمودند که ابراهیم نه پیروی بود و نصاری بلکه بود  
 مسلمان بود و نصاری ازین کلام حضرت در غضبتند و گفتند که محمد علیه السلام میخوابد که مرا خدای بگارد  
 پس می فرستاد خدای تا بیونی حضرت را علیه السلام که محمد بگو من از شما این نمیخواهم بلکه میخواهم شما  
 را آفاقانی کنید و روحیه تا که ما شما در آن برابر باشید و لا تغبوا لانا الله او ده اند که چون رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم کتابی فرستاد بر قل عظیم الروم و نوشت یا اهل الکتاب یا تو الالهاتیه هر قل پرسید لحوال بنی و  
 جواب داد آنحضرت که کتاب آورده بود از نزد آنحضرت آنچه که پرسید گفت هر قل اگر من نزدیک بودم آنرا  
 بر سر دو قدم او بر میزدی زیرا که من صدق نبوت آن می شناسم بعلات معلومه و از کتب قدیمه  
 می ترسم از زوال ریاست خود و نوشت جواب کتاب آنحضرت ۴ باین عبارت انا شهید انک بنی و لکن لا نسقیم  
 ان من ترک الدین القیم الذی به طفا له سعید یعنی پس چون آنحضرت نماز را ملاحظه فرمود نهایت تعجب و  
 در شادمانی و قد ثبت ملکهم الی یوم القیمه اید او هم نوشت یکسری پادشاه فارس کسری کتاب حضرت  
 را بر پاره پاره کرد پس دعا فرمود و اورا که خرق الله ملکهم فلما ملک لهم اید اید خدای تا بجهان کرد  
 و درین آیه اشارت بآنکه اصل هر دین خلاص عبودیت است که قال ۴ ان لا یغیب الله و اما نشیر کسری  
 شیئا الایه یعنی چنانکه عبادت میکنم بجز خدا طلب میکنم از غیر او را و نشیر یعنی از بعضی از بعضی را معبودان  
 در طلب حق از وسائط فایز شوند یعنی هر که روی گردانید از این اصل پس بگوئید مرثیان فقولوا  
 یا انا لله و انا الیه راجعون یعنی فرمان برداریم مرا از آن خواند خدای تا ما را بیوسی آواز توحید و طاعت عبودیت و  
 شرک سر و شهادت و گواهی دادن بر اسلام است که کافرا باین اسلام در روز قیامت گواه باشند چنانکه  
 مومنان در آن روز بر اسلام ایشان گواه باشند چنانکه فرمود حضرت رسالت ۴ یا بی سعید خدای که ای تو  
 من ترا می بینم که دست سعیداری گویند ان و صحرا را پس چون تو در گویند ان و صحرا باشی و ازین  
 گوی بی که اکنون پس بلند کنی آواز خود را زیرا که نمی شنود آواز موفون جنی و انس هر شی که گوی  
 مرا و اصد و در جزایر بجزایر شهادت کافران بر مومنان بتوحید در روز باز پسین مجتبی و بر بان باشد بر جان  
 ایشان انقض نوحه عوده الوتقی و اصل اصول است که عنایت میشود از جانب غیب مرا از آن دعا قبول  
 فرمود و اسپین یاد که این اش گفت توحید و از کتاب الله بدست رسول الله و از جماعت با عرض از خدا

در این کتاب از حدیثی است که در آن آمده است که حضرت ابراهیم علیه السلام در سجده آمدند و فرمودند که ابراهیم نه پیروی بود و نصاری بلکه بود مسلمان بود و نصاری ازین کلام حضرت در غضبتند و گفتند که محمد علیه السلام میخوابد که مرا خدای بگارد پس می فرستاد خدای تا بیونی حضرت را علیه السلام که محمد بگو من از شما این نمیخواهم بلکه میخواهم شما را آفاقانی کنید و روحیه تا که ما شما در آن برابر باشید و لا تغبوا لانا الله او ده اند که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم کتابی فرستاد بر قل عظیم الروم و نوشت یا اهل الکتاب یا تو الالهاتیه هر قل پرسید لحوال بنی و جواب داد آنحضرت که کتاب آورده بود از نزد آنحضرت آنچه که پرسید گفت هر قل اگر من نزدیک بودم آنرا بر سر دو قدم او بر میزدی زیرا که من صدق نبوت آن می شناسم بعلات معلومه و از کتب قدیمه می ترسم از زوال ریاست خود و نوشت جواب کتاب آنحضرت ۴ باین عبارت انا شهید انک بنی و لکن لا نسقیم ان من ترک الدین القیم الذی به طفا له سعید یعنی پس چون آنحضرت نماز را ملاحظه فرمود نهایت تعجب و در شادمانی و قد ثبت ملکهم الی یوم القیمه اید او هم نوشت یکسری پادشاه فارس کسری کتاب حضرت را بر پاره پاره کرد پس دعا فرمود و اورا که خرق الله ملکهم فلما ملک لهم اید اید خدای تا بجهان کرد و درین آیه اشارت بآنکه اصل هر دین خلاص عبودیت است که قال ۴ ان لا یغیب الله و اما نشیر کسری شیئا الایه یعنی چنانکه عبادت میکنم بجز خدا طلب میکنم از غیر او را و نشیر یعنی از بعضی از بعضی را معبودان در طلب حق از وسائط فایز شوند یعنی هر که روی گردانید از این اصل پس بگوئید مرثیان فقولوا یا انا لله و انا الیه راجعون یعنی فرمان برداریم مرا از آن خواند خدای تا ما را بیوسی آواز توحید و طاعت عبودیت و شرک سر و شهادت و گواهی دادن بر اسلام است که کافرا باین اسلام در روز قیامت گواه باشند چنانکه مومنان در آن روز بر اسلام ایشان گواه باشند چنانکه فرمود حضرت رسالت ۴ یا بی سعید خدای که ای تو من ترا می بینم که دست سعیداری گویند ان و صحرا را پس چون تو در گویند ان و صحرا باشی و ازین گوی بی که اکنون پس بلند کنی آواز خود را زیرا که نمی شنود آواز موفون جنی و انس هر شی که گوی مرا و اصد و در جزایر بجزایر شهادت کافران بر مومنان بتوحید در روز باز پسین مجتبی و بر بان باشد بر جان ایشان انقض نوحه عوده الوتقی و اصل اصول است که عنایت میشود از جانب غیب مرا از آن دعا قبول فرمود و اسپین یاد که این اش گفت توحید و از کتاب الله بدست رسول الله و از جماعت با عرض از خدا

در معالیه آن بلکه باید که علم و عمل را اختیار کند و از جهل غی پرستیز کند پیش از آنکه خاک بر او هموار کنند  
 و در جابجائی افغان به پیچند و غم قال الفاضل عبدالرحمن الجاحمی قدس سره **س** پیش کسری خرد  
 منده حکیمان میرفت به سخن از سخت ترین موج درین لجنه غم به آن یکی گفت که بجاری و اندوه در اشدان دگر  
 گفت که ناداری و پیریت بهم به سیوین گفت که قریا جل سو و عمل به عاقبت رفت بترجم سوم حکم حکم  
 یعنی در مجلس انزوان سه حکما نشستند بودند و با هم قیل قال میکردند تا آنکه سخن در شایه غار نمودند  
 حکیم رومی سخت ترین درین دنیا پیری و ناداری است و حکیم هندی گفت بجاری و وقت بدن است  
 و غم و حکیم بزرگ پیری گفت نزدیکی موت است و بدی علی پس متفق شدند بر قول حکیم سومی نزد قاتل الله و باکم  
 حلاوة الطاعات و ائیده با متوفی قبل قدم دم اللذات همین یا اهل الکتاب **س** یهود و نصاری که  
 محاجون فی ابراهیم سچا شمار در دگرده نخاصه میکنند و درین ابراهیم و دعا میخوان بود که ابراهیم نبوی  
 بود و ترسایان میگفتند نصرانی بود حقا فرمود که چرا درین او محاله نمایند و او را چه و ترسایان خوانند  
 و ما انزلت التوراة و الان انجیل و حال آنکه نزد سده نه تورات بر سچا که یهود بر شریعت او عمل  
 میکنند و نه انجیل که نصاری علم او را گردن دارند از انجیل که مگر بعد از زمان ابراهیم و مقرب است که ابراهیم  
 پیش از موسی بوده هزار سال و قبل از عیسی بدو هزار سال و چون او برین دو پیغمبر شریعت و هست این  
 مقدم شده باشد سنا و یهودیت و نصاریت بدو چگونه توان کرد اقله تعقلون آیا درین باب باید  
 تعقل سخن نیکیند در ابطال غریب خود ها انکم جز مقدم است تنبیه میکند که گوش دارید که شما  
 هو اذ ع مبتدا و موخر است انگوده همچنان که حاسن بخت خضوت گردید و حجت آوردید فیما انکم  
 به علم و انجیری که در شمار با انجیر و انشی است یعنی لغت محمد علیه صلوة و سلام که در تورات انجیل  
 خوانده بودید و آنرا تغییر دادید **س** قلهم محاجون فیما الیس لکم به علم و انجیر که میت شما را بدان چیز و انش  
 یعنی قصه ابراهیم که در کتاب شما نیست که او یهود بود یا نصرانی و الله یعلم و خدای میداند که ابراهیم برین  
 هیچک شما نبود و انکم لا تعقلون و شما نمیدانید حقیقت حال او را و در تفسیر زاهدی آورده اند که تا میل صحیح  
 است یا سولانا و حاجتیم فیما شهدتم و عانتم من امر محمد صلی الله علیه سلم فلم تحاجون فیما لم تاهدوا و لم تاهدوا  
 و صدق میداند و شما نمی دانید بعین کار بنیدان علم خود را که ایشان بر حق اند و قوله ما کلمه تنبیه است  
 اسم الحاخا طین و سولانا و ما کان ابراهیم یهودیا و لا نصرانی سنا بود ابراهیم یهود و نصرانی

وَلَكِنْ كَانَتْ خَيْفًا وَلَكِنْ بَرَدَانٍ مَوْجِدٍ وَخَرَفَ اَزْ عَقَائِدِ رَوِيهِ مُتَسَلِّمًا وَنَسِيَهُ وَجْهَهُنَّ سَلِيمٌ كُنْتُمْ اَمْ تَحْكُمُونَ  
 قَتَالِي رَاوَمَا كَانَتْ مِنَ الْمُشْكِرِينَ وَبَنُو اَزْ شَرِّكَ اَرْتَدَّ كَانَتْ تَعْرِيفُ اَهْلِ كِتَابٍ هَت كَدِ شَرِّكَ شَدِيدًا بَعْقَادِ  
 اَنْوَسِتِ عِيسَى عَزِيزٌ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ اِنَّ اَوَّلَى النَّاسِ بِاِيْوَاهِمُ لَكَدَيْنِ اَلْعَبَوُكَا بِسَيِّئَةٍ سَرَوَاتَرِيْنِ رَا  
 بَيْنِ اِبْرَاهِيمَ كَرَسِيْدِ اَنْ كَسَانِ بَانْدِ كِه پَرْدِي كِرْدَنْدَارِ اَدْرِ فَرَانِ اَوْدِرْ زَانِ اَوْ هَذَا النَّبِيُّ وَوَكِيْلُ اِيْنِ بَغِيْرِ  
 يَعْنِي مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِه بَرْتِ اَسْتُ وَالَّذِيْنَ اَمْكُوْا دَانَا كِه اِيَانِ اَوْرْدَه اَنْدِ بَيْنِ بَغِيْرِ جَمْعِي اَزْ مَعَارِ  
 اَهْلِ كِتَابٍ يَاسْمَانَانِ مَوْحَامِ مَجَادِلَهْ اَمْدَه كَفْتَنَدَا بَهْ تَعْظِيْمِ اَبْنِ سَيِّمِ سَرَوَاتَرِيْمِ كَمَا وَهَوْدِي وَفَرَانِي بُوْدَه  
 وَحَمْدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا حِدِ بَرَانِ دَشْتِ كِه خُودِ اَبْتِ اِبْرَاهِيْمِ مَنُوبِ سَازِ دَايْنِ اَيْتِ دِرْ دَقُولِ اَيْتَانِ نَازِلِ  
 شَدِ وَهَجْ اَنْسَتْ كِه بِرْ فَوْقِ قَوْلِ نَجَاشِي حَمْدِ سَدِ فَرُوْدِ اَمْدَه دِرْ دَقْتِي كِه جَعْفَرِ بِنِ اَبِيكَارِ جَمْعِي اَزْ سَلْمَانَانِ  
 اَزْ كِه بَحْثِ بَغِيْرِ كَرْدَه بُوْدَنْدِ وَتَرِيْشِ عَمْرِ دِيْنِ عَاصِ عَجْدِ سَدِ بِنِ اَبِي بَعِيْرِ اَبَاهَا اَيْمِشِ نَجَاشِي فَرَسَادَه  
 اَسْمَانَانِ رَا بَدَسْتِ اَيْتَانِ بَازِ دِهْ لَهْقَه مَجْلِسِ خُشْتَنْدِ وَجَعْفَرِ اَعْمَرِ وَعَبْدِ سَدِ مَنَاطِرَه كِرْدِ اَيْتَانِ لُزْ  
 سَاحَةِ وَنَجَاشِي جَعْفَرِ اَبْتِلَاوَتِ قُرَانِ لَمُ كَرْدَه وَنَجَاشِي وَتَابَعَانِ اَسَافَهْ اَيْتَانِ دِرْ سَمَاعِ قُرَانِ فَرَسَتْ  
 وَكِرْدِه دِرْ نَزِيْدِنْدِ وَنَجَاشِي جَعْفَرِ وَقَوْمِ اَدِرْ اَكْفَتْ تَرَسِيْدِ كِه بِيْچِ لَهْقَه نَخَوَاهِدِ سِيْدِ بَخْرِبِ اِبْرَاهِيْمِ وَعَمْرِ دِيْنِ عَالِ  
 كَفْتِ حَرْبِ اِبْرَاهِيْمِ كِيَا نَدِ نَجَاشِي كَفْتِ كِه اِيْنِ كَرْدَه كِه سَهْ بَنِي وَبَغِيْرِي كِه اَيْتَانِ اَزْ نَزْدِي اَمْدَه اَدِمُ عَمْرِ  
 دِيْنِ عَاصِ اِيْنِ سَخْنِ نَخُوشِ نِيَا مَدَه وَآغَازِ دَعْوِي كِرْدِ كِه اِبْرَاهِيْمِ اِنْمَا بُوْدَه وَابُو سَرَوَاتَرِيْمِ حَقِ سَبَاحِ  
 مُوَفَّقِ سَخْنِ نَجَاشِي كِه حَبْثَه مِيَكْفَتْ اِيْنِ اَيْتِ دِرْ دِيْنِ فَرَسَادِ كِه سَرَوَاتَرِ اِبْرَاهِيْمِ حَضَرْتِ مَاسَتْ  
 وَصَحَابِيْ اَيْنِ مُحَمَّدِ بُوِي سَرَوَاتَرِ هَتِ وَمُؤْمِنَانِ هَتِ مُحَمَّدٌ تَا وَقْتِ قِيَا مَتِ بُوِي سَرَوَاتَرِنْدِ وَاللّٰهُ  
 عَلَيَّ اَلْمُؤْمِنِيْنَ سَرْمَدِيْ دُوسْتِ مُؤْمِنَانِ وَنَافِرَهْ كَارِيْتَانِ هَتِ وَدَتْ طَالِفَهْ مِّنْ اَهْلِ الْكُتُبِ  
 وَآزْ دِي بَرَنْدِ گِرُوِي اَنِيْهَوْدِ كُوْنِيْضِرْلُوْ كُنْهَوْدِ اَنْدِ شَارَا گِرَاهِ كِرْدَانْدِ خَطَايَ حَذِيْفَهْ وَعَاصِيَهْ كِه يَهُودِ  
 اَيْتَانِ رَا بَدِيْنِ خُودِ دَعْوَتِ مِيَكِرْدَنْدِ چَا بَخْرِ دِرْ سُوْرَه بَقَرَه كَشْتِ دِيْمُخُوْ هَسْتَنْدِ كِه اَيْتَانِ رَا اَزْ رَا هَرَسَتْ  
 بِيَكْلَنْدِ وَمَا يُضِلُّوْنَ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ وَحَالِ اَنَكِه گِرَاهِ مَنِي سَازَنْدِ مَغْشَهَايِ خُودِ رَا چُوْ اَبَالِ مَعْلَانِ اَيْتَانِ  
 عَايِدِ هَتِ وَمَا يَشْعُرُوْنَ اَمِيْدَانْدِ كِه اَنِ زِيَانِ بَخُوْدِ مِيَرَسَانْدِ بَاتِ مَلَسَهْ مَبَادِرِ كِه چُوْنِ خُودِ اَمْدِ اَمْدَانِ  
 بِيَانِ فَرَسُوْدِ كِه اَهْلِ كِتَابِ عَدْلِ كِرْدِ اَزْ حَقِّ دَعْوَاتِ مُنَوْدِ اَزْ قَبُولِ حُجَّتِ بَيَانِ مُنَوْدِ كِه اَيْتَانِ بَرَايْنِ خُودِ  
 اِهْمِ جَبْرَه مُنَوْدِنْدِ بَلَكِه كُوشَشِ مَسْمِي مُنَوْدِنْدِ دِرْ عَمَلِ مُؤْمِنَانِ اَبَقَا وَشَهَادَاتِ بِيْسِ بَايْدِ كِه اَهْلِ دَانَشِ كِرْدِ



لابد است که باند او آنها را که این طریق آسان شود و نجات یابد از خطر این دریا عین ساری که همان زمین  
 سر کشانان به مشکل بود بنیادی جسم و جان کشیده بهمت قوی کن از دور و سر و این عشق به کان یار را بفرست  
 بهمت توان کشید يَا هَلْ الْكِتَابُ لَكَ تَكْفُرٌ وَلَيْسَ بِالْكِتَابِ إِلَّا نَبَأٌ بَلَّغٌ لِّكُلِّ نَبِيٍّ مَّا كَانَتْ تَكْفُرُ بِهِ قُلُوبُ النَّاسِ  
 یا نبی محمد علیه الصلوٰه و السلام وَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى و حال آنکه شما گواهی میدهم که تورات و انجیل حق است  
 و لغت او در هر دو کتاب است يَا هَلْ الْكِتَابُ لَكَ تَكْفُرٌ وَلَيْسَ بِالْكِتَابِ إِلَّا نَبَأٌ بَلَّغٌ لِّكُلِّ نَبِيٍّ مگر او بهر دو چرا به  
 انجیل رستی را بجای و راستی یا خط میگوید تورات را بحرفات خود یا پوشیده و قراری که قبل از نجات پیغمبر  
 از الزام داشتند یا بخاری که بعد از آن دارد و وَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى و چرا به پوشیده سخن رست را که آن نبی  
 علیه الصلوٰه و السلام وقت و صفت است وَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى و حال آنست که شما میدانید که آن حق  
 یا میدانید که آنرا از حد میپوشید و بعد از آن خانی آن میکوشید و گفته اند که میپوشید و میدانید که پوشیده نخواهد  
 ماند چه چاره ای که افروخته عنایت الهی است بدم هر نفسی مطلق میگردد و بعد منم نوده سیت نکند و اگر  
 جهان گرد و شمع خورشید زان نمیگزشت و در تفسیر فتح العزیز آورده اند یعنی حال آنکه شما میدانید که حق حق است  
 و باطل باطل حق را نباید پوشید و باطل را هرگز حق را نباید کرد و این قید برین آن افروزد و آنکه کای مشبه  
 کردن حق باطل پوشیدن حق از راه خطا نیست هم میشود که آنرا در عرفا اهل اصول خطائی اجتهادی  
 نامند و آن گمان و تلبیس موردین عقاب نیست که بنجر بکفر شود بلکه تفصیلی دارد اگر حیث آن خطا در  
 حق و فراهم آوردن سباب هدایت کوشش بلین کرد و دین و بحق صرف رسید معذور بلکه باجور است و اگر  
 در دریافت حق بقدر مقدور کوشش نکرد و بفکر سرسری قناعت کرده خطا نمود البته معاتب و طام است  
 لیکن معذور است بکفر غیر بدعت حق پوشی و تلبیس که دیده و دانسته بود قوم آید بعضی از مفسرین گفته اند  
 که معنی وَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى است که شما قبح این را میدانید هر چند حق پوشی و تلبیس با وجود دانستن قبح آن  
 نیز حرام است اما با وجود دانستن نهایت قبح میگرد و چنانچه نه را دانسته خوردن پس این قید بر  
 بیان مزید قبح فعل ایشانست در اینجا باید دانست که اکثر عوام میدانند که تحصیل علم دینی بخوف این معذره  
 مضرت و در سهل شدن بهتر است زیرا که عالم ابا وجود علم با حکام شرعی و وجوب و حرمت لغت  
 آن حکام نمودن قبیح تر از مخالفت آن حکام است که از جا طاعت میاندود پس تحصیل این علم این  
 شد بدرا بر خود الزام گرفت و ترک تحصیل علم ازین وبال شدید مان حاصل میشود و مؤیدین عقاد

خود حدیث ابو الدرداء و ابن مسعود را که مصنف ابن ابی شیبہ کتاب باز را ملام احمد در دست می نهد که قال  
رسول الله وبل لمن لا يعلم مرة و لوشاء الله لعلمه وبل لمن يعلم ولا يعلم سبع مرات و فرم این شبه است  
که در حقیقت و بال چنین بیشتر است از و بال علم بلا عمل زیرا که در چهل دو امر فرض ترک شد یکی علم دوم عمل  
و در علم بدون عمل یکسر ترک شد که عمل است پس مواخذ که بر ترک و فرض متوقع استا شهید و اتوی است  
از مواخذ که بر یک ترک متوقع است آری ترک عمل با وجود علم و نظر عقلی بسیار قبیح بنماید و عند ان بنی  
جابل معذور میشود و اما و جابلیکه تحصیل آن علم ضروری باشد پس نزد مردم سبیلان جابل زناده و غیر  
و اما است چنانچه شخصی بدو را نشناسد و بای معامه غلامان نماید و او خود را نشناسد و معامه کنیز کا  
با وی کند و آنچه در حدیث شریف در حق جابل یکبار و بل وارد شده در حق عالم عمل هفت بار پس لالت  
تخفیف عذاب جابل نمیکند بلکه بر کثرت عتاب ملامت عالم پس عمل که در هر فعل او را ملامت متوجه میشود  
ویر جابل همان یک ملامت بر ترک تحصیل علم متوجه است مثل کفر که با کار دین از مواخذ و نماز و روزه و زکوة حج  
و دیگر و حیات خلاص میشود و حال آنکه عذاب موعود بر کفر و نهز اران مرتبه شدید تر از عذاب و ترک حیات  
و محرمات است و قالَتْ طَارِقَةُ هُنَّ أَهْلُ الْكِتَابِ و گفته گرویی از یهود و این زنان دوازده تن بود از جنس  
و عربیه اتفاق کردند که در اول روز بدین محمد و آئینه از روی مکر و حیل و با خرو ز جابلان فرزند نمایند که در کتاب  
خویش تامل کردیم و با علماء و مجار و بسیار نمودیم بطلان دین و فساد امن شمار بار روشن شدن آنها  
بنی موعود در پیغمبر شما موجود نیست لیکن که بدین حیل بعضی از صحاب مرترو و فتنه و گویان اهل  
کتاب اند چنین سخن از روی کراف نخواهند گفت و با وجود علم و انصاف آنچه حق باشد نخواهند نهفت شای  
که از طریق صدیق محمد علیه صلوة و سلام مخوف شده بدین مادر آینه حق سبحانه مومنان را از دین  
مکرات آگاهی داد و آیت فرستاد که میان یکدیگر گفتند گرویی از اهل کتاب یعنی آن دوازده که گفته شد  
أَمْسُوا بِاللَّيْلِ إِيَّانَ آتَيْدُ بَيْنِي بَرْزَانَ اَمْرًا كَيْدًا بَرَزِيكِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الَّذِينَ آمَنُوا فَرَوَاتُ دَهْنَةً  
بر مومنان بیضه قرآن وَجْهَ الْكَافِرِ و در روز و القروا اخرا و کافر شوید و انکار کنید در آخر روز  
بدان چیز که در اول روز اقرار کرده سید کَلَّمْتُمْ يَوْمَ تَجِئُونَ فَيَسْأَلُكُمْ رَبُّكُمْ عَنْكُمْ فَيُخْبَرُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ  
افزاده باز گروند از دین خود و چون خبر بان دیدند که رزق انبان ظاهر شد یهود مدینه را وصیت کردند که  
وَأَقْرَبُوا مَوَدَّةَ الَّذِينَ دُونَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَهْتَكُونَ فَيُخْبَرُكُمْ رَبُّكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ و صدقین کنید ان دین فتنه دینکم مگر آنکه سبیلان کند دین شمارا که یهودیت است

جابل

قَرَأَ الْكِتَابَ هَذَا اللَّهُ جَبَّارِثَانِ رَابِعِيكَ دِينَ حَقِّ دِينِ خَدَائِي سِتْ يَجُودِيْنَ هَلَامِ اِنْ جَلَّةِ مَقْصَرِ  
 بَرِّ دِيَا سَخْنِ يَهُودِيْ وَتَوَلَّيْ اِيْثَانِ رَابِسْ بَارِئْتَهُ كَلَامِ اِيْثَانِ رَابِيَانِ مِيكَدْ كَرِئْتَدِيْقْ مَكْنِيْدَهْ جَزْهَدِيْنَا  
 خَوْرَا وَاوَابَرْدَا يَدِ اَنْ يُوْنِيْ اَحَدُ مَشَلْ مَا اُوْتِيْتُمْ اَنَّهُ دَاوَدَ بَاشَنَدَ يَحْكُمُ اَمَانْدَ نَحْوَ شَمَارَا دَاوَدَ اَنْدَ  
 اَزْ عِلْمِ وَفَضْلِ حِكْمَتِ اَوْ نَحْوَ اَحَدُ كَوْنِ اِيْزْ يَابَرْدَا مَكْنِيْدَهْ كَسَلْمَانَانِ بَاشْمَا خَاصِمَكْنَدَ عِنْدَ مَرْكَمِ تَزْدِيْجِ  
 شَا زِيْرَا كَدِيْنِ شَمَارِئْتْ هِتْ وَجْهْتِ شَمَا قُوِيْ تَرْدُوشْتِ تَرَقْلُ الْاَفْضَلُ بَكُوْ بَرِئْتِيْكَ بَرْتَرِ  
 فَرِئْتِيْ اِيْ اَفْزَوْنِيْ دَرْ عِلْمِ وَحِكْمَتِ يَابَرِئْتِ وَتَوْفِيْقِ وَعِصَا عِلْمِ وَكِتَابِ بِيْدِ اللَّهِ بَرِئْتِ قَضَا تَقْرَفِ  
 خَدَا وَنَدِئْتِ يُوْنِيْهْ مَنْ كَيْشَا عَمِيْدَ هَرْمَرْ كَرَامِيْخَوَاهُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ وَخَدَائِيْ لِسِيَارِ رَحْمَتِ هِتْ  
 عَمَلِكُمْ دَا نَابِلِ اِيْنِ اَسْتَحْقَاقِ وَرَعِصَا فَضْلِ نَحْضِ رَحْمَتِيْ خَاصِ مِيْكَرْدَانْدَ بَاسْلَامِ بَا قِرَانِ يَابَنُوْتِ  
 مَنْ كَيْشَا هَرْمَرْ كَرَامِيْخَوَاهُ وَبِيْدَانْدَ كَهْ اَسْتَحْقَاقِ اَنْ دَاوُدَ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ وَخَدَا وَنَدِئْتِ  
 بَرِئْتِ بَرْمُونَانِ وَدَرِ اِيْنِ آيَةِ اِشَارَتِ يَابَكَهْ اَكْرَجَمْ كُوْرُ وَرَجَلَةُ اِيْنِ هِتْ وَايَكِيْنِ  
 اِعْلَامِ خُصَاصِيْ دَاوُدْ كَهْ حَسَدِ مِيْكَدَ بَرْعَالَمِ كَهْ عِطَا كَرْدَاوَرْدَا خَدَائِيْ اَلْعَلِيْ كَهْ مِيْرَسَا نَدِئْتِ كَمَا قَالِ  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ اَلْحَادِثَانِ فِيْ ثَمَنِيْنِ رَجُلٍ اَنَّهُ لَا فَضْلَ عَلَيَّ بَلْ كَفِيْ حَقِّ وَرَجُلٍ اَنَّهُ اَلْعِلْمُ فَزَوْنِ  
 بِيَاوِيْلِيْمَا يَنْفَعِيْ بِيْجِ حَسَدِ نِيْتِ نَا نَدِئْتِ حَسَدِ بَرِاِيْنِ دَوَسْ حَسَدِ اَحْبَارِ يَهُودِ بَرْمُخِيْرَا اِيْنِ قِيْلِ  
 وَرَحْمَتِ بِيْجِ عِلْمِ اَرَامِيْ خُوْرْدِ چَا نَحْوَ اَكْشِ اِهْمِيْدَ رَا يَحْوَ دُوْزِ وَرَحْمَتِ هِتْ كَهْ جَابَعْدَا زِيْنِيْ اَمْ دَرْ  
 نَفْسَتِيْ خَدَا هِتْ مَرْدَمِ بَرِئْتِ كَهْ يَابَرْسُولِ اَللَّهِ كَدَامِ شَمْعِيْ خَوَاهُ بُوْدَ كَهْ نَفْسَتِيْ خَدَا دَرْ شَمْعِيْ دَاوُدَ وَنَدِئْتِ  
 اَسَا نِيْكَ بَرِئْتِ مَرْدَمِ حَسَدِ مِيْكَدَنْدَ وَفَضْلِ خَدَا كَهْ بَرِئْتِ گَانِ خُوْدِ مِيْضَرَا يَدِ كَرْدَهْ مِيْدَا نَدِئْتِ قَبَا بِيْجِ اِيْنِ  
 زَوِيْمَةِ اَنْتْ كَهْ دَرْ عِلْمِ وَصِيْبَا اِيْاهْ تَرِ اِيْنِ خُصْلَتِ غَلْبَةِ مِيْكَدَنْدَ شَرِ اَنْتْ كَهْ اِيْهِنَا قَدَرِ نَفْعَتِ خَدَا رَا بِيْئَرِ  
 بِيْ خُصْلَتِ وَبِيْئْتِ اَنْ نَزْدِ خُوْدِ وَبُوْدَنِ اَنْ نَزْدِ غَيْرِ خُوْدِ نَهَايَتِ مَتَا ذِيْ مِيْكَرْدَ وَطَبِيعِ اِيْثَانِ بِيْجِ  
 كَرَا يَدِ اَلْمَدَا مَدِيْثِ دَاوُدِ هِتْ كَهْ شَمْسِ فَرْقَهْ بِيْجَا بَدُوْزِ خَوَاهَنْدَ رَفْتِ اَمْرَا سَبَبِ ظِلْمِ وَغَرَابِئِ  
 تَقْصِيْمِ دَوَا بِيْنِ سَبَبِ تَكْبَرِ وَنَفُوْتِ وَنَا بَرِ اِيْنِ سَبَبِ نَفْتِ دَا بِلِ شَمْعِ اَوَاوَا يَدِ نَشِيْنَانِ سَبَبِ  
 جِهَاتِ عِلْمِ سَبَبِ هِمِ دَرْ عِلْمِ شَرِيْفِ دَاوُدِ هِتْ بِيْ هَرِ سِيْزَا تَكْبَرِ زِيْرَا كَهْ تَكْبَرِ اَوَّلِ گِنَا هِيْ اَتَا كَدَامِ  
 عَالَمِ اَوَقَعِ نَدِهْ دَا بِلِيْسِ سَبَبِ اِيْنِ گِنَا هِلَعُوْنِ اَبَدِيْ نَدِهْ بِنَا پَ حَقِّ اَللَّهِ دَرْ حَقِّ اَوْفَرِ مَرْدَهْ هِتْ  
 فَسْجَا اَلْمَلَا نَكَهْ فَكْهَمُ اَبْسُوْنِ اِلَّا اَلْبَلِيْسُ اَلْكَبِيْرُ كَانِ مِنْ اَلْكَافِرِيْنَ وَكَلْبُفِ اَقَالِ اَلْجَا مِيْ اَلْفَبِيْ يَزِيْرَا



همان اذن آن پسر به درشتی یک برسنگ سیه پنهان ترست به دزدیدن کردن برون آنرا بگیرد و اگر  
 کرده را بکند بوزن از زمین آسان ترست به دزدان حرص و طمع خود را بکند از زیر آن حرص همان گناه  
 که آدم را از بهشت برآورد و محبت سرگردانیا بکند و قال ایضا در هر دلی که غرق قناعت نهاده باشد و باطنی  
 بود حرص طمع بیست و است به هر جا که عرضه کرد قناعت تلخ خویش به بازار حرص و مصلحت آنرا نکند  
 و نیز از حدود و ریاض که قابل را باعث کشتن با بیل همین خصلت ذمیمه گردید به قال السحر حرمه الله  
 تو را نمیکند نیازم اندون کس به خود را چه کم کوز خود برنج در است به بستر تار بهی این خود کین بخت  
 که از مشقت آن خبر برگ نتوان ست به دزد بعضی آثار آمدن فی السما و الخا مته ملکایم بر عمل عبده  
 صنو و کسوف الشمس منقل تفت فانما ملک المحمد من توابع وجه صاحبه فانه حاسد خواججه عبد الخالق عجمی وانی در  
 رباعی میفرماید به غلبی که شود دل تو چون آینه به ده چهره برون کن از درون سینه حرص و اهل عقیب  
 دروغ و خبیث به بخل و حسد و که دریا و کینه به الفص حد از حلاق مذموم به نفس است باید که از آن بکند  
 بیکر و روئینه آثار از الله الجبار و من اهل الکتاب من ان تا کمینه لقیط طاس و از اهل کتاب کسی  
 که آنرا امین ساری بهزار و دولت اوقیه از مال خود اذا کنت ان مال را بتو داد و عهد  
 بن سلام بود و هر که یک از قریش هزار دو و بیست اوقیه زربانت بوی داده بود و ابن سلام و را  
 ادا کرد پس اهل امانت اهل کتاب مانند که هلام قبول کردند و منکم من ان تا کمینه  
اذا کنت ان مال را بتو داد و عهد و از نشان یا شد کسی که او را امین گردانی بیک دیار زرباد اکنده و باز ندید بتوان آمدن  
 حکیمه قاتلها هشتاد و هفت از احوال عام و اوقات عام یعنی ادا نکند و باز ندید بتوان آمدن  
 از احوال و اوقات که در حال که باشد قیام تو یا آنکه مادام باشی بر سر وی ایستاده بجهت تقاضا و آن  
 فخاص بن عازر بود از چهار پسر و که یک یار بد و امانت داده بودند و او خیانت کرد و آن ذریک  
 این خیانت میبود و یا انهم قالوا بسبب آنکه گفتند لیس علیا فی الیمین بسبب است برادر با خست  
 با عرب که خوانده و نویسنده نیستند گاهی و حقوقی در آخرت معتقد به یهودان بود که هر که توریست  
 ندانم اقی است و مال همه را بر خود حلال میدانستند و دیگر میگفتند توریست را و دشمن است که با خفا  
 دین خود خیانت کنیم و یقولون و یگویدین سخن علی الله الذکر بر خانی مرد و چه در عهد  
 از انچه او را نمیدادند و در آخرت و غایب است که انچه او را نمیدادند که خیانت حرام است

بکلی از جهان است که شمار عطا کرد ما نیکو بکشما گرفت است در اینجا حرف حکم این است منی اونی  
 بعد از هر که وفا کند بعد می که خدای با او بسته است در تورات با دانی امانت و ترک خیانت  
 و انقیاد و پیریز و در باب حلال و حرام كَانَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ پس بسببیکه خدای دوست میداد  
 پیریز گاران را که به پیریز از عذر و خیانت و نقض عهد زیرا که نقض عهد از عداوتهاست و منافق است چنانکه  
 در حدیث بمونی واقع است اربع من کثر فیہ کان منافقا خلاصا و من کانت فیہ خصله من غیر  
 کانت فیہ خصله من النفاق حتی یدعیها اذا تمنی خان واذا حدث کذب واذا عاهد عذر واذا اخطم  
 فخر و صبا سخنة گفته نفاق منحصر نیست درین بلکه هر کرا ظاهر خلاف از باطن است اواز منافقان است  
 و فکر عدد درین حدیث باعتبار تهتوا مقام است و وفا بعد چنانکه باید مدتی غیر باید که در حق نفس خود  
 زیرا که وفا کننده بعد نفس است که طاعات بجا آورد و از محرمات شرعی خود را نگاه میدارد زیرا که نفس  
 بطبیعات و ترک محرمات میرسد ثواب دور میشود از عقاب پس آنرا آن سعی کند بوقا کردن و عهد  
 خود در پوشیده و نکارا و کوشش نماید و محض آن تعلقت که جواسی عهد بسته بود بخدای که گاه  
 نخواهم دید بسوی سختیات دنیا و روزی و در باز از میرفت که ناگاه نظری افتاد بر قلاده که صبح بدو  
 جواهر بود و او را دیده بغایت تعجب نمود و از اینجا راه گرفت و مالک آن وی را میدید و چون این جوان  
 از اینجا رفت آن قلاده گم شد و ناپدید هر چند او را جستند یا فتنه پس مالک آن گریخت و فوراً دامن آن  
 جوان گرفت و گفت ای جوان عیار قلاده من و زدی کردی و بر داورا پیش سلطان گفت  
 این جوان قلاده من زد وید و سلطان او را دیده گفت که این از دزدان معلوم نمیشود و صبا آن  
 که این سارق قلاده من است که صفت وی چنین و چنان است پس حکم کرد آن سلطان بقتلش  
 آن پس یافتند و بر آن سلطان گفت ای جوان آیا حیا میکنی که لباس اختیار داری و کار خجسته  
 پس این جوان آن قلاده را دید و گفت یا الهی باز بچنین کار کنم پس سلطان او را بیزبانت  
 کرد و جامه از تن او جدا کرد و ناگاه آوازی از عجب رسید که گوینده میگفت که بگزارید و بر نیزه او را  
 زیرا که من اراده آید آن کرده بودم پس این سلطان چشم او را بوسید و گفت از قصه خود مرا آگاه  
 این جوان از قصه خود او را آگاه نمود و این آیه خواند وَالْمُؤْمِنُونَ يَهْدِيهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَابْتِغَاءَ  
 قلاده هم معذرت نمود گفت قصور تو درین نیست بلکه از جانب خدا است و موثر در وجود نیست

به چرخش گشت پهلوان فرخنده خوی به چو بگشت بر عار جنگجوی پاران مدعی دوست بنی حقی  
 به یکبار دشمن نبرد احمی به گرانستی حق خبر داشتی به همه خلق را نیست پنداشتی به دور تقییر ابدی آوردن فلک  
 علی بن اوفی به عهدیه قال الزیج علی سبها وقف دکل علی فی القرآن وقف غم ابتداء الکلام لوجه  
 من اوفی به عهدیه و عهدیه مع خلقه عام فی تحریم مال غیر الابشیج مَعْرِاتُ الْاَلِ بْنِ كَيْشَوَرٍ عَمْرٍو بِهِ  
 بدستی زانکه میفر و شند و بدل میکنند عهدیه را که با خدا بسته اند و آن ایالت محمد علیه صلوة و سلام  
 و غایبانات و اکیمایه و سوگند آن دروغ خود را که در باب صفت مصطفی آینه بخورند غمنا  
 قلیک به بهای اندک و آن صاعی چند جو و کرمی چند کرباس بوده که از کعب بن شرف تاده  
 و لغت پیغمبر را تحریف کرده بدین قرار پیش عوام سوگند خورده اُولَئِكَ آن عهد شکنان سوگند  
 بدین فرغ خورندگان كَأَنَّهُمْ هیچ نصیبی نیست مرثیان را فی الاخره و آن سلسله از آئوب غلام  
 و يَكْفُرُ بِهِمُ اللَّهُ و سخن نگویید خدا با ایشان سخنمی که بدان خوشدل گردند يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز ستیخ و کا  
يَعْلَمُ الْكَلِمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ و بنظر رحمت بدینان بنگر و روز ستیخ و يَكْفُرُ بِهِمُ اللَّهُ و پاکان زوایشان را  
 از نوشت گناه و در تفسیر روح البیان آورده اند و کایر کنیم مے لایثی علیهم کما شئنی علی اولیایه مثل  
 تنا و الزکی لاشا به و التزکیه من الله لَا قد تكون علی السنة لمانه کتوبه لَا و لمانه یزفون  
 علیهم من کل باب سلام علیکم و قد تكون بغیر و هبطه امانی الدنیا فکونه لَا اَتَا يُؤْمِنُونَ اَلْعَالَمُونَ  
 و امانی الاخره فکونه لَا قَوْلًا مِّنْ رَّبِّ الرَّحْمٰنِ وَكَمْ عَذَابٌ لَّيِّنٌ وَمِنْ عَذَابِي  
 که الم آن منقطع نگردد آورده اند چون یهود تورات را سوختند و لغت رسول خدا را بدل نمودند و شورش  
 عمل گرفتند این آیه فرود آمد و مجاهد شجری رحمة الله لَا گفته اند که این آیه در حق شخصی نازل شد که آن  
 سوگند بدین فرغ خورده بود و در حدیث شریف است الیمین الفاجرة لعقمة الرحم یعنی نهان را خاک کنند  
 نامه فرزند گوینده کلمه توحید با دکار نماند و نیز در حدیث آمده الیمین الفاجرة منفعة لهلقة محقة  
 الکسب هم در حدیث وارد شده منقطع حق آورد اسلام بمینه حرم الله لَا عَلَيْهِ الْجَنَّةُ واجب انار  
 قالوا یا رسول الله و یحان شیعیسیر قال ان کان قضیبا من اراک و گویند که چون عبدان ابن مسعود  
 بر زمین امراء اقیس قاضی و متصرف شد آنحضرت رسالت محو هستند که این را سوگند دهند این آیه  
 نازل شد و او سوگند نخورد و زمین امراء اقیس نمود و آنحضرت او را فرمود که بپند اَلْجَنَّةُ و چون

بنی  
 ان  
 بنی  
 بنی

این آیت بحت سوسنان را بنی معنی قوله لا خلاق لهم فی الاخرة من غیر مشقة ولا تعب لا یکلمهم هم  
 لایبشر لهم بعد بامید شربت من لم یحلف کاذبا ولا ینظر لهم نظر من لم یحلف کاذبا ولا یحکم ان الایة  
 فی حق الکذبة والیهود کذا فی تفسیر امام زاهد رحمه الله وان منهم لفریقا و بدرستی که از جهودان هر  
 گروهی هستند چون که بعد از یاسر که از روی ناستی بگویند لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و بپایانند زبانهائی خود را  
 بالکتاب بخوانند کتابیکه نوشته و بر یافته جبار ایشان است و آن مفتریات بلغت عمر  
 میخوانند لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تا شما بپردازید که آنچه شما میخوانند من الکتاب از تورات است و  
 هو من الکتاب و حال آنکه نیست از تورات و یقولون هو من عند الله و میگویند آن  
 و مفتری از نزد خدا می است و ما هو من عند الله و حال آنکه نیست آن از نزدیک خدای تعالی  
 و عفا دانیان نیز و یقولون علی الله الکذب و میگویند بر خدا دروغ که غیر سخن او را سخن او میدانند  
 و هو یقولون دانیان میدانند که دروغ میگویند آورده اند که در آیه ان الذین کفروا انهم  
 اشارت بالعهده که در روز میثاق بسته بودند بخدای تعالی بر توحید و طلب حده و ایمان که در دنیا  
 میفرود شدند از اقیامت اندکی از تسامع دنیا و زخارف آن بر سر خط نفس کاخدا و کم همی بچرخ  
 نفسی نیست مرثیان را در آخرت روحانیه از نسیم روحانیه خلق ربانیه و نه سخن گوید بایشان  
 خدای بطریق تقریب و تمکیم و تعظیم و نه نظر که بایشان بنظر عنایت و رحمة و نه پاک کند ایشان را  
 از صفات ذمیمه که آن همه است در دوزخ اند و مرثیان رست عذاب و در دوزخ باند خدای تعالی  
 از ایشان کلام نموده نظر بایشان اندازد و نه پاک کند ایشان را و بدرستی که مدعی از اهل معرفه البته که در حق است  
 که بچرخد و میراند زبانهائی خود را بکلمات اهل معرفه تا که بپردازند مردمان او را از معرفه و حال آنکه آن کلمات  
 از آن کتاب نیست که نوشته است او را خدای تعالی در قلوب عاقلان و میگویند آن کتاب من عند الله  
 یعنی از علم لدنی است و حال آنکه نیست از علم لدنی و میگویند بر خدا دروغ باظهار دعوی و حال آنکه  
 ایشان میدانند که دعوی دروغ است و میدانند که ایشان میگویند آنرا که خود نمیکند قال بعدی  
 که اجامه پاکست دیرت پلیده در دوزخش را نباید کلید اگر مردی از مردوی خود گوئی : نه بر  
 شهسوار می بدر بر دگویی : کسی سربزرگی نباشد بچیز که دوسر بزرگست و بی مغز تر از میفرار از  
 بدستار و ریش که دستار بپند است بلبست حشیش : پاسه گیاهی خشک فبا ارباب الدعا دلی نی

المعانی و با اسباب المعرقه ابن الحجة و با اسباب الحجية ابن الطهرا و ایت کنند که حضرت در شب مرج زمان را  
 معاینه فرمودند که در دست ایشان مقرر شده است که آن می بریدند سینه ها خود را در پوزه ریزه میکردند  
 پس بریدند رسول الله از حضرت جبرئیل از حال آن زنان عرض نمود که ایشان زنانی اند که می زانیدند  
 او را در ازنی با وجود شوهران خود و او را در خود و شیخ صفی قدس سره میفرمایند که آنکه دعوی معجزه  
 میکند و در مقام ارشاد می نشیند و در میان کشتهای می نماید چه حصول نیاید دینی عذاب ایشان بخت  
 است از این زنان بهشت و درجه پس هر که قرآن را گردانید و وسیله حصول دنیا اولی تر از دقت که حاصل  
 کند او را بمغاف والات لهو مثلاً چون دیدن آن را بمغای که نمیرسد بان دست و نیت و آن بجز قرآن  
 و طهور پس اولی تر است که برای حصول آن نان طهور رسیده گردانند قرآن را سه دین فوری  
 مایه کردن است خسران مبین به سودمند نگش که دنیا صرف کرد و دین خرید و در تفسیر فتح العزیز  
 آورده اند در تحت آیه وَ كَيْشُ تَرَوْنَ بِهٖ ثَمَّ اَقْلَیْكَ یَعْنِیْ وَ خَرِیدَ مِیْكَتَ عَوْضِیْ تَعْلَمُ مَنْزِلُ مِنْ اَللّٰهِ مَا  
 اندک دنیا را که در جنت ثواب آخرت هیچ محض است و این خریدن ایشان به و طریقت اول آنکه  
 چون حکم منزل من الله فی الف غرض خود می باشد و در صورت اظهار آن حکم از زوال رست خود تصور  
 شیخی خود بالحق شدن ضروری با قارب و عنایر و دوستان و حجاب خود می بینند از ابراهیم  
 حصول اشیاع خود پوشیده میدارند و صلاطین می کنند و دوم آنکه چون حکم منزل من الله موافق غرض  
 مستفتی می باشد و خود را در بیان آن ضروری بهم نمیرسد بدین گرفتن مالی یا نفسی بیان آن  
 نمیکند و روایت میندهند پس حال این مردم در مایه خوری حرام که انرا بدیه و نذرانه و شکرانه نامیده  
 میخورند بدتر است از حال مردار خواران و خونخواران و خوک خواران و بعضی ثار آمده است  
 و بر وزر ستیخ ستادی ندانند که بایرید فرعون را پس فرعون را حاضر کنند که بر سر آن کلاه  
 از آتش باشد و در دیدن آن لباسی از گندک باشد و بر خوک سوار باشد باز نکرده شود که غالب  
 و تنگاران و تنگبران کجا هستند پس همه جمع شوند و امام ایشان فرعون باشد در آمده شوند بطرف  
 و در رخ باز نکرده شود که قایل کجا است این قایل حاضر شود و باز همه حاضران جمع کرده شوند و همراه  
 امام خود قایل بدو رخ در آید باز نکرده شود باین معجزه پس حاضر شود و باز آورده شوند جمیع  
 است و استخسر کنند گمان بقدر او و غبار ازل اسلام پس ایشان امام خود که این معجزه است بدو رخ

این  
 دین  
 حضرت  
 در  
 موعظ  
 عذاب  
 زنان

اول

دوم

بیان

توضیح  
 در بیان  
 معجزه  
 امام  
 علیه السلام  
 در روز  
 قیامت  
 و در بیان  
 معجزه  
 امام  
 علیه السلام  
 در روز  
 قیامت

روند باز ابن صبیح از قوم لوطی و در اول فصل لوطه را در جهان بنانه است با همه لوطیان امام شده  
 در دوزخ اندخته شود فرمود علیه السلام اگر لوطی از دریای کورین غسل کند پاک نشود مگر تا روز قیامت  
 فرمود علیه الصلوة و السلام هر که غلامی را بشهوت بوسه دهد فردا قیامت خدای تعالی با تمام آتشین در  
 وی کند و نیز گفت علیه السلام هر که کودکی را بشهوت بوسه دهد حق تعالی او را هفتاد خریف در دوزخ  
 عذاب کند و هر خریف نشتا دسال باشد و نیز از آنحضرت صلی الله علیه و سلم است هر که غلامی را بشهوت  
 بوسه دهد همچنان باشد که هفتاد بار با مادر خود زنا کرده باشد و هم در حدیث است هر که نزدیکی کند  
 با زن خود از راه پس خدا استعذاب او را نگویند در دوزخ اندازد و نیز از آنحضرت فرمود علیه السلام که جو  
 مرد در آید زمین بلرزد و عرش بجنبد و همان بگوید خدا و ندا فرمان بده مرا تا بجم کنم او را و زمین بگوید  
 خدا و ندا فرمان بده تا فرو برم او را خدای تعالی فرماید بگذارد او را که راه گذارد پیش من است و  
 استاد او را و روز قیامت پیش من است اللهم انی اعوذ بک من الجحش و النجاشث و بازا آورده شود او را  
 القیس با همه شاعران که کتاب رسول را مکتوب می کردند و داخل شوند در دوزخ باز همچنین مسلم  
 الکذاب با آنکه قرآن و منی را باور داشته اند امام شده در عذاب نزع گرفتار شود باز نکرده شود که کجاست کعب بن شرف  
 رئیس علمای یهود و کما جاتی الحز که امنی من جمیع الیهود پس آمده شود در میدان حشر باز نکرده شود که کجا هستند آنجا  
 که حق درست را پوشیدند پس همه آیند و زنده شوند بسوی آتش جهنم و کعب بن شرف امام ایشان باشد باز  
 نکرده شود که ابو جهم کجا هست پس آمده شود و در عوصا قیامت باز نکرده شود که کجا هستند آنجا که دروغ  
 بستند بر خدا و رسول پس امام ایشان ابو جهم بسوی آتش دوزخ بگذارد فی تفسیر فاضل منفی عثمان بن  
 بعد از بیان تحریف یهود ذکر فرمای نصائی میکند که در حق عیسی میگفتند که او دعوی الوهیت کرده است  
 بعبادت خود فرمود پس قول ایشان میفرماید ماکان لبسین هرگز نبود و نباشد درست و منسرد و فرمود  
 یعنی عیسی ان یؤمن به الله الکیف بلکه بده خدای او کتاب که با حق و امر بتوحید و مای از شرک باشد  
 چون تورات و انجیل و قرآن و الحکم و فهم و علم آن با فضل امور و قصه نبوت و الشبوح و منغیری  
 لقر یقول للناس باز کنش گوید مراست خود را گوئید اعباد الی من دون الله باشد شما بندگان  
 من جز از خدای و لیکن گوئید مرا نیاید منی و لیکن گوید که باشید رستمان درین دستوار و در آن  
 در بانی مشوب بر رب است بنیاده الف و نون چون لخیانی و قتی که موصوف باشد بدرازی تحسب

بما كنتم سبب انكم بائد شما كه از روی هدایس تعلیم الكتب بیا موزید و دیگر از کتابی که از حق  
فرود آمده است و بما كنتم تذكرون که بانکه بائید شما که پیوسته بنحوانید و درست کنید که با را از معنی  
چنان مفهوم میشود که ربانی است که علم را برورش مبادا داد و متفاده و آنکه محمد بن حنیفه رضی الله عنهما  
در روز دفن عبد الله بن عباس فرمود که ما تلیم ربانی بنده الامت موی این قول است و ربان اهل  
معرفت ربانیان مجرب دانند که قدم بر سر کوفین زده اند و از کمال توکل بغیر حق المسفلت نمانده و با  
تکثیر صفات نفس فریبده کرده و روحی توحید از خود تراخته بدست آورد و بیت ریخته یاران عزیز  
از سحاب کمر متبسته نقش حرف غیر از صفحه پندارشان و در لفظ قشیر آورده که ربانیان یا  
باشند بخدای و بر دباران در راه خدا چون بحی ذکر یا و جبریل قایم باشد و فانی زما سوی الله شوند  
ایشان از حق است و گفتن ایشان با حق سبح با او گویند آنچه از وی شوند و و کما یا مکرر و سنن و  
که خدا پیغمبر ساخته است که امر کند شماران تتخذون الملئکة و النبیین آیا بانکه فرا گیرید فرشتگان و پیغمبر  
خدایان تخصیص ملک نبی بهجت است که بعضی مشرک که پیوسته ندیده و نصاری پیغمبران را که  
عیسی و غیر علیهم السلام ندایا مرکز یا الکفر آیا میفرماید آن پیغمبر شمارا بر شنیدن حق و شرک آورد  
بَعَثَا اِنَّكُمْ مُسْلِمُونَ بعد از آنکه سید شما گردن نهادگان مردین اسلام را و اِذَا اخَذَ اللَّهُ  
او یا درکن میخ چون فرا گرفت خدای مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ پیمان عهد پیغمبران را و اتمم در عهد میثاق با  
انبیا اند و این میثاق عظم است که حق سبحان از همه پیغمبران فراسده که شما و اتمم شما ایمان آرید  
با عهد فرا گرفت از پیغمبران بقصد بقی بعضی بعضی و گرفت عهد و پیمان از هر نبی بانکه ایمان آرید به هر  
پیغمبر که آید او او کند اگر باید زمان او را و حکم کند قوم خود را با ایمان و نصرت با و پس گرفت عهد و پیمان از  
حضرت موسی با ایمان آوردن بحضرت عیسی از حضرت عیسی با ایمان آوردن بخدا و اتمم در عهد میثاق با  
اولی و دهن باشند که فانی تفسیر روح البیان درین جریر طبری رحمه الله میگویند معنی است که یا در کتب ابراهیم  
کتاب چون فرا گرفت خدای تعالی عهد و پیمان پیغمبران را و حاج رحمه الله گوید یا درکن میخ در قرآن  
چون فرا گرفت عهد پیغمبران را درینجا باید دانست که میثاق مصدر است و مضافه مصدر بفاعل متصل  
هر دو جایز است پس درین وقت در حال ظاهر میشود که بانکه میثاق یا موز از انبیا و باشد دوم  
آنکه یا موز باشد برای ایشان از غیر ایشان و لهذا مفسرین درین آیه اختلاف کرده اند بر همین دو

ن

د

اصالح  
اول  
اصالح  
نوم





شرک نخواهند نمود و لکن این کلام بر سبیل تقدیر و فرض فرموده همچنین در مقام باید فهمید فرمود و در  
 فرشتگان و من یقل منکم اتی الله من دونه فذلک تخیریه جهنم کذا یکا تخیری العالمین با وجود آنکه  
 خبر داد از ایشان که ایشان لایستقویة بالقول نیز فرمود که ایشان یکا فون ربهم من قومهم و این  
 همه بر سبیل تقدیر و فرض پس همچنین درین آیه ایشان فاسق فرمود بر تقدیر تولی و عراض  
 و بدستیکه هم فوق بدتر از اسم شرک نیست و حال آنکه ذکر فرمود حق سبحانه تعالی بر سبیل فرض تقدیر  
 در آیه لکن اشرکت لیحبط عملک و همچنین در این آیه حجة دوم آنکه روایت کند از حضرت ابن عباس  
 رضی الله عنه که صحابہ میخوانند و اذا اخذ الله ميثاق الذين اوتوا الكتاب ان لا يؤمنوا باحد الا بما  
 ميثاق النبيين گفت ابن عباس انما جئتمكم بالبين على قومهم حجة سومی آنکه این همان تکرار  
 آیه یا بنی اسرائیل اذ کروا لعیسی النبی الی الغمت علیکم و اذ فوعدهم اوفی بعد کم و بایه و اذا اخذ  
 ميثاق الذين اوتوا الكتاب لئن لم یأتکم موسی و الله علم مراده کذا فی تفسیر امام الرازی میفرماید  
 ميثاق چنین است که ما انبیکم من کتاب و حکمت هر چه بدیم شما را از کتاب منزه و فهم آن  
 که بیان حلال و حرام و حدود است و جمیع رنج و کلام خوانده اند و حمزه کبیر لام و سعید ابن جبیر لما شد  
 میخوانند اما قراة بفتح لام بدو وجه بیان کرده اند اول با اسم موصول است و البعد آن صله است  
 و لکن من خبر است و وجه دوم آنکه مذکور بسبب و یا که از جای است که لفظ ما در اینجا متضمن معنی شرط  
 و لام در هر دو وجه یک قسم است و لکن من من من جزا است و اما آنکه کبیر لام میخواند میگوید که این لام  
 بر سه تعلیل است و اما در قراة ما به تشدید است و صفات ف گفته است که صل لما من باو و اجاب  
 سه میم فعیل و شستن و آن دو میم اند و سوم نون منقلبه به میم بحجت او غام نمودن آن در میم پس صل  
 نمودن یک را از آن پس باقی ماند لما و معنی است زیرا که هر چه بدیم شما را لکن من من من و ناخ  
 اتینا کم بنون میخوانند بیل آیه و اتینا داور و زبور و اتینا حکم صبا و اتینا سما الکتاب  
 المستبین و جمیع اینها میخوانند بیل آیه هو الذی نزل علی عبده آیات بینات و محمد بن  
 الذی انزل علی عبده الکتاب و نیز این قراة مناسب است با قبل این آیه که فرمود و اذا  
 و اخذ الله و بما بعد این آیه که فرمود و صری و باقی ماند در اینجا سوالی جواب طلب آن است که  
 آیه ما انبیکم خطاب با پیغمبران است یا بامته پس اگر خطاب با پیغمبران است این خطاب

قریب  
 قریب  
 قریب  
 قریب

یعنی آید زیرا که جمیع پیغمبران حاکمان بنیستند و اگر بامت است ظاهر شکل است جواب است که جمیع  
 پیغمبران حاکمان کتابند معنی آنکه ایشان بایان و داعیان بعمل آن کتاب اند اگر چه کتاب بر بعضی  
 از پیغمبران نازل نشد و نیز شرف الانبیا صاحبان کتابند پس وصف کل بوصف شرف الانبیا  
 است لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ پس باید شما فرستاده از نزد من آن محمد است مُصَدِّقًا لِّمَا كُنْتُمْ  
دَارِدَةً در آن چیزی را که باشماست از کتاب و حکمت زبیر که وصف و کیفیت احوال آن کتاب  
 توریت و انجیل مذکور است لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى النَّاسِ إِذْ أَخْرَجَهُمْ مِنَ ظُلُمَاتٍ إِلَى نُورٍ و لیکن تَضَرُّعًا و یاری  
 کنید و را بنی خود اگر در زمان شما آید و الا باطنها رصمات و لغوت او و اعم خود را باری فرامید  
 قال گفت خدای مرا بنی را بعد از عرض این یتق بر ایشان أَقْرَبُ لَكُمْ ایا اقرار کردید  
 بایان و حضرت آن وَأَخَذَ لَهُمْ عَهْدَ رَبِّهِمْ و فرماید برین که گفتیم إِصْرِي فِي عَهْدِي و این  
 که بر آن وفا کنید قَالُوا أَتُحَدِّثُنَا أَوْ تَنْذِرُنَا گفتند انبیا علیهم السلام اقرار کردیم و میثاق را پذیرفتیم قَالَ  
فَأَشْرِكُوا گفتند خدا که گواه بانیست بعضی بر قرار سکے یا ملائکه را فرمود که گواه باشید بر اقرار  
 انبیا و انما معکم من الشهود بِئْسَ مَا تَفْعَلُونَ و من که خدایم باشما از ما نم بدین اقرار فَلَمَّا بَلَغَ الْإِنسَانُ  
 هر که برگردد و عرض کند از ایمان بدین رسول و حضرت و منی بعد ازین عهد و پیمان قَالَ لَكَ  
 پس انگرده معرضان هُمْ أَفَلَا يَتَّقُونَ ایشان برین نگا ننند از دائره فرمان و ایمان یا از  
 مقام عهد و پیمان و در تفسیر روح البیان از تفسیر تیسیر نقل شد اند که وَالْتَوَى لایق من الانبیا و الانبیاء  
 بالفسق لکن له و جهان احدیها ان لمیشاق کان علی الا و مهمهم علی التبعیه و التولی من اللام  
 خاصه و الثانی ان الهیمة لا تنزل المحنة انتهی و چون این ق در کتابهای ایشان مذکور بود و  
 ایشان میدانستند صدق نبوت محمد علیه السلام پس سبب ایشان به محمد علیه السلام نه بود مگر  
 محض عداوت و حسد با و علیه السلام چنانکه البیاض سبب حدیث آدم سجده نکرد و کافری نهاده  
 خبر در آنکه عزوجل که ایشان چون دیده و دانسته کفریدند پس ایشان خواستند دین را  
 سوائی دین خدا و معبود را سوا و خدای تعالی بقول خود أَفَغَيْرَ اللَّهِ يَتَّبِعُونَ ایا بخیر دین خدای  
 میطلبند دین دیگر را و محض بغیون میخوانند یعنی آیا بپایان شک بغیر دین حق میطلبند دین دیگر  
 و ابو عمر بغیون بنا خطاب یعنی ایا عهد شکنان بغیر دین حق معبودین دیگر را و که اسلم و حال آنکه





جاوید باشند در لعنت یا در شرف است که عقوبت است لا یخفف سبک گردانیده نشود و عظمی که از این  
 عذاب دوزخ و گاه می‌نظر و گاه می‌نشد که مهلت داده شوند از برای رجوع بدنیاید تا آخر عذاب و وقتی  
 برقی اَکَالِ الذِّینَ کَاوُوا مگر آنکه باز گردند بحضرت تو من بعد ذلک از پس آنکه برگشته اند از حق +  
 و اَصْلَحُوا و اصلاح آورند آن چیز را که در آن فدا کرده اند فَإِنَّ اللَّهَ عَفْوٌ رَحِيمٌ پس تحقیق که خدا  
 وند تعالی آمرزنده توبه گناه گاران است مهری است بر ایشان یا آمرزنده گناهان ایشان است در دنیا  
 بستر و عیب پوشی و مهری است در آخرت بعفو یا آمرزنده است گناهان ایشان باز آنکه عتاب مهری است  
 بعهده ثواب مثاب این قول خدای تعالی قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ نِعْمَةٌ یُفْضَرُ لَهُمْ مَقْدَرٌ لِّسَلْفِ بَنِی كَافِرٍ  
 آنان در هر وقت مستعد توبه باشند و مصری گناه نباشد و درنگ در توبه و استغفار رواندار و دنیا بخیر  
 منقولست از ابوبکر و سلمی که میفرمودند و رنگ صبر در هر بهر است مگر در سه چیز رنگ عجز نیست یکی  
 وقت نماز و وقت دفن مرده و توبه وقت معصیت و روایت کرد حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه  
 از حضرت علیه السلام که فرمودند علیه الصلوة و السلام که خدا تعالی قبل هدایتش مخلوق چهار هزار  
 سال گرداگرد عرش رقم فرموده که انی لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحا ثم اهتدی و هم در حدیث شریف  
 آمده که دروازه توبه را دو مصرع است از ز سرخ صبح بدر و یا قوت مابین هر دو مصرع است چهل سوره  
 است این دروازه توبه بشوده است از روزیکه پیدا کرد خدای تعالی او را تا طلوع آفتاب از مغرب آن و هر که  
 توبه کند توبه بضرع در آیند از آن دروازه توبه و حضرت عبداللہ بن مسعود فرمود که هر که بگوید یا ر  
 استغفر اللہ می لاله الا هو الحق القیوم و التوب الیه آمرزیده شوند گناهان او اگر چه باشند مثل گفت  
 و در حدیث است ان تاب من الذنب کمین لا ذنب له و روایت کرد حسن از پیغمبر علیه السلام که فرمودند  
 لو خفاء احدکم حتی یحیی و ما بین السماء و الارض ثم تاب تابا لعل علیه روایت کنند که روزی عبداللہ بن مسعود  
 در موضعی از نوای کوفه رسیدند که در آنجا اهل فنق و نقر جمع شده شراب میخوردند و در میان آنها شخصی را  
 نام سرود میکرد و آواز او نغایت خوش بود چون عبداللہ ابن مسعود آواز او شنیدند فرمودند اگر  
 شخص این میخواند چه خوش بود و در او بپوش خود اندخته از میان ایشان گذر نمود پس از آن آواز  
 او شنید و گفت این کیست گفتند عبداللہ ابن مسعود حاضر رسول الله است گفت چه میگوید گفتند میگفت  
 چه خوش آواز است کاشکے قرآن میخواندی پس همو وقت در دل او بیت سید و از آنجا تاده شد

فی التوب  
 و التوب  
 و التوب

بین  
 و التوب  
 و التوب

بین  
 و التوب  
 و التوب

و عودا بر زمین زد و گر خنجه نزد عبداللہ بن مسعود رسید و منہیل در کردن خود انداخته میگرفت و عبداللہ بن  
 اورا بسینه خود چسبانید و ناری نمود و میگفت که من چگونه دوست ندارم اورا که خدای تعالی او را دوست  
 گرفت پس توبه نمود از گناہان خود و در ملازمت عبداللہ ماند تا آنکہ قرآن خواند و خطی از قرآن گرفت  
 و امام و پیشوای در علم شد و بسیار از خباثت عن زاذان عن عبدلہ بن مسعود و عن زاذان عن  
 سلمان ر و فضیۃ ابواللیث سمرقندی صبی اللہ غنہ نقل میکند از پدر خود کہ میگفت کہ در بنی اسرائیل  
 با جمال بود و در وازہ خانہ اہیشہ مشغول مے آمد ہر کس از وازہ ادیگشت نظر ابر آن زن فاشہ مے  
 افتاد و مشغول حن و جمال امیکشت و ہر کہ منجوست نزدیکی او دہ دنیا را و امید از وزی گذر عابدی بر  
 و وازہ افتاد و نظر ابر آن زن افتاد و آن زن بر تخت نشستہ بود و دل او از حسن او بہتر ارشد و این  
 عابد بر نفس خود ملامت میکرد و این خیال بد را از دل خود دور میکرد و از خدا دعا منجوست تا کہ این  
 خیال زائل شود مگر نفس رقبضہ او نہ آمد ناچار بہ پای خود فروخت و دہ دنیا جمع نمود و پیش آن زن  
 ہنار و هنر داد و بر تخت نشست و چون دست بسوی او دارا نمود خدا عفو دل بر جہت خود تدارک آن ہنر  
 و در دل او انداخت کہ خدا تعالی او را نجات از بانای عویش خود می بندد و من دین کار بد گر قارم تیرا  
 در دل افتاد و بدن او در زہ افتاد و موعی بدن او بر خست و رنگ روی او متغیر شد پس آن زن لحظ  
 این عابد را در گون و بدلفت کہ ای عاشق من ترا چہ شد گفت از پروردگار خود میترسم و از تو اجابت  
 رفتن خود را اینجا منخواہم گفت واسے بر تو مردمان آرزوی من میکنند و تو از این مرد اعراض میکنی  
 گفت از خدا میترسم و بچہ کس ترا دادم ترا احلاکت پس مرا رخصت بدہن گفت شاید تو گا ہی مرکب این عا  
 ترہائی گفت آری زلفت نام تو چیست شہر تو کہ ام ہست گفت نام من امینست و شہر من آن است  
 آخر اجازت گرفتہ از زنان زن گریہ کنان میرفت و چون آن زن حال ابن عابد را بدہد نمود  
 او بہتہ افتاد و گفت درم خود کہ این مرد اول گناہ کرد و در دل او چنین خوف از پروردگار خود رسید  
 بہر حال من بہر کہ خواہد شہ از سالہا درین بدکاری گریہ قارم و آن پروردگار کہ او را ترسانیدہ نوشت  
 پروردگار من پس غرق ترس من اید کہ از و زایدہ تر باشد پس توبہ نمود بسوی پروردگار خود  
 و در وازہ خانہ خود بندہ بہانہ کہنہ پوشید و روانہ شد بسوی آن عابد و رسید بہکان او پس بدیدار  
 و باو گفت کہ کار را بہ در میان این و آن و لغو زود و حاجت داد و بر زمین افتاد پس آن



نهایت غناک شد و گفت که من از برای این آمده بودم و این از دنیا رحلت نمود پس گفت آیا کسی هست از  
 اقربای او که از و نکاح کنم گفتند برادری اوست نهایت صلاح و پر بهیز گاری پس نزد او آمد و نکاح با او کرد و  
 او شکم این زن هفت بهنجبر بوجود آمد و بیکرت توبه و در حضرت ابن عباس نه نوشت که وحشی قاتل حضرت  
 علیا شهید و حمزه راعم رسول الله مکتوبی نوشت از که معظمه خدمت حضرت سائب که من سنجاهم که مسلمان  
 شوم و لیکن باز میدارد در آیه از قرآن که نازل شد بر تو و آن اینست وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا  
 يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ الْبَاطِحَ وَلَا يَتَزَوَّجُونَ وَلَا يَفْعَلُونَ بِكَ لَيْقًا إِنَّا كَامِنٌ مِنْ هَٰؤُلَاءِ كَارِهُمُ لَمْ يَكُنْ  
 توبه است پس من این آیه فرو داد لَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا سَابِقًا وَالَّذِينَ يَدْعُونَ اللَّهَ تَعَالَىٰ لِيُخْرِجَهُمْ مِنْ دِينِهِمْ  
 هَٰؤُلَاءِ هُمُ الَّذِينَ يَدْعُونَ اللَّهَ تَعَالَىٰ لِيُخْرِجَهُمْ مِنْ دِينِهِمْ هَٰؤُلَاءِ هُمُ الَّذِينَ يَدْعُونَ اللَّهَ تَعَالَىٰ لِيُخْرِجَهُمْ مِنْ دِينِهِمْ  
 وینیدام که عمل صالحه تو ام کردی و نه تو ام کردی و نازل شد آیه ان الله لا يغير الا ما يشاء و لا يغير الا ما يشاء  
 و لا يغير الا ما يشاء پس نوشت این آیه بجان وحشی باز نوشت وحشی بجا حضرت علیا السلام که در این آیه  
 هم شرط است و نیندادم که خدا میامزد مرا یا نه پس نازل شد آیه قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا قُلُوا لِقَابِ اللَّهِ  
 لَا تَقْلُوبُوا مِنْ بَحْتِهِمُ لَكُمْ تَوْبٌ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ نوشت آنحضرت صلی الله  
 وسلم این آیه را بطرف وحشی پرتاب و آن هر یک شرط پس بسوی مبدو سلام آورد و نازل شد  
 تنبیه الغافلین فیض ابی الیه محمد الله تعالی در اینجا باید دانست که حقیقت توبه چیز مرکب است اول علم  
 و دوم حال و سوم عمل اما علم پس این تن صرگنا هست و آنکه این گناه میان بده و در میان حجت  
 ابی حجابی قطع شده است و چون این دهنست و ده ذهن قرار کرد و حکم شد و اطیشی بقیراری سبب  
 فوت محبوب بهر سه و ناسخی بر آن کار رود و میدهد و این تاسف حالی است حالات دل که او را نیست  
 نامزد این حالت راسته تعلق است تعلق با صنی دان تلقی مافات است کفاده دادن و قضای  
 اگر قابل کفایت و قضایا باشد و تعلق است بحال آن ترک آن فعل است فو لور و تعلق است به متقبل  
 آن تعظیم عزم است بلکه این کار را باید دیگر نکشم پس مجموع این امور آدمی ماضی نمیتواند باشد و لا یقو  
 الهی لطف او از حضرت ذنون مصری پرسیدند که حقیقت توبه چیست گفت که توبه ایشش چیز مرکب است  
 اول ندمت بر گناهان گذشته دوم عزم بر ترک گناه در زمان آینا سوم ادای هر فریضه که  
 فوت شده چهارم ادای حقوق مخلوقین خواه حقوق مالی باشند یا حقوق دینی یا حقوق ناموسی پنجم

فانی  
 قاتل

بجز  
 از برای

در زمان  
 توبه

که ختن هر گوشت که از مال حرام پیدا شده ششم چنانیدن لمحنی طاعات بخو و چنانچه عداوت مصیبت  
 را چنانیده بود و قتال الله تعالی ان یوفی الله التوبه و ان ینبتنا علی التوبه گویند که برادر عارث بن سوادین  
 آیت را ای الذین تابوا من بعد ذلک و کانوا یمسکوا فان الله غفور رحیم بر دست امینی داده نزد برادر فرستاد  
 عارث بعد از تلاوت آیت فرستاده را گفت که من هرگز از تو دوری نشنیده ام و برادر من نیز رسول  
 خدا را نفرانیکند و رسول نیز بر خدا و فرغ منی بزد و خدای از همه رست گویی ترست پس چرا ناهید  
 هشتم توبه کنان روی سینه نهاد و برقت رجوع همین آیت را بران یازده تن دیگر خواند و ایشان از  
 توبه امانت داده جواب دادند که محال در مکه حج اقامت داریم و انتظار مغلوبیت محمد و عوان و هضاب  
 بر ما اگر مطلوب حاصل شود و فوالم را و الا چون خواهم بدین اسلام باز گردیم و توبه ما نیز پذیرفته  
 حق سبحانه و در شان ایشان آیت و ستاد ای الذین کفروا ثم تابوا و کفروا ثم تابوا کافروا ثم تابوا  
 بعد از اینها نیز پس از گروین ایشان کفر آرد و کفر پس زیاده کردند کفر را بر کفر یعنی  
 نبات در زیدند بر آن یا باین آیین توبه نیز کافر شدند کن تقبل کن تقبل هرگز پذیرفته نشود و توبه  
 ایشان و اولادک هم الکفار لکن و اگر و اگر که بر کفر اقامت در زیدند ایشانند مگر امان از طریق  
 هدایت یا ملاک شنگان و برادر غواهد در اینجا باید دانست که مفسرین و تفسیر نم از داد و کفر است  
 وجه بیان کرده اند یکی آنکه اهل کتاب قبایل نبشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم مومنان بودند آنحضرت  
 علیه السلام و چون حضرت مبعوث شد کفر در زیدند یا پیغمبر زیاده کردند کفر را بر کفر بسبب لعن  
 ایشان در هر وقت و نقص عهد و بیان نبان در شان محمد علیه السلام دوم آنکه یهود و حضرت موسی  
 و ریده بودند باز کافر شدند بسبب انکار نبان حضرت عیسی و انجیل باز زیاده کردند کفر را بر کفر  
 انکار نمودن ایشان بجه و قرآن شریف سوم از ادانین فرقه مرتدان است که بعد از ارتداد قصد کردند  
 بر رجوع بسوی اسلام بر سبیل نفاق پس مودع الله ان نفاق ایشان را کفر و در آیه کن تقبل کن  
 نیز اقوال بیان کرده اند اول آنکه گفت حسن قدا و عطا که بسبب هم قبول توبه ایشان آنست  
 که ایشان توبه نخواهند کرد مگر در وقت مرگ و خدا بیل میفرماید و کفرت التوبه لایزال یعلمون  
 حتی اذا حضر احدکم الموت قال انی تبت الان و انکم این آیت محمول است بر آنها که از زمان  
 توبه میگفت و در دل ایشان خلاص بود سوم آنکه گفت حبشی ف کن تقبل کن تو هم مکن پست

تفسیر  
 از داد  
 کفر  
 اول  
 و بعد  
 بعد  
 تفسیر  
 اول  
 و بعد  
 تفسیر

از مردن ایشان بر کفر زیرا که تو بآن کافر مقبول نیست که بر کفر خواهد مرد و گویا میفرماید که هر دو مرد  
 مردان میزند اند بر کفر و داخل اندوخته اند و آنکه توبه ایشان قبول نیست ان الذین کفروا وما کان لهم  
 بدستی آنکه کافر شدند و مردن ایشان کافر بودند یعنی بر کفر مردن و کفر قبول کرد  
 شود و فیه از هیچ یکی از ایشان صلوات الاصل ذهابا به پری زمین زرو و کوفتند بر سر  
 خدا و آن همه را یعنی اگر کافر میقتدارند که سطح زمین را از شرق تا مغرب محسوسا فیه و درازند  
 و دروغ بازید از مقبول نخواهد بود و اولی که کفر عذابکم و ما کم من ناکر و ما کم کافر میسر  
 مرایشان رست عذاب مشق بر الم بیهیای نباشد ایشان را بچکس یاری دهندگان در باز  
 دشتن از عذاب ایشان در اینجا باید دانست که کافر سه قسم است یکی آنکه از کفر توبه کند و بقیه مقبول  
 و او است که فرمود خداوند تعالی ان الذین تابوا من بعد ذلک فاصححو فان الله غفور رحیم و در  
 آنکه توبه کند از کفر توبه فاصححو ان الذین تابوا من بعد ذلک فاصححو فان الله غفور رحیم و در  
 و آن مذکور است در این آیه ان الذین کفروا و ما توفیهم ثأرا الا به و قد قیس روح لیسان آوردند فایا  
 من اوصا الکفر و هی حبله نیا و اتباع الهوی و الاقبال علی شهوات النفس و الاعراض عن الحق  
 تیرا شهوت و بکرم و حرص و حسد و چو خون در گردن و چو دل و حسد یعنی چنانکه خون در عروق  
 جاری و ساری میباشد و همچنین روح در بدن پس همچنین بین صفت و فیه در بدن تو محیط است  
 اگر این دشمنان تقویت یافتند و سر از حکم در استخوان یافتند و هوا و هوس مانند تیز  
 چو میند سر بنجه عقل تیز یعنی چون آدمی را بفتح با و قضیه عقل بر هوا نفس غالب باشد پس کار  
 نخواهند کرد از صفات سبعیه شیطانیه و در حدیث شریف است اخوف ما اناف علی الهی اتباع  
 الهوی طول الاما اتباع هوا پس باز دارد از حق و اما ملل پس فراموش میکند از آخرت و حضرت  
 و بیهوش مصری میفرماید کلی عبادة ذکر است و علان اصابت مخالفت نفس است و لغات آن ترک  
 شهوات است عصمانه و یا کم من کبد النفس الامارة و الطیاق المصلح حالنا اذ استلزم فی الابدان ما بین استقامت  
 بین الحاکم

فوق  
 من  
 دین  
 سید

قطعه تاریخ تفسیر و جیز یکیده بقلم بلاغی رقم جناب عظیم المولوی صاحب مد ظله متخلص در بیان

عاجی با صدق و حافظ مولوی عبدالحکیم	عظیم المولوی صاحب مد ظله متخلص در بیان
گشت چون مطبوع مطبوع طباع ذی عام	عقل سالش طبع شد و بکمال تفسیر

# قطعة تاریخ از نتائج طبع وقاد جناب حافظ آغا جان صاحب سلمہ مرتبہ تخلص با حسن

امام عصر ابو نعیم رحمہ رشید فقیر وہ کون مولوی محبہ کیم صاحب نے برائے ہست محبوب حنائین عالم ہر ایک شخص ہوا جان و دل سے مشتاق مجھے بھی ہی فکر ہوا سال طبع کا حسن کھا اور اکی سر ہوش حاسدان حلق	علیم و حافظ و حاجی و صاحب توفیر کہ میں زائنین از بس مبلغ و خوش فقیر لبطف کاتب تقدیر لکھی یہ فقیر تو کی جناب نے ہی اقبال کی تدبیر اسی خیال میں تھا میں کہ کیا درخت بڑی کبیر سے کہی اگر چہ ہست بہ صغیر
---	---

خاتمة الطبع شکر و سپاس خدای کریم لا کتاب تفسیر و جبر تصنیف فرمایا الہر و جید  
زبدۃ المحدثین نخبة المفسرین عروۃ الکملۃ قدوة العلماء حضرت مولانا حاجی سید محمد عبد الحکیم  
دہلوی سلمہ الکریم ۱۲۹۵ھ مکہ زار و صد و نود و پنج در مطبع مرتضوی باہتمام گوہر مرجع مرتب  
صاحب اسجاہ فخر امان بلال شہناہ حافظ عزیز الدین صاحب علی طبع پوشیدہ

کتاب مصنف صاحب کی جائز سے چھاپی



